

تفسير احمد

Ketabton.com

تفسير شريف جزء بيست وهفتم و بيست وهشتم

امين الدين «سعيدى - سعيد افغانى»

چاپ اول سال ۱۴۰۰ هجرى شمسى ©



وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

(And we have indeed made the Quran marvellously easy to remember understand and act. Upon; but is there any that will remember it?) Verse 17:45-Quraan

Name: Tafsir Ahmad

(Interpretation of Part 27 & 28 of the Holy Quran with Original 'Arabic Text)

By: Aminuddin Saidi ©

March 2021, Printed at: Ahmad Printing Press Kabul, Afghanistan

Publisher: De Haq De laare Kultury Markaz

First Edition 2021, in 956 Pages, A5

Email: saidafghani@hotmail.com

شناسنامه:

نام: تفسیر احمد (تفسیر شریف جزء بیست و هفتم و بیست و هشتم)

تتبع، تحقیق و نگارش: امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

مهتمین:

دکتور صلاح الدین «سعیدی - سعید افغانی»

انجینیر عتیق الله «یاسر»

تیراژ چاپ اول: ۱۰۰۰

سال طبع: ماه حمل سال ۱۴۰۰ هـ ش، (ماه مارچ سال ۲۰۲۱)

ماه شعبان المعظم ۱۴۴۲

مطبعه و محل طبع: مطبعه صنعتی احمد کابل، افغانستان

فهرست

فهرست مضامین سوره های جزء بیست وهفتم و بیست وهشتم

تفسیر احمد

شامل سوره های

سوره الطُّور، سوره النَّجْم، سوره القمر، سوره الرَّحْمَن، سوره الْوَاقِعَةُ، سوره الحديد، سوره المجادله، سوره الحشر، سُورَةُ الْمُؤْتَحِنَةِ، سوره الصف، سوره الجمعة، سوره المنافقون، سوره التغابن، سوره الطلاق، سوره التحريم.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	الطُّور	وجه تسمیه	۱
۱		محتوای و هدف سوره	۱
۲		تعداد آیات، کلمات و حروف	۲
۳		معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن	۲
۴		ارتباط سوره طور با سوره قبلی	۷
۵		فضیلت سوره وَالطُّور	۷
۶		منفجر شدن ابجار در روز قیامت	۱۴
۷		چرا امکان سه گانه مورد قسم تعیین شده اند	۱۵
۸		پاره شدن آسمان	۱۷
۹		کوبیده شدن زمین و خُرد شدن کوه ها	۱۸
۱۰		اما تقوا در شرع	۲۳
۱۱		متقین	۲۴
۱۲		نیکو کاری انبیاء با والدین	۳۲
۱۳		داستان حضرت نوح علیه السلام	۳۲
۱۴		داستان حضرت ابراهیم علیه السلام	۳۲
۱۵		داستان حضرت اسماعیل علیه السلام	۳۳

۱۶	داستان حضرت عیسی علیه السلام	۳۴
۱۷	مفهوم «بر» والدین	۳۵
۱۸	آگاه ساختن فرزندان از حقوق پدر و مادر	۳۵
۱۹	سه خصوصیت خمر بهشتی	۳۸
۲۰	کفاره مجلس	۴۹
۲۱	دعا سلاح مؤمن است!	۵۱
	النَّجْم	
	وجه تسمیه	۵۸
۱	تعداد آیات، کلمات و حروف	۵۸
۲	اهداف کلی و اساسی این سوره	۵۹
۳	ارتباط سوره «النَّجْم» با سوره قبله	۶۰
۴	سجده تلاوت و حکم آن	۶۱
۵	فضیلت سوره «نَّجْم»	۶۳
۶	موضوعات اساسی سوره نجم	۶۴
۷	اطاعت و اقتداء به پیامبر واجب است	۶۸
۸	فضیلت و امتیاز رهبران الهی	۷۱
۹	حکمت و فلسفه دربعثت انبیاء	۷۱
۱۰	ایمان به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم	۷۲
۱۱	ایمان به رسول الله جز با چند امور متحقق نمیشود	۷۳
۱۲	نبوت انتخاب الهی است و نه سعی بشری	۸۰
۱۳	چرا پیامبران از میان انسانها مبعوث گردید	۸۰
۱۴	نبوت همیشه به مردان اختصاص یافته	۸۱
۱۵	چگونگی نزول وحی	۸۲
۱۶	بشارت وحی	۸۲
۱۷	تأثیر فرشته وحی بر پیامبر	۸۳
۱۸	روشنی مختصری بر سفر معراج رسول الله	۸۹
۱۹	سدره المنتهی	۹۲

۹۷	«لات»، «عزی» و «منات»	۲۰
۱۰۱	گناه صغیره و کبیره	۲۱
۱۰۴	ایمان به کتاب های آسمانی	۲۲
۱۰۵	مفهوم ایمان به کتاب های آسمانی	۲۳
۱۰۶	حکم ایمان به کتب آسمانی	۲۴
۱۰۶	ضرورت به کتب آسمانی	۲۵
۱۰۷	چگونگی ایمان به کتب آسمانی	۲۶
۱۰۸	فهرست کتاب های آسمانی	۲۷
۱۰۸	اول: قرآن عظیم الشان	۲۸
۱۰۹	دوم: تورات	۲۹
۱۰۹	سوم: انجیل	۳۰
۱۱۰	چهارم: زبور	۳۱
۱۱۰	پنجم: صحیفه ها (صحایف)	۳۲
۱۱۱	امتیاز و برتری های قرآن عظیم الشان	۳۳
۱۱۲	موضوعات و مطالب کتاب های گذشته	۳۴
۱۱۳	حکم عمل به کتاب های گذشته	۳۵
۱۱۶	رسیدن ثواب صدقه برای میت	۳۶
۱۱۷	فایده ایصال ثواب و صدقه جاریه	۳۷
۱۱۷	فایده استغفار گفتن اولاد به پدر و مادر	۳۸
۱۱۷	چهار گونه احسان کردن برای مرده	۳۹
۱۳۳	وجه تسمیه	القَمَر
۱۳۳	فضیلت سوره قمر	۱
۱۳۴	تعداد آیات، کلمات و حروف	۲
۱۳۴	ارتباط سوره «قمر» با سوره قبله	۳
۱۳۴	محتوای سوره قمر	۴
۱۳۵	هدف کلی و اساسی سوره قمر	۵

۱۵۳	هود علیه السلام	۶
۱۵۵	قوم عاد چه را عبادت می کردند؟	۷
۱۵۶	هلاک شدن قوم عادبا «ریح العقیم»	۸
۱۷۱	فرعون چگونه به هلاکت رسید؟	۹
۱۸۱	وجه تسمیه	الرَّحْمَن
۱۸۵	مکی و مدنی بودن سورة الرحمن	۱
۱۸۳	موضوعات مطروحه در سوره	۲
۱۸۷	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره	۳
۱۸۷	ارتباط با سوره «الرحمن» با سوره قبلی	۴
۱۸۷	محتوای سورة الرحمن	۵
۱۸۹	شکر	۶
۱۹۸	سجده کردن «نجم» و «شجر» چیست!	۷
۲۰۱	میزان عمل در آخرت	۸
۲۰۲	اصول و قوانین محکمه روز قیامت	۹
۲۰۹	معنای وزن اعمال در قیامت	۱۰
۲۰۹	در قیامت، هیچ میزانی برای اعمال کافران برپا نمیشود	۱۱
۲۱۵	خلقت بَشَر یا انسان	۱۲
۲۱۶	خلیفه	۱۳
۲۱۶	خَلِقت اولین انسان	۱۴
۲۱۹	هدف از نفخ روح الهی	۱۵
۲۱۹	فهم خلقت انسان در حدیث	۱۶
۲۲۶	برخی از خصوصیات این دو بحر	۱۷
۲۳۰	اعتقاد داشتن به مرگ	۱۸
۲۳۱	مرگ چیست؟	۱۹
۲۳۲	مرگ در فهم قرآن کریم	۲۰

۲۱	مرگ، نعمت الهی	۲۳۳
۲۲	مرگ پایان زندگی نیست	۲۳۳
۲۳	مرگ چیست؟	۲۳۴
۲۴	مکان أجل مشخص نیست!	۲۳۷
۲۵	یادآوری مرگ	۲۳۷
۲۶	آیا آرزوی مرگ گناه است؟	۲۳۸
۲۷	درخواست از الله	۲۴۰
۲۸	حساب و کتاب در روز قیامت حق است	۲۴۲
۲۹	حکم منکرین بعث بعد الموت	۲۴۴
۳۰	زمان وقوع قیامت!	۲۴۵
۳۱	آیا دانستن تاریخ وقوع قیامت سودی به انسان میرساند؟	۲۴۶
۳۲	روزی وقوع قیامت	۲۴۷
۳۳	چرا ذکر جن نسبت به انس مقدمتر است	۲۴۸
۳۴	درجه حرارت در بهشت	۲۵۲
۳۵	حالات زمین	۲۵۳
۳۶	آسمان و ذرات آسمانی	۲۵۴
۳۷	قیامت	۲۵۴
۳۸	آیا تحقیقات محاکم شفاهی است و یا تحریری؟	۲۵۷
۳۹	چهره افراد در روز قیامت	۲۶۰
۴۰	شکل و سیما انسانها در روز در قیامت	۲۶۲
۴۱	یادداشت مختصر در مورد آبهای دوزخ	۲۶۵
۴۲	اولاً مشروب ماء حمیم	۲۶۵
۴۳	ماء صدید	۲۶۶
۴۴	غساق	۲۶۷
۴۵	آئیه	۲۶۸

۲۶۹	دوزخ در کجا است؟	۴۶
۲۷۰	محل دوزخ	۴۷
۲۷۱	مساحت و بزرگی دوزخ	۴۸
۲۷۳	درکات دوزخ	۴۹
۲۷۵	دروازه های دوزخ	۵۰
۲۷۹	مواد سوخت آتش جهنم	۵۱
۲۸۱	دود و شراره های آتش	۵۲
۲۸۴	غرش آتش جهنم	۵۳
۲۸۶	داستان خواب عبد الله بن عمر (رض)	۵۴
۲۹۰	تعریف بهشت	۵۵
۲۹۰	مقایسه کوتاه بهشت به دنیا	۵۶
۲۹۳	خاک و بوی بهشت	۵۷
۲۹۴	بوی بهشت	۵۸
۲۹۵	درجات و مقام ها در بهشت	۵۹
۲۹۷	درجات بهشتی یعنی چه؟	۶۰
۲۹۸	فاصله ارتفاع درجات بهشت	۶۱
۲۹۹	نعمت های اهل جنت و تفاوت این نعمت ها	۶۲
۳۰۲	کم ترین مقام در بهشت	۶۳
۳۰۵	بلندترین مقام در بهشت	۶۴
۳۰۶	چرا بهشت دارای درجات است؟	۶۵
۳۰۷	دست یابی به منازل و درجات عالی بهشت	۶۶
۳۱۲	باغ ها و ثمره های بهشت	۶۷
۳۱۴	چگونگی زنان بهشتی	۶۸
۳۱۶	حجاب حور بهشتی!	۶۹
۳۲۰	مجموع خصوصیات و امتیازات زنان جنتی	۷۰
۳۲۳	بی تفاوتی در برابر احسان	۷۱

۳۲۵	احسان در قتل و ذبح	۷۲
۳۲۶	حرام بودن مُثله	۷۳
۳۲۶	احسان با الله و در عبادات	۷۴
۳۲۷	نیکی با والدین	۷۵
۳۲۸	نیکی با اقارب و خویشاوندان	۷۶
۳۲۹	با همسایگان نیکی کردن	۷۷
۳۳۰	نیکی کردن در حق فقیران	۷۸
۳۳۱	احسان با یتیمان و نیازمندان	۷۹
۳۳۱	احسان و نیکی با خود	۸۰
۳۳۲	احسان و نیکی در گفتار	۸۱
۳۳۲	نیکی در سلام کردن	۸۲
۳۳۶	جنت های ذکر شده در قرآن کریم	۸۳
۳۳۶	جنت فردوس	۸۴
۳۳۷	جنت عالیہ	۸۵
۳۳۸	جنت نعیم	۸۶
۳۳۸	جنت عدن	۸۷
۳۳۹	قصر های جنت	۸۸
۳۴۰	نوع ساختمان جنت ها	۸۹
۳۴۱	اتاق های جنت	۹۰
۳۴۲	خیمه های بهشت	۹۱
۳۴۳	انهار جنت	۹۲
۳۴۶	چشمه سارهای بهشت	۹۳
۳۴۸	اخلاق زنان اهل بهشت	۹۴
۳۵۳	زیبایی حوریان جنتی	۹۵
۳۵۴	نغمه ها و ترانه های حوریان بهشتی	۹۶
۳۵۶	وجه تسمیه	الْوَاقِعَةُ

۳۵۶	فضیلت سوره واقعه	۱
۳۵۶	تعداد آیات، کلمات و حروف آن	۲
۳۵۷	ارتباط سوره «واقعه» به سوره قبلی	۳
۳۵۷	محتوای کلی سوره واقعه	۴
۳۵۷	داستان زیبا و آموزنده	۵
۳۵۸	اولین کسی که قرآن را به صدای بلند خواند	۶
۳۵۹	قرآن از زبان او همان طور که نازل شده بود، خارج میشد.	۷
۳۶۰	پیامبر اسلام هنگام شنیدن قرآن از ابن مسعود گریه می کرد	۸
۳۶۱	فضیلت سوره واقعه	۹
۳۶۲	یادداشتی بر فضیلت سوره واقعه	۱۰
۳۶۴	فواید و اثراتی ایمان به روز آخرت	۱۱
۳۶۶	تقسیم انسان ها به سه گروه	۱۲
۳۶۹	اصحاب میمنه	۱۳
۳۶۹	صفات ممیزه اصحاب المیمنه	۱۴
۳۷۰	حالت اصحاب شمال یعنی یاران چپ	۱۵
۳۷۱	مفهوم چپ دستی ها در ادیان	۱۶
۳۷۵	دریافت اعمال نامه بدست راست	۱۷
۴۱۱	وجه تسمیه	الحديد
۴۱۱	تعداد آیات، کلمات و حروف	۱
۴۱۲	مهمترین و اساسی ترین اهداف سوره حدید	۲
۴۱۲	ارتباط سوره «حدید» به سوره قبلی	۳
۴۱۲	فضیلت سوره حدید	۴
۴۱۳	تأثیر أسماء الله در عبادت	۵
۴۱۵	علم به اسماء و صفات الهی	۶

۴۱۷	فضیلت علم به اسماء و صفات الهی	۷
۴۲۰	هدف کلی سوره حدید	۸
۴۲۴	«الْحَكِيمُ»	۹
۴۲۴	برخی از اسماء تسبیح کنندگان در قرآن	۱۰
۴۲۶	قدیر، قادر و مقتدر	۱۱
۴۳۱	اول، آخر، ظاهر و باطن	۱۲
۴۳۵	علیم	۱۳
۴۳۷	خلقت آسمان و زمین	۱۴
۴۴۱	قرض حسنه چیست؟	۱۵
۴۴۲	اهمیت و جایگاه قرض حسنه	۱۶
۴۴۷	قسی القلب	۱۷
۴۴۸	عوامل قسی قلب	۱۸
۴۴۸	گناه	۱۹
۴۴۸	امراض قلب	۲۰
۴۴۹	راهها معالجه و تداوی قلب	۲۱
۴۵۰	تعریف قلب نزد ابوهریره (رض)	۲۲
۴۵۳	قرض حسنه در قرآن	۲۳
۴۵۶	داستان قرض حضرت بلال از مشرک	۲۴
۴۶۵	رهبانیت	۲۵
۴۷۰	وجه تسمیه	المجادله
۴۷۰	ارتباط سوره مجادله با سوره قبلی	۱
۴۷۰	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مجادله	۲
۴۷۱	محتوای و موضوعات	۳
۴۷۳	ارشادات آیات متبرکه سوره مجادله	۴
۴۷۴	ترجمه و تفسیر سوره المجادله اثبات دو چشم برای الله تعالی	۵

۴۷۷	مبحث (ظَهَار) در سورۀ مجادله	۶
۴۷۷	تعریف ظَهَار	۷
۴۸۳	حکم ظَهَار	۸
۴۸۴	آیا ظَهَار مختص به مادر است؟	۹
۴۸۴	کفاره ظَهَار	۱۰
۴۸۶	اول: آزاد کردن برده	۱۱
۴۸۷	دوم: روزه ی متوالی	۱۲
۴۸۷	سوم: غذا دادن به شصت مسکین	۱۳
۴۸۸	اختلاف فقهاء در مورد مقدار غذا	۱۴
۴۸۸	احکام ظهار	۱۵
۴۸۸	کفاره ظَهَار	۱۶
۴۹۰	شرایط ظَهَار کننده	۱۷
۴۹۰	کفاره ظهار	۱۸
۴۹۱	ظَهَار از چه کسی صحیح است؟	۱۹
۴۹۱	ظَهَار مؤقت	۲۰
۴۹۱	آیا ظَهَار زن واقع میشود؟	۲۱
۴۹۳	چه احکامی بر ظَهَار جاری می شوند	۲۲
۴۹۴	نتیجه و اثر ظَهَار چیست؟	۲۳
۴۹۵	عودت در ظَهَار چیست؟	۲۴
۴۹۵	همبستری (جماع) پیش از دادن کفاره	۲۵
۴۹۶	علت سخت گیری در کفاره ظَهَار	۲۶
۵۰۰	دوستی و دشمنی بخاطر الله	۲۷
۵۰۶	آداب مجالس در اسلام	۲۸
۵۱۱	جا دادن برای واردین جدید به مجلس	۲۹
۵۱۵	در نجوا با رسول الله صلی الله علیه وسلم دادن صدقه واجب است؟	۳۰

۵۲۳	وجه تسمیه	الحشر	
۵۲۳	شان نزول این سوره		۱
۵۲۴	نام های سوره		۲
۵۲۴	علت نامگذاری آن		۳
۵۲۴	ارتباط سوره حشر با سوره قبله		۴
۵۲۴	تعداد آیات، کلمات، و حروف این سوره		۵
۵۲۵	فضیلت آن		۶
۵۲۶	محتوای و موضوعات مورد بحث در این سوره		۷
۵۲۷	تاریخ و فضای نزول		۸
۵۳۶	اولین پیمان مسلمانان با یهودان در مدینه		۹
۵۳۶	زمان انعقاد این پیمان		۱۰
۵۳۶	متن پیمان نامه		۱۱
۵۴۲	مختصری در مورد عداوت یهودان با رسول الله		۱۲
۵۴۵	غزوه بنی قینقاع		۱۳
۵۴۶	عوامل اصلی غزوه بنی قینقاع		۱۴
۵۴۷	محاصره یهودان بنی قینقاع		۱۵
۵۴۸	سرنوشت یهود بنی قینقاع		۱۶
۵۴۹	ابراز براءت عباده بن صامت از منافقان		۱۷
۵۵۴	اموال غنیمت بنی نضیر		۱۸
۵۶۲	صحابه کرام		۱۹
۵۶۳	بزرگداشت اصحاب رسول الله (ص) در روشنی احادیث نبوی		۲۰
۵۸۲	شناخت اسماء و صفات الله		۲۱
۵۸۴	علم به صفات و اسماء الله		۲۲
۵۸۵	تعداد نامهای خداوند متعال		۲۳
۵۸۶	اسماء الله وارده در کتاب الله		۲۴

۵۸۸	أَسْمَاءُ اللَّهِ وَارِدَةٌ فِي أَحَادِيثِ نَبَوِي	۲۵
۵۸۹	وَجْهٌ تَسْمِيَةٌ	الْمُمْتَحِنَةُ
۵۸۹	ارتباط سورة الممتحنة با سورة قبلی	۱
۵۸۹	علت نامگذاری	۲
۵۹۰	محتوای و موضوعات	۳
۵۹۱	تعداد آیات، کلمات و حروف	۴
۵۹۵	وظیفه شخص مسلمان در برابر دشمن	۵
۶۰۲	پدر ابراهیم دعوت پسر را رد کرد	۶
۶۱۱	شیوة امتحان زنان مهاجر	۷
۶۱۲	ممانعت از مسترد کردن زنان مهاجر	۸
۶۱۳	قرارداد صلح حدیبیه	۹
۶۱۵	خود داری پیامبر اسلام از بازگرداندن زنان مهاجر	۱۰
۶۱۸	آیا از زنان مسلمان هم کسی مرتد شده و به مکه برگشتند؟	۱۱
۶۲۰	بیعت عقبه ی اول یا بیعت «نساء»	۱۲
۶۲۱	بیعت عقبه ی دوم	۱۳
۶۲۲	مفاد بیعت عقبه ی دوم	۱۴
۶۲۳	ترتیب بیعت	۱۵
۶۲۴	حضور زنان در بیعت	۱۶
۶۲۹	چه کسانی نزد الله تعالی بخشیده نمی شوند؟	۱۷
۶۳۲	وَجْهٌ تَسْمِيَةٌ	الْصَّف
۶۳۳	تعداد آیات، کلمات و حروف	۱
۶۳۳	ارتباط الصف با سورة قبلی	۲
۶۳۳	محتوا و موضوعات سورة	۳
۶۳۷	عمل صالح	۴
۶۳۸	پاکسازی عمل	۵

۶	علت حبط اعمال	۶۳۹
۷	تداوم عمل	۶۴۰
۸	اولین در خواست بعد از نجات غرق شدن در بحر	۶۴۶
۹	حضرت موسی (علیه السلام) و دریافت تورات	۶۴۷
۱۰	گوساله پرستی یهودان	۶۴۸
۱۱	تورات	۶۴۹
۱۲	«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْمُوا بِأَسْمَاءِ اللَّهِ»	۶۵۳
۱۳	شریعت عیسی علیه السلام و کتاب انجیل	۶۵۶
۱۴	انجیل	۶۵۶
۱۵	موضوعات اساسی مندرج در انجیل برنابا	۶۵۹
۱۶	تحریف انجیل ها	۶۶۰
۱۷	مسیحیان نصاری اند	۶۶۲
۱۸	چرا حضرت عیسی به نام مسیح مشهور است؟	۶۶۳
۱۹	غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی علیه السلام:	۶۶۵
۲۰	«فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ»	۶۷۱
۲۱	جاودانگی جنت و جنتیان	۶۷۲
۲۲	احادیثی وارده در نبود مرگ در بهشت و دوزخ	۶۷۲
۲۳	حواریون حضرت عیسی علیه السلام	۶۷۴
۲۴	حواریون خواستار مائده از آسمان شدند	۶۷۶
۲۵	ایمان و اطمینان قلبی	۶۸۰
۲۶	فرق ایمان و اطمینان قلبی	۶۸۰
۲۷	نصرانی یا نصاری	۶۸۰
	الجمعة وجه تسمیه	۶۸۱
۱	فضیلت سوره	۶۸۱
۲	تعداد آیات کلمات و حروف سوره	۶۸۱
۳	ارتباط سوره جمعه با سوره قبله	۶۸۲

۶۸۲	محتوای سورهٔ جُمُعَه	۴
۶۸۳	جُمُعَه (جمعه در لغت)	۵
۶۸۷	روز اول هفته جمعه است نه شنبه	۶
۶۸۸	فضیلت روز جمعه	۷
۶۹۲	آیا پیامبر اسلام «اُمّی» بود؟	۸
۶۹۶	سایر دلایل در مورد اُمّی بودن پیامبر اسلام (ص)	۹
۶۹۷	قرارداد صلح حدیبیه و حذف برخی از متون از آن	۱۰
۷۰۶	حکمت و فلسفهٔ فرض شدن نماز جمعه	۱۱
۷۱۰	اولین بار نماز جمعه چه وقت فرض شد؟	۱۲
۷۱۲	نماز جمعه	۱۳
۷۱۶	برکت در تجارت بعد از ختم نماز جمعه	۱۴
۷۱۷	حکمت و فلسفه نماز جمعه چیست؟	۱۵
۷۱۸	حکمت نماز جمعه و فضیلت رفتن به آن	۱۶
۷۲۱	آداب روز جمعه	۱۷
۷۲۷	الْمُنَافِقُونَ وجه تسمیه	
۷۲۷	محل نزول	۱
۷۲۷	زمان نزول	۲
۷۲۷	تعداد آیات	۳
۷۲۸	ارتباط سوره منافقون با سورهٔ قبلی	۴
۷۲۸	شان نزول کلی سورهٔ منافقون	۵
۷۳۰	تلاش فتنه در بین مهاجرین و انصار	۶
۷۴۰	نفاق چیست؟	۷
۷۴۵	منافق و پدیده نفاق چرا اینقدر خطرناک است؟	۸
۷۴۶	در قرآن کریم منافق به دو شکل معرفی شده است	۹
۷۴۷	یک تعریف کوتاه از کافر و منافق	۱۰
۷۴۷	انواع نفاق	۱۱

۷۴۸	نفاق اعتقادی چیست؟	۱۲
۷۴۸	نفاق عملی	۱۳
۷۵۶	یک تشبیه زیبا در باره منافقان	۱۴
۷۶۸	برخی از صفات و خصوصیات منافقان که در قرآن ذکر یافته	۱۵
۷۶۸	۱- دروغ گویی	۱۶
۷۶۹	۲- شرم کردن از مردم و شرم نداشتن از الله	۱۷
۷۶۹	۳- تنبلی کردن در عبادات	۱۸
۷۷۰	۴- ریا - ریاکاری	۱۹
۷۷۰	۵ - تقلیل در ذکر الله	۲۰
۷۷۰	۶ - خوردن قسم به دروغ	۲۱
۷۷۰	۷- شایعه پراگنی	۲۲
۷۷۱	۸ - عیب جویی از قضا و قدر الهی	۲۳
۷۷۱	۹ - بدگویی کردن از انسانهای صالح	۲۴
۷۷۲	۱۰- بدگمانی و تهمت زدن به انسانهای درستکار	۲۵
۷۷۲	۱۱- تلاش در جهت شیوع فساد و تباهی به نام اصلاح و نیکویی	۲۶
۷۷۲	۱۲- ظاهر و باطن منافق یکی نیست	۲۷
۷۷۲	۱۳- امر به منکر و نهی از معروف	۲۸
۷۷۳	۱۴ - منافق در امور خیر خسیس و بخیل است	۲۹
۷۷۳	۱۵- فراموش کردن یاد الله	۳۰
۷۷۳	۱۶- وعده های الله و رسول را دروغ می داند	۳۱
۷۷۳	۱۷- عدم درک حقیقت دین	۳۲
۷۷۴	۱۸- خوشحالی بر مصیبت مسلمانان	۳۳
۷۷۴	۱۹- چاپلوسی و زبان بازی	۳۴
۷۷۴	۲۰- مسخره کردن دین خدا و سنت رسول الله	۳۵

۷۷۸	جهاد با شمشیر و جهاد با قلم		۳۶
۷۷۹	شکست بزرگ		۳۷
۷۸۰	وجه تسمیه	التغابن	
۷۸۰	تعداد آیات، کلمات و حروف آن		۱
۷۸۱	محتوی کلی و موضوعات آن		۲
۷۸۲	ارتباط سوره التغابن با سوره قبلی		۳
۷۸۲	اساسی ترین هدف های سوره تغابن		۴
۷۸۲	محل نزول سوره تغابن		۵
۷۸۳	یاد الله جلّ جلاله		۶
۷۸۳	حضرت موسی علیه السلام همیشه به یاد الله بود		۷
۷۸۹	عَلِیمٌ وَخَبِیر		۸
۷۸۹	تفاوت علیم و خبیر		۹
۷۹۹	اهل دوزخ یا اصحاب جحیم		۱۰
۸۱۳	وجه تسمیه	الطلاق	
۸۱۳	وجه تسمیه		۱
۸۱۳	علت نام گذاری		۲
۸۱۳	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره		۳
۸۱۴	اهداف اساسی و کلی سوره طلاق		۴
۸۱۴	فضای نزول سوره		۵
۸۱۴	ارتباط سوره الطلاق با سوره قبلی		۶
۸۱۴	محتوای سوره		۷
۸۱۵	مبغوضترین حلال		۸
۸۱۶	طلاق در ادیان		۹
۸۱۷	طلاق در یهودیت		۱۰
۸۱۷	طلاق در مسیحیت		۱۱

۸۲۲	طلاق	۱۲
۸۲۴	اقسام طلاق	۱۳
۸۲۴	صیغه طلاق	۱۴
۸۲۴	طلاق صریح و یا طلاق آشکار	۱۵
۸۲۴	طلاق کنایی	۱۶
۸۲۶	طلاق به اعتبار وقوع	۱۷
۸۲۶	طلاق منجز	۱۸
۸۲۶	طلاق مضاف	۱۹
۸۲۷	طلاق معلق	۲۰
۸۲۷	تقسیم طلاق به اعتبار تأثیر	۲۱
۸۲۷	۱- طلاق رجعی	۲۲
۸۲۹	حکم طلاق رجعی	۲۳
۸۳۰	۲- حکم طلاق بائن	۲۴
۸۳۰	طلاق بائن صغری	۲۵
۸۳۰	طلاق بائن کبری	۲۶
۸۳۰	طلاق ثلاثه	۲۷
۸۳۱	مبحث عدت	۲۸
۸۳۱	عدت (عده) زن	۲۹
۸۳۲	مدت عدت (عده) زن مطلقه دو حالت دارد	۳۰
۸۳۴	طلاق در وقت حیض	۳۱
۸۳۴	اما طلاق زن در وقت حیض	۳۲
۸۳۴	هدف طلاق دادن در عده	۳۳
۸۳۶	حکمت حرمت طلاق در مدت حیض	۳۴
۸۳۶	حکم طلاق در هنگام حیض	۳۵
۸۴۱	چرا طلاق در ایام حیض ونفاس داده نشود؟	۳۶
۸۴۵	شاهدان برای امر طلاق	۳۷

۳۸	مصالح زناشوی در آیه مبارکه	۸۴۸
۳۹	چرا زن اجازه خروج از خانه در عده را ندارد	۸۴۹
۴۰	صاحب طلاق در اسلام	۸۵۰
۴۱	آیا زن میتواند شوهر خویش را طلاق دهد	۸۵۲
۴۲	طلاق همسایه	۸۵۳
۴۳	خلع چیست	۸۵۴
۴۴	حق حضانت اولاد	۸۶۰
	التَّحْرِیم	
	وجه تسمیه	۸۶۶
۱	معلومات موجز	۸۶۶
۲	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره	۸۶۷
۳	ارتباط سوره تحریم به سوره قبلی	۸۶۷
۴	محتوای کلی سوره	۸۶۷
۵	اصل داستان چگونه واقع شد؟	۸۷۱
۶	مختصری در مورد ماریه قبطی	۸۷۵
۷	خانواده، اولین اجتماع	۸۹۰
۸	منافق	۸۹۶
۹	مراحل نفاق	۸۹۸
۱۰	موقف رسول الله صلی الله علیه وسلم با منافقان	۸۹۸
۱۱	آسیه زن فرعون	۹۰۱
۱۲	زن بمثابه شمشیر دو سره	۹۰۲
۱۳	مریم زن یکتا پرست	۹۰۴
۱۴	فضایل اخلاقی حضرت مریم	۹۰۶
۱۵	مکشی بر بعضی از منابع و مأخذها	۹۰۷

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس نامه

الله تعالی رب العزت میفرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ» (۱۶۰ / سوره انعام). (هر کس کار نیکی انجام دهد پس ده برابر به او پاداش است، و هر که کار بدی انجام دهد تنها مانند آن سزا خواهد دید، و به آنها هرگز ظلم نخواهد شد. سوره انعام آیه ۱۶۰). صدق الله العظیم.

در عالم هستی هیچ کتابی در فضیلت و برتری به پایه قرآن عظیم الشأن نمی رسد؛ زیرا نه تنها قرآن کریم خلاصه و آخرین عصاره تعلیمات همه انبیاء الهی (علیهم صلوات الله اجمعین) است، بلکه از همه موجودات آفرینش برتر و والاتر نیز است.

پروردگار با عظمت ما در رابطه به رسالت و وظیفه مهم مسلمانان نسبت به این کتاب الهی در (آیه ۶۳، سوره بقره) میفرماید: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» صدق الله العظیم. (آنچه را [از آیات و دستورات الهی] به شما داده ایم، با قوت بگیرید و آنچه را در آن هست، به خاطر داشته باشید [و به آن عمل کنید] تا پرهیزگار شوید). صدق الله العظیم.

تدبّر در قرآن عظیم الشأن، این کتاب مبارک و مقدس از امور لازم، ضروری و حیاتی است و چون در راستای درک معانی، مفاهیم و تفاسیر کلام الهی است که زمینه را برای عمل به آن فراهم می سازد. باید دانست که روح

والای هدایات قرآن کریم بدون تدبیر در آیات آن در مواردی بدون داشتن علم به سایر علوم و فنون اسلامی حاصل نمیشود.

وارد شدن برمفاهیم و تفاسیری کلام الهی کار علماء و محققین اسلامی است، که ورثه الانبیاء خوانده شده اند و کار کمک کننده های مادی و معنوی زمینه ساز رساندن این پیام و هدایت الهی جل جلاله برای مردم میباشند. علماء و محققین اسلامی در ادای این رسالت بس عظیم نقش و وظیفه خویش را باید کماحقه اداء کنند.

اصل برجسته، هدف غایی و نهایی نزول قرآن عظیم الشان، قرائت، تعلیم و تدبیر در آن همه و همه برای عمل است چنانکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ». (سوره انعام آیه ۱۵۵) (و این (قرآن نیز) کتابی است که بابرکت آن را نازل کرده ایم، پس آن را پیروی کنید، و تقوی پیشه کنید. تا مستحق رحمت (الله) گردید.). صدق الله العظیم.

واقعاً قرآن عظیم الشان همان قانون الهی است که اصلاح عقیده، دین و دنیای مردم را به عهده گرفته و سعادت جاودانی آنان را در صورت پیروی از هدایات آنرا، تضمین کرده است. آیات قرآنی سرچشمه هدایت و رهنمایی و کلماتش معدن ارشاد و رحمت اند. کسی که به سعادت همیشگی علاقمند است، سعادت و خوشبختی هر دو جهان را می طلبد، بر وی لازم است که روز و شب با قرآن تجدید عهد کرده و ارتباطش را با آن محکم و استوارتر سازد. آیاتش را به حافظه خود سپرده، معانی اش را عمیقاً و درست درک و با مغز و فکر خویش آنرا عجین ساخته، در آمیزد.

در پرتو این کتاب آسمانی است که انسان با ایمان راسخ به آن و فهم از آن به سوی رستگاری و سعادت جاودانی رهنمون میشود.

وظیفه و رسالت مسلمان رسالتمند است تا در رساندن قرآن کریم و درک عمیق آن به سایر مسلمانان از هیچگونه سعی و تلاش دریغ نه ورزیده و از تمام امکانات مادی و معنوی دست داشته استفاده کند.

در اینجا جا دارد که از برادر بزرگوار و محترم خویش الحاج آرش «صاحبی» رئیس شرکت خدمات مالی صاحبی، قلباً سپاسگزاری نمایم که با تمام اخلاص، محبت و (ان شاء الله) نیت خیر جهت اشاعه دین، رساندن خیر به سایر مسلمانان و خاصتاً نسل جوان، در چاپ تفسیر قرآن کریم «تفسیر احمد»، سرمشق و نمونه خوب تشویق برای خدمت قرآن و ادای رسالت، زمینه سازی کرده و سهم گرفته است. بزرگواری اولاد صالح و نمونه بودنش درین است که جناب شان ثواب این کار و عمل نیک را به پدر بزرگوار خویش کاکا خان «صاحبی» که شخصیت متقی و با دیانت است و به مادر عزیز و مهربان بی بی حاجی، که تمام زندگی اش را در راه خدمت به فرزندان متدین خویش وقف نموده است، همچنان به همسر بزرگوار و همسفر زندگی خویش و نور چشمان عزیز و ارجمند شان هر یک بی بی مکه جان صاحبی و محمد یاسین جان صاحبی هدیه فرموده است.

پروردگارا! این هدیه شانرا قبول و مقبول گردانیده سعادت دارین نصیب شان نماید.

چون دربار الهی بزرگ و وسیع است، یکبار دیگر از خداوند متعال برای جناب آرش صاحبی، تمام فامیل شان و برای تمام دست اندرکاران کمک به

این تفسیر شریف که یک قدم هم در انجام این امر خیر، برداشته اند، مانند صدقه جاریه شان ابراز سپاس و اجر عظیم برای ایشان و فامیل های شان تمنا و استدعا بدارم. برای ایشان و فامیل های شان صحت، سلامتی، مسرت و موفقیت های مزید تمنا و استدعا دارم.

الهی به برکت این تفسیر شریف در کشور عزیز ما صلح و استقرار دایم و راستین برقرار ساز. آمین یارب العالمین.

مؤلف «تفسیر احمد»

شهر برول - جرمنی

ماه ثور، سال ۱۴۰۰ هجری، شمسی (سال ۲۰۲۱ میلادی)

د لوی او بخښوونکي الله ﷻ په سپېڅلي نامه

قرآن عظیم الشان د ستر څښتن تعالی ﷻ هغه سپېڅلی کتاب دی ، چې مسلمانانو ته تر ټولو کتابونو معتبر او د ځانگړي فضيلت او اهميت وړ دی. د قرآن کریم تلاوت ، ترجمه او تفسير د ډېر دقت او پام وړ دي . ځکه قرآن کریم د الله ﷻ له لوري د انسانانو د هدايت او لارښوونې لپاره نازل شوی دی ، د قرآن کریم د مفاهيمو توضيح ، تفسير ، ترويج ، تبليغ او په پای کې پر هغه عمل کول ددغه مهم کتاب غوښتنه ده .

څوک چې په ديني او شرعي علمي مسایلو کې مشغولېږي او نورو ته يې د رسولو تکل او نيت کړی وي ، د هغوی په اړه د اسلام ستر پېغمبر حضرت محمد مصطفی ﷺ فرمایي: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ» (رواه أبو داود والترمذي). په شرعي علومو کې د قرآن کریم تفسير تر ټولو مهم علم دی ، ځکه چې په دې علم کې د ستر څښتن تعالی ﷻ د کلام په اړه د هغه له مراد څخه د بشر د توان په اندازه بحث کېږي او داسې يو علم دی چې د قرآن عظیم الشان د معانيو بيان او د احکامو استخراج او روښانولو کې د مجتهد او مفتي سره مرسته کوي او د اسلامي لارښوونو په رڼا کې د مسلمان د لارې مشعل گرځي. ددې مهم کار لپاره د عربي ژبې پوهه، د صرف ، نحوي ، بدیع ، بيان ، معاني، اصول فقه ، قرآنونو او له نورو اسلامي علومو د پوهې اړتیا او له هغو نه گټه اخيستل لازم بلل کېږي او د ښه دقت لپاره د نزول اسباب ، ناسخ او منسوخ پېژندلو ته هم اړتیا ده ، نو هر څوک چې د قرآن کریم د تفسير په برخه کې هڅه کوي تر څو د قرآن کریم مفاهيم د پورتنیو اصولو په نظر کې نيولو سره په عام فهمه او ملي ژبه مینه والو او مسلمانانو ته ورسوي ، نو دا یو ډېر د قدر او ارزښت وړ کار دی ، چې د دغه ارزښتناک کار د عمل په ډگر کې یو هم معزز او قدرمن ورور امین الدین سعیدي صاحب دی چې په عربي ټولنه کې ژوند کوي اما د قرآن کریم مفاهيم د تفسير په بڼه نورو ته روښانه کوي. په کلکه ویلای شم چې د نوموړي دا کار په خپل ځای د ډېر اهميت وړ او ان شاء الله تعالی د جاريه صدقه يې بللی شو .

ددې تر څنگ دا تفسير په خپل ذات کې يوه لویه لاسته راوړنه ده ، د توصيف او تقدير وړ او ستر اقدام دی ، چې د افغاني فرهنگ او افغاني مسلمانې ټولنې په فرهنگي بډايه کې د قدر وړ قدم دی. پدې توگه دغه تفسير شريف ته په کتو او مطالعې دې پايلې ته رسوو چې د ښاغلي امين الدین سعیدي صاحب په دغه تفسير شريف کې ډېر زيار ايستلی او خپل قيمتي وخت يې نور هم قيمتي کړی دی. باوري يم چې له دې تفسير څخه به زموږ هغه هېوادوال ښه گټه واخلي چې له دري ژبې سره بلديت ولري. زما په نظر د ښاغلي سعیدي صاحب دا حاضر تفسير ځانگړې ښېگڼې او امتيازونه هم لري چې ځينې به يې په لاندې ډول وشمېرو ، مثلاً : د سورة د نومولو وجه بيانوي ، د سورة محتوا او هدف په ډاگه کوي ، د آيتونو ، کلماتو او حروفو شمېر مشخص کوي ، د آياتونو د شمېر په اړه د علماوو متفاوت حساب په ډاگه کوي ، لفظي ترجمه يې واضحه او روانه ده ، له ترجمې وروسته گونگ مطالب روښانه کوي ، له معتبرو منابعو څخه يې گټه اخيستې ده ، په ځينو ځايونو کې شېهانو ته هم ځواب وايي دا او يو شمېر نورې ښېگڼې هم لري ، انسان په خپل توان او وس ملامت دی ، ښاغلي سعیدي په دې تفسير کې خپل ټول توان په کار اچولی او تر خپله وسه يې هڅه کړې ده ، چې افغاني ټولنې ته د قرآن کریم د تفسير په برخه کې خپل رسالت اداء او کار وکړي. خدای دې يې دا کار د نېکۍ په تله کې حساب کړي او خدای ﷻ دې دوی او ټولو تخنيکي همکارانو ته د ددې کار په بدل کې دنيوي او اخروي اجر و ورکړي .

په درنښت

څېړنپوه دکتور عبدالظاهر شکیب
د افغانستان د علومو اکاډمي رئيس

منهج تفسير «أحمد»

بسم الله الرحمن الرحيم،

- في تفسير «أحمد» تم بذل جهد كبير في التعبير عن المواضيع الواردة في السور، مع سهولة تفسيرها بلغة واضحة وبسيطة وتفسير القرآن بالقرآن والأحاديث النبوية وشرحها قدر الإمكان بعيداً عن تعليقات الفقهاء المختلفة.
- في هذا التفسير جرت محاولة لتوثيق جميع المصادر والمراجع العلمية ومنع المراجع للأحاديث الغريبة ذات السرد غير الموثوق به قدر الإمكان.
- في هذا التفسير، تم الاهتمام بالقضايا التي تعتبر حيوية لجيل الشباب، لا سيما الطلب على العلوم في المدارس والجامعات والمزيد من التركيز والاجتهاد في القضايا من حيث الوقت.
- إنَّ التعبير عن معاني آيات القرآن وتفسير رسالته الإرشادية قد تم بعيداً عن التعصُّب الديني والتوجهات الطائفية.
- في التعليق، عملنا على استخدام أسلوب يسهِّل فهم الآيات وبذل الجهد في ترجمة الكلمات والعبارات الصعبة وشرحها بلغة بسيطة قريبة من الفهم لجعل القراء أكثر دراية.
- شرح محتوى السور في بداية المناقشة وقبل بدء الترجمة والتفسير.
- تحديد وتوضيح القضايا الواردة في السور بشكل موجز، مع الإشارة إلى رسالة الآية المباركة، وما هي واجبات المسلمين في مواجهة هذه الرسائل، تمت دراستها بشكل مكثف ومركّز وتحديد المواضيع المختلفة في السور والآيات.

- تم تجنّب الأحاديث والروايات النادرة والغريبة قدر الإمكان، مع محاولة تقديم وجهة نظر مفصلة تعتمد على ظاهر الآية وعدم التطرّق إلى الموضوعات التي تشوّش ذهن القارئ وتطرح أسئلة تظل دون حل.
- في هذه المناقشات تم توثيق أسباب نزول الآيات كما وردت في الوثائق الأصلية للأحاديث، وتم ذكر المصادر والكتب والروايات الصحيحة، وتم ذكر مصادر المصادر بأمانة تامة.
- في تفسير السّور ولاسيّما في القصص القرآنية، تم بذل جهد كبير في الإشارة إلى الاسرائيليات ومحتوياتها لعدم اعتمادها على وثيقة صحيحة موثوق بها.
- بذلت قصارى جهدي لتقديم ملخص وخطاب رئيسي في كتابة الترجمة، وخاصة في تفسير الآيات بشكل موجز ومفيد وواضح.
- لا شك أنّ أصالة القرآن الكريم ومرجعياته هي في الجوهر ترجع إلى نزوله على نبي الإسلام محمد صلّ الله عليه وسلم وللمسلمين هو نفس المصدر والمرجع والمرشد، لكن في تفسير آيات القرآن الكريم تم التقاط الحكمة والفوائد والأسرار التعبيرية لهذه الآيات كما وردت بتفصيل كبير.
- كذلك في طريقة كتابة شرح أحمد، تم تلخيص المراجع الضرورية في نص الموضوعات الرئيسية والمراجع العامة في الجزء الأخير.
- في كتابة هذا الشرح، جرت محاولة لذكر عدد الآيات وعدد الكلمات وعدد حروف الآيات المباركة من مصادر موثوقة.
- توصلنا إلى شرح المسائل الواردة من وجهة نظر أهل السنّة والجماعة، وتجنب التماس الخلافات المذهبية والدينية.
- بدأت متابعة وبّحث وكتابة تعليق «أحمد» لأمين الدين «سعيد سعيد أفغاني» في عام ٢٠١٩، ووصل إلى شكل كتاب.

- عزيزي القارئ:
- القرآن الكريم بطبيعته معجزة إلهية وكتاب هداية، وقد جعل الله عز وجل القرآن الكريم شفاء القلوب من أمراض الشك والشهوات، وبواسطته تنال درجات العلم واليقين، كما يعالج القرآن الآلام الروحية والجسدية.
- من المؤكد أن القرآن الكريم لا شك فيه بأي حال من الأحوال للمسلمين وقد أعلن الله تعالى البشارة في هذا الصدد، لقد أنعم الله علينا في القرآن الكريم بالهدى والبشارة في أوامره ونواهيه وقصصه، وفيه خير وبركة وعلم غزير وأسرار رائعة وأمور حيوية للإنسانية وخيرات كثيرة.
- القرآن الكريم هو مصدر كل نعمة في الدنيا والآخرة، واتباعه تقليد رسول الله صل الله عليه وسلم.
- يعترف القرآن الكريم بجميع الكتب المقدسة لانبيااء الله تعالى في الماضي.

أنار الله نفوسنا ببركة ونور القرآن الكريم.

آمين يا رب العالمين

مؤلف شرح «أحمد»

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریظ

بسم الله والحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وبعد :

ما د محترم ورور جناب امين الدين (سعیدی - سعيد افغاني) صاحب د احمد تفسير

۲۸ جزء مطالعه او په پوره دقت سره ولوست چې په پايله کې د الله تعالى په توفيق او

په پوره اطمینان سره ویلی شم چې جناب سعیدی صاحب ددغه تفسیر (تفسیر احمد)

په لیکلو کې لاندی جوانیو ته زیاته توجه او پاملرنه کړې ده .

۱- محترم مفسر هڅه کړې ده چې د قرآن کریم د آیتونو تفسیر د قرآن کریم په آیتونو سره وکړي

۲- هڅه یې کړې ده چې د قرآن کریم د آیتونو تفسیر د نبوی احادیثو په رڼا کې وکړي او د غریبو

او ضعیفو احادیثو څخه پکې اجتناب اوده کړیده .

۳- دغه تفسیر ډیر په اسانه ، ساده او روانه دري ژبه لیکل شوی دی چې هر عالم،

طالب العلم او لوستونکی ورڅخه په آسانی کولای شي استفاده وکړي.

چون دا تفسیر زمونږ هر زده کوونکی او لوستونکی ته ډیر مفید دی د عقایدو په اړه

مضبوط او مستند روایات رانقل کړی دي او توصیه کوم چه هر زده کوونکی یې

ولولی او استفاده ورڅخه وکړي .

په پای کې د الله رب العزت له دربار عالیه څخه غواړم چې د جناب ورور سعید ی صاحب

دا زیار او محنت په خپل دربار کې قبول او دده لپاره یې صدقه یی جاریه وگرځوي.

او الله تعالى دی ورته دا توفیق ورکړي چې د تفسیر شریف دغه سلسلې ته ادامه ورکړي.

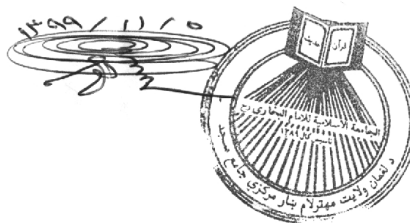
آمین یارب العالمین

ومن الله توفیق

قاري عزت الله (فیاض)

د لغمان ولایت مرکز د شهید الحاج مولوی روح الله (فیاض) د جامع مسجد خطیب

او د لغمان ولایت د پوهنې ریاست د مرکزي دارالحفاظ آمر



بسم الله الرحمن الرحيم

تقریظ

انجینیر عتیق الله یاسر

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام علي أشرف المرسلين سيدنا محمد
وعلي آله وصحبه ومن تبعهم بإحسان إلي يوم الدين

قدرمنو لوستونكو غواړم يوځل بيا تاسو ته د خوښۍ زيرى دركړم هغه دا چى الله
الحمد د قرآن عظيم الشان د احمد تفسير (۲۷-۲۸) پاره هم له چاپه را ووته؛
دا چى د قرآن عظيم شان تفسير آسانه كار ندى او د تفسير لپاره خاصو مهارتونو او
پدې برخه كى خاص علم ته ضرورت دى نو زه غواړم چى د قرآن عظيم الشان د
تفسير په اړوند لږ څه معلومات له تاسو سره شريك كړم.

تفسير داسى يو علم دي چى د هغه په ذريعه پر حضرت محمد صلي الله عليه وسلم
باندې د الله تعالى د نازل شوى كتاب (قرآن عظيم الشان) په هكله پوهه او د هغه د
معناو و بيان تشريح او وضاحت او له الفاظو او كلماتو څخه د هغه د احكامو او
حكمتونو را ايستل په لاس راځي.

پدې هكله ځينى علما فرمايى چى تفسير پوهنه ډېره غوره او عظيمه پوهه ده، چى
په هغې سره د قرآن كريم هغه معناوى او موخى څرگنديږي چى د مسلمانانو د دنيا
او اخرت د نېكمرغۍ لامل گرځي.

خو ژباړه بيا په يوه ژبه د بلې ژبې تفسير او څرگندونى ته وايي او ژباړن (ترجمان)
هغه چاته ويل كيږي چى د دو ويلا بېلو ژبو د خاوندانو خبرى يوه او بل ته
څرگندى كړى او پرى ويې پوهوى.

خوځينى لغات پوهان وايي چى ترجمه يوه عربى كلمه ده چى له يوې كلمې څخه
بلې كلمې او له يوې ژبې څخه بلې ژبې ته اړولو او ژباړلو ته وايي، البته په هغه
معنا او مفهوم چى په اصل كى شتون ولري.

بيا ژباړه پر دوه ډوله ده:

(الف): کلمه په کلمه ژباړه يا په اصطلاح «تحت اللفظی ژباړه». چي دا ډول ژباړه د قرآن کریم په اړه د پوهانو لخوا په اتفاق سره ناسمه بلل شوې ده او وايي چي دا ډول ژباړه هيڅکله نه شي کولاي چي د قرآن کریم د ټولو حقيقي معناوو او موخو، اعجاز او اسلوب او د هغه د بلاغت د څرنگوالي او ځانگړتياوو او اصلي قرآني نظم او د هغه د احکامو او لارښوونو سمه څرگندويه اوسي.

(ب): آزاده ژباړه او په روان او آسان عبارت او په ډېر دقت او احتياط سره د يوې جملې معنا او مفهوم بيانول. چي دې ته معنوي يا تفسيري ژباړه وايي. چي ټول عالمان پر دې په يوه خوله دي چي بايد د قرآن کریم په ژباړلو کي له دغه ډول ژباړي څخه کار واخيستل شي.

قد رمن ورور مولنا امين الدين «سعيدى سعيد افغانى» صاحب پدي تفسير کي هم له تحت لفظي ترجمي چي لمړي د الفاظو وضاحت وشي او هم د ازادي ژباړي له سبک ځيني کار اخيستي ده چي دا پخپل ذات کي يو نوي ابتکار دي.

همدا راز د آيات ترجمه او تفسير يي په بل آيات او په نبوي احاديثو او د علماو او مجتهدينو په اقوالو سره کړي ده چي دا د قرآن عظيم الشان د تفسير او ترجمي له پاره يو له بهترينو کړنلارو څخه شميرل کيږي، څه ورته د الله له درباره لا زيات برياليتوب غواړم.

په درنښت

انجينير عتيق الله ياسر



شماره تماس: ۰۰۹۳ ۷۹۹ ۴۷۹ ۳۴۵

ايميل آدرس: atiqyasar8@gmail.com

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریظ

دکتور صلاح الدین سعیدی «سعید افغانی»

حمد و سپاس خداوند هر دو جهان را، سلام و درود بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر خاندان و یاران ایشان و هر آنکس که به آن حضرت اقتداء نموده و پیروی حضرتش را برگزیده است.

اینک یکبار دیگر جای مسرت و خوشبختی است که جلد سوم «تفسیر احمد» که حاوی جزء بیست و هفتم و بیست و هشتم است غرض طبع و نشر، تقدیم و به اختیار و مطالعه خوانندگان و مشتاقان دین مقدس اسلام و جوانان تقدیم میگردد.

جلد سی ام و جلد بیست و نهم تفسیر احمد به استقبال گرم اهل علم و دوستداران دین مقدس اسلام و بخصوص جوانان قرار گرفت و حتی چاپ مجدد آن توقع شد و صورت گرفت. با توجه به یادداشتها و درخواستهای علاقمندان بسیاری از علاقمندان تقاضای طبع مجدد تفسیر را بعمل نیز آورده اند.

- قبل از همه باید گفت که در تفسیر آیات قرآنی و تراجم و تفاسیر زیاد نگاشته شده و هریک سبک خویش را داشته اند و دارند. اما در تفسیر احمد سبک نگارش و تفاسیر موضوعات و مباحث مختلف به صورت بهتر، مطابق جوابگوی ذهن خواننده پیشکش شده و در همه موارد در همانجا توضیحات مفردات و منابع مورد تمرکز قرار گرفته و مطالب مورد بحث امروز قبل از مطرح شدن توسط خواننده به جواب و تفصیل آن درین تفسیر پرداخته میشود.

این روش مورد استقبال خواننده های این تفسیر در سپاره های نشر شده ۲۹ و ۳۰ به طور وسیع قرار گرفته.

به این ترتیب در «تفسیر احمد» آیات متبرکه موضوعات مندرج آیات، جمع بندی و موضوعات بصورت فشرده تعریف و توضیح گردیده به نحویکه خواننده را در افاده ها و کلمات وارده مستقیم کمک و کلمات نا آشنا برای خواننده را بصورت مفردات حد اعظم تشریح میکند. در ضمن بیان پیام ها و یا پیام آیه مبارکه و اینکه وظایف مسلمانان در برابر این پیام ها چه می باشد، بصورت فشرده مورد مذاقه، تمرکز و تعریف قرار گرفته است. این موارد سبک کار بشکل مواد درسی مورد ضرورت وابسته به موضوعات مختلف در سوره ها و آیات مندرج نیز بیان و توضیح شده است. در ارایه مباحث، و توضیح مطالب؛ در حد توان از ذکر احادیث و روایات نادر و غریب اجتناب بعمل آمده است و کوشش شده، که نظر راجح و بر گرفته از ظاهر آیه را ارایه و مباحث به طوری ارایه شود که ذهن خواننده را مغشوش نه کرده و به سوال مطروح تحت الذهن خود به تفصیل و جواب پرداخته.

قرآن کریم سر چشمه هر برکتی در دنیا و آخرت است. اقتداء به قرآن کریم و پیروی کردن از آن سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم است. قرآن کریم تصدیق کننده تمام کتاب های مقدس آسمانی پیامبران گذشته الله جلّ جلاله است.

من برای برادر عزیزم امین الدین «سعیدی سعید افغانی» توفیق مزید از بارگاه ایزد متعال استدعا دارم و میخوام تا در تحریر متباقی جزوه های این تفسیر اهتمام نموده و به خواست مشتقان فهم کتاب الله لیبیک گفته و در اشاعه دین الهی کما کان ادای رسالت کند.

الهي طول عمر با سعادت، صلاح و فلاح دارين را نصيب برادر محترم امين
الدين سعيدي و همه دست اندرکاران اين کار معظم فرما.
آمين يا رب العالمين - ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم.

دكتور صلاح الدين «سعيدى - سعيد افغانى»

مهتم تفسير احمد

ماه مارچ، سال ۲۰۲۱ ميلادى

بسم الله الرحمن الرحيم

تقريظ

الحمد لله العلي العظيم والصلاة والسلام على حبيبه ونبيه الكريم خاتم الأنبياء ميين القرآن الحكيم.

أما بعد: لقد طالعت حسب ماتيسر لي مواضع من «تفسير أحمد» المجلد ٢٨، الذي كتبه الشيخ الفاضل العالم المتقن الشيخ أمين الدين «سعيد سعيد الأفغاني» حفظه الله.

رغم أن العالم كله ييقن أنه لا يوجد في العالم كتاب شُرح وفسر وإعنى به البشر مثل للقرآن الكريم وذلك من بداية نزوله إلى يومنا هذا ولكن عندما قرأت هذه المواضع من تفسير «أحمد» فوالله لقد هشّ خاطري وبشّ إذ شاهدت درة تلتحق بموكب الخدام لكتاب الله العزيز فنعم ما فكّر به الفاضل و نعم ما عمل إذ قام بتشيد صرح التفسير باللغة الفارسيّة الدريّة وقدم لشعب دول كثيرة خدمة عظيمة دينية إذ كانت هنا حاجة ماسة وضرورة مبرمة لهذا العمل المبارك فبارك للمفسر عمله وندعو الله سبحانه وتعالى أن يتقبّله في حسناته إنه قريب مجيب الدعاء .

ونودّ أن نذكر للأخ الفاضل المفسر أصلاً أصيلاً - رغم أننا على يقين أنه بعلم من هذا - بأن يسير في هذا السبيل الشائق الشائك متمسكاً وملتزماً سبيل السلف الصالح من الصحابة والتابعين سيما الأئمة المجتهدين منهم ونعطهم في نهج التفسير للقرآن الكريم.

والله هو الموفق وهو يهدي السبيل.

كتبه:

سعيد أحمد حيدري

خادم العلوم الشرعية بدار العلوم العالية بمحافظة لغمان افغانستان

١٣٣٢/٧/٢٢

ك

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ، وَمَنْ يَضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا - أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

الحمد لله از پروردگار با عظمت خویش سپاس گزار هستم که برایم توفیق نصیب فرمود که بعد طبع و نشر جزسی ام و جز بیست و نهم تفسیر «احمد» که مورد استقبال گرم خوانندگان محترم واقع شد، اینک جز بیست و هفتم و بیست و هشتم این تفسیر مبارک را غرض استفاده و مطالعه خوانندگان محترم خویش تقدیم می دارم.

قرآن عظیم الشأن کتاب رهنمودی برای عالم بشریت است که: انسانها را از گمراهی کفر، گناهان و جهالت به سوی ایمان، تقوا و دانش بیرون می آورد.

پروردگار با عظمت قرآن عظیم الشأن را شفا بخش دلها از امراض شُبُهَات و شهوات گردانیده و به وسیله آن مدارج علم و یقین حاصل می گردد.

همچنین قرآن شفا بخش امراض و درد های جسمانی است. قرآن سرچشمه هر برکتی در دنیا و آخرت میباشد.

اقتداء به قرآن، پیروی کردن از آن است و خداوند خبر داده که قرآن تصدیق کننده کتاب های گذشته است.

پروردگار با عظمت ما در مورد قرآن عظیم الشأن می فرماید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (المائدة: ۱۶). «خداوند به وسیله آن کتاب کسانی را که جویای خوشنودی او هستند به راه‌های امن و امان هدایت می‌نماید». پس قرآن انسانها را به سرای بهشت راهنمایی می‌کند، راه رسیدن به جنت را بیان می‌دارد و مردم را برای در پیش گرفتن راه‌های بهشت تشویق می‌نماید. قرآن کریم انسان را از راهی که انسان را به سرای رنج‌ها میرساند، برحذر می‌دارد و رهنمایی‌های بخشش می‌کند. امیدم به الله متعال است و بر او توکل می‌نمایم و از او می‌طلبم که آنچه را که اراده نموده‌ام برایم آسان بگرداند. چون اگر خداوند متعال آن را آسان نکند راهی برای به دست آمدن آن نیست و اگر خداوند متعال بنده را کمک نکند راهی برای رسیدن به آرزویش ندارد.

نیت و اراده اخلاص‌مندانه دارم تا ان شاءالله، ترجمه و تفسیر سایر سوره‌ها را به استعانت پروردگار با عظمت تکمیل و غرض مطالعه مشتاقان قرآن تقدیم بدارم.

در خاتمه یکبار دیگر از برادران ارجمندم و دانشمند خویش هریک دکتر صلاح الدین سعیدی «سعید افغانی» و محترم انجینیر عتیق الله یاسر سپاس گزارم که مرا در تمام مراحل تحریر و تکمیل این تفسیر به تقدیم کردن، نظریات و مشوره‌های علمی و سازنده خویش یاری رسانیده‌اند. در ضمن از خدمتگزار اسلام از برادر بزرگوار و محترم خویش الحاج آرش «صاحبی» رئیس شرکت خدمات مالی صاحبی و رئیس اتحادیه شرکت‌های مشورتی مالی جهان سپاس که یکبار دیگر به مساعدت‌ها مالی خویش در قسمت طبع و نشر این تفسیر شریف قبول زحمت کرده

اند. الله تعالى این صدقه جاریه ای شان را در در بار الهی مقبول بگرداند. همچنان جای دارد که از فرزندان و نور چشمان ام هریک احمد سعیدی، عزیز الدین سعیدی، نجیب الله جان سعیدی، برادرانم هر یک انجینر رفیع الدین سعیدی و دکتور مصباح الدین سعیدی ابراز سپاس و تشکر نمایم که مرا در طبع و نشر تفسیر شریف کمک و مساعدت نموده اند. از خداوند متعال می خواهم همه ی ما را هدایت دهد که در راه اصلاح و رساندن کلام پروردگار و آگاهی از دین را بر ما بیشتر ارزانی دارد و اخلاص را در گفتار و کردارمان برقرار سازد.

اللهم صل علی محمد وآله وصحبه وسلم تسلیما کثیرا.

آمین یا رب العالمین

امین الدین «سعیدی سعید افغانی»

شهر برول کولن کشور جرمنی

ماه مارچ، سال ۲۰۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الطُّورِ
 جزء ۲۷

سورة الطُّورِ در مکۀ مکرمه نازل شده و دارای چهل و نه آیه و دو رکوع میباشد.
وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح آن با قسم حق تعالی (جل جلاله) به کوهی که دارای درخت است «طور» نامیده شد. طور به معنی کوه مشجر است، البته کوهی که درخت ندارد، به آن «جبل» می گویند.

کوهی که حق تعالی بر آن با موسی علیه السلام سخن گفت و به انوار تجلیات و فیض الهی نایل آمد.

کوهی طوری که عیسی علیه السلام را از آن به رسالت فرستاد، درخت داشت. پس کوه طور با این حادثه مهم و عظیم، از شرف بزرگی برخوردار شد. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی)

محتوای و هدف سوره:

هدف مجموعی این سوره تهدید و انذار به کسانی است که هر آیتی را تکذیب نمودند و همواره با حق عناد و دشمنی می ورزند. الله متعال درین سوره مبارکه می خواهد اینگونه کفار را به عذابی که برای روز قیامت به سبب اعمال شان آماده کرده شده بیم دهد و به همین منظور با قسم های غلیظ، از وقوع چنین عذابی و تَحَقُّق آن در روز قیامت خبر می دهد و می فرماید: عذاب آن روز، ایشان را رها نخواهد کرد تا بر آنان واقع شود، و هیچ گریزی از آن ندارند.

سپس پاره از صفات آن عذاب و آن ویل را که عذابی است عمومی و جدا ناشدنی بیان میکند. در مقابل، قسمتی از نعمتهای اهل نعیم آن روز را که همان متقین هستند شرح می دهد، همانهای که در دنیا در میان اهل خود به شفقت رفتار می کردند، و الله تعالی را به ایمان میخواندند، و به یکتایی می ستودند. و آن گاه شروع میکند به توبیخ مکذبین و دروغگویان که اتهاماتی ناروایی به رسول الله صلی الله علیه وسلم و به قرآن و دین حقّی که بر آن جناب نازل شده می بستند.

و در پایان، سوره را با تکرار همان تهدیدها ختم نموده، رسول اکرم خود را دستور میدهد به اینکه پروردگار خود را تسبیح گوید.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات سورة «الطور» به چهل و نه (۴۹) آیه میرسد، و تعداد کلمات آن: سیصد و دوازده کلمه بوده (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات سورة های قرآن، مختلف است). تعداد حروف سورة الطور هزار و پانصد حرف بوده: (اقوال علماء در تعداد حروف سورة های قرآن، مختلف است).

معلومات درمورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان:

امام ابن کثیر عالم و مفسر شهیر جهان اسلام در تفسیر خویش تفسیر کبیر می نویسد: عبدالله بن کثیر از مجاهد روایت می کند که گفته تعداد حروف قرآن کریم که ما آنرا شمارش کردیم برابر است با: سیصد و بیست هزار و پانزده (۳۲۰۱۵) حرف، و فضل از عطا بن یسار روایت می کند که حروف قرآن ۳۲۳۰۱۵ حرف است. و سلام، ابو محمد حمّانی می فرماید: حجاج بن یوسف قاریان و حافظان و کاتبان قرآن را جمع کرد و گفت به من بگوئید:

قرآن چند حرف است؟ گوید: تمام حروف قرآن را بر شمردیم ۳۴۰۷۴۰ حرف بود. (حجاج گفت: به من بگوئید در کدام حرف، قرآن به نیمه می رسد؟ گفتیم: حرف (فاء) در کلمه «وَلْيَتَلَطَّفْ» از سوره کهف، حجاج گفت: به من بگوئید ثلث اول و دو و سوم قرآن در کجا به انتها می رسد؟ گفتیم: ثلث اول در آیه ۱۰۰ سوره توبه، ثلث دوم در آیه ۱۰۰ یا ۱۰۱ از سوره شعراء، و مابقی تا انتها یک سوم آخر قرآن است. (بنقل از تفسیر قرطبی).

– فضل بن شاذان از عطا بن یسار روایت می کند که تعداد کلمات قرآن کریم برابر است با: هفتاد و هفت هزار و چهارصد سی و نه (۷۷۴۳۹) کلمه.

– تعداد آیات قرآن کریم برابر است با: شش هزار (۶۰۰۰) آیه، بعضی ها گفتند بیشتر از شش هزار آیه نیست، اما چندین قول دیگر نیز وجود دارد که بیشتر از این عدد را گفتند، از جمله گفتند: شش هزار و دوصد و چهار (۶۲۰۴) آیه، و گفته شده: شش هزار و چهارده (۶۰۱۴) آیه، و گفته شده: شش هزار و دوصد و نوزده (۶۲۱۹) آیه، و گفته شده: شش هزار و دوصد و بیست و پنج (۶۲۲۵) یا شش هزار و دوصد و بیست و شش (۶۲۲۶) آیه، و گفته شده: شش هزار و دوصد و سی و شش (۶۲۳۶) آیه است، تمام موارد را ابو عمرو دانی در کتاب «البیان» ذکر کرده است.

– تعداد سوره های قرآن کریم برابر است با: یکصد و چهارده (۱۱۴) سوره. در ضمن قرآن سی جزء دارد و هر جزء چهار حزب است، و هر حزب غالباً ۱۰ صفحه است.

علت اختلاف نظر چیست؟

علماء و مفسران برای تحقیق در مورد تعداد آیات، کلمات، و حروف قرآن عظیم الشأن تحقیقات گرانهای را بعمل آورده اند ولی تا هنوز در بین آنها

بنابر عوامل و محاسبات قابل فهم و قابل توجیه تفاوت نظر وجود دارند. علت اختلاف علما در شمارش تعداد حروف و آیات و کلمات لفظی است نه حقیقی، و بخاطر اجتهاد آنان در قرائتهای مختلفی است که به طرق گوناگون نقل شده اند، و یا در مسئله «وقف» بر آیات است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم در انتهای هر آیه وقف می کردند، بنابراین در تشخیص وقف بر آیات که بین قُرّاء گاهها اختلافاتی هست، تعداد آیات جابجا می شوند، مثلاً قاریان کوفه «فالحق والحق أقول» را یک آیه دانسته اند اما دیگران آنرا یک آیه حساب نکردند، و یا مثلاً اهل مکه و مدینه و کوفه و شام «وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَغَوَّاصٍ» را یک آیه دانسته اند و «وآخرین مُقرّنین فی الْأَصْفَادِ» را آیه بعد آن شمرده اند، اما قاریان بصره «وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَغَوَّاصٍ وَآخِرِينَ مُقرّنین فی الْأَصْفَادِ» را روی هم یک آیه محسوب کردند..

- برخی از علماء در تمام سوره ها (به غیر از سورة توبه) «بسم الله الرحمن الرحيم» را یک آیه ای مستقل از همین سوره ها و برخی تنها «بسم الله» را در ابتدای سورة حمد یک آیه مستقل محسوب می دارند که مسأله باعث تفاوت و به نحوی اختلاف در تعداد آیات، کلمات و حروف قرآنی می شوند.

- برخی از علماء احياناً تعداد حروف را به دلیل تنوع در قرائت ها، کم یا زیاد حساب میکنند. چنانکه برخی از قُرّاء، «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» خوانده اند. که به این ترتیب در تعداد حروف تفاوت می آید.

- برخی از علماء تفاوت تعداد را در رسم الخط ها و یا نوع خطی که قرآن با آن نوشته می شود، تفاوت در تعیین کلمات و چگونگی جدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم تفاوت نظر دانشمندان است. بطور مثال؛ «ملائکة»، «ملئکة»، «شیطان» و «شیطن»

- برخی از علماء اختلاف در نوع کلمات: مثلاً: «ما أصبرهم» و امثال آن که عده ای آن را یک کلمه و عده ای دو کلمه می‌شمارند.

امام سیوطی در «الاتقان فی علوم القرآن» می گوید: در بعضی از حروف هفتگانه (بسم الله) با سوره ها نازل شده، کسانی که آن حرف را که در آن (بسم الله) هست پذیرفته باشند، آن را یک آیه حساب می کنند، ولی دیگران که حروف دیگر را قبول کرده اند بسم الله را یک آیه نمی شمرند. (یا) اهل کوفه (الم) را هر جای قرآن واقع باشد یک آیه به حساب آورده اند، همچنین (المص) و (طه) و (کهیعص) و (طسم) و (یس) و (حم) را، ولی (حم عسق) را دو آیه شمرده اند، و غیر آنها هیچ یک را آیه ندانسته اند.

اهل عدد اجماع کرده اند که الر هر جا یک آیه نیست، همینطور: «الم»، طس و ص و ق، ن، ولی در استدلال اختلاف دارند که بعضی روایاتی را دلیل آورده و گفته اند: این امری است که در آن قیاس و انالوگی راه ندارد و اساس در آن باید نقل باشد ولی راه ندارد، و برخی گفته اند: علت اینکه (ص، ن، ق) را یک آیه حساب نکرده اند این است که اینها یک حرفی هستند، و طس برای اینکه برخلاف دو همتایش (طسم) میم آن حذف شده و نیز شبیه مفرد است نظیر قابیل، و اما یس هر چند که به همین وزن است ولی چون اولش یاء است به جمع شباهت یافته؛ زیرا که ما مفردی نداریم که با یاء آغاز شده باشد، و اما «الر» را یک آیه نشمرده اند برای اینکه برخلاف «الم» که شباهت آن به فواصل آیات بیشتر است، همچنانکه اجماع دارند که «یا ایها المدثر» یک آیه است چون مشابه فواصل بعدی سوره می باشد، ولی در «یا ایها المزمل» اختلاف کرده اند.

امام سیوطی در ادامه در مورد علت اختلاف شمارش کلمات قرآن می گوید: گفته‌اند: سبب اختلاف در شماره‌ی کلمات این است که کلمه دارای حقیقت و مجاز و لفظ و رسم می‌باشد که هر کدام را در نظر بگیرند درست و جایز است، و هر یک از علما یکی از آنها را گرفته است.

و سخاوی می‌گوید: برای شمارش کلمات و حروف قرآن فایده‌ای نمی‌بینم؛ زیرا این کار اگر فایده‌ای داشته باشد در مورد کتابی درست است که کم و زیاد شدن در آن راه داشته باشد، در حالیکه این احتمال درباره‌ی قرآن ممکن نیست و از جمله احادیث درباره‌ی اعتبار حروف اینک: ترمذی از ابن مسعود مرفوعاً نقل کرده که: «هر کس یک حرف از کتاب خدا بخواند برای او حسنه هست، و حسنه را ده برابر به او می‌دهند، نمی‌گوییم الم حرف است بلکه الف یک حرف، لام یک حرف، و میم یک حرف است».

قابل توجه ودقت است که داشتن همچو دقت ها قابل ستایش است ولی کوشش بعمل می‌آید، که توجه اساسی درمعانی و تفسیر یعنی به بخش باطنی ومعنی قرآن عظیم الشان اهتمام بعمل آید.

چنانچه گفته آمدیم به اساس آموزه های قرآنی و دینی ما مسلمانان به حفظ و راسخ بودن کل قرآن کریم ایمان و باور کامل داریم و اندکترین شک و تردید در کامل بودن و محفوظ بودن قرآن کریم وجود ندارد و مسلمان هیچ گونه شک و تردید را درین راستا مجاز نمی‌دهد و قرآن کریم چنین شک و تردید ندارد.

اعتقاد راسخ داریم که الله تعالی خود وعده کرده که: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (همانا ما خود قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما خود آن را نگاه داریم). (آیه ۹، سورة حجر)

ارتباط سورة الطور با سورة قبلی:

پس از آنکه الله متعال سورة والذاریات را با وعده های عذاب ختم نمود، سورة طور را به وقوع عذاب ها افتتاح کرده است.

فضیلت سورة والطور:

در بیان فضیلت این سوره حدیثی داریم، که از جُبیر بن مُطعم روایت شده است که فرمود: «نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدم تا با ایشان در باب اسیران مشرک مشورت کنم. وقتی به حضور آنحضرت آمدم، ایشان را در حالی یافتم که مشغول ادای نماز صبح بوده و سورة «والطور» را می خواندند پس چون به آیه: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾» (سورة الطور: ۷-۸) رسیدند، از بیم آن که عذاب نازل شود، اسلام آوردم و چون به آیه: «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿٣٥﴾ أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾» [الطور: ۳۵-۳۶] رسیدند، نزدیک بود که قلبم از جا برکنده شود».

از این جهت، صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می فرماید: «این سوره تمثیل کننده هجومی بر قلب بشری است که در آن تأثیر بس ژرفی می گذارد، هجومی که هیچ قلبی نمی تواند در برابر آن پایداری کند، پس نهایتاً به تسلیم وادار می شود».

ترجمه و تفسیر سورة الطُّورِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالطُّورِ ﴿١﴾

قسم به [کوه] طور! (۱)

«الطُّور»: نام کوهی که در منطقه سینا موقعیت دارد. (ملاحظه شود: سورة: مؤمنون و سورة تین).

بصورت کل گفته می توانیم که: کلمه «طور» ده بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته و هدف از کوه طور همان کوه است که از جمله میقات حضرت موسی علیه السلام و محل نزول تورات می باشد.

خداوند متعال به کوه «طور» قسم یاد کرده؛ و بر بالای همین کوه الله تعالی با حضرت موسی علیه السلام، سخن گفته است. و بخاطر تشریف و گرامی داشت، به آن قسم خورده است.

برخی از مفسرین بدین نظر اند که: طور به معنای مطلق کوه است، و هر کوهی را طور می گویند، و لیکن استعمالش در آن کوهی که موسی علیه السلام با الله متعالی سخن گفت غلبه یافته، و در آیه مورد بحث هم مناسبتر آن است که همان کوه منظور باشد.

قرآن عظیم الشأن در آیات ذیل از آن نام برده است:

از جمله در آیه: «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» (آیه ۵۲ سوره مریم)

از آن نام برده، و در آیه: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ

طُوًى» (آیه ۱۲ سوره طه) آن را وادی مقدس خواند، و در آیه: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (آیه ۳۰ سوره قصص) (آن را بقعه ای مبارک دانسته که در کرانه دست راست وادی، قرار دارد.

برخی از مفسرین بدین نظر اند که: هدف از «طور»؛ مطلق کوهها است و خدا به همه کوهها سوگند یاد کرده از این جهت که در کوهها انواع نعمت ها را قرار داده و درباره آنها فرمود: «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلنَّاسِ لِيُنْزِلَ» (آیه ۱۰ سوره فصلت) (و در زمین کوههایی را بر فرازش قرار داد و در آن خیر فراوان نهاد، و در چهار روز رزق و روزی اهل زمین را مقدر کرد که برای تمام نیازمندان کافی است.

وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ ﴿٢﴾

وقسم به کتاب مسطور (کتاب نوشته شده) (۲)

مسطور: یعنی نوشته شده. مراد از کتاب: قرآن، یا لوح محفوظ، یا الواح موسی است. یا مراد همه اینها و غیر آنها از کتب آسمانی چون انجیل و زبور است. الله متعال به کتابش قرآن کریم در صفحات و ورقهای نوشته شده قسم یاد نموده است.

[اما] کتاب مسطور فی رق منشور بعضی گفته اند: کلمه «رق» به معنای مطلق چیزهایی است که در آن چیزی نوشته شود، مانند کاغذ.

برخی مفسران گفته اند: به معنای ورق است.

و برخی دیگری گفته اند: به معنای خصوص ورقهایی است که از پوست حیوانات درست می کردند.

هدف از «کتاب مسطور» نامه‌ی اعمال انسان است، و برخی از مفسرین بدین عقیده اند که مراد از آن قرآن کریم است. (تفسیر قرطبی) (معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).
و کلمه «نشر» که مصدر کلمه منشور است به معنای گسترده و متفرق کردن است.

و مراد از کتابی که مسطور و در رقی منشور است به گفته بعضی لوح محفوظ است که الله تعالی تمامی حوادث عالم را آنچه بوده و هست و خواهد بود در آن نوشته، و ملائکه آسمان، آن را می خوانند (و اجراء می کنند).
بصورت کل گفته می توانیم:

قرآن کریم، توجه انسان را از دیدنی‌ها، به نادیدنی‌ها سوق می دهد.

﴿فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ﴾ ﴿۳﴾

درورقی گسترده. (۳)

«رق» با فتح و کسر «راء» به معنی پوست نازکی است که بر آن چیزی نوشته می شود یعنی: صحیفه‌ای، پوستی، و یارق عبارت پوست رقیق و نازک است.
ابو عُبَیْدَه میفرماید: «رق» به معنی صفحه است. در صحاح آمده است که «رق» پوست نازکی است که بر روی آن نوشته می شود. (صحاح ماده‌ی «رق»).

ابوالعباس مُبَرِّد لغوی و نحوی معروف و مشهور عربی در قرن سوم در مورد «رق» می نویسد که: «رق» عبارت است از پوست نازک از پوست حیوانات که در گذشته مطالب را طومار گونه بر آن می نوشتند.

«منشور» یعنی گسترده و گشاده. قابل تذکر است که بشر قبل از اینکه کاغذ را اختراع نمایند، نوشته‌ای خویش را در پوست حیوانات تحریر می نمودند.

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ﴿٤﴾

وقسم به بیت المعمور (۴)

بیت المعمور:

«الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» «خانه‌ی آبادان، بیت المعمور».

«الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ»: کعبه مشرفه که در مکه است. بیت المعمور که در آسمان هفتم موقعیت دارد، و دائماً فرشتگان در آن گروه گروه به تقدیس و تسبیح الله تعالی مشغول می باشند.

«الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» کعبه فرشتگان بوده که در مقابل کعبه‌ی دنیا است، و خدای عزوجل در آن مورد پرستش قرار می گیرد و فرشتگان آن را با عبادت و نیایش خود آباد می دارند و به دور آن طواف می کنند و در آن پروردگارشان را بندگی می کنند، هرگاه از آن خارج شود تا روز قیامت نوبت بازگشت به آنها نمی رسد.

طوری‌که در فوق یاد آور شدیم «بیت المعمور» به مقابل و روبروی ویا به اصطلاح موازی خانه کعبه قرار داشته و طوری‌که در حدیث طولانی اسراء که شیخین از حدیث مالک بن صعصعه (رض) روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «... ثُمَّ رُفِعَ لِيَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورُ فَقُلْتُ يَا جِبْرِيلُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ يَدْخُلُهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِذَا خَرَجُوا مِنْهُ لَمْ يَعُودُوا فِيهِ آخِرُ مَا عَلَيْهِمْ» «سپس بیت المعمور را به من نشان دادند گفتم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این بیت المعمور است. هر روز هفتاد هزار ملائکه داخل آن می شوند و هنگامی که از آن خارج می شوند دیگر برای بار دیگر در آن باز نمی گردند». بخاری (۳۲۰۷)، و مسلم (۱۶۴)

امام ابن کثیر در باره‌ی نقطه‌ی وقوع بیت المعمور می‌فرماید: «بیت المعمور در مقابل و به موازات کعبه قرار دارد، و اگر بیفتد روی کعبه‌ی مکّه می‌افتد، و یاد آور شده که در هر آسمانی خانه‌ای وجود دارد که ساکنان آسمان در آن عبادت می‌کنند، و خانه‌ای که در آسمان دنیا است (بیت العزّة) نام دارد.

روایت ابن کثیر مبنی بر اینکه بیت المعمور در موازات کعبه قرار دارد، در واقع از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است. ابن جریر از طریق خالد بن عرعره نقل کرده و می‌گوید: شخصی از حضرت علی رضی الله عنه سؤال کرد: آیا بیت المعمور چیست؟

حضرت در جواب فرمود: «بیت فی السماء یقال له الضراح بحیال الکعبة من فوقها، حرمة فی السماء کحرمة هذا فی الأرض یصلی فیہ کلّ یوم سبعون الف ملک و لا یعودون الیه أبداً». (ابن حجر: فتح الباری: ۳۰۸/۲).

یعنی: خانه‌ای است که در آسمان هفتم در موازات خانه کعبه قرار دارد و بیت معمور در آسمان چنان مورد احترام است که خانه کعبه در زمین مورد احترام است. هر روز هفتاد هزار فرشته آن را زیارت می‌کند، و تا پایان عمر فرشتگانی که یک بار وارد آن شدند دیگر نوبت زیارت به آنها نمی‌رسد.

شیخ ناصر الدین البانی جز عرعره سائر رجال این سند را ثقة دانسته است، و در رابطه با عرعره می‌گوید: او مستور الحال است.... و شیخ آل‌بانی یادآور شده که روایت صحیح مرسل شاهد این روایت است و می‌فرماید: قتاده می‌گوید: برای ما نقل شده که روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم از اصحاب پرسید: «آیا می‌دانید بیت المعمور چیست؟ صحابه عرض کردند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: بیت المعمور مسجدی در آسمان است که کعبه زیر آن قرار دارد، بگونه‌ای که اگر بیفتد روی کعبه می‌افتد...».

سپس محقق (البانی) گفت: «خلاصه‌ی سخن اینکه جمله‌ی «حیال الکعبه» با توجه به کثرت طرق حدیث ثابت است و صحت آن از لحاظ اصول علم حدیث مورد تایید است». مراجعه کنید به: (سلسلة الأحادیث الصحيحة شماره ۴۷۷).

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿٥﴾

و قسم به سقف برافراشته (۵)

هدف از سقف بالا در آیه متبرکه همانا آسمان است طوری که در (آیه ۳۲ سورة انبیاء) میخوانیم: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ». (و آسمان را سقف محفوظ قرار دادیم، (ولی) آنان از نشانه‌هایش روی می‌گردانند).

همچنان در (آیه ۲ سورة رعد) میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ». (الله است آنکه آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آن را بینید برافراشت).

وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿٦﴾

و قسم به آن دریای مملو و برافروخته (۶)

مسجور: از سجر مشتق شده است که به چندین معنا آمده است که یکی از معانی آن، آتش برافروخته در تنور و یا هم شعله ور ساختن آتش است. روایت شده است که دریاها در روز قیامت یک پارچه آتشفشان شده و به آتشی برافروخته تبدیل می‌گردند.

«الْمَسْجُورِ» «مملو، آکنده».

«المسجور» شعله ور. تمور «مار الشیء» متحرک و مضطرب شد. محمد بن جریر طبری می‌فرماید: و ما زالت القتلى تمور و ماؤها بدجلة حتى ماء دجلة أشکل (تفسیر قرطبی ۶۳/۱۷).

حضرت قتاده و تعداد دیگری از مفسرین «مسجور» را به مملو ترجمه کرده اند، یعنی پر از آب، وابن جریر همین معنا را اختیار نموده است. (تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر)

منفجر شدن ابحار در روز قیامت:

ابحار که: در زمان معین کل خشکه ای زمین را پوشانده وبعد از منجمد شدن بخش از ابحار، بخش عمده ای از زمین را پوشانده اند، این پروسه آب شدن برف ها و یخبندان یخ های روی زمین در حال گرم شدن و آب شدن است، جهان بزرگی از موجودات درین این آبها و قعر ابحار زندگی می کنند، کشتی ها روی آنها رفت و آمد دارند، در روز قیامت منفجر می شوند.

چنانچه گفته آمدیم و در عصر حاضر ما شاهد انفجار ذرات اتم بوده ایم ذراتی که از ذرات آب خیلی کوچک تر هستند. اگر ذراتی به این کوچکی دارای چنین قدرتی باشند، در صورت انفجار بحر ها با آن همه عظمت، چه رُخ دادی می آفرینند؟ و جهان را چگونه به لرزه در می آورند؟ تصور کنید که همه بحر ها جهان، به آتش افروزی تبدیل شوند و در یک لحظه منفجر گردند، چه منظره خواهد بود؟ آیا شعله های آتش به آسمان زبانه نمی کشند؟ الله متعال، چنین صحنه ها را این گونه به تصویر می کشد: «وَإِذَا الْبَحَارُ فُجِّرَتْ» (سورة الانفطار: ۳). (و هنگامی که بحر ها شکاف برمی دارند (و به هم می پیوندند). (سیمای روز رستاخیز: تألیف: دکتر عمر سلیمان اشقر، ترجمه: گروه فرهنگی انتشارات حرمین، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری)

«وَإِذَا الْبَحَارُ سُجِّرَتْ» (سورة التکویر: ۶). (و هنگامی که بحر ها سراسر برافروخته می گردند).

یعنی بحر ها از چهار طرف مردمان میدان محشر را احاطه می کنند، و همین معنا را حضرت سعید بن مسیب از حضرت علی نقل فرموده است، و نیز حضرت ابن عباس و سعید بن مسیب و مجاهد و عبد الله بن عمر چنین تفسیر نموده اند. (تفسیر ابن کثیر)

در روایتی آمده است که شخصی یهودی از حضرت علی کرم الله وجهه پرسید که جهنم کجا است؟ حضرت علی کرم الله وجهه در جواب فرمودند که: جهنم در بحر است، او که از کتب سابقه اطلاع داشت آن را تصدیق نمود. (تفسیر قرطبی) (معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره طور).

«سُجَّرَتْ»:

«سُجَّرَتْ» به چند معنا آمده است: (۱). به جوش آمدن ۲. به هم پیوستن ۳. پُر و لبریز شدن دریاها که همه آنها طبیعی است، زیرا از یک سو کوه ها از جا کنده شده و دریاها به یکدیگر متصل می شوند و از سوی دیگر زلزله شدید، ذوب درون زمین را بیرون می کشد، و آنها به جوش آمده و به بخار تبدیل می شوند.)

چرا امکان سه گانه مورد قسم تعیین شده اند:

در مورد اینکه چرا الله تعالی به امکان ثلاثه (طور، بیت المعمور و بحر مسجور) قسم یاد فرموده است: مفسر جهان اسلام. امام رازی در این بابت می فرماید: این سه مکان، مکان های سه تن از انبیائی اند که ایشان به اخلاص با پروردگار خود در آنها خلوت کرده و با او در آنها به راز و نیازنشسته اند، یعنی موسی علیه السلام در کوه طور، محمد صلی الله علیه وسلم در کعبه و یونس علیه السلام در اعماق بحر».

نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در کعبه به راز و نیاز نشستند و گفتند: «السلام علينا وعلى عبادالله الصالحين. لا أحصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك». «سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند. پروردگارا! من نمی توانم آنچنان که تو خود بر خویشان ثنا گفته ای، ثنای تو را برشمارم». یونس علیه السلام در عمق بحر نداء سر داد: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (سورة انبیاء: ۸۷) پس این اماکن به این سبب از شرف و کرامت برخوردار گردیدند. (تفسیر انوار القرآن نوشته: عبد الرؤوف مخلص هروی (جلد سوم) (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری).

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾

که عذاب پروردگارت واقع می شود! (۷)

یعنی به راستی که عذاب الله تعالی بزرگ بر دشمنان کافرش خواهی نخواهی آمدنی است و واقع می شود.

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾

و آن را هیچ مانع و بازدارنده ای نیست. (۸)

«دافع» «دورکننده، دفع کننده».

ابن کثیر در روایتی می نویسد: روزی حضرت عمر (رض) سورة ی طولانی را تلاوت می نمود، وقتی که به این آیه: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾» رسید آه سردی کشید که پس از آن تا بیست روز مریض شد، مردم جهت عیادت او می آمدند ولی کسی نمی دانست که ناراحتی و علت مریضی او چیست.

همچنان شیخ قرطبی می نویسد که جبیر بن مطعم می گوید که یک بار قبل از

اینکه به دین اسلام مشرف شوم، به مدینه آمدم تا در خصوص اسراء (أسراء یعنی بندیان) به رسول الله صلی الله علیه وسلم بحث کنم، چون رسیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب بود و سورة طور را می خواند «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾» ناگهان حالتی طوری شد که فکر کردم که قلبم انفجار می کند، فوراً مسلمان شدم و در آن زمان چنین احساس می کردم که نمی توانم از جای خود حرکت کنم، مگر این که عذاب مرا فرا خواهد گرفت. (معارف القرآن مولف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره طور).

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ﴿٩﴾

روزی که آسمان به شدت پیچیده شود و بچرخد. (۹)
«مور» در لغت به حرکت با اضطراب، اطلاق میشود، حرکت سریع و دورانی، اما نامنظم و بشکل گرداب وار است، آن طوریکه شمال، گرد و غبار را در هوا می پراگند و درهم می پیچد. اما هدف در آیه مبارکه، همانا درباره حرکت مضطرب آسمان در روز قیامت بیان شده است.

پاره شدن آسمان:

در آیه متبرکه فوق خواندیم: روزی که آسمان به شدت پیچیده شود و بچرخد و بعد از آن آسمان «إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ» (سورة الانفطار: ۱).
(هنگامی که آسمان شکافته می شود).

«إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ ﴿١﴾ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿٢﴾» (سورة الانشقاق: ۱-۲).
(هنگامی که آسمان شکافته می شود، و فرمان پروردگار را اطاعت میکند و سزاوار است چنین باشد. (و حق هم همین است)).

در آن هنگام آسمان به ساختمانی می ماند، بزرگ و مستحکم که روی پایه های استواری برپا شده است، ناگاه زلزله ای رخ می دهد، ساختمان سست می گردد، پس از آن همه استحکام و استواری، سست بنیاد و متلاشی خواهد شد: «وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿١٦﴾» [الحاقة: ۱۶]. «و آسمان از هم می شکافت و در آن روز، سست و ناستوار می گردد». رنگ زیبا و نیلگون آسمان نیز دگرگون می شود و از بین می رود، آسمان در آن روز، مانند روغن گداخته می شود، گاهی قرمز، گاهی زرد، گاهی سبز و گاهی نیلگون خواهد شد: «فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ﴿٣٧﴾» [الرحمن: ۳۷]. «بدانگاه که آسمان شکافته شود و هم چون روغن گداخته گلگون گردد».

از ابن عباس (رض) نقل شده است که آسمان در آن روز، مانند «الفرس الورد» میشود. ابو محمد حسین بن مسعود بغوی (متولد ۱۰۴۱ یا ۱۰۴۴ میلادی (۴۳۳ یا ۴۳۶ ه. ق) می فرماید: «الفرس الورد، در بهار زرد رنگ، در زمستان سرخ رنگ است و در سرمای شدید، رنگش دگرگون می گردد». حسن بصری در تفسیر آیه ی: «وَرْدَةً كَالدِّهَانِ» می فرماید: به شکل ها و رنگ های گوناگون درمی آید. (تفسیر ابن کثیر (۴۹۴/۶)

وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ﴿١٠﴾

و کوهها از جا کنده و متحرک می شوند! (۱۰)

کوبیده شدن زمین و خرد شدن کوهها:

پروردگار با عظمت در قرآن عظیم الشأن می فرماید: که این زمین ثابت و پابرجا و کوه های استوار در روز قیامت و هنگام دمیدن در صور، یکباره در هم کوبیده و متلاشی می گردند. «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿١٣﴾»

وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ﴿١٤﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿١٦﴾» [الحاقة: ۱۳-۱۶].

«در آن هنگام، که در صور (توله) دمیده شود و زمین و کوه‌ها از جا برداشته شوند و یکباره در هم کوبیده شوند. در آن هنگام، رویداد (رستاخیز) رخ می‌دهد و آسمان شکافته می‌شود و در آن روز، سست و ناستوار می‌گردد».

«كَلاَّ إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾» [الفجر: ۲۱]. «هرگز! زمانی که زمین سخت درهم کوبیده شود و صاف و مسطح گردد».

در آن هنگام این کوه‌های سخت، به ریگ‌های نرم تبدیل می‌شوند. الله تعالی می‌فرماید:

«يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيًّا مَّهِيلاً ﴿١٤﴾» [المزمل: ۱۴].

«در روزی که زمین و کوه‌ها سخت به لرزه درآیند و کوه‌ها به توده‌های پراکنده‌ی ریگ روان تبدیل شوند».

در جایی دیگری آمده است که: کوه‌ها مانند پشم رنگین می‌شود: «وَتَكُونُ

الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾» [المعارج: ۹]. «و کوه‌ها به سان پشم رنگین می‌گردند».

در آیه‌ای دیگر کوه‌ها را به پشم رنگین حلاجی شده مانند می‌کند: «وَتَكُونُ

الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ ﴿٥﴾» [القارعة: ۵]. «و کوه‌ها به سان پشم رنگین

حلاجی شده می‌شوند».

سپس الله متعال این کوه‌ها را از جا می‌کند و زمین را هموار می‌گرداند،

بگونه‌ای که هیچ نشیب و فرازی در آن دیده نمی‌شود. قرآن کریم از نابودی

کوه‌ها، گاهی به سیر «روان شدن» و گاهی به نسف «پراکندن» تعبیر کرده

است: «وَسِيرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾» [النبأ: ۲۰]. «و کوه‌ها روان

می‌شوند و سراب می‌گردند».

«وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ ﴿١٠﴾» [المرسلات: ۱۰]. «و هنگامی که کوه‌ها پراکنده می‌گردند».

«وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾» [التکویر: ۳]. «و هنگامی که کوه‌ها رانده می‌شوند».

سپس وضعیت زمین را پس از حرکت و پراکندگی کوه‌ها، این‌گونه بیان می‌کند: «وَيَوْمَ نُسِيرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٤٧﴾» [الکھف: ۴۷].

«روزی ما (نظام جهان هستی را به عنوان مقدمه‌ای برای نظام نوین، درهم می‌ریزیم و از جمله) کوه‌ها را به حرکت در می‌آوریم و (همه موانع سطح زمین را از میان برمی‌داریم به گونه‌ای که) زمین را (هموار و همه‌چیز را در آن) نمایان می‌بینی و همگان را (برای حساب و کتاب) گرد می‌آوریم و کسی از ایشان را فرو نمی‌گذاریم».

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾ لَا تَبْقَى فِيهَا غِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾» [طه: ۱۰۵-۱۰۷]. «(از تو درباره‌ی کوه‌ها می‌پرسند، بگو: پروردگارم آن‌ها را از جا می‌کند و (در هوا) پراکنده می‌کند».

سپس زمین را مانند زمینی صاف و هموار رها می‌سازد (زمینی که) در آن هیچ‌گونه نشیب و فرازی نمی‌بینی».

فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١١﴾

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان (۱۱)

مکذبین: کسانی اند که منکر صحت و درستی خبری می شوند، بناً توضیح حوادث روز رستاخیز و قیامت، درس و عبرت خوبی است که منکرین دست از تکذیب ولجاجت بردارند.

الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴿١٢﴾

کسانی که به یاهو گویی (و بیهوده گویی) سرگرمند. (۱۲)
«خَوْضٍ»: فرو رفتن به کارهای بیهوده و کودکانه (ملاحظه شود سورة های: توبه و سوره انعام).

يَوْمَ يُدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً ﴿١٣﴾

روزی که آنان را با سختی و زور به سوی آتش دوزخ می رانند. (۱۳)
«دَعَاً»: راندنی، با خشونت فرو انداختن.

هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿١٤﴾

(به آنها می گویند): این همان آتشی است که آن را انکار می کردید! (۱۴)
نباید فراموش کنند که: جزای انکار که ناشی و مبتنی از لجاجت آنان است، جز آتش چیزی دیگری نیست.

أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿١٥﴾

آیا این سحر (جادو) است یا این که شما نمی بینید؟. (۱۵)
روز قیامت بحیث روز تنه و سرزنش برای مکذبین است، زمانیکه آنان آتش جهنم را می بینند، و یا به دورن آتش جهنم انداخته می شوند، به آنان گفته می شوند، آیا این هم سحر و جادو است! «أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ»: این نوع از کنایه و در ضمن نوع از سرزنش است برای کفار.

زیرا کفار در دنیا می گفتند: پیامبران ساحرین و جادوگران اند و به اصطلاح بر چشمان ما پرده می اندازند. بناءً در روز قیامت برای شان گفته می شود: آیا

این عذاب آیا این آتش هم سحر و جادو است؟ حالا بگویند که پرده بر چشمان شما انداخته شده و یا هم واقعیت است. در این آیه یک واقعیت به اثبات می رسد که: در روز قیامت، تکذیب شده‌ها را در برابر چشم انسان قرار داده می شود.

عامل تکذیب کفار بر این دلالت میکند که آنان از دید و بصیرت صحیح برخوردار نیستند، و به انکار یک واقعیت انکار ناپذیر اقدام می نمایند، مشرکان، همیشه به پیامبران تهمت وارد می کردند که کار آنان سحر و جادوست، پیامبران عقل انسانها را از کار می اندازند و بر چشمان انسانها پرده‌ای می افکند تا اموری را به نام معجزه و وحی به ما معرفی کند، بنا جزای که برای کفار، منکرین و مشرکین در روز قیامت در نظر گرفته شده و به آن محکوم می گردند، جزای عادلانه، پاداش و ثمره کار و فعالیت خود شان میباشد.

اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

در آن وارد شوید، چه صبر کنید یا صبر نکنید، برایتان یکسان است، فقط در برابر آنچه کرده اید جزا می یابید. (۱۶)

«إِصْلَوْهَا»: داخل آتش شوید و بدان بسوزید و حرارت آن را بچشید.

(ملاحظه فرماید: در سورة نساء، سورة صفات و سورة ص).

میخواهم بر یک نقطه توجه خوانندگان را جلب نمایم که از آیات قرآنی یک فهم عالی بدست می آید که در زیاده‌تر از موارد مگذبین با همان تعبیراتی و اصطلاحات که آنان در دنیا مورد استعمال قرار می دهند به شیوه و سبک مورد تویخ قرار میگیرند: آنان در دنیا می گفتند: کار انبیا سحر است، در روز

قیامت همان قسمت از انکار شان مورد تحقیق قرار گرفته و برای شان می گویند: «أَفَسِحْرٌ هَذَا» (آیا این سحر (جادو) است) یا بطور مثال کسانی که به انبیاء در دنیا خطاب نموده می گفتند: اگر ما را موعظه کنید یا نکنید بما فرقی نمی کند. «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» (آیه ۱۳۶ سورة شعراء) (تو این همه وعظ و نصیحت را کنی و یا هم نکنی به حال ما یکسان است). در روز قیامت به همان شیوه برای شان گفته می شود: «فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا» صبر کنید یا نکنید، تفاوتی ندارد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴿١٧﴾

بی تردید پرهیزکاران در بهشت ها و نعمتی فراوان اند. (۱۷)

خواننده محترم!

تقوا در لغت اسمی است از مصدر اتقاء که از ریشه ی «وقی» و «وقایه» آمده است. وقایه به چیزی گفته می شود که انسان با آن از خود محافظت می کند و بر دفع چیزی به وسیله چیزی دیگر دلالت می کند، «وقاه الله السوء!» یعنی خداوند او را از بدی حفظ کند.

اما تقوا در شرع:

تقوا در شرع عبارت است از اینکه میان خود و آن چه الله تعالی جل جلاله حرام کرده است، پرده و مانعی ایجاد کنید.

کلمه «تقوا» در قرآن عظیم الشأن ۱۷ بار و مشتقات آن بیش از ۲۰۰ بار آمده است. از منظر قرآن، فقط اعمال متقیان پذیرفته است و به کاری که بنیان آن براساس تقوا نباشد اعتنایی نمی شود: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ».

– فرمانبرداری و اطاعت از دستور های الله تعالی و پرهیز از نواهی اش بعمل آری.

طلق بن حبيب العنزی تابعی اهل بصره (متوفی قبل از سال ۱۰۰ هـ) می فرماید: «هرگاه آشوبی برپا شود، با تقوا آن را خاموش کنید، گفتند: تقوا چگونه است؟ گفت: اینکه در پرتو نور الله طاعت او را انجام دهید، به ثواب و پاداش او امیدوار باشید و در پرتو نورش از معصیتش حذر کنید و از کیفرش بترسید». این سخن بهترین تعریفی است که برای تقوا بیان شده است. (ابن مبارک در الزهد (۴۷۴/۱) به شماره‌ی (۱۳۴۳) و ابن ابی شیبہ (۱۶۴/۶) به شماره‌ی (۳-۳۵۶) روایت کرده‌اند).

متقین:

بناءً متقین (پرهیزکاران) کسانی هستند که الله تعالی آن‌ها را چنان می‌بیند که خود دستور داده است و هرگز به آن چه از آن نهی کرده، اقدام نمی‌کنند. - ترس از صاحب جلال و شکوه، عمل به قرآن، قناعت به اندک و آمادگی برای روز رفتن و رخت بربستن از این منزل گاه.

- اینکه مسلمان میان خود و خشم، ناخرسندی و کیفر الله تعالی و هر چه از آن می‌ترسد مایه‌ای وقایه و پیشگیری قرار دهد که خود را با آن حفظ کند، و این امر با انجام طاعات و پرهیز از معاصی امکان پذیر است.

حضرت عمر (رض) از صحابی جلیل القدر اُبی بن کعب پرسید: تقوا چیست؟ اُبی جواب فرمود: ای امیرالمؤمنین آیا از راهی رفته‌ای که خار در آن باشد؟ گفت: بلی، اُبی گفت: چه کار کردی؟ عمر گفت: لباسم را بالا می‌گرفتم و به جایی که می‌خواستم قدم بگذارم به دقت نگاه می‌کردم، مبادا خاری به پایم اصابت کند. ابی بن کعب گفت: تقوی همین است.... (ابن کثیر در تفسیرش (۴۱/۱)، قرطبی در تفسیرش (۱۶۲/۱) و ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۶۰/۱) این روایت را آورده‌اند).

بنابراین تقوا کمر همت بستن برای طاعت و دقت در حلال و حرام و دوری از لغزش و ترس و خشیت از خداوند بزرگ است.

تقوا اساس دین است با آن می‌توان به مراتب یقین رسید، توشه ای قلب و روحهاست، از آن تغذیه می‌کنند، و نیرو می‌گیرند، و در راه وصال و رهایی بر آن تکیه می‌کنند.

ابن رجب گوید: تقوی در اصل چنان است که انسان در مابین خود و آن چه که از آن می‌ترسد و پرهیز می‌کند، چیزی قرار بدهد که با آن خود را حفظ کند.

انجام واجبات، فرو گذاشتن محرمات و شبهه‌ها بخشی از تقوای کامل است و چه بسا انجام مستحبات و ترک مکروهات نیز در محدوده‌ی آن در آید، و فرموده‌ی الله تعالی «الْم ﴿۱﴾ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَأَرْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾» (سورة البقرة: ۱-۲) «الف. لام. میم. بی‌تردید این کتاب راهنمای پرهیزکاران است» تمام این‌ها را شامل می‌شود.

ابن قیم درباره‌ی تقوی و تعریف شرعی آن گوید: «حقیقت تقوی عبارت است از عمل به طاعت الله همراه با ایمان راستین، امید به حساب، اجرای امر و نهی الهی. هر چه الله تعالی دستور می‌دهد با ایمان به او تصدیق وعده‌اش انجام دهد، و از هر چه او نهی کرده، با ایمان به او و از ترس هشدارهایش، دوری کند».

ابو درداء در باره‌ی تقوی می‌فرماید: «تقوای کامل یعنی اینکه انسان از الله تعالی بترسد تا او را از کمترین گزند حفظ کند، و چیزی را که فکر می‌کند حلال است، از ترس اینکه حرام باشد، رها کند».

(ابن مبارک در الزهد (۱۹/۱) آورده، حافظ در فتح الباری (۴۸/۱) و شوکانی در نیل الأوطار (۳۲۳/۵) آن را ذکر کرده و به ابن ابی دنیا در کتاب التقوی به نقل از ابودرداء نسبت داده‌اند.)

البته هدف این نیست که همه‌ی حلال‌ها را کنار بگذارد، اما احتیاط اقتضاء می‌کند مورد مباحی از ترس افتادن در حرام رها شود و این ورع (وَرَعٌ به معنای پرهیزگاری) نامیده می‌شود. الله تعالی توضیح داده است که هرکس به اندازه‌ی یک ذره عمل بد داشته باشد، کیفر آن را می‌بیند، لذا گاهی ناچار باید برای اینکه از ذره‌های بدی پرهیزید، دایره‌ی پرهیزها را گسترده کرد تا از گزند دور شد، و طمع آن در دل بیفتد: «أَلَا وَ إِنَّ لِّكُلِّ مَلِكٍ حِمًی وَ إِنَّ حِمًی اللّٰهِ مُحَارَمَةٌ، وَ مَنْ اقْتَرَبَ مِنَ الْحِمًی أَوْشَكَ أَنْ يَقَعَ فِيْهِ»: «بدانید هر پادشاهی حریمی دارد، حریم خداوند (متعال) محرماتش است، هرکس به آن نزدیک شود، هر لحظه ممکن است در آن بیفتد». (صحیح است: به روایتی اشاره داد که بخاری (۵۲) بخش الایمان، باب فضل من استبرأ لدینه، و مسلم (۱۵۹۹) بخش المساقاة، باب أخذ الحلال و ترک الشبهات آورده‌اند.)

حسن بصری می‌فرماید: «تقوی عرصه را بر پرهیزکاران تنگ می‌کند تا اینکه از ترس دامنگیر حرم شدن، بسیاری از حلال‌ها را رها می‌کنند». (ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۵۹/۱) نقل کرده و آن را به حسن بصری نسبت داده است.)

سفیان ثوری می‌فرماید: «متقیان به این خاطر به این نام مشهور شده‌اند که از چیزهایی پرهیز می‌کنند که از آن پرهیز نمی‌شود» یعنی معمولاً از آن پرهیز نمی‌شود و یا بیشتر مردم آن را ترک نمی‌کنند. (ابن رجب حنبلی، همان، ۱۵۹/۱ اما آن را به سفیان ثوری نسبت داده است.)

متقی بیشتر و سخت تر از محاسبه و بازخواست شریک از شریک دیگرش خود را محاسبه می کند، لذا تمام گناهان را کنار می گذارد. مسئله مهمی که باید در نظر داشت فایده‌ی علم و شناخت در بحث تقوی است. ابتدا باید بدانید از چه چیز باید پرهیز کرد، و این فایده‌ی علم و شناخت است، زیرا هر چه را که لازم است از آن پرهیز کنید، برایتان روشن می سازد، و باید احکام دین و حلال و حرام را بشناسید، به علاوه گاهی انسان از روی جهل از یک حلال خالص به گمان حرام بودن، خودداری می کند، که در این کار نه مایه‌ی از ورع هست و نه رنگ و بویی از تقوی، جز اینکه نفس بیهوده محروم می شود. گروهی که تصمیم گرفته‌اند ازدواج نکنند، یا گروهی که تصمیم گرفته‌اند تمام عمرشان روزه باشند، از علم و آگاهی از امور دین بهره ای نبرده‌اند.

جهل و عدم شناخت دقیق مسایل دروازه‌ی بلاها و آشوب‌ها را به روی جامعه‌ی انسانی می گشاید، در طول تاریخ مسلمانان زیادی در جنگ و جدال‌های داخلی میان خود شرکت کرده‌اند که اگر علم و شناخت و اطلاعی از دین داشتند در آن وارد نمی شدند و دست‌شان به خون آغشته نمی شد، هر چند برخی از آنان در مورد بسیار جزئی تقوا پیشه می کردند، اما از روی جهل از آلودگی به خون و خونریزی پرهیز نمی کردند.

(وَرَعٌ به معنای پرهیزکاری و پارسایی، حالتی در وجود انسان است که به نگهداری کامل نفس و ترس از لغزش منجر می شود. ورع مقامی بالاتر از مقام تقوا است؛ زیرا که در این حالت انسان از شبهات و حتی کارهای حلالی که ممکن است به گناه منجر شود، اجتناب می کند.) (مأخذها: کردارهای قلب: نویسنده: محمد بن صالح منجد، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

فَاَكْهِنَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿١٨﴾

به آنچه پروردگارشان به آنان عطا کرده و [برای آنکه] پروردگارشان آنان را از عذاب دوزخ محفوظ و مصئون داشته، شادمان و مسرورند. (۱۸)

یعنی از خیر و کرامت و انواع لذایذ و خوردنی و آشامیدنی و لباس و مرکب و دیگر لذایذ بهشتی که خدا به آنها عطا کرده است، استفاده و لذت میجویند. «وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» والله تعالی آنان را از عذاب جهنم محفوظ می‌دارد و خوف و ترس اش را از آنان دور می‌کند.

ابن کثیر گفته است: این نعمتی است مستقل و جداگانه و ماورای «وارد شدن به بهشت» است. بهشتی که لذایذ و مسرت در آن‌طوری مقرر است که به چشم هیچ کس نیامده و به گوش هیچ کس نخورده و به خاطر هیچ کس خطور نکرده است. (مختصر ۲۹۰/۳)

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

(به آنها گفته می‌شود:) بخورید و بیاشامید گوارا اینها در برابر اعمالی است که انجام می‌دادید! (۱۹)

مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿٢٠﴾

بر تختهای که کنار هم چیده شده تکیه کرده‌اند و زنان زیبا و سیاه چشم (حورالعین) را همسرشان می‌گردانیم. (۲۰)

«مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ» بر تخت‌های زرین و آراسته شده به مروارید و یاقوت، تکیه داده و در کنار هم می‌نشینند و به خوردن و آشامیدن مشغول میشوند.

ابن کثیر گفته است: مصفوفة یعنی روبروی هم نشسته‌اند، مانند: علی سرر متقابلین. (مختصر ۲۹۰/۳)

در حدیث شریف آمده است: «انسان به مدت چهل سال به متکایی تکیه می‌دهد و آن را ترک نمی‌کند و خسته هم نمی‌شود. و هر چه را نفسش آرزو کند و چشم از آن لذت ببرد، برایش فراهم می‌شود» (اخراج از ابن ابی حاتم).
حور العین: (حوریان درشت چشم را جفت آنان گردانیده‌ایم) یعنی: هریک از جنتیان را به زنان بهشتی‌ای که حور عین‌اند، همدم و پیوسته می‌گردانیم.
حوراء: زنی است که سپیدی و سیاهی چشمش هردو در نهایت حسن خود باشد.

عین: هر زن درشت چشمی است، سفیدی پوست و بزرگی چشم نهایت زیبایی و جمال است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴿٢١﴾

و کسانی که ایمان آوردند و فرزندان‌شان [به نوعی] در ایمان از آنان پیروی کرده‌اند، فرزندان‌شان را [در بهشت] به آنان ملحق می‌کنیم و هیچ چیز از اعمال‌شان را نمی‌کاهیم؛ هر انسانی در گرو اعمال خویش است. (۲۱)
 «مَا أَلَتْنٰ» «چیزی نمی‌کاهیم، نکاستیم».

«رَهِينٌ» «گرو، گروگان».

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ» آنان که خود ایمان می‌آوردند و فرزندان‌شان در ایمان آوردن با آنان شریک شده و از آنان پیروی می‌کنند، «أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» فرزندان را به پدران‌شان ملحق می‌کنیم تا چشم‌شان به دیدن هم روشن شود. هرچند به مقام و منزلت آنها هم نرسند.

ابن عباس گفته است: الله تعالی در بهشت مقام فرزندان مؤمن را به میزان درجه‌ی او بالا می‌برد هرچند که عمل آنها به میزان او هم نباشد. تا چشم‌شان

روشن گردد. آنگاه آیه را قرائت کرد. (تفسیر قرطبی ۶۶/۱۷). زمخشری گفته است:

تمام سرور و شادمانی را برای اهل بهشت فراهم می‌کند، با سعادت‌مندی خودشان، و ازدواج با حوران بهشتی، و همنشینی برادران ایمانی و گردهم آمدن اولاد و فرزندان و نواسه گان شان در کنار آنها، سعادت آنها را تکمیل میکند.

«وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» چیزی از ثواب عمل پدران را کم نمی‌کنیم. در البحر آمده است: یعنی الله تعالی مقصر را به محسن ملحق می‌کند بدون این که چیزی از پاداش او را کم کند. (تفسیر کشاف ۲۷۲/۴). «كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ» هر شخصی در گرو عمل خود می‌باشد و گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد. اعم از این که پدر باشد یا فرزند. ابن عباس گفته است: یعنی دوزخیان در گرو عمل خود قرار دارند و بهشتیان به سوی نعمت هایشان روانه می‌شوند. (البحر ۱۴۹/۸، این تأویل ابن عباس است).

و خازن گفته است: منظور آیه کافر است؛ یعنی هر کافری در گرو عمل شرک خود در آتش جا دارد. و مطابق فرموده‌ی «كل نفس بما كسبت رهينه» إلا أصحاب اليمين مؤمن در گرو عمل قرار نمی‌گیرد. (تفسیر قرطبی ۶۸/۱۷).

خواننده محترم!

در این جای شکی نیست که یکجاء بودن در بهشت با فرزند و فامیل از جمله لذت‌های بهشتی بشمار می‌رود، و در ایه مبارکه، اشاره به این فهم دارد که علاقه به اولاد نه تنها در دین نزد انسان با قوت وجود دارد، بلکه این علاقمندی در آخرت نیز نزد انسانها وجود می‌داشته باشد.

طبرانی از حضرت سعید بن جبیر روایت نموده است، که حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: «چون شخص به جنت داخل شود، از پدر و مادر، زن و فرزندان خود سؤال می کند که آنان در کجایند؟ به او گفته می شود: آنان به درجه تو نرسیده اند. می گوید: پروردگارا! من هم برای خود و هم برای آنان عمل کرده ام! آنکا به ملحق ساختن ایشان به وی فرمان داده می شود». سپس ابن عباس (رض) این آیه را تلاوت کرد.

«و چیزی از جزای عمل شان را نمی کاهیم» یعنی: با ملحق ساختن فرزندان و اقربای آنها به ایشان، چیزی از ثواب اعمال خودشان را نیز نمی کاهیم «هر کسی در گرو کار و کردار خویش است» در روز قیامت پس اگر بر وجهی عمل کرد که خداوند متعال او را بدان فرمان داده بود و به وجایب خود نیک پرداخت، خداوند متعال او را آزاد می کند و در غیر آن نابودش می کند و چه نابودی هراس انگیزی که حتی مرگ را نیز به آن هیچ راهی نیست و نمیتواند بر آن نقطه پایانی بگذارد!». (تفسیر ابن کثیر)

حافظ ابن کثیر پس از نقل این روایت فرموده است، از این روایت چنین ثابت میشود که از برکات پدران صالح، به فرزندان آنها با وجود پایین بودن پایه ی آنها در عمل، فایده ای می رسد، و به درجه ی پدران صالح خود رسانیده میشوند، و نیز برعکس از فرزندان صالح به پدران فایده ای خواهد رسید، و این از احادیث ثابت است، چنان که در مسند امام احمد از حضرت ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: خداوند در جات بعضی از بندگان خود را نسبت به اعمالشان بالا می برد، آنان می پرسند که خداوند این مقام و رتبه از کجا به ما رسید؟ جواب می رسد فرزندان تان در حق شما دعا و استغفار کردند، و آنچه می بینید اثر آن است. (رواه احمد

وقال ابن کثیر اسنادہ صحیح ولم یخرجوه ولكن له شاهد فی صحیح مسلم عن ابی هريره)

«وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» معنای لفظی «الت وایلات» کاستن است. (تفسیر قرطبی) ومعنا آیه چنین است که جهت متعالی ساختن درجات اولاد، وملحق گردانیدن آنها به پدران صالح، از اعمال پدران چیزی کاسته نمی شود، تا به اعمال آنها اضافه گردد، بلکه خداوند آنان را به فضل و کرم خویش بدان درجه می رساند. (تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سورة الطور).

نیکو کاری انبیا ء با والدین:

در قرآن عظیم الشان دستان های متعددی از انبیا ء علیه سلم با والدین تذکر یافته که به برخی از آن اشاره بعمل می آوریم:

داستان حضرت نوح علیه السلام:

قرآن عظیم الشان به روش دعا واستغفار نوح علیه السلام را در نیکی واحسان به والدین چنین بیان می فرماید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَلَدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (سورة نوح: ۲۸). (بار الها مرا و پدر و مادر من و هر که با ایمان به خانه ی من داخل شود و همه ی مردان و زنان با ایمان را ببخشای).

داستان حضرت ابراهیم علیه السلام:

حضرت ابراهیم علیه السلام به خاطر ترس از گمراهی و هلاکت پدرش او را با لطف و مهربانی و حرص شدید و رغبت و امید برای هدایت و نجات مورد خطاب قرار می دهد و از او می خواهد که به خدا ایمان بیاورد: «وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» ﴿۴۱﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْءٌ ﴿۴۲﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا

لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾ يَأْتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾ يَأْتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾» [مریم: ۴۱-۴۵]. «و در کتاب خود یاد کن شرح حال ابراهیم را که بسیار راستگو و پیامبری بزرگ بود هنگامی که به پدر خود گفت: ای پدر چرا بتی جماد را که چشم و گوش ندارد و نمی تواند حاجتی را از تو رفع کند می پرستی؟ ای پدر! به من دانشی آموخته اند که به تو نیاموخته اند، پس تو از من پیروی کن تا به راه راست هدایت کنم ای پدر هرگز شیطان را نپرست که او سخت با خدای رحمان مخالفت و عصیان کرد ای پدر می ترسم که از خدای مهربان بر تو قهر و عذاب رسد و در دوزخ با شیطان یار و یاور باشی».

داستان حضرت اسماعیل علیه السلام:

هنگامی که پدرش به او گفت: «يٰٓبُنَيَّ إِنِّيٰ أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّيٰ أَذْبَحُكَ» [الصافات: ۱۰۲].

«فرزندم! در خواب دیده ام که تو را ذبح می کنم».

فرزند در جواب می فرماید: «قَالَ يَأْتِ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»

«ای پدر! کاری را که بدان امری شده ای انجام بده و ان شاء الله مرا از بندگان صبور و شکیبا خواهی یافت».

روایت شده است، هنگامی که حضرت ابراهیم علیهم السلام از آنچه در خواب دیده بود، مطمئن شد و یقین حاصل کرد، به فرزندش گفت: ای اسماعیل، ریسمان و تیشه را بردار تا با هم به آن وادی برویم و هیزم بیاوریم.

هنگامی که با هم به وادی (شبیید) رفتند، به اسماعیل علیهم السلام گفت: من قصد انجام مأموریت خود را دارم اسماعیل علیه السلام جواب داد: ای پدر دست و پای مرا محکم ببند تا دست و پا نزنم و لباس هایت را جمع کن تا به خون آلوده نگردد مبادا مادرم آن را ببیند کاردت را خوب تیز کن و در هنگام بریدن شتاب نما تا زودتر راحت شوم و احساس درد نکنم.

هنگامی که به نزد مادرم برگشتی از جانب من به او سلام بگو. پدر در جواب فرمود: (آری فرزندم من به کمک تو نیاز دارم تو باید در این کار مرا یاری کنی.) در حالی که هر دو گریه می کردند ابراهیم علیهم السلام شروع به انجام مأموریت خود کرد کارد را بر حلقوم اسماعیل گذاشت اما کارد نبرید سه بار آن را تیز کرد باز هم نبرید در آن هنگام اسماعیل به پدرش گفت صورت مرا بر زمین قرار ده زیرا وقتی نگاهت به چهره من می افتد بی اختیار به من رحم می کنی ابراهیم علیه السلام چهره اسماعیل (علیه الصلوٰه والسلام) را بر زمین قرار داد و چند بار کارد را بر گردن او کشید اما کارد نه بُرید در این لحظه حضرت ابراهیم (ع) عصبانی شد و کارد را بر زمین کوبید. کارد به سوی آن حضرت برگشت و گفت: (خداوند! به اجرای این کار دستور نمی دهد.) آنگاه به او ندا داده شد: «يٰۤاِبْرٰهِيْمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيَا ﴿١٠٤﴾» [الصافات: ۱۰۴-۱۰۵]. «ای ابراهیم تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی».

داستان حضرت عیسی علیه السلام:

حضرت عیسی علیه السلام به مادرش احسان و نیکی می کرد و در گهواره نیز پروردگار خویش عبادت می نمود: «وَبَرًّا بِوِلَدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿٣٢﴾» (سورة مریم: ۳۲).

«به نیکویی با مادر سفارش نمود و مرا شقی و ستمکار قرار نداد».

٣٥

گفت باز کدام؟

فرمودند: مادرت،

گفت بعد از آن کیست؟

فرمودند: بعد از آن پدرت.

و در روایت دیگر آمده است که آن مرد گفت: یا رسول الله! چه کسی شایسته آن است که برایش احسان و نیکی کنم؟ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: مادرت، باز مادرت، باز مادرت، باز پدرت بعد از آن کسیکه نزدیکتر و نزدیکتر به توست».

وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٢﴾

با [هر نوع] میوه و گوشت ها که دلخواه آنهاست آنان را مدد [و تقویت] میکنیم (۲۲)

يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْنِيمٌ ﴿٢٣﴾

(آنها در بهشت) جامی را از دست هم دیگر می گیرند که در (نوشیدن) آن هیچ بیهودگی و گناهی نیست. (۲۳)

«يَتَنَازَعُونَ»: مشتاقانه از دست یکدیگر می گیرند.

«لَغْوٌ»: یاوه سرائی. بیهوده گوئی.

«تَأْنِيمٌ»: گناه ورزی. به این معنا است که: شراب آخرت، نه موجب یاوه سرائی و پریشان گوئی می شود، و نه موجب گناه می گردد.

قابل تذکر است که: لفظ و لغت شراب در قرآن عظیم الشأن به معنای نوشیدنی آمده است. از جمله در (آیه ۱۲ سورة فاطر) می خوانیم: «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» (دو بحر مساوی نیستند، این شیرین و شور است و آبش نوشیدنی است و این شور و

تلخ است.» همچنان در (آیه ۱۰ سورة نحل) آمده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ» (اوست که از آسمان برایتان باران نازل کرد. از آن می نوشید.) در این آیات شراب به معنای اصلی آن یعنی نوشیدنی به کار گرفته شده است.

اما خمر در دو معنای حرام دنیوی و شراب بهشتی مورد استعمال قرار گرفته است: نوع حرام آن عملی شیطانی معرفی شده و الله تعالی درباره آن فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (سورة مائده آیه ۹۰) (ای اهل ایمان! شراب و قمار و بتها و وسایل قمار پلیدند و از کارهای شیطانند.) درحالیکه نوع شراب بهشتی آن لذت آور و جاری در نهادهای جنت بیان شده است: «وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» (سورة حمد آیه ۱۵) (و نهادهایی از خمر که برای نوشندگان لذت است.)

ترک نوع حرام آن در دنیا سبب نیل و رسیدن به بهشت و رضوان الهی است که یکی از نعمت های آنجا شرابی پاک و بی ضرر است و اگر شخصی مبتلا به نوع حرام آن شود؛ در سرای آخرت عقوبت سخت و جهنمی در انتظار اوست. عذابی که یک نوع آن نوشیدنی های دردآور است: «فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ» (سورة واقعه آیات ۵۴ و ۵۵) (آن گاه همه از آب گرم جهنم بر روی آن می آشامند. بدانسان از عطش، آن آب را می نوشید که شتران تشنه آب می آشامند.) به هر حال، دو نوع خمر ناپاک و حرام با نوع بهشتی آن تفاوت بسیاری دارند که یکی نعمتی بهشتی است و دیگری سبب جهنمی شدن انسان است.

سه خصوصیت خمر بهشتی:**۱- لذتی کامل و کاملاً بی ضرر:**

خداوند متعال در تعریف بهشت فرموده است: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى» (سورة محمد آیه ۱۵) (صفت بهشتی که متقیان وعده شده‌اند در آن نه‌رهایی است از آب غیر متغیر و نه‌رهایی از شیری که طعم آن عوض نشده و نه‌رهایی از خمر که برای نوشندگان لذت است و نه‌رهایی از عسل صاف شده) در این آیه، خمر بهشتی در کنار شیر و عسل ذکر شده و آن لذتی برای نوشندگان ذکر شده است و این به معنای بی‌ضرر بودن کامل آن است.

۲- لذتی عاری از مستی:

خداوند متعال شراب بهشتی را نوشیدنی خاصی معرفی کردند که در عین لذت بخش بودن مستی آور نیست و انسان را دچار هرزه‌گویی نمی‌کند. خداوند درباره آن فرموده است: «يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ بَيِّضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُتْرَفُونَ [صافات/۴۵-۴۷] شرابی از چشمه‌ای جاری بر آنها گردانده می‌شود. شرابی سپید و روشن که آشامندگان لذت کامل برند. نه در آن می، خمار و درد سری و نه مستی و مدهوشی است.» در این آیه خداوند متعال آن نوشیدنی را عاری از هر مستی‌ای معرفی کرده است. نوشیدنی خاصی که در بین بهشتیان گردش داده می‌شود و آنها می‌نوشند و دچار هیچ بدگویی و زوال عقلی نمی‌شوند.

۳- شرابی الهی جلّ عظمته:

قرآن کریم نه تنها شراب بهشتی را یک نعمت برای اهل جنت دانسته بلکه نوشاندن آن را به خداوند متعال نسبت داده و فرموده است: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ

شَرَاباً طَهُوراً [انسان/۲۱] و پروردگارشان به آنها شراب طهور می‌نوشاند.» این به علت پاکی محض شراب بهشتی است که خداوند آن را به نوعی خلق کرده که جزء لذات بهشتی و نعمت‌های آنجا باشد بی آنکه از اعمال شیطانی، ضرر آور و زایل کننده عقل باشد.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ ﴿٢٤﴾

و بر گرداگرد آنان جوانان [خدمتکار] شان می‌گردند که گویی ایشان مروارید نهفته‌اند (۲۴)

در حدیث شریف به روایت قتاده آمده است: «از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پرسیدند: یا رسول الله! خدمتکار [بهشت خود] مانند مروارید است پس چگونه است کسی که آن خدمتکار به وی خدمت می‌کند؟ فرمودند: قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است.»

قرطبی گفته است: گویا آن غلامان فرزندان مشرکین هستند، که به خدمت کاری بهشتیان می‌پردازند. اما در بهشت خستگی نیست تا نیازی به خدمت گزاری باشد، ولی الله تعالی به عنوان نمایاننده نعمت فراوانی که اهل بهشت از آن برخوردارند، از آنها خبر داده است. (تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر قرطبی ۶۹/۱۷).

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٥﴾

و بعضی آنان از بعضی دیگر می‌پرسند (که سبب کامیابی ما در اینجا چیست؟). (۲۵)

یعنی بهشتیان به یکدیگر رو کرده و درباره‌ی اعمال دنیا از همدیگر سؤال می‌کنند، و از بحث و گپ زدن لذت می‌برند، و به نعمت‌هایی که خداوند به آنها داده است اعتراف می‌کنند.

قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ﴿٢٦﴾

و با هم گویند: ما از پیش میان اهل و قبيله خود تنها از الله می ترسیدیم. (۲۶)

فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَّانَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾

پس الله بر ما منت گذاشت و ما را از عذاب گرم [مرگبار] حفظ کرد. (۲۷)
عذاب سموم: عذاب آتش است. سموم جهنم دمه‌ای است که از گرمای آن
به وجود می آید. به قولی: شمال و باد آتش جهنم سموم نامیده شد زیرا آن باد
وارد مسامات و منافذ بدن می شود.

یعنی ما را از عذاب گرم و مرگبار که به «سموم» موسوم است و در پوست
نفوذ می کند، حفظ کرد.

فخر رازی گفته است: آیه نشان می دهد که بهشتیان از ماجرای دنیای خود
باخبرند و آن را به یاد می آورند، و کافران نیز فراموش نمی کنند که در دنیا
چه نعمت‌هایی در اختیار داشتند، بنابراین لذت مؤمن افزون می شود؛ زیرا خود
را می بیند که از تنگی به فراخی انتقال یافته و از زندان به بهشت آمده است. و
کافر وقتی می بیند که از بهشت به دوزخ آمده است، درد و آزارش افزایش
می یابد. (تفسیر مفاتیح الغیب، التفسیر الکبیر - تفسیر کبیر رازی ۷/۷۰۵).

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴿٢٨﴾

ما از پیش او را می خواندیم (و می پرستیدیم)، واقعاً که اوست نیکوکار و
مهربان! (۲۸)

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ﴿٢٩﴾

پس (به مردم) پند بده که تو به لطف پروردگارت، کاهن و مجنون
نیستی. (۲۹)

در آیه مبارکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: آی پیامبر! قوم
خویش را به قرآن کریم پند بده و آنان را بدان نصیحت کن؛ تو با نعمتهایی

چون رسالت، حکمت، علم نافع و عقل برتر که برای عطا شده کاهنی نیستی که مردم را بدون علم و بر اساس گمان به امور آینده خبر دهی و نیز دیوانه بیخردی نمی باشی که ندانسته سخن گویی.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَّبِعُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ ﴿٣٠﴾

یا می گویند: (محمد) شاعری است که ما انتظار مرگش را می کشیم! (۳۰)
«رَيْبَ الْمُنُونِ» «حوادث روزگار، مرگ، گمان مرگ».

شأن نزول:

ابن جریر و ابن اسحاق در بیان شأن نزول این آیه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که فرمود: قریش چون در دارالندوه جمع شدند تا در کار رسول الله صلی الله علیه وسلم فیصله و جروبحث کنند، نطق و سخنگوی از آنان گفت: او را زندانی و دربند کنید، سپس به او «منون» را انتظار بکشید تا نابود شود چنان که پیشینیان وی از شعراء - مانند زهیر، نابغه و اعشی - هلاک شدند زیرا او نیز یکی از آنان است. پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. (طبری ۳۲۳۸۰ از ابن اسحاق از عبدالله بن ابو نجیح از مجاهد روایت کرده است راوی های آن ثقه اند.)

قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ﴿٣١﴾

بگو: انتظار بکشید که من هم با شما انتظار می کشم. (شما انتظار مرگ مرا و من انتظار پیروزی و نابودی شما را!). (۳۱)

ای پیامبر! برای آنان بگو: شما مرگ مرا انتظار کشید و من مرگ شما را انتظار می کشم، شما وفات مرا چشم به راه باشید و من عذاب خداوند برای شما را چشم به راه خواهم بود و به زودی خواهید دانست که عاقبت نیکو و پسندیده برای کیست.

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿٣٢﴾

آیا عقل هایشان آنها را به این اعمال دستور می دهد یا آن ها قوم سرکش اند (۳۲)؟!

«أَحْلَمُ» «جمع حلم، خردها، عقلها».

«طَاغُونَ» «طغیانگر، گردن کش».

أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

یا می گویند: قرآن را خود (محمد) ساخته و به الله نسبت داده است ؟ نه، بلکه آنها ایمان نمی آورند. (۳۳)

«تَقَوَّلَ» «بافته، از پیش خود ساخته است».

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٣٤﴾

پس اگر راستگو هستند سخنی مانند آن بیاورند. (۳۴)

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿٣٥﴾

آیا بدون هیچ خالق آفریده شده اند یا خود آفریننده خوداند؟ (۳۵)
اصلاً داشتن این عقیده ومفکوره درست نیست، نه آنان را عدم به وجود آورده و نه هم خود خویشان را آفریده اند. درست این است که خداوند یگانه آنان را آفریده پس واجب است که فقط او تعالی را بدون شریک عبادت کنند.

أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾

یا آسمان ها و زمین را آفریده اند؟ نه، بلکه حق این است که یقین نمیکنند. (۳۶)

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ ﴿٣٧﴾

آیا خزائن پروردگارت نزد آنها است ؟ یا بر همه چیز عالم سیطره دارند؟ (۳۷)
ابن عباس گفته است: خزائن ربک. عبارت است از باران و روزی. و عکرمه گفته است عبارت است از نبوت. (تفسیر قرطبی ۷۴/۱۷)

«أَمْ هُمُ الْمُضْطَرُونَ» «جمع مضطر، غالب و چیره، فرمان فرمایان، تسلط دارند».

یا آنها مسلط و مقتدرند و می توانند به میل خود در خلق و ایجاد دخل و تصرف داشته باشند؟ البته که نه. بلکه خدای عز و جل خالق و مالک و متصرف است.

عطا گفته است: «أَمْ هُمُ الْمُسْطَرُونَ» یعنی آیا آنها صاحب و مالک اند که هر چه را بخواهند انجام می دهند؟ و تحت امر و نهی هیچ کس قرار ندارند؟ (ابن الجوزی ۵۷/۸).

از فحوی آیه مبارکه اعتراف براین واقعیت است که آنان چیزی را مالک نیستند. آیا آنان در جهان دارای نیرو و سلطه یی هستند که غلبه و زورمندی از آن ایشان باشد؟ این همه درست نیست، بلکه آنان ناتوان و ضعیف اند و خداوند نیرومند و زور آور است.

أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾
آیا زینه ای دارند که (به آسمان بالا می روند) و به وسیله آن اسرار وحی را می شنوند؟ کسی که از آنها این ادعا را دارد دلیل روشنی بیاورد! (۳۸)

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ ﴿٣٩﴾
آیا سهم خداوند (متعال) دختران و سهم شما پسران است؟ (۳۹)
در آیه مبارکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: ای پیامبر! از تهمت خوف و هراسی نداشته باش که آنان به خداوند (متعال) هم تهمت میزنند.

یعنی چگونه برای خداوند جل جلاله دختران قرار میدهید (در حالی که خود از داشتن دختر متنفرید) و برای خود پسر قرار می دهید؟ آیا این منطق و

انصاف است؟ قرطبی گفته است: خداوند (متعال) به عنوان توبیخ و سرزنش آنان، آنها را به بی‌خردی متصف کرده است، پس معنی آیه چنین است: آیا با این که خود از داشتن دختر متنفرید، دختر را به خدا نسبت می‌دهید؟ و هر کس دارای چنین عقل و خردی باشد، دور نیست رستاخیز و زنده شدن را نیز انکار کند. (تفسیر الجامع لاحکام القرآن - قرطبی ۷۶/۱۷).

ابو سعود گفته است: خداوند متعال آنان را ابله و کم‌عقل معرفی کرده و اعلام کرده است که هر کس دارای چنین نظری باشد، جزو خردمندان به شمار نمی‌آید، تا چه رسد به این که به عالم ملکوت صعود کند و از اسرار نهانی مطلع گردد. به منظور شدت انکار و توبیخ، از غیبت به خطاب التفات به عمل آمده است. (تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم ابو سعود ۱۷۵/۵).

قابل تذکر و دقت است که وارد کردن اتهام یکی از وسایل است که طول تاریخ مشرکان علیه انبیای الهی مورد استعمال قرار می‌دهد. طوریکه در (آیه: ۵۲ سورة ذاریات) می‌فرماید: «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» (ای پیامبر! بدین گونه (که تو را تکذیب کردند) پیشینیان اینان نیز هیچ پیامبری برایشان نیامد مگر آنکه گفتند: جادوگر یا جن زده است. یعنی بر همه اتهامات مختلفه بسته اند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿٤٠﴾

یا مگر از ایشان مزدی می‌طلبی، که پرداخت آن بر آنها دشوار است؟ (۴۰)

«مَغْرَمٍ» «تاوان، غرامت».

«مُثْقَلُونَ» «سنگین باران».

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿٤١﴾

آیا علم غیب نزد آنهاست که (هر چه بخواهند) می‌نویسند؟ (۴۱)

آیا کافران علم غیب دارند و آن را به منظور آگاهی مردم می نویسند و یاد داشت می کنند؟ ویا اینکه علم غیب دانسته و می دانند آنچه پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد امور حشر و نشر می گوید، باطل است و از این رو آنها این معلومات را بر مبنای شناختی یقینی می نویسند؟ قتاده گفته است: این رد گفته‌ی شاعر نتربص به ریب المنون می باشد. پس یعنی آیا می دانند محمد قبل از آنها می میرد تا چنین حکمی بدهند؟ (ابن جوزی ۵۸/۸).

و ابن عباس گفته است: یعنی آیا لوح المحفوظ در اختیار آنها قرار دارد و آنها محتوای آن را می نویسند و آن را به مردم خبر می دهند و می گویند. (تفسیر قرطبی ۷۶/۱۷).

موضوع چنان نیست؛ چون جز خدا هیچ یک از ساکنان آسمان و زمین غیب و نهان نمی دانند.

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ﴿٤٢﴾

آیا می خواهند [بر ضد تو] نیرنگ و فریبی به کار گیرند؟ ولی کافران [بدانند که] خود گرفتار حيله و مکر خواهند شد. (۴۲)

بلکه کافران اراده دارند تدبیر و حيله‌ای را برای پیامبر صلی الله علیه و سلم به کار برند؟ مفسران گفته‌اند: آیه به توطئه و دسیسه‌ی ترور پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در دارالندوه اشاره دارد، آنجا که فرموده است: و «إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ. فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ» آنان که رسالت محمد را انکار کرده‌اند خود کیفر می بینند؛ زیرا ضرر آن به خود آنها برمی گردد و وبال آن بر گردن خود آنها می باشد.

همان گونه که خداوند متعال در جای دیگری از قرآن میفرماید: «و لا يحق المکر السیئ إلا بأهله».

صاوی گفته است: اسم ظاهرالذین کفروا: را در جای ضمیر قرار داده است، تا زشتی و ناپسندی کفر را بر آنان ثبت و ضبط کند. (حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین - صاوی ۱۳۴/۴).

أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٣﴾
آیا بر آنها خدایی جز خدای یکتا هست؟ الله پاک و منزّه است از آنچه برای او شریک قرار می دهند. (۴۳)

وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ ﴿٤٤﴾
اگر ببینند که قطعه ای سنگی از آسمان می افتد (باز هم ایمان نمی آورند)، می گویند: ابری متراکم است (نه غضب الهی). (۴۴)

«کِسْفًا» «پاره ای».

«مَّرْكُومٌ» «متراکم».

«يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ» در این آیه مبارکه به یک فهم عالی اشاره می نماید که: لجاجت، انسان رابه تحلیل غلط وامی دارد. کفر و لجاجت سبب نهایت بد شده، وانسانهای بدفرجامی است، انسانها که بدیهیات را انکار می کند و حتی آنچه را با چشم می بیند نمی پذیرد، دیگر قابل هدایت نیست. الله تعالی ما را از جمله همچو اشخاص نگاه کند. آمین یا رب العالمین

فَذَرَهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾
حال که چنین است آنها را رها کن تا روز مرگ خود را ملاقات کنند. (۴۵)
در آیه مبارکه ملاحظه می فرمایم که سنت پروردگار با عظمت در برابر مخالفان، شتاب و عجله نیست، لطف الله تعالی به قدری است که حتی در هنگام رها کردن انسان به حال خود، هشدار لازم را می دهد.

ولی به یک نتیجه باید اعتراف کرد که: کفر و لجاجت سبب نهایت بد شده و زمانیکه، قهر الهی فرا رسد، دیگر گناه کاران دیگر اختیاری از خود ندارند و باید آن را با ذلت بپذیرند.

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾

روزی که نیرنگشان به هیچ وجه به کارشان نیاید و مدد و یاری نمی شوند. (۴۶) از حکمت های الهی همین است که: هنگام قهر الهی، نه نیرنگ درونی کار ساز است و نه یاور بیرونی بدرد انسان می خورد.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

و برای آنان که ظلم کرده اند عذابی است غیر از این عذاب (دنیا و برزخ)، ولی بیشترشان نمی دانند. (۴۷)

در حدیث شریف راجع به بازگشت کفار بر کفر خود بعد از برطرف شدن عذاب از آنان، آمده است: «إِنَّ الْمُنَافِقَ إِذَا مَرَضَ وَعُوفِيَ مِثْلَهُ فِي ذَلِكَ كَمِثْلِ الْبَعِيرِ، لَا يَدْرِي فِيمَا عَقْلُوهُ وَلَا فِيمَا أُرْسِلُوهُ». «بی گمان مثل منافق وقتی مریض شود و از مرض خویش عافیت یابد، چون مثل شتر است، نمی داند که برای چه او را بسته اند و چرا بعد از آن رهایش کرده اند!». «ولی بیشترشان نمی دانند» و از این عذاب عبرت نمی گیرند.

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٤٨﴾

و در برابر حکم پروردگارت شکیبایی کن که تو زیر نظر و مراقبت ما هستی، و هنگامی که [از خواب] برمی خیزی پروردگارت را همراه با سپاس و ستایش تسبیح گوی. (۴۸)

«أَعْيُنِنَا» «چشم ما، زیر نظر ما، در حفاظت ما».

«فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» الله تعالى در آخرین بخش این سوره به رسول الله صلی الله علیه و سلم از دشمنی دشمنان و مخالفت و تکذیب، مکذبین تسلی می دهد، و این بدین معنا است که همه ی اعمال و افکار انسان ها زیر نظر الله تعالى است، ولی پروردگار با عظمت ما به بندگان مومن و پیامبران خود توجه خاصی دارد، بطور مثال به نوح علیه السلام می فرماید: ساخت کشتی تو زیر نظر ماست.

«فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا» (آیه ۲۷ سورة مؤمنون) (ما هم به او وحی کردیم که در حضور ما و به وحی و دستور ما به ساختن کشتی پرداز) و به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم با زیبای خاصی می فرماید: «فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» تمام وجودت زیر نظر ماست.

در آیه مبارکه میفرماید: یعنی: تو در معرض دید و نظر و عنایت خاص ما هستی و در حفظ و حمایت ما قرار داری طوریکه در (آیه ۶۷ سورة مائده) میفرماید: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (الله تعالى تورا از مردم در حفظ و امنیت خویش نگه می دارد.).

پس از آنان پروایی نداشته باش و بی باک به راه خویش ادامه بده «و هنگامی که بر می خیزی» از مجلس خود «با ستایش پروردگارت تسبیح گوی» لذا در هنگام برخاستن از هر مجلسی که در آن می نشینی، در هنگام برخاستن از خواب و در هنگام برخاستن به سوی نماز، بگو: «سبحان الله وبحمده»، یا «سبحانك اللهم وبحمدك».

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در ابتدای نماز چنین می گفتند: «سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك، وتعالى جدك ولا إله غيرك». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در آخر عمر خود هر وقت می خواستند از مجلسی برخیزند، می گفتند:

«سبحانك اللهم وبحمدك، أشهد أن لا إله إلا أنت، أستغفرك وأتوب إليك»
که این دعای کفاره مجلس است.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در شب از خواب برخیزد و بگوید: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو علي كل شيء قدير، سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا قوة إلا بالله»». «سپس بگوید: رب اغفر لی - یا فرمودند: آن گاه دعا کند؛ دعای وی اجابت می شود پس اگر عزم کرد که وضوء گیرد و سپس نماز بخواند، نمازش پذیرفته می شود».

کفاره مجلس:

شخص مسلمان همیشه باید درنشست و برخاست خویش در مجالس ذکر و یاد پروردگارش را ورد زبان خویش قرار دهد. طوریکه رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «ما من قوم يقومون من مجلس لا يذكرون الله فيه إلا قاموا عن مثل جيفة حمار، وكان لهم حسرة» یعنی: «هیچ گروهی نیست که از مجلسی بر می خیزند که در آن الله را یاد نمی کنند، جز مانند آنکه گوئی از روی نعل الاغی برخاسته اند و برای شان حسرت و افسوس می ماند.» (راوی حدیث ابوداؤد)

همچنین شخص مسلمان در پایان مجلس آن را با دعای کفاره ی مجلس خاتمه می دهد. همانطور که پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را بدان هدایت و رهنمای نموده می فرماید: «كفارة المجالس أن يقول العبد: سبحانك اللهم وبحمدك. أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إليك» یعنی: «کفاره ی مجلس آن است که بنده بگوید: سبحانک اللهم... یعنی پاکست تو را بار خدایا! و تو را می ستایم. بار خدایا مرا بیامرزد.» (راوی حدیث احمد).

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ ﴿٤٩﴾

و در بخشی از شب و (نیز) بعد از پنهان شدن ستارگان، او را به پاکی یاد کن. (۴۹)

و این واقعیت را باید درک نمود که: تسبیح و همه انواع ذکر، انسان را در برابر دشواریهای زندگی یاری می رساند.

«إِدْبَارَ» پشت کردن، ناپدید شدن.

و هدف از «إِدْبَارَ النُّجُومِ»، و در آخر شب وقتی ستارگان ناپدید می شوند و صبح فرا می رسد، نماز بخوان.

ابن عباس گفته است: آنها عبارتند از دو رکعت قبل از نماز فجر. و در حدیث آمده است: «دو رکعت نماز فجر از دنیا و آنچه که در آن است بهتر است». (المختصر فی تفسیر القرآن، روح المعانی). (۳/۳۹۵).

خواننده محترم!

ملاحظه می فرماید که الله متعالی در آغاز سوره با قسم به کوه طور، کوهی که با حضرت موسی علیه السلام سخن گفته است و بخاطر تشریف و گرامی داشت آن، به آن قسم هم خورده است. در اختتام سوره با فرمان مناجات پایان یافت و می فرماید: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ»

در حدیث شریف متفق علیه در میان بخاری و مسلم به روایت از ابن عباس (رض) آمده است: زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در دل شب به نماز بر می خاستند، می گفتند: «اللهم لك الحمد أنت نور السموات والأرض ومن فيهن، ولك الحمد أنت قيوم السموات والأرض ومن فيهن، ولك الحمد أنت رب السموات والأرض ومن فيهن، أنت الحق ووعدك الحق، وقولك الحق، ولقاؤك الحق، والجنة حق، والنار حق، والساعة حق، والنبیون حق، ومحمد ص

حق، اللهم لك أسلمت وعليك توكلت وبك آمنت، وإليك أنبت وبك خاصمت وإليك حاکمت، فاغفر لي ما قدمت وما أخرت، وأسررت وأعلنت، أنت المقدم وأنت المؤخر، لا إله إلا أنت، ولا إله غيرك».

«بار خدایا! ستایش از آن توست، تو نور آسمانها و زمین و همه کسانی هستی که در آنها به سر می‌برند و حمد از آن توست، تو برپا دارنده آسمانها و زمین و همه کسانی هستی که در آنها به سر می‌برند و حمد از آن توست، تو پروردگار آسمانها و زمین و همه کسانی هستی که در آنها به سر می‌برند، تو حق هستی و وعدهات حق است، سخت حق است، دیدارت حق است، بهشت حق است، دوزخ حق است، قیامت حق است، پیامبران حق‌اند و محمد حق است.

بار خدایا! برای تو تسلیم شده‌ام و بر تو توکل کرده‌ام، به تو ایمان آورده‌ام، به سوی تو به اخلاص بازگشته‌ام، به سوی تو داد خواهی کرده‌ام و به سوی تو به داوری رفته‌ام پس آنچه را که پیش فرستاده‌ام و آنچه را که واپس افکنده‌ام (از لغزش‌ها) و آنچه را که پنهان کرده‌ام و آنچه را که آشکار نموده‌ام برایم بیامرز، تویی پیش اندازنده و تویی به تأخیر افکننده، معبودی جز تو نیست و خدایی غیر از تو نمی‌باشد».

دعا سلاح مؤمن است!

فراموش نباید کرد که: پروردگار عظمت ما اجابت را می‌داند به شرط آنکه ما انسانها طریقه خواندن و خواستن آنرا یاد بگیریم.

یکی از موارد بسیار مهمی که در همه ادیان ابراهیمی؛ بخصوص در دین مقدس اسلام وجود داشته و سرلوحه برنامه های عبادی آنها بوده و نیز مؤثرترین عامل در تهذیب نفس و صفای باطن، مسئله دعا و نیایش به درگاه

الله تعالی یکتا و بی همتا است. دعا و نیایش صحیح زیباترین و عمیق ترین شیوه ای است که پیوند انسان را با ذات پاک پروردگار رب العزت برقرار ساخته و موجب پرواز روح به سوی ملکوت و فضای معطر معنوی و عرفانی است.

دعا عبادت است که پروردگار ما آنرا دوست دارد و دعا کنندگان نیز از آن لذت می برد.

دعا از جمله سنت های است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آخرین لحظات زندگی خویش، یک لحظه هم از طلب آن دست برداشت.

دعا سلاح کار آمد مؤمن،

دعا ستون دین مؤمن است،

دعا وسیله است که دین مؤمن را نورمیبخشد،

مؤمن با طلب دعا از بارگاه رب العزت دلش آرام می گیرد، و بدینوسیله عقده های دل خویش را باز می نماید.

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (سورة البقره آیه ۱۵۲)

(مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم) «أَذْكُرُوا اللَّهَ ذَكَرَ أَكْثَرًا» (سورة الاحزاب:

آیه ۴۱)

(پروردگار را بسیار بسیار ذکر کنید).

در بسیاری از اوقات در روزگار زندگی انسان حالاتی پیش می آید که ضرورت با راز و نیاز دارد، غرض گفتن این راز جز الله کسی دیگری سزاوار و محرم نیست.

به جز ذات اقدس الهی که همیشه مواظب بندگان است و به محبت خاصه ربوبیت به بنده اش خطاب کرده میگوید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي

قَرِيبٌ أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ. (سوره البقره: آیه ۱۸۶) (هر گاه بندگان من از تو در باره من سؤال کردند همانا من نزدیکم و جواب می دهم به دعا و فریاد هردعا کننده ای که مرا به دعا و فریاد می خواند. پس لازم است از دستور های من اطاعت نماید، و سپس ایمان بیاورند باشد که راه راست را بیابند و به مقصد رسند).
 بلی، جهت پذیرش دعا، شرط آنست که: اولاً به خالق یکتا ایمان آورد و دعوتش را بطور یقین از صفای قلب قبول کرد.

همچنان پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ». (مرا بخوانید تا (درخواست) شما را اجابت کنم! کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند! (سوره غافر، آیه ۶۰)

پیامبر بزرگوار محمد صلی الله علیه وسلم در حدیث قدسی فرموده است: «أنا مع عبدی ما ذکرنی و تحرکت شفتاه بی» (من با بنده خود هستم تا زمانیکه بنده به یاد من باشد، من با بنده خود هستم تا زمانیکه لبان بنده، به ذکر من در حرکت باشد).

در حدیثی دیگری آمده است: «ما عمل ابن آدم من عمل أنجی له من عذاب الله من ذکر الله عزوجل» (بنی آدم هیچ عملی را انجام نمی دهد که مانند ذکر خداوند متعال او را از عذاب نجات بخشد). اصحاب کرام گفتند یا رسول الله: جهاد هم مثل ذکر نیست؟ فرمود: «ولا الجهاد فی سبیل الله الا أن تضرب بسيفك حتی ینقطع ثم تضرب به حتی ینقطع، ثم تضرب به حتی ینقطع» (جهاد هم مانند ذکر نیست مگر اینکه با شمشیرت جهاد کنی تا شکسته می شود دوباره با شمشیر دیگری جهاد کنی تا انهم شکسته می شود باز با شمشیر دیگری به جهاد پردازی تا سومی هم شکسته می گردد).

واقعاً هم در آداب دین مقدس اسلام علماء دعا را بحیث مغز عبادت، دعا بحیث سلاح مؤمن، دعا بحیث ستون دین مقدس اسلام و در نهایت دعاء بحیث نور آسمان وزمین معرفی نموده اند.

نعمان پسر بشیر از پیامبر صلی الله علیه وسلم دعا را بمثابه عبادت معرفی داشته میفرماید: «الدعاء هو العبادة» دعاء همان عبادت است (جامع الصحيح شیخ آلبنانی ۱۳۱۲-۲۶۵۴-۳۰۸۶)

محدثین مینویسند روزی یکی از صحابه از پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد اینکه کدام دعا مستجاب میگردد، فرمودند: دعائیکه: «جوف الیل و دبر الصلوات المكتوبات» یعنی: دعا که در دل شب و بعد از نمازهای فرض صورت گیرد زیاتر مورد استجاب قرار میگیرد. (ترمذی ۳۴۹۹)

بنا زمانیکه چنین لحاظاتی ذیقیمت برای مؤمن مسلمان در جوف الیل و فراغت از نمازهای فرضی مساعد میگردد، ما باید این موقع را مناسب شماریده و دست به دعا بلند نمایم. تعدادی کثیر از علماء بدین عقیده اند که: انکار از طلب دعا بعد از نمازهای فرض کفران نعمت است.

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «أمن یحیی المضر إذا دعاه ویكشف السوء» (یعنی: آیا (کیست؟) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می گرداند.) (سوره نمل: آیه ۶۲)

پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: (لیس شیء أکرم علی الله تعالی من الدعاء) (ترمذی و احمد) یعنی: «نزد خداوند چیزی گرامی تر از دعا نیست.» داوؤد علیه السلام می فرماید: «پروردگارا هر گاه مرا دیدی که از مجالس ذاکرین به سوی مجالس غافلین قدم بر میدارم. قبل از رسیدنم به آنان، پایم را شکسته گردان! چون این نعمت بزرگی است که آن را بر من ارزانی می کنی»

در حدیثی از ابوهریره (رضی) آمده است: «لیس شیء اکرم علی الله عزوجل من الدعاء» (هیچ چیزی به نزد خداوند گرامی تر از دعا نیست).

سفیان بن عیینہ (رح) میگوید: «هر گاه جماعتی با هم جمع شدند و به ذکر خدا مشغول شدند، شیطان و مال دنیا با هم در گوشه ای مشغول نظارت میگردند، شیطان به دنیا می گوید: نمی بینی اینها به چه کاری مشغول اند؟ دنیا میگوید: بگذار آنان از هم جدا شوند آنگاه گریبان شان را می گیرم و آنان را به سوی تو می آورم.»

در حدیث شریف آمده است که: اگر به مفاهیم قرآنی واحادیث نبوی وهدایات اسلامی نظر به اندازیم در خواهیم یافت که: دعا وسیع ترین نوع از عبادت خضوع و بندگی در برابر خداوند به شمار رفته و مانند سایر عبادات اسلامی تاثیر وسیعی تربیتی و تکاملی بر انسان می بخشد.

واقعاً هم همان طوریکه پروردگار عالمیان فرموده است که دعای دعا کننده را مورد اجابت قرار میدهم.»

علماء میفرمایند: دعاء همان درخواست آمرزش و رحمت و گذشت و برآمدن نیازها از خداوند می باشد.

دعاء جزو عبادت هایی است که خداوند، عز وجل، را خوشنود می سازد. دعا «فقط یک درخواست خشک و بی روح در جهاد اکبر با هوی و هوس، نیست، بلکه «دعا» باطن قرآن است.

دعا تکیه گاه مطمئن معنوی است که انسان برای خود در مبارزه با مشکلات ایجاد می نماید. در مبارزه با هوی و هوس نفس و جنگ درونی اسلحه انسان، دعا است.

دعا، اسلحه ای است که تیرش دروقتی سختی و مصیبت به خطا نمی رود، دعا ذخیره مؤمن در شدت و سختی است.

دعا اسلحه انسان مهذب و رجعت عاجزانه انسان بسوی پروردگار است و بس. دعا کننده واقعی سمت و توجه اش به سوی مخلوق نیست که عطاء اش ناچیز و بخیلانه باشد. بلکه دعا کننده واقعی رجعت اش به سوی پروردگار با عظمت است، بسوی پروردگاری که «مالک يوم الدين» است.

- از نعمان بن بشیر رضی الله تعالی عنه مرویست که آن حضرت (ص) فرمودند: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ، ثُمَّ قَرَأَ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». «دعا همانا عبادت است» و بعداً آیه وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ را تلاوت نمود.

در ترمذی و ابن ماجه و نسائی و ابوداود و احمد آمده است، و در روایت مستدرک حاکم موجود است: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» (جلد ۱، صفحه ۴۹۱). «دعا همانا عبادت است».

- و در یک روایت ضعیف در ترمذی شریف از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه روایت گردیده است: «الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ» دعاء مغز عبادتست.

- در مستدرک حاکم از حضرت علی کرم وجهه روایت است که: آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ، وَعِمَادُ الدِّينِ، وَنُورُ السَّمَاوَاتِ الْأَرْضِ». دعاء سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانان و زمین است. - نیز در مستدرک جلد اول از انس رضی الله تعالی عنه روایت شده که رسول گرامی فرمودند: «فَإِنَّهُ لَا يَهْلِكُ مَعَ الدُّعَاءِ أَحَدٌ» و با وجود دعا هیچ کس هلاک نمی شود.

- در ترمذی و ابن ماجه از ابوهریره رضی الله تعالی عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ الدُّعَاءِ». «هیچ چیزی مکرمترا از دعا نزد الله نمی باشد».

– و در مستدرک جلد ۱ صفحه ۴۹۱ از ابن عباس (رض) روایت شده است:
«أفضل العبادة هو الدعاء». «بهترین عبادات همانا دعاست».
اگر به مفهوم و جوهر دعا که در احادیث نبوی تذکر یافت، توجه نماییم در خواهیم یافت که هدف دعا کننده اینست که پروردگار انسان را به حضور خویش قبول نماید و انسان هم خالق خویش را ملاقات نماید.
حکمت و مفهوم دعا در روح دعا نهفته است. مفهوم اساسی دعا رجعت عاجزانه به سوی پروردگار است، به الله متعال که همه هست و بود ما به دست بلا کیف او است. ذات باری تعالی قابلیت ها، ناتوانی ها و ما یحتاج ما را بسیار خوب می داند. ذات باری تعالی «خالق کل شیء و هو بکل شیء علیم» است. عالم و دانا به ظاهر و باطن، عالم الغیب و الشهاده است.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة النجم
 جزء ۲۷

سورة نجم در مکه مکرمه نازل شده دارای شصت دو آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

نام سوره برگرفته از آیه اول این سوره است، زیرا الله متعال آن را با قسم خوردن به نجم آغاز نموده است که به این ترتیب این سوره «نجم» نامیده شده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

قابل یاد آوری است که: سورة (نجم) به استثنای این (آیه ۳۲) که می فرماید: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» (همان) کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت جز گناهان صغیره دوری می کنند بی گمان پروردگار تو گسترده آمرزش است، و او نسبت به شما داناتر است، هنگامی که شما را از زمین پدید آورد، و هنگامی که شما در شکم مادران تان بصورت جنین هایی بودید، پس خودتان را نستائید (و پاک نشمارید) او به کسانی که پرهیزکاری نمودند داناتر است.)

مکی است، و امام سخاوی / می گوید که این سورة بعد از سورة إخلاص، و پیش از سورة (عبس) نازل شده است.

طوری‌که در فوق یاد آور شدیم سورة «نَجْم» دارای شصت و دو آیه می‌باشد. تعداد کلمات این سوره به دوهزار شش صد و بیست و شش (۲۶۲۶) کلمه می‌رسد (البته به ذکر اقوال مختلف علماء در بابت تعداد کلمات این سوره) تعداد حروف این سوره: به یک هزار و چهارصد و پنجاه حرف می‌رسد. (اقوال علماء در بابت تعداد حروف مختلف می‌باشد). و دارای (۶۰۴) شش صد و چهار نقطه است. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی)

یادداشت:

تفصیل معلومات درمورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سورة طور مطالعه فرمایید.

اهداف کلی و اساسی این سوره:

مبارزه با شرک و خرافات

مسأله وحی و نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم.

یادآوری قیامت.

سورة نجم به گفته برخی از مفسرین اولین سورة ای که پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از علنی کردن دعوت خود آن را آشکارا و با صدای بلند در حرم مکه مکرمه تلاوت کرد، و مشرکان به آن گوش دادند، و همه مؤمنان آن روز و حتی مشرکان سجده کردند. به هر حال طوری‌که یاد آور شدیم این سوره به خاطر مکی بودنش بحث‌هایی از اصول اعتقادی مخصوصاً نبوت و معاد دارد، و با تهدیدهای کوبنده و اندازهای مکرر به بیداری هدایت کفار می‌پردازد.

ارتباط سورة «النجم» با سورة قبلی:

الله تعالى سورة «نجم» را با یاد پیامبر صلی الله علیه وسلم شروع کرده است، همانگونه که سورة «طور» را با یاد آنحضرت ختم فرموده، تا آخر سورة قبلی به ابتدای این سورة با دو مطلب همگون اتصال یابد.

یادداشت:

آیه (۶۲) «سورة النجم» دارای سجده تلاوت می باشد.

حکم سجده تلاوت:

ابن حزم در کتابش «المحلی» (۵/۱۰)، (۵/۱۰۶) می نویسد که در قرآن عظیم الشأن بصورت کل در ۱۴ آیه سجده تلاوت وجود دارد، که عبارتند از:

- سورة اعراف، آیه ۲۰۶
- سورة رعد، آیه ۱۵
- سورة نحل آیات ۴۹ و ۵۰
- سورة اسراء، آیه ۱۰۹
- سورة مریم، آیه ۵۸
- سورة حج، آیات ۱۸ و ۷۷
- سورة فرقان، آیه ۶۰
- سورة نمل، آیات ۲۵ و ۲۶
- سورة سجده، آیه ۱۵
- سورة ص، آیات ۲۴ و ۲۵
- سورة فصلت، آیات ۳۷ و ۳۸
- سورة نجم، آیه ۶۲
- سورة انشقاق، آیات ۲۰ و ۲۱
- سورة علق، آیه ۱۹

حكم سجدة تلاوت:

به رأی جمهور علماء، سجدة تلاوت برای خواننده قرآن کریم و شنونده، هردو سنت است نه واجب. دلیل اینکه سجدة تلاوت فرض نیست، اینست که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، سورة «والنجم» را خواند و به سجده رفت، در حالیکه زید بن ثابت «والنجم» را بر پیامبر صلی الله علیه و سلم خواند و (پیامبر) به سجده نرفت تا نشان دهد که سجده نبردن هم جایز است. همچنین در یکی از خطبه های جمعه، عمر ابن الخطاب سورة النحل که شامل سجدة تلاوت میباشد، خواند و هنگام مرور از سجدة تلاوت، سجده کرد و در جمعه آینده همان سوره را باز هم تلاوت کرد ولی سجده نکرد و سپس به مردم گفت: میخواستم که به شما بفهمانم که سجدة تلاوت سنت است و فرض نیست.

از آنجاییکه این سجده، نماز بحساب نمی آید، پیامبر صلی الله علیه وسلم بدون وضوء و بدون رو کردن به قبله هر طوری که ممکن بود آن را بجای می آورد. پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم فرمود: «صلاة الليل و النهار مثنی مثنی» (نماز (سنت) شب و روز دو رکعت دو رکعت است) پس آنچه که کمتر از دو رکعت باشد، نماز نیست مگر اینکه دلیل قاطعی درباره آن بیاید که ثابت کند نماز است مانند طواف و وتر و نماز جنازه، و این در حالی است که هیچ نصی مبنی بر اینکه سجده تلاوت نماز باشد وجود ندارد.

فضیلت سجده تلاوت:

از ابو هریره (رض) روایت است که پیامبر محمد صلی الله علیه و سلم فرمود: «إذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشيطان يبكي يقول: يا ويله، أمر بالسجود فسجد فله الجنة وأمرت بالسجود فعصيت فلي النار» «وقتی انسان

آیة سجده را می خواند و سجده را بجای می آورد» شیطان به گوشه ای می رود و گریه می کند و می گوید: وای بر من، انسان مأمور به سجده گردید، و به سجده رفت پس بهشت برای او است، و من مأمور به سجده شدم اما سرپیچی کردم پس جهنم برای من است».

آنچه در سجده تلاوت، خوانده می شود:

از عایشه رضی الله عنها روایت است: پیامبر صلی الله علیه و سلم شبانه در سجده های تلاوت بارها این دعا را تکرار می کرد: «سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره بحوله و قوته» «سجده برد صورت من برای ذاتی که آن را خلق کرد و با توان و قدرت خود حس شنوایی و بینایی را به او داد».

از حضرت علی (رض) روایت است: وقتی پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم به سجده می رفت می فرمود: «اللهم لك سجدت، و بك آمنت، و لك أسلمت، أنت ربی، سجد وجهی للذی شق سمعه و بصره تبارك الله أحسن الخالقین» «خداوندا! برای تو سجده بردم، به تو ایمان آوردم و تسلیم تو شدم، تو پروردگار من هستی، سجده برد صورتم برای آنکه شنوایی و بینایی به او بخشیده، خداوند خیر و برکتش چه فراوان است و نیکوترین آفرینندگان است».

از ابن عباس (رض) روایت است: نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم، که مردی آمد و گفت: دیشب در خواب دیدم که در زیر درختی نماز میخواندم، (آیه) سجده را خوانده و سجده بردم، درخت با سجده ام سجده کرد، شنیدم که درخت می گفت: «اللهم احطط عني بها وزرا، و اكتب لي بها أجرا، واجعلها لي عندك ذخرا» «خداوندا! به خاطر این سجده گناهم را پاک کن و به خاطر آن اجر و پاداشی را برایم بنویس، و آنرا نزد خود برای من ذخیره گردان».

ابن عباس (رض) میفرماید: «فَرَأَيْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَرَأَ السَّجْدَةَ، فَسَجَدَ، فَسَمِعْتَهُ يَقُولُ فِي سَجُودِهِ مِثْلَ الَّذِي أَخْبَرَهُ الرَّجُلُ عَنْ قَوْلِ الشَّجَرَةِ». «پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که (آیه سجده) را خواند و به سجده رفت، و شنیدم که در سجده‌اش همان دعایی را که آن مرد از قول درخت نقل کرد، می‌خواند».

قابل تذکر میدانم که در طریق بهتر ادای سجده تلاوت علمای مجتهدین اسلامی نظریات متفاوت داشته رفتن به این جزئیات کار علمای فقه و مراجعه به کتب فقهی می‌طلبد که درین مورد منابع متعدد و کافی وجود دارند. و الله أعلم بالصواب.

فضیلت سورة «نَجْم»:

ابن مسعود (رض) در بیان فضیلت سورة «نجم» می‌فرماید: «سورة نجم اولین سوره‌ای بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به طور علنی در مکه خواندند، سپس آنرا در حرم شریف تلاوت کردند در حالی که مشرکان آن را می‌شنیدند».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که فرمود: «اولین سوره‌ای که در آن سجده نازل شد، سورة (نَجْم) بود. پس رسول اکرم محمد صلی الله علیه وسلم، سجده کردند و مردم نیز همه اعم از مؤمنین و مشرکین همراه ایشان سجده کردند، مگر شخصی که دیدم مشتی از خاک برگرفته و بر آن سجده می‌کند، سپس بعد از آن دیدم که او بر کفر کشته شد». و او اُمیّه بن خَلَف بود.

همچنان در حدیثی از حضرت اَبی هُرَیْرَة (رض) روایت است: «أَنَّ النَّبِيَّ كَتَبَتْ عِنْدَهُ سُوْرَةُ (النَّجْم) فَلَمَّا بَلَغَ السُّجْدَةَ - سَجَدَ وَسَجَدْنَا مَعَهُ، وَسَجَدَتْ

الدَّوَاءُ وَالْقَلَمُ». ابوهريه (رض) می فرماید: در حضور نبی اکرم صلی الله علیه وسلم سورة نجم را نوشتند، هنگامی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم به آیه سجده رسید، سجده نمود، ما نیز همراه ایشان سجده کردیم، همچنین دوات و قلم (رنگ دانی و قلم - مترجم) نیز سجده کردند.

(روایت بزار است همچنان ملاحظه شود، صحیح ترغیب و ترهیب.)

موضوعات اساسی سورة نجم:

موضوعات اساسی سوره را میتوان در موضوعات ذیل خلاصه و دسته بندی نمود:

در سورة نجم به صورت کل موضوع و مقام وحی و شیوه نزول آن بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و تماس مستقیم پیامبر صلی الله علیه وسلم با جبرئیل امین و مبرا کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم از اینکه چیزی جز وحی الهی بگوید، بحث بعمل آمده است. (این مبحث از آیه ۵ آغاز والی آیه ۱۸ این سوره ادامه می یابد).

هکذا در این سوره اشاره به سفر اسراء، معراج پیامبر صلی الله علیه وسلم به آسمان ها مطرح بحث قرار گرفته است.

در بخشی از این سورة، به رسوم خرافاتی مشرکان در مورد بت ها و پرستش فرشتگان روشنی انداخته شده، و آنها را محکوم کرده است. (این مبحث از: آیه ۱۹ آغاز می یابد ولی تا آیه ۲۳، ادامه می یابد. همچنان در مورد اینکه: بت ها تندیس و تابلوی دختران الله نیستند، اشاره بعمل آمده است.

همچنان از آغاز آیه ۲۴ الی آیه ۲۶ در موضوعات اینکه شفاعت فرشتگان مشروط به اذن الله تعالی است. آغاز از آیه ۲۷ الی ۳۰ در مورد اینکه: فرشتگان را دختر خدا نامیدن، نشانه جهل مشرکان است، از آغاز آیه ۳۱ الی

آیة ۳۲ در مورد اینکه: پاداش و جزای انسان‌ها تنها به دست الله تعالی است، آغاز از آیة ۳۳ الی آیة ۴۱ در مورد اینکه هر کس مسئول اعمال خویش است، آغاز از آیة ۴۲ الی آیة ۵۵ در مورد اینکه: تدبیر همه امور به دست الله تعالی است.

همچنان آغاز از آیة ۴۲ الی آیة ۵۵ در باره حکم قرآن عظیم الشأن در باره عذاب به کافران در حق است و تدبیر همه امور به دست الله تعالی است. آغاز از آیة ۵۹ الی ۶۲ در مورد باورنداشتن و سبک شمردن معارف قرآن، و درباره قیامت بحث به عمل آمده است.

باز بودن دروازه توبه به روی مشرکان و اینکه هر کس مسئول اعمال خودش است.

همچنان در این سورة به روز قیامت، واقامه دلیل بر آن ذکری بعمل آمده است.

در ضمن به سرنوشت دردناک اقوام پیشین که در دشمنی با حق پافشاری ولجاست می کردند مطالبی هم بیان یافته است .

ترجمه و تفسیر سورة نَجْم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾

قسم به ستاره، وقتی پنهان شود. (۱)

«هَوَىٰ» «فرودافتد».

«هَوَىٰ» به معنای تمایل به سقوط است و هوای نفس، همان خواهشات است که انسان را به سقوط می کشاند.

برخی از مفسرین در تفسیر «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» می فرمایند که: حرکت ستاره ها به سوی افول و انهدام است و در آینده متلاشی می شوند.

ابن ابی حاتم از شعبی و غیر وی روایت کرده است که گفتند: «آفریننده، به هر چیز از آفریدگانش که بخواهد قسم می خورد اما آفریده نباید جز به آفریننده قسم خورد».

امام فخر رازی در تفسیر کبیر می گوید: «خداوند متعال در آغاز سه سورة قبل، یعنی سوره های: (صافات)، (ذاریات) و (طور)، به أسماء قسم خورده است نه به حروف؛ در سورة اول (سورة صافات) بر اثبات وحدانیت خویش قسم خورده است: «إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ ﴿٤﴾» [الصافات: ۴]، در سورة دوم (سورة ذاریات) بر اثبات حشر و جزا قسم خورده است: «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ﴿٥﴾» [الذاریات: ۵] و در سورة سوم (سورة طور) بر اثبات دوام عذاب پس از وقوع آن در روز قیامت قسم خورده است: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ

لَوْ قَع» (سورة الطور: ۷) و در این سوره بر اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم قسم خورده است: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ» [النجم: ۲]. بنابر این، هر سه اصل توحید، معاد و نبوت در این چهار سوره تکمیل گردید.

همچنین با تأمل در سوگندهای الهی در قرآن، ملاحظه می‌کنیم که سوگند خوردن الهی بر اثبات وحدانیت و نبوت در قیاس به سوگند خوردنش بر اثبات معاد کم‌تر است چنان که در سوره‌های (ذاریات، طور، واللیل، والشمس، والسماء ذات البروج) و غیر آن‌ها می‌بینیم، سبب آن این است که دلایل وحدانیت خداوند بسیار می‌باشد: وفي كل شيء له آية تدل علي أنه واحد. در هر چیز که بنگرید؛ نشان‌های می‌یابید که بر یگانگی حق تعالی دلالت می‌کند دلایل نبوت و رسالت نیز بسیار است، که عبارت از معجزات مشهور و متواتر پیامبران می‌باشد اما امکان معاد، به عقل و ادله سمعی یا نقلی که عبارت از قرآن و حدیث است، ثابت می‌شود و این خود عنایت بیشتری را می‌طلبد به همین جهت، خداوند متعال در قرآن عظیم الشأن بر اثبات آن بسیار سوگند خورده است تا راه ایمان مردم به آن را نیز هموار گرداند. (برای تفصیل مبحث مراجعه شود به: تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) سورة «نجم» نوشته: عبدالرؤوف مخلص هروی: (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری).

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى ﴿٢﴾

که هم صحبت شما (محمد ص) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است. (۲).

غوايت: عبارت از جهل همراه با عقیده فاسد است که ترکیب این دو، جهل مرکب می‌شود.

علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مؤلف تفسیر (معارف القرآن) در تفسری این آیه مبارکه می نویسد: «قسم به ستاره، وقتی غروب می کند، (هر ستاره ای که باشد، در این قسم و جواب آن که: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى» باشد، مناسبت خاصی وجود دارد، یعنی هم چنان که ستاره از وقت طلوع تا غروب در تمام این مسافت از مسیرش تغییری نیافته، آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز در تمام زندگی خویش از ضلالت و گمراهی محفوظ مانده است، و نیز اشاره دارد به این مطلب که به وسیله ای ستارگان هدایت به دست می آید، از آن حضرت صلی الله علیه وسلم، نیز به علت عدم ضلالت و غوایت (گمراهی و بیراهی)، هدایت حاصل می شود»

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾

و از روی هوی و هوس سخن نمی گوید. (۳)

«عَنِ الْهَوَى»: از روی هوا و هوس. دلخواه خود و به اصطلاح خود سرانه، چیزی نمی گوید، بلکه چیزی را که می گوید، به فرمان الهی می باشد. و کلامش وحیی از جانب خداوند است.

اطاعت و اقتداء به پیامبر واجب است:

اطاعت پیامبر صلی الله علیه وسلم در عمل به آنچه امر کرده و ترک آنچه نهی کرده، واجب است. و این از مقتضیات شهادت «أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» است.

علت وجوب اطاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم برای یک مسلمان قبل از همه بخاطر و علت هم است که الله تعالی خود به آن در آیات متعدد به این اطاعت از آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور و هدایت فرموده اند، حتی گاهی اطاعت از او را مقرون به اطاعت از خود دانسته و می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (سورة النساء: ۵۹). (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید). همچنان می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (سورة النساء: ۸۰). (هر کس از رسول الله اطاعت کند به یقین از الله اطاعت کرده است). «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ». (سورة النور: ۵۶). (و از پیامبر اطاعت کنید تا به شما رحم شود).

و گاهی به آن‌عه اشخاصیکه از فرمان رسول الله صلی الله علیه وسلم سرپیچی می‌کند. وعده‌ی عذاب می‌دهد و می‌فرماید: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سورة النور: ۶۳). «پس بترسند کسانی که از امر او سرپیچی می‌کنند، که فتنه‌ای دچار آنان شود یا عذابی دردناک بر آنان وارد شود». یعنی فتنه‌هایی مانند کفر، نفاق یا بدعت قلب آنان را می‌پوشاند. یا به عذابی دردناک در دنیا مانند: قتل اجرای حد، زندانی یا سایر مجازات‌های زودرس مبتلا می‌شوند. و خداوند اطاعت و پیروی از او را سبب محبت و دوستی خدا نسبت به بنده و بخشش گناهان او قرار داده و می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» [آل عمران: ۳۱]. «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید، در این صورت خداوند نیز شما را دوست می‌دارد و گناهان شما را می‌بخشد». و خداوند متعال فرموده که پیامبر نمونه‌ی مثالی نیکو برای امت خود است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» [الأحزاب: ۲۱]. «به تحقیق رسول الله برای شما بهترین نمونه و مثال است، برای کسی که امید به الله و روز آخرت داشته باشد و به کثرت الله را یاد کند».

ابن کثیر می گوید: این آیه ی کریمه اصل بزرگ در اقتداء به اقوال و افعال و احوال رسول الله صلی الله علیه وسلم است. به همین دلیل خداوند تبارک و تعالی روز احزاب به مردم دستور داد که در صبر و سفارش به آن، تنظیم قوا، مبارزه و امید به دفع خطرات از طرف پروردگار همیشه تا روز قیامت به پیامبر صلی الله علیه وسلم اقتدا کنند.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى ﴿٤﴾

آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده، نیست! (۴) قرآن عظیم الشأن، در آیه «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى» خطاب به منحرفان نموده می فرماید: شما مدت طولانی وزیادی همنشین و مصاحب پیامبر صلی الله علیه وسلم بودید و خوب می دانید که او انحراف ندارد.

و هر آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده چیزی دیگری نیست! در حدیث شریف از عبدالله بن عمرو (رض) روایت شده است که فرمود: من هر چیزی را که از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می شنیدم، می نوشتم با این هدف که آن ها را حفظ و نگهداری کنم پس قریش مرا از این کار نهی نموده و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول الله صلی الله علیه وسلم می شنوی مینویسی در حالیکه ایشان نیز بشنند و گاهی در حال خشم سخن می گویند. همان بود که از نوشتن دست کشیده و این موضوع را با رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «اكتب، فوالذي نفسي بيده ما خرج مني إلا الحق». «بنویس زیرا قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، از زبان من جز حق چیز دیگری بیرون نیامده است».

رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف دیگری فرمودند: «من جز حق نمی گویم. در این اثنا برخی از اصحاب شان گفتند: یا رسول الله! شما گاهی با ما شوخی و مزاح می کنید؟ فرمودند: حتی اگر مزاح کنم، من جز حقی را نمی گویم».

فضیلت و امتیاز رهبران الهی:

در کلمه «ما ضَلَّ» آیه مبارکه به یک مفهوم عالی واصل کلی اشاره نموده، می فرماید که: رهبران الهی دارای سابقه انحراف فکری نیستند، در واقعیت امر که اگر تاریخ زندگی انبیاء به طور دقیق مورد مطالعه قرار گیرد به وضاحت تام در می یابیم که: انبیاء علیه السلام، یک عمری در میان منحرفان، مشرکین زندگی بسر برده اند، ولی منحرف نشدند و این خود یک نشانه عظمت و جلال شخصیت عالی انبیاء می باشد.

همچنان در کلمه: «ما غَوَى» آیه مبارکه بدین اصل اشاره می فرماید؛ که انبیاء سابقه گناه و فسق در عمل هم ندارند. بلکه در کلمه: «صَاحِبُكُمْ» می فهمانند که انبیاء انسانها دلسوز و مردمی هستند. و به تمام تأکید اعلام میدارد که: رهبران الهی «ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى» تابعداری و متأثر و مغلوب خواهشات خود و دیگران نمی باشند.

و طوریکه در فوق یاد آور شدیم: نه از روی هوای نفس و دلخواه خود سخن می گویند، سخن شان جز وحی که به اوشان نازل شده چیزی دیگری نیست.

حکمت و فلسفه در بعثت انبیاء:

قبل از همه باید گفت که حکمت و فلسفه در بعثت انبیاء را یک اصل زرینی تشکیل می دهد که: پروردگار با عظمت ما انبیاء و رسولان را برای راهنمایی بندگانش مبعوث نموده است، و در طول تاریخ بشریت هیچ گاه خداوند متعال بندگانش را بدون رهبر و قائد نگذاشته است، بلکه پیامبران فرستاده شدند تا مردم به واسطه برگزیدگان الله تعالی طریقه پرستش و عبادت را بشناسند و عملاً امور عبادت و خدا پرستی را برایشان بیان کند، روی همین اصل است که الله تعالی از نسل و جنس خود انسانها پیامبران را فرستاد تا ایشان

سخنانشان را بفهمند. طوریکه قرآن عظیم الشأن می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» (سورة الکهف: ۱۱۰). یعنی: «ای پیامبر! بگو من فقط بشری هستم مثل شما، (امتیاز من این است که) به من وحی می شود که تنها معبودتان معبود یگانه است.».

رسالت و وظیفه اصلی که در برابر همه پیامبران الهی قرار دارد همانا؛ ارشاد و رهنمایی بشریت به سوی توحید و عبادت پروردگار عالمیان و پرهیز از عبادت غیر الله است، طوریکه این رسالت آسمانی در (آیه ۲۵ سورة الانبیاء) چنین بیان و فورمولبندی گردیده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (یعنی: «و (ما) پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست پس تنها مرا عبادت کنید.»).

ایمان به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم:

ایمان و باور به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اصل بزرگی از اصول ایمان است، که ایمان جز با این اصل تحقق نمی یابد، لذا خداوند متعال میفرماید: «وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿١٣﴾» [الفتح: ۱۳]. «و هر کس به خدا و رسول او ایمان نیاورد، بداند که ما برای کافران آتش (دوزخ) را آماده ساخته ایم.».

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ» «مأمور شده ام که با مردم بجنگم تا اینکه گواهی دهند که معبود بر حقی جز خدای یگانه نیست و من فرستاده خدایم.» (صحیح مسلم).

ایمان به رسول الله جز با چند امور متحقق نمی شود از جمله:

اول: شناخت پیامبر صلی الله علیه وسلم؛ ایشان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم، و هاشم از قریش و قریش از عرب، و عرب از نسل حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل (علیهما وعلی نبینا أفضل الصلاة) و از کی (التسلیم) است. ایشان شصت و سه سال عمر نمودند که چهل سال قبل از نبوت و بیست سه سال رسول و پیامبر بودند.

دوم: تصدیق ایشان در آنچه خبر داده، و اطاعت از ایشان در هر آنچه که امر فرموده، و اجتناب و دوری از هر آنچه نهی فرموده اند، و اینکه جز به روشی که ایشان مشروع فرموده اند خداوند پرستیده نشود.

سوم: اعتقاد به اینکه ایشان، به عنوان رسول و پیامبر به سوی همه انسان ها و جنیان فرستاده شده اند، پس هیچ احدی جز تبعیت و پیروی از ایشان چاره ای ندارد، لذا خداوند متعال می فرماید: «قُلْ يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» [الأعراف: ۱۵۸]. «بگو ای مردم، من فرستاده خداوند به سوی همه شما هستم».

چهارم: ایمان به رسالت ایشان، و اینکه ایشان بهترین و آخرین پیامبران است، چنانکه خداوند متعال می فرماید: «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» [الأحزاب: ۴۰]. «بلکه رسول خدا و خاتم انبیاء است».

و اینکه ایشان خلیل خداوند، و سردار تمام بشریت و صاحب شفاعت عظمی هستند، که مخصوص به «الوسيلة» بالاترین درجات بهشت است، ایشان صاحب حوض کوثر و امت ایشان بهترین امت است، چنانکه خداوند متعال میفرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» [آل عمران: ۱۱۰]. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آورده شده است».

کما اینکه امت ایشان بیشترین تعداد بهشتیان را تشکیل خواهند داد، و اینکه رسالت ایشان ناسخ تمام رسالت‌های گذشته است.

پنجم: اینکه خداوند ایشان را با بزرگ‌ترین و جاودانه‌ترین معجزه که قرآن کریم و کلام الهی محفوظ از هر گونه تغییر و تبدیل است، تأیید و حمایت فرموده است. چنانکه می‌فرماید: «قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ۚ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿٨٨﴾» [الاسراء: ٨٨]. «بگو اگر انس و جن گرد آیند بر آنکه مانند این قرآن آورند، هرگز نمیتوانند مانندش آورند و اگر چه برخی از آنان یاور برخی (دیگر) باشند».

و می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۙ ﴿٩﴾» [الحجر: ٩]. «بی‌گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم».

ششم: ایمان به اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم رسالتشان را تبلیغ کردند و امانت را ادا نمودند، و امت را نصیحت کردند، هیچ خیر و خوبی نبود، مگر اینکه امت را به آن ترغیب و راهنمایی فرموده و هیچ شر و بدی نبود، مگر اینکه امت را از آن بر حذر داشته است. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾» [التوبة: ١٢٨]. «بی‌گمان رسولی از خودتان به سوی شما آمد، رنجتان بر او دشوار، بر شما حریص (و) به مومنان رؤوفِ مهربان است».

طوری‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرٍ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ وَيَحْذَرُ أُمَّتَهُ مِنْ شَرٍّ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ». «هیچ پیامبری نبوده که خداوند او را قبل از من در میان امتی مبعوث کند مگر اینکه مأمور و مکلف بوده است به اینکه امتش را به هر

خیر و نیکی ای که می دانسته راهنمایی نموده و از هر شر و بدی که می دانسته بر حذر بدارد». (صحیح مسلم).

هفتم: محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا حدی که محبت ایشان را بر محبت تمامی مخلوقات و حتی بر محبت خودش ترجیح دهد. پس محبت و تعظیم و احترام، و شخصیت قائل شدن و اطاعت کردن ایشان از حقوقی است که خداوند متعال در کتاب عزیزش بر ما واجب کرده است، زیرا محبت ایشان جزو محبت خدا و اطاعت از ایشان اطاعت از خداست. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣١﴾» [آل عمران: ۳۱]. «بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است».

و پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَ وَالِدِهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» «هیچیک از شما نمی تواند مؤمن کامل باشد تا زمانی که من در نزد او از فرزند و پدرش و سایر انسانها محبوبتر نباشم». (متفق علیه).

هشتم: به کثرت درود و سلام فرستادن بر روان پاک حضرت محمد(ص)، زیرا بخیل کسی است که اسم مبارک ایشان در نزدش برده شود و برایشان درود نفرستد. خداوند متعال میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٥٦﴾» [الأحزاب: ۵۶].

«بی گمان خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای مومنان (شما نیز) بر او درود بفرستید و چنانکه باید سلام بگویید».

و پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ صَلَّى عَلَى وَاحِدَةٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا

عَشْرًا». «کسی که یکبار بر من درود بفرستد خداوند متعال در مقابل ده مرتبه بر او درود می فرستد». (صحیح مسلم).

در چند جا بر ایشان درود و سلام فرستادن بسیار مهم و مؤکد است، از جمله در تشهد نماز، در قنوت، در نماز جنازه، در خطبه جمعه، بعد از اذان، هنگام ورود و خروج از مسجد، هنگام دعا، هنگامیکه نام مبارک ایشان برده شود و غیره.

نهم: اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در نزد پروردگارش زنده‌اند، زندگی برزخی که از زندگی شهدا بهتر و کامل تر است، ولی مانند زندگیشان در روی زمین نیست، این زندگی مخصوصی است که چگونگی آنرا ما نمیدانیم، ولی با این وجود نمی‌توان آنها را مرده نامید. چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ».

«خداوند بر زمین حرام گردانیده است که جسد پیامبران را بخورد» (سنن أبو داود).

همچنین می‌فرمایند: «مَنْ مَسَّ مُسْلِمًا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ رُوحِي كَيْ أُرَدَّ» «هیچ مسلمانی نیست که بر من سلام کند مگر اینکه خداوند روحم را به من باز می‌گرداند تا اینکه سلام او را جواب دهم». (سنن أبو داود).

دهم: اینکه در حیات حضرت صلی الله علیه وسلم و همچنین در کنار قبر ایشان هنگام سلام دادن کسی صدای خودش را بلند نکند که این نیز جزو احترام ایشان است.

طوری‌که خداوند متعال میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَلُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» [الحجرات: ۲]. «ای مؤمنان، صدای خود را بلندتر از صدای

پیامبر مکنید - و مانند سخن گفتن با همدیگر - با او بلند سخن مگویید. که مبدا - در حالی که شما نمی‌دانید - اعمالتان از بین برود.

احترام ایشان پس از وفات عین احترام در حیات ایشان است. چنانکه نمونه های اول و الگوهای بی نظیر مکتب ایشان رضوان الله علیهم اجمعین عمل کردند، چه آنان از نظر اطاعت و پیروی نزدیک ترین مردم به ایشان بوده، و از هرگونه مخالفت با ایشان و بدعت گذاری در دین بشدت گریزان بودند.

یازدهم: با همه اصحاب و اهل بیت و همسران ایشان دوستی و محبت داشتن و از هرگونه کینه و حسد و کدورت، و دشنام و جسارت و اهانت نسبت به آنان پرهیز کردن، زیرا خداوند از آنان راضی شده و آنان را برای صحبت و یاری پیامبرش صلی الله علیه وسلم برگزیده است، و دوستی و موالاتشان را بر این امت واجب گردانیده است.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ وَالَّذِينَ تَبِعُوا وَهُمْ يَحْسَنُ رِضَايَ اللَّهِ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» [التوبة: ۱۰۰]. «و پیشروان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود شد و (آنان نیز) از او خشنود شدند».

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَإِنَّهُ نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّكَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدُهُمْ وَلَا نَصِيفَهُ». «صحابه مرا دشنام ندهید، قسم به ذاتی که جانم در قبضه اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند ثوابش به اندازه یک «مُد» (پُری دو کف دست) و حتی نصف مُد آنها نخواهد رسید». (صحیح بخاری).

برای کسانی که بعد از ایشان می‌آیند مستحب است که برای آنان طلب آمرزش کنند و از خداوند بخواهند که در دل‌هایشان نسبت به آن الگوهای

ایمانی و صداقت هیچگونه حسد و کینه‌ای نداشته باشند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾» [الحشر: ۱۰]. «و (نیز) آنان راست که پس از اینان آمدند (انصار) می‌گویند: پروردگارا! ما را و آن برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند بیامرز. و در دل‌های ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده. پروردگارا! تویی که بخشنده مهربانی».

دوازدهم: پرهیز و اجتناب از غلو و افراط درباره پیامبر اسلام زیرا که این بیشترین وسیله آزار و اذیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم است، زیرا که آن حضرت امتشان را از غلو و افراط و مداحی بیش از اندازه منع فرموده، مقام و منزلتی که خداوند برای ایشان عنایت فرموده که بیشتر از آن مخصوص پروردگار است. لذا می‌فرمایند: «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، لَا أُحِبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَرْتَبَتِي». «جز این نیست که من یک بنده هستم، پس بگوئید بنده و فرستاده خدا، دوست ندارم که مرا از منزلت خودم بالاتر ببرید». (صحیح بخاری: ۳۳۷۲).

همچنین می‌فرمایند: «لَا تُطْرُونِي كَمَا أَطَرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ». «مرا بیش از حد ستایش نکنید، چنانکه مسیحیان عیسی بن مریم را ستایش کردند». (صحیح بخاری).

بنابراین خواندن حضرتش در دعاء و استغاثه و مدد خواستن از ایشان و طواف کردن به دور قبر شریف ایشان، و نذر و ذبح کردن به نام ایشان، همه اینها نادرست بوده و شرک به الله محسوب می‌شود، زیرا خداوند انجام هر گونه عبادتی را جز برای خودش منع فرموده است.

کما اینکه درمقابل، تفریط و بی توجهی نسبت به آنحضرت نادرست است. پس بی احترامی نسبت به ایشان که از روی بغض و کینه با ایشان باشد، یا جسارت و بی ادبی به مقام والای ایشان، یا از شأن ایشان کاستن و تمسخر نسبت به ایشان روا داشتن، ارتداد و کفر و خروج از اسلام به شمار می آید.

طوریکه خداوند متعال میفرماید: «قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ﴿٦٦﴾» [التوبة: ۶۵-۶۶].

«بگو: آیا به خدا و آیات او و رسولش ریشخند می کردید؟ عذر نیاورید، به راستی که پس از ایمانتان کفر پیشه کردید».

پس محبت صادقانه نسبت به پیامبرصلی الله علیه وسلم این است که بر کمال اقتداء و پیروی از سنت ایشان و ترک آنچه که با راه و روش ایشان مخالف است دلالت دارد و صدق می کند، چنانکه خداوند متعال میفرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣١﴾» [آل عمران: ۳۱]. «بگو اگر خداوند را دوست می دارید، از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است».

پس واجب است که نسبت به تعظیم و احترام و بیان شأن و منزلت والای ایشان از هر گونه افراط و تفریط پرهیزیم و صفات الوهیت را که مخصوص پروردگار است به ایشان نسبت ندهیم، و به هیچ عنوان از قدر و منزلت ایشان نکاهیم. این همان احترام و محبتی است که نشانه اتباع و پیروی از سنت و شریعت ایشان، و حرکت درمسیر هدایت و اقتدای صادقانه به آنحضرت است.

سیزدهم: ایمان به پیامبرصلی الله علیه وسلم جز با تصدیق و باور به ایشان و عمل به شریعت ایشان متحقق نمی شود، همین است معنی انقیاد و تسلیم برای

ایشان، پس اطاعت ایشان اطاعت الله و معصیت ایشان معصیت الله است و ایمان به ایشان فقط با تصدیق و پیروی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم تحقق می یابد.

(کتاب: ارکان ایمان: مرکز پژوهش‌های علوم اسلامی دانشگاه اسلامی مدینه منوره، (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری)

نبوت انتخاب الهی است و نه سعی بشری:

در بسیاری از موارد سؤال مطرح می‌شود که آیا کسی می‌تواند با کوشش و سعی خود به مقام نبوت نائل شود؟

جواب نص صریح قرآنی همین است که: نبوت انتخاب الهی است و هیچ انسانی از طریق ریاضت و اجتهاد و یا هم سعی و کوشش نمی‌تواند شرف نبوت را بدست بیاورد. «وَإِذَا جَاءَهُمْ ءَايَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ ۗ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ۗ» (سورة الأنعام: ۱۲۴). (هرگاه آیه ای بر آنها نازل شد، گفتند: هرگز ما ایمان نمی‌آوریم تا آن که آنچه به پیغمبران الله داده شده به ما نیز داده شود. (بگو:)) الله داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. به زودی به مجرمانی که گناه می‌کردند، سزای آن مکرو نیرنگی که می‌کردند، خواری و عذابی شدید از نزد الله خواهد رسید.) بنابر فهم این آیه مبارکه گفته می‌توانیم که: نبوت موهبت الهی است، پس بین نبوت و بشریت منافات نیست.

چرا پیامبران از میان انسانها مبعوث گردید:

در جواب باید گفت: با توجه به اهداف پیامبران لازم است که آنها به نحوی باشند که به سهولت با امت‌های خویش ارتباط برقرار نمایند تا بتوانند رسالت خویش را به آنان ابلاغ نمایند و قیادت و رهبری جامعه بشری را بر عهده بگیرند.

همچنان از وظایف مهم انبیاء علیه السلام نمونه مثالی و سر مشق بودن برای دیگران است. اگر پیامبران، فرشته می بودند، نه تنها اهداف و حکمت های فوق حاصل نمی شد بلکه گروهی از مردم دعوت آنها را از روی اضطراب می پذیرفتند و زمینه پذیرش آزادانه و اختیاری ادیان سلب میشد، در حالیکه منت الهی این است که هرکس راه خود را به اختیار خود انتخاب کند و برای انتخاب درست پیامبران را اعزام داشته و وقتاً فوقتاً علماء و دعوتگران حق را فرستاده و در بین جوامع بشری فرستاده است. طوریکه میفرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلِبْسُونَ» (سورة الأنعام: ۹). (و اگر او (پیغمبر) را فرشته قرار می دادیم، البته او را به صورت مردی در می آوردیم، و البته آنها را دچار اشتباهی می کردیم که قبلاً در آن (مشتبه) بودند). بنابراین اهداف کامل نبوت زمانی تحقق می یابد که پیامبران الله جل جلاله در اوصاف عمومی انسانی با دیگر انسان ها مشترک و در برخی دیگر نیز از امتیاز انکارناپذیری برخوردار باشند.

نبوت همیشه به مردان اختصاص یافته:

در طول تاریخ ادیان بشری، وظیفه نبوت به مردان اختصاص گرفته و زنان ابدأً به این سمت از طرف خداوند متعال گماشته نشده اند. زیرا نبوت باری است ثقیل و تکلیفی است مشکل و سنگین. چون نبوت به مجاهده، صبر و شکیبایی نیاز دارد. طبیعت روحی و فیزیکی زنان طوری ساخته شده است که توان تحمل این همه مشقات رانداشته و یا رسالت وی در خانواده و جامعه مشخص شده است. این توضیح را میتوان دلیل عقلی و علت اختصاص نبوت به مردان ذکر کرد.

دلیل قرآنی در این بابت عبارت است از: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (سورة النحل: ۴۳). (و

پیش از تو جز مردانی را که به آنان وحی می کردیم، نفرستادیم، پس اگر نمی دانید از اهل علم بپرسید. بر خلاف پادشاهی که برای زنان نیز داده شده است مثل بلقیس و غیره.

چگونگی نزول وحی:

با تأمل در نصوص قرآن و سنت نبوی صلی الله علیه وسلم، در می یابیم که فرشته ی وحی سه حالت دارد:

اول: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرشته را در شکل و صورت واقعی او می بیند و این حالت، جز در دو مورد برای پیامبر صلی الله علیه وسلم، اتفاق رخ نداد.

دوم: به صورت صدای زنگ به او وحی می شود و بعد از تمام شدن، همه مطالب الهام شده در قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم حفظ و ضبط می شود.

سوم: فرشته خود را در شکل و سیمای یک مرد نزد ایشان نمایان می کند و با او به گفتگو می پردازد و پیامبر صلی الله علیه وسلم هم گفتارش را حفظ می کند. این نوع وحی سبک ترین احوال پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است و اولین وحی که در نزدیکی غار حراء به ایشان شد، از این نوع بود.

بشارت وحی:

رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از این که با فرشته آشنایی داشته باشد، نوری را می دید و صدایی را می شنید، ولی آن فرشته ای که نوری پدید می آورد و او را مورد خطاب قرار می داد، را مشاهده نمی کرد مُسَلِّم نیز، در صحیح خود از ابن عباس روایت میکند که فرمود: «مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِمَكَّةَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى الضَّوَّ سَبْعَ سِنِينَ وَلَا يَرَى شَيْئًا وَثَمَانَ سِنِينَ يُوحَى إِلَيْهِ وَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرًا».

«رسول الله صلی الله علیه وسلم پانزده سال در مکه باقی ماند، مدت هفت سال

نور را مشاهده می کرد و صدا را می شنید، ولی چیزی نمی دید و مدت هشت سال به ایشان وحی می شد و ده سال در مدینه زندگی کرد». (شرح نووی بر صحیح مسلم (۱۵/۱۰۴)، آن چه ابن عباس (رض)، در مورد مدت زمان وحی ذکر نموده است، خلاف مدت معروف است، چون معروف است که در سن چهل سالگی وحی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم، آغاز شد و در حالیکه سن ایشان پنجاه و سه سال بود، به مدینه هجرت فرمود، پس دوران وحی در مکه سیزده سال است).

امام نووی در تفسیر این حدیث فرمود: «صدای الهام فرشته را می شنید و نورش را می دید و نور آیات الله متعال را مشاهده می کرد، تا این که بالاخره فرشته را هم دید و شفاهی و رو در رو، وحی را از او دریافت کرد». (نووی، شرح مسلم (۱۵/۱۰۴))

تأثیر فرشته وحی بر پیامبر:

از جمله پندارهایی که منکران فرستادگان الله متعال، ادعا می کنند، این است که می گویند: آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم به آن دچار می شد، یا نوعی صرع بوده و یا شیطان با او پیوند برقرار می کرده است.

اما این ادعا دروغی بیش نیست، چون این دو حالت با هم فرق دارند؛ کسی که دچار صرع می شود، رنگش زرد می گردد، وزنش کاهش می یابد و تعادلش را از دست می دهد؛ انسان جن زده هم به همان گونه تغییرات فیزیکی و جسمی، در او قابل مشاهده است و گاهی شیطان با زبان او، سخن می گوید و با زبان او، حاضران را مورد خطاب قرار می دهد؛ به عبارت دیگر، دچار هذیان گویی میشود.

اما ارتباط فرشته با رسول الله صلی الله علیه وسلم، موجب رشد و شکوفایی جسمی و درخشش سیمای او می شد، علاوه بر این، حاضران هم در وقت

نزول وحی بر ایشان، سخنی نمی شنیدند، بلکه تنها صدا و زمزمه‌ای همچون زمزمه‌ی زنبور عسل را در نزدیک سر رسول الله صلی علیه وسلم می‌شنیدند. (روایت ترمذی (جامع الاصول ۴۱/۱۲)، سپس رسول الله صلی علیه وسلم از جای بر می‌خاست، درحالی‌که تمامی آن چه که فرشته‌ی وحی به او الهمام کرده بود، را، حفظ داشت، سپس خودش به أصحاب خبر می‌داد که چه آیاتی به او وحی شده است.

حضرت بی بی عائشه نقل کرده که در روزی بسیار سرد، وقتی قرآن بر رسول الله صلی علیه وسلم نازل می‌شد، در حالت بیهوشی قرار می‌گرفت و عرق از پیشانی‌اش فرو می‌ریخت. (صحیح بخاری، کتاب بدو الوحی (ر.ک: فتح الباری ۱۸/۱).

همچنین روایت می‌کند که وقتی رسول الله صلی علیه وسلم بر پشت شتر قرار داشت و وحی برایشان نازل می‌شد، شتر از شدت سنگینی رسول الله صلی علیه وسلم نزدیک بود بر زمین بخوابد. (بیهقی، الدلائل، با روایت از عائشه (فتح الباری ۲۱/۱).

یکی از اصحاب بزرگوار آن حضرت نقل می‌کند که در کنار رسول الله نشسته بود، رانش در زیر ران ایشان قرار داشت، در آن هنگام وحی بر ایشان نازل شد، نزدیک بود رانش در زیر ران رسول الله صلی علیه وسلم خرد شود. (صحیح بخاری، کتاب الصلاة ۱۲، جهاد ۳۱، و نسائی جهاد ۴، و احمد (۱۸۴/۵).

یعلی بن امیه در مورد مشاهده‌ی خود از نزول وحی بر پیامبر صلی علیه وسلم که مدت‌ها آرزوی دیدن آن حالت را داشت، می‌گوید: «وارد شدم، ناگهان رسول الله را با چهره‌ی بر افروخته دیدم، مدتی به همان حال خُرخر

می کرد، سپس آرام شد و به حال عادی برگشت.» (صحیح بخاری، کتاب فضائل قرآن (فتح الباری ۹/۹).

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ﴿٥﴾

او را [فرشته] بس نیرومند آموزش داده است. (۵)

«شَدِيدُ الْقُوَى»: دارای نیروهای شگفت و قدرتهای عظیم. یعنی: وحی را «فرشته بسیار نیرومند به او فرا آموخت» که آن فرشته به قول جمهور: جبرئیل آمین علیه السلام است. پس اوست که وحی را به محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم آموخت.

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى ﴿٦﴾

همان کس که توانائی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد. (۶)

«ذُو مِرَّةٍ»: قوت، پختگی اندیشه.

«صاحب مره» یعنی: جبرئیل علیه السلام آفرینش بسیار نیکو و استواری دارد. مره: نیرومندی و استواری در آفرینش است. به قولی معنی این است: جبرئیل علیه السلام دارای اندیشه نیک، خردی استوار و رأی متین است. «پس راست ایستاد» یعنی: جبرئیل علیه السلام اولین باری که وحی را به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آورد، در همان شکل و صورت حقیقی خود که خداوند متعال او را بر آن آفریده است، در برابر ایشان ایستاد و از بس بزرگ بود، وجودش همه افق جانب مشرق را پوشانید. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ﴿٧﴾

در حالی که در «افق اعلی» بود. (۷)

یعنی در افق آسمان، همان جهتی که آفتاب از آن طلوع می کند، قرار دارد. ابن عباس گفته است: منظور از «افق اعلی» محل طلوع آفتاب است. (خازن

(۲۱۶/۴)

خازن گفته است: جبرئیل همان طوری که نزد دیگر پیامبران پیشین میآمد، نزد پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم نیز به صورت انسان میآمد. روزی پیامبر صلی الله علیه و سلم از او تقاضا کرد که به صورت و شکل حقیقیش خود را نشان دهد. جبرئیل دوبار خود را به صورت حقیقی به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم نشان داد، یک مرتبه در زمین و یک مرتبه در آسمان، در زمین از جانب «افق اعلی» یعنی از جهت مشرق خود را نشان داد، و آن زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم در غار حرا بود. جبرئیل بر او نمایان شد و دو بال خود را گسترده و مابین مشرق و مغرب را مسدود کرد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم بی‌هوش گشت، سپس به صورت انسان درآمد و او را در آغوش گرفت، گرد و غباری را که بر صورتش نشسته بود، پاک نمود. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿٨﴾

سپس نزدیک شد و فرود آمد (۸)

«دَنَا» «نزدیک شد».

«تَدَلَّى» «فرود آمد، نزدیکتر شد».

یعنی بعد از آن جبرئیل (ع) به آن حضرت (ص) نزدیک شد و سپس بیشتر به آن حضرت نزدیکی جست.

و در «سدرۃ المنتهی» خود را در آسمان نشان داد. و هیچ یک از پیامبران او را به صورت فرشته ندیده‌اند، جز پیامبر ما، محمد صلی الله علیه و سلم. (خازن ۲۱۳/۴).

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿٩﴾

تا جایی فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود. (۹)

«قَاب»: اندازه، مقدار. قدر.

«قَابَ قَوْسَيْنِ»: مقدار طول و کمان. «به قدر دو کمان»: یعنی اینکه به اندازه‌ی طول دو انتهای کمان یا کمتر از آن به او نزدیک شد. آلوسی گفته است: منظور نزدیک شدن زیاد است. در واقع می‌خواهد بگوید: جبرئیل به معنی واقعی کلمه به او نزدیک شد. (تفسیر روح المعانی آلوسی ۴۸/۲۷).

هدف از فاصله دو کمان در اینجا: فاصله میان دسته کمان و دو طرف خمیده آن است زیرا هر کمان دارای دو طرف است. البته مراد حق تعالی در این آیه، تمثیل ملکه اتصال و تحقق امر استماع وحی از سوی پیامبر صلی الله علیه و سلم به کامل‌ترین وجه آن است زیرا در این تمثیل، بُعد مسافت که خود شُبْهه، ابهام و غُمُوض را پیش می‌آورد، نفی شده است. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) سورة «نجم» عبدالرؤوف مخلص هروی: (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری).

فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾

پس به بنده اش آنچه را باید وحی می‌کرد، وحی کرد. (۱۰)
یعنی پروردگار با عظمت، اوامر خود را به وسیله‌ی جبرئیل به بنده و فرستاده‌ی خود حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم وحی کرد.

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١﴾

قلب او در آن چه دیده دروغ نگفته است. (۱۱)
یعنی قلب محمد صلی الله علیه و سلم در مورد این که به شکل حقیقی جبرئیل را دید، اشتباه نکرده است. ابن مسعود گفته است: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم جبرئیل را به شکل حقیقیش دید که دارای شش صد بال بود و هر بال آن افق را مسدود می‌کرد، و رنگ‌های زیبا و مروارید و یاقوت را طوری از بالش فرو می‌ریخت که خدا می‌داند! (اخراج از امام احمد).

أَفْتَمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى ﴿١٢﴾

آیا با او درباره آنچه دیده مجادله می کنید؟ (۱۲)

جمهور برآنند که آنچه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم دوبار آن را مشاهده کرد و در این آیه دوبار از آن سخن رفت: «ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى و أفتمارونه على ما يرى» همانا جبرئیل است.

ابن عباس و عکرمه آورده اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم با چشمان خود خدا را دیده است، اما حضرت عایشه رضی الله عنها این سخن را انکار کرده و گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم دوبار جبرئیل را به صورت و شکل حقیقی دیده است. آنگاه ابو حیان گفته است: درست آن است که تمام مطالب مکنون در این آیه در رابطه با جبرئیل بوده و دلیل آن فرموده ی (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى ﴿١٣﴾

و به یقین پیامبر جبریل را (به صورت اصلیش) در فرود دیگری مشاهده کرد. (۱۳)

«نَزْلَةً»: دفعه.

«وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى» می باشد که مقتضی آن است که پیامبر صلی الله علیه و سلم مرتبه ای دیگر او را دیده باشد. (البحر ۱۵۸/۸. می گویم: گفته ی صاحب «البحر» از لحاظ دلالت قوی است، و بنا به مذهب اهل سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب معراج در آسمان ها خدا را با چشم دیده است و دلایلی از سنت بر اثبات این ادعا دارند. اما در مورد آیات، راجع همان مذهب جمهور است. و الله اعلم).

«ولقد رآه نزلة أخرى» باری دیگر پیامبر صلی الله علیه و سلم جبرئیل را به شکل فرشته دید. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

روشنی مختصری بر سفر معراج رسول الله:

ابن قیم می فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم بنا بر قول صحیح، باجسم مبارکش، سوار بر بُراق و همراه جبرئیل، از مسجد الحرام به بیت المقدس سیر دادند. در آنجا از بُراق پیاده شد، بُراق را به حلقهٔ دربِ مسجد الاقصی بست و امامت جماعت انبیاء را انجام داد. سپس در همان شب، ایشان را از بیت المقدس به آسمان، بالا بردند. جبرئیل برای ایشان اجازه ورود خواست و درب آسمان اول به روی ایشان گشوده شد. در آنجا آدم علیه السلام را دید و به او سلام کرد. آدم علیه السلام نیز جواب سلامش را داد و به نبوت اش اقرار نمود. خدای متعال، در آنجا ارواح سعاتمندان را از راستش و ارواح بدبختان را که در سمت چپش بودند، به آن حضرت صلی الله علیه وسلم نشان داد.

پس از آن به آسمان دوم برده شد؛ برایش درب را گشودند، در آنجا یحیی بن زکریا و عیسی بن مریم را دید و به آنها سلام کرد و آنها جوابش را دادند و به او خوشامد گفتند و به نبوتش اقرار کردند. سپس به آسمان سوم برده شد و در آنجا یوسف علیه السلام را دید و سلام کرد و یوسف هم به او خوشامد گفت و به پیامبریش اقرار نمود. پس از این به آسمان چهارم برده شد که در آنجا ادریس را دید، سلام کرد و ادریس علیه نیز به او خوش امد گفت و به پیامبریش اقرار و اعتراف نمود.

سپس به آسمان پنجم برده شد، در آنجا هارون بن عمران را دید و سلام کرد؛ وی به پیامبر صلی الله علیه وسلم خوشامد گفت و به نبوتش اقرار نمود. سپس به آسمان ششم برده شد و در آنجا باموسی بن عمران ملاقات کرد و سلام نمود. او به پیامبر صلی الله علیه وسلم خوشامد گفت و به نبوتش اقرار نمود و چون از آنجا بالاتر برده شد، موسی علیه السلام گریست. چون علت را پرسیدند، گفت: کودکی پس از من مبعوث شد که امتیان او بیشتر از امت من

وارد بهشت می‌شوند. پس از این به آسمان هفتم برده شد؛ در آنجا با ابراهیم علیه السلام ملاقات کرد؛ پس از سلام و خوشامد گویی و اقرار ابراهیم علیه السلام به پیامبری آنحضرت، محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را به سدره المنتهی و پس از آن به بیت المعمور بردند؛ آنگاه به حضور خداوند جبار برده شد تا جایی که فاصله ایشان به اندازه دو کمان یا کمتر بود.

در آن هنگام خداوند هرچه می‌خواست، بر بنده‌اش وحی کرد و پنجاه نماز بر امت آن حضرت فرض نمود و چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم بازگشت، در راه موسی علیع وسلم پرسید: خداوند به تو چه دستور داده است؟ گفت: بر امتم پنجاه نماز فرض کرده است. موسی علیه السلام گفت: امت تو توان این را ندارد. برگرد و از خدا تخفیف بخواه. آن وقت برگشت و از خداوند تقاضای تخفیف نمود. پیش از آن، رسول الله صلی الله علیه وسلم نگاهی به جبرئیل انداخت که گویی می‌خواهد نظرش را بداند. جبرئیل نیز با اشاره گفت اگر می‌خواهی، (باز گرد و برای امت، تخفیف بگیر) رسول الله با جبرئیل به پیشگاه خداوند بازگشت در حالیکه بر جای قبلیش بود. (آن گونه که شایسته شأن الله جل جلاله است و کیفیت نا مجهول می باشد، اما ایمان به آن، واجب است).

یکی از روایت‌های بخاری است خداوند، ده نماز را کم کرد. رسول خدا دوباره به نزد موسی بازگشت و به او خبر داد. موسی علیه السلام گفت: باز گرد و تخفیف بخواه و آن حضرت صلی الله علیه وسلم همچنان بین موسی و خداوند رفت و آمد می‌کرد تا اینکه از پنجاه نماز به پنج نماز تخفیف یافت و چون در این وقت موسی، پیشنهاد داد که دوباره بازگرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آنقدر رفتم که دیگر خجالت می‌کشم، لذا خشنودم و

تسلیم اوامر او هستم و چون دور شد، منادی، ندا داد: فریضه‌ام را اجرا نمودی و برای بندگانم تخفیف گرفتی. (زادالمعاد (۴۷/۲)).

پس از آن، ابن قیم، اختلافی را که در باب دیدار آن حضرت صلی الله علیه وسلم با خدا، وجود دارد، یادآور شده و در این باره سخنی از ابن تیمیه آورده که خلاصه‌اش، این است: رؤیت با چشم سر، به ثبوت نرسیده و این سخنی است که هیچکس از صحابه قایل به آن نشده است؛ اما آنچه از ابن عباس نقل شده مبنی بر اینکه آنحضرت، خدا را مطلقاً دیده و دیگری بر رؤیت با دل اشاره دارد، با هم منافاتی ندارند.

پس از این میگوید: اما قول خداوند در سورة النجم که: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿٨﴾» یعنی: «سپس نزدیک شد و نزدیکتر آمد»؛ این، غیر از نزدیک شدن در داستان معراج است، زیرا آنچه در سورة نجم آمده، نزدیک و نزدیکتر شدن جبرئیل است؛ چنانچه عایشه و ابن مسعود می‌گویند و سیاق عبارت هم گواه بر همین است. اما نزدیک و نزدیکتر شدن در حدیث اسراء، واضح است که خداوند تبارک و تعالی بوده و با دو کمان و نزدیک شدن در سورة نجم منافاتی ندارد؛ بلکه در سورة نجم آمده است: «او را یک بار دیگر در سدره المنتهی دید» و این، جبرئیل بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم او را برای بار اول به شکل اصلیش در زمین دید و بار دوم در سدره المنتهی. خداوند، داناتر و آگاهتر است. (زادالمعاد (۴۷/۲)؛ نگا: صحیح بخاری (۵۰/۱)، ۴۵۵، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۸۱، ۵۴۸، ۵۴۹)؛ صحیح مسلم (۹۱/۱-۹۶).

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى ﴿١٤﴾

در نزد سدره المنتهی! (درخت سدری که در آخر محدوده آسمان ها و در انتهای محلّ صعود و نزول عمل های بندگان قرار دارد) (۱۴)
«سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى» «درخت سدرمنتهی، مکانی در آسمان».

مفسران گفته‌اند: درخت «نبق» است که از ریشه‌ی آن رودبارها می‌خروشد و در طرف راست عرش قرار دارد. از این جهت به «سدرۃ المنتهی» موسوم است که آگاهی خلایق و فرشتگان به آن منتهی می‌شود. و جز خدا هیچ کس از ماورای آن خبر ندارد. در حدیث آمده است: «سپس مرا به آسمان هفتم بردند، و «سدرۃ المنتهی» به نزد من آورده شد، دیدم ثمر آن مانند قلال هجر است و برگ‌هایش مانند گوش فیل است». (قسمتی از حدیث شیخان است).

سدرۃ المنتهی:

قبل از همه باید گفت که مطابق روایات احادیث، سفر اسراء و معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی آسمان هفتم بوده، و به سدر المنتهی خاتمه یافت، طوریکه در صحیح مسلم و مسند احمد از عبدالله بن مسعود در این باب روایت شده است که: «سفر رسول الله صلی الله علیه وسلم در اسراء و معراج به سدره المنتهی ختم شد و آن در آسمان هفتم است. هر چه از زمین بالا رود، همانجا متوقف می‌گردد و هر چه به زمین فروآید نیز از آن سرچشمه می‌گیرد. «إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى» (سورة النجم: ۱۶) «در آن هنگام که چیزی [نور خیره کننده‌ای] سدرۃ المنتهی را پوشانده بود».

اگر چه برخی از احادیث طوری حکم می‌کند، که موقعیت سدر المنتهی در آسمان ششم قرار دارد، از جمله حدیثی روایت شده از ابن مسعود که فرموده اند که: سدرۃ المنتهی در آسمان ششم قرار دارد و اکثر علماء همچون نووی و قاضی عیاض و دیگران نیز قول دوم را ترجیح داده‌اند.

ولی برخی از علماء در جمع بین دو حدیث فرموده اند که: اصل و ریشه سدر المنتهی در آسمان ششم و خودش در آسمان هفتم قرار دارد. (والله اعلم).

خواننده محترم!

در قرآن عظیم الشأن در مورد این درخت مطالبی بیان یافته است، طوریکه پروردگار با عظمت فرموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر بالای این درخت جبرئیل علیه السلام را در صورت واقعی او دید. این درخت «ماوی» نام دارد:

طوریکه این موضوع را در آیات (۱۳ الی ۱۷) همین سورة ملاحظه می نمایم: «وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ﴿١٤﴾ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ﴿١٥﴾ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَ مَا يَغْشَىٰ ﴿١٦﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴿١٧﴾». و البته او (فرشته) را بار دیگر در فرود آمدنش هم دید. (۱۴) نزد سدره المنتهی (درختی که علم مخلوقات به آن منتهی می شود). (۱۵) که آرامگاه متقیان در بهشت نزد آن درخت است. (۱۶) وقتی که (درخت) سدره را پوشاند آنچه که می پوشانید. (۱۷) چشم (پیغمبر) منحرف نشد و از حد تجاوز نکرد).

و رسول الله صلی علیه وسلم در مورد این درخت چنین میفرمایند: «ثُمَّ رُفِعَتْ لِي سِدْرَةُ الْمُنْتَهَىٰ، فَإِذَا نَبْقُهَا مِثْلُ قِلَالٍ هَجَرَ وَإِذَا وَرَقُهَا مِثْلُ آذَانِ الْفِيلَةِ. قَالَ: «ای جبریل» هذه سدرة المنتهى، وَإِذَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ، نَهْرَانِ بَاطِنَانِ وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَقُلْتُ مَا هَذَا يَا جَبْرِيلُ قَالَ أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ وَ أَمَّا النَّهْرَانِ الظَّاهِرَانِ فَالنَّيْلُ وَالْفُرَاتُ» «سپس به «سدره المنتهی» رسیدیم. ناگهان، میوه‌هایش را دیدم که به اندازه‌ی کوزه‌های شهر «هجر» و برگ‌های آن به اندازه‌ی گوش فیل است. جبریل گفت: این سدره المنتهی است. نگاهم به چهار نهر افتاد که دو تا پنهان و دو تای دیگر آشکار بودند. پرسیدم: ای

جبریل! این‌ها چیست؟ گفت: دو نهر پنهان، نهرهای بهشت و دو نهر آشکار نیل و فرات می‌باشند.»

(صحیح الجامع (۱۸/۳) شماره (۲۸۶۱) و آن را به بخاری، مسلم، ترمذی و احمد نسبت داده است.)

در صحیحین نیز چنین آمده است: «ثُمَّ انْطَلَقَ حَتَّى أَتَى بِي السِّدْرَةَ الْمُنتَهَى فَعَشِيَهَا أَلْوَانٌ لَا أَذْرِي مَا هِيَ ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا فِيهَا جَنَابِدُ اللَّوْلُؤِ وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ» «سپس به پیش رفتم تا این که به سدره المنتهی رسیدم. آن را به گونه‌ای دیدم که با رنگ‌های گوناگونی پوشیده شده بود که تا به حال آن را ندیده بودم. سپس وارد بهشت شدم. در آن جا گنبدهایی از مروارید و خاک آن از مسک بود.»

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى ﴿١٥﴾

که جَنَّةُ الْمَأْوَى هم نزدیک آن است (۱۵)

«جَنَّةُ الْمَأْوَى» نزدیک سدره‌المنتهی موقعیت دارد. به قولی: علت تسمیه آن به «جَنَّةُ الْمَأْوَى» در این است که ارواح مؤمنان در آن جای می‌گیرد. حضرت ابن عباس (رض) می‌گوید: «ارواح فرشتگان، شهدا و متقیان در آن جای می‌گیرد و علم انبیا علیه السلام بدان منتهی می‌شود و هیچ کس جز الله تعالی ماورای آن را نمی‌داند.»

إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى ﴿١٦﴾

وقتی که (درخت) سدره را پوشاند آنچه که می‌پوشانید. (۱۶)

حسن گفته است: نور خدای عالمیان آن را فراگرفته و روشن کرده بود. و ابن مسعود گفته است: پروانه‌های زرین آن را پوشانده بود. (روایت از مسلم.)

و در حدیث آمده است: «وقتی که با قدرت خدا پوششی آن را بپوشاند هیچ یک از بندگان خدا قدرت توصیف زیبایی آن را ندارد». (مسلم آن را روایت کرده است).

مفسران گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و سلم درخت «سدرۃ المنتهی» را دید که انوار خدای عز و جل آن را فرا گرفته بود، به طوری که هیچ کس نمی‌توانست آن را تماشا کند، و فرشتگان بسان پرندگان در پیرامون آن حلقه زده بودند و خدا را عبادت می‌کردند و همچنان که انسان‌ها در اطراف کعبه به ذکر و طواف می‌پردازد، آنها هم در اطراف «سدرۃ المنتهی» تسبیح‌گویان و ثناخوانان به طواف مشغول بودند. در حدیث آمده است: «سدره را دیدم که پروانه‌های زرین و طلایی آن را پوشانده بود، و روی هر برگ آن فرشته‌ای را در حال نیایش خدا ایستاده دیدم». (ابو سعود ۱۵۷/۵)

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى ﴿١٧﴾

و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان ننمود. (۱۷)
«ما زاغ»: منحرف نشد.

«وَمَا طَغَى» و از حدی که مشاهده کرد تجاوز نکرد.

قرطبی گفته است: دید خود را جز به آیاتی که در معرض دیدش بودند، به دیگر آیات متوجه نساخت. بدین وسیله ادب و نزاکت پیامبر صلی الله علیه و سلم را در آن مقام توصیف کرده است؛ زیرا به چپ و راست نگاه نکرد. (تفسیر قرطبی ۹۸/۱۷).

وخازن گفته است: هنگامی که پروردگار مقتدر متجلی شد و نورش را نمایان کرد، پیامبر صلی الله علیه و سلم در همان مقام باشکوه که عقل در آن متحیر می‌ماند، و پاها به لرزش و لغزش می‌افتند، و چشمان و دیدگان منحرف می‌شوند، توقف کرد و ایستاد. (خازن ۲۱۶/۴).

خواننده محترم!

حق چشم، آن است که نه انحراف بیند و نه تجاوز کند. و در این هیچ جای شک نیست که: چشمی واقع بین و حق بین چشمان است که: توان دیدن آیات بزرگ الهی را دارد.

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴿١٨﴾

البته او بخشی از آیات نشانه های بزرگ پروردگار خود را مشاهده کرد. (۱۸) مفسر تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی می نویسد: قسم به خدا در شب معراج، محمد صلی الله علیه و سلم عجایب ملکوت خدا را مشاهده کرد، سدره المنتهی و بیت المعمور و بهشت و دوزخ را دید و جبرئیل را در آسمان در شکل حقیقیش دید که دارای شش صد بال بود، و «رُفَرَف» را سبز و خرم تر از جنت دید که افق را پوشانده بود. و دیگر دلایل عظیم را دید.

(بخاری از ابن مسعود روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم «رُفَرَف» سبز و خرم را با چشمان خود دید که افق را پر کرده بود.)

امام فخر رازی گفته است: آیه نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب معراج آیات را دید، اما آن طور که بعضی گفته اند: خدا را ندید، و دلیل آن این است که داستان معراج را به رؤیت آیات خاتمه داده است. و در سوره ی اسراء فرموده است: «لَنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا». و اگر خدا را دیده بود که از تمام آیات مهمتر است، خداوند از آن خبر می داد. (تفسیر کبیر ۷/۷۴۰).

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾

آیا دو بُت بزرگ «لات» و «عزای» خود را دیدید (که بی اثر است). (۱۹) قابل تذکر است که مشرکین عرب بتهای زیادی می پرستیدند؛ اما سه تا از آنها شهرت بیشتری داشت، و قبایل بسیار بزرگ عرب به عبادت آنها مشغول بودند.

«لات»، «عزی» و «منات»:

لات: از اسم الله گرفته شده و نام بُت مؤنثی بود که قبیله ثقیف (اهالی طایف) آن را پرستش می کردند.

علت نامگذاری آن به «لات» آن بود که پیکر تراشیده اش نماد شخصی را نشان می داد که از آرد آماده شده برای نان را با روغن مخلوط می کردند، و حجاج را طعام می دادند.

اما «عزی»: به قول مجاهد، درختی در میان مکه و طایف بود که قبیله «غطفان» آن را پرستش می کردند پس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در سال فتح مکه، خالد بن ولید (رض) را فرستادند تا آن را قطع نماید.

«منات» بت بنی هلال بود، و مشرکین در محل وقوع آنها ساختمانهای مجللی ساخته بودند. و به آنها مانند کعبه احترام می گذاشتند.

وَمَنَاةُ الثَّلَاثَةَ الْأُخْرَى ﴿٢٠﴾

و از «منات» آن سومین بت دیگر را؟ (که جمادی بی نفع و ضرر است) (۲۰) «وَمَنَاةٌ» بتی از آن اوس و خزرج در میان مکه و مدینه بود که مشرکان خون حیوانات قربانی را برای آن می ریختند، از این جهت، آن را «وَمَنَاةٌ» نامیدند و الله تعالی برای تحقیر و نکوهش آن، از آن چنین یاد کرد: «آن که سومین بی قدر است» اخری: از تأخر در رتبه است، یعنی وَمَنَاةٌ، متأخر، پست و بی قدر است. ابن کثیر می گوید: «در جزیره العرب بتان دیگری نیز غیر از این سه بت وجود داشت که اعراب آنها را بزرگ می داشتند اما مشهورترین آنها همین سه بت بود، از این جهت، قرآن فقط از آنها یاد کرد».

أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَى ﴿٢١﴾

آیا (به گمان شما) برای شما پسر است و برای خدا دختر؟! (۲۱)

تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَى ﴿٢٢﴾

در این صورت این تقسیم‌بندی ناعادلانه‌ای است (۲۲)

«قِسْمَةٌ» «تقسیم»

«ضِيزَى» «غیر عادلانه».

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى ﴿٢٣﴾

این بتان [که شما آنها را به عنوان شریک خدا گرفته اید] چیزی جز نام‌های بی معنا و بی مفهوم که شما و پدرانتان [بر اساس حدس و گمان] نامگذاری کرده اید نیستند، خدا بر [حَقَانِيَّت] آنها هیچ دلیلی نازل نکرده است. اینان فقط از پندار و گمان [بی پایه] و هواهای نفسانی پیروی می کنند، در حالیکه مسلماً از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است. (۲۳)

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى ﴿٢٤﴾

آیا (گمان دارند که) انسان به هر چه آرزو کند می رسد؟ (۲۴)

یعنی اینکه: آنچه را انسان از خواش‌های نفسانی‌اش تمنا و آرزو می کند مانند شفاعت بت‌ها، تمثال‌ها و سایر امور در اختیار و قدرت اوست؟ چنین نیست بلکه امر و فرمان، مخصوص الله است.

امام صاوی گفته است: منظور انسان کافر است و این آیه بر افرادی منطبق است که به منظور طلب دنیای فانی به غیر خدا پناه می آورند و در طلبش از هوی و هوس پیروی می کنند، پس تمام آرزویشان فراهم نمی شود، و پیروی کردن از هوی و هوس خفت و خواری است. («حاشية الصاوي على تفسير الجلالين» صاوی ۱۳۹/۴).

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى ﴿٢٥﴾

در حالی که آخرت و دنیا برای الله است. (۲۵)

به طور کلی باید گفت که ملک از آن خدا می باشد، یعنی امر دنیا و آخرت به پروردگار با عظمت است. اوست که به هرچه بخواهد حکم می کند و فیصله مینماید، به هر کس بخواهد عطا می کند و از هر کس که بخواهد دریغ میدارد؛ زیرا دارندهی دنیا و آخرت است و موضوع آن طور نیست که انسان آن را آرزو می کند، بلکه خدا به آن که از هدایت او پیروی کرده و هوی را ترک نماید عطا می کند.

وَكَمْ مِنْ مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى ﴿٢٦﴾

و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان ها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی بخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر که بخواهد و راضی شود، اجازه شفاعت دهد. (۲۶)

«وَكَمْ مِنْ مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ» بسی از فرشتگان پاک سرشت در آسمان ها هستند. «لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا» که با وجود بلندی مقام و منزلتشان، شفاعت آنان برای احدی سودمند نیست مگر با اجازهی خدا، پس بت ها با آن همه حقارت چگونه شفاعت میکنند؟! «إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى» مگر بعد از این که خدا اجازهی شفاعت برای اهل توحید بدهد و خود از آنان راضی شود که در آن حالت به فرشتگان اجازه می دهد برای آنان شفاعت کنند. همان گونه که در جای دیگری میفرماید: وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى.

ابن کثیر گفته است: وقتی که وضعیت برای فرشتگان مقرب درگاه خدا چنین است، پس شما ای نادانان! چگونه امیدوارید که بت ها و شریک ها در نزد خدا برای شما به شفاعت برخیزند؟ (مختصر ابن کثیر ۴۰۱/۳).

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنْثَى ﴿٢٧﴾
 مسلماً کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به نام زن
 نامگذاری می کنند. (۲۷)

«تَسْمِيَةً» «نامگذاری، نامیدن».

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ﴿٢٨﴾

در حالیکه آنان به آن هیچ علمی ندارند، جز از گمان پیروی نمی کنند و به
 یقین گمان، انسان را از (شناخت) حق بی نیاز نمی کند. (۲۸)
 فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٢٩﴾
 بنابراین از کسانی که از یاد ما روی گردانده اند و جز زندگی دنیا را نخواسته
 اند، روی بگردان. (۲۹)

ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى ﴿٣٠﴾

این منتهای علمشان است، بی گمان پروردگارت به کسی که از راه او گمراه
 شده است آگاه تر است، و همو به کسی که راه یافته است، آگاه تر است. (۳۰)
 «مَبْلَغُهُمْ» «حد، منتهای اندازه».

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ
 الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى ﴿٣١﴾

و آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است، فقط در سطره مالکیت و
 فرمانروایی الله است، تا کسانی را که مرتکب گناه شده اند، همان گناهانشان
 را به آنان سزا دهد، و کسانی را که کار نیک کرده اند، همان کار نیکشان را
 به آنان پاداش دهد. (۳۱)

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ
أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا
أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴿٣٢﴾

آنانی که از گناهان کبیره و زشتی‌ها جز گناهان صغیره اجتناب می‌کنند
(بدانند که) البته پروردگارت (نسبت به آنان) آمرزشش وسیع است. او به
(حال) شما وقتی که شما را از زمین آفرید و هنگامی که شما در شکم‌های
مادرانتان جنینها بودید دانایتر است. پس از پاک بودن خود سخن مگویید. او
به پرهیزگاران دانایتر است. (۳۲)

«الَّامَمَ» «صغائر، گناهان کوچک».

«أَجْنَةً» «جمع جنین، جنینها».

گناه صغیره و کبیره:

در مورد انواع و یا تعریف گناهان صغیره و کبیره علماء با هم اختلافاتی
دارند، بطوریکه بعضی از آنها گناهان کبیره را ۷ تا میدانند، که در حدیث
پیامبر صلی الله علیه و سلم ذکر شده است که فرمودند: «اجتنبوا السبع
الموبقات، قالوا یا رسول الله ما هی قال الشریک بالله و السحر و قتل النفس
التي حرم الله الا بالحق و اكل الربوا و اكل مال الیتیم و التولی يوم الزحف
وقذف المحصنات المؤمنات الغافلات»؛ یعنی: "از هفت چیز هلاک کننده
دوری کنید، صحابه گفتند ای رسول خدا آنها را بگویید پیامبر فرمودند:

۱- شرک کردن به خدا ۲- جادو کردن ۳- کشتن فردی که خداوند او را
حرام نموده مگر به حق ۴- ربا خوردن ۵- خوردن مال یتیم ۶- فرار از میدان
روز نبرد با کفار ۷- تهمت زدن به زنان مؤمن (مسلم: ۶۴/۱ دار الفکر،
بخاری: ۳۲/۴ دارالکتب العلمیه).

و بعضی دیگر گناهان کبیره را ۷۰ تا میدانند، و بعضی دیگر ۷۰۰ تا میدانند، ولی بهترین قول آنست که میگوید: حد اقل و اکثری ندارد ولی هر گناهی که در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد آن لعنت، و یا وعید، و یا حد، بیان شده است از گناهان کبیره بحساب میاید.

گناه کبیره: هر آن گناهی است که خداوند متعال در برابر ارتکاب آن، به آتش دوزخ هشدار داده است.

اما حافظ ذهبی در کتاب «کبایر» خود گناهان کبیره را تا به هفتاد بر شمرده است. طبرانی روایت می کند که مردی به ابن عباس (رض) گفت: «گناهان کبیره هفت گناه بیش نیست. ابن عباس (رض) فرمود: این گناهان به هفتصد گناه نزدیکترند تا به هفت گناه، مگر باید یادآور شد که همراه با استغفار و آمرزش خواهی، گناهی کبیره باقی نمی ماند و همراه با اصرار و پافشاری بر گناه، گناهی صغیره باقی نمی ماند». یعنی: آن گناه صغیره به کبیره تبدیل میشود.

شان نزول آیه ۳۲:

۱۰۱۹- واحدی، طبرانی، ابن منذر و ابن ابوحاتم از ثابت بن حارث انصاری روایت کرده اند: هرگاه کودکی از یهود هلاک می شد می گفتند: وی صدیق است، حرف های آنان به گوش رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید و گفت: یهود دروغ می گوید، هیچ انسانی را خدا در رحم مادرش خلق نمی کند، مگر این که از سعادت و شقاوت او آگاه است. آنگاه خدا این آیه: «هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ...» را نازل کرد.

(ضعیف است، واحدی ۷۷۰ و طبرانی ۲ / ۸۱ از ثابت بن حارث انصاری به قسم مرفوع روایت کرده اند. در این اسناد ابن لهیعه ضعیف است، سوره مکی و مجالات یهود در مدینه بود. «تفسیر شوکانی» ۲۵۲۶).

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى ﴿٣٣﴾

آیا کسی را که [از حق] روی گردانید، دیدی؟ (۳۳)

شأن نزول آیات ۳۳ - ۴۱:

۱۰۲۰- ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: رسول الله به قصد جنگ و پیکار با دشمنان دین از شهر بیرون میرفت. مردی آمد وسیله سواری خواست. اما پیامبر چیزی نیافت که به او بدهد. مرد با دوست خود ملاقات کرد و گفت: به من کمک کن، گفت: شتر جوان خویش را به تو می‌دهم به شرطی که گناهان مرا بر عهده بگیری، او هم پذیرفت. برای همین آیه «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى» تا آخر آیه ۴۱ نازل شد. (مرسل و ضعیف است، این سوره مکی است و در آن هنگام جنگ و غزا نبود. بنابراین باطل است.

۱۰۲۱- و از دراج ابوسمیع روایت کرده است: دسته‌ای از سپاه اسلام برای جنگ و پیکار با دشمنان دین عازم بودند. مردی از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواهش کرد که به او وسیله سواری ببخشد. پیامبر گفت: مرکب پیدا نمی‌کنم که به تو بدهم. آن مرد اندوهگین برگشت و به نزد شخصی که شترش روبرویش خوابیده بود رفت و شکوه و شکایت کرد. آن مرد گفت: اگر من برایت مرکب تهیه کنم و تو به سپاه اسلام ملحق شوی آیا تو در عوض حسنات خویش را به من می‌دهی، گفت: بله و شتر را سوار شد. پس الله تعالی آیه: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى... تا... ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى» را نازل کرد.

۱۰۲۲- ابن جریر از ابن زید (رض) روایت کرده است: شخصی اسلام آورد، یکی از مشرکان او را دید و سرزنشش کرد و گفت: آیا دین بزرگان را ترک کردی و آنها را گمراه شمردی و می‌گویی آنها در دوزخند. گفت: من از

عذاب پروردگار ترسیدم. گفت: چیزی از ثروت را به من بده تا همه گناهانت را به عهده بگیرم، آن شخص راضی شد که مقداری از ثروت خود را به او بدهد. اما سرزنش کننده مال زیادتیر خواست، به توافق نرسیدند تا این که مال بیشتری به او بخشید با سند و شاهد تعهدات خود را مؤثق و استوار ساختند. پس آیه «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى، وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى» نازل شد. (طبری ۳۲۵۹۶ از عبدالرحمن بن زید روایت کرده است و این مفصل است و ابن زید ضعیف متروک).

وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى ﴿٣٤﴾

و اندکی (از مال) داد و سنگ دل شد (و از دادن آن دست کشید). (۳۴)
«اَكْدَى» «خودداری کرد». یعنی؛ بخشش و عطا را قطع کرد. «اَكْدَى» یعنی کسی که چاهی حفر کند سپس به صخره‌ای برسد و نتواند حفر آن را ادامه بدهد. سپس عرب آن را برای کسی به کار بردند که بخششی را انجام بدهد ولی آن را به اتمام نرساند، و نیز به معنی کسی است که چیزی را طلب کند اما تا آخر آن را دنبال نکند. حطیئه می گوید:

فَأَعْطَى قَلِيلًا ثُمَّ أَكْدَى عَطَاءَ هُوَ مِنْ يَبْذُلُ الْمَعْرُوفِ فِي النَّاسِ يَحْمَدُ. (البحر المحيط ۱۵۵/۸).

أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى ﴿٣٥﴾

آیا نزد او علم غیب است و او [حقایق را] می بیند؟ (۳۵)

أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى ﴿٣٦﴾

آیا بدانچه در صحیفه های موسی نازل گردیده با خبر نشده است؟ (۳۶)

ایمان به کتاب های آسمانی:

ایمان به کتاب های الهی که بر پیامبران علیهم السلام نازل گردیده، رکن سوم از ارکان ایمان است، زیرا خداوند متعال از لطف و رحمتی که بر مخلوقاتش دارد جهت هدایت آنان پیامبران خویش را با معجزاتی فرستاده و بر آنان

کتاب‌هایی نازل فرموده تا اینکه سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت برایشان متحقق گردد، و تا اینکه منهج و برنامه و دستور العملی باشد که انسان‌ها در صورت اختلاف بدان رجوع کنند. طوریکه خداوند متعال میفرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» [الحديد: ۲۵]. «به راستی که رسولان مان را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو نازل کردیم تا با مردم در بین خود عدالت را قایم کنند». و می‌فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» [البقرة: ۲۱۳]. (مردم در آغاز) امت واحد بودند، پس الله پیغمبران مژده دهنده و بیم دهنده را فرستاد، و با آنها کتاب را (به حق) نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف کردند به حق حکم کنند، و در آن اختلاف نورزیدند جز کسانی که (کتاب) به آنها داده شد.

مفهوم ایمان به کتاب‌های آسمانی:

ایمان به کتب آسمانی تصدیق جازم به این امر است که خداوند متعال کتاب‌هایی دارد که بر پیامبران علیهم السلام نازل فرموده، که این کتاب‌ها کلام حقیقی خداوند و نور و هدایت است، و اینکه مطالب آنان حق و صدق و عین عدالت است که پیروی از آن و عمل بدان واجب است، و تعداد آنها را جز خداوند کسی نمی‌داند. در تأیید اینکه خداوند کلام دارد. می‌فرماید: «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾» [النساء: ۱۶۴]. «و خداوند (بدون واسطه) با موسی صحبت کرد».

و می‌فرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ» [التوبة: ۶]. «و اگر کسی از مشرکان از تو امان خواست به او امان ده تا کلام خدا را بشنود».

حکم ایمان به کتب آسمانی:

ایمان به همه کتاب‌هایی که خداوند متعال بر پیامبران نازل فرموده واجب است و با این باور که خداوند حقیقتاً بدانها سخن گفته و اینکه آنها از سوی خداوند فرود آمده‌اند و مخلوق نیستند، کسی که کتب آسمانی یا از بخشی از آنها را انکار کند کافر می‌شود. طوریکه خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ ءَ وَكُتُبِهِ ءَ وَرُسُلِهِ ءَ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾» [النساء: ۱۳۶]. «ای مؤمنان! به خداوند و رسولش و آن کتابی که بر رسولش فرو فرستاده و آن کتابی که پیش از این نازل کرده است ایمان آورید. و هر کسی که به خدا و فرشتگانش و کتاب هایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود (بداند که) به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است».

ضرورت به کتب آسمانی:

داشتن ایمان به کتب آسمانی فواید بیشماری دارد، که از جمله می‌توان برخی آن قرار ذیل اشاره بعمل آورد:

الف: تا کتاب نازل شده بر پیامبر اساس و مرجع امت باشد که جهت شناخت دینشان به آن رجوع کنند.

ب: تا کتاب نازل شده بر پیامبر قاضی عادل باشد که امت در صورت بروز هر گونه اختلاف بدان رجوع کنند.

ج: تا پس از وفات پیامبر در هر زمان و مکانی کتاب دین الهی را حفاظت و نگهداری کند، چنانکه در دعوت پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم چنین حالی پیش آمد.

د: و تا اینکه این کتاب‌ها حجت خدا بر مردم باشد، که قدرت مخالفت با آن و خروج از دایره آن را نداشته باشند. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِينَ مُبَشِّرِينَ وَنَذِيرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» [البقرة: ۲۱۳]. «مردم یک امت (گروه) بودند، آنگاه خدا پیامبران را مژده آور و بیم دهنده بر انگیخت و با آنان کتاب (آسمانی) را به راستی فرو فرستاد تا در آنچه در آن اختلاف دارند میان مردم حکم کند».

چگونگی ایمان به کتب آسمانی:

ایمان به کتب آسمانی دو گونه است اجمالی و تفصیلی:
ایمان مجمل: این است که باور داشته باشی که خداوند متعال کتابهایی را بر پیامبرانش علیهم الصلاة والسلام نازل فرموده است.
و ایمان مفصل: اینکه به همه کتابهایی که خداوند متعال در قرآن کریم از آنها نام برده است ایمان و باور داشته باشی، مانند قرآن و تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی، و همچنین ایمان داشته باشی که خداوند متعال علاوه از این نیز، کتابهایی بر پیامبران علیهم السلام نازل فرموده که نام‌ها و تعداد آنها را جز آنکه نازل فرموده کسی نمی‌داند.

همه این کتاب‌ها آمده است تا اینکه توحید تحقق یابد یعنی خداوند به یکتایی پرستیده شود و اعمال نیکو انجام گیرد، و از شرک و فساد در روی زمین جلوگیری بعمل آید. اصولاً دعوت تمام انبیاء علیهم السلام یکی است گرچه در شرائع و احکام متفاوت باشند. ایمان به کتاب‌های آسمانی اقرار به نزول آنها بر پیامبران گذشته است. و ایمان به قرآن، اقرار به آن و پیروی از دستورات آن است. خداوند متعال میفرماید: «ءَاْمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ ۚ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَاْمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَكَاتِهِ ۚ وَكُتُبِهِ ۚ وَرُسُلِهِ» [البقرة: ۲۸۵].

«رسول (خدا) بر آنچه از (سوی) پروردگارش فرو فرستاده شده ایمان آورده است و مؤمنان (هم) هریک به خداوند و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش ایمان آورده‌اند».

و می فرماید: «اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» [الأعراف: ۳]. «از آنچه از سوی پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید و به جای او از دوستان (و سروران دیگر) پیروی نکنید چه اندک پند می پذیرید».

فهرست کتاب های آسمانی:

کتاب‌های آسمانی که در قرآن و سنت از آنها نام برده شده است عبارتند از:

اول: قرآن عظیم الشان:

قرآن کریم کلام خداوند است که الله متعال آنرا بر خاتم انبیاء محمد صلی الله علیه وسلم نازل فرموده است، وی آخرین کتاب نازل شده آسمانی است که خداوند حفاظت آنرا از هر گونه دستبرد و تحریف، خود به عهده گرفته و آنرا ناسخ تمام کتب آسمانی دیگر قرار داده است. لذا میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾» [الحجر: ۹]. «بی گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم».

و می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» [المائدة: ۴۸]. «و (این) کتاب را به راستی (و) تصدیق کننده کتابی که پیش از آن است و بر آن حاکم است به تو نازل کردیم، پس در میان آنان به آنچه خداوند نازل کرده است، حکم کن».

دوم: تورات:

تورات کتابی است که خداوند متعال بر حضرت موسی علیه السلام نازل فرموده و آن را نور و سبب هدایت قرار داده که پیامبران و علماء بنی اسرائیل بر اساس آن حکم می کرده‌اند.

توراتی که ایمان آوردن به آن واجب است همان کتابی است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل فرموده و نه تورات تحریف شده‌ای که امروز در اختیار اهل کتاب قرار دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» [المائدة: ۴۴]. «ما تورات را که هدایت و نور در خود دارد، نازل کردیم. پیامبرانی که (در برابر احکام الهی) تسلیمند، برای یهود و (همچنین) عالمان ربانی و احبار به آنچه از کتاب خدا حافظ گردانده شده‌اند و بر آن گواه بودند، به آن حکم می‌کنند».

سوم: انجیل:

انجیل کتابی است که خداوند متعال بر حضرت عیسی علیه السلام نازل فرموده، و کتاب‌های آسمانی پیش از خود را حق دانسته و تصدیق کرده است. و انجیلی که ایمان آوردن به آن واجب است همان کتابی است که خداوند آن را با اصول صحیحش بر حضرت عیسی علیه السلام نازل فرموده و نه انجیل‌های تحریف شده‌ای که امروزه در نزد اهل کتاب قرار دارد.

طوری‌که الله تعالی در این مورد می‌فرماید: «وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾» [المائدة: ۴۶]. «و در پی آن عیسی فرزند مریم را، تصدیق کننده آنچه پیش از او بود - که تورات است - فرستادیم و به او انجیل را که هدایت و نور در خود داشت و تصدیق

کننده آنچه پیش از آن بود که تورات است و هدایت و پند برای پرهیزگاران، به او دادیم».

از جمله مطالبی که تورات و انجیل در بر داشته‌اند بشارت به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم می باشد طوریکه الله تعالی می فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» [الأعراف: ۱۵۷]. «کسانی که از رسولی پیروی می کنند که پیامبر درس ناخوانده‌ای است که او را نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می‌یابند. آنان را به (کارهای) پسندیده فرمان می‌دهد و آنان را از (کارهای) ناپسند باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برای آنان حلال می‌گرداند و نا پاکیزه‌ها را برای آنان حرام می‌شمارد و بار گرانشان و قید (وبند) هایی را که بر (عهده) آنان بود، از (دوش) شان بر می‌دارد».

چهارم: زبور:

زبور کتابی است که خداوند متعال آن را بر داود نازل فرموده است. و زبوری که ایمان بدان واجب است همان کتابی است که خداوند متعال برداود علیه السلام نازل فرموده و نه تحریفاتی که توسط یهود در آن بعمل آمده است. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ۖ ۱۶۳» [النساء: ۱۶۳]. «و به داود زبور دادیم».

پنجم: صحیفه‌ها (صحایف):

منظور صحیفه‌هایی است که خداوند متعال به حضرت ابراهیم و حضرت موسی عنایت فرموده و اینک این صحیفه‌ها ناپدید هستند و هیچ اثری از آنها در دست نیست، جز اینکه در قرآن کریم و سنت مطهره از آنها یاد شده است. طوریکه الله تعالی می‌فرماید: «أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿٣٦﴾»

وَابْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ﴿٣٧﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿٣٨﴾ وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿٣٩﴾ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾» [النجم: ۳۶-۴۱]. «آیا به آنچه که در صحیفه‌های موسی بود، خبر داده نشد؟ (یا از آنچه در صحف ابراهیم بوده است، با خبرش نکردنده‌اند؟) ابراهیمی که (وظیفه خود را) به بهترین وجه ادا کرده است. (در صحف ایشان آمده است) که هیچکس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد. و اینکه برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است. و آنکه (حاصل) تلاشش دیده خواهد شد. آنگاه به آن (تلاش) جزایی هر چه تمامتر به او خواهند داد».

و میفرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ﴿١٤﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ ﴿١٥﴾ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٧﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ﴿١٩﴾» [الأعلى: ۱۴-۱۹]. «به راستی هر که پاک گشت، رستگار شد و نام پروردگارش را یاد کرد، و نماز گزارد. حق این است که زندگی دنیا را بر می‌گزینید و آخرت بهتر و ماندگارتر است. بی‌گمان این (گفته) در صحیفه‌های نخستین (هم) بود. صحیفه‌های ابراهیم و موسی».

امتیاز و برتری های قرآن عظیم الشان:

قرآن کریم نسبت به کتاب‌های آسمانی گذشته چندین امتیاز و برتری دارد، از جمله:

۱- قرآن کریم با لفظ و معنا و تمام حقایق کونی و علمی‌ای که در آن وجود دارد معجزه است.

۲- قرآن آخرین کتاب آسمانی است که خداوند بوسیله آن به نزول کتاب

هایش پایان داده، همچنانکه با پیامبران (ص) به بعثت پیامبرانش پایان داده است.

۳- خداوند برخلاف کتاب های دیگر که در آنها تحریف شد مسؤولیت حفاظت قرآن کریم از هر گونه تحریف و تبدیل را خود به عهده گرفته است.

۴- قرآن کریم تصدیق کننده کتاب های پیش از خود و غالب بر آنها است.

۵- کما اینکه قرآن کریم ناسخ تمام کتاب های آسمانی گذشته است.

خداوند متعال می فرماید: «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١١١﴾» [یوسف: ۱۱۱].

«(قرآن) سخنی نبود که (به دروغ) بر بافته شده باشد. بلکه تصدیق کننده کتابی است که پیش از آن است و بیانگر هر چیزی، و برای گروهی که ایمان می آورند مایه هدایت و رحمت است».

موضوعات و مطالب کتاب های گذشته:

یقین و باور داریم که آنچه در کتب گذشته خداوند متعال به پیامبران علیه السلام نازل فرموده حق است و هیچ شک و شبهه ای در آن نیست. ولی معنایش این نیست که آنچه اکنون در این کتاب ها درج است و در اختیار اهل کتاب قرار دارد بپذیریم، زیرا این کتاب ها تحریف شده و به آن حالت اصلی ای که خداوند متعال به پیامبران نازل فرموده باقی نمانده است.

آنچه یقیناً می دانیم که خداوند متعال نازل فرموده همانست که در کتاب عزیزش از آن خبر داده است. طوریکه الله تعالی می فرماید: «أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿٣٦﴾ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ﴿٣٧﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿٣٨﴾ وَأَن لِّإِنْسَانٍ إِلَّا مَّا سَعَىٰ ﴿٣٩﴾ وَأَن سَعَاهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾ ثُمَّ يُجْزَىٰهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾» [النجم: ۳۶-۴۱]. «آیا به آنچه

که در: صحیفه های موسی بود، خبر داده نشده؟ (و نیز در صحیفه های) ابراهیمی که وفا گذارد؟ (با این پیام:) که هیچ بردارنده ای بارِ گناه دیگری را بر نمی دارد. و آنکه انسان جز آنچه کرده است، ندارد. و آنکه (حاصل) تلاشش دیده خواهد شد. آنگاه به آن (تلاش) جزایی هر چه تمامتر به او خواهند داد».

و میفرماید: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرَ وَأَبْقَى ﴿١٧﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ﴿١٩﴾» [الأعلى: ۱۶-۱۹].

«حق این است که زندگی دنیا را برمی گزینید و آخرت بهتر و ماندگارتر است بی گمان این (گفته) در صحیفه های نخستین (هم) بود صحیفه های ابراهیم و موسی».

حکم عمل به کتاب های گذشته:

آنچه در قرآن عظیم الشأن آمده تعبدی و عمل کردن به آن الزامی است، و اما آنچه در کتب آسمانی گذشته آمده اگر مخالف با شریعت ما باشد خود به خود متروک است نه به دلیل اینکه باطل بوده، ممکن است در زمان خودش حق بوده باشد، لیکن ما مکلف به آن نیستیم، زیرا که با شریعت ما منسوخ شده است، و اگر موافق شریعت ما باشد مسلماً حقی است که شریعت اسلام بر درستی آن دلالت کرده است. (مراجعه شود به: کتاب «ارکان ایمان» مرکز تحقیقاتی علوم اسلامی پوهنتون اسلامی مدینه منوره (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری)

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ﴿٣٧﴾

و (نیز به آنچه در صحیفه های) ابراهیم که (در عهد خود با الله) وفا کرد. (۳۷) «وَفَّى» «وفا دار بود».

حضرت ابراهیم علیه السلام عهد خویش را بجاء آورد یعنی اینکه بدان وظیفه که مأمور شده بود، آنرا به پایه اکمال و اتمام رسانید؟ هکذا حضرت ابراهیم با عهده‌ی که با خالق خویش بسته بود، در آن سعی بلیغ کرد.

خواننده محترم!

چرا در اینجا صرف به: صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام اکتفا شد؟ علت آن اینست که: مشرکان ادعا می‌کردند که بر آیین ابراهیم علیه السلام اند و اهل کتاب نیز به تورات تمسک می‌ورزیدند. بلی! قاعده مطرح شده در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام این بود: «که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمیدارد» یعنی: هیچ کس به گناه غیر خود مؤاخذه نمیشود پس هر کس مرتکب جرمی مانند کفر یا هر گناه دیگری شد، بار گناهش فقط بر دوش خود اوست و هیچ کس آن را از جایش بر نمی‌دارد. که این اصل، معروف به اصل «مسئولیت فردی» است.

أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ﴿٣٨﴾

که هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نخواهد گرفت. (۳۸)
(مضمون همه کتب آسمانی این بود که) هیچ کس بار گناه دیگری را حمل نمیکند.

یعنی هر کسی از عملکردش مورد بازپرس قرار می‌گیرد؛ نه از کردار دیگری.

وَأَنْ لِّیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ﴿٣٩﴾

و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده است چیزی نیست. (۳۹)
ابن کثیر گفته است: یعنی همان‌طور که گناه دیگری را به عهده نمی‌گیرد، همان‌طور هم جز پاداش عمل خود چیزی برایش فراهم نمی‌شود. (مختصر ۴۰۴/۳).

در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت است، که رسول الله صلی الله علیه فرموده است: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ». (مسلم، بخاری). یعنی: هرگاه انسان بمیرد دوسیه عمل اش بسته می شود، بجز از سه جهت:

صدقه جاریه: (صدقه ای که نفع آن مداوم و طولانی باشد و مردم بعد از مردن صاحب صدقه، از آن بهره مند شوند. مانند: ساختن مدرسه، راه، پل، شفاخانه و غیره ...)

علم و اثری از خود بر جای گذاشته باشد (که برای مردم نفع داشته باشد، مانند: نوشتن کتاب، ترجمه، تالیف، تعلیم قرآن و علوم دینی و...) فرزند نیک و صالح که برای والدین خود دعای خیر کند.

همچنان قتاده رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «خَيْرُ مَا يُخَلِّفُ الرَّجُلُ مِنْ بَعْدِهِ ثَلَاثٌ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ وَصَدَقَةٌ تَجْرِي يَبْلُغُهُ أَجْرُهَا وَعِلْمٌ يُعْمَلُ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ». ابن ماجه، طبرانی در «معجم الصغير». یعنی: بهترین چیزی که پس از مرگ برای انسان مفید و کارآمد خواهد بود، عبارت است از: ۱- فرزند صالحی که برای پدر و مادر دعاء کند. ۲- صدقه ای که نفعش مستدام باشد. ۳- علمی که بعد از مردن صاحب علم، دیگران از آن بهره مند شوند.

خواننده محترم!

قابل یاد آوری است که: در قبال اعمال نیک و شایسته ای که فرزند صالح میت، انجام می دهد به پدر و مادر او نیز، به همان اندازه اجر می رسد. بدون اینکه از اجر فرزند چیزی کاسته شود. زیرا فرزند از جمله کسب و اعمال والدین است. خداوند متعال میفرماید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» ﴿۳۹﴾ (سورة النجم:). (برای انسان نیست، جز آنچه خود تلاش نموده باشد).

و در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «إِنَّ أَطْيَبَ مَا أَكَلَ الرَّجُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَإِنْ وَلَدَهُ مِنْ كَسْبِهِ». (بهترین و پاک ترین روزی، آن است که انسان از دسترنج خود بخورد و فرزند انسان از جمله کسب و عمل او بحساب می آید).

رسیدن ثواب صدقه برای میت:

شیخ امام حسنین محمد مخلوف در مورد رسیدن ثواب و صدقه برای میت مینویسد:

در مذهب امام ابو حنیفه (رح) آمده که تمام عبادات مثل دعا و استغفار و صدقه و تلاوت و ذکر و نماز و روزه و طواف و حج و عمره و غیره ثواب آن برای میت میرسد و میشود که ثواب عبادات را برای زنده ها و مرده داد و ثواب آن برای میت میرسد. موضوع حکم در کتاب هدایه و البحر به تفصیل بیان گردیده است.

در الفتح القدیر از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم روزی از مقابر عبور میکرد تلاوت کرد: «قل هو الله أحد» را یازده مرتبه و اهداء کرد ثواب آنرا برای مرده ها.

مصطفی الزرقا این فتوا را در موضوع رسیدن ثواب به متوفی می دهد: از زنده ها برای میت ها هیچ چیزی نمی رسد بغیر از دعا و عبادات و فرستادن ثواب آنها به میت و همچنان دادن صدقه برای فقراء و اشخاص محتاج و کسانی که مستحق گرفتن زکات اند.

ولی دادن طعام در مجالس امروزی که متأسفانه برای خود نمایی و رسم رواج وهم چشمی صورت میگیرد از جمله عبادات و نزدیک شدن به پروردگار نبوده و هیچ ثوابی آن برای مرده نمی رسد.

فایده ایصال ثواب و صدقه جاریه:

در حدیثی از حضرت انس (رضی) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: در خانه کسی که مرده شود و اهل خانواده از طرف او صدقه نمایند پس ثواب این صدقه را حضرت جبرائیل علیه السلام در ظرف نوری میگذارد و به قبر انتقال میدهد و برای اهل قبور میگوید این تحفه است که اهل خانواده شما برای شما فرستاده است پس شما قبول نمائید، پس مرده خوش حال میشود و به همسایه های دیگر خوشخبری را بیان میکند و به کدام همسایه گان که از طرف اقاربش تحفه نیامده است خفه اند. (نور الصدر صفحه ۱۳۸) و کتاب احکام میت صفحه ۲۴۹ نوشته مولانا مفتی عثمانی).

فایده استغفار گفتن اولاد به پدر و مادر:

از حضرت ابو هریره رضی الله عنه روایت است که برای بنده نیک الله تعالی در جنت در چه بلندی بخشید و او حیران گردد و میگوید ای الله این در چه به من چگونه رسید، الله تعالی برایش میگوید بنابه برکت استغفار و دعاء فرزند ت. (نور الصدر و رساله احکام میت صفحه ۲۴۹ نوشته مولانا مفتی عثمانی).

چهار گونه احسان کردن برای مرده:

از حضرت ابو سعید رضی الله عنه روایت است که شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عرض داشت یا رسول الله پدر من وفات کرده است و این گونه کدام صورت میباشد که من برای پدر و مادر خود احسان کنم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بلی بنابر چهار طریقه تو احسان کرده میتوانی:

- ۱- برایشان دعاء کن.
- ۲- کدام نصیحت و وصیت که برایت کرده است به آن قائم باش.
- ۳- دوستان و یاران او را عزت و تعظیم نمائید.

۴- کسانی که اقارب نیک او میباشد با آنها محبت رفت و آمد کن.
(نور الصدر صفحه ۱۲۵ و رساله احکام میت صفحه ۲۵۰ نوشته مولانا مفتی عثمانی).

وَأَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَى ﴿٤٠﴾

و اینکه هر کسی نتیجه سعی و عمل خود را زود خواهد دید. (۴۰)
یعنی خوبیها از بدیها متمایز می گردد، برای اعمال خیر پاداش نیکو و برای اعمال بد جزای دشوار مقرر داشته می شود.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى ﴿٤١﴾

سپس به او جزای کافی داده خواهد شد. (۴۱)
«الْأَوْفَى» (پاداش) کامل و تمام، کافی.

وَأَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى ﴿٤٢﴾

و این که پایان کار به سوی پروردگار خواهد بود. (۴۲)
در آیه (۲۶) سورة آل عمران می خوانیم: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (بگو: ای پروردگار! تو متصرف و صاحب پادشاهی (جهان) هستی، پادشاهی را به هر کسی که بخواهی میدهی، و پادشاهی را از هر کسی که بخواهی سلب می کنی، و کسی را که تو بخواهی عزت می دهی، و کسی را که تو بخواهی ذلیل می کنی، تمامی نیکی ها تنها به دست تو است، بی گمان تو بر هر چیز قدرت کامل داری).
واقعاً هم پایان کار به سوی پروردگار با عظمت است، اعطای عزت و ذلت از جانب الله و طبق قوانین و سنت اوست و بدون جهت و دلیل الله تعالی کسی را عزت نمی بخشد و یا هم ذلیل نمی سازد.

مالک واقعی تمامی حکومت ها الله است. و نباید فراموش کرد که مُلک برای غیر خدا، موقتی و محدود است. پس اگر انسان مالک مُلک نیست چرا از داشتن آن مغرور و یا هم با از دست دادن مأیوس شود!

گفتیم عزّت و ذلّت به دست الله است، «تَعَزَّ مِنْ تَشَاءُ وَ تَذِلَّ مِنْ تَشَاءُ» پس نباید از دیگران توقع عزّت را داشته باشیم. آنچه از اوست، چه دادن ها و گرفتن ها، همه خیر است، گرچه در قضاوت های عجولانه ی ما فلسفه ی آن را ندانیم. سرچشمه ای بدی ها عجز و ناتوانی است. از کسی که بر هر کاری قدرت دارد چیزی جز خیر سر نمی زند.

قرآن عظیم الشان از کسانی که از غیر الله عزّت می خواهند به شدّت انتقاد کرده و میفرماید: «أَيَّتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (نساء، ۱۳۹).

(کسانی که کفار را به جای مؤمنان دوست خود قرار می دهند، آیا عزت را نزد آنان می جویند؟ بی گمان همه عزت از الله است.)

در آیه «إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» با تمام صراحت برای ما بیان می دارد که: نه مؤمنان به خود خفگان راه دهند و نه کافران بخود مغرور شوند، همه باید بدانند که: پایان همه کس و همه چیز به دست اوست که به حساب همه خواهد رسید.

وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى ﴿٤٣﴾

وهم اوست که می خنداند و می گریاند . (۴۳)

«أَضْحَكَ» «خنداند».

«أَبْكَى» «گریاند».

دین مقدس اسلام و شرعیت غُرای آن منحصر به زمان، مکان خاصی نیست و قوانین و مقررات آن برای یک نسل خاص، و یک مرحله معین نیامده، بلکه دین اسلام، دین جاودانه و ابدی است که برای همه ای نسل ها در سراسر

جهان، پروگرام وهدایت واقعی وواقعی زندگی سعادت‌مندانۀ ارائه می دهد و از چنان جامعیت و غنایی برخوردار است که به همه ای نیازها وخواهشات روحی و جسمی توجه خاصی را مبذول داشته است.

خنده و خوشحالی حالت مثبتی است که در انسان به وجود می آید و در مقابل غم و اندوه و گریان و تاثیر قرار دارد.

در این آیه مبارکه به فهم عالی پرداخته و می فرماید: که غم و خوشحالی بدست پروردگار است، خنده و گریه، هر دو لازم است و لی ما نباید در حالات عاطفی و احساسی، مانع خنده و گریه شویم، ولی نگاه کردن حد اعتدال در آن از دساتیر اسلام مقدس می باشد.

شأن نزول:

واحدی در بیان شأن نزول این آیه از حضرت عائشه (رض) روایت کرده است که فرمود: رسول الله صلی علیه وسلم از نزد گروهی گذشتند که میخندیدند پس خطاب به آنان فرمودند: اگر شما آنچه را که من می دانم، می دانستید؛ یقیناً بسیار می گریستید و کمتر می خندیدید!»، به دنبال آن جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرود آمد و این آیه را بر ایشان نازل کرد آن گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی آنان بازگشتند و فرمودند: چهل قدم به جلو بر نداشتم که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: نزد این گروه برو و به ایشان بگو که الله تعالی می فرماید: «وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَأَبْكِي» (النجم: ۴۳). (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) سورة «نجم» نوشته: عبدالرؤوف مخلص هروی).

وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا ﴿٤٤﴾

و هم اوست که می میراند و زنده می گرداند. (۴۴)

«أَمَاتَ» «میراند».

«أَحْيَا» «زنده ساخت».

یعنی اینکه الله بنده ای را که وقت مرگش فرا رسیده باشد با قبض روحش می میراند و هر که را اراده کند با دمیدن روح در وجودش در ابتدای آفرینش در شکم مادر، یا برای زندگی بعد از مرگ زنده می سازد. بنابراین زنده ساختن و میراندن در اختیار اوست.

وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ﴿٢٥﴾

و اوست که دو زوج نر و ماده را آفرید. (۴۵)

پروردگار با عظمت ما از همه زنده جانها جفت نر و ماده را آفرید؛ برای اینکه نوع آنها ماندگار باشد، حیات استمرار یابد و جهان آباد شود.

خازن گفته است: منظور این است که خدا قادر است دو ضد و نقیض را در یک محل ایجاد کند. خنده و گریه، و مرگ و زندگی، مذکر و مؤنث... و این امری است که خرد خردمندان بدان پی نمی برد، بلکه ناشی از قدرت خدا می باشد، نه عمل طبیعت. و نیز یادآور کمال قدرت خدا می باشد؛ زیرا نطفه یک چیز است و آنکهی خدا از آن اندام های مختلف و طبایع متباین و مذکر و مؤنث را خلق می کند که نشانگر شگفتی صنعت و کمال قدرتش می باشد. (تفسیر خازن ۲۲۴/۴).

از این رو فرموده است:

مِنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى ﴿٢٦﴾

از نطفه هنگامی که در رحم ریخته شود. (۴۶)

«تُمْنَى» «ریخته شود».

وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْآخِرَى ﴿٢٧﴾

و پدید آوردن جهان دیگر بر عهده اوست. (۴۷)

«النَّشْأَةُ» «پدید آوردن».

یعنی اینکه بازگشتاندن مخلوقات بعد از مرگ بر ذمه خداوند است؛ طوریکه که آنان را زنده می کند و از قبرهایشان بیرون می سازد و مراد از «النَّشْأَةُ» الاخری» همین است.

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ ﴿٤٨﴾

اوست که غنی می سازد و راضی می کند. (۴۸)

«أَغْنَىٰ» «بی نیاز کرد».

«أَقْنَىٰ» «سرمایه بخشید، نگاهداشت».

فقیر کرد.

وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَىٰ ﴿٤٩﴾

و اینکه فقط او پروردگار (ستاره) شعری است. (۴۹)

«الشَّعْرَىٰ» «نام ستاره شعری که در جاهلیت پرستیده می شد».

طوریکه یاد آورشدیم «الشَّعْرَىٰ» نام ستاره ای است که تعدادی از مشرکان عرب در دوران جاهلیت آنرا پرستش می نمودند. قرآن عظیم الشان میفرماید: چرا شعری را می پرستید، آفریدگار آن را پرستید.

«شعری» ستاره ای است نورانی در پشت ستاره «جوزاء» که قبیله «خزاعه» آن را می پرستیدند. امام رازی گفته است که: «در میان ستارگان دو ستاره شعری وجود دارد؛ یکی شامی و دیگری یمنی و مراد آیه کریمه شعرای یمنی است، چرا که همو مورد پرستش قرار می گرفت».

خواننده محترم!

بیش از دو هزار سال قبل، تاریخ نگار مشهور یونانی، پلوتارک، بعد از بررسی و مطالعه اظهار داشت: «امکان دارد به شهرهایی بدون حصار و پادشاه و ثروت

و آداب و بدون چراگاه، برخورد کنیم، ولی هرگز کسی شهری بدون پرستشگاه یا شهری که مردم آن عبادت نکنند مشاهده نکرده است.»

دلیل ثبت این حقیقت در تاریخ، تنها این بوده است که توجه به آفریدگار بزرگ، در فطرت بشری جایگزین بوده و از عمق روح سرچشمه می گیرد... هر چند که این شعور اصیل، در موارد زیادی راه شناخت معبود واقعی خود (الله) را اشتباه رفته و گرفتار امواج نادانی و غفلت و گمراهی شده، غیر خدا را پرستیده یا همراه او معبودهای دیگری گرفته است و یا خدا را به شکلی از عبادت که موافق با قانون و خواست او نبوده، مورد پرستش قرار داده است.

بنابراین، رسالت پیامبران علیه السلام بصورت کل، این بود که فطرت را در جهت صحیح خود به سوی الله قرار داده، آن را از انحراف باز دارند تا انسان غیر خدا را نپرستیده چیزی را شریک او نسازد و بعضی از مخلوقات را به جای او پروردگار خویش تلقی نکند.

در زمانهایی که مدت زیادی از دعوت پیامبران گذشته، پیام آنان فراموش یا دگرگونه می شد، مردم به گمراهی افتاده، انواع خدایانی را که برای عقل ناپذیرفتنی بود، پرستش می نمودند.

تعداد آفتاب را عبادت می کردند، چنانکه قرآن عظیم الشأن درباره ملکه سبا و ملت او از زبان هُدهد سلیمان می گوید: «وَجَدْتُهُمْ وَاقِفَةً يُسْجِدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ» (سورة النمل: ۲۴). «او و ملتش را دیدم که به جای الله، خورشید را سجده می کنند و شیطان، اعمالشان را در نظرشان آرایش داده و از راه بازشان داشته است تا هدایت نشوند.»

برخی مانند قوم ابراهیم و سپس صائبی ها، ماه و ستارگان را پرستش مینمودند.

بعضی همچون مجوسیان، آتش را پرستیده، برای آن جایگاهی متعدد ساخته، اوقاتی اختصاص داده، برایش خدمت گزارانی و پرده دارانی معین کرده، نمیگذاشتند یک لحظه خاموش گردد. از جمله عبادات آنها برای آتش این بود که برای آن در زمین، حفره های چهار ضلعی کنده دور آن طواف میکردند. اینها چند دسته بودند: یک دسته که اکثریت مجوسیان بودند، انداختن اشخاص به آتش و سوزاندن آنها را حرام می دانستند و دسته دیگر به آن حد از آتش پرستی می رسیدند که خود و فرزندانشان را برایش قربانی میکردند.

گروهی دیگر برخلاف گروههای فوق، آب را به پرستش گرفته، «حلبانیه» نامیده می شدند. این عده گمان می کردند که چون منشأ همه چیز آب است و هر ولادت و رشد و نمو و پاکی و نظافت و ساختمانی به آن بستگی دارد، باید پرستیده شود.

گروههای زیادی هم بودند که جانوران را می پرستیدند. جمعی اسب را می پرستیدند و دسته ای (مانند مصریان قدیم که گاو آپیس را می پرستیدند و یا حتی هندیهای امروزی) گاو را پرستش می نمودند.

دسته ای هم انسانها زنده و مرده را مورد پرستش قرار داده بودند و دسته دیگر، درخت و آن دیگری جن را چنانکه خداوند میفرماید: «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾» (سورة سبأ: ۴۱). «آنها جن ها را می پرستیدند و بیشترشان به آنها ایمان داشتند».

کسانی هم بودند که بت ها و مجسمه ها را عبادت می نمودند و این، یک مریضی قدیمی از روزگار قوم نوح بود که به جای خدا، بت های ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را معبود خویش گرفته بودند. ابن عباس (رض) نقل کرده

است که بُت‌های مزبور، نخست شکل‌های بعضی از مردگان‌شان بودند که برای یادبود ساخته بودند و پس از گذشت مدتی، به پرستش آنها پرداختند.

در سر زمین‌هایی مانند هندوستان، بت‌پرستی در قرن ششم میلادی به اوج خود رسید و تعداد خدایان در این قرن به ۳۳۰ میلیون بالغ گردید، هر چیز جالب و شگفت‌انگیز و هر پدیده مهم و حساسی در حیات، به صورت خدایی پرستیده شد و بدین ترتیب، بُتها و پیکرها و معبودها از مرز و شماره بیرون شدند. (نگاه کنید به کتاب «ماذا خسر العالم بالخطا المسلمین» تألیف ابوالحسن ندوی صفحه ۳۷، چاپ دوم.

پیش از اسلام، بت‌پرستی در میان اعراب، گسترش و انتشار وسیعی یافته بود. ابن اسحاق گفته است: هر خانواده‌ای در خانه خود، بتی برای پرستش قرار داده بود. هنگامی که کسی قصد مسافرت می‌کرد، یا از سفر باز می‌گشت، آن را مسح می‌نمود تا آخرین و اولین لحظاته با او پیوند پیدا کند. ابو رجاء عطاردی نیز گفته است: ما در زمان جاهلیت، سنگ را می‌پرستیدیم. هر گاه سنگی گیر نمی‌آوردیم، مشتی خاک جمع کرده شیر گوسفندی را روی آن می‌دوشیدیم و سپس به طواف آن می‌پرداختیم.

عمر بن عبسه می‌گوید: من یکی از کسانی بودم که سنگ می‌پرستیدم، وقتی که قبیله به جایی می‌رسید و خدایی با خود نداشت، مردی از آن میان بیرون رفته، چهار سنگ می‌آورد، سه عدد از آنها را اجاق دیگر می‌کرد و چهارمی را که بهترین سنگ بود، معبود خویش قرار میدادند و چه بسا قبل از کوچیدن، سنگ بهتری پیدا کرده به جای سنگ قبلی برمی‌گزیدند!

خواننده محترم!

ملاحظه می نمایم که: انسان چقدر ذلت و گمراهی پیدا کرده بود که به چنین ضلالت‌هایی دل می‌بست؟!

بت‌های مورد پرستش مشهور مشرکین زیاد بودند، که مطابق روایات تأریخی تقریباً به سی صد و شصت بت می‌رسیدند و اکثر آنها در اطراف کعبه قرار داشتند. و در موقع فتح مکه این بت‌ها به دست پیامبر صلی الله علیه و سلم شکسته شد. حین تخریب و شکستن بت‌ها رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می‌گفت: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبُطْلُ إِنَّ الْبُطْلَ كَانَ زَهُوقًا» (الإسراء: ۸۱) (حق آمد و باطل نابود شد. حقا که باطل نابودشدنی بود.) از بین برده شد.

چنانچه گفته آمدیم مشهورترین این بت‌ها عبارت بودند از: لات، عزی و مناه که در سال فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، خالد بن ولید رضی الله عنه را مأمور شکستن عزی کرد. خالد بن ولید در موقع شکستن آن می‌گفت: یا عزی کفرانک لا سبحانک إني رأيت الله قد أهانک «ای عزی به تو ناسپاسم نه تسبیح‌خوان، دریافتم که خدا تو را خوار کرده است».

همه بت‌ها بعد از تخریب، به فرمان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم از مسجد بیرون برده شده و سوزانده شدند. (عبادت در اسلام مؤلف: دکتر یوسف قرضاوی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری).

وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى ﴿٥٠﴾

و اوست که عاد اول را نابود کرد. (۵۰)

یعنی الله تعالی آن ذاتی است که: قوم قدیمی عاد را نابود کرد که «هود» را به پیامبری آنها گماشت. قوم عاد پر قدرت‌ترین و سرکش‌ترین و نافرمان‌ترین بندگان الله جل عزمته بودند. الله تعالی آنها را به طوفان پی در پی و ویرانگر

نابود کرد. امام بیضاوی در تفسیر خویش می فرماید: از این رو به «عاد اولی» یعنی قدیمی و پیشین موسوم شدند که اولین ملتی بودند که بعد از قوم نوح نابود شدند. (تفسیر بیضاوی ۱۷۴/۴).

وَتَمُودَ فَمَا أَبْقَى ﴿٥١﴾

و همچنین قوم ثمود را (هلاک کرد) و کسی از ایشان را باقی نگذاشت. (۵۱) وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى ﴿٥٢﴾ و (نیز) پیش از این قوم نوح را (هلاک کرد) چرا که آنها از همه ظالمتر و طغیانگرتر بودند. (۵۲) «أَطْعَى» «سرکش تر».

چنان که در حدیث شریف آمده است: «ومن سن سنة سيئة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها». «هر کس سنت بدی را بنیان گذارد؛ بر اوست گناه آن و گناه کسانی که بدان سنت بد عمل کرده اند».

وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى ﴿٥٣﴾

و مؤتفکه شهرهای قوم لوط را را سرنگون کرد. (۵۳) «الْمُؤْتَفِكَةَ» «زیرورو شده، واژگون شده، شهرهای قوم لوط». «أَهْوَى» «فروود آورد، نابود کرد».

فَعَشَاهَا مَا غَشَى ﴿٥٤﴾

تا آنکه بر آنها عذابی بسیار سخت احاطه کرد. (۵۴)

فَبَآئٍ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى ﴿٥٥﴾

پس به کدام یک از نعمت های پروردگارت شک و تردید می کنی؟ (۵۵) «تَتَمَارَى» شک و تردید داری.

پس ای انسان! به کدام یک از نعمتهایی که خداوند برایت ارزانی داشته شک می ورزی؟ در حالیکه هر نعمت کوچک و بزرگی تنها از جانب الله تعالی است و او در برابر نعمت هایش سزاوار ثنا و ستایش است.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: مخاطب این خطاب انسانی است که در آیات گذشته و آیات صحف ابراهیم و موسی علیه السلام، بیندیشد، پس برای او نسبت به حقانیت رسول الله صلی الله علیه وسلم، ووحی و تعلیمات او مجال شک و شبه ای باقی نخواهد ماند، واز شنیدن وقایع عذاب امم گذشته فرصت مناسبی برای بازماندن از مخالفت، به دست می آید، که این خود نعمتی از نعمت های حق تعالی است؛ پس با وجود این، شما در چه نعمتی از نعمت های الهی جدال و مخالفت می کنید؟ (محمد شفیع عثمانی دیوبندی، سورة «نجم» معارف القرآن).

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ التَّنْذِرِ الْأُولَى ﴿٥٦﴾

این پیامبر [نیز] بیم دهنده ای از [زمره] بیم دهندگان پیشین است. (۵۶) محمد صلی الله علیه وسلم از جانب خداوند جله جلاله برای تبلیغ رسالتش آمده است. رسالتش امر تازه یی نیست، بلکه پیش از او نیز پیامبرانی آمده اند. مفسر علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در تفسیر سوره «نجم» در معارف القرآن می نویسد: در «هذا» اشاره به رسول الله صلی الله علیه وسلم، یا قرآن مجید است، که این هم مانند انبیای گذشته و کتب سابق، نذیری قرار داده شده، که متضمن هدایت به سوی صراط مستقیم و فلاح دارین است، و مخالفان آن را از عذاب الله می ترساند.

أَزَفَتْ الْأَرْفَةُ ﴿٥٧﴾

روز قیامت بسیار نزدیک شده است. (۵۷)

«ازف» به معنای قرب است، وهدف از آن نزدیکی قیامت است. قرطبی گفته است: به خاطر نزدیکی فرا رسیدن و تحققش به «آزفه» موسوم شده است. (تفسیر قرطبی ۱۲۲/۱۷).

وجه تسمیه‌ی قیامت به «آزفه» این است که آن روز به زودی فرا خواهد رسید. علایم قیامت دلیل بر نزدیکی وقوع قیامت هستند، اعم از این که این علامت‌ها به زمان وقوع آن نزدیک باشند یا دور.

بطور مثال آن حضرت صلی الله علیه وسلم می فرماید:

«بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ». «بعثت من و قیامت به اندازه‌ی این دو به هم نزدیک است». پیامبر صلی الله علیه وسلم انگشت سبابه و وسطای خود را با هم نزدیک کرد. (بخاری و مسلم). این حدیث بیانگر آن است که بعثت و مرگ آن حضرت صلی الله علیه وسلم از علایم نزدیک بودن قیامت هستند. هرچند علایم دیگری وجود داشته‌اند که بعد از آن اتفاق افتاده‌اند و زمان آن‌ها به قیامت نزدیک‌تر بوده است.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴿٥٨﴾

و هیچکس جز الله برطرف کننده‌ی (شدت و سختی آن روز) نیست. (۵۸)
«کاشفه» ظاهر کننده. پدید آورنده.

أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿٥٩﴾

آیا از این سخن الهی تعجب می کنید؟ (۵۹)

یعنی ای کافران! آیا از قرآن تعجب می کنید و در درستی آن شک دارید؟
در حالی که حق است و از جانب خداوند آمده است؟

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ﴿٦٠﴾

و می خندید و نمی گریید. (۶۰)

قبل از همه باید گفت: که خندیدن در دین مقدس اسلام ممنوع نمی باشد، ولی احتیاط را نباید از دست داد، رعایت حفظ اعتدال در همه شؤن، بلکه در خنده مهم می باشد، و در ضمن نباید فراموش کرد که خنده صدا دار یعنی خنده قهقهه ناپسند هم می باشد.

محدثین طی روایتی در مورد خنده رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت مینمایند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنها تبسم می کرد. صحیح الجامع (۴۸۶۱).

در وصف خنده پیامبر گفته شده است: خنده پیامبر صلی الله علیه وسلم تنها تبسم بود. صحیح الجامع (۴۸۶۱).

تابعی جلیل القدر سماک بن حرب رضی الله عنه که از جمله راویان حدیث از صحابه می باشد، فرموده است: «به جابر بن سمره گفتم: آیا شما با پیامبر صلی الله علیه وسلم می نشست؟ گفت: بله، خیلی اوقات از محل نمازش بلند نمی شد و صبحها تا طلوع آفتاب د می نشست و وقتی که آفتاب طلوع می کرد بر می خواست، و اصحاب صحبت می کردند و در باره دوران جاهلی سخن می گفتند و می خندیدند و او نیز تبسمی می کرد، و در آن دوران اشخاص خوش ذوق و نکته دانی بودند که بسیار خوش طبع و شوخی باز بودند مانند: مردی بود در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم بنام عبدالله و ملقب بود به حمار، و او بسیار پیامبر را می خنداند». صحیح البخاری (۶۲۸۲).

و حتی در شریعت اسلام آمده است که خندیدن زن و شوهر هنگام شوخی کردن با هم، سنت است، مخصوصاً اگر زن بکر بوده باشد، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامیکه جابر با بیوه ای ازدواج نمود، به او گفت: «فهلأ جاریة تلاعبها وتلاعبک وتضاحکها وتضاحکک». (راوی حدیث بخاری و مسلم).

یعنی: چرا دختری نمی گرفتی که با او شوخی کرده و با تو شوخی کند، و او را بخندانی و تو را بخنداند.

بنابراین لبخند نزدن و نخندیدن مطلقاً از وقار و جدیت بحساب نمی آید. ولی طوریکه یاد آور شدیم زیاد خندیدن مذموم است، بدلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم که می فرماید: «والذی نفسی بیده لو تعلمون ما أعلم لضحککم قليلاً ولبکیتکم کثیراً». السلسله الصحیحه (۳۱۹۴). یعنی: قسم به آن کسیکه نفس من در دست او است، اگر آنچه من می دانم، می دانستید، همیشه کم می خندید و زیاد گریه می کردید.

و یا می فرماید: «ولا تکثروا الضحک فإن کثرة الضحک تمیت القلب». السلسله الصحیحه (۵۰۶). یعنی: در خندیدن زیاده روی نکنید چرا که زیاد خندیدن قلب را می میراند.

و باید متوجه بود که منظور از اینکه فرمودند: «قلب را می میراند» مراد این نیست که قلب را از لحاظ مادی و جسمی از بین ببرد! بلکه مراد از مردن قلب بار معنوی آن است، یعنی قلبی که زیاد می خندد از لحاظ معنوی مرده است، زیرا ذکر و یاد آخرت را از یادبرده است و قلب زنده آن قلبی است که به یاد خدا باشد و به یاد عذاب جهنم باشد و بداند که این دنیا محل گذر است نه سرای خوشگذرانی و بقای جاودانه!

زیاد خندیدن در انسان موجب خواهد شد که سختی عذاب جهنم را از یاد ببرد، و هرگاه سختی عذاب جهنم را از یاد بردیم از انجام گناه هراسی نخواهیم داشت و از انجام عمل صالح غافل خواهیم گشت، اینجاست که فرمودند: «زیاد خندیدن قلب را می میراند».

امام حسن بصری رحمه الله فرمودند: «ضحک المؤمن غفلة من قلبه». یعنی: «خنده ی (زیاد) مؤمن غفلتی از قلبش است». (الحلیة الأولیاء؛ أبی نعیم اصفهانی).

وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ ﴿٦١﴾

و شما ناآگاهید و در غفلت به سر می برید. (۶۱)

«سَمِدُونَ» جمع سآمد، غافل و هوس ران. «سمود» به معنی لهو و لعب است. و شما در دنیای خود مصروف هستید، از پند پذیری اعراض می نمایید و از موعظه های قرآن بی خبر می باشید؟

شأن نزول آیه ۶۱:

۱۰۲۳- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده ای هنگام نماز خواندن رسول الله صلی الله علیه وسلم به کبر و غرور از کنار آن حضرت می گذشتند. بنابراین آیه: «وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ» نازل شد. (طبری ۳۲۶۶۸ از ضحاک از ابن عباس روایت کرده اسناد این ضعیف است که ضحاک با ابن عباس ملاقات نکرده. طبری ۳۲۶۷۰ از مجاهد به همین معنی روایت کرده این مرسل است امید که این ماقبل خود را قوی سازد.)

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا ﴿٦٢﴾

حال که چنین است همه برای الله سجده کنید و (او را) عبادت کنید. (۶۲) در طاعتش اخلاص ورزید، به فرمانش منقاد باشید و به پیشگاه عظمتش فروتنی داشته باشید.

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة القمر
 جزء ۲۷

سورة قمر در مکة مکرمه نازل شده و دارای پنجاه و پنج آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن حق تعالی از دو پاره شدن ماه (شق القمر) به عنوان معجزه‌ای برای رسول الله صلی الله علیه وسلم، «قمر» نامیده شد. «قمر» یعنی ماه، این کلمه بیست و هفت بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته و هدف از آن، قمر معلوم یعنی القمر با الف و لام تعریفه است نه اقمار کرات دیگر. (قاموس قرآن، جلد ۶، صفحه ۳۳)

فضیلت سورة قمر:

قبلاً در بیان فضیلت سورة «ق» نیز نقل کردیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم دو سوره «ق» و «قمر» را در نمازهای عید اضحی و فطر می‌خواندند زیرا این دو سوره، مشتمل بر مژده‌ها، هشدارها، بیان آغاز و إعادة آفرینش، توحید، نبوت و غیر آن از مقاصد عظیم اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌فرماید: «این سوره از آغاز تا انجام خود، حمله‌ای سخت، کوبنده و محکم بر دل‌های دروغ‌انگاران و هشدارهای الهی است، به همان اندازه که آرامبخش نیرومند و محکمی برای دل‌های مؤمنان و باورمندان است».

تعداد آیات، کلمات و حروف:

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم؛ سوره قمر در مکه مکرمه نازل شده، جز سه آیات آن، مکی است، و این سه آیات عبارت‌اند از: «أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرُونَ» تا «بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ» (از آیات ۴۴ الی ۴۶).

سوره قمر دارای (۵۵) پنجاه و پنج آیات، و (۱۴۸) یک صد و چهل و هشت کلمه، و (۱۴۸۲) یک هزار و چهار صد و هشتاد و دو حرف، و (۶۷۱) و شش صد و هفتاد و یک نقطه است. (با درج اختلافات علماء در این بابت).. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی).

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره طور مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره «قَمَر» با سوره قبله:

الله تعالی سوره نجم را به ذکر قیامت پایان داد. سوره قمر را نیز به مثل آن شروع نموده است.

محتوای سوره قَمَر:

این سوره به خاطر مکی بودنش بحثهایی از مبدا و معاد دارد، و مخصوصاً بیانگر کیفرهای گروهی از اقوام پیشین است که بر اثر لجاجت، عناد و پیمودن راه کفر، ظلم و فساد یکی پس از دیگری، به عذابهای کوبنده الهی گرفتار و هلاک شدند.

وبه دنبال هریک از این سر گذشتها جمله «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؛ ما قرآن را برای تذکر، آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود) تکرار می کند تا درسی باشد برای مسلمین و کفار.

و بطور کلی محتوای این سوره را در چند بخش می توان خلاصه و جمع بندی کرد:

- آغاز سوره که از مسأله نزدیکی قیامت و موضوع (شق القمر) و اصرار و پافشاری مخالفان در انکار آیات الهی سخن می گوید.

- در بخش دیگر از نخستین قوم سرکش، متمرّد و لجوج یعنی (قوم نوح) و مسأله طوفان بصورت فشرده ای بحث می کند.

- بخش دیگر داستان قوم (عاد) و عذاب دردناک آنها را شرح می دهد.

- در چهارمین بخش سخن از قوم (ثمود) و مخالفت آنها با پیامبرشان (صالح)، و همچنین (معجزه ناقه) و بالاخره مجازات آنها با (صیحه آسمانی) است.

- سپس به سراغ قوم (لوط) می رود، و ضمن اشاره گویا و فشرده ای به کفر و انحراف اخلاقی آنها، به قسمتی از عذاب دردناکشان اشاره می کند.

- در بخش دیگر سخن بسیار کوتاهی از (آل فرعون) و مجازات آنها آمده است.

- در آخرین بخش مقایسه ای میان این اقوام و مشرکان مکه و مخالفان پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم کرده، آینده خطرناکی را که در صورت ادامه این راه در پیش دارند بازگو می کند. این سوره با شرح قسمتی از مجازات مجرمان در قیامت و پاداشهای عظیم پرهیزکاران پایان می دهد.

هدف کلی و اساسی سورة قمر:

- یادآوری قیامت؛

- یادآوری سرگذشت اقوام سرکش پیشین و عبرت آموزی از عذاب آنان؛

- تثبیت نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم و بیان معجزات.

ترجمه و تفسیر سورة القمر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿١﴾

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت. (۱)

در این هیچ شکی نیست که: قیامت نزدیک و حتمی الوقوع است و از عمر دنیا چیزی باقی نمانده است. پس آگاه و بیدار شوید، غافل نه شده و برای آخرت خویش زاد و توشه برابر کنید.

در این هیچ جای شک نیست که: زمان وقوع قیامت را کسی جز الله تعالی نمی داند، اما از چهارده قرن قبل پروردگار با عظمت خبر داده است که قیامت نزدیک است و لحظه های وقوع و تحقق آن فرا رسیده است: «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» انشقاق قمر، یکی از علامت و نشانه های است که به نزدیک شدن وقوع قیامت اشاره دارد و از این جهت که آمدن قیامت خیلی نزدیک است، قرآن عظیم الشأن آن را چنان ترسیم می کند که واقع شده و تحقق یافته است: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١﴾» (سورة النحل: ۱) (امر الله رسید (غلبه توحید و شکست کفار) پس آن را به شتاب طلب نکنید، او پاک و بلند مرتبه است از چیزهایی که با او شریک می سازند).

قرآن عظیم الشأن در مورد قیامت به بندگان خویش هشدار های متعددی داده و به آنها درباره آمادگی برای فرا رسیدن قیامت بسیار تاکید می کند و قیامت

را به فردا تشبیه می کند، چون قیامت روزی است که بعد از زندگی دنیا صورت میگیرد: «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» (سورة الحشر: ۱۸) (ای مؤمنان! از خدا بترسید و هر کسی باید بنگرد که چه چیزی را برای فردا قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است. از خدا بترسید.

در حدیثی که از امام بخاری و امام مسلم روایت شده آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالیکه به دو انگشت سبابه و وسطی اشاره می کرد، فرمود: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ» (من و قیامت از لحاظ فاصله زمانی مانند این دو انگشت هستیم). بخاری در صحیحش، کتاب «رقاق» باب «بعثت انا و الساعة كهاتين» فتح الباری (۳۴۷/۱۱) و مسلم در کتاب «فتن» باب «قرب الساعة» (۲۴۶۸/۴) شماره (۲۹۵۰) از انس (رضی الله عنه) روایت کرده اند.

یعنی اینکه فاصله میان من و قیامت بسیار نزدیک است که عمر دنیا به وسیله انگشت وسطی اندازه گیری شود، باقی مانده عمر دنیا از زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم تا قیامت به اندازه اضافه انگشت وسطی بر انگشت سبابه است، این فاصله در مقیاس و معیار بشر دراز است، چون قدرت درک بشر کوتاه و محدود است، اما در میزان خداوند خیلی نزدیک میباشد: «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» (سورة النحل: ۷۷)

(کار (برپایی) قیامت (و زنده گرداندن مردمان در آن، برای الله ساده و آسان است و از لحاظ سرعت و سهولت، درست) به اندازه چشم برهم زدن و یا کوتاه تر از آن است. بی گمان خدا بر هر چیزی توانا است (چرا که قدرت بی انتهاء است).

در روایتی از صحیح مسلم آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم خطبه ای ایراد فرمود، بعد از حمد و ستایش خداوند متعال فرمود: «فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ آذَتْ

بَصَرُمْ وَوَلَّتْ حَذَاءَ وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ يَتَصَابُهَا صَاحِبُهَا وَإِنَّكُمْ مُنْتَقِلُونَ مِنْهَا إِلَى دَارٍ لَا زَوَالَ لَهَا فَانْتَقِلُوا بِخَيْرٍ مَا بِحَضْرَتِكُمْ» (باقی مانده عمر دنیا نسبت به سال‌های سپری شده مانند قطره آبی است که از یک گیلان آب باقی مانده است. شما از این دنیا به خانه‌ای که هر گراز بین نمی رود در حال انتقال هستید. پس با بهترین زاد و توشه به سوی آن حرکت کنید.

شأن نزول آیات ۱-۲:

۱۰۲۴- بخاری، مسلم و حاکم - عبارت و لفظ از حاکم است، از ابن مسعود روایت کرده اند: قبل از هجرت پیامبر (ص)، من در مکه مشاهده کردم که ماه دو پاره شد. مشرکان گفتند: محمد ماه را جادو کرد. پس آیه: «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ» نازل شد. (عبدالرزاق در «تفسیر» ۳۰۵۹ و از طریق او حاکم ۴۷۱/۲ از ابن مسعود روایت کرده اند. اسناد این به شرط بخاری و مسلم صحیح است. بخاری ۳۸۶۰، مسلم ۲۸۰۰ ح ۴۴، ترمذی ۳۲۸۵، احمد ۳۷۷/۱، ابن حبان ۶۴۹۵ نیز از ابن مسعود به قسم صحیح به همین معنی روایت کرده اند. «تفسیر ابن کثیر» ۶۴۳۸).

۱۰۲۵- ترمذی از انس (رض) روایت کرده است: اهل مکه از پیامبر معجزه خواستند. بنابراین ماه در مکه دو شق شد. پس «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ... تا... سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ» نازل شد. (صحیح است، بخاری ۴۸۶۷، مسلم ۲۸۰۲، ترمذی ۳۲۸۶ و نسائی در «تفسیر» ۵۷۴ از انس (رض) روایت کرده اند. اگرچه انس در این دوران نبود، اما از ابن مسعود یا از شخص دیگری که در مکه مسلمان شده شنیده است.

«تفسیر شوکانی - ۲۵۳۵». در نزد شیخین نزول آیه نیست و مراد از «دو بار» دو شق است چنانچه در روایات دیگر آمده است.

معجزه شق القمر:

معجزه کلمه ای عربی است. مترادف به کلمه اعجاز بوده که از ریشه لغوی عجز به معنی ناتوانی گرفته شده است و بنابراین اعجاز به چیزی اطلاق می شود که انسان از انجام آن ناتوان است.

معجزه همانطوریکه از لفظ آن استفاده می شود؛ به کارخارق العاده ای گفته می شود که مدعیان نبوت برای اثبات مدعای خود که ارتباط با عالم غیب و خدای عالم هستی بوده می آوردند و دیگران را نیز بمقابله و معارضه و آوردن مثل آن دعوت می کنند، و چون کسی مانند آنرا نمی تواند بیاورد و عاجز از انجام آن است بدان معجزه می گویند.

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم ازهر راهی کافران را به دین خدا فرا خواند، اما آنان سخنان او را تکذیب می کردند و در جستجوی توجیه و عذر بودند. تا آنکه یک روز به او گفتند: برای ما ماه را به دو نیم کن! پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم به درگاه پروردگار خود دعا کرد، و ناگهان، ماه به دو نیم شد!

بخاری، مسلم و سایرین از انس (رض) روایت کرده اند که فرمود: «مردم مکه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم درخواست کردند که برایشان نشان های را بنمایاند پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم ماه را به صورت دو پاره به آنان نمایاندند تا بدانجا که کوه حراء در میان دو پاره ماه واقع شد».

در روایت دیگری آمده است که: «یک پاره ماه بالای کوه قعقعان و پاره دیگر آن بر کوه ابوقیس قرار گرفت».

همچنین بخاری و مسلم از ابن مسعود (رض) روایت کرده اند که فرمود: در عهد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ماه به دو پاره شق شد، پاره ای بالای کوه

و پاره‌ای دیگر پایین‌تر از آن. در این اثنا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اینک بنگرید». یعنی معجزه‌ای را که درخواست کرده بودید، مشاهده کنید.

کافران بادر نظر داشت اینکه این صحنه را به چشم سر دیدند و حتی به شدت تحت تاثیر آن هم قرار گرفتند. اما شیطان‌شان بر آن‌ها غالب شد و گفتند: این نیز جادویی است که شما را با آن افسون کرده است.

سپس برای آنکه از موقعیت سختی که در آن قرار گرفته بودند بیرون بیایند گفتند: منتظر مسافرانی که در راه هستند بمانید؛ اگر آن‌ها در سر زمین‌هایی که بودند نیز چنین چیزی دیده‌اند، محمد راست گفته، و اگر ندیده‌اند، این جادو بوده است، زیرا او نمی‌تواند همه‌ی مردم را جادو کند.

همین که اولین گروپ از مسافران به مکه رسیدند، قریش از آنان پرسیدند: آیا ماه را در حالی که دو نیم بود دیدید؟ گفتند: بلی؛ در فلان شب.

سپس بقیه‌ی مسافران از راه رسیدند و همه همان جواب را دادند. اما قریشیان باز هم این معجزه را تکذیب نمودند و تکبر ورزیدند و گفتند: او همه‌ی مردم را جادو کرده است!

همچنان حدیثی متعددی در مورد شق القمر آمده که برخی از این احادیث عبارتند از:

در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم - در حالی که آفتاب مشرف به غروب بود - برای اصحاب شان سخنرانی می‌کردند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه قدرت اوست، از عمر دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی

نمانده است جز به اندازه زمانی که از این روز شما نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی مانده است و ما هم اکنون جز چیز اندکی از آفتاب نمیبینیم».

«و از هم شکافت ماه» یعنی: ماه - به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شق گردید و دو پاره شد.

عثمان بن عطاء از پدرش روایت کرده است که در معنای این بخش از آیه گفت: «ماه به زودی شکافته خواهد شد». یعنی: تا هنوز شکافته نشده است. و کسانی از اهل تفسیر که مشرب حکما را دارند و خرق و التیام در جسم سماوی را قبل از وقوع قیامت جایز نمی‌دانند، نیز بر این نظرند. اما ابن کثیر می‌گوید: «انشقاق و دو پاره شدن ماه، در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به وقوع پیوست، که این واقعه در احادیث متواتر با اسانید صحیح به اثبات رسیده و در میان علما مورد اتفاق می‌باشد. و این یکی از معجزات پردرخشش و قاطع آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود».

پروردگار با عظمت خبر معجزه شق القمر را در قرآن عظیم الشأن در آیه (۱) - ۷ سورة قمر ذکر نموده طوریکه میفرماید: «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ، وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعَرِّضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ، وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ، وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ، حِكْمَةٌ بَلِغَةٌ فَمَا تُغْنِ الْأُنذُرُ، فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ تُكْرِرُ، خُشْعًا أَبْصَرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ» (سورة القمر: ۱-۷).

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعَرِّضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾

و اگر معجزه ای را ببیند روی می گردانند و میگویند: این سحر (جادویی) پی در پی است. (۲)

با در نظر داشت وقوع معجزات در طول تاریخ انبیاء و بخصوص معجزه که توسط رسول الله صلی علیه السلام بعمل آمد، و حقیقت را به چشم سر مشاهده می کردند، ولی مشرکان به انکار آن می پرداختند و می گفتند: محمد صلی الله علیه وسلم مارا سحر کرده است، قرآن عظیم الشأن این انکار مشرکان را به عنوان عادت همیشگی آنان بیان کرده است.

قرآن عظیم الشأن که بزرگترین معجزه تاریخی در عالم بشریت می باشد، آنرا هم انکار نمودند، در قرآن عظیم الشأن آیات متعددی وجود دارد که معجزه بودن این کتاب الهی را ثابت می کند، بطور مثال تحدی (به میدان طلبیدن مردم به آوردن مشابه) قرآن بهترین دلیل بر اعجاز قرآن است که می فرماید: اگر در این کتاب که بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید سورة ای همانند آن بیاورید. «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (سوره بقره آیه ۲۳).

طوری که تا به امروز همه انسان ها از آوردن حتی یک سورة مانند کوچک ترین سورة های قرآن عاجز بوده و با اطمینان باید گفت: که انشاء الله تا ابد نیز عاجز خواهند بود.

وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقَرٌّ ﴿۳﴾

و به تکذیب دست زدند و از خواهشات (نفسانی) خویش پیروی کردند ولی هر امری قرارگاهی دارد. (۳)

«وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقَرٌّ» و هر امری غایت و نهایی دارد که بر آن مستقر می گردد، اگر خیر باشد بر خیر و اگر شر باشد بر شر مستقر می شود. مقاتل گفته است: هر سخن نهایت و حقیقتی دارد که به آن منتهی می شود. و قتاده گفته است: یعنی خیر به اهل خیر و شر به اهل شر بر می گردد (خازن ۸۲۸/۴ - علاء الدین

علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان (متوفای ۷۲۵ق) دانشمندی که تفسیر بغوی را تلخیص کرده است)

شیوهی اشخاص لجوج در برخورد با معجزات و آیات الهی، همانا اعراض، تکذیب و تهمت است.

وزمانیکه هوا و هوس‌ها بر انسان حاکم شود، به یاد داشته باشد که نه تبلیغ مستقیم پیامبران و نه هم تبلیغ غیرمستقیم بر آن تاثیر دارد.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ﴿٤﴾

و اخباری که مایه عبرت و موجب بیزاری از معصیت شود، به اندازه کافی برای آنان آمده است. (۴)

حِكْمَةٌ بِاللِّغَةِ فَمَا تُغْنِ التَّنْذِرُ ﴿٥﴾

(قرآن) حکمت بالغه خداست و (اگر از آن پند نگیرید) دیگر از این پس هیچ اندرز و پند (شما را) سودی نخواهد بخشید. (۵)

فَقَوْلٌ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نَّكُرٍ ﴿٦﴾

پس از آنها روی گردان و روزی را به یادآور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی فراخواند. (۶)

خُشْعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ﴿٧﴾

در حالیکه چشم‌هایشان [از شدت ترس] فرو افتاده، هم چون ملخ‌های پراکنده از گورها بیرون آیند. (۷)

از فحوای آیه مبارکه معلوم می‌شود که فروافتادن چشم‌ها طوریکه گفتیم ناشی از شدت ترس و یاهم شدت شرمساری است که موجب ذلت و خواری می‌شود. و اینکه مجرمان در روز قیامت به ملخ‌های پراکنده تشبیه گردیده، بیانگر سردرگمی و حیرت زدگی آنان به هنگام خروج از قبرهاست، و از بس که گرفتار ترس و رعب شده اند نمی‌دانند به کجا بروند.

ابن جوزی مفسر کبیر جهان اسلام گفته است: از این جهت آنها را به ملخ تشبیه کرده است که ملخ جهت و مقصدی ندارد و آنها نیز آشفته، ترسناک و سرگردان از قبر بیرون می آیند و هیچ یک از آنها هدف و مقصدی ندارد. نداء دهنده اسرافیل است. (زاد المسیر فی علم التفسیر مشهور به «زاد المسیر»، ابن جوزی ۹۱/۸)

مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴿٨﴾

شتابان به سوی آن دعوت کننده می روند و کافران می گویند: امروز روز بسیار سختی است. (۸)

«عَسِرٌ»: سخت و دشوار.

روز رستاخیز، روزی است بسیار بزرگ، هولناک و خوف ناک که بندگان هرگز چنین روزی را ندیده اند و نخواهند دید. در (آیه ۲۷، سورة الإنسان) می خوانیم: «إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا» «اینان زندگی زودگذر دنیا را دوست می دارند و به روز سنگین بی توجهی می کنند». و باز می فرماید: «فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِرٌ، عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ» (المدثر: ۹-۱۰).

«پس آن روز، روز سختی خواهد بود. برای کافران آسان نخواهد بود». بیم و وحشتی که در آن روزبندگان را فرامی گیرد، آن چنان هولناک است، که مادر طفل شیرخوارش را فراموش می کند، زنان باردار سقط جنین می کنند و مردم دچار مستی و گیجی می شوند. گویی عقل شان را از دست داده اند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾» (سورة الحج: ۱-۲). «ای

مردم! از (عقاب و عذاب) پروردگارتان بترسید. بی گمان زلزله‌ی روز رستاخیز، چیز بزرگی است. آن روز را که می‌بینید، (آن‌چنان هول و هراس سرتا پای مردمان را فرا می‌گیرد که حتی) هر زن شیردهی که پستان به دهان نوزاد شیرخوار خود دارد نوزادش را رها می‌کند و جملگی زنان باردار سقط جنین می‌کنند و مردمان را مست می‌بینی، ولی آنان مست نیستند بلکه عذاب الله شدید است».

در آن روز چشمان ستمکاران از شدت ترس خیره می‌شود. به چپ و راست نگاه می‌کنند و دل‌هایشان بر اثر خوف و ترس زیاد، از علم و دانش خالی می‌گردد. هیچ چیزی در آن‌ها جای نمی‌گیرد و چیزی نمی‌فهمند:

- در روز رستاخیز، پیوند خویشاوندی از هم می‌گسلد. الله می‌فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» ﴿۱۰۱﴾ [المؤمنون: ۱۰۱]. «هنگامی که در صور دمیده شود، هیچ‌گونه پیوند خویشاوندی در میان آنان نمی‌ماند و در آن روز از حال همدیگر نمی‌پرسند». در آن روز، هر کس به فکر رهایی خویش است و به دیگران توجه نمی‌کند حتی از محبوب‌ترین دوستان خود فرار می‌کند، از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندان خود گریزان است. الله می‌فرماید: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ، ﴿۳۳﴾ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، ﴿۳۴﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، ﴿۳۵﴾ وَصَحْبَتِهِ وَبَنِيهِ، ﴿۳۶﴾ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» ﴿۳۷﴾ (عبس: ۳۳-۳۷).

«هنگامی که صدای گوش‌خراش (دمیدن دوم) برآید، در روزی که انسان از برادر و از مادر و پدر و همسر و فرزندان فرار می‌کند. در آن روز، هر کدام از آنان گرفتاری بزرگی دارد، که او را به خود سرگرم می‌کند».

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» (سوره لقمان: ۳۳). «ای مردمان! پروای الله پیشه کنید و از روزی بترسید که نه پدری به فرزندش پاداشی می دهد و نه فرزندی پدرش را پیمان الله حق است».

- در آن روز، کافران برای رهایی از آتش جهنم، می خواهند هر چه که دارند حتی تمام جهان را بدهند. الله متعال میفرماید: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ» (یونس: ۵۴). «اگر آن چه در زمین است از آن کسی باشد که ستم کرده است و آن را (برای نجات خویشتن از عذاب دوزخ فدا کند). حتی اگر زمین و چند برابر آن را هم داشته باشد می خواهد ببخشد.

کافران با انواع سختی ها در قیامت مواجه اند، از جمله: سختی ناتوانی سختی طولانی بودن مدت، سختی تشنگی و گرسنگی سختی هم جواران ناهل، سختی رسوایی سختی حسرت ها، سختی حساب و کتاب سختی تحقیرها، سختی نداشتن شفیع سختی جدا شدن از خوبان، سختی نداشتن زاد و توشه سختی شکایات دیگران.

در حالیکه این روزبر اهل ایمان، در آن روز نه خوف و ترسی از گذشته است و نه حزن و هراسی بر آینده. «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (و یَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ) (یونس: ۴۵). «روزی که آنان را (الله) گرد می آورد. گویا فقط ساعتی از روز (در دنیا) مانده اند». در جای دیگر می فرماید: «كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحِيَّةً» (النازعات: ۴۶). «روزی که آنان برپایی رستاخیز را می بینند، می پندارند که جز شامگاهی یا چاشتگاهی در آن درنگ نکرده اند».

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ﴿٩﴾
پیش از آنان قوم نوح تکذیب کردند و بنده ما را دروغگو شمردند و گفتند:
دیوانه است. و رانده شد. (۹)

خواننده محترم!

هریکی از پیامبران به سوی ملت خاصی مبعوث شده‌اند، از جمله میتوان گفت: حضرت موسی علیه السلام برای هدایت قوم بنی اسرائیل و حضرت صالح علیه السلام برای هدایت قوم ثمود و حضرت هود علیه السلام به منظور راهنمایی قوم عاد و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم جهت هدایت قریش وبصورت کل باید گفت که محمد صلی الله علیه وسلم برای سایر عالم بشریت مبعوث گردیده است.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که نوح علیه السلام پیامبر نسل قابیل پسر آدم و ذریه‌ی شیث علیه السلام بوده است. (عرائس، ثعلبی، صفحه ۴۶). در ضمن قابل یاد آوری است که: فاصله ای زمانی وفات آدم علیه السلام تا بعثت نوح علیه السلام حدود ده قرن را در بر می گیرد، که در طی این مدت غالباً مردمان در راستای شریعت راستین همان زمان گام برمی داشتند، بنابراین، خداوند سبحان و تعالی پیامبران را توظیف فرمود تا آن‌ها را به بهشت و دوزخ بشارت دهند و بترسانند. و اولین پیامبری که بار این رسالت عظیم را به دوش گرفت، سیدنا نوح علیه السلام بود. (تاریخ طبری، جلد ۱، صفحه ۱۷۸). زمانیکه نوح علیه السلام این رسالت الهی را بر دوش گرفت عمرش به روایتی به سیصد و پنجاه سال و به روایت دیگری به چهار صد و هشتاد سال میرسید. نوح علیه السلام به مدت نو و نیم قرن، در میان قوم خود باقی و پایدار ماند (و پس از طوفان) هم مدت سه و نیم قرن دیگر در میان آنان زندگی کرد. عده‌ای از مؤرخین هم بر این باورند: که وی تنها یک صد و پنجاه سال به امر دعوت ملت خود اشتغال داشته و در سن ششصد سالگی سوار کشتی شده و پس از اتمام طوفان سیصد و پنجاه سال زندگی کرده است. (تاریخ طبری، جلد ۱، صفحه ۱۸۰).

اما آیات قرآن کریم گویای این مطلبند که وی به مدت نه صد و پنجاه سال در میان قومش بوده و چه به صورت آشکار و چه به صورت خفی و غیر علنی به ارشاد و اندرز آنها همت گمارده است.

ولی در طول این مدت مردم نصایح نوح علیه السلام را رد و توجه چندانی به دعوت وی نداشتند و اغلب شان به راه کفر آمیز، گمراهی و ضلالت خود باقی ماندند و به دایره‌ی «ایمانداران» نگرویدند. متأسفانه غالب در بسیاری از اوقات نه تنها به دعوت نوح علیه السلام لبیک نمی گفتند، بلکه وی را اهانت و حتی مورد شتم و ضرب قرار هم می دادند. که در زیاتر از حالات بی هوش بر زمین می افتاد و هنگامی که به هوش می آمد، می گفت: «خدایا، لطف و مغفرت خود را از قوم من دریغ نفرما، (و به خاطر این کارها بر آنها خشم نگیر) چه از روی نادانی آنها را انجام می دهند». (عرائس، ثعلبی، صفحه ۴۷).

مطابق روایت قرآنی وضع و حالات نوح علیه السلام به حدی رسید که: کار ارشاد و تبلیغ نوح علیه السلام، دیگر مثمر ثمر نبود، جز تعدای محدودی به وی ایمان آوردند: «وَأُوحِيَ إِلَيَّ نُوحٌ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (سورة هود: ۳۶). (به نوح وحی شد که دیگر هیچکس از قوم تو ایمان نخواهند آورد، جز کسانی که (قبلاً) ایمان آورده اند، لذا به خاطر کارهایی که انجام می دهند غمگین مباش).

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴿١٠﴾

تا پروردگارش را خواند که من مغلوب شدم پس از آنها انتقام بگیر. (۱۰)
بعد از اینکه نوح علیه السلام از عملکرد غیر انسانی و کفر امیز قوم خویش به فغان آمد:

دست خویش را به دربار الهی بالا نمود و عرض داشت: پروردگارا، من شکست خورده‌ام، پس مرا یاری و کمک فرما (و انتقام مرا از ایشان بگیر).

بعد از دعای نوح علیه السلام به فرمان الهی، آن طوفان ویرانگر و بنیان برانداز آغاز یافت. «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ﴿١١﴾ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا». (آیات ۱۱-۱۲ القمر) (پس درهای آسمان را با آب تندریشان و فراوانی از هم گشودیم و از زمین چشمه ساران زیادی برجوشانیدیم).

و بدین ترتیب خداوند سبحان از آسمان بارانی را فرو فرستاد: که ساکنان زمینی قبلاً نظیر آن را مشاهده نکرده بودند و در آینده هم اینگونه نبارید. بارانی فرود آمد: که گویی از دهانه‌های مشک‌های آب فرو ریخت. از سوی دیگر بنا به فرمان الهی، از تمام نقاط زمین چه از چاه و چه از چشمه، آب بیرون آمد و جاری شد.

ارتفاع آب تا بدانجا رسید که حتی بلندترین کوه زمین را که طبق گفته‌های اهل کتاب پانزده ذراع و بنا به قولی هشتاد ذراع ارتفاع داشته، دربر گرفت. خلاصه طوفان نوح علیه السلام نه تنها تمامی نقاط زمین را اعم از طول و عرض، کوهستان، وادی، تپه و... فرا گرفته، بلکه در روی زمین احدی را چه کوچک و چه بزرگ، از زندگان باقی نگذاشته است. گفتنی است که در زمان نوح علیه السلام مردمان تمامی کوه‌ها و وادی‌ها را اشغال کرده بودند و جایی در زمین پیدا نمی‌شد که بی‌صاحب و بی مالک باشد.

(قصص الأنبياء، اثر ابن کثیر، صفحه ۷۳).

و گفته شده که طوفان نوح علیه السلام در سیزدهم ماه اگست میلادی به وقوع پیوسته است. (تاریخ طبری، جلد ۱، صفحه ۱۸۹، چاپ مؤسسه‌ی «المعارف»).

و بدین ترتیب آب طغیان کرد و ارتفاع امواج به طرز هولناکی بالا رفت.

طوریکه پروردگار با عظمت در این باره فرموده: «إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ﴿١١﴾ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ﴿١٢﴾» (سورة الحاقة: ۱۱-۱۲). (ما بدانگاه که (در طوفان نوح) آب طغیان کرد (و از حد معمول فراتر رفت، نیکان) شما را سوار کشتی کردیم. تا آن (حادثه‌ی نجات مؤمنان و غرق شدن کافران، درس عبرتی و) مایه‌ی اندرزی، برای شما بوده و گوش‌های شنوا آن را فرا گیرند و به خاطر سپرند).

ولی قابل یادآوری است که: از ظاهر قرآن و حدیث نبوی چنین برمی آید که طوفان تنها شامل قوم نوح علیه السلام بوده است و این امر مقتضی این نیست که طوفان سراسر زمین را فرا گرفته باشد، چون دلیلی در دست نیست که بشر در آن دوران، در تمام نقاط زمین بوده باشد، بلکه در منطقه‌ی معینی محصور بوده‌اند که طوفان آن را فرا گرفته است.

مراجعه شود: به نقل از «داستان پیامبران در قرآن» تألیف دکتر عقیف عبد الفتاح طباره، ترجمه آقای ابوبکر حسن زاده، صفحه ۱۱۵ - ۱۱۷) همچنان مراجعه شود به رساله چشم اندازی به معجزات پیامبران (از منظر قرآن و تاریخ) (با کمی اختصار) تألیف: عبدالمنعم هاشمی ترجمه: سید رضا اسعدی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری. (والله أعلم بالصواب).

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿١٢﴾

و در زمین چشمه‌ها جاری کردیم، تا آب آسمان برای انجام کاری که مقدر شده بود یکجا شد. (۱۲)

«فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ» آب آسمان و زمین به میزانی که خدا در ازل مقرر داشته بود، به هم آمدند و تکذیب کنندگان را غرق و نابود کرد. قتاده می گوید: خدا در ام الكتاب مقرر داشته بود که وقتی کافر شدند، غرق شوند.

خواننده محترم!

ابوالخطاب سدوسی بصری، معروف به قتاده بن دِعامه (۶۱ - ۱۱۷ق)، از تابعان جلیل القدر و یکی از فقهای مشهور و معروف بصره بشمار می رفت و دانا به علم انساب و اشعار عرب بود. مفسران اقوال او در تفسیر آیات قرآن را در تفاسیر خود نقل کرده اند، ولی تفسیر او فعلاً وجود ندارد. مورخین می نویسند که : ابوالخطاب سدوسی بصری، نابینا به دنیا آمد؛ حافظه ای قوی داشت و آنچه را حفظ کرده و یا حتی یک بار بر او خوانده شده بود فراموش نمی کرد.

وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسْرٍ ﴿١٣﴾

و نوح را بر کشتی که دارای تخته ها و میخها بود، برداشتیم. (۱۳)
در البحر المحيط فی التفسیر آمده است: ذات ألواح و دسر عبارت است از کشتی که نوح آن را ساخت، و از این دو وصف چنان درک می شود که مراد «کشتی» است و این صفت جانشین موصوف است، مانند پیراهن از آهن بافته شده است که منظور «زره» است، و این یک کلام فصیح و بدیع است؛ زیرا اگر صفت و موصوف با هم بیایند، چنین فصاحتی در کار نیست.

«دُسْر» یعنی میخها. (البحر المحيط فی التفسیر ۱۷۷/۸) تألیف محمد بن یوسف بن علی بن حیان نقری غرناطی (۶۵۴ - ۷۴۵ق)

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَنْ كَانَ كُفِرًا ﴿١٤﴾

(کشتی) زیر نظر چشم های ما روان بود. (این امر) پاداش کسی بود که (نبوتش) انکار شده بود. (۱۴)

«جَزَاءَ لِمَنْ كَانَ كُفِرًا» قوم نوح را به منظور پیروزمودن بندهی خود، نوح، غرق کردیم؛ چون نوح تکذیب و فضلش انکار شده بود.

آلوسی مفسر تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» می فرماید: یعنی چنین امری را به عنوان پاداش نوح انجام دادیم؛ زیرا نعمتی بود که خداوند متعال آن را به قوم نوح عطا فرمود اما آنها در مقابل این نعمت ناسپاسی کردند. و همچنین هر پیامبری برای امتش نعمت است. ((تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» ۸۳/۲۷) تألیف شهاب الدین، محمود أفندی آلوسی با کنیه أبو الشاء که در سال ۱۲۱۷ ق در حوالی بغداد به دنیا آمد)

وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ ﴿١٥﴾

و به راستی آن را به عنوان مایه عبرت باقی گذاردیم، پس آیا پند پذیری هست؟ (۱۵)

«مُدْكِرٍ» پند گیرنده. عبرت گیرنده.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ﴿١٦﴾

بنگر تا عذاب و هشدار من چگونه بود. (۱۶)

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ ﴿١٧﴾

و یقیناً ما قرآن را برای پند گرفتن آسان کردیم، پس آیا عبرت گیرنده ای هست؟ (۱۷)

«فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ» آیا افرادی پیدا می شوند که پنדהا و قصه هایش را بپذیرند؟! خازن گفته است: بدین وسیله انسان را به حفظ و تعلیم و تعلم قرآن تشویق و تحریک می کند؛ زیرا خداوند متعال آن را آسان کرده است و این امر برای هر کدام از بندگان که الله جل جلاله بخواهد آسان است، و جز قرآن هیچ یک از کتب الله جل جلاله کاملاً به صورت ظاهر خوانده نمی شود (خازن ۲۲۸/۴). (علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان (متوفای ۷۲۵ق) که تفسیر بغوی را تلخیص کرده است)

خلاصه‌ی مطلب این که الله جل جلاله قرآن کریم را برای آن که قصد حفظ و پند گرفتن از آن را دارد، آماده و آسان کرده است. پس قرآن اساس سعادت و دنیا و آخرت است.

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِي ﴿١٨﴾

عادیان به تکذیب پرداختند پس چگونه بود عذاب من و بیم دادن هایم. (۱۸)

هود علیه السلام:

هود پسر عبدالله بن رباح بن خلود بن عاد رهبر وزعیم قبیله است. نسب او به سام فرزند نوح منتهی می شود. محمد پسر اسحاق نسبی غیر از این برای هود نقل کرده، اما قول صحیح همان است که ما ذکرش کردیم. و استاد عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء آنرا ترجیح داده است.

در قرآن عظیم الشأن هفت بار ذکری از هود بعمل آمده است، از جمله در سوره های: (أعراف و شعراء، و یک سوره ی قرآن بنام هود) نامگذاری شده است.

هود از نسل نوح پدر او شالخ و نام مادر او او بکیه است، او برای هدایت قوم عاد که در سرزمینی حاصل خیز زندگی می کردند، برگزیده شده بود. حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در سر زمین احقاف (بین یمن و عمان، در جنوب عربستان) قومی زندگی می کردند که به آنها قوم عاد می گفتند. بنا بر آیات قرآن عظیم الشأن، قوم عاد بلند قامت، غول پیکر، قدرتمند و درشت هیکل، که زندگی خوبی را داشتند و از قدرت خود برای ظلم و ستم استفاده میکردند و در جهل و گمراهی به سر می بردند.

خداوند متعال در وصف آنها میفرماید: «كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ» [الشعراء: ۱۲۳-۱۲۴]. ((قوم) عاد پیغمبران را تکذیب کردند. وقتی که برادرشان هود به ایشان گفت: آیا از الله نمی ترسید.)

قوم عاد از قبایل عربی بایده هستند و از فرزندان سام پسر نوح متفرع شده بودند. از باب انتساب به یکی از اجداد خود بنام عاد پسر عوض پسر ارم پسر سام به این نام اشتها پیدا کرده‌اند.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ﴿١٩﴾

ما بر آنان در روزی شوم که شومی اش استمرار داشت، تندبادی بر آنان فرستادیم. (۱۹)

«ما بر آنان بادی صرصر فرستادیم» یعنی: بادی بسیار سرد. به قولی: باد صرصر بادی است که صدای سخت و هولناکی داشته باشد «در روزی شوم دنباله دار» یعنی: در روزی که شومی و ناخجسته‌گی آن پیوسته و مستمر بود. و به همین روز شومی بر آنان تمام شان به هلاکت رسیدند.

ابن کثیر در «تفسیر تفسیر القرآن الکریم» می‌فرماید: «شومی آن روز بدین جهت مستمر بود که عذاب دنیوی آن‌ها را به عذاب اخروی پیوست گردانید».

مجاهد می‌گوید: «باد صرصر آن‌ها را از زمین بر می‌کند و بر سرهایشان محکم بر زمین می‌کوفت چنان که گردن‌هایشان خرد گشته و سرهایشان از بدن‌هایشان جدا می‌شد».

به‌قولی معنی این است: آن باد صرصر مردم را از خانه‌هایشان بیرون می‌کشید و از زمین بر می‌کند «گویی آنان تنه‌های درختان خرما را از ریشه برکنده‌ای بودند».

ابن عباس (رض) صحابی جلیل‌القدر می‌فرماید: «این عذاب در آخرین چهار شنبه ماه نازل شد و کوچک و بزرگ آنان را نابود کرد». هدف این است که آن روز، برکفار قوم عاد روزی بد و شوم بود، ولی بر پیامبر شان و بر سایر مؤمنان روزی بدی به حساب نمی‌رفت.

قوم عاد چه را عبادت می کردند؟

قوم هود بت‌هایی داشتند که به جای الله تعالی آن‌ها را پرستش می‌کردند، آن‌ها اولین گروهی بودند که بعد از طوفان راه بت پرستی در پیش گرفتند. ابن کثیر می‌گوید: آن‌ها دارای سه بت به نام صدا، صمودا و هرا بودند. (البدایة والنهاية جلد ۱ صفحه ۱۲۱). آنها اعراب جفا پیشه، کافر، سرکش و متمرّد بودند.

حضرت هود آن‌ها را از عذاب الله تعالی بیم می‌داد، سرنوشت قوم نوح را برای آن‌ها مثال می‌آورد. نعمت‌های الله تعالی را به یاد آن‌ها می‌آورد و برای آن‌ها توضیح می‌داد که در مقابل نصیحت اجرای از آن‌ها نمی‌طلبد. تصمیم گرفتند از او انتقام بگیرند او را متهم به دیوانگی و سفاهت نمودند، به اینکه خدای آن‌ها از او انتقام گرفته و صدمه‌ای بر او وارد کرده و استهزایی که از ناحیه‌ی آن‌ها به او می‌شود بخشی از عذاب خدای آن‌ها است که بر او فرود آمده است.

الله تعالی از آن‌ها چنین حکایت می‌کند: «قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٣﴾ إِنَّ نَقُولُ إِلَّا اِعْتِرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾ مِّنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظَرُونَ ﴿٥٥﴾» [هود: ۵۳-۵۵]. (گفتند: ای هود تو دلیلی برای ما نیاورده‌ای و ما بخاطر سخن تو خدایان خود را رها نمی‌کنیم و به تو ایمان نمی‌آوریم. چیزی جز این نمی‌گوییم که یکی از خدایان ما بلایی به تو رساند. (و تو را دیوانه کرده است) گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید که من از چیزهایی که می‌پرستید بیزار و برکنارم به جز خدا و همگی به نیرنگ و چاره جوئیم پردازید و مهلتم ندهید.).

هود آنها را از عذاب الله تعالى بیم داد ولی اثری نکرد و آنها همچنان بر کفر و عناد و نافرمانی خود باقی ماندند.

تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ ﴿٢٠﴾

آن باد مردم را (از زمین) بر می داشت، گویی که آنها تنه های درختان خرماى ریشه کن شده اند. (۲۰)

«كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ» مانند نخل هایی بودند که از زمین کنده شده و افتاده اند. به سبب بلندی قد و ضخامت بدنشان به نخل تشبیه شده اند. خازن گفته است: تندباد آنها را از زمین بلند کرده سپس آنها را بر زمین می کوبید و گردنشان خرد می کرد و از بدن جدا می نمود، آنگاه مانند نخل بر زمین افتاده و بدون سر می ماندند (خازن ۲۲۹/۴).

«تَنْزِعُ»: بر می داشت. از جا بر می کند.

«أَعْجَازُ»: جمع عجز، تنه ها.

«مُنْقَعِرٍ»: از ریشه کنده شده. قلع شده.

هلاک شدن قوم عادبا «ریح العقیم»

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر الله، هود به اوج خود رسید و نصایح پیامبر بر آنها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام خشک سالی را بر آنان حکم نمود، بارش باران را بر مناطق شان توقف داد، تا اینکه بلا و سختی بر آنها شدت گرفت، تا اینکه آغاز به فغان و رهایی طلبی برخاستند. الله تعالى ابری را بر آنها فرستاد، زمانیکه قوم عاد ابر آسمانی را مشاهده نمودند، خوشحال شدند، گمان کردند که باریدن باران شاید آغاز خواهد یافت و به اصطلاح دعا شان قبول شده و مشمول رحمت الهی قرار گرفتند، ابر های سیاه

بر سر آنها رسید، آنها را بسیار سیاه یافتند فزع و ترس وجود آنها را گرفت. بعد باد بر آنها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آنها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آنها همچو تنه‌ی درخت خرما‌ی افتاده بر زمین، افتاد.

ولی پروردگارا با عظمت هود علیه السلام و ایمان آورندگان را از این عذاب نجات داد و در مقابل کافران تا آخرین نفر، هلاک شدند و هیچ شبهه و رسم از دیار آنها باقی نماند. چون باد شدید همه چیز را نابود و ویران کرده بود. قرآن عظیم الشأن با زیبایی خاصی میفرماید: «فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطَرُنًا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٤﴾ تَدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسْكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾» (سورة الأحقاف: ۲۴-۲۵). (پس چون توده ابر را دیدند که به سوی دره‌هایشان روی آورده است، گفتند: این ابری است که برای ما خواهد بارید، (نه)، بلکه آن چیزی است که آن را به شتاب می‌خواستید، بادی است که عذاب دردناک در آن نهفته است. (۲۵) همه چیز را به امر پروردگارش نابود می‌کند. پس چنان شدند که جز خانه‌هایشان چیزی دیده نمی‌شد، این چنین مجرمان را سزا می‌دهیم).

این باد عذاب ناک در قرآن عظیم الشأن به «ريح العقيم» نامگذاری شده است. طوریکه که میفرماید: «وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿٤١﴾ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرِّمِيمِ ﴿٤٢﴾» (سورة الذاریات: ۴۱-۴۲).

و در (ماجرای) عاد (نیز عبرتهایی است) وقتی تند باد بی‌خیر و برکت را بر آنان فرستادیم. (۴۲) بر هر چیزی که می‌وزید آن را باقی نمی‌گذاشت مگر اینکه آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید).

حضرت هود بعد از اینکه قوم عاد به هلاکت رسید به منطقه «حضر موت» کوچ کرد و تا اخیر زندگی در همانجا باقی ماند. مقبره هود در منطقه شرقی حضر موت در فاصله‌ی دو مرحله از شهر (تریم) موقعیت دارد. (حَضْرَ مَوْت یکی از مناطق تاریخی جنوب شبه جزیره عربستان بشمار می‌رود. باشندگان اهالی حضر موت را «حضر می» می‌نامند.

در روایتی که از حضرت علی کرم الله وجهه نقل شده آمده است که: حضرت هود در توده ریگ سرخ مدفون بوده و بالای سر آن درخت سمره‌ای در حضر موت وجود دارد. اگرچه مردم فلسطین ادعا دارند که: هود در سرزمین آن‌ها مدفون است ولی قول اصح همین است که در فوق تذکر یافت. (کتاب: اصطلاحات چهارگانه در قرآن از: ابو الأعلی مودودی: مترجم سامان یوسفی نژاد، (سرطان) ۱۳۹۶ هـ ش - شوال ۱۴۳۸ هـ ق)

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿٢١﴾

پس عذاب و هشدارهایم چگونه بود؟ (۲۱)

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٢٢﴾

و یقیناً ما قرآن را برای پند گرفتن آسان کردیم، پس آیا عبرت گیرنده‌ای هست؟ (۲۲)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿٢٣﴾

قوم ثمود هم آیات حق را تکذیب کردند. (۲۳)

خواننده محترم!

در این بخش داستان قوم ثمود مطرح می‌شود که از جمله نافرمان ترین و عصیانگرترین امت‌ها پس از قوم عاد می‌باشند. باید متذکر شد که: گمراهی و انحراف این قوم از لحاظ جوهره و حقیقت آن، دقیقاً همانند ضلالت و گمراهی دو قوم نوح و عاد بود.

ثمود اساساً نام قومی است که در شبه جزیره عربستان که ؛ در هزاره قبل از میلاد تا زمان بعثت محمد صلی الله علیه وسلم در عربستان اکثراً در دامنه کوه اثلب زندگی بسر می بردند.

قوم صالح همچنین به شدت برایمان خود نسبت به معبودهای دیگری غیر از الله پافشاری می‌کردند، و بر همین اساس معتقد بودند که معبودهایشان دعاهای آنان را می‌شنوند؛ بلاها و گرفتاری‌ها را برطرف ساخته و ما یحتاج شان را رفع می‌کنند و (بدتر از آن) از رؤسا و رهبران دینی خود در زندگی مدنی و اخلاقی تبعیت محض می‌کردند و به جای اخذ شریعت و قانون زندگی خود از خدای متعال، از اربابان خود می‌گرفتند، تا اینکه سرانجام به چنان امت مفسدی تبدیل شدند که خداوند به عذابی دردناک گرفتارشان ساخت. «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمُودَ ﴿١٣﴾ إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿١٤﴾» [فصلت: ۱۳-۱۴]. «پس اگر آن‌ها روی گردانند، بگو: من شما را از صاعقه‌ای همانند صاعقه‌ی عاد و ثمود بیم میدهم. چون پیامبران از پیش رو و پشت سر (از هر سو) نزدشان آمدند، (گفتند) که جز الله را نپرستید، (آن‌ها) گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست، فرشتگانی را نازل می‌کرد، پس ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافر هستیم».

همچنان در آیه (۶۱ سورة هود) میفرماید: «وَالِیْ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ یَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکُمْ مِنْ إِلَهٍ غَیْرُهُ» (و به سوی (قوم) ثمود برادرشان صالح را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! الله را پرستید، که معبودی جز او برای شما نیست).

«قَالُوا یَا صَالِحُ قَدْ کُنْتَ فِینَا مَرْجُوءًا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا یَعْبُدُ آبَاؤُنَا» (سورة هود: ۶۲). «گفتند: ای صالح! پیش از این ما به تو امید می داشتیم، آیا ما را از پرستش آنچه نیاکانمان می پرستیدند، باز می داری؟».

«إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ» (۱۴۲) «إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ» (۱۴۳) «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا» (۱۴۴) [الشعراء: ۱۴۲-۱۴۴]. «هنگامی که برادرشان صالح به آنها گفت: آیا (از الله) نمی ترسید؟! بی گمان من برای شما پیامبری امین هستم. پس از الله بترسید و مرا اطاعت کنید». (کتاب: اصطلاحات چهارگانه در قرآن از: ابو الأعلى مودودی: مترجم سامان یوسفی نژاد، (سرطان) ۱۳۹۶ هـ ش - شوال ۱۴۳۸ هـ ق)

فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنْآ إِذَا لَفِی ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿۲۴﴾ و گفتند: آیا از شخصی پیروی کنیم که از خود ماست؟ یقیناً اگر چنین کنیم در گمراهی و جنون عمیق خواهیم بود! (۲۴) «سُعُرٌ» دیوانگی.

ابن عباس (رض) گفته است: «سعر» یعنی دیوانگی. «ناقه مسعوره» یعنی شتری که از فرط شادی و خوشحالی دیوانه شده است. (تفسیر قرطبی ۱۳۸/۱۷).
أَلْقِی الذِّکْرُ عَلَیْهِ مِنْ بَیْنِنَا بَلْ هُوَ کَذَّابٌ أَشِرٌّ ﴿۲۵﴾

آیا از میان همه ما تنها وحی بر او نازل کرده شد؟ نه، او آدم بسیار دروغگویی متکبر است. (۲۵) «أَشِرٌّ» بسیار مغرور و متکبر.

سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ ﴿٢٦﴾

ولی فردا خواهند دانست که دروغگوی و متکبر کیست؟ (۲۶)
یعنی در آخرت خواهند فهمید که چه کسی بسیار دروغگو است، صالح علیه السلام بسیار دروغگو است یا قوم تکذیب کننده و تبہکارش؟ آلوسی گفته است: یعنی خواهند دانست «کذاب اشر» خود آنها می باشند. اما چون موضوع پوشیده نیست آن را به صورت ابهام آورده است. (روح المعانی ۸۸/۲۷)

إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ ﴿٢٧﴾

البته ما ماده شتر را برای امتحان آنان خواهیم فرستاد، پس (ای صالح) انتظار (هلاکت شان) باش و صبر پیشه کن. (۲۷)

اکنون توای صالح! عذابی را انتظار بکش که زود به آنان خواهد رسید و بر تبلیغ رسالت و آزار و اذیت آنان صبر پیشه کن.

در برخی از روایات آمده است که: صالح علیه السلام دو رکعت نماز بجاء آورد، وبعد از نماز دست به دعا برد، در همین وخت صخره‌ای که قوم وی تعیین کرده بودند شکافته شد و کوهان شتر از آن نمایان گشت و شتر بزرگ و عظیم‌الجثه‌ای از آن بیرون آمد. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤوف مخلص هروی (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری)

ابن کثیر گفته است: خدای بزرگ بنا به درخواست آنها شتری تازه زاییده بزرگ را از قلب سنگ خارا بیرون آورد، تا در مورد تصدیق حضرت صالح علیه السلام بر آنان معجزه و حجت باشد. (مختصر ۴۱۱/۳).

وَبَنِّهِمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ ﴿٢٨﴾

و آنان را خبر ده که آب میان آنان و ماده شتر تقسیم شده است؛ هریک در زمان نوبت خود بر سر آب حاضر شوند. (۲۸)

آب در میان قوم ثمود و میان شتر «تقسیم شده است» این بدین معنای است که: (که یک روز سهم ناقه و روزی برای آنهاست) قرآن عظیم الشان در این مورد میفرماید: «قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (سورة الشعراء: ۱۵۵). (صالح گفت: این ماده شتر است که یک نوبت آب خوردن برای اوست و روزی معین نوبت آب شماست). شرب: حصه و بهره‌ای معین از آب است.

مجاهد می‌گوید: «یعنی قوم ثمود در روز نوبت خود بر آب حاضر بوده و از آن بیاشامند و در روز نوبت شتر شیر آن را بدوشند». صحابی جلیل القدر ابن عباس (رض) میگوید: «در روز نوبت آنان، شتر چیزی از آب را نمی‌نوشید و به آنها شیر می‌داد و آنها از شیر آن در نعمت بودند و چون روز نوبت شتر می‌بود، همه آب را می‌نوشید به طوری که از آن آب چیزی باقی نمی‌ماند».

ابن عباس گفته است: در روزی که نوبت نوشیدن به قوم ثمود می‌رسید شتر آب نمی‌نوشید و شیرش را به آنها میداد، و آنها در ناز و نعمت بودند و روزی که نوبت نوشیدن آب به شتر می‌رسید شتر تمام آب را می‌نوشید و چیزی را برای آنها باقی نمی‌گذاشت. (تفسیر قرطبی ۱۴۰/۱۷). به منظور تغلیب عقلاً خدا فرموده است: بینهم. «كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ» هر کس در نوبت خود بر سر آن حاضر می‌شد؛ یعنی روزی که نوبت به شتر می‌رسید، حاضر می‌شد و روزی که نوبت به آنها می‌رسید، حاضر می‌شدند.

فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ﴿٢٩﴾

آنگاه رفیقشان را صدا کردند و او دست درازی کرد پس شتر را از پای در آورد. (۲۹)

«تَعَاطَى» کار کشتن را بدست گرفت.

در نهایت وضع چنان شد که: قبیله ثمود از این تقسیم دلتنگ شده رفیق‌شان که انسان بدبختی بود به نام «قدار بن سالف» بر شتر دست درازی نمود و در نتیجه شتر را از پای در آورد. این بدین معنی است که این شخص شریر بر شتر حمله اور شد و آنرا از پای در آورد.

محمد بن اسحاق می‌گوید: «قدار در بین درختی بر سر راه شتر صالح علیه سلام کمین گرفت و ابتدا تیری به سوی آن انداخت و با آن تیر عضله ساق پایش را هدف قرار داد، سپس با شمشیر بر او یورش برد و پی پای او را شکست آن‌گاه او را ذبح کرد».

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٣٠﴾

(اکنون بنگرید) عذاب و هشدار من چگونه بود؟ (۳۰)

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ ﴿٣١﴾

ما بر آنان یک صدای مرگبار فرستادیم، پس همه آنان به صورت گیاه خشک و ریزه شده شدند. (۳۱)

«هَشِيم»: گیاه خشک و خورده شده.

«الْمُخْتَطِرِ»: کسی که آغلی را براب گوسفندان و حیوانات درست می‌کند که مانع خروج آنها یا حمله حیوانات وحشی گردد.

مؤرخین در مورد قوم ثمود می‌نویسند، با در نظر داشت اینکه قوم ثمود از جمله قوم بزرگی بحساب می‌آمد، ولی در طول مدت زندگی خویش، توانمندی آنرا نیافتند تا برای خود دولت قدرتمندی و مستقل را برای خود تاسیس نمایند، بلکه بطور متداوم به صورت قوم‌های پراکنده یا احیاناً شهرنشین زندگی می‌کردند تا اینکه در نهایت نابود شدند، و یا هم در سایر اقوام مضمحل گردیدند، و حتی نام‌شان در تاریخ هم به فراموشی سپرده شد.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٣٢﴾

و یقیناً ما قرآن را برای عبرت گرفتن آسان گردانیده‌ایم، پس آیا پند گیرنده ای هست؟ (۳۲)

كَذَبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِي ﴿٣٣﴾

قوم لوط بیم دهندگان را تکذیب کردند. (۳۳)

قرآن عظیم الشان پس از ذکر بغاوت و گمراهی قوم ابراهیم علیه السلام، بررسی دوسیه انحرافی و گمراهی قوم لوط می پردازد.

قوم لوط از جمله اقوام است که پروردگار با عظمت برای هدایت آنان به راه راست و از بین بردن فساد که در زمین ایجاد کرده بودند، لوط، برادر زاده‌ی ابراهیم علیه السلام را در میان‌شان به پیامبری مبعوث فرمود.

بغاوت و نافرمانی قوم لوط از ناحیه بود که: می‌خواستند از هر لحاظ، قوم کاملاً آزاد و رها، و پیرو شهوات و هواهای نفسانی خویش باید باشند. خداوند متعال در نهایت این قوم شهوتی را به سبب اعمال غیر اخلاقی و غیر انسانی شان به عذابی دردناک گرفتار نمود: «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ، ﴿١٦١﴾ إِنْ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، ﴿١٦٢﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا، ﴿١٦٣﴾ وَمَا أَسْلَمْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ، ﴿١٦٤﴾ أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ، ﴿١٦٥﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ، ﴿١٦٦﴾» (سورة الشعراء: ۱۶۱-۱۶۶).

(وقتی برادرشان لوط به آنها گفت: آیا از الله نمی‌ترسید؟ (۱۶۲) البته من برای شما پیغمبر امین هستم. (۱۶۳) پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید. (۱۶۴) و بر تبلیغ این رسالت از شما مزد و پاداشی نمی‌خواهم، مزد و پاداش من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۶۵) آیا از (فطرت پاک) مردم جهان

(مخالفت می کنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان می روید. (۱۶۶) و همسران را که پروردگارتان برای شما آفریده است، می گزایید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید).

اگر به فحواى آیات متبرکه که در فوق یاد آوری شدیم دقت بعمل آید، که این منکرین، خالق و پروردگار این جهان نه بودند؛ زیرا در این گفتگو کاملاً مشهود است که قوم لوط در جواب دعوت پیامبر خود هرگز نگفتند که خدا دیگر چیست؟ چگونه ممکن است که او خالق این جهان باشد؟ از کجا معلوم که آن خدا، خالق ما و خالق تمام موجودات باشد؟ بلکه برعکس، همگی به لوط می گفتند که: «قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ» (الشعراء: ۱۶۷). (گفتند: ای لوط! اگر (از عیجویی ما) دست برنداری، حتماً از بیرون رانده شدگان خواهی بود).

قرآن عظیم الشان جریان این قوم را در (آیات ۲۸-۲۹ سورة العنكبوت) چنین به بیان می گیرد: «وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَحِشَةَ مَا سَبَقُكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقَاطِعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾» (و لوط (را نیز فرستادیم) وقتی به قومش گفت: شما عمل زشت را به عمل می آورید در حالی که هیچکس از جهانیان در (ارتکاب) آن بر شما سبقت نگرفته است. (۲۹) آیا شما با مردان آمیزش می کنید و راه (فطری و شرعی تناسل) را می بندید و در محافل خود مرتکب منکر میشوید؟ پس جواب قومش جز این نبود که گفتند: اگر از راستگویانی (پس) عذاب الله را برای ما بیاور).

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ﴿٣٤﴾
 ما بر آنان توفانی سخت که با خود ریگ و سنگ می آورد فرستادیم [در
 نتیجه همه را هلاک کرد]، مگر خانواده لوط را که سحرگاهان نجاتشان
 دادیم. (۳۴)

ابن کثیر گفته است: خدا به جبرئیل دستور داد شهرهای آنان را به آسمان بلند
 کند آنگاه آنها را زیر و رو کرده و به زمین بیندازد، و با سنگ آنها را
 سنگباران کند. «حاصب» به معنی سنگ است. (مختصر ۴۱۲/۳).

«إِلَّا آلَ لُوطٍ» جز خانواده‌ی لوط و پیروان مؤمنش.
 «نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ» کمی قبل از صبح و در وقت سحر آنها را نجات دادیم.
 نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ﴿٣٥﴾
 این نعمتی بود از جانب ما، اینگونه کسی را که شکرگزار است جزای نیک
 می دهیم. (۳۵)

وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ ﴿٣٦﴾
 لوط آن قوم را از قهر و مؤاخذه ما بیم داده بود، اما آنان درباره بیم دهندگان
 (پیغمبران) شک کردند. (۳۶)

وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٣٧﴾
 و البته (با لوط) درباره سوء قصد به مهمانانش سخن گفتند، پس ما چشمهای
 آنها را کور کردیم (و گفتیم: لذت) عذاب من و ترسانیدن های مرا بپشید. (۳۷)
 «رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ»: مراد این است که از لوط خواستند که از جانبداری
 مهمانان دست بر دارد و ایشان را در اختیار آنان بگذارد تا هرچه خواستند از
 اعمال منافی عفت نسبت به ایشان روا دارند.
 «طَمَسْنَا»: از میان برداشتیم. محو و نابود کردیم.

وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ﴿٣٨﴾

سرانجام صبحگاهان عذابى مستمر و ثابت به سراغشان آمد. (۳۸)
 «صَبَّحَهُمْ»: در فاصله طلوع فجر صادق و طلوع آفتاب به سر وقتشان آمد.
 يعنى صبحگان عذابى دائمى بر آنان نازل شد، عذابى پياپى كه منجر به عذاب آخرت آنان مى شود. صاوى گفته است: به اين معنى كه جبرئيل اماكن آنها را از جا بر كند و آن را بالا برد و سپس واژگون كرد و با سنگى از سجيل سنگباران نمود، و عذاب دنيا با عذاب آخرت متصل شد و تا رسيدن آنها به دوزخ زایل نمى شود. (صاوى ۱۵۰/۴ مفسر صاوى در «حاشية الصاوى على تفسير الجلالين»
 فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ ﴿٣٩﴾

(و گفتيم) اينك عذاب قهر و انتقام مرا بچشيد. (۳۹)

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٤٠﴾

ويقيناً ما قرآن را براى پند و عبرت گرفتن آسان كرديم، پس آيا پند گيرنده اى هست؟ (۴۰)

مفسران مى فرمايند كه حكمت تكرر جمله «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» در يكي از قصه هاى قرآنى براى يادآورى پند و عبرت گرفتن از اخبار گذشتگان است. و نيز تا نشان بدهد كه تكذيب هر پيامبر موجب نزول عذاب است، همان طور كه آيه ي

«فَبَأَى آلاءِ رَبِّكَمَا تَكْذِبَانِ» را تكرر كرده است تا نعمت هاى مختلفى را كه به انسان داده است، يادآور شود. و هرگاه نعمتى را يادآور شده است انسان را نيز به خاطر ناشكرى در برابر آن توييح نموده است. (تفسير كبير ۸۱۰/۷).

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ ﴿٤١﴾

و به راستى بيم دهندگان به سراغ خاندان فرعون آمدند. (۴۱)

«آلِ فِرْعَوْنَ» تعریف به خاندان فرعون شده است، این اصطلاح به یک حقیقتی اشاره دارد که: نظام اجتماعی در زمان فرعون، نظام دیکتاتوری فردی و سخت استبدادی بوده، و همه ملت به یک شخص منسوب شمرده می شدند، ولی این تعریف در سایر اقوام نظام قبیله ای و قومی را بخود داشت از جمله میفرماید: «قَوْمُ نُوحٍ... قَوْمُ لُوطٍ» و غیره...

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٤٢﴾

(اما آنها) همه معجزات ما را تکذیب کردند تا چون زبردستی زورمند (گریبان) آنان را گرفتیم. (۴۲)

در سیستم نظام فرعونى همه اصول الهی و شرعی از جمله: انبیاء، معجزات انبیاء رُسل، پیامبران و بصورت کل همه هشدارها و الهامات الهی مورد تکذیب قرار گرفته اند. طوریکه آمده است: «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا» (ترجمه: (اما آنها) همه معجزات ما را تکذیب کردند).

خواننده محترم!

این پنجمین و آخرین داستانی که مختصراً در باره قوم موسی علیه السلام و اینکه چگونه حضرت موسی علیه السلام از جانب پروردگار توظیف می گردد یادگردید که: به فرعون و اتباعش اعلان کند، خداوند عذابی شدید را بر آنها فرو خواهد فرستاد و جزای تکذیب و امتناع آنها را خواهد داد.

مفسران می نویسند: هر زمانیکه عذابی بر قوم بنی اسرائیل نازل می شود؛ به پیش حضرت موسی علیه السلام می آمدند، و از وی طلب کمک در دفع عذاب الهی می شدند، و در ضمن وعده می دادند که در صورت دفع عذاب متذکره، ایمان خواهند آورد؛ همینکه عذاب را الله تعالی از ایشان دفع مینمود، دوباره به بغاوت و طغیان رو می آوردند، و راه غدر و خیانت را کما فی سابق

در پیش می گرفتند، پروردگار با عظمت انواع عذابها را بر آنها فرستاد که به مثابه‌ی اندازی برای آنها بود. تا به راه راست بازگردند، بطور مثال نه نمونه از این بلاها را بطور مثال غرض معلومات مزید تقدیم میداریم:

۱- قحطی: قرآن عظیم الشان از این بلیه (بلا یا) به (سنین) تعبیر نموده است. خشکسالی به مدت چند سال آنها را فرا گرفت، حاصلات زراعتی از بین رفت، و پستانهای حیوانات از شیر خالی شدند.

۲- نقص میوه‌ی درباغها: خداوند متعال ثمره‌ی باغهایشان را به اوج قلت رساند و محصولات آنها را بوسیله‌ی انواع بلاها نابود کرد.

۳- طوفان: باران آنچنانی بر آنها باریدن گرفت که زراعت و باغهای آنها را نابود کرد. صحابی جلیل القدر ابن عباس (رض) می فرماید: طوفان ناشی از بارش بیش از حد باران بود. اما گروهی از مفسران فرموده اند: ناشی از طغیان رودخانه بود.

۴- ملخ: خداوند متعال به شکل غیرمعمود لشکری از ملخ را بر آنها فرستاد، لشکر ملخها به حدی زیاد بود که حتی بر زمین سایه افکنده بود، و تمام حاصلات زراعتی و میوه باغها را به کام خود فرو می بردند.

۵- شپش: نوعی شپش و حشرات ضد حبوبات را بر زراعت شان فرستاد، که در نتیجه همه‌ی حبوبات از بین رفت. تعدادی از مفسران ومؤرخین بدین عقیده اند که آفات: نوعی از مگسی بود که: آرامش و آسودگی را از آنان سلب ساخت.

۶- بقه: الله تعالی بقه‌های بر آنها فرو، فرستاد که آرامش و آسایش را از آنها سلب نمودند. این بقه‌ها در غذا، ظروف، آب آشامیدنی، لباس، رختخواب و... آنها نفوذ می کردند و موجب سلب آرامش آنها می شدند.

- ۷- خون: آب آشامیدنی آنها تبدیل به خون می شد. آب جویبارها چشمه ها و چاه هایشان به خون تبدیل می شد. در حالیکه بنی اسرائیلی ها سالم بودند.
- ۸- چوب دستی: یکی از آیات الهی بر آنها معجزه ی عصا بود.
- ۹- ید بیضا: هرگاه دست به جیب فرو می برد و بیرون می آورد چون آفتاب می درخشید.

قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (الإسراء: ۱۰۱). (ما به موسیٰ نه معجزه روشن دادیم.)

و همچنان میفرماید: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ» ﴿۱۳۰﴾ فَإِذَا جَاءَهُمْ أَحْسَنُ الْقَوْلِ لَنَا هَذِهِ ۖ وَإِن تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَّعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِندَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۱﴾ وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ ۖ مِنْ ءَايَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۲﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ ءَايَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿۱۳۳﴾ [الأعراف: ۱۳۰-۱۳۳]

(و ما فرعونیان را با قحط سالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم تا پند گیرند. (و شاید به سوی الله برگردند). (۱۳۱) (لیکن عبرت نگرفتند) پس وقتی نیکی به آنها دست می داد می گفتند: سزاوار ماست و چون بدیی به آنها می رسید، به موسی و همراهانش بدفالی می گرفتند. آگاه باشید که بدفالی (خوشبختی و بدبختی) آنها نزد الله است، لیکن بیشترینشان نمی دانند. (۱۳۲) و گفتند (ای موسی!) هر چه از معجزه (ها و دلایل) برای ما بیاوری تا ما را با آن جادو کنی، به تو ایمان نمی آوریم. (۱۳۳) پس ما بر آنها طوفان و (هجوم) ملخ و

شپش و کوربقه‌ها و خون (روان) را بصورت آیات (و علامات) جدا جدا، فرستادیم. اما باز تکبر ورزیدند و قوم مجرم بودند.

پروردگار با عظمت؛ انواع عذاب دنیایی را بر فرعون فرستاد، از جمله: طوفان ملخ، شپش، بقه و خون، همگی را بعنوان آیات و نشانه های مفصل فرو فرستاد، هرگاه آیه‌ای می دیدند اظهار تأسف و پشیمانی می کردند و چون عذاب الله تعالی دفع می شد به شر و فساد برمی گشتند تا اینکه عذاب اکبر فرود آمد و فرعون و لشکریانش همگی غرق شدند.

«فَلَمَّا ءَاسَفُونَا اَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِينَ ﴿٥٥﴾ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ ﴿٥٦﴾ [الزخرف: ۵۵-۵۶]. (پس وقتی ما را به خشم آوردند، از آنان انتقام گرفتیم و همه آنان را غرق کردیم. (۵۶) پس آنان را پیشگامان (بد) و عبرت برای آیندگان قرار دادیم.)

فرعون چگونه به هلاکت رسید؟

فرعون به کفر، عناد و مخالفت با پیغمبر الله متعال موسی علیه السلام، ادامه داد. ترساندن، انذار و نصیحت او را سود نبخشید، آنگاه خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی کرد، تا شب هنگام با بنی اسرائیل از شهر خارج شود و راهی فلسطین گردد.

موسی علیه السلام و قومش که بالغ بر ششصد هزار نفر بودند از شهر خارج شدند و راه بحر سرخ و خلیج سویس را در پیش گرفتند. چون فرعون از خواب برخاست، موسی و بنی اسرائیل را نیافت. لشکری بزرگ مجهز کرد. گویند: صد هزار اسب سوار در میان آن بود. تعداد مجموعی لشکریان بالغ بر یک میلیون و ششصد هزار نفر بود. (روایت از ابن کثیر در البدایه والنهایه.)

به تعقیب بنی اسرائیل پرداخت و در روز دوم همگام با طلوع آفتاب آنها را یافتند. فاصله بین بنی اسرائیل و مرگ چند لحظه بیش نبود، فغان و فریاد از آنها بلند شد و گفتند: ای موسی دست آنها به ما می‌رسد و ما را در می‌یابند. موسی علیه السلام به آنها آرامش داد و ترس آنها را از بین برد. عصای خود را بر بحر زد که به قدرت الله متعال بحر شکاف برداشت و دوازده راه در آن بوجود آمد. موسی علیه السلام و یارانش خود را به بحر انداختند و از راه‌ها عبور کردند. چون آخرین نفر آنها از بحر عبور کرد، لشکریان فرعون به کنار آن رسیدند، موسی خواست با عصا بر بحر بکوبد و راه‌ها را خراب کند خداوند به او وحی کرد که بحر را به حالت خود باقی بگذارد؛ چون قصد هلاکت آنها را داشت «وَأَتْرُكُ الْبَحْرَ رَهَوًّا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ» (سورة الدخان: ۲۴).

چون فرعون این آیه و معجزه‌ی عظیم را دید ترس بر او چیره شد اما علیرغم خوف درونی نزد لشکریان از خود شجاعت نشان داد و گفت: بنگرید چگونه بحر بخاطر من شکاف پیدا کرده تا برده‌های فراری را دریابم و آنها را به مملکت خود برگردانم. سربازان خود را تشویق کرد که خود را به بحر اندازند، اما نجات آنها بعید بود چون خداوند متعال قصد نابودی و هلاکت آنها را به سبب ظلم و تمرد ایشان داشت. فرشته‌ای از آسمان فرود آمد و زمام اسب فرعون را گرفت و به وسط بحر کشاند. چون لشکریان این را دیدند خود را به بحر انداختند. وقتی همگی آنها وارد آن بحر شکاف شده شدند خداوند متعال به موسی وحی کرد با عصا به بحر بکوبد. موسی علیه السلام بر آن کوبید در نتیجه راه‌ها نابود و فرعون و لشکریان در امواج متلاطم بحر غرق شدند تا آنجا که یک نفر هم نجات پیدا نکرد. «فَلَمَّا تَرَأَ الْأَجْمَعَانِ

قَالَ أَصْحَبُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾ وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْأَخْرِينَ ﴿٦٤﴾ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرِينَ ﴿٦٦﴾ (الشعراء: ٦٠-٦٦). (هنگامی که هر دو گروه یکدیگر را دیدند یاران موسی گفتند: ما گرفتار می گردیم* (موسی) گفت: چنین نیست پروردگار من با من است و رهنمود خواهد کرد* بدنبال آن به موسی پیام دادیم که عصای خود را به بحر بزن بحر را از هم شکافت و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید* و در آنجا دیگران را نزدیک گرداندم* موسی و جملگی همراهان او را نجات دادیم* سپس دیگران را غرق کردیم).

تمامی لشکریان غرق شدند. اما فرعون هنگامی که در میان امواج متلاطم قرار گرفت و چیزی نمانده بود که غرق شود، ایمان و تسلیم شدن خود را آشکار ساخت:

«حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَامَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَامَنْتُ بِهِ ۚ بَنُو إِسْرَءِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾» (سورة یونس: ٩٠) (غرقاب فرعون را به خود پیچید گفت: ایمان دارم که خدایی وجود ندارد مگر آن خدایی که بنو اسرائیل بدو ایمان آورده اند و من از زمره ی فرمانبرداران هستم). لیکن به تأسف ایمانش سودی نبخیشد و او هم غرق شد.

أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَٰئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ﴿٤٣﴾ (بگو: ای اهل مکه!) آیا کافران شما از این ها (که ذکر شد) بهترند یا اینکه برائت شما از عذاب، در کتاب های (آسمانی سابق) درج است؟ (٤٣) «بَرَاءَةٌ»: امان نامه.

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرُونَ ﴿٤٤﴾

یا می گویند: ما گروه شکست ناپذیر و انتقام گیر هستیم و یکدیگر را پشتیبانی می کنیم؟ (۴۴)

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴿٤٥﴾

زود است که این گروه شکست بخورند (و در مقابل مسلمانان) پشت بگردانند. (۴۵)

«سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ» مشرکین شکست خواهند خورد و پا به فرار می نهند. ابن جوزی مفسر مشهور جهان اسلام میفرماید: این موضوع از جمله مسائل غیبی اند.

که خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و سلم را از آن آگاه کرد، و در روز بدر شکست کفار محرز کلمه مترادف که محرز را ترجمه و قابل فهم بسازد (اضافه شود) شد. (تفسیر ابن جوزی ۸/۱۰۰).

در حدیث شریف به روایت بخاری و نسائی از ابن عباس (رض) آمده است که فرمود: در حالیکه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در روز بدر در قبه مخصوص خود قرار داشتند، به بارگاه پروردگار خویش بهزاری مناجات کرده و گفتند: «أَنْشِدْكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ، اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تَعْبُدْ بَعْدَ الْيَوْمِ فِي الْأَرْضِ أَبَدًا». «پروردگارا! تو را به عهد و وعدهات به جد سوگند می دهم؛ بارخدا! اگر می خواهی که بعد از امروز دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نگیری...». در این اثنا ابوبکر صدیق دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گرفت و گفت: «کافی است یا رسول الله! بر پروردگارتان سخت الحاح و اصرار نمودید». آنگاه رسول الله صلی علیه وسلم از قبه خود بیرون آمده و در حالیکه با زره خود شتابان حرکت می کردند، می گفتند: «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ

وَيُؤْلُونَ الدُّبْرَ ﴿٤٥﴾ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَىٰ وَأَمْرٌ ﴿٤٦﴾» (سورة القمر: ٤٥-٤٦). اما در روایت دیگری آمده است که: «در میان نزول این آیه و غزوه بدر، هفت سال فاصله بود». که بنابر این روایت، آیه کریمه در برگیرنده معجزه‌ای غیبی می باشد زیرا از حقیقتی خبر می دهد که هفت سال بعد روی داد پس آیه کریمه مکی است بلکه سوره نیز - چنان که گذشت - تماما مکی میباشد. ابن جریر از ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول این آیه کریمه روایت می کند که فرمود؛ کفار قریش در روز بدر گفتند: «نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرُونَ» [القمر: ٤٤]. ما گروه شکست ناپذیر و انتقام گیر هستیم و یکدیگر را پشتیبانی میکنیم پس نازل شد: «سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُؤْلُونَ الدُّبْرَ ﴿٤٥﴾» (القمر: ٤٥). «زودا که این جمع در هم شکسته شوند و پشت کنند».

شأن نزول آیه ٤٥:

١٠٢٦- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: در روز بدر مشرکان گفتند: ما جماعتی نیرومند و پیروز هستیم. پس الله تعالی «سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُؤْلُونَ الدُّبْرَ» را نازل کرد.

بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَىٰ وَأَمْرٌ ﴿٤٦﴾

بلکه وعده عذاب آنها قیامت است. و قیامت هولناک تر و تلخ تر است. (٤٦) «ادهی و داهیه»: رخداد سخت و سهمگینی است که هیچ راه درمانی ندارد. «و تلخ تر است» یعنی: عذاب قیامت در مرارت و تلخی خود از عذاب دنیا سخت تر است.

در مورد شأن نزول این آیه مبارکه در حدیثی امام بخاری آمده است: «١٧٨٤- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «لَقَدْ أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَكَّةَ وَإِنِّي لَجَارِيَةٌ أَلْعَبُ، «بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَىٰ

وَأَمْرٌ» [رواه البخاری: ۴۸۷۶]. (از عائشه (رض) روایت است که گفت: هنگامی که من دخترک خورد سالی بودم و بازی می کردم در مکه این آیه بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل گردید.). (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی)

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ ﴿٤٧﴾

بی تردید گنهکاران در گمراهی و انحراف و در آتش افروخته اند. (۴۷)

«سُعْرٍ» هم می تواند جمع «سعیر» (آتش برافروخته) و هم جمع «سُعْرٍ» (جنون) باشد.

شان نزول آیات ۴۷ - ۴۹:

۱۰۲۷- مسلم و ترمذی از ابو هریره (رض) روایت کرده اند: مشرکان قریش آمدند و با رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد قضا و قدر به جدل و گفتگو پرداختند. پس الله متعال آیات: «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ... تا... خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» را نازل کرد. (صحیح است، مسلم ۲۶۵۶، ترمذی ۲۱۵۷ و ۳۲۹۰، ابن ماجه ۸۳ و واحدی ۷۷۵ روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» ۲۵۴۶ تخریج محقق).

يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾

روزی که بر روی های شان در آتش کشیده می شوند [و به آنان می گویند:]

سوزندگی و عذاب دردناک دوزخ را بچشید. (۴۸)

«يُسْحَبُونَ» به معنای کشیده شدن و

«سحاب» ابری است که باد آن را می کشاند.

«سَقَرَ» یعنی دوزخ و در اصل سوختن پوست بر اثر حرارت است و،

«لمح» درخشیدن برق است.

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾

ما هر چیز را به اندازه معین آفریده‌ایم. (۴۹)

چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «كل شيء بقدر، حتي العجز والكسل». «همه چیز به اندازه و قدری از پیش تعیین شده است، حتی ناتوانی و کسالت».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «از الله یاری بجوی و درمانده نشو و چنانچه پیش آمد ناگواری به تو رسید، بگو: قدر الله وماشاء فعل: خداوند مقدر کرد و آنچه خواست انجام داد و نگو: لو أني فعلت كذا لكان كذا، فإن لو تفتح عمل الشيطان: اگر من چنین می کردم، چنان می شد زیرا «اگر» «راه» را «به روی» کارشیطان می گشاید».

باید دانست که نوشتن سابق الهی در لوح محفوظ و علم سابق وی به اشیاء؛ به معنی اجبار و تحمیل وی بر بندگان نبوده و به هیچ وجه بر الزام و اجبار دلالت نمی کند بلکه فقط دال بر این امر است که تمام آنچه در پهنای هستی است، از قبل برای خداوند متعال معلوم بوده است.

امام قرطبی می گوید: «عقیده اهل سنت بر این است که خدای سبحان همه اشیاء را مُقَدَّر کرده است؛ یعنی مقادیر، احوال و زمان وقوع و وجود اشیاء را قبل از ایجاد آن ها دانسته و سپس آنها را بر همان نحوی که در علم سابق وی رفته است ایجاد می نماید بنابراین، هیچ رویدادی در عالم بالا و پایین واقع نمی شود مگر این که آن رویداد، از علم، قدرت و اراده حق تعالی صادر شده است نه از علم، اراده و قدرت خلقتش بنابراین، خلق را در آن ها نقش دیگری جز نوعی (اکتساب) و (کوشش) و (نسبت) و (اضافت) نیست چنان که قرآن کریم و سنت

رسول الله صلى الله عليه و سلم بر این امر تصریح کرده‌اند پس آن گونه نیست که قدریه و غیر آنان می‌گویند: اعمال در حیطه قدرت ما است و ما آفریننده اعمال خویش هستیم اما آجال و مواعید به دست غیر ما می‌باشد.

همچنین جایز است که معنی آیه این باشد: «ما همه چیز را به اندازه مقدر و معین و به استواری و محکمی تمام آفریده‌ایم». که میان هردو معنی نوعی تلازم وجود دارد. در این صورت می‌توان گفت که علم جدید با پی بردن به وجود هماهنگی میان ابعاد و احجام پدیده‌های بسیاری از خلقت پروردگار، به ابعادی از حقیقت معنی این آیه دست یافته است. (تفصیل موضوع را می‌توان در تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤوف مخلص هروی (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری) با تفصیل بیشتر میتوانید مطالعه فرماید.

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ﴿٥٠﴾

و فرمان ما جز فرمان واحدی نیست که مانند یک چشم بر هم زدن است. (۵۰) «كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ» این مفهوم را می‌رساند که: کارهای الهی هم حساب شده، هم حکیمانه است و هم با سرعت انجام می‌گیرد. یعنی به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن طول می‌کشد، و به هر چیز می‌گوییم: بشو، فوراً هستی پیدا می‌کند (كُنْ فَيَكُنْ). یعنی بشو میشود.

ابن کثیر فرموده است: یعنی فقط یک بار به چیزی امر می‌کنیم و نیاز به تکرار نداریم، فوراً لباس هستی به تن کرده و به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن تأخیر نمی‌کند. (مختصر ۴۱۴/۳).

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ ﴿٥١﴾

و به راستی همانندتان را نابود کردیم، پس آیا پندپذیری هست؟ (۵۱)

«أَشْيَاعَكُمْ»: پیروان شما. مراد امثال و همگون در پیروی از کفر و شرک و معاصی.

«أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ» فحوای آیه مبارکه این فهم را میرساند که: سنت الهی در عذاب کافران هم فکر، یکسان است.

«فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» این فهم را میرساند که باید از تاریخ عبرت گرفت.

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ﴿٥٢﴾

و هر عملی که کردند در کتب نامه عملشان ثبت است. (۵۲)

«الزُّبُرِ»: کتابها.

«فِي الزُّبُرِ» این فهم را می میرساند که هیچ عملی محو و به فراموشی گذاشته نمی شود.

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ ﴿٥٣﴾

و هر خرد و بزرگی [در آن] نوشته شده. (۵۳)

«مُسْتَطَرٌّ»: مکتوب. نوشته شده.

یعنی: همه چیز از اعمال خلق و سخنان و افعالشان - اعم از کوچک و بزرگ و با ارزش و بی ارزش آن ها - در لوح محفوظ نوشته شده است.

باید گفت که ثبت اعمال دلگرمی متقین، ودلسردی وخفگان مجرمان و بازدارنده انسان از کفر و گناه است.

طوری که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به حضرت بی بی عائشه (رض) فرمودند: «ای عائشه! از گناهان ناچیز شمرده شده پرهیز زیرا برای آن ها از جانب خداوند پرسی است».

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ﴿٥٤﴾

بی گمان پرهیز گاران در باغها و (در جوار) نهرا خواهند بود. (۵۴)

فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٥٥﴾

در مقام و منزلتی راستین، نزد فرمانروای توانا. (۵۵)

«مَلِیک»: پادشاه بزرگ.

«فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ» در مکان و جایگاهی نیکو و مورد رضایت و دلخواه قرار دارند. بهشت، سراسر صداقت است و ذره‌ای دغلبازی در آن راه ندارد.

«عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ» در پیشگاه پروردگاری عظیم و قدرتمند و مسلط قرار دارند که هیچ چیز او را ناتوان و درمانده نمی‌کند، در پیشگاه پروردگار عالمیان قرار دارند.

من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الرحمن
جزء ۲۷

سورة ی رحمن در مدینه نازل شده دارای هفتاد و هشت آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «رحمن» نامیده شد که با اسم رحمن که از اسمای حسناى الهی است افتتاح شده است. رحمن مبالغه در رحمت حق تعالی می باشد، یعنی او نهایت مهربان است.

همچنین این سوره به نام «عروس القرآن» نیز نامیده شده زیرا در حدیث شریف مرفوع به روایت علی رضی الله عنه است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند: «لکل شی عروس وعروس القرآن سورة الرحمن: برای هر چیز عروسی است و عروس قرآن سوره رحمن می باشد».

و هر چند در اکثر مصاحف نوشته شده که این سوره تماماً مدنی است ولی چنان که امام قرطبی، ابن کثیر و جمهور مفسران میفرمایند: صحیح تر آن است که این سوره تماماً مکی است، به استثنای آیه: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» که ابن عباس رضی الله عنه می گوید: این آیه مدنی است.

در حدیث شریف به روایت ترمذی از جابر رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و سلم نزد اصحاب خود آمدند و سوره «رحمن» را از اول تا آخر برایشان خواندند و اصحاب ساکت بودند پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند: «وقتی در شب دیدار با جن این سوره

را بر آنان خواندم، آنان در واکنش خود از شما بهتر بودند زیرا چنان بود که هرگاه من به آیه: «فَبَآئِيَ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» می رسیدم؛ آنها می گفتند: لا بشيء من نعمه ربنا نكذب، فلك الحمد: نه! ما چیزی از نعمت پروردگارمان را تکذیب نمی کنیم پس خدایا! حمد از آن توست». این حدیث نیز دلیل بر آن است که این سوره مکی است. روایت شده است که قیس بن عاصم منقری به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم گفت: «از آنچه که بر تو نازل شده است، بر من بخوان». آن حضرت صلی الله علیه و سلم سوره «رحمن» را بر وی خواندند. گفت: «آن را بر من اعاده کن». رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرائت آن را سه بار بر وی اعاده کردند آن گاه گفت: «والله إن له لطلاوة، وإن عليه لحلاوة، وأسفله لمغدق، وأعلاه لمثمر، وما يقول هذا بشر، وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله: به خدا سوگند که این قرآن را زیبایی ای است، بی گمان بر آن شیرینی ای است، پایین آن سیراب کننده و بالای آن مثمر و میوه دار است و قطعاً بشری بر گفتن چنین سخنی قادر نمی باشد پس اینک من گواهی می دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می دهم که تو رسول خدا هستی».

باید متذکر شد که نام «الرَّحْمَن» (خداوند رحمان) بعد از نام «الله» وسیع ترین و پُر مفهومترین نامی در میان نام های پروردگار با عظمت بشمار می رود. قابل یادآوری است که «الرَّحْمَن» رمزی از رحمت واسعه الهی می باشد.

نام «الرَّحْمَن» بصورت کل ۵۵ بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده که از آنجمله ۱۶ بار آن در سوره مریم می باشد.

سورة «الرحمن» از جمله سوره های مکی بوده و دارای ۷۸ آیه می باشد، که در ۳۱ آیه آن با تکرار آیه «فَبَآئِيَ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؛ پس کدام یک از

نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟». چون تکرار لفظ یا جمله ای مفید تاکید باشد، اما مخالف با فصاحت و بلاغت نمی باشد، که در این سوره اگرچه در ظاهر تکرار است، ولی در حقیقت هر جمله ای از آن متعلق به مضمون جدیدی است که مکرر محض نمی باشد.

در سورة الرَّحْمَنِ بیشتر موضوعات و مضامین در باره نعمت های دنیوی و آخروی حق تعالی، می باشند، بنابر این نعمت خاصی را ذکر کرده، جمله ای به خاطر متنبه کردن مردم و ترغیب نمودن آنها برای ادای شکر آورده است.

کلمه «تُكَذِّبَانِ»: به معنی انکار می کنید و نادیده گرفتن آمده است. بدین ترتیب الله تعالی ۳۱ مرتبه از بندگان خویش به طرح سوالی عمیق و دقیق می پردازد. ناگفته نماند که خطاب این آیه مبارکه انس و جن است، یعنی سراپای عالم هستی و از جمله وجود خودتان، نعمتهای خداداد اند. کدامیک از آنها را می توانید انکار بکنید؟! این همه نعمت چرا باید وسیله شناخت صاحب نعمت نشود، و حس شکرگزاری را در شما بر نه انگیزد؟!

پروردگار با عظمت در سورة الرحمن بعد از بیان برخی از نعمتهای این جهانی و آن جهانی و در ضمن گوشه ای از سعادت جنیان و شقاوت دوزخیان، با ذکر مجدد آیه، هوشیار بار گفته و ایشان را به یاد آفریدگارشان می اندازد. شوق طاعت و بندگی را در دلشان افزون می کند.

نعمت های الهی در زمین، غیر قابل انکار و تکذیب ناپذیراند، پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟
طوریکه در فوق هم یاد اور شدیم که «رحمان» یکی از صفات پروردگار با عظمت است، مؤرخین در این بابت می مینویسند که:

عرب ها قبل از اینکه به دین مقدس اسلام مشرف شوند، پروردگار خویش را به نام «رحمان» می شناختند، ولی در جنب الله «الرحمن» خویش خدایان فرعی دیگری نیز برای پرستش داشتند.

مؤرخین می افزایند که: «رحمان» نام خدای یگانه در برخی مناطق عربستان، از جمله مناطق یمامه و یمن بوده است. در ضمن باید متذکر شد که اهالی وباشندگان قبایلی عربی در منطقه مکه از استعمال این لفظ سخت کراهیت داشتند، و نمی خواستند آنرا در مکالمات روزمره خویش مورد استعمال قرار دهند. حتی مشرکان مکه بدین عقیده بودند که «رحمن» خدای متمایز از الله بوده است، بنابر همین نظریه مشرکان مکه در صلح ویا هم پیمان که با رسول الله صلی الله علیه وسلم بنام حدیبیه در سال ۶۲۸ بعد از میلاد (ذوالقعدة سال ششم هجری) امضا نمودند، در حین تحریر این پیمان صلح در حین درج بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز این عهد نامه مشرکین به عنوان اعتراض به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: ما «رحمان» را نمی شناسیم.

(صلح حدیبیه پیمان صلحی است که در منطقه حدیبیه بین مسلمانان و مشرکین قریش برای مدت ده سال انعقاد یافت و در سورة فتح از آن به عنوان فتح المبین یاد آوری گردیده است).

در محتوای کل سورة «الرحمن» با اعجاز و زیبای خاصی که پروردگار با عظمت ما زمین و آسمان، بر و بحر را برای استفاده مخلوقات (انس و جن) طور خلق نموده که بتوانند در زندگی خویش از آن مستفید شوند، ولی در اختیار قرار دادن همه ای این نعمت ها برای انسان گوشزد می نماید که: ای انسان فراموش کار به این نعمت های دنیوی نه باید مغرور شد، و فنا این دنیا را نباید فراموش نمود. (در قرآن عظیم الشان بصورت عموم ۴۵ بار کلمه «نیسان»

یعنی فراموشی یا از یاد رفتگی به کار رفته که ۳۷ بار متوجه انسان می باشد.) نباید فراموش کرد که این دنیا با تمام این نعمت ها زوال پذیر است ولی یگانه حیات که ابدی می باشد همان جهان آخرت و بر پای قیامت است که همیشه باقی است، و در آن جهان سعادت از شقاوت و نعمت از نعمت متمایز می گردد. در این سورة مبارکه با مفاهیم عالی چنان بیان گردیده است که: عالم هستی از دنیایش گرفته تا آخرتش دارای نظام واحدی است و تمامی اجزا و ابعاد این عالم با اجزا و ابعاد آن عالم مرتبط است.

و طوریکه ملاحظه میفرمایید پروردگار با عظمت ما از نعمت ها و الای که برای انسان اعطا گردیده است به تمام تفصیل می پرسد و در ضمن آن به عنوان عتاب امیز سی و یک بار بطور تکراری میفرماید: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟).

مکی و مدنی بودن سورة الرحمن:

جمهور سلف بر آنند که این سوره مکی است (الناسخ والمنسوخ جلد ۲ صفحه ۲۰، اتقان جلد ۱ صفحه ۵۷). ولی از ابن مسعود، و طبق یک روایت، از ابن عباس مدنی بودن سوره نیز نقل شده است (التحریر والتنویر جلد ۲۷ صفحه ۲۲۸).

محتوای سوره خصایص سوره های مدنی را دربر دارد، و همچنان روایت ذیل نظر جمهور را تأیید می کند چون قصه جن در مکه بود. (مستدرک جلد ۱ صفحه ۵۱۵). ترمذی و حاکم... با سند حسن (صحیح سنن ترمذی جلد ۳ صفحه ۱۱۲). از جابر نقل کرده اند که گفت: وقتی که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سورة الرحمن را برای اصحاب خود تلاوت کرد، پس از فراغت از تلاوت آن فرمود: چرا ساکت هستید؟ جنیان از شما بهتر پاسخ می گفتند هیچ

مرتبه «فَبَآئِيَ ءَالَاءِ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ» را بر آن‌ها نخواندم مگر اینکه می گفتند: «و لا بشيء من نعمك ربنا نكذب فلك الحمد». (پروردگارا هیچ يك از نعمت‌های تو را دروغ نمی شماریم و حمد مخصوص تو است.) (سُنن ترمذی، جلد ۵، صفحه ۲۹۹).

امام قرطبی مفسر کبیر جهان اسلام چند روایتی در مورد اینکه بر مکی بودن سورة «الرحمن» ذکر فرموده است که از آن مکی بودن این سوره مستفاد می شود، از جمله می فرماید: این سوره با الفاظ «الرحمن» آغاز گردیده است که یکی از مصالح آن این است که اهل مکه با نام رحمان از نام های الله تعالی آگاهی نداشتند، بنابر این، می گفتند که: «وما الرحمن» رحمن چه چیزی است؟ لذا برای توجیه آنان، این نام از نام های خداوند متعال انتخاب گردید.

موضوعات مطروحه در سوره:

در این سوره متبرکه بصورت کل بحث زیبایی از رحمت های الهی بعمل آمده است، و در جمله این رحمت های الهی به سه نعمت قیمت بها که برای انسانها اعطا گردیده است، اشاره شده، و این نعمت ها عبارت اند از: قرآن عظیم الشأن، خلقت انسان و نعمت بیان.

همچنان در این سوره متبرکه:

- با زیبایی خاصی در مورد حاکمیت و انطباط و محاسبه دقیق در جهان
- قسط و عدل الهی
- بیدار کردن وجدان انسان ها
- در باره قیامت و کیفیت وقوع آن که با تأسف انسانها در زیادتیر از موارد آنرا به باد فراموشی می سپارند، بحث دقیق، زیبا و کاملی بعمل آمده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم؛ تعداد آیات سوره الرحمن به هفتاد و هشت آیه می‌رسد، تعداد کلمات آن به: ۳۵۱ کلمه، (لازم به ذکر است اقوال در تعداد کلمات سوره‌های قرآن مختلف است) و تعداد حروف آیین سوره: ۶۸۳ حرف، و (۵۷۶) پنج صد و هفتاد و شش نقطه است. (البته با در نظر داشت اقوال علماء در تعداد حروف این سوره). (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی).

یادداشت:

تفصیل معلومات درمورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سورة طور مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره «الرحمن» با سوره قبله:

خداوند سبحان و تعالی سوره قمر را که قبل از سوره الرحمن است به اسم مقدّس خودش پایان داد و فرمود: «عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» و سوره الرحمن را نیز به اسم خودش آغاز نموده است.

محتوای سورة الرحمن:

این سوره به طور کلی بیانگر نعمت‌های مختلف (معنوی) و (مادی) خداوند است که بر بندگان خود ارزانی داشته، به طوری که می‌توان نام این سوره را (سورة رحمت) یا سورة نعمت گذاشت و به همین دلیل با نام مبارک «الرحمن» که (رحمت واسعة الهی) را بازگو می‌کند، آغاز شده و با جلال و اکرام خداوند، پایان یافته است.

بنابراین از یک نظر مجموع سوره یک بخش به هم پیوسته پیرامون نعمت‌های خداوند منان است، و اما از نظر دیگر می‌توان محتوای آن را به چند بخش تقسیم کرد:

بخش اول:

که مقدمه و آغاز سورة مبارکه است از نعمت های بزرگ خلقت، تعلیم و تربیت، حساب و میزان، و سایل رفاهی انسان، و غذاهای روحی و جسمی او سخن می گوید.

بخش دوم:

در بخش دهم سورة مبارکه توضیحی است بر مسأله چگونگی آفرینش انس و جن.

بخش سوم:

بخش سوم این سوره بیانگر نشانه ها و آیات خداوند متعال در زمین و آسمان است.

بخش چهارم:

در بخش چهارم این سوره از نعمتهای دنیوی فراتر رفته، بحث از نعمت های جهان دیگر بعمل آمده است، که با دقت و ظرافت خاصی نعمت های بهشتی اعم از باغ ها، انهار و چشمه ها، میوه ها، همسران زیبا و باو و انواع لباسها، قصر ها و خیمه ها توضیحات زیبا و دقیقی داده شده است.

بخش پنجم:

در بخش پنجم این سوره اشاره کوتاهی به سرنوشت مجرمان و قسمتی از مجازاتهایی دردناک آنها تذکر رفته است. ولی از آنجا که اساس این سوره بر بیان رحمت الهی است در این قسمت توضیح زیادی داده نشده، به عکس نعمتهای بهشتی که به طور مشروح و گسترده آمده است آنچنان که دل های مؤمنان را غرق سرور و امید کرده، غبار غم را از دل بر می دارد، و نهال شوق را در خاطر می نشاند.

شکر:

یکی از خصلت های نیک و ارزنده که در قرآن عظیم الشان واحادیث نبوی بر آن تأکید شده، شکرگزاری و سپاس از بابت نعمتهای الهی است. اسلام می خواهد افراد به درجه ای از یقین برسند که در هر حالی اعم از آرامش و یا روی آوردن مصائب شکر الهی را بجای آورند. سورة الرحمن که سورة حس شکرگزاری را در انسانها به عالترین وجهی برمی انگیزد، و بیان نعمت های مادی و معنوی دنیا و آخرت شوق طاعت و بندگی را در قلب انسان افزایش می دهد، تعمق و تفکر در آن بی نهایت ضروری می باشد.

به تأسف باید گفت که: انسانها به دلیل حُب دنیا و زیاده خواهی، ازفضیلت شکرگزاری در برخی از اوقات کاملاً غافل می شوند، تمام نعمت ها و فیوضاتی که در طول عمر و زندگی، از طرف خداوند به آنها اعطا شده از برکت همین شکرگزاری می باشد.

ترجمه و تفسیر سورة الرَّحْمَن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده مهربان

الرَّحْمَنُ ﴿١﴾ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴿٢﴾

خداوند رحمان (۱) (است که) قرآن را تعلیم داد (۲)

پروردگار با عظمت ما «الرحمن» است پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم مایه رحمت است، «وما ارسلناک الا رحمه للعالمین» قرآن عظیم الشأن نیز رحمت است

«هدی» و رحمت برای عالم بشریت و مؤمنان می باشد.

نام «رحمان» بعد از نام «الله»، از جمله مشهور ترین مفهومی را در میان نامهای پروردگار دارا می باشد. در نام «رحمان» بدین مفهوم اشاره دارد که پروردگار ما دارای دو رحمت است: «رحمت عام» و «رحمت خاص» نام «رحمان» اشاره به «رحمت عام» او است که همگان را شامل می شود و نام «رحیم» اشاره به «رحمت خاص» او که مخصوص اهل ایمان و طاعت است. شاید به همین دلیل، نام «رحمان» بر غیر خدا هرگز اطلاق نمی شود (مگر این که با کلمه «عبد» همراه باشد) ولی وصف «رحیم» به دیگران نیز گفته می شود؛ چرا که هیچ کس دارای رحمت عام جز او نیست، اما رحمت خاص، هر چند به صورت ضعیف، در میان انسان ها و موجودات دیگر نیز وجود دارد. راغب می نویسد که: رحمن کسی که رحمتش به هر چیز وسعت داده و رحیم را کثیر الرحمة معنی کرده است.

ابن اثیر در نهاییه در باره کلمه «الرحمن» و «رحیم» می نویسد: رحمن و رحیم هر دو از رحمت مشتق اند مثل ندمان و ندیم و هر دو صیغه مبالغه‌اند و رحمن از رحیم رساتر است.

رحمن اسم خاصّ خداست، غیر خدا با آن توصیف نمی‌شود بر خلاف رحیم، رحمن و رحیم برای مبالغه‌اند و هر دو از رحمت مشتق می‌باشند جز آن که وزن فعلاً در مبالغه از فعلیل رساتر است.

همچنان مفسران مشهور اسلام هر یک محمود بن عمر زمخشری مؤلف تفسیر کشاف و شیخ ناصرالدین عبد الله بیضاوی مؤلف کتاب انوار التنزیل و اسرار التاویل مشهور به بیضاوی می‌فرمایند که: «رحمان و رحیم»، هر دو را از رحمت گرفته و رحمن را در مبالغه از رحیم رساتر گفته‌اند.

صاحب تفسیر محمد رشید رضا می‌فرماید که: رحمن صیغه مبالغه است دلالت بر کثرت دارد و رحیم صفت مشبّه است دلالت بر ثبوت دارد و این دو تأکید هم نیستند بلکه هر یک معنی مستقل دارد.

ولی به صورت کل گفته می‌توانیم که: «رحمان» و «رحیم»؛ این دو اصطلاح است که از ماده «رحمت» گرفته شده، و مشهور همین است طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که «رحمان» کسی است که رحمت اش عام است، و همگان را شامل میشود، در حالیکه «رحیم» به کسی گفته می‌شود که رحمت اش خاص است، بنابراین رحمانیت خداوند متعال سبب شده است که فیض نعمت اش دوست و دشمن و مؤمن و کافر را شامل شود؛ ولی رحیمیت او ایجاب می‌کند که مؤمنان را مشمول مواهب خاصّی در دنیا و آخرت قرار دهد که دور افتادگان از خداوند متعال و بی‌خبران از آن محروم‌اند.

محمد نسیب الرفاعی در کتاب (مختصر ابن کثیر) در مورد دو کلمه «الرحمن الرحیم» که در این مضمون دعایی (یا رحمان الدنيا و الآخرة و رحیمهما) به کار رفته‌اند چنین می‌گوید:

«کلمه (رحیمهما) بدین معناست که خداوند با مؤمنان در دنیا مهربان و رحیم است بدلیل آنکه، آنها گوش به فرمان الله داده‌اند و به آن ایمان آورده‌اند و اوامر الهی را به انجام رسانده‌اند و از محرمات دوری گزیده‌اند. خداوند متعال نیز در مقابل این شکرگذاری مؤمنان، طی طریق ایمان را از روی رحم و مهربان و شفیق است، زیرا که آنها را داخل بهشت مینماید، و این بهشتی که خداوند به مؤمنان عطا می‌نماید و پاداش اعمال صالحی است که آنها در دنیا انجام داده‌اند و پیشاپیش برای خود به عنوان توشه آخرت فرستاده‌اند.

پس، مطیع و فرمانبرداری مؤمنان در دنیا در مقابل خداوند، خود رحم و مهربانی‌ای است که خداوند به وسیله عطا کردن نعمت ایمان و هدایت به این انسانها داده است و دخول مؤمنان به بهشت در روز قیامت باز پاداشی و نعمتی است که به سبب رحم و شفقت خداوند شامل حال مؤمنان شده، این معانی کلمه (رحیمهما) است و خداوند خود بهتر می‌داند».

خواننده محترم!

در آیه اول سورة الرحمن میخوانیم:

«الرحمن» «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»

«خداوند رحمان (است که) قرآن را تعلیم داد، انسان را بیافرید و سخن گفتن را به او آموخت.

در آیه «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» معنای این نیست که «فَسَّرَ الْقُرْآنَ» به که معنی وضاحت و بیان است ولی هدف در «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» اینست که پروردگار اولاً قرآن را به ما معرفی کرد که:

«القرآن ما هو»؟

چه کسی گفته، چه گونه گفته؟

از کجا نازل شده؟

چه کسی آورده؟

به چه کسی داده؟

وظیفه گیرنده چیست؟

وظیفه ما انسانها در برابر عظمت قرآن چه می باشد؟

مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که طبیعی این می بود که پروردگار اول انسان را خلق کرد و بعد از آن برای او بیان را آموخت ولی در این ایة مبارکه آمده است. این ترتیب طبیعی برهم خورده است. مفسرین در منطق این سخن می نویسند:

علت به هم خوردن ترتیب طبیعی این آیات این است که الله تعالی می خواسته عظمت آموزش قرآن را یادآوری کند که اینقدر مهم است که قبل از نعمت خلقت انسان به آن اشاره شده است.

مطابق قاعده ای فن زبان عربی «علم» دو مفعول دارد، یکی علمی که آموخته می شود، دوم انسانی که علم به او تعلیم داده می شود.

در آیة «علم القرآن» اولین مفعول که آموخته می شود، قرآن عظیم الشأن ذکر شده است، اما مفعول دوم یعنی کسیکه که به او قرآن تعلیم داده شده است، مذکر نیست، برخی از صحابه فرمودند اند که مراد از آن، کسی است که خداوند متعال بطور مستقیم وبدون واسطه او را تعلیم داده است، یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعداً به واسطه او شامل سایر مخلوقات نیز می باشد. این نیز امکان دارد که چون هدف از تنزیل قرآن کریم، رهنمایی

خلق خدا و آموختن اعمال صالح و اخلاق حسنه به آنهاست، بنابراین، مفعول خاصی ذکر نگردید، عدم ذکر مفعول دوم به این عمومیت اشاره دارد. (مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی، سوره الرحمن).

بلی در این هیچگونه شک وجود ندارد که ارزش انسان به تعلیم قرآن است و به عبارت دیگر ارزش انسان به ارتباط او با وحی بستگی دارد. و می‌دانیم که قرآن کریم هم از جهت اصل آموزش و تعلیم و تربیت مهم است و هم از جهت محتوا، واضح است که آموزش قرآن کریم، مقدمه معرفت به قرآن و عمل به محتوای آن است.

نکته قابل توجه در اینجا این است که در این آیات «عطف ترتیبی» نیامده چنانچه برخی پنداشته‌اند، و فرموده، «علم القرآن فخلق الانسان» تا ترتیب را برساند و تقدم و تأخری را ثابت کند؛ بلکه این چنین جملات، به خاطر اهمیت قرآن، مقدم و مؤخر شده، و شاید خداوند ترتیبی خاص را اراده نکرده باشد.

بنابراین آنجا که بحث آموزش قرآن است، بر آفرینش انسان مقدم شده است. «علم القرآن، خلق الانسان» اما آنجا که آموزش علوم دیگر مطرح است، آفرینش انسان مقدم شده است. «خلق الانسان من علق... الذی علم بالقلم» (سوره علق - ۴-۲) این بدان معنی است که قرآن بر انسان شرافت و تقدم دارد. یعنی فکر و معرفت بر جسم و طبیعت مادی مقدم است و قرآن سرآمد تمام کتاب‌ها و انسان سرآمد تمام مخلوقات است و انسان در سایه فراگیری قرآن به کمال خلقتش دست می‌یابد.

اما کلمه «بیان» یک مفهوم وسیعی دارد که گاهی همین «سخن گفتن» از آن اراده می شود. ولی اینجا مقصود عام است یعنی به انسان «سخن گفتن» و انواع «استدلالات عقلی و منطقی» را آموخت.

بلی یکی از موارد آن معنای عام، «سخن گفتن» است و البته می دانیم که سخن گفتن یکی از پیچیده ترین و مهم ترین نعمت های الهی است که بسیاری از علوم بشر از همین طریق، نقل و انتقال و رشد می یابد و همچنین خود لغات و دستگاه های صوتی و نیز زبان هایی که در دنیا وجود دارد، اینها همه از نشانه های عظمت است.

بنأ گفته می توانیم که کلمه «بیان» بر تمام وسایل بیان است، از زبان گرفته تا خط و کتابت و افهام و تفهیم، همه در آن داخل می باشند، و نیز زبان های گوناگون ملل جهان و مناطق مختلف و محاورات آنان، از جمله اجزای بیان اند.

بصورت کل نتیجه میگیریم که قرآن عظیم الشأن، سرچشمه همه مواهب و وسیله وصول به هر نعمت و بهره گیری از تمام نعمت های معنوی و مادی است، و جالب این که، بیان نعمت «تعلیم قرآن» را حتی قبل از مسأله «خلقت» انسان و «تعلیم بیان» ذکر کرده.

در این آیات با تمام صراحت بیان شده که پروردگار ما، اولین معلّم قرآن عظیم الشأن است.

«الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» و این اشتباه را بصورت قطع رد کرد برخی از انسانها بدین عقیده اند که می گویند: قرآن عظیم الشأن را بشری به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم تعلیم داده است: «يُعَلِّمُهُ بَشَرًا» (سورة نحل ۱۰۳) همچنان در آیه این حقیقت را برای ما انسانها می آموزاند که «قرآن عظیم الشأن، قابل درک و شناخت برای بشر است.

اهداف آیه: «الرحمن» اسمی است فقط متعلق و مخصوص خداوند متعال است و شایسته نیست، کس دیگری این نام را داشته باشد و در کل هر نامی که مخصوص خداوند متعال است، درست نیست که برای غیر الله به کار برده شود. مثل: الله - خالق - رازق و ...

«الرحیم»: اسم و صفتی برای خداوند بزرگ است، هر چند که خداوند متعال غیر خودش را نیز با این وصف کرده است. «لقد جائکم رسول من أنفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم» (سوره توبه/۱۲۸). (قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به هدایت شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است). و (السمیع و البصیر) نیز مثل (الرحیم) هستند، همچنانکه خداوند می‌فرماید: «إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاج نبتليه فجعلناه سمیعا بصیرا» (سوره انسان آیه: ۲) (ما انسان را در نطفه‌ای آمیخته آفریدیم تا او را بیازمائیم و وی را شنوا و بینا گردانیم).

این آیه «الرحمن الرحیم» دلیلی بر یکتا بودن خداوند متعال در اسماء و صفات است، یعنی اسماء و صفات خداوند متعال فقط به او تعلق دارند و خاص خداوندند.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ ﴿٣﴾ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴿٤﴾

انسان را بیافرید (۳) سخن گفتن را به او آموخت (۴)

خواننده محترم!

در این آیات متبرکه که پروردگار با عظمت ما در جمله همه‌ی مخلوقات، روی زمین به خلقت انسان اشاره نموده، این بدین معنی است که فضیلت خلقت انسان نسبت به همه مخلوقات ذی‌اهمیت‌تر و بیشتر است.

در این آیه متبرکه این مفهوم رابه وضاحت میرساند که الله متعال، خالق انسان است، نه طبیعت بی جان که برخی از انسان ها بدان معتقد اند «الرَّحْمَنُ ... خَلَقَ الْإِنْسَانَ» و هکذا خلقت انسان، از جمله رحمت الهی می میباشد «الرَّحْمَنُ ... خَلَقَ الْإِنْسَانَ» همچنان در این آیه مبارکه تأکید شرافت قرآن کریم نسبت به انسان مقدم می باشد. «عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ» و موضوع که آموزش علوم دیگر مطرح بحث است، آفرینش انسان مقدم شده است. «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (سوره علق ۲۴) ولی با تأکید باید گفت که انسان، در سایه فراگیری قرآن، به کمال خلقتش دست می یابد. «عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ»

در آیه متبرکه «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» این مفهوم عالی را می رساند که قدرت بیان، که در انسان وجود دارد از جمله رحمت الهی است. و علمی مورد ستایش است که بیان شود.

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴿٥﴾ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ﴿٦﴾
آفتاب و ماه با حسابی مقرر در حرکتند (۵) و بته و درخت برای او سجده میکنند (۶)

در این آیات متبرکه این مفهوم عالی را برای ما می آموزاند که آفتاب ماه و در جمع ﴿حُسْبَانٍ﴾ «حساب منظم، نظم و نظام».

مجموع کره زمین در مسیری و به شکلی و تحت یک نظام خاص، منظم و فوق العاده ای حرکت می کنند که خدای تعالی برای آنها مقدر نموده.

و این مفهوم را بیان میدارد که هستی، تسلیم نظامی است که از پیش جانب پروردگار تعیین شده است. و گیاهان و بته های زمینی، حیات و رویش خود را مرهون آفتاب و ماه آسمانی اند.

اما منظور از سجده بته ها، گیاه و درخت، خضوع این موجودات است، برای امر خداوند متعال که به امر او از زمین سر بر می آورند، و به امر او در چهارچوبی نشو و نما می کنند که الله تعالی برایشان مقدر کرده است. از این دقیق تر این که این دو موجود رگ و ریشه ی خود را برای جذب مواد عنصری، در دل زمین می دوانند، و همین خود سجده آنهاست؛ زیرا با سقوط در زمین اظهار حاجت به همان مبدئی می نمایند که حاجت شان را برمی آورد، و او در حقیقت خدایی است که تربیت شان می کند.

سجده کردن «نجم» و «شجر» چیست!

نجم: «نجم» چنان که راغب اصفهانی در مفردات می گوید: «أصل النّجم، الكوكب الطالع، و جمعه نُجُومٌ، و نَجَمٌ، طَلَعَ،... و منه شُبّه به طلوعُ النّبات،...» (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، جلد ۱، صفحه ۷۹۱-۷۹۲، کلمه «نجم».)

«نجم» در اصل به معنای ستاره است، و گاه «نجم» به آن بوته گفته می شود که برگ و شاخه هایش بر زمین فرش می گردند، و تنه ندارد، یعنی گیاه بدون ساقه. اساساً این کلمه در اصل به معنای طلوع است، و اگر به این گیاهان (گیاه بدون ساقه) «نجم» می گویند؛ بدان جهت است که از زمین سر بر می آورند، و اگر به ستاره «نجم» گفته می شود، نیز به دلیل طلوع آن است. در این جا (سورة الرحمن) به قرینه «شجر» (درخت) منظور معنای دوم یعنی گیاهان بدون ساقه است. به این ترتیب «نجم» به انواع گیاهان کوچک و خزانده؛ مانند بوته کدو، خیار، خربزه و... می گویند.

شجر:

«الشَّجَرُ مِنَ النَّبَاتِ، ما له ساق»، (راغب اصفهانی جلد ۱، صفحه ۴۴۶، کلمه «شجر».)

و الشجر: «ما قام علی ساق...» (طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، جلد ۶، ۱۷۳، کلمه «شجر».)

شجر به انواع گیاهان ساقه دار؛ مانند غلات، درختان و ... گفته می شود. بنابراین این، اگرچه معنای اصلی نجم همان ستاره است، اما بسیاری از مفسران قرآن با توجه به کنار هم قرار گرفتن «نجم» و «شجر» نجم را به گیاه بدون ساقه (بوته ای) معنا کرده اند.

بعد از ذکر معلومات مختصر کلمات «نجم و شجر» به بررسی دیدگاه مفسران می پردازیم که هدف از سجده نجوم و درختان چیست!

بیشتر مفسران قرآن کریم، پس از معنای نجم به گیاهان بی ساقه، سجده گیاهان و درختان را اطاعت بی چون و چرا از خداوند متعال می دانند. و این اطاعت، همان پیروی از قوانین تکوین و عدم تخلف و سرپیچی از مداری است که خداوند در عالم تکوین برایشان ترسیم کرده است.

برخی از مفسران نیز نجم را حمل بر همان معنای اصلی خود کرده و می گویند؛ نجم آن است که در آسمان است (ستاره) و شجر همان درخت است که در زمین است، و شاید هدف از یاد کردن این دو باهم، بیان دورترین چیزها و نزدیک ترین آنها به ما، در طبیعت بوده باشد، و اینها هر چند در نظر جامد و بی روح به نظر می رسند، اما اندازه ای از فهم و احساس دارند که آنان را به عبادت پروردگارشان دعوت میکند: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ (اسراء، ۴۴). و هیچ چیز نیست جز آن که تسبیح گوید به سپاسگزاری از پروردگارش، ولی شما ستایش و تسبیح آنها را در نمی یابید.

از آن جا که سجود دلالت بر منتهای خضوع و عبودیت دارد، سجود ستاره و درخت در خاضع بودن آنها نسبت به سنت های الهی مربوط به خود آنها تجلی پیدا می کند، چه هیچ ستاره ای را نمی بینیم که از مدار خود انحراف پیدا کند و هیچ درختی را که میوه ای جز میوه خود به بار آورد.

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴿٧﴾ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ﴿٨﴾ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ﴿٩﴾

و آسمان را برافراشت، و ترازوی (عدالت) را برقرار کرد. (۷) تا در وزن حق تلفی نکنید (۸) وزن کردن را به عدالت رعایت کنید و کم فروشی مکنید (۹) پروردگار با عظمت ما ستارگان را نسبت به زمین بلند قرار داد است، و این چیزی تصادفی هم نیست که جایگاه آسمان و (ستاره گان) نسبت به زمین در جای بلندی قرار گیرد. بلند قرار گرفتن آسمان و حجم و اندازه و فاصله ستارگان، از جمله رحمت های حکیمانه الهی است.

از جانب دیگر پروردگار با عظمت ما برای ما انسانها می آموزاند که ترازو (میزان) و وسیله سنجش باید عادلانه باشد. «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ» همان طوریکه اشاره بعمل آمد نظام هستی بر پایه میزان است. پس زندگی ما نیز باید بر مدار میزان باشد.

«وَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ» (در سنجش و میزان نباید تجاوز صورت گیرد).

و واضح است که راه رسیدن به عدالت اجتماعی، عمل به قرآن عظیم الشأن و احادیث نبوی است «عَلَّمَ الْقُرْآنَ... أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ»

در کارها، نه افراط «أَلَّا تَطْغَوْا» و نه تفریط. «لَا تُخْسِرُوا» قرآن عظیم الشأن در سورة هود آیه ۸۵ می فرماید: «وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (وای قوم من! پیمانه و وزن را با عدالت، تمام دهید! و بر اشیاء (واجناس) مردم، عیب نگذارید و از حق آنان نگاهید و در زمین به فساد نکوشید.)

وسیله سنجش اشیاء را میزان (ترازو) گویند، و هدف قرآن عظیم الشأن در آیه فوق که اشاره به میزان آمده اشاره به هر چیزی است که با آن وزن و سنجش شود اعم از اینکه قول باشد یا فعل و یا ترازوی متداول، که جمع آن موازین است، اصطلاح «میزان» نه بار، و کلمه «موازین» بصورت جمع هفت بار در قرآن عظیم الشأن بیان گردیده است.

در آیه «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» (و آسمان را بر افراشت، میزان و قانون (در آن) گذاشت. هدف از میزان همان تنظیم امور زمین و آسمان است که بر اساس آن، تعادل به وجود آمده و اساس خلقت بر پا مانده است.

میزان عمل در آخرت:

در اینکه الله تعالی در روز قیامت اعمال بندگان را با وسایل خواهد سنجید جای هیچگونه شکی و شبهه نیست اما اینکه ماهیت این وسایل چگونه خواهد بود، تفصیل آن در قرآن عظیم الشأن واحادیث نبوی بیان یافته، طوریکه در (آیات ۸ و ۹ سورة اعراف) آمده است: «وَالْوِزْنُ يُوَمَّذُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۸﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿۹﴾» (اعراف / ۸-۹)

«وزن کردن (اعمال، و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حق است! کسانی که میزانهای (عمل) آنها سنگین است، همان رستگارانند! و کسانی که میزانهای (عمل) آنها سبک است، افرادی هستند که سرمایه وجود خود را، بخاطر ظلم و ستمی که نسبت به آیات ما می کردند، از دست داده اند.»

آیه یاد شده اثبات می‌کند که برای نیک و بد اعمال وزنی هست و منظور از «وزن» سنگینی اعمال است در عین حال این سنگینی، سنگینی اضافی و نسبی است به این معنی که حسنات باعث ثقل میزان و سیئات باعث سبکی و خفت آن است نه اینکه هم حسنات دارای سنگینی باشد و هم سیئات، آن وقت این دو سنگین با هم سنجیده شود هر کدام بیشتر شد بر طبق آن حکم شود، اگر حسنات سنگین‌تر بود به نعمتهای بهشتی و اگر سیئات سنگین‌تر بود به دوزخ جزا داده شود.

برخی از از مفسرین در باره «میزان» می‌نویسند که جمله «أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ»

«تَطْغَوْا» از طغیان مشتق است که به معنای ظلم و بی انصافی است، و مراد آن است که خداوند متعال میزان را بدین جهت بر قرار کرده است که شما در وزن کردن با کمی ویشی، مرتکب ظلم و ستم نشوید.

اصول و قوانین محکمه روز قیامت:

محکمه روز قیامت دارای اصول و قوانین خاصی خویش میباشد که برخی از این اصول و لوايح مطابق ارشادات قرآنی عبارتند از:

۱- فیصله دوسیه بطور سری نمی باشد:

بررسی دوسیه در این روز بطور علنی صورت خواهد گرفت، طوریکه در: (آیه: ۱۳ سورة الاسراء) «وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا» (و عمل نامه هر شخص را در گردنش بسته‌ایم و روز قیامت برای او نوشته‌ای بیرون آوریم که آن را در برابر خود باز نموده می‌بیند).

۲- تدویر محکمه بطور دقیق و تحت تدابیر شدید صورت خواهد گرفت:

این بدین معنی است شخصیکه برای اجرای حکم محکمه حاضر میگردد، همه به معیتی دونفر فرشته همرا خواهد بود، طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیه ۲۱ سوره ق) میفرماید: «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ». (و هر شخص که (به صحنه قیامت) می آید، با او دو فرشته است که یکی او را به جلو سوق می دهد و دیگری شاهد اوست. (به او گفته می شود): همانا از این صحنه در غفلتی (عمیق) بودی، پس پرده (غفلت) تو را کنار زدیم و امروز چشمت تیزبین شده است.

وباز میفرماید: «وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ» (آیه ۲۳ سوره ق) (و (فرشته) همراه او گوید: اینک (نامه اعمال او) نزد من آماده است.

«أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» (آیه ۲۴ سوره ق) و آیه (۲۵ سوره ق) «مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ» (خداوند به دو فرشته سائق و شهید خطاب می کند): هر کفرپیشه لجوج را به دوزخ افکنید. (آن که) سخت مانع خیر است و متجاوز و شبهه افکن.

هكذا در (آیه ۲۶ سوره ق) می فرماید: «الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ» (آنکه با الله یگانه، معبود دیگری قرارداد، پس او را در عذاب سخت بیفکنید.

۳- بی عدالتی در محکمه جای ندارد:

در محکمه عدلی الهی در روز قیامت، بی عدالتی محال است، و جای برای بی عدالتی وجود نخواهد داشت طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیه ۲۹ سوره ق) میفرماید: «وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ». (و من هرگز به بندگان ظلم نمیکنم).

۴- ضرورت به داشتن وکیل مدافع نیست:

اولتر از همه تصور ما در بخش از موارد آخرت در مقایسه و مقارنه به مسایل و فهم دنیوی است. این مقارنه تصادفی هم نیست، چون الله تعالی برای فهم مسایل دینی در موارد زیاد مثال های آورده که تا آنرا برای فهم ما آسانتر سازد. از جمله درباره دست، الله تعالی صحبت دارد که درین جا منظور این دست نیست که ما انسانها آنرا میشناسیم. در تعبیر مقدس اسلامی از سخن زدن و گپ زدن دست سخن میگوید که درین صورت ماتصور داشتن دهن و زبان برای دست را در ذهن مجسم میسازیم، در حالیکه این تصور ما غیر دقیق است و برای گپ زدن به امر الهی ضرورت به دهن و زبان نیست. به این ترتیب به عدلی الهی به آن پروسیجر و مفردات تأمین عدالت دنیوی نیست.

در محکمه روز قیامت ضرورت نیست که شخص برای خود وکیل مدافع داشته باشد، بلکه هر شخص بدون وکیل مدافع به جواب سوالات که برایش مواجه می شود می پردازد، طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیه ۱۴ سورة اسراء) میفرماید: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (در قیامت به شخص گفته می شود) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خودت حسابگر خویش باشی).

در احادیث نبوی و روایات اسلام توصیه های اکید همین است، که انسان پیش از قیامت، باید به حساب کار خود رسیدگی کند. زیر اینگونه محاسبه ها، زمینه ی بیداری انسان را تقویت می بخشد.

در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید: «حاسب نفسك قبل ان تحاسب فانه اهون لحسابك غدا» (با خود محاسبه کن قبل از اینکه با تو محاسبه صورت گیرد. این عمل کار بازپرسی و محاسبه ترا آسانتر می سازد).

همچنان در این مورد حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه با زیبایی خاصی میفرماید: «حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا وزنوا أعمالكم قبل أن توزنوا.» یعنی: «خویش را حسابرسی نمایید قبل از آنکه مورد محاسبه قرار گیرید و اعمالتان را بسنجید پیش از آن که سنجیده شوید.»

۵- رشوت و واسطه غیر ممکن است:

با صراحت باید گفت که در روز محکمه عدل الهی، نه رشوت فرصت و چلش دارد و نه هم واسطه، نه دارایی بدرد می خورد و نه اولاد به صورت مستقیم برای انسان فایده می رساند. طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیات ۸۸ و ۸۹ سوره الشعراء) میفرماید: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» (آن روزی که اموال، (یعنی نیروی مادی) و اولاد، (یعنی نیروی انسانی، به کسی) سودی نمی رساند.) «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (بلکه تنها کسی (نجات پیدا می کند) که با قلب سالم (از مریضی کفر و نفاق و ریا) به پیشگاه الله تعالی آمده باشد.)

۶- تشابه نام ها هم نخواهد بود:

در محکمه عدل الهی در ذکر نام ها اشتباه بعمل نمی آید، یعنی اینکه هر کس دوسیه خویش را بدست خود خواهد گرفت، طوریکه در آیه (۶۴ سوره مریم) آمده است:

«وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (ما (فرشتگان) جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی شویم؛ آنچه پیش روی ما (در آینده) و آنچه پشت سر ما (در گذشته) و آنچه میان این دو قرار دارد از اوست و پروردگار تو فراموش کار نیست.

۷- فیصله محکمه تسلیم خود شخص میشود:

در محکمه الهی فیصله نامه مربوط خود شخص می گردد، و به کسی دیگر داده نمیشود، طوریکه در آیات (۱۹ الی ۲۴ سوره الحاقه) میفرماید: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيَّةً ﴿١٩﴾ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ ﴿٢٠﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٢١﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿٢٢﴾ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿٢٣﴾ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴿٢٤﴾» (پس هر کس که عمل نامه اش به دست راستش داده شود، (شادی کنان) می گوید: بیائید کتاب مرا بخوانید. من می دانستم که با حساب خودم رو به رو خواهم شد. پس او در زندگی رضایت بخشی است. در بهشتی برین که میوه هایش در دسترس است. به خاطر اعمالی که در دوران گذشته انجام داده اید، بخورید و بیاشامید و گوارایتان باد.

۸- فیصله ها حضوری بوده و غائبانه نمی باشد:

در محکمه روز قیامت فیصله در حضور شخص صورت می گیرد. حکم و فیصله غائبانه صادر نمی شود. طوریکه در (آیه ۳۲ سوره یس) آمده است: «وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ» (و نیستند آنان مگر این که همگان نزد ما حاضر می شوند).

۹- دوسیه ها استیناف طلب نخواهد بود:

طوریکه در (آیات ۲۸ و ۲۹ سوره ق) آمده است: «قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ﴿٢٨﴾ مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿٢٩﴾» (خداوند متعال می فرماید: نزد من با یکدیگر مشاجره نکنید، من پیش از این وعده عذاب را به شما داده بودم. هدایت (فرستادن کفارد در دوزخ) نزد من تغییر نمی یابد و من هرگز به بند گانم، ستم نمیکنم).

۱۰- ضرورت به شاهدان اضافی نیست:

در محاکم دینوی قانون طوری است که وقتی شاهد به محکمه عدل می آید، آن چیزی را که با حواس خویش دیده و شنیده بیان می کند نه آن چیزی را که گمان کرده و حدس می زند.

در محکمه عدل الهی ضرورت به شاهدان اضافی دیده نمی شود: طوریکه (آیه ۲۴ سورة نور) میفرماید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (این آن روزی است که زبان ها و دست ها و پاهایشان، علیه آنان به آنچه انجام داده اند شهادت می دهند).

موضوع اینکه اعضای بدن در قیامت شهادت می دهند، بارها در قرآن کریم مطرح شده است، طوریکه در سوره ی فصلت آیه (۲۰) میخوانیم: «حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (هنگامی که به دوزخ رسند، گوش و چشم و پوست بدن آنان به گناهای که انجام داده اند، شهادت دهند).

همچنان در سوره ی یس (آیه ۶۵) می خوانیم: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (در آن روز بر دهان کافران مهر خموشی زنیم و دست هایشان با ما سخن گویند و پاهایشان به آنچه کرده اند شهادت دهند).

شهادت فرشتگان رقیب عتید: همچنان در این روز دوفرشته برنیاد حکم قرآنی امور شهادت را انجام میدهند: طوریکه در (آیات ۱۸ و ۲۰ سورة ق) میفرماید: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ... وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» هیچ سخنی و کاری را به لفظ در نمی آورد و انجام نمی دهد، مگر اینکه مراقبی آماده نزد او آن را ضبط می کند... و هر کسی می آید در

حالی که با او سوق دهنده و شهادت دهنده‌ای است. که شهادت دهندگان می‌تواند همان فرشته رقیب و عتیدی باشد که همراه انسان است.

۱۱- دوسیه‌ها به فراموش سپرده نمی‌شوند:

طوریکه در (آیه ۶ سورة مجادله می‌خوانیم: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (روزی که خداوند متعال همه آنان را برانگیزد تا به آنچه انجام داده‌اند، آگاه سازد. (اعمالی که) خداوند تماماً شمارش کرده و آنها فراموش نموده‌اند و خدا بر هر چیز شاهد و گواه است.)).

۱۲- اعمال بطور دقیق و زره، زره بررسی می‌شود:

طوریکه در (آیه: ۴۷ سورة انبیاء) می‌فرماید: «وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَاسٍ حَاسِبِينَ» (و ما برای روز قیامت، ترازوهای عدل برپا خواهیم کرد، پس (در آن روز) هیچ ظلمی به احدی صورت نخواهد گرفت، و اگر (عملی) به اندازه دانه‌ی خردلی (هم) باشد، ما آن را (برای محاسبه) خواهیم آورد و (همین قدر در دقت محاسبات) کافی است که ما حسابرس باشیم.)).

«خَرْدَلٍ» نام بته ای است که دانه‌های بسیار ریز سیاه دارد و در کوچکی و حقارت، ضرب المثل شده است «میزان» به معنای وسیله‌ی سنجش، بارها در قرآن مجید مطرح شده و مورد تأکید الله متعال قرار گرفته است. ناگفته نباید گذاشت که: سنجش هر چیزی با وسیله‌ای متناسب با آن صورت می‌گیرد.

بطور مثال برای اندازه‌گیری درجه حرارت وسیله داریم بنام ترمامیتر، برای سنجش فشار هوا، وسیله داریم هوا سنج، برای اندازه‌گیری طول و عرض اشیاء، وسیله ای داریم بنام متر، برای سنجش وزن اشیاء، وسیله داریم بنام کیلو

و غیره که مورد محاسبه می گردد. بدیهی است که برای سنجیدن انسان و اعمال او نیز از وسیله ای متناسب با او که همان انسان کامل است و اعمال را انجام داده است مورد سنجش قرار می گیرد.

معنای وزن اعمال در قیامت:

معنای وزن اعمال در قیامت، تطبیق اعمال است بر حق، به این معنی هر شخصی پاداش نیکش به مقدار حقی است که عمل مشتمل بر آن است و در نتیجه اگر اعمال شخصی، شامل هیچ مقداری از حق نباشد از عملش جز هلاکت و عقاب بهره و ثمری عایدش نمی شود.

در قیامت، هیچ میزانی برای اعمال کافران برپا نمی شود:

قابل تذکر است که در قیامت هیچ میزانی برای اعمال کافران انعقاد نمی یابد: طوریکه در (آیه ۱۰۵ سوره کهف) میخوانیم: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» «آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد از این رو، روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد.»

عبارت «فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» فرع بر حبط و ضایع شدن اعمال است به دلیل اینکه سنجش و وزن در روز قیامت به سنگینی حسنات است و با حبط عمل دیگر سنگینی باقی نمی ماند و در نتیجه وزن کردن معنا ندارد.

به عبارتی دیگر توزین و سنجش مربوط به جایی است که چیزی در بساط باشد کافران که چیزی در بساط ندارند چگونه توزین و سنجشی داشته باشند.

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴿١٠﴾ فِيهَا فَكَيْهَةٌ وَالتَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ﴿١١﴾ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ ﴿١٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٣﴾

و (خداوند) زمین را برای مخلوقات (خود) نهاد (۱۰) در آن میوه ها (گوناگون) و درخت خرماى شگوفه دار است (۱۱) و دانه های پوست دار و گیاهان خوشبوست (۱۲) پس کدام يك از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۱۳) «الارض»:

ابن منظور، محمدبن مکرم در قاموس لسان العرب، جلد هفتم صفحه ۱۱۲ مینویسد: «ارض» به معنای آن چیزی است که مردم بر آن زندگی میکنند، و برخی بدین عقیده اند «ارض» به معنای آنچه که پائین و مقابل آسمان قرار دارد. ابن منظور، لسان العرب، طبع، بیروت، سال ۱۴۱۴ق، کلمه «ارض» ۴۶۱ بار در قرآن عظیم الشأن به طور مفرد ذکر شده است، صرف در سورة طلاق آیه ۱۲ به لفظ مفرد اراده جمع شده که هدف آن آیه هفت آسمان است: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» (الله آن ذاتی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها).

«أَنَام»:

﴿أَنَام﴾ «مردمان».

شیخ علامه بیضاوی مفسر بزرگ جهان اسلام «أَنَام» را ذی روح (صاحب روح) ترجمه کرده است، و ظاهر آن است، که هدف از «أَنَام» در این آیه جن و انس می باشند، زیرا تمام ذی روحها تنها این دو گروه مکلف و مامور به احکام شرع میباشند، و در این سوره این دو گروه مورد خطاب قرار گرفته اند. «فَاكِهَةٌ» شامل همه میوه ها میشود.

و «ریحان» به هر گیاه خوشبو اطلاق میشود، ولی مُفسِّر بزرگ اسلام ابن عباس «ریحان» را در این آیه به رزق تفسیر نموده است. «كما يقال خرجت اطلب ریحان الله» یعنی من جهت کسب رزق خدا بیرون آمده ام.

«اکمام» جمع «کم» به معنای پوششی است که میوه را در برمی گیرد، «حب» به معنای دانه «عصف» به معنای برگ ها و اجزایی است که از گیاه جدا می شود، و یا «دارای قشروپوسته، دارنده ی برگ».

﴿الرَّيْحَانُ﴾ «گیاهان خوشبو، ریحان».

«آلاء» جمع «الی» به معنای نعمت ها است.

- در آیات متبر که یک مفهوم عالی برای فهم انسانها مورد بحث قرار گرفته است و آن اینست که تمام هستی توسط یک مدبر خاصی رهبری و هدایت میشود.

و با اعجاز خاصی میفرماید که زمین و مافیها آن برای استفاده همه موجودات زمینی و از آن جمله انسان است.

میوه از جمله نعمت های است که نقش مهمی در تغذیه انسان را دارا می باشد که از آن جمله ارزش تغذیتی خرما نسبت به سایر میوها بیشتر است. پروردگار با عظمت نه تنها نعمت میوه را یاد آوری نموده، بلکه می فرماید که حتی پوست و غلاف میوه از جمله نعمت های الهی می باشند «وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ» و هکذا بوی و خوش بوی گیاهان نیز از جمله از نعمت های الهی به شمار می رود «وَ الرِّيحَانُ»

بناءً به انسان و جن که مسؤول مکلف و بهره مند از نعمت های زمین است، خطاب نموده می فرماید که آگاه باشند که تکذیب آیات الهی، سرزنش را به دنبال دارد.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ ﴿١٤﴾ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ ﴿١٥﴾ فَبَأَىٰ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٦﴾

انسان را از گل خشکیده ای چون سفال بیافرید (۱۴) و جن را از شعله ای از آتش آفرید (۱۵) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۱۶)

﴿الْفَخَّارِ﴾ «سفال».

خواننده محترم!

قبل از اینکه بحث خویش را در باره خلقت آغاز نمایم، لازم می دانم در روشنایی قرآن عظیم الشان در مورد آفرینش زمین مطالب را بعرض برسانم و بعداً در مورد داستان خلقت معلومات را ارایه بدارم: پروردگار با عظمت ما در (آیات ۹ الی ۱۲ سورة فصلت) میفرماید: «قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رُوسِي مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿١٠﴾ ثُمَّ أَسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظاً ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٢﴾» «بگو: آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کافر می شوید، و برای او همتیانی قرار میدهید؟! او پروردگار جهانیان است و در آن (زمین) کوهها را از فرازش پدید آورد، و در آن برکت داد، و خوراک (و رزق، اهل) آن را مقدر (و معین) فرمود، (اینها همه) در چهار روز بود، (بنابراین) برای سؤال کنندگان (واضح) و روشن گردید. سپس به سوی آسمان متوجه شد، در حالیکه بصورت دود بود، پس به آن و به زمین فرمود: خواسته یا ناخواسته بیایید، گفتند: به دلخواه آمدیم، پس آنها را (به صورت) هفت آسمان در دو روز ساخت، و در هر آسمانی کار (و تدبیر) آن (آسمان) را وحی کرد، و آسمان دنیا را با چراغ هایی (ستارگان) بیاراستیم (و از شیاطین) حفظ کردیم، این است تقدیر (خداوند) پیروزمند دانا».

سبحان الله! خداوند متعال میفرماید وقتی زمین را ساختیم، کوهها را بر روی آن قرار دادیم.

در مسند امام احمد بن حنبل، روایتی داریم که خداوند وقتی زمین را ساخت، به لرزش افتاد و به وسیله‌ی کوه‌ها، زمین محکم گردانیده شد. در قرآن عظیم الشان هم از لفظ «اوتاد» استفاده می‌کند، یعنی کوه‌ها مانند میخ‌اند.

فرشتگان از خداوند می‌پرسند:

خداوندا آیا از کوه محکم‌تر هم داریم؟

خداوند می‌فرماید:

بله از کوه محکم‌تر آهن است،

گفتند: از آن محکم‌تر چی؟

گفت بله از آن محکم‌تر آتش است،

گفتند: از آن چی؟

فرمود: بله آب آتش را خاموش می‌کند.

گفتند: از آب چی؟

گفت: مؤمنی که صدقه‌ای را در راه الله می‌دهد به نحوی که دست چپش از

دست راستش که صدقه می‌دهد با خبر نشود.

این از همه محکم‌تر است!»

«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ، جَعَلَ تَمِيدًا، فَخَلَقَ الْجِبَالَ، فَأَلْقَاهَا عَلَيْهَا فَاسْتَقَرَّتْ، فَتَعَجَّبَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خَلْقِ الْجِبَالِ، فَقَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْجِبَالِ؟ قَالَ: نَعَمْ، الْحَدِيدُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْحَدِيدِ؟ قَالَ: نَعَمْ، النَّارُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: نَعَمْ، الْمَاءُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، فَهَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ؟ قَالَ:

نَعَمْ، الرِّيحُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، فَهَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الرِّيحِ؟ قَالَ: نَعَمْ، ابْنُ آدَمَ يَتَصَدَّقُ بِيَمِينِهِ يُخْفِيهَا مِنْ شِمَالِهِ». (مسند أحمد: ۱۱۸۰۵).

بعد از اینکه پروردگار با عظمت زمین را خلق نمود، کوها را بروی زمین قرار داد و همه ما محتاج که برای زندگی انسان ضروری و لازمی خلق نمود، سپس انسان را خلیفه این سر زمین تعیین نمود.

طوریکه قرآن عظیم الشان در باره داستان خلقت انسان در (آیه ۳۰ سورة البقره) میفرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾» و (بیاد بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار خواهم داد.

گفتند: آیا کسی را در آن قرار می دهی که در آن فساد و خونریزی کند؟

ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم و تو را تقدیس می کنیم.

پروردگار فرمود: یقیناً من می دانم آنچه را که شما نمی دانید.

برخی از علماء در تفسیر این آیه مبارکه تأویلات مختلفی را به عمل می آورند و حتی می نویسند که از فهم این آیه طوری فهمیده می شود که: قبل از آدم موجوداتی بودند به نام «بشر» که خونریزی می کردند و ملایک با قیاس بر آنها درباره ی وجود انسان بر زمین، با هم سخن گفتند.

در تفسیر این آیه چندین تفسیر را مفسرین کرام بیان داشته اند که از جمله: اینکه قبل از آدم جنیان بر روی کوهی زمین بودند و فساد می کردند.

و یا اینکه: فرشتگان می دانستند خلیفه یعنی کسی که امر به عدل می کند و امر به عدل زمانی انجام می پذیرد که فساد و ظلمی باشد.

و یا اینکه خداوند متعال خودش به ملائکه فرموده که موجودی خلق می کنم که به عبادت من بر روی کوهی ارضی می پردازد، ولی با این وجود عده ای از

آن‌ها فساد هم می‌کنند که این تفسیر صحابه و تابعین است، تفسیر قتاده و ابن عباس و ابن مسعود و... که می‌گویند الله تعالی خودش به ملائکه در باره‌ی انسان فرموده است و از قبل به آن‌ها آگاهی داده است. (مراجعة شود به رساله: چگونه خلقت آغاز شد؟ اولین انسان چگونه آفریده شد؟ نوشته‌ی ماموستا بهروز عزیزی (سنبله) ۱۳۹۶ ه. ش - ذوالحجۀ ۱۴۳۸ ه. ق)

ملائکه تعجب میکنند و می‌گویند خداوند! اگر برای عبادت خلق‌شان می‌کنی ما که تو را تسبیح می‌کنیم و در عین حال گناهی را هم مرتکب نمی‌شویم، پس بگذار تنها ما باشیم و خداوند متعال در جواب‌شان می‌فرماید: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

خلقت بشر یا انسان:

کلمه‌ی «بشر» هم، در قرآن کریم به معنای «آدم یا انسان» ذکر شده است. «بشر» هم نام دیگری برای همین انسان است که در باره‌ی آن امام راغب اصفهانی می‌فرماید: «بشر یا بشره یعنی ظاهر اصلی پوست خارجی و «أدیم» هم به معنای باطن پوست است و بدین خاطر به انسان بشر می‌گویند که ظاهرش به طور کامل از پشم و مو پوشیده نشده است، و اینکه چرا به او آدم می‌گویند، می‌گوییم این یا از «أدیم» گرفته شده که به معنای پوست است و یا از «أدمه» گرفته شده است که به معنای گندمگون بودن است، که در آن مثلاً رنگ حضرت آدم گندمگون یا همان سبزه بوده است. ولی تفسیر صحیح این است که چون آدم از خاک سرزمین است، اسمش از «ادیم» گرفته شده و نام او را آدم گذاشته اند.

خواننده محترم!

در این جای شک نیست که الله تعالی، بدیع السماوات و الارض است، خالق لایزال ذاتی است، که بدون هیچ نمونه‌ی از پیش ساخته شده‌ای، به ابداع و آفرینش آسمان‌ها و زمین پرداخته است، تا انسان خلیفه‌ی این سرزمین شود.

خلیفه:

خلیفه را علماء به دو معنا آورده اند، یکی اینکه یعنی حکم فرمانروایی و توانایی استفاده از تمام چیزهایی را که بر روی کره‌ی زمین است به این انسان داده است، یعنی انسان به عنوان خلیفه‌ی خداوند به سیر و سلوک و تصرف در کره‌ی زمین می‌پردازد و خداوند متعال (پادشاه دایم هم، خودش موجود است و بر همه چیز این آدمی ناظر است).

و معنی دوم اینکه: خلیفه به معنای مرگ یک انسان و جانشین شدن دیگری به جای او که این مختص این کره‌ی خاکی است.

خلقت اولین انسان:

قرآن عظیم الشان در مورد اینکه اولین انسان چگونه خلق شده در (آیه ۵ سورة الحج) با زیبای خاص می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنٰكُمْ مِّن ثُرَابٍ» «ای مردم! اگر از برانگیخته شدن در شک هستید، پس (به این نکته دقت کنید): همانا ما شما را از خاک آفریدیم».

و در (آیه ۷ سورة السجدة) می‌فرماید: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ» «همان کسی که هر چه را آفرید به نیکوترین (وجه) آفرید، و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد». یعنی پس از آفرینش و خلقت همه چیز، انسان را از خاک آفرید و خاک را تبدیل به گِل کرد! «فَأَسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مِّنْ خَلْقًا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّن طِينٍ لَّازِبٍ» (سورة الصافات: ۱۱) «پس (ای پیامبر) از آنها بپرس که آیا آفرینش آنها سخت تر است، یا (آفرینش) آنچه ما آفریده‌ایم، ما آنها را از گِل چسبنده‌ای آفریدیم».

و یا طوریکه در (آیه ۱۴ سورة الرحمن) خواندیم «خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ» «انسان را از گِل خشکیده‌ای چون سفال آفرید».

انسان به اساس حکم قرآنی که (در آیه ۵ سورة حج) بیان شده است، در آغاز آفرینش خاک بوده طوریکه میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرِّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِّنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا ۚ وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (ای مردم، اگر شما در (روز قیامت و قدرت الله بر) بعث مردگان شک و ریبی دارید (برای رفع شک خود بدین دلیل توجه کنید که) ما شما را اول از خاک آفریدیم آن گاه از آب نطفه، آن گاه از خون بسته، آنگاه از پاره‌ای گوشت با آفرینشی تمام و ناتمام، تا (در این انتقال و تحولات قدرت خود را) بر شما آشکار سازیم و (از نطفه‌ها) آنچه را مشیت ما تعلق گیرد در رحمها قرار می‌بخشیم تا به وقتی معین، آن گاه شما را به صورت طفلی (چون گوهر از صدف رحم) بیرون آریم تا (زیست کرده و) سپس به حد بلوغ و رشد خود برسید و برخی از شما (در این بین) بمیرد و برخی به سن پیری و دوران ضعف و ناتوانی رسد تا آنجا که پس از دانش و هوش چیزی نداند و هیچ فهم نکند، و (دلیل دیگر از ادله قدرت خداوند بر معاد آن که) زمین را بنگری وقتی خشک و بی‌گیاه باشد آن گاه چون باران بر آن فرو باریم سبز و خرم شود و (تخم‌ها در آن) نمو کند و از هر نوع گیاه زیبا برویاند).

همچنان اینکه سپس با آب آمیخته شده است و به صورت گل در آمده است: طوریکه در (آیه ۲ سورة انعام) میفرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ» (او کسی است که شما را از گل آفرید، پس از آن اجل را (برای زندگی شما در دنیا) قرار داد و اجل معین

(که مربوط به آخرت یا غیر قابل تغییر در دنیا است) نزد اوست. پس (با وجود این) شما شک و شبهه می کنید؟)

و هکذا بعد انرا به صورت گل بدبو یا لجن تغییر شکل داده: طوریکه (در آیه ۲۸ سوره حجر) میفرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» (و (یاد کن) آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من بشری را از گلی خشک سیاه و بدبو شده خلق می کنم).

و سپس حالت چسبندگی پیدا کرده است: طوریکه در (آیه ۱۱ سوره صافات) «فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ» (پس از آنان نظر بخواه که آفرینش آنان سخت تر است یا کسانی که ما (در آسمان ها و زمین) آفریدیم؟ ما آنان را از گلی چسبنده آفریدیم) و بعد و بعد گل خشکیده و سفال گونه ای شده است، طوریکه (آیه ۱۴ سوره الرحمن) بدان اشاره نمودیم: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» در واقع صلصال یعنی: گل خشکیده ای که با زدن به آن، صدا میدهد.

از جمله در (آیات: ۲۶ و ۲۷ و ۳۳ سوره حجر) آمده است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» ﴿۲۶﴾ (و همانا ما انسان را از گلی خشک، از گلی سیاه متغیر و بو گرفته، آفریدیم.) و «وَالْجَنَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» ﴿۲۷﴾ (و قبل از انسان، جن را از آتشی سوزان و نافذ آفریدیم).

«صَلْصَالٍ» به گل خشک و نه پخته ای گویند که هرگاه در آن زده شود، صدای صوت از آن بیرون می آید. و آیه ۳۳ سوره حجر «قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» ﴿۳۳﴾ (ابلیس) گفت: من این گونه نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو آفریده ای، سجده کنم.

قابل یاد آوری است:

در فرهنگ قرآن عظیم الشأن، جنّ موجودی مکلف است که مورد خطاب الله تعالی قرار گرفته است، «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ» جنیات قرآن را میفهمیدند، طوریکه در اولین آیه از سوره جنّ میخوانیم: «اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ» گروهی از جنّ قرآن را گوش کردند.

جنّ همانند انسان دارای شهوت است. چنانکه درباره زنان بهشتی میخوانیم که آنها باکره هستند، نه انسانی با آنها آمیزش کرده و نه جنّی. «لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» (الرحمن ۷۴) و طبق این آیه آفرینش آن از آتش و قبل از انسان بوده است. چنانکه ابلیس از جنّ است، «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» و همانند دیگر کافران از جنّ به دوزخ می‌رود. «لَأْمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (هود ۱۱۹)

هدف از نفخ روح الهی:

در ادامه بحث خلقت انسان باید گفت که قرآن عظیم الشأن در (آیه ۹ سورة السجدة) میفرماید: «نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (و از روح خود در آن دمید) و در این هنگام بود که خداوند از روحش در او دمید. هدف از روح او، روح الله نیست، بلکه منظور روح مخلوقی است متعلق به انسان و خداوند به آن قدرت و منزلت داده است. روحی که در کالبد انسان نفخ شده، تنها متعلق به انسان است و به حیوانات تعلق نمی‌گیرد.

فهم خلقت انسان در حدیث:

همچنان در مورد خلق انسان حدیث صحیحی داریم که: پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان می‌کند که خداوند اول نفس آدم را آفرید و سپس روح انسان را از طریق بینی‌اش به کالبد او دمید. والله اعلم.

و همچنان در حدیث ترمذی شریف نیز به روایت ابو هریره (رض) چنین روایت شده است.

«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ الرُّوحَ عَطَسَ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَحَمِدَ اللَّهُ بِأَذْنِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ: «رَحِمَكَ رَبُّكَ يَا آدَمُ»، فَقَالَ لَهُ: «يَا آدَمُ اذْهَبْ إِلَى أَوْلَيْكَ الْمَلَائِكَةِ، إِلَى مَلَأَ مِنْهُمْ جُلُوسٍ، فَقُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» قَالُوا: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى رَبِّهِ فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ تَحِيَّتُكَ، وَتَحِيَّةُ بَنِيكَ وَبَنِيهِمْ». رواه ترمذی (۳۳۶۸) و البزار (۸۴۸۷) و ابن خزيمة في التوحيد (۱/۱۰۶) و الفاظ له.

در اینجا بیان میشود هنگامی که آدم خلق شد و روحش در او دمیده شد، آدم عطسه کرد و بلافاصله گفت الحمد لله و پروردگارش در جواب به او گفت یرحمک الله، سپس خداوند به او گفت به سوی آن فرشتگان برو و به آنها سلام کن. به آنان گفت السلام علیکم، ملائکه در جوابش گفتند وعلیک السلام و رحمة الله، خداوند در اینجا درس دیگری به آدم داد و خطاب به او گفت این سلام بین تو و بین فرزندان تو است ای آدم.

همچنان در مورد خلقت ادم حدیثی صحیح داریم که در بخاری و مسلم روایت شده است: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَطُولُهُ سِتُونَ ذِرَاعًا». (تفصیل حدیث درالبخاری شماره ۶۲۲۷) و مسلم شماره ۲۸۴۱) خداوند آدم را خلق کرد، در حالیکه طولش شصت ذراع، و عرض بدنش هفت ذراع بود (هرذراع نیم متر است)، یعنی حضرت آدم سی متر، و عرض بدنش سه و نیم متر بود، و روایت است هرکسی که داخل بهشت می شود، به همان هیکل و صورت آدم وارد بهشت خواهد شد، و ما می دانیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم همان کسی است که

خداوند در باره اش می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (سورة النجم: ۳-۴). (و از روی هوای نفس سخن نمی گوید. این نیست جز آنچه به او وحی می شود (و به جز وحی چیزی نمی گوید)).

هكذا در حدیث داریم در مورد اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». در اینکه مفهوم این حدیث چیست، میان علماء ومحدثین اختلاف نظر است، اما یکی از معانی آن این است که خداوند آدم را آفرید بدون طی مراحل جنینی و بلوغ و... بلکه هنگام خلقتش او کامل کامل بود و می توانست حرف بزند. «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» (مسلم ۲۶۱۲)

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ﴿١٧﴾ فَبَآئِيَ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٨﴾
او پروردگار دو مشرق و دو مغرب است (۱۷) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۱۸)

اصطلاح مغرب و مشرق در جنب کی در اصطلاحات عرفی مردم وجود، اصطلاح علمی است که هدف از آن شرق و غرب عالم است که طلوع و غروب آفتاب از آنجا صورت میگیرد. این بدین معنی است، به طرف که آفتاب طلوع می کند بنام مشرق و بطرف که آفتاب غروب می کند به نام مغرب گفته میشود، ولی با دقت عقلی و علمی ثابت میشود که زمین مشرقها و مغربهای متعددی دارد.

چون زمین به شکل گره است و به دور آفتاب حرکت می کند، در هر نقطه زمین، یک مشرق و مغرب و اثر طلوع و غروب مکرر آفتاب، پیدا می شود. آفتاب در هر روز، ساعت معین طلوع و غروب می کند که با ساعت طلوع و غروب روز قبل و بعد متفاوت است. بنابر این، به تعداد روزهای سال مشرق و

مغرب داریم. برای هر انسانی شش جهت متصور است، پس طلوع و غروب نسبت به جایگاه هر کس متفاوت است.

پس اگر چه در ظاهر یک مغرب و مشرق بیشتر نیست، ولی در واقع مشرق‌ها و مغرب‌های متعددی وجود دارد. بنابر این، تعبیر به مشرق و مغرب یا هم مشارق و مغارب با مبانی علمی منافی نیست.

طوری‌که در آیه ۱۱۵ سورة البقره می‌خوانیم: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» یعنی: (و خدا را است مشرق و مغرب، هر سو که روی آورید همانجاست روی الله، هر آئینه خداوند فراخ نعمت دانا است.

این آیه در مورد تغییر قبله است، چون قبله از طرف مسجد الاقصی به طرف مسجد الحرام تغییر کرده بود، یهودیان مسلمانان را مسخره کرده و می‌گفتند که چرا شما قبله خود را تغییر دادید؟ مگر میشود قبله را هم تغییر داد؟! خداوند در این آیه می‌فرماید: «و لله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله» یعنی مشرق و مغرب برای خداست و به هر طرف که رو کنید همانجا رو به خدا دارید.

در این آیه خداوند به یهودیان در مورد تمسخرشان تذکری داده و می‌فرماید: فکر نکنید که رو کردن به طرف خدا فقط در مسجد الاقصی امکان پذیر است بلکه مشرق و مغرب عالم از آن اوست. بنا بر این مراد از مشرق و مغرب در این آیه همان اصل شرق و غرب عالم است.

همچنان در آیه فوق «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» یعنی (او خدائست که رب دو مشرق و دو مغرب است).

آفتاب در هر روز از نقطه ای طلوع و از نقطه ای هم غروب میکند اما با توجه به حد اکثر میل شمالی آفتاب در تابستان و میل جنوبی آفتاب در زمستان در

حقیقت دو مشرق و دو مغرب مختلف بوجود می آید که بقیه روز های سال در میان این دو میباشند. که همین امر باعث پیدایش فصول چهار گانه میشود که آن نیز موجب پیدایش بسیاری از نعمات الهی میشود. لازم بذکر است که یکی از این دو میل تعبیر به مدار رأس السرطان و از دیگری تعبیر به مدار رأس الجدی میکنند.

بنابر این وجود دو مشرق و دو مغرب در این آیه یعنی حد اکثر میل جنوبی و شمالی آفتاب که در تابستان و زمستان روی میدهد که باعث بوجود آمدن فصول چهار گانه و به تبع آن بسیاری از نعمات الهی میشود .

همچنان در آیه ۴۰ سورة معارج میخوانیم: «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» یعنی «قسم میخورم به رب مشارق و مغارب»:

مراد از مشارق؛ طلوع متعدد آفتاب از ناحیه شرق عالم در تمام روز های سال است و مراد از مغارب؛ غروب متعدد آفتاب از ناحیه غرب در تمام روز های سال است.

خلاصه: مراد از یک مشرق و یک مغرب، اصل وجود شرق و غرب عالم است و مراد از دو مشرق و دو مغرب؛ حد اکثر میل جنوبی و شمالی آفتاب در طول سال است و مراد از چند شرق و چند غرب، طلوع و غروب متعدد خورشید در روز های سال است که از مشرق و مغرب صورت میگیرد. پس میبینیم که خداوند متعال چقدر نظم و آفرینش دقیق عالم را در آیات فوق به نمایش می گذارد.

درس حاصله:

از محتوی آیه متبرکه «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ... رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» به صراحت معلوم میشود که احاطه قدرت الهی به شرق و غرب عالم یکسان است.

در این آیه متبرکه به انسان می آموزاند که اهتمام و توجه و شناخت آفاق و انفس، هر دو توجه میدهد «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ... رَبِّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ... الْمَغْرِبَيْنِ»

حرکت زمین به گونه‌ای است که مشرق و مغرب پدید می‌آید و این از نعمت‌های الهی پدیده‌های طبیعی، هم برای انسان نعمت است و هم برای جن. مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢١﴾

دو بحر (شیرین و شور) را روان ساخت در حالیکه همواره باهم تلاقی و برخورد دارند (۱۹) (ولی) میان آن دو حایلی است که یکی بر حد دیگر (لَا يَبْغِيَانِ) تجاوز نمی‌کنند (در نتیجه باهم مخلوط نمی‌شوند!) (۲۰) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۲۱)

در تفسیر این آیه متبرکه مفسرین تفاسیر مختلفی را ارائه داشته‌اند و در مجموع بصورت عموم می‌نویسند که: هدف از دو بحر، همانا بحری آب شیرین و شور است که در بسیاری از مناطق جهان در کنار هم در جریان هستند، بدون اینکه با هم مخلوط گردند و این منظره در تمام مناطقی که رودخانه‌های آب شیرین به بحر می‌ریزد، به خوبی دیده می‌شود. «مَرَجَ» به معنای رها ساختن است و «بَرْزَخٌ» به حد فاصل میان دو چیز گفته میشود.

﴿يَلْتَقِيَانِ﴾ «بایکدیگر برخورد می‌کنند، بهم رسنده».

«لَوْلَوْ» به معنای مرواریدی است که درون صدف پرورش مییابد و «مرجان»، هم به مرواریدهای کوچک گفته می‌شود و هم به نوعی از حیوان دریایی اطلاق می‌شود که شبیه شاخه درخت است و صیادان آن را شکار می‌کنند.

«بحر» هم به آب زیاد گفته می‌شود، خواه بحر باشد و یا هم رودخانه و یا دریا، اما هدف از «بحرین»، آب های شور و شیرین است. معمولاً آب رودخانه‌ها شیرین و آب بحر ها شور است. طوریکه در آیه ۱۲ سورة فاطر می خوانیم: «مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» دو بحر یکسان نیستند، یکی آبش گوارا، شیرین و نوشیدنش خوشگوار است و یکی شور و تلخ است. آب شور برای حفظ حیات جانداران بحری است و آب شیرین برای حفظ حیات نباتات، گیاهان، انسان‌ها و حیوانات که در خشکی زندگی می‌کنند.

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ»:

عبارت «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ» دو بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته است: یک بار در سورة فرقان (آیه ۵۳ و یک بار هم در همین سوره) در آنجا ابتدا از جهاد بزرگ با کفار سخن به میان آمده می‌گوید. «فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا» و به تعقیب آن می‌فرماید: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَحْجُورًا» (دو بحر را به هم در آمیخت که این آب گوارا و شیرین و آن دیگر شور و تلخ است، و بین این دو آب (در عین به هم آمیختن) واسطه و حایلی قرار داد که همیشه از هم منفصل و جدا باشند).

خواننده محترم!

در آیه: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ». (پروردگار با عظمت ما در جمله سایر نعمت های اعطا شده از این نعمت دو بحر را این گونه توصیف می‌کند که از این دو بحر: «لَوْ لَوْ وَ مَرَجَانِ بَدَسْتِ مِی آید». و در آیه دیگری منظور از «البحرین» (دو دریا) به روشنی به دست می‌آید: او است که

دو بحر را به هم در آمیخت، بر یک دیگر غلبه نمی کند، این شیرین و گوارا و آن شور و تلخ، و میانشان مانعی قرار داد نفوذ ناکردنی تا با هم مخلوط نشوند (گویا هر یک به دیگری می گوید) دور باش و نزدیک نیا».

برخی از خصوصیات این دو بحر:

این دو بحر با یکدیگر برخورد و با هم مناسبت دارند، اما در عین حال هیچ یک نمی توانند بر دیگری غلبه کنند؛ زیرا در میان این دو حائل و مانعی وجود دارد. این دو بحر با دو خصوصیت متفاوت در کنار یکدیگر قرار دارند، اما مانعی در این میان وجود دارد که به هیچ یک اجازه نمی دهد بر دیگری غلبه پیدا کند و این به حق نشانی بزرگ از قدرت و عظمت الهی است، آثار و قدرت الهی و برتری اراده او بر همه چیز هویدا است. در آب دریای شور، در آب دریای شیرین و قدرت الهی در تلاقی و برخورد این آب ها، هم شیرین و آب شور از کنار هم می گذرند و در یکدیگر داخل نمی شوند.

نعمات که در این آب ها وجود دارد، و پروردگار با عظمت ما این نعمت ها ی بزرگی را برای استفاده مخلوقات خویش آفریده است. بنابر همین حکمت است که در ادامه میفرماید: «فَبَآئِ ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٢٢﴾ فَبَآئِ ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٣﴾

از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می آید (۲۲) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۲۳)

یعنی از این دو دریای گوارا و شور، لؤلؤ و مرجان بیرون می آید، و این خود یکی از نعمت های که انسانها از آن مستفید می شوند.

در این آیه یکبار دیگر بر عظمت و قدرت لاینتاهی پروردگار را نشان میدهد، که در بر و بحر با آب های شیرین و آب های شور و اینکه آنرا چطور بشکل معجزه آسا در کنار هم قرار داده اند در میان آن دو برزخی است که یکی بر

دیگری غلبه نمی کند. قریب به همین مضمون است که می فرماید: «جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا» (نمل: ۶۱): میان دو بحر مانعی قرار داد. مقصود از این دو آب های بحری که «شیرین» و «شور» است، به قرینه آیه دوازدهم سورة فاطر و آیه ۵۳ سورة فرقان که این دو بحر را با آب شیرین و شور توصیف کرده است.

و این آب ها منبع تأمین نیازهای بشر است، نقش ابحار در زندگی بی نهایت عمده و اساسی می باشد.

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴿٢٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٥﴾

و برای اوست کشتی های همانند کوه که در بحر می روند (۲۴) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۲۵)

«الْجَوَارِی»: جمع جَارِیَه، کشتیها (مراجعه شود به سورة: شوری و سورة حاقه).
یاء آخر آن برای تخفیف حذف شده است.

«الْمُنشَآتُ»: کشتیهائی با بادبانها و شراعهای برافراشته، ساخته و پرداخته.

مراد ساخته و پرداخته دست انسانها است، و انسانها هم که مخلوق خداوند اند، از خواص خداداد که در مصالح مختلفی که در کشتیها بکار (می روند). استفاده می کنند.

«الْأَعْلَامِ»: جمع عَلم، کوهها.

آیه شریفه کشتی ها را مِلَک خدا می داند با این که آن را انسان می سازد، چون تمام عللی که به ساخت کشتی می انجامد، اعم از چوب و آهن و نیروی بدنی و فکری انسان، مخلوق و مملوک خداوند متعال هستند، بنابراین؛ نتیجه ی عمل انسان نیز که کشتی است مِلَک خداوند متعال است، چون خدای

تعالی به انسان الهام کرد که چگونه کشتی بسازند و این که چه منافع و آثاری در این صنعت هست، و نیز راه استفاده از منافع بسیار آن را به او الهام فرمود.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٨﴾

هر که بر روی زمین است فناپذیر است (۲۶) و تنها ذات پروردگار صاحب جلالت و اکرام توسست که باقی میماند (۲۷) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۲۸)

«ذُو الْجَلَالِ» «دارای عظمت»

قبل از همه باید گفت که مرگ طوریکه یک تعداد فکر می کنند، مصیبت و بلا نیست بلکه یک نعمت است که پروردگار با عظمت ما برای بنده مؤمن به پاداش زندگی با ایمان و پاک که داشته است تحفه میدهد.

در حدیثی از حضرت او بوهره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: ای مردم! مرگ را یاد کنید و به یاد داشته باشید که لذت های دنیوی را ختم میکند. (جامع الترمذی، سنن ابن ماجه، معارف الحديث).

همچنان در حدیثی دیگری از عبد الله بن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که تحفه مؤمن مرگ است (شعب الایمان للبيهقي، معرف الحديث).

ولی درضمن باید یاد آور شد در ضمن اینکه مرگ نعمت است و ارزش و طلب مرگ در شرع ممنوع بوده و نباید طلب مرگ بعمل آید.

در حدیثی از حضرت انس رضی الله تعالی عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: کسی از شما بخاطر تکلیف و غم تقاضای مرگ را نکند و نه دعا نماید ولی اگر احياناً مجبور شدید بناً به ترتیب ذیل دعا

نماید: «اللهم احیینی ما کانت الحیوة خیراً وتوفنی اذا کانت او فاة خیراً لی» (ای پروردگار اگر حیات طیه نصیب من باشد من را زنده دار و اگر مرگ برایم بهتر باشد از دنیا خلاصم کن) (صحیح بخاری، مسلم، حصن حصین، معارف الحدیث).

طوریکه در فوق یاد آور شدیم مرگ مصیبت نیست بلکه هر انسان برای یک مدت معین درین دنیا زندگی میکند و زمان که وقت و وعده اش فرا رسد، دنیای فانی را وداع میکند. فرق نمی کند پیر باشد، یا جوان و یا کودک، زن باشد و یا مرد، سرمایه دار باشد و یا هم فقیر، شاه باشد و یا گدا، روز آمدنی است که ذائقه مرگ را می چشد.

قرآن عظیم الشأن میفرماید «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»؛ (آل عمران / ۱۸۵) و یا هم طوریکه در فوق گفتیم «کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»؛ (الرحمن / ۲۶)

در بسیاری از اوقات دیده شده است که شخص پیر و کهنسال ذهیر مانند یک جسم بی جان و مانده قطعه گوشت در خانه و یا هم شفاخانه افتاده و فقط و فقط نفس می کشید، ولی در برخی از اوقات خبر می شویم که یک جوان و انسان تند درست بنابر بر عواملی وفات نموده است.

مفسرین می فرمایند ذکر مرگ در سورة الرحمن در جنب سایر نعمت ها بدین معنی است که مرگ به معنای فنای مطلق نیست، بلکه دریچه ای است به عالم بقا و دالان و گذرگاهی است که شرط وصول به سرای جاویدان عبور از آن است.

نباید فراموش کرد که: دنیا با تمام نعمت هایش زندانی است برای مؤمن، و خروج از این دنیا آزاد شدن از این زندان تنگ و تاریک است.

در آیه «کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» مرگ در جمله نعمت های الهی شماریده شده، و در این آیه متبرکه که یک حقیقت و درس عبرتناک را برای ما انسانها می آموزاند

که توجه باید کرد که هر جنبنده‌ی دارای شعوری که بر روی زمین وجود دارد، به زودی فانی خواهد شد.

فنا شدن آنان به معنی برپایی نظام آخرت است، و نظام آخرت نیز غرض و مقصد خلقت است؛ پس درست است که بگوییم فنا شدن جانداران صاحب شعور زمین، خود از نعمت‌های الهی می باشد.

و در آیه دیگر بیان این حقیقت است که همه جنبده ها دارای شعور فنا می شوند یگانه چیزی که ابدی است «وجه پروردگار» است. ذات پروردگار تنها ذات است که صاحب جلالت و اکرام است که تا ابد الابد باقی خواهد ماند (الله اکبر).

همچنان آیه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» واقعیت را به ما می آموزند، که مرگ، یک قانون عام و فراگیر است. ما نباید ما به نعمت های چند روزه و قدرت چند روزه دنیا مغرور شویم و بدین امر معتقد باشیم که جز به الله به کسی دیگر نباید تکیه کنیم و با تمام قوت باید معتقد باشیم که: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ» هر که بر روی زمین است فناپذیر است، ذات پروردگار جل جلاله.

اعتقاد داشتن به مرگ:

اگر به فهم کلی مرگ به تعمق و تفکر نظر به اندازیم، در خواهیم یافت که: هر ذی نفس (صاحب حیات و نفس) بصورت حتمی چشیده مرگ است، و بعد از زندگی مختصر در این دنیا یا به بهشت و یا هم به دوزخ خواهد رفت! نباید فراموش کرد که مرگ دروازه‌ای است که انسان و ذی نفس بصورت حتمی در آن داخل می شود، نجات و خلاصی از آن وجود ندارد، ولی مصیبت بزرگ آن است که بعد از مرگ در برابر انسان چه واقع میشود.

مقتضای عدالت پروردگار با عظمت ما این است که اغلب، خاتمه بنده بر چیزی خواهد بود که بر آن زیسته و زندگی کرده است، پس هر کس که در زندگی خویش به عبادت و ذکر و نماز و صدقه و روزه اشتغال داشته است، با اطمینان خاتمه‌اش با نیکی‌ها خواهد بود (ان شاء الله)، و هر کس از اعمال خیر، دوری جُسته و از ادای آن اعراض نموده باشد، خوف و بیم آن می‌رود که خاتمه بدی در پیش رو اش خواهد بود!

بناءً با تمام صراحت باید اذعان داشت که وقت و زمان بهره‌گیری و تهیه توشه برای آخرت از نعمت‌های اعطا شده در دینا بی نهایت کم و کوتاه است، این فرصت‌ها را باید غنیمت شمرد و وقت گرانبهای خویش را به عبث ضایع نسازیم.

ایمان داشتن به مرگ، متضمن ایمان داشتن به این حقیقت است که نابودی همه مخلوقات، امری قطعی و یقینی است و براساس حکم قرآنی «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (سورة القصص، آیه ۸۸) «همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‌شود». و این حتمی است که هر نفسی باید طعم مرگ را به صورت حتمی بچشد. زیر گفته شد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (سورة آل عمران: ۱۸۵). «هرکسی مزه مرگ را می‌چشد».

در روایتی از ابن عباس (رض) آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «خدایا! به عزت پناه می‌برم که معبودی غیر از تو نیست، تو ذاتی هستی که نمی‌میری و جن و انس می‌میرند» (بخاری).

مرگ چیست؟

در تعریف مرگ همه علماء بدین تعریف متفق القول اند که مرگ پایان زندگی است؛ «الْمَوْتُ غَايَتُهُ» دنیا با مرگ پایان می‌پذیرد؛ «بِالْمَوْتِ تَخْتِمُ الدُّنْيَا». این تعریف در عین سادگی خویش، واقعی‌ترین تعریفی از مرگ

است که توسط دانشمندان پیشکش گردیده است. در این هیچ شک نیست که زندگی دنیوی با مرگ به پایان میرسد. مرگ بر همه مسئولیت ها، تلاش ها، آرزوها و هدف های دنیوی انسان خط پایان می کشد. از فهم اسلامی مرگ تنها گذرگاه جهان غیب است. پیامبر صلی الله علیه وسلم، زندگی دنیا را خواب و مرگ را بیداری مسمی نموده، یعنی مرگ دریچه ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت.

مرگ در فهم قرآن کریم:

مرگ در فهم قرآن به معنای انتقال از مقامی به مقام دیگر است. این بدان معناست که انسان با مرگ خویش چیزی را از دست نمی دهد و یا اگر چیزی را از دست بدهد نسبت به آن چه به دست می آورد چیز با ارزشی را از دست نداده است.

خواننده محترم!

طوری که در فوق هم متذکر شدیم مرگ یگانه چیزی است که همه مخلوقات، اعم از جن، انس و حیوان آن را می فهمند و نیازی به تعریف طولانی و شرح و تفصیل ندارد.

بنابراین، تعریف مرگ به طور خلاصه، جدا شدن روح از جسد است. همچنین روح با مرگ از بین نمی رود، بلکه با جدا شدن از جسم، این روح یا در نعمت زندگی بسر می برد و یا هم در عذاب و شکنجه قرار می گیرد و گاهی این نعمت و عذاب مخصوص روح می شود و گاهی روح و جسد هر دو مورد انعام و اکرام یا عذاب و شکنجه قرار می گیرند.

مرگ، نعمت الهی:

در قرآن عظیم الشان در جمله سایر نعمات اعطا شده از جانب پروردگار، که در این سوره به تفصیل بیان می یابد، یکی از نعمت های اعطا شده از جانب پروردگار با عظمت مرگ می باشد، انسان بامرگ از همه این مشاکل دنیوی نجات داده و به یک زندگی سعادتمند ابدی و ابرومند میرساند.

از جانب دیگر این، زندگی طولانی نیز باعث فرسودگی جسم می شود که از این نظر بسیار ملال آور است، علاوه بر آن مرگ سبب میشود، تا جا برای نسل های آینده گذاشته و فارغ گردد، نوع انسان طی نسل ها، تداوم و تکامل یابد. از جانب دیگر باید گفت که متأسفانه نعمت های فراوان الهی، برای برخی از انسانها مایه غفلت و بی خبری می شود و یاد مرگ پرده ای این غفلت ها را می زداید.

مرگ واقعاً نعمت است زیرا مرگ مقدمه ای است برای آسودگی از رنج های این دنیا فانی است. مرگ انتقال به سرای دیگر که عالمی است بسیار گسترده تر و ابدی.

مرگ پایان زندگی نیست:

انسان با مرگ اندیشی به حیات جاودانه پس از مرگ پی می برد و میداند که حیات با اوصاف و شرایط خوشبختی و بدبختی پس از مرگ نیز ادامه دارد، نه تنها زندگی پس از مرگ همراه با خوشبختی یا بدبختی ادامه می یابد بلکه جاودانه هم می باشد و لذا باید بیشتر از حیات دنیوی مورد توجه قرار گیرد.

ابن سینا میگوید: «عارفان و اهل معنی در همین دنیا و در پوشش های جسمانی خویش چنانند که گویی جان از تنشان جدا شده و به عالم بالا رفته اند» (ابن سینا، الاشارات والتبیهات، نوشته مولانا دکتور محمد سعید - سعید افغانی، چاپ کابل - افغانستان).

انسان تنها در سایه توجه به مرگ است که در ارزیابی دنیا تجدید نظر می کند و در نتیجه می تواند خود را از دنیا نجات بخشد. چون دنیا با توجه به مرگ ارج و منزلت خود را از دست می دهد.

در منطق قرآن عظیم الشأن انسان دوبار می میرد: یک بار برای خروج از زندگی دنیا و ورود در عالم برزخ و یک بار برای خروج از زندگی برزخی و ورود در عالم آخرت. «ربنا امتنا اثنتین واحییتنا فاعترفنا بذنوبنا...» (پروردگارا! دوبار ما را میمیراندی و دوبار ما را زنده کردی، از اینرو به گناهان خود اعتراف کردیم) (سوره غافر: آیه ۱۱).

و امام قرطبی (رح): در بیان مرگ میفرماید: بدان که مرگ سهمناک ترین جریان است، بدترین پدیده است، جامی است که طعم آن بسیار تلخ و نامطلوب است و بیش از هر چیز دیگر نابود کننده لذات است و قطع کننده آرامش و جلب کننده ناپسندی ها است، اگر چیزی که بتواند مفاصل تو را قطع کند و اعضای بدنت را از هم جدا نماید و ارکان بدنت را منهدم سازد، یقیناً آن کار خطرناک و جریان سهمناک مرگ است و فرا رسیدن چنین روزی بزرگترین روز است (تذکره امام قرطبی (۲۴)).

مرگ چیست؟

مثل معروف و مشهور است که میگویند هر چیز را میتوان با ضد آن شناخت و آنرا مورد تعریف قرار داد. یکی از این مسایل مساله مرگ و زندگی است.

مرگ یعنی به تعریف ساده یعنی پایان زندگی دینوی، و یا اینکه زندگی دینوی با مرگ پایان میابد، و یا اینکه مرگ به مسئولیت ها، تلاش ها، ارزو ها و هدف های انسان در این دنیا پایان می بخشد.

و اگر واقعاً زندگی دائمی، طولانی و ابدی میبود کمتر کسی یافت میشود که غیر از خود زندگی به چیزی دیگری توجه میداشت.

ولی تعریف مرگ وعوارض که در دم مرگ پدید می آید هیچ کدام آن قابل تعریف وتوصیف نیست. ولی با آنهم کوشش بعمل می آید که به برخی از تعریف ها وتوصیف که از مرگ بعمل آمده اشاره بعمل ارم.

اول: برخی از علماء بدین باور اند که مرگ یک تجربه شخصی است، یعنی اینکه انسان با این تجربه ارتباطش را با دیگران از دست می دهد. بناءً نمی تواند تجربه اش را با دیگران در میان بگذارد ما کسی را پس از مرگش نه دیده ایم که از تجربه مرگ، خویش برای ما قصه و حکایت کند.

دوم: پدیده مرگ چنان پیچیده و پر از راز و رمز است که اگر مردگان هم به دنیا باز گردند وبخواهند، داستان مرگ خویش را برای ما تعریف و توصیف کنند، نخواهند توانست بدرستی آنرا بیان بدارند.

سوم: جهان باطن، به دلیل بطون نهادی خود، بر اهل ظاهر قابل شناخت نیست، یعنی جهان محسوس ودنیا با جهان غیب وآخرت، از جنس هم نیستند ولذا تا زمانیکه در دنیا هستیم، از آخرت بی خبریم. الی آن مقداری که در قرآن عظیم الشأن واحادیث نبوی بیان گردیده است.

بهمه حال مرگ یکی از حالت های است که در راز و رمز قرار دارد: هیچ کس نمیداند که مرگ چگونه وارد خانه انسان میشود؟
چه سان جان کسی را میگرد؟

چگونه بر جنین در شکم مادر دست می یابد؟

و به سراغ جان جنین میرود؟

یا جان جنین، به اذن پروردگارش، خواست مرگ را گردن می نهد؟

یا آن که مرگ از همان آغاز، در لایه درون مادر جای دارد؟

باید اضافه کرد، توصیف ها وتعریف های که از مرگ بعمل آمد همه تعریف های عرفی مرگ بود ولی بیایید ببینم که در تعریف مرگ پیغمبر بزرگوار

اسلام محمد صلی الله علیه وسلم چه میفرماید: «هنگامی که زمان وفات مسلمان فرا رسد، بعضی از اعضاء بدن او بر بعضی دیگر سلام داده با هم خدا حافظی می کنند! و به همدیگر چنین می گویند:

سلام بر تو، تو از من و من نیز از تو مفارقت می کنم تا روز قیامت که با هم همراه (روح) و حلول آن در بدن، روز رستاخیز همدیگر را ملاقات کنیم». پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، زندگی دنیا را خواب و مرگ را بیداری معرفی داشته، و میفرماید مرگ دریچه ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت.

مرگ ما را با دنیا تازه ای روبرو می کند که همه عوالم آن برای ما شگفت انگیز ورود به این دنیا جدید، تنها با بر افتادن پرده ای امکان می یابد که به دست مرگ فرو افتد.

پیامبر اسلام میفرماید: ای مردم این حقیقت را از خاتم پیامبران بشنوید که: هر که می میرد در حقیقت نمرده است، و اگر در ظاهر پوسیده میشود در باطن چیزی از ما پوسیده نمیشود بلکه پایدار می ماند.

پیامبر اسلام در مورد مرد که فوت کرده بود فرمود: «أصبح من تحلاً عن الدنيا و ترکها لا هلهما فإن کان قد رضی فلا یسرہ أن یرجع إلى الدنيا کما لا یسر أحد یرجع إلى بطن أمه» (او از دنیا رفت و آن را برای ساکنان آن به جا گذاشت. اگر از این سفر راضی باشد، دوست ندارد به دنیا برگردد همانگونه که هیچ یک شما دوست ندارد که به شکم مادرش برگردد).

پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم با ذکر این مثال با صراحت توضیح داد که گسترش آخرت نسبت به دنیا مانند گسترش دنیا نسبت به رحم تاریک مادر است.

مکان اجل مشخص نیست!

هیچ کس نمی‌داند که اجلش در کجا و چه وخت فرا می‌رسد طوریکه پروردگار با عظمت ما با زیبای خاص خویش می‌فرماید «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (سورة لقمان: آیه ۳۴). «و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز فراچنگ می‌آورد، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر است». رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «هر گاه خداوند تبارک و تعالی بخواهد بنده‌ای را در جایی قبض روح کند، در آنجا برایش نیازی پیدا می‌کند». (مسند احمد با سند صحیح).

و این یک امری ملموس و قابل مشاهده است، چقدر انسان نام شهری را می‌شنود، ولی فکر نمی‌کند که روزی بدانجا برود، اما خداوند در ازل مقدر نموده است که در آنجا بمیرد، لذا وقتی زمان مرگش فرا می‌رسد، به خاطر علاج، تجارت یا کاری دیگر او را بدانجا می‌برد و در آنجا روحش را قبض می‌کند.

یادآوری مرگ:

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «هضم کننده لذت‌ها (یعنی مرگ) را به کثرت یاد کنید (ترمذی، نسایی و ابن ماجه با سند صحیح). عبدالله بن عمر (رض) می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم دستش را بر شانه‌ام گذاشت و فرمود: «در دنیا مانند مسافر و یا رهگذر، زندگی کن». راوی می‌گوید: ابن عمر (رض) می‌گفت: هنگامی که شب شد، منتظر صبح نباش. و هنگامی که صبح شد، منتظر شب نباش. و از وقت صحت، برای زمان مریضی، بهره برداری کن! همچنین در دوران زندگی، برای مرگ ات، آمادگی کن». (بخاری).

آیا ناگوار دانستن مرگ، به معنای ناگوار دانستن دیدار با الله (تعالی) است؟ حضرت عایشه (رض) در این مورد از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید. آن حضرت در مورد سؤال شان چنین جواب فرمود: «هر کس دیدار با خدا را دوست داشته باشد، خداوند نیز دیدار با او را نیز می‌پسندد، و هر کس دیدار با الله را ناگوار بداند، خداوند نیز دیدار با او را ناگوار می‌داند. عایشه (رض) می‌گوید: من گفتم: یا رسول الله! منظور ناگوار دانستن مرگ است؟ همه ما مرگ را ناگوار میدانیم و آن را نمی‌پسندیم! آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: این گونه نیست، بلکه هر گاه مؤمن به رحمت، بهشت و خشنودی الله مژده داده شود، مشتاق دیدار و لقای الله می‌شود و هر گاه فرد کافر به عذاب و ناراضی الله، مژده داده شود، دیدار الله را ناگوار می‌داند.» (صحیح مسلم).

آیا آرزوی مرگ گناه است؟

طلب و آرزوی مرگ به خودی خود گناه نیست، اما باید دقت کرد علت طلب مرگ چه می‌تواند باشد؟

اگر طلب مرگ برای رهایی از مشکلات و سختی‌های موجود است، آیا اعمال ما به گونه ای بوده که مرگ مرحله ای برای رسیدن به آرامش و رهایی از آن مشکلات باشد یا اینکه نیاز است تا جایی که می‌توانیم از مزرعه دنیا برای آخرتمان سود بیشتری ذخیره کنیم؟

گاهی انسان به خاطر ضعف، ناامیدی و ناتوانی و بی‌حوصله شدن طلب مرگ میکند و شکیبایی و پایداری را در مقابل سختی‌ها و کشاکش‌های روزگار از دست داده است و از این جهت مرگ را کانون آرامش و رهایی خود می‌بیند، چنین کسی باید خوب دقت کند، که آیا اعمالش به گونه ای بوده است که مرگ برای او کانون آرامش و رهایی باشد؟ یا اینکه فقط تلاش می‌کند از

چاله ای که در آن افتاده، بیرون بیاید، اگر چه خروج از چاله فرو افتادن در چاه باشد!

مرگ مصیبت نیست بلکه یک نعمت است که خداوند متعال به بنده مؤمن به پاداش زندگی با ایمان و پاک که داشته است، تحفه میدهد.

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿٢٩﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٠﴾

هر که در آسمانها و زمین است، از او (حاجات خود را) میجوید. او هر روز در شأنی است. (۲۹) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۰)

«كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» اشاره بدین حقیقت است که خلقت او دایمی و مستمر است، (پروردگار با عظمت ما هر روز در شأن و کاری است). واقعاً هم خلقت او دائم و مستمر است، و جوابگوی او به نیازهای سائلان و نیازمندان نیز چنین است، و هر روز طرح تازه ای ابداع می کند.

یک روز اقوامی را قدرت میدهد، روز دیگری آنها را بر خاک سیاه مینشاند، یک روز برای انسان صحت، سلامت و جوانی می بخشد، روز دیگر ضعف و ناتوانی می دهد، یک روز غم و اندوه را از دل می زداید، روز دیگر مایه اندوهی می آفریند، خلاصه هر روز، طبق حکمت و نظام احسن، پدیده تازه و خلق و حادثه جدیدی دارد.

توجه به این حقیقت، از یکسو نیاز مستمر ما را به ذات پاک او روشن می کند، پرده های یأس و ناامیدی را از دل کنار می زند و از جانب دیگر غرور و غفلت را در هم می شکند.

بلی، او هر روز در شأن و کاری است.

منظور از تقاضا، به زبان نیست بلکه درخواست به احتیاج است، زیرا احتیاج خودش زبان است و معلوم است که همه‌ی موجودات از تمام جهات وجودیشان، محتاج الله اند، و هیچ مخلوقی نمی‌توانند بدون فیض الهی باقی باشند. سپس می‌فرماید: خدای تعالی در هر روز کاری دارد، غیر آن کاری که در روز قبل داشت، و غیر آن کاری که روز بعدش دارد، پس هیچ یک از کارهای او تکراری نیست، هر چه می‌کند بدون مثال و قالب و نمونه می‌کند، و برای جواب دادن به درخواست موجودات، هر روز طرح تازه‌ای ابداع میکند. این حقیقت، پرده از نیاز مستمر انسان و موجودات به ذات پاک او، برمی‌دارد و به طور عجیبی برای انسان‌ها سبب امید آفرینی و از بین رفتن غرورها می‌شود.

در خواست از الله:

سؤال و درخواست، گاهی به زبان حال است و گاهی به زبان قال. انسان، چه نیازمندی خود به خداوند را به زبان آورد و چه نیاورد، در هر صورت، همواره محتاج الله تعالی است.

مراد از «یَوْمٍ» در آیه، روز نیست، بلکه مطلق زمان است، زیرا خداوند در زمان نمی‌گنجد، بلکه فراتر از زمان است.

پروردگار عالم به انسان‌ها تذکر می‌دهد که ای انسان، هر چه که هست، «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن». بنأ پروردگار عالم، گاه و بی‌گاه، به این انسانی که مع‌الأسف یکی از خصایصش که غفلت است، تذکار می‌دهد که همه چیز من هستم. تصوّر نکن تو خودت هستی، یا اگر به دامن این و آن پناه بردی، به جایی می‌رسی. آنچه که هست، خداست.

در این آیه متبرکه که این واقعیت را بیان می دارد که: فرشتگان و موجودات آسمانی نیز همچون مخلوقات زمین، دست نیاز به سوی الله تعالی دارند. «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و در این هیچ جای شک نیست که: نیاز دائمی موجودات، لطف و فیض دائمی الله تعالی را طلب می کند. الله تعالی چنین نیست که، عالم را خلق نمود و آن را به حال خود رها کرده باشد، بلکه همواره امور هستی را تدبیر و اداره می کند. و او ذات است که «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» او هر روز در شأنی است.

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ ﴿٣١﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ بَكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٢﴾

ای جنیان و انسانها زود است که، به حساب شما خواهیم رسید! (۳۱) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۲) در این جای شک نیست که انسانها و آنچه در روز قیامت، جزای کامل اعمال خویش را که در این دنیا به عمل می آورند دریافت می دارند، اگر عمل خیر بوده پاداش خیر، و اگر عمل بد بوده است، جزای بد را می بینند، چرا که همه اعمال انسان در دفتر اعمال نامه انسان که از تغییر و دروغ محفوظ و مصئون است، ثبت شده اند. طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (سورة آل عمران: ۲۵). «هنگامی که آنها را در آن روز اجتناب ناپذیر احضار کنیم، چه حالی خواهند داشت؟ هر نفسی حاصل عمل خود را بدون کوچک ترین بی عدالتی دریافت خواهد کرد.»

همچنان از فحوای آیه «لَكُمْ اِيهَا الثَّقَلَانِ» بخصوص از کلمه «ثَقْلَانِ» چنین معلوم می شود، که در روز قیامت امور محکمه انس و جن انعقاد می یابد و به حساب شان بطور حتمی رسیدگی می شود، که البته ملائکه و سایر حیوانات در

این محکمه شامل نیستند، زیرا تعبیر «ثقلان» برای سنگینی آنها است بروی زمین از جهت عقل و تکلیف آنان.

منظور از «سَنَفَرُغُ»، فراغ بعد از شغل نیست، بلکه به معنای توجّه خاص و پرداختن تمام به امری مهم است.

«نَفَرُغُ» «به (حساب شما) می پردازیم، رسیدگی می کنیم».

حساب و کتاب در روز قیامت حق است:

حساب و کتاب در روز قیامت بصورت حتمی است، و هیچ کسی را (اعم از انس و جن) فراری و خلاصی از حساب وجود ندارد. طوریکه یاد آور شدیم که ایمان و اعتقاد به روز قیامت از اصول عقیدوی دین مقدس اسلام و شرع اسلامی است. این بدین معناست که همه انسانها بعد از مدتی زندگی در این جهان می میرند، همگی در جهان دیگری زنده شده و در قیامت در محکمه عدل الهی حضور می یابند. و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم پس از رسیدگی و تصفیه دوسیه های اعمال و کردار آنان در دنیا، به جنت رفته و سعادت جاودانه نصیب شان می گردد، و یا هم به دوزخ رفته مورد قهر و غضب الهی قرار داده شده و بطور همیش در آن زندگی بسر می برند.

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: مطابق حکم آیات قرآنی و احادیثی نبوی ایمان داشتن به روز جزا در اسلام بعد از توحید از اهمیتی خاص برخوردار است.

بصورت عموم اگر دقت بعمل آید در حدود یک هزار دوصد آیه در قرآن عظیم الشان در باره روز قیامت مطالبی را بیان داشته اند، بخصوص تعداد کثیری سوره های جزسی ام قرآن عظیم الشان به طور کامل یا به طور عمده درباره روز قیامت و مقدمات و علایم و نتایج آن اختصاص یافته، و بعد از

ایمان به الله، ایمان به جهان دیگر تقریباً در ۳۰ آیه این سوره ها این دو موضوع را قرین هم قرار داده «و یؤمنون بالله و الیوم الآخر» یا تعبیری شبیه آن فرموده است و در بیش از صد آیه اشاره به «الیوم الآخر» یا «الآخره» فرموده است.

بناءً گفته می‌توانیم که قیامت یکی از مهم ترین باورهای اسلامی است که حتی از باور به توحید نیز مهم تر است؛ زیرا باور به قیامت و حسابرسی آن به معنای باور به بسیاری از امور است که پیش نیاز این باور است.

ایمان به روز آخرت این است که تصدیق قطعی و جازم داشته باشیم مبنی بر این که قیامت و رویدادهای آن حتماً فرا می‌رسند و به مرگ و حوادث پس از آن باور داشته و علامات قیامت را تصدیق نمایی.

و هر کس روز آخرت را انکار یا در آن شک و تردید داشته باشد، وی مرتکب بزرگترین کفر شده و داشتن این باور و اعتقاد و یا هم ایجاد شک در این مورد، او به راحتی از دایره اسلام خارج می‌سازد.

طوری‌که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَكِهِ وَكِتَابِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (سوره النساء: ۱۳۶). «و هر کس به الله و ملائکه او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز قیامت کفر بورزد، بی‌تردید، در گمراهی دور و درازی افتاده است.»

بنابر این، روز آخرت بدون تردید به وقوع خواهد پیوست و هر کس در وقوع آن تردیدی داشته باشد، مرتکب بزرگترین کفر شده است؛ زیرا وی الله تعالی و پیامبرش، رسول الله صلی الله علیه وسلم را تکذیب نموده است و الله بیان نموده است کفار روز آخرت را تصدیق نمی‌کنند و خداوند بندگان را پس از مرگشان دوباره به حیات باز می‌گرداند.

الله تعالی از زبان کفار میفرماید: «إِنْ نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَیْقِنِینَ» (سورة الجاثیه: ۳۲). «ما تنها گمانی (در باره آن) داریم و به هیچ وجه یقین و باور نداریم (که قیامت فرا برسد)».

بنابراین، به وقوع قیامت باید ایمان قطعی و یقینی داشت، بدون آن که در آن شک و تردیدی همراه باشد. خداوند متعال فرماید: «وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَیکَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلَکَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ» (سورة البقرة: ۴) «آن کسانی که باور می دارند به آنچه بر تو نازل گشته و به آنچه پیش از تو فرو آمده، و به روز رستاخیز اطمینان دارند».

از این جهت رستاخیز آمدنی است و در آمدن آن نباید تردیدی را بخود راه دهیم. خداوند متعال فرموده است: «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ لَا رَیْبَ فِیْهَا وَأَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ» (سورة الحج: ۷). «و (این که بدانید) بدون شک قیامت فرا می رسد و جای هیچ گونه تردیدی نیست، و خداوند تمام کسانی را که در گورها آرمیده اند دوباره زنده می گرداند».

حکم منکرین بعث بعد الموت:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم ایمان داشتن به روز آخرت و زنده شدن پس از مرگ، یکی از اصول ایمان است و کسی که زنده شدن و بعث بعد الموت را انکار نماید، در حقیقت الله تعالی و قرآن عظیم الشان را انکار نموده است.

الله تعالی می فرماید: «فرزند آدم مرا تکذیب کرد و این کار، شایسته او نبود. فرزند آدم مرا دشنام داد حال آنکه این کار، شایسته او نبود. اما تکذیب، این است که می گوید: من نمی توانم دوباره او را زنده کنم. و دشنام اش این است که میگوید: خداوند فرزند انتخاب کرده است، حال آن که بی نیازی هستم که نه زاییده ام و زاییده نشده ام و برایم شریک و همسری نیست.» (بخاری).

ایمان به بعث، متضمن این است که خداوند مردم را پس از مرگشان زنده می گرداند و شامل ایمان به حساب، جزاء، بهشت و دوزخ نیز هست. همانا خداوند متعال پس از دمیدن در صور و زنده شدن مردگان، از همه نقاط کره خاکی دستور می دهد تا در یک مکان گرد هم آیند.

زمان وقوع قیامت!

در مورد اینکه قیامت چه وخت به وقوع می پیوندد، کسی از مخلوقات، اطلاع از آن ندارد به جزاز پروردگار با عظمت، طوریکه در (آیه ۳۴ سورة لقمان) آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ» «آگاهی از فرارسیدن قیامت خاصه الله (تعالی) است، و او است که باران را می باراند، و آگاه است از آنچه در رحم های (مادران) است».

و نیز الله تعالی فرموده است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا، فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا، إِلَيَّ رُبُّكَ مُنْتَهَاهَا، إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَنِ يَخْشَاهَا» (آیات ۴۲ الی ۴۵ سوره النازعات) «از تو در باره قیامت می پرسند که در چه زمانی واقع می شود؟ * تو چیزی از آن نمی دانی. * آگاهی از زمان قیامت، به پروردگارت واگذار می گردد. * وظیفه تو تنها و تنها بیم دادن و هوشدار به کسانی است که از قیامت می ترسند».

در روایت آمده است که در یکی از روزها جبرئیل از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: قیامت کی خواهد آمد؟ «رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «در این مورد من داناتر از شما نیستم» (متفق علیه).

ابن عمر (رض) می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «کلیدهای غیب پنج مورد هستند و آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (سوره لقمان: ۳۴).

«آگاهی از فرارسیدن قیامت ویژه خدا است، و او است که باران را می‌باراند، و آگاه است از آنچه در رحم‌های (مادران) است، و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز فراچنگ می‌آورد، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر است». (متفق علیه).

آیا دانستن تاریخ وقوع قیامت سودی به انسان می‌رساند؟

مفسرین می‌فرمایند هر شخص که بمیرد، قیامت او برپا می‌شود، بنابراین، زمانی که انسان نمی‌داند که مرگش چه وخت و یا هم کی فرا می‌رسد، پس چه سودی عاید حال وی شود که زمان فرا رسیدن قیامت را بداند؟ فرض کنیم که او می‌داند که سال آینده قیامت برپا می‌شود، اما چه کسی تضمین می‌کند که وی تا سال آینده زنده خواهد بود؟

از این رو، هر گاه شخصی نزد رسول الله صلی اله علیه وسلم می‌آمد و در مورد زمان وقوع قیامت سوال می‌کرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم، سوال را متوجه شخص سؤال کننده میکرد که برایش مفید و سودمند بود، آن حضرت صلی الله علیه وسلم می‌پرسید: چه چیزی برای قیامت و پس از آن آماده کرده‌ای؟

حضرت انس (رض) می‌فرماید: مردی بادیه نشین نزد نبی اکرم صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! قیامت کی برپا خواهد شد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «وای بر تو، چه چیز برای آن آماده کرده‌ای؟» گفت: هیچگونه آمادگی ای ندارم. فقط الله و رسولش را دوست دارم. فرمود: «تو با کسانی خواهی بود که آنها را دوست داری». ما (صحابه) گفتیم: ما هم اینگونه خواهیم بود؟ فرمود: «بلی». در آن روز ما به شدت خوشحال شدیم. (صحیح بخاری)

روزی وقوع قیامت:

در مورد فرا رسیدن روز قیامت احادیثی فروانی داریم که روز قیامت را مشخص میکنند: در حدیثی آمده است: که قیامت در روز جمعه برپا می شود. چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «قیامت جز در روز جمعه برپا نخواهد شد» (صحیح مسلم).

از این رو همه مخلوقات از این روز می ترسند.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «روز جمعه بهترین روزی است که آفتاب در آن طلوع کرده است، در همین روز آدم خلق شده و در همین روز از آسمان به زمین فرود آمده و نیز در همین روز توبه اش پذیرفته شده است و در همین روز وفات کرده و قیامت در همین روز برپا می شود. و جز جن و انس، هیچ جنبنده ای نخواهد بود، مگر این که در این روز از طلوع تا غروب از ترس قیامت منتظر است و گوش فرا می دهد» (ابو داوود).

طول آن روز روز قیامت، روزی بزرگ و هولناک است، بلکه سخت ترین، با عظمت ترین و طولانی ترین روز خواهد بود.

طول آن روز پنجاه هزار سال خواهد بود، روزی که در آن بینندگان داوری می شود و خصومت هایشان حل و فصل می گردد.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر صاحب طلا و نقره ای که در دنیا حق آن را پرداخت نکرده است، روز قیامت صفحه هایی از آتش برای او گشوده می شود و بر آنها آتش گذاشته می شود و با آن پهلوی، پیشانی و پشتش داغ داده می شود و هر گاه سرد شود دوباره این عمل تکرار می شود آن هم در روزی که پنجاه هزار سال خواهد بود تا این که خداوند در میان بندگان داوری کند و آن گاه او مسیرش را به سمت بهشت یا دوزخ خواهد دید». (صحیح مسلم)

اما آن روز، با وجود سختی و طولانی اش، برای مؤمنان سهل و آسان خواهد بود و برای آنان به اندازه نماز ظهر و عصر بیشتر نخواهد بود. چنان که ابوهریره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می کند: «طول روز قیامت برای مؤمنان به اندازه نماز ظهر تا عصر خواهد بود» (مستدرک حاکم با سند صحیح).

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ﴿٣٣﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٤﴾

ای گروه جن و انس! اگر توانستید از مرزهای آسمانها و زمین بگذرید، پس بگذرید، (ولی) هرگز گذر کرده نمیتوانید مگر به نیرویی (که از جانب خداوند ارزانی گردد). (۳۳) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۴)

﴿أَقْطَارُ﴾ «جمع قطر، کناره ها، نواحی».

﴿سُلْطَنٌ﴾ «نیرو، غلبه، قدرت».

چرا ذکر جن نسبت به انس مقدمتر است:

مفسرین در مورد ذکر مقدم جن نسبت به انس می نویسند که: طایفه جن در حرکات سریع، تواناتر از انسان است.

در آیه متبرکه خطاب به هر دو (انس و جن) میفرماید: اگر توانستید از حساب و کتاب قیامت بگریزید، این شما و این نواحی آسمانها و زمین، ولی به هر طرف که بگریزید و فرار نمایید، بالاخره به ملک خدا گریخته اید و شما نمیتوانید از ملک خدا درآیید و از مؤاخذه او رها شوید؛ و قادر بر نفوذ نخواهید بود، مگر با نوعی سلطه (نیرویی الهی) که شما فاقد آن هستید. یعنی روز قیامت هیچ کاری نمی توانید بکنید و از دست هیچ کس هیچ کاری ساخته نیست.

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ ﴿٣٥﴾ فَبَآئِيَ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٦﴾

شعله های صافی از آتش و دود متراکم بر شما فرستاده میشود، پس از خود دفاعی کرده نمی توانید (۳۵)

پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۶) در این آیه متبرکه دربارۀ عدل الهی است که در روز قیامت بر همه مظلومقات اجرا و عملی می گردد، «یُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ... و نُحَاسٌ» و عذاب از هر سوی فرو می ریزد، و این امر بیانگر یک حقیقت و واقعیت است، که جز حضور در این محکمه و تسلیم شدن در برابر حکم محکمه دیگر راهی برای انسان باقی نمی ماند.

از جانب دیگر انسان به حقیقت میرسد که هیچ کس نمی توان کمک در یافت بدارد، و یا هم راه فرار در پیشرو داشته باشد، حتی جن که ترکیب وجودی اش از آتش است، ولی در این روز از آسیب آتش نجات نخواهد یافت. واقعاً روز جزا روزی است که در آن روز همه ای اسباب از کار میافتند و هیچ کس نمی تواند بلا و رنج را از دیگری دور سازد. بناءً آنعده از اشخاصیکه از ارسال پیامبران نتوانستند در دنیا سودی کمایی نمایند. «يُرْسَلُ رَسُولًا» (شورای آیه ۵۱) و آن عده کسانی که از ارسال نعمت های مادی بهره درستی نگرفته است، «يُرْسَلِ السَّمَاءُ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا»* (سورة هود آیه ۵۲) «يُرْسَلُ الرِّيحَ بُشْرًا»* (سورة نمل ۶۳) چنین انسان ها باید در روز قیامت منتظر ارسال عذاب الهی با مس گذاخته باشد.

«شَوْاظٌ» به معنای شعله های عظیم و سهمگین آتش است، آتش که در آن دود نباشد.

«نُحَاسٌ» به معنای مس مذاب و گداخته.

خواننده محترم!

یکی از موضوعاتی که در قرآن عظیم الشأن مورد توجه است مسئله قیامت است که انسان بعد از دنیا دوباره زنده می شود و به حساب اعمال انسان رسیدگی می شود.

در (آیه ۴۷ سورة انبیا) با زیبایی خاصی بیان شده «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ» خصوصیات محکمه الهی را بیان کرده است، اولین خصوصیات که در محکمه عدال الهی وجود دارد، ایست که حاکم این محکمه پروردگار با عظمت است و این حاکم بی نظیر است زیرا الله تعالی عالم، خالق، قادر و خیر است و از درون ما بطور کلی خبر دار و آگاه است.

در این روز دوسیه و عمل نامه هر شخص در دست خودش خواهد بود، اگر دوسیه انسان در دست راستش باشد نشانه سعادت شخص بوده، و اگر این دوسیه در دست چپ انسان باشد، نشانه بدبختی او را نشان میدهد، از زیبایی این روز اینست که انسان توان آنرا ندارد که دست به تقلب بزند و یا به اصطلاح دوسیه اعمال خویش را مخفی بسازد، هر انسان مکلف است که دوسیه اعمال نامه خویش را خودش قرائت نماید.

و اگر انسان در محکمه عدل الهی صرف به دوسیه خود نگاه می کند و آنرا نمی خواند، الله تعالی برایش می فرماید اگر اعمال نامه ات را نخوانی خود کتاب نطق می کند و نطقش به حق است این در حالی است که ما در روز قیامت یک دوسیه عمومی و هم یک دوسیه خصوصی داریم.

تعداد شاهدان در این زیاد اند، در این روز در برابر چند گروه شهادت میدهند و اولین کسی که شهادت می دهد خداوند متعال است.

پیامبران بر اعمال امت ها شهادت می دهند، در روز قیامت فرشتگان نیز شهادت می دهند زیرا طبق آیات قرآن عظیم الشأن در روز قیامت همراه هر شخص دو

فرشته است یکی از فرشتگان انسان را سوق می دهد و یکی از فرشتگان هم بر همان انسان شهادت خواهد داد.

یکی از خصوصیات عدل الهی این است که اعضا و جوارح انسان هم بر اعمال انسان شهادت می دهند، و حتی زمین بحیث شاهد بر اعمال انسان مبدل می شود، و حتی مجرمان بر علیه خودشان شهادت می دهند این در حالی است که در روز قیامت عمل انسان حاضر است و خود عمل نیز شهادت خواهد داد. در آیه ۴۸ سورة انبیاء در خصوص محکمه عدل الهی آمده است که در این محکمه حسابرسی دقیق و عادلانه صورت خواهد گرفت، ترازوی عدل الهی برپا خواهد شد و سنجش و وزن کردن اعمال در روز قیامت به عدل است و ذره ای به کسی ظلم نمی شود.

در محکمه عدل الهی حسابرسی دقیق، سنجیده و مطابق عدل است و ترازوی عدالت به حدی دقیق است که به هیچ کسی ظلم صورت نخواهد گرفت، و این محکمه ازدقت و ظرافت بالا و فوق العاده برخوردار است.

هر کسی را به اندازه شرایط و موقعیتش محاکمه می کنند یا پاداش می دهند. هیچ چیزی از اعمال انسان مخفی نمی ماند در روز قیامت همه نهانها و باطنها آشکار میشود و باطن انسان نشان داده میشود این در حالی است که محکمه عدل الهی در روز قیامت علنی، عمومی و همگانی هست و اولین خلق خدا تا آخرین خلق خدا در دادگاه حضور دارند.

در قرآن عظیم الشأن در شش مورد، لفظ مثقال ذره به کار رفته است و در دو مورد لفظ «مثقال حبه من خردل» به کار رفته است و این نشان دهنده دقت، عدل و نظم خاص است که محاکم عدل الهی وجود دارد.

درجه حرارت در بهشت:

در این هیچ جای شک نیست که سردی و گرمی هوا زمانیکه از حد اعتدال عدول و تجاوز نماید، باعث ازار و اذیت ما انسان ها می گردد، از جانب دیگر، جنت برای اهل جنت محل خوشیها و آسایش است لذا گرمی و سردی مخالف این امر هستند و اگر شما به فهم آیات قرآنی اهتمام بداریم این فهم را در مورد جنت می رساند که: هوای جنت هوای گوارا بوده و درجه حرارت که وجود انسان به تکلیف مواجه شود منتفی میگردد طوریکه در (آیه ۱۳ سوره انسان) میفرماید: «مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا» «در آن بر تختهایی تکیه زده اند که نه گرمایی به آنها می رسد و نه سردی». هوای جنت معتدل و بس فرحبخش است. طوریکه در حدیثی آمده است که: «هواء الجنة سحسج لا حر ولا قر: هوای بهشت معتدل است، نه گرم است و نه سرد».

سحسج: سایه گسترده است، مانند سایه طلوع صبح تا طلوع آفتاب. (انوار القرآن)

در حدیثی که از ابی هریره روایت شده آمده است: «قَالَ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرْنَا عَنْ الْجَنَّةِ مَا بَنَّاؤُهَا قَالَ لَبَنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَلَبَنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ مِلَاطُهَا الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ حَصْبَاؤُهَا الْيَاقُوتُ وَاللُّؤْلُؤُ وَتُرْبَتُهَا الزَّعْفَرَانُ مَنْ يَدْخُلُهَا يَخْلُدُ لَا يَمُوتُ وَيَنْعَمُ لَا يَبْأَسُ لَا يَبْلَى شَبَابُهُمْ وَلَا تُخَرِّقُ ثِيَابُهُمْ» (ترمذی و احمد) (از ابوهریره روایت است که گفت: گفتیم ای رسول الله به ما خبر بده که بهشت چگونه بنا شده است؟

فرمود: بنای آن از طلا و نقره و گل دیوار آن با مسک خوشبویی مخلوط شده است و سنگ فرش آن از یاقوت و مروارید و خاک آن از زعفران می باشد.

هر کس داخل آن شود جاودان می ماند و نمی میرد و منعم می گردد و هرگز دچار ناراحتی نمی شود و جوانیشان را زوال نمی کند و ازین نمی رود و اسباب و وسایل آن کهنه و پاره پاره نمی گردد.

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ﴿٣٧﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٨﴾

آنگاه که آسمان شکافته شود، رنگی سرخ چون رنگ سرخگون خواهد داشت (۳۷) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۸)

«وَرْدَةً» «گل سرخ، سرخ گون».

«دِهَان» «چرم، روغن مذاب».

خواننده محترم!

قرآن عظیم الشان روز قیامت را روز فرار می داند، یعنی روزی که انسان از پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر، فرزندان و اقوام خود می گریزد و هر کس به کاروبار خود مشغول است و در واقع روز محشر، روز قطع پیوندها و خویشاوندی است.

از فحوای آیات متبرکه طوری معلوم می شود که برپایی معاد یا جهان آخرت تنها در زنده شدن دوباره انسانها خلاصه نمی شود، بلکه همراه آن مجموعه ای از حوادث رخ می دهد که دانستن آن ضروری است:

حالات زمین:

در روشنایی آیات قرآنی از جمله آیات متبرکه که در سوره های: تکویر، زلزله، دخان و واقعه، درباره روز قیامت، بیان شده است، این مطلب را با تمام دقت میرساند که زمین به یک لرزشی سخت مواجه می شود، آنچه بر زمین

پدیدار گشته، فرو می پاشد. سطح زمین سخت مواجه شده، زمین شکافته میشود و مرده ها از آن بیرون می آیند تا در قیامت محشور گردند. دریاها از هم شکافته، جوشان و برآفروخته می شوند. کوه ها از جا کنده میشوند و به صورت غیر متعادل به حرکت در می آیند و به مانند خاک در می آیند و مانند پشم زده میشوند و نرم و انعطاف پذیر می گردند، و سرانجام مانند ذرات غبار پراکنده میشوند. و از سلسله کوه های سر به آسمان کشیده، جز سرابی باقی نمی ماند.

آسمان و ذرات آسمانی:

حالات و وضع آسمان و ستارگان در سوره های تکویر، انفطار، طور و الرحمن به تفصیل بیان یافته، همه این آیات متبرکه مبین این امر است که وضع آسمان دگرگون می شود و ستارگان از جای خود کنده می شوند، آسمان دچار نوعی تموج و حرکت پاره پاره و شکافته می شود و مانند گل سرخ و روغن و فلز مذاب روان نمایان می گردد و سرانجام به شکل دود درآمده، در هم پیچیده می شود.

نور، آفتاب و مهتاب به خاموشی می گراید. نظم آنها به هم می خورد و به سوی زمین پرتاب می گردند. «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ» باید یاد آور شویم که ذکر حوادث هولناک قیامت لطف و نعمتی است به بندگان زیرا مایه ی هوشیاری و بیداری انسان ها می شود.

قیامت:

قیامت، بنابر تعریف منابع دینی نام روزی است که تمام انسان ها به خواست الهی برای محاسبه اعمالی که در دنیا انجام داده اند در پیشگاه الهی جمع می شوند. از این روز به قیامت کبری نیز یاد می شود. پیش از این روز وقایعی شگفت در زمین و آسمان روی می دهد که به اشراط الساعه معروف است.

قرآن کریم و روایات تأکید دارند که زمان قیامت، بر کسی جز خدا معلوم نیست.

برپای قیامت طوریکه در فوق یاد آور شدیم، با دیگرگونی در نظام طبیعت صورت می گیرد. و پایان این جهان، فروپاشیدن و درهم پیچیدن است، اما آغازی است برای جهان دیگر.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ﴿٣٩﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٠﴾

در آنروز، نه انس و نه (هم) جن، (از) هیچکدام از گناهش پرسیده نمیشود (۳۹) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۰)

طوریکه در تفسیر آیه فوق یاد آور شدیم، بعد از اینکه قیامت بر پا می گردد، تحولات عظیم در نظام طبیعت و فروپاشی آن به وقوع می پیوندد، «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ... فَيَوْمَئِذٍ لَا يَسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» تفریع «یومئذ» بر «إِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ» - با «فاء» - نشانگر این واقعیت است که بعد از فروپاشی نظام طبیعت، طولی نمی کشد که قیامت برپا میشود.

از فحوی این آیه مبارکه طوری معلوم می شود که هم جن و هم انسان، در صحنه قیامت برای حسابرسی و کیفر و پاداش یکسان است، و طوریکه متذکر شدیم، گناهکاران انس و جن در صحنه قیامت، دارای وضعیتی معلوم اند و هر دو مورد سؤال قرار می گیرند.

تفسیر کلمه «لَا يُسْأَلُ»:

در معنای کلمه «لَا يُسْأَلُ» چند احتمال را مفسرین ارائه داشته اند:

۱- اولین مفهوم این آیه مبارکه اینست که در روز قیامت محکمه حسابرسی بصورت حتمی بر پا می گردد. طوریکه در آیه (۲۴ سوره صافات) «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ».

۲- «لَا يَسْأَلُ عَنْ ذَنْبِ الْمُجْرِمِ» این بدین معنی است که بجای شخص مجرم، فردی دیگری، فرق نمی کند انس باشد و یا جن مورد مؤاخذه قرار نه خواهد گرفت بلکه، خود مجرم را مؤاخذه و محکمه می کنند.

هکذا برخی از مفسرین می گویند که هدف آیه «لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ» اینست که تنها از گناه سؤال نمی شود، زیرا گناه خلافکار در آن روز حاضر است، بلکه از همه اسرار درونی و آشکار اشخاص سؤال بعمل می آید: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» (سورة كهف، آیه ۴۹).

۳- «تُبْلَى السَّرَائِرُ» (سورة طارق، ۹) پس از چیزهای دیگر از جمله: عمر و درآمد و چگونگی مصرف سوال بعمل می آید، نه فقط از گناهان انسان.

خواننده محترم!

از این آیه آغاز الی آخر سوره وضع حساب و جزا و بخصوص حال مجرمین و متقیان مورد بررسی قرار می گیرد.

همچنان در آیه مبارکه از سرعت حسابرسی بحث تفصیلی بعمل می آید، و در باره حسابرسی میفرماید که این پروسه از چنان سرعتی برخوردار که هیچ یکی از انس و جن نمی پرسد که مرتکب چه گناهی شدی، سوالی که معمولاً در بین ما انسانها معمول است.

فهم این آیه به هیچ صورت منافی با آیاتی دیگری نمی باشد، زیرا قیامت گذرگاه های مختلفی دارد که در بعضی از این گذرگاه ها، مردم باز خواست میشوند و در بعضی دیگر از این گذرگاه ها، مهر بر دهان ها مردم زده میشود و در عوض اعضای بدن انسان ها به سخن می آغازند، و در بعضی دیگر مجرمین را از سیمای ظاهری شان می شناسند.

آیا تحقیقات محاکم شفاهی است و یا تحریری؟:

برخی از انسانها در ذهن شان این سوال خطور می کند که در محمکه عدل الهی در روز قیامت تنها اعمال مورد وزن قرار می گیرد و یا هم اعمال نامه و محتوی آن مطالعه و مورد بررسی می باشد؟ در این مورد مفسرین دو احتمال را مطرح نموده اند:

احتمال اول:

خود اعمال وزن می شوند. طوریکه در حدیث صحیح مسلم از ابو مالک اشعری روایت شده آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پاکیزگی نصف ایمان است و الحمد لله میزان را پر می کند و سبحان الله و الحمد لله بین آسمانها و زمین را پُر می کند و نماز نور است و صدقه برهان است و شکیبایی روشنایی است. قرآن حجتی است به نفع تو یا علیه تو، همه مردم وقتی صبح بیدار می شوند، عمر خود را ضایع می کنند. گروهی خود را نجات داده و گروهی خود را هلاک می سازند».

جمله: «الحمد لله میزان را پر می کند» دلیلی است بر اینکه خود عمل هر چند صفت است خداوند آن را در روز قیامت به جسم تبدیل نموده و در میزان میگذارد». چنانکه در روایت از محدث مشهور ابن ابی الدُّنیا، ابوبکر عبدالله بن محمد بن عبید بن سُفیان بن قیس قُرشی (۲۸۱-۲۰۸ ق/ ۸۲۳-۸۹۴ م)، آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سنگین ترین چیزی که در میزان گذاشته می شود، اخلاق نیکوست» (این حدیث را احمد، ابو داود و ترمذی نیز روایت کرده اند).

احتمال دوم:

احتمال دوم اینست که: اعمال با گذاردن صحیفه های محتوی آن بر میزان وزن میشوند و وزن شدن خود عامل (انسان) نیز از بعضی روایات برداشت

می شود. طوریکه امام بخاری از ابوهریره روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در قیامت مرد بزرگ چاقی را می آورند که نزد الله حتی به اندازه پَر پشه ای نیز وزن ندارد. طوریکه در (آیه ۱۰۵ سورة الکهف) آمده است «فَلَا نُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ وَزْنًا» (ما در روز قیامت هیچ وزنی برایشان قایل نخواهیم بود). (این حدیث را مسلم، ابن ابی حاتم و ابن جریر طبری روایت کرده اند).

همچنان احمد از عبدالله بن عمرو بن عاصب روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در قیامت میزان ها نصب می گردد، مردی را آورده و در یک پله آن قرار می دهند و گناهانش را در پله دیگر قرار میدهند، گناهانش سنگین تر شده و او را به جهنم می فرستند. وقتی پشت میکند، صدایی از طرف رحمان ندا می زند که عجله نکنید هنوز او چیزی دارد. کارتی که بر آن نوشته شده «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را می آورند و آن را همراه مرد در پله ترازو گذارده، و میزانش سنگین تر می شود» (ابن ابی الدنیا نیز روایت کرده است).

امام احمد از عبدالله بن مسعود که ساق هایی باریکی داشت، روایت می کند که روزی مشغول کردن چوب اراک جهت مسواک بود که باد لباسش را بالا برده و ساقش نمایان گشت و حاضرین به او خندیدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: چرا می خندید؟ گفتند: از باریکی ساق هایش! فرمودند: قسم به کسی که جان من در دست اوست، آن دو در میزان از کوه اُحد نیز سنگین ترند.

امام قرطبی می فرماید: معتزله منکر میزان شده اند و گفته اند: اعمال صفت هایی بیش نیست، صفت چگونه وزن می شود؟

وی می گوید: از ابن عباس روایت شده است که خداوند صفت‌ها را به صورت جسم خلق کرده و وزن می‌شوند. و می‌فرماید: صحیح این است که صحیفه‌ها محتوی اعمال وزن خواهند شد.

از جانب دیگر جالب این است که انسان وزن اشیاء را در حواس و شناخت منحصر خود مانند انسان با پنج حواس می‌سنجد و از معیارهای دیگر ممکن خارج از شناخت پنج حواس خویش خبر ندارد. که این به ذات خود محدودیت فهم و درک انسان را در برابر قدرت الهی و امکاناتش به صورت واضح نشان می‌دهد. الله اکبر.

امام قرطبی از مجاهد و ضحاک و از کاکایش نقل کرده است که آن‌ها میزان را به معنای عدالت و قضاوت تفسیر کرده‌اند و ذکر وزن و میزان نوعی ضرب است چنان که گفته شود: «این چیز این قدر وزن، یعنی ارزش دارد». باید گفت: شاید اینان این سخن را به هنگام تفسیر آیه: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ، وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» (سورة الرحمن: ۷-۹). «و آسمان را برافراشت و قوانین و ضوابطی گذاشت. هدف این است که شما هم از قوانین و ضوابط تجاوز نکنید در وزن و کشیدن دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید».

چه بسا اعمال سعادتمندان و خوشبختان جهت اظهار علو و بلندی درجاتشان در بین مردم و اعلام خوشبختی و سعادتمند وزن گردد و چه بسا اعمال کفار هر چند در مقابل کفرشان هیچ حسنه‌ای برایشان منظور نمی‌شود نیز وزن شود. آن هم جهت اظهار بدبختی شان و رسوایی شان در میان مخلوقات).

ابن کثیر به حدیث مسلم از انس بن مالک اشاره می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند هیچ حسنه‌ای را از مؤمن ضایع نمی‌کند و در

مقابلش هم در دنیا و هم در آخرت پاداش می‌دهد، ولی جزای کارهای کافر را در همین دنیا به او می‌دهد تا جایی که در روز قیامت دیگر حسنه‌ای ندارد که در مقابلش پاداش بگیرد.

در حدیث آمده است که: خداوند حق کسی را ضایع نمی‌کند. به کافر در مقابل نیکی‌هایش در دنیا جزا می‌دهد تا وقتی در مقابل خداوند قرار گیرد دیگر هیچ حسنه‌ای برایش نمانده باشد.

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ﴿٤١﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٢﴾

گناهکاران به سیمایشان شناخته شوند پس به (موی) پیشانی‌ها و قدم‌ها گرفته شوند (۴۱) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۲)

«نَوَاصِي» «جمع ناصیه، پیشانی، موی جلوسر».

«أَقْدَامِ» «جمع قدم، پاها».

چهره افراد در روز قیامت:

مفهوم شهادت انسانها علیه خودشان در روز قیامت بدین معنی است که: مجرمان با علامت‌های خودشان شناخته میشوند و دیگر ضرورتی دیده نمیشود که از گناهانشان سوال به عمل آید که چه کرده اند؟ زیرا گناه، انسان را به شکل و شمایلی در می‌آورد که در قیامت بروز و ظهور می‌کند؛ چرا که قیامت روز، بروز و ظهور ملکوت انسان هاست. هر کسی آنچه با افکار و عقاید و اعمالش ساخته در آن روز ظاهر می‌شود و بدین اساس است که قرآن عظیم الشأن میفرماید: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ» مجرمان با سیمای و علامت‌های خودشان شناخته می‌شوند.

آنعه انسانهای که به دین پشت پا زده و یا هم اینکه احکام و هدایات دین مقدس اسلام را مورد تمسخر قرار داده است به شکل بوزینه (شادی) در میآید. (سوره اعراف، آیه ۱۶۶) و عالم بی عمل و ضد دین به شکل سگ در میآید و زبانش از دهان اش بیرون برآمده باشد. (سوره اعراف، آیه ۱۷۶) و برخی دیگر بشکل شتر گاو پلنگ می شوند یعنی شکل و شمایل چند حیوان را دارند. برخی چارپا و برخی مثل مار بر زمین می خزند و برخی عقرب و گژدم و برخی نیز پاهایشان به سرشان چسبیده است. همه این صفات در روایات اسلامی به تفصیل تذکر رفته است.

همچنان در مقابل جماعت کی دارای چهره های بشاش، نورانی و درخشاند می باشند بیانگر ایمان و عمل صالح آنهاست، گروه دیگر روی های شان سیاه و تاریک و زشت و عبوس دارند که نشانه ی کفر و گناه آنهاست.

اما گرفتن مجرم از موی پیشانی و پاها، ممکن است به معنی حقیقی آن باشد، که ماموران عذاب این دو را می گیرند و آنها را از زمین برداشته، و با نهایت ذلت به دوزخ می افکنند، و یا کنایه از نهایت ضعف و ناتوانی آنها در چنگال ماموران عذاب الهی است، که این گروه را با ذلت و سرافکندی تمام به دوزخ می برند. از آنجا که یادآوری این مسائل در زمینه ی معاد هشدار و لطفی است به همگان، خداوند به عنوان نعمت از آن یاد فرموده.

خواننده محترم!

در مورد اینکه مجرمین و کسانی که گنهکار هستند چگونه شناخته می شوند، در اولین تعریف اینست که از «سیما» شان.

«سیما» از «سوم» گرفته شده و سوم به معنای نشان و علامت ظاهری است، و علامت دوم که چگونه شناخته می شوند اینست که آنان از «نواصی» شان.

«نواصی» جمع «ناصیه» بوده و به معنای موی پیشانی شان.

بناءً حکم صریح قرآنی همین است که: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ» مجرمان از چهره و سیمایشان شناخته می شوند؛ البته همان گونه که تبهکاران از سیمایشان شناخته می شوند، نیکوکاران را نیز از سیمایشان می شناسند.

شکل و سیمای انسانها در روز در قیامت:

در روز قیامت بر بنیاد حکم قرآنی شکل و سیمای انسانها به اشکال ذیل معرفی گردیده اند: سفید رویان: «تَبْيَضُّ وُجُوهُ» مطابق تعریف (آیه ۱۰۶ سورة آل عمران).

سیاه رویان: «وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ» مطابق تعریف آیه (۶۰ سورة زمر)
شاد رویان: (چهره های شادان) مطابق تعریف آیه (۲۲ سورة قیامت) «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ» صورت ها در آن روز شاداب و خندان و نورانی و زیبا است.
«ناضرة» از ماده «نضرة» به معنی شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می دهد که توأم با سرور و زیبایی و نورانیت است، یعنی رنگ رخساره آنها از وضع حالشان خبر می دهد که چگونه غرق در نعمت های الهی شده اند، در حقیقت این شبیه چیزی است که در آیه ۲۴ سورة مطفین آمده: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» (در صورت های آنها (بهشتیان) شادابی نعمت را مشاهده میکنی).

نباید فراموش کرد که این از نظر مکافات مادی است، ولی مکافات روحانی و معنوی شان همانا «إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» «آنها فقط به ذات پاک پروردگارشان مینگرند!

رخسارشان شادمان و خندان است: طوریکه در (آیه ۸، سورة غایشه) میفرماید: «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ» «نَاعِمَةٌ»: شادان و شاداب. در خوشی و رفاه. دارای نعمت و لذت.

شادی و خرمی واقعی، در چهره منعکس میشود: «وَجُوهٌ ... نَاعِمَةٌ» این شادابی شامل رنگ و رخساره جنتیان می باشد. نباید فراموش کرد که: سختی کار در دنیا زودگذر است ولی شادمانی و کامیابی روز آخرت دائمی و همیشگی می باشد. چهره ها شادان و خندان، درخشان و بشاش: براساس حکم آیه ۳۸ و ۳۹ سوره عبس «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ﴿۳۸﴾ ضاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿۳۹﴾» می باشد. «مُستَبْشِرَةٌ» با خبر شدن از مطلب شادی که از آن بشره و پوست صورت شگفته شود

بناءً صورت اهل ایمان و تقوا، در روز جزا شاد و خندان است. چهره های گرفتگی: در مورد اینکه چهره برخی از انسانها گرفتگی می باشد (آیه ۲۴ سوره قیامت) چنین میفرماید: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ» (وچهره ها و رخسارهای تعدادی دیگری عبوس و غمگین است). «بَاسِرَةٌ» به معنای گرفتگی چهره است.

چهره‌هایی خندان: در مورد اینکه چهره تعداد از انسانها در این روزها خندان می باشد آیات (۳۸ و ۳۹ سوره عبس) در این مورد می فرماید «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ. ضاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ»

صورت هایی غبار آلود و گرد زده: تعداد از انسانها چهره ها و سیما شان غبار آلود و گرد زده خواهد بود، طوریکه در (آیه ۴۰ سوره عبس) می آید: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبَرَةٌ»

چهره های زبون و شرمسار: همچنان در این روز چهره یک تعداد انسانها خوار و ذلیل خواهد بود. طوریکه در (آیه ۲ سوره الغاشیه) می خوانیم: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ»

«وُجُوهٌ»: چهره‌ها. هدف در اینجا خود اشخاص و افراد است. «خَاشِعَةٌ»: خوار و زبون. فرو شکسته و درهم شکسته. خضوع ایشان، سرافکندگی آمیخته با شرمندگی و نگرانی است.

درس حاصله:

نباید فراموش کرد که: تفکیک خوبان از بدان و شناخته شدن آنان، هم یکی از نعمت‌های الهی است.

در آیات متبرکه در فوق بطور مختصر بیان یافت درآموختیم که: در رزو قیامت و در برابر محکمه عدل الهی، افکار و اعمال انسان در چهره او جلوه گر میگردد، طوریکه قبلاً در جمله زیبای قرآنی خواندیم: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ»

- مجرم در نهایت ذلت، گرفتار قهر الهی میشود. «فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ» آنان که در دنیا از هیچ گناهی فروگذار نکردند و از موی سر تا نوک پا، مخالف فرمان الهی عمل کردند، در قیامت نیز با موی سر گرفته شده و در عذاب افکنده شوند. «فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ» که خداوند مارا از این رسوایی نجات دهد.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٤٣﴾ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ ﴿٤٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٥﴾

این همان جهنمی است که مجرمان از آن انکار میکردند. (۴۳) میان آتش سوزان و آب جوشان گردش میکنند (۴۴) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۵)

در این آیه متبرکه خطاب اخطار آمیز هم به جن و هم به انس است، شما که از جهنم منکر بودید حالا وقت آن فرا رسیده است که در آن شما را خواهیم افکند.

مجرمین از یک سومیان شعله‌های سوزان جهنم می‌سوزند و تشنه می‌شوند و تمنای آب می‌کنند و از سوی دیگر آب جوشان به آنها داده می‌شود، یعنی بین جهنم و آبی در نهایت جوش، در رفت و آمدند و این مجازاتی است دردناک که در انتظار شان بود.

طوری‌که از فحوی برخی از آیات قرآنی بر می‌آید که: چشمه‌های سوزان حمیم در کنار جهنم است، که ابتدا دوزخیان را در آن می‌برند و سپس در آتش دوزخ می‌اندازند.

لغات:

«حَمِيمٌ» به معنای آب داغ است و کلمه «حَمَامٌ»، هم از همین خانواده آن است.

«آن» به معنای مایعی است که در نهایت سوزندگی و بسیار داغ باشد.

یادداشت مختصر در مورد آبهای دوزخ:

اولاً مشروب ماء حمیم:

«لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آیه ۴ سوره یونس) (نوشیدنی‌ای از مایع سوزان و عذابی دردناک خواهد بود) «ماء حمیم» یعنی آب جوشان که در آیه ذیل در مورد صفت آن قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ» (آیه ۲۹ سوره کهف) این آب مثل «مُهْل» است، مفسرین گفته‌اند: «مُهْل» یعنی فلز ذوب شده یا مس گداخته شده یا آب سیاه رنگ در حال جوش یا ماده سمی در حال گداخته شدن که وقتی به این آب نزدیک می‌شوند، پوست وجود شان می‌ریزد. خداوند می‌فرماید: «چه بد نوشیدنی است این آب» وقتی این آب را خوردند، ملایکه عذاب مقداری هم روی سرشان می‌ریزند «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمْ»

الْحَمِيمُ» (آیه ۱۹ سورة حج) ماء حمیم به صورت نهري در روی جهنم جاری است تا همیشه در دسترس جهنمیان قرار داشته باشد. و می نوشند از آب حمیم «فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ» ﴿۵۴﴾ فَشَارِبُونَ شَرِبَ الْهَيْمِ ﴿۵۵﴾ هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿۵۶﴾ (آیات: ۵۴، ۵۵ و سورة واقعه) (و روی آن از آب جوشان مینوشید. پس مانند شتران عطش زده می نوشید. این است پذیرایی (ابتدایی) آنان روز قیامت.

میگویند شتر معمولاً دیر تشنه می شود؛ زیرا ذخیره آب کافی در وجود دارد، اما وقتی ذخیره اش خلاص می شود، سخت تشنه می شود مخصوصاً که به مرض تشنگی و استسقاء مبتلا باشد، وقتی به آب برسد با هیجان تمام آب می خورد.

خداوند متعال اهل جهنم را به حالت شتر تشنه مشابه ساخته می فرماید: «اهل جهنم نیز از حرارت جهنم و خصوصاً بعد از خوردن زقومو ضریع به قدری تشنه می شوند که وقتی به آب حمیم می رسند مثل شتر تشنه آب می خورند. «زَقُومٍ»، نام گیاه تلخ و بدبو و بدطعم است که شیره آن اگر به بدن برسد، بدن متورم می شود. این گیاه، غذای دوزخیان است.

«نزل» به آن چیزی گفته می شود که برای پذیرایی مقدماتی مهمان آماده می شود و «هیم» نام مرضی است که شتر به آن گرفتار می شود و هر چه آب می نوشد سیراب نمی شود تا بمیرد، همچنین به زمین ریگزار گفته می شود که هر چه آب در آن بریزند فرو می رود.

ماء صدید:

خون و چرک که از فروج زنان زانیه در جهنم خارج می شود که هم خیلی کثیف است، هم بدبو و هم در حال جوش قرآن عظیم الشأن میفرماید «و

خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِّنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ وَّمَاءٍ صَدِيدٍ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» (آیات ۱۵ الی ۱۷ سورة ابراهيم) «گردن کشان و جباران نا امید و نابود می شوند و در جهنم جرعه جرعه از ماء صدید خورانده میشوند؛ چون خودشان مایل به خوردن آن نیستند وقتی این آب متعفن را خوردند حاضرند بمیرند اما مرگی بسراغ شان هم نمی آید، بلکه باید آماده شوند برای عذاب شدید تر و فرشتگان عذاب آنان را با غل و زنجیر به طرف آتش میبرند «ماء صدید» خون و چرک که از فروج زنان زانیه در جهنم خارج می شود که هم خیلی کثیف است، هم بدبو.

غَسَاق

«لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا» (آیات ۲۴ و ۲۵ سورة نبا) «جهنمیان آب خنک و گوارا نمی چشند بلکه آب حمیم و غَسَاق می نوشند.» مفسرین می گویند: غَسَاق چشمه ای است در جهنم که آبش در نهری جاری است که زهر کشنده و سمومات مار ها و عقرب های جهنم به آن ریخته میشود و حتی چرک دیده های اهل جهنم هم داخل آن می ریزد و از نظر داغی هم مثل مس گداخته است، چون با آتش جهنم داغ شده که اگر ذره ای از آتش جهنم به روی کوه های دنیا گذاشته شود همه کوه ها آب می شود. و در (آیه ۵۷ سورة ص می فرماید.) «هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَاقٌ» (این حمیم و غَسَاق است (دومايع سوزان و تیره رنگ) که باید از آن بچشند.) در روایت است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) می فرماید: «اگر یک دلو از ماء غَسَاق جهنم را در دنیا بریزند، بوی گند و تعفن آن همه دنیا را متعفن و نابود خواهد کرد.»

آیه:

«آیه» چشمه‌ای است سوزناک در جهنم طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: «تَصْلٰی نَارًا حَامِيَةً تُسْقٰی مِنْ عَيْنِ آيَةٍ» (غاشیه/۴-۵) «در آتش سوزان وارد می گردند و از چشمه‌ای بسیار داغ نوشانیده می شوند.»

ولی آتش این چشمه همیشه فروزان است و همیشه آبش در حال جوش است. «يَطْوِفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ ءَانٍ» (الرحمن/۴۴) ترجمه: امروز در میان آن و آب سوزان در رفت آمد اند.

خواننده محترم!

هم آتش سوزان و هم آب داغ با سایر جزاها برای کسانی در جهنم آماده شده که به تکذیب بهشت و تکذیب جهنم و بصورت کل باور نداشتن قیامت و روز جزا، می پردازند. ولی باید گفت که براساس حکم صریح قرآنی برپای قیامت و جنت و دوزخ حق است، و اشخاص که عمل صالح انجام می دهند پادش جنت است که میفرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرٰی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا.» (سوره النساء آیه ۱۲۲). (و کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، بزودی آن را در باغهایی از بهشت وارد می کنیم که نه‌رها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند. وعده خداوند حق است و کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا صادقتر باشد؟!).

و جای اشخاص گنهکار و کفار همانا جهنم است، طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» (سورة التوبة آیه ۶۸). (خداوند

به مردان و زنان منافق و کفار، وعده آتش دوزخ داده جاودانه در آن خواهند ماند، همان برای آنها کافی است! والله آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی برای آنهاست!

و یا طوریکه میفرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره التوبه آیه ۷۲). (خداوند به مردان و زنان باایمان، باغهایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشتهای جاودان (نصیب آنها ساخته) و (خشنودی و) رضای الله، (از همه اینها) برتر است و پیروزی بزرگ، همین است!

دوزخ در کجا است؟

قبل از همه باید گفت که دوزخ جای و محلی است برای عذاب و مجازات، کفار و گنهکاران، نام دوزخ بصورت عموم هفت بار در قرآن عظیم الشأن به نام های (جهنم، جحیم، سقر، هاویه، حطمه، سعیر، لظى) ذکر شده است.

ولی از مشهور ترین نام های برای دوزخ همانا «جهنم» است، که کلمه جهنم بصورت عموم ۷۷ بار در قرآن عظیم الشأن تکرار شده «جهنم وعده گاه همه ای آنها است. و برای آن هفت دروازه وجود دارد!».

در معنی کلمه «جهنم» میان لغویون و مفسران مباحث زیادی رد و بدل شده، برخی از علماء و مفسران کلمه «جهنم» را به معنی «آتش»، و برخی آن را به معنی «عمیق و ژرف» تعریف، ترجمه و تفسیر نموده اند.

بر اساس اعتقادات جهنم دارایی هفت طبقه بوده، و هرچه به طبقه پائینتر جهنم رفته شود، عذاب آن بیشتر است و جای است برای اشخاص بد و بدتر.

در مورد اینکه عذاب جهنم چگونه خواهد بود! عده ای از مفسرین بدین باور اند که این عذاب، شامل عذاب های روحی و جسمی هر دو می گردد، در این شک نیست که تعدادی از جهنمیان بطور ابد در جهنم باقی می مانند، و تعدادی دیگری پس از مدتی وبعد از سپری شدن مدت جزا بخشیده می شوند و روانه بهشت می گردند.

محل دوزخ:

علماء در مورد اینکه محل دوزخ در کجا است، در بین خود اختلاف رأی دارند، برخی بدین عقیده اند که دوزخ در پایین ترین طبقه زمین موقعیت دارد. ولی برخی بدین باور اند که: دوزخ مانند جنت در آسمان ها است ولی هستند علما که در این بابت اصلاً از سکوت کار گرفته اند، فکر می کنم که بهترین دیدگاه و روش همین سکوت در این بابت می باشد؛ زیرا در شرع هیچ سند صریح و صحیحی در این مورد به چشم نمی خورد. از جمله کسانی که در این باره سکوت اختیار کرده اند، عالم شهیر جهان اسلام حافظ سیوطی است. (عبدالرحمان بن کمال بن محمد خُضَیری سیوطی) (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵ م) مشهور به جلال الدین سُیوطی) وی بدین عقیده است که: «در باره مکان دوزخ سکوت می کنیم؛ چون به جز الله متعال کسی دیگر جای آن را نمی داند و حدیث مستندی در این باره نزد من وجود ندارد» (مراجعه شود یقظه اولی الاعتبار (۴۷)

شیخ ولی الله دهلوی (ابوالفیاض قطب الدین احمد بن عبدالرحیم مشهور به «شاه ولی الله دهلوی» (۱۱۱۴ / ۱۱۷۶ ق / ۱۷۵۳ / ۱۷۶۲ م) عالم شهیر (قرآن شناس، ومحدث وفقهی) در قرن دوازدهم هجری / هجدهم میلادی در شبه قاره ی هند، متولد شد.) وی بدین عقیده است که: «در هیچ سندی به مکان

دوزخ و بهشت تصریح بعمل نیامده. مکان آن درجایی است که الله متعال بخواهد؛ چون ما انسان‌ها بر آفریدگان الله متعال و جهان هستی احاطه نداریم. (یقظه اولی الاعتبار (۴۷))

مساحت و بزرگی دوزخ:

مساحت بزرگی و کلانی دوزخ مطابق فهم قرآنی واحادیشی نبوی بی نهایت وسیع است، و یک گوشه آن از گوشه دیگر دارای فاصله مزید می باشد، طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه ۳۰ سوره ق) در این مورد با زیبایی خاصی چنین بیان میدارد: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ» (روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شدی؟ و دوزخ می‌گوید: افزون بر این هم هست؟!)

همچنان در حدیث آمده است: که الله متعال به دوزخ میفرماید: «إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكَ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَلَأُهَا فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ رَجُلُهُ فَنَقُولُ قَطُّ قَطُّ فَهَذَا كَ تَمْتَلِي وَيُزَوَّى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَلَا يَظْلِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا» (جامع الاصول: (۵۴۴/۱۰). ن.ک:

صحیح بخاری، شماره: (۴۸۵۰) و صحیح مسلم، شماره: (۲۸۴۶)

«تو عذاب من هستی. هرکس را که بخواهم بوسیله تو عذاب می‌دهم. برای بهشت و دوزخ کسانی هستند که آن‌ها را پُر کنند. اما دوزخ پُر نخواهد شد تا وقتی که الله متعال پایش را بر آن می‌گذارد. آن‌گاه دوزخ می‌گوید: کافی است، کافی است. وقتی پُر شد، گوشه‌های آن جمع شده و می‌چاله می‌شود. الله عزوجل به هیچ یک از آفریدگانش ستم نمی‌کند».

همچنان در حدیثی دیگری از حضرت انس (رض) روایت است: «لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ يُلْقَى فِيهَا وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ؟ حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ فَيَنْزَوِي

بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَتَقُولُ: قَطُّ قَطُّ بَعِزَّتِكَ وَكَرَمِكَ» (مشکاه المصابیح: (۱۰۹/۳).
 ن.ک: صحیح بخاری، شماره: (۶۶۶۱) صحیح مسلم، شماره: (۲۸۴۸) «بطور
 مسلسل گناهکاران در دوزخ ریخته می‌شوند و جهنم می‌گوید: افزون بر این
 هم هست؟ تا این که الله متعال پایش را بر آن می‌گذارد. گوشه‌هایش جمع و
 مچاله می‌شود و آن‌گاه می‌گوید: به عزت و بزرگواری تو سوگند، کافی
 است، کافی است».

همچنان از جمله دلایل که در مورد عمیق بودن جهنم دلایل می‌آورد،
 حدیثی است که در صحیح مسلم از ابوهریره روایت گردیده است: همراه
 رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم. ناگهان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 صدای افتادن چیزی را شنید. آن‌گاه فرمود: «أَتَدْرُونَ مَا هَذَا؟» آیا می‌دانید
 این صدای چیست؟ گفتند: الله متعال و رسولش بهتر می‌دانند. رسول الله صلی
 الله علیه وسلم فرمود: «هَذَا حَجَرٌ رُمِيَ بِهِ فِي النَّارِ مُنْذُ سَبْعِينَ خَرِيفًا فَهُوَ يَهْوِي
 فِي النَّارِ الْآنَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَعْرِهَا» (صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب فی شده
 حر النار (۳۴۸۴/۴) شماره: (۲۸۴۴). «این سنگی است که هفتاد سال پیش در
 دوزخ انداخته شد و هنوز هم به طرف قعر دوزخ در حال سقوط است».

همچنان در حدیثی که حاکم از ابوهریره و طبرانی از معاذ و ابوامامه روایت
 کرده‌اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَوْ أَنَّ حَجَرًا مِثْلَ سَبْعِ
 خَلِفَاتٍ، أُلْقِيَ مِنْ شَفِيرِ جَهَنَّمَ هَوِيَ فِيهَا سَبْعِينَ خَرِيفًا لَا يَبْلُغُ قَعْرَهَا». (صحیح
 الجامع الصغير (۵۸/۵) شماره (۵۲۱۴) «اگر سنگ بزرگی به وزن هفت شتر
 باردار، از لبه‌ی دوزخ به داخل آن بیفتد، تا هفتاد سال به طرف قعر دوزخ
 سقوط می‌کند و باز هم به قعر آن نمی‌رسد».

شیخ طحاوی عالمی مشهور جهان اسلام در کتاب «مشکل الآثار» از سلمه بن عبدالرحمن و او از ابو هریره روایت می کند که: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ثَوْرَانِ مُكَوَّرَانِ فِي النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: در روز قیامت ماه و خورشید مانند دو گاو گرد و کروی شکل بی نور در آتش دوزخ هستند.

بیهقی در کتاب «البعث و النشور» و بزار، اسماعیلی و خطابی نیز با سندی صحیح و براساس شرایط بخاری، روایت فوق را آورده اند. امام بخاری در صحیح خود روایت فوق را به طور مختصر و با عبارت زیر آورده است: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ مُكَوَّرَانِ فِي النَّارِ» (سلسله الاحادیث الصحیحة، ناصر الدین آلبانی، (۳۲/۱) شماره: (۱۲۴) «افتاب و ماه در میانه ی آتش دوزخ، بی فروغ می شوند».

درکات دوزخ:

درکات جَهَنَّم اصطلاح است که برای جاها، محلات و طبقات مختلف جهنم مورد استعمال قرار گرفته است، طوریکه برای طبقات مختلف جنت اصطلاح طبقات به کار برده می شود.

قابل تذکر است که درکات دوزخ از نظر شدت گرما و نوعیت عذابی که الله متعال برای اهل آن در نظر گرفته است، متفاوت می باشد. بطور مثال این فهم در (آیه ۱۴۵ سوره النساء) چنین بیان گردیده است: «إِنَّ الْمُنْفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» «بی گمان منافقان در پایین ترین درکه ی دوزخ موقعیت دارند و هرگز یآوری برای آنان نخواهی یافت».

کلمه «الدرك» در زبان عربی به هر چیز قسمت پایین و «الدرج» به هر چیز که در قسمت بالا باشد گفته میشود. بنابراین برای طبقات جنت کلمه درجه و

درجات و برای دوزخ، کلمه درک و درکات به کار برده شده است دوزخ به هر اندازه که پایین تر باشد، به همان میزان حرارت و عذابش شدیدتر است. از جمله منافقان در جهنم در بیشترین آتش موقعیت خواهند داشت، به همین دلیل جای شان در اسفل من النار است و پاینتین جای دوزخ خواهند بود. (التذکره، قرطبی: صفحه (۳۸۲) و التخويف من النار، ابن رجب: ص (۵۰) در برخی از آیات قرآنی به مراتب دوزخ «درجات» نیز اطلاق می گردد. الله متعال در سوره ی انعام، پس از ذکر بهشتیان و دوزخیان می فرماید: «وَلِكُلِّ دَرَجَتٍ مِّمَّا عَمِلُوا» (سوره الانعام: ۱۳۲). «و هریک از نیکوکاران و بدکاران به اندازه ی کارهایشان درجاتی دارند». «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦٢﴾ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٣﴾» (آل عمران: ۱۶۲-۱۶۳). «آیا کسی که جویای رضای الله باشد، مانند کسی است که سزاوار خشم الله می گردد و جایگاهش دوزخ است؟ و چه بد فرجامی است! آنان نزد الله درجات متفاوتی دارند. و الله به کردارشان بیناست».

عبدالرحمن بن زید بن مسلم میفرماید: درجات بهشت به بلندی و درکات دوزخ به پستی می روند (التذکره، قرطبی: ص (۳۸۲) و التخويف من النار، ابن رجب: ص (۵۰)

همچنان برخی از سلف فرموده اند که: موحدین گناهکار که وارد دوزخ می شوند، در درک نخست، یهود در درک دوم، نصارا در درک سوم، صابئین در درک چهارم، مجوس در درک پنجم، مشرکان در درک ششم و منافقان در درک هفتم قرار دارند.

هکذا در برخی کتاب ها نام آن درکات نیز وارد شده است:

درک اول: جهنم، درک دوم: لظى، درک سوم: حطمه، درک چهارم: سعیر، درک پنجم: سقر، درک ششم: جحیم و درک هفتم هاویه نام دارد. این گونه تقسیم‌بندی و نام‌گذاری صحت ندارد و ثابت نیست. دیدگاه راجح و صحیح آن است که نام‌های یاد شده مانند: جهنم، لظى، حطمه... نام‌هایی برای دوزخ هستند، نه این که هر کدام نام بخشی از دوزخ باشند. البته این مطلب که مردم به لحاظ کفر و گناهان خود، مراتب گوناگونی دارند، درست است.

دروازه های دوزخ:

در آیات متعددی از قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است که هم برای جنت وهم برای جهنم دروازه های وجود دارد که تعداد دروازه های جهنم به هفت میرسد، طوریکه در (آیه ۴۴ سوره حجر) آمده است: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ» هفت دروازه دارد و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده اند» این دروازه ها، در حقیقت دروازه های گناهای است که به وسیله آن، اشخاص داخل دوزخ می شوند، هر گروهی بوسیله ارتکاب گناهی و از دروازه معینی داخل دوزخ می شوند.

از جمله درباره منافقان آمده است که آنان در پائین ترین درکات دوزخ قرار دارند: «ان المنافقين فی الدرك الاسفل من النار» (نساء، آیه ۱۴۵)

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر آیه ی فوق می فرماید: روی هریک از دروازه های دوزخ، نام برخی از پیروان شیطان نوشته شده است. آنان باید از همان دروازه وارد شوند. - الله متعال ما را از عذاب آن پناه دهد- هریک از دوزخیان بر حسب اعمال خود، از یک دروازه وارد می شوند. و در جایگاه ویژه ی خود قرار می گیرد.

مفسرین بصورت کل در مورد دروازه های دوزخ تفاسیر مختلفی ارائه داشته

اند وعده ای از این مفسرین بدین عقیده اند که: هدف از هفت دروازه همانا هفت راه است، ونباید فراموش کرد، عددیکه برای دروازه های جنت و دوزخ ذکر شده دروازه های معمولی که وجود دارد، نیست.

اصولاً این دروازه ها، دروازه معمولی نبوده بلکه هدف آن همان هفت راه به طرف جهنم می باشد، البته راه ورودی ها و اسبابی است که هر کدام از آنها شخص را به یک طبقه می رساند.

از حضرت علی کرم الله وجهه روایت شده: دروازه های دوزخ طبقه های مختلفی دارند که روی همدیگر قرار گرفته اند. و هکذا در روایت دیگری از ایشان آمده است که: دوزخ هفت دروازه دارد که بر روی یکدیگر قرار گرفته اند. ابتدا دروازه ی اولی پُر می شود، سپس دروازه ی دوم، سپس دروازه سوم، تا این که همگی پُر می شوند. (تفسیر ابن کثیر: ۱۶۴/۴)

در آیه (۷۱ سوره الزمر) آمده است: که در ابتدا دروازه های جهنم باز میشود و سپس کافران وارد آن میشوند. «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ» «و کافران گروه گروه به سوی دوزخ رانده می شوند و چون به دوزخ می رسند، درهایش گشوده می شود و نگهبانانش به آنها می گویند: آیا پیامبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما میخواندند و شما را برای دیدار امروزتان هشدار می دادند؟

می گویند: بلی ولی فرمان عذاب، بر کافران قطعی و ثابت گشت».

بعد از این اعتراف، به آنان گفته می شود: «قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾» (سوره الزمر: ۷۲). «بدیشان گفته میشود: از

دروازه‌های دوزخ وارد شوید و جاودانه در آن بمانید؛ پس جایگاه متکبران چه بد است! سپس تمامی دروازه‌های دوزخ بسته می‌شود و گناهکاران هیچ گونه امیدی به بیرون رفتن از آن ندارند. الله متعال میفرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿١٩﴾ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ ﴿٢٠﴾ [البلد: ۱۹-۲۰]. «و کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند، تیره‌روز و بدبخت‌اند. حلقه‌ای از آتشی فراگیر بر آنان گماشته شده است».

حضرت ابن عباس (رض) «مؤصدة» را به دروازه‌های بسته تفسیر کرده است. مجاهد می‌گوید: «اصد الباب» در لهجه‌ی قریش به معنای «دررا بست» می‌باشد. (تفسیر ابن کثیر: ۷/ ۲۹۸).

الله متعال در سوره‌ی همزه میفرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾ يُحَسِّبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ﴿٥﴾ نَارُ اللَّهِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفَاقَةِ ﴿٦﴾ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفَاقَةِ ﴿٧﴾ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ ﴿٨﴾ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ﴿٩﴾ (سورة الهمزة: ۱-۹).

«وای بر هر عیب جوی مسخره‌گری! همان کسی که مالی فراهم آورد و همواره - آن را شمرد. می‌پندارد که ثروتش، او را جاودانه می‌سازد. هرگز! بی‌گمان در عذاب شکننده‌ی دوزخ افکنده خواهد شد. و تو چه می‌دانی که عذاب شکننده‌ی دوزخ چیست؟ آتش برافروخته‌ی الهی است. آتشی که به دل‌ها میرسد. بی‌گمان این آتش حلقه‌ای و فراگیر بر آنان گماشته شده است. در ستون‌هایی بلند و کشیده».

ابن عباس میفرماید: «فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ﴿٩﴾» به معنای دروازه‌های بسته شده است. قتاده می‌گوید: در قرائت ابن مسعود چنین آمده است: «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ بِعَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ»: «آن آتشی ایشان را در بر می‌گیرد، که سر پوشیده و در

بسته است در حالیکه آنان به ستون‌های بلند و کشیده بسته میشوند». (تفسیر ابن کثیر: (۳۶۸/۷))

عطیه می‌گوید: آن ستون‌ها از آهن هستند. مقاتل می‌گوید: «دروازه‌ها بر روی آنان به هم می‌چسبند، سپس با میخ‌های آهنین محکم می‌شوند. «ممدده» صفت برای «عمد» است. یعنی ستون‌هایی که دروازه‌ها به وسیله‌ی آن بسته شده‌اند، بلند و کشیده هستند و این‌گونه ستون‌ها از ستون‌های کوتاه محکم‌تر می‌باشند. التخويف من النار، ابن رجب، ص: (۶۱))

دروازه‌های دوزخ، پیش از وقوع رستاخیز، گاهی باز و گاهی بسته می‌شوند. رسول الله (ص) فرموده است که دروازه‌های دوزخ در ماه رمضان بسته می‌شوند. از ابو هریره روایت شده است که رسول الله (ص) فرمود: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فَتُحَتُّ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ وَصُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَةُ الْجِنِّ» (صحیح بخاری: (۱۸۹۸، ۱۸۹۹) و صحیح مسلم: (۱۰۷۹)) «با فرا رسیدن رمضان، دروازه‌های بهشت باز و دروازه‌های دوزخ بسته میشوند. شیاطین و جن‌های سرکش نیز به زندان انداخته می‌شوند».

امام ترمذی حدیثی از ابو هریره به شرح زیر آورده است: «إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ صُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَةُ الْجِنِّ، وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ فَلَمْ يُفْتَحْ مِنْهَا بَابٌ، وَفُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ فَلَمْ يُغْلَقْ مِنْهَا بَابٌ» (سنن ترمذی: (۶۸۲)) آلبانی آن را در صحیح سنن ترمذی: (۵۴۹)، آورده است.

«در شب اول رمضان، شیاطین و جن‌های سرکش در زنجیر بسته می‌شوند و دروازه‌های دوزخ بسته خواهند شد و حتی یک دروازه هم باز نمی‌شود و دروازه‌های بهشت باز می‌شوند و حتی یک دروازه هم بسته نمی‌شود».

مواد سوخت آتش جهنم:

در مورد اینکه مواد سوخت آتش جهنم را چه چیز تشکیل می دهد، قرآن عظیم الشأن در (آیه ۶ سورة التحريم) میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خود را از آتشی که هیزمش مردم و سنگ‌ها هستند، حفظ کنید. فرشتگان خشن و سخت‌گیری بر آن گماشته شده‌اند که از آن چه الله به آنان دستور داد، سرپیچی نمی‌کنند و هرچه فرمان می‌یابند، انجام می‌دهند).

«فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (سورة البقرة: ۲۴). «پس از آتشی بترسید که هیزمش مردم و سنگ‌ها هستند و برای کافران آماده شده است».

منظور از مردمانی که آتش دوزخ بدان افروخته می‌شود، کفار و مشرکان هستند. اما نوع سنگی که سوخت دوزخ است و آتش دوزخ بدان افروخته می‌شود، حقیقت و ماهیت آنرا الله متعال بهتر می‌داند. برخی از سلف بر این باورند که آن سنگ، از نوع گوگرد است. عبد الله بن مسعود می‌فرماید: «آن سنگ همان سنگ گوگرد است که الله متعال در روز آفرینش زمین و آسمان‌ها آن را نیز آفرید و برای کفار آماده ساخت». (تفسیر ابن کثیر (۱۰۷/۱)).

اگر این سخن از رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد، بدون چون و چرا آنرا می‌پذیریم و اگر موضوعی استنباطی و اجتهادی باشد، هرگز ملزم به پذیرفتن آن نیستیم؛ زیرا سنگ‌هایی وجود دارد که از سنگ گوگرد هم بیشتر شعله‌ور میشود؛ اما پیشتر میپنداشتند که سنگ گوگرد ویژگی‌های دارد که در دیگر سنگ‌ها دیده نمیشود. لذا میگفتند: آن سنگ، سوخت آتش دوزخ است.

ابن رجب میفرماید: بیشتر مفسرین بر این باورند که منظور از «حجارة» سنگ گوگرد است و آتش دوزخ به وسیله‌ی آن شعله‌ور می‌شود. گفته می‌شود سنگ گوگرد حاوی پنج نوع عذاب می‌باشد که دیگر سنگ‌ها چنین ویژگی‌هایی را ندارند:

۱- سرعت شعله‌ور شدن.

۲- بوی بد.

۳- دود فراوان.

۴- چسبندگی زیاد به بدن.

۵- گرمای شدید. (التخوف من النار، ابن رجب، ص (۱۰۷))

الله متعال قادر است سنگ‌هایی را بیافریند، که در این ویژگی‌ها از سنگ گوگرد بهتر باشند و ما معتقدیم که جهان آخرت متفاوت و مغایر با دنیا است. از جمله چیزهایی که آتش دوزخ بدان‌ها روشن می‌شود، معبودان باطلی هستند که در دنیا پرستش می‌شدند. الله متعال می‌فرماید: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرِدُونَ» ﴿۹۸﴾ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ إِلَٰهَةً مَّا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۹۹﴾ [الأنبياء: ۹۸-۹۹].

«بی‌گمان شما و معبودانی که جز الله می‌پرستید، هیزم دوزخید و همگی شما وارد دوزخ خواهید شد. اگر این‌ها معبودان راستینی بودند، هرگز وارد دوزخ نمی‌شدند و همگی در آن جاودانه می‌مانند».

حصب، یعنی سوخت و هیزم. جوهری می‌گوید: هر چیزی که آتش بدان روشن شود یا آن‌را شعله‌ور کند، حصب گفته می‌شود. (يقظة أولى الاعتبار: صفحه (۶۱)).

دود و شراره های آتش:

در مورد غلظت دود و شدت شراره های آتش جهنم پروردگار با عظمت ما در (آیات ۴۱ ای ۴۴) میفرماید: «وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ ﴿٤١﴾ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾، وَظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ ﴿٤٣﴾ لَّا بَارِدٌ وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾» (سوره الواقعة: ۴۱-۴۴).

«و افراد نگون بخت؛ و نگون بخت ها چه وضعی دارند؟ در بادی سوزان و آبی جوشان هستند و در سایه ی دودی بسیار غلیظ و سیاه، که نه سرد است و نه خوشایند».

آیه ی فوق بیان گرم موضوعی است که آرامش روحی و روانی را برای انسان به ارمغان می آورد، آنها نیز عبارت اند از: آب، هوا و سایه.

آیه حکایت از این دارد که آن چه مایه ی خنکی و آرامش مردم میشود، برای اهل دوزخ وجود ندارد. هوای دوزخ «سموم» است و آن بادی گرم و بسیار سوزان می باشد.

آب دوزخ «حمیم» است؛ آبی جوشان و بسیار داغ. سایه ی آن «یحموم» نام دارد که از دود تشکیل شده است. (التخويف من النار: صفحه (۸۵)).

همان طور که در آیه ی فوق وضعیت هولناک دوزخیان بیان شد، در آیه ی ذیل نیز وضعیت دهشتناک آتش دوزخ بیان می گردد. الله متعال می فرماید:

«وَأَمَّا مَن خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿٨﴾ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ﴿٩﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهٗ ﴿١٠﴾ نَارٌ حَامِيَةٌ ﴿١١﴾» (سوره القارعة: ۸-۱۱). «و هر کس ترازوی اعمالش سبک باشد، پس در دامن «هاویه» خواهد بود و تو چه می دانی که آن چیست؟ آتشی سوزان و شعله ور».

سایه‌ای که در آیه‌ی یادشده «وَضَلَّ مَنْ يَحْمُومٍ» بدان اشاره شد، سایه‌ای از دود آتش است. در اصل، سایه رطوبت و سردی به همراه دارد؛ به همین خاطر انسان برای رسیدن به احساس آرامش به سایه پناه می‌برد؛ اما این سایه نه سرمایی دارد و نه آرامشی؛ زیرا این سایه سوزان است.

قرآن درباره‌ی این سایه، که در واقع دود دوزخ است، می‌فرماید: «أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ﴿٣٠﴾ لَا ظَلِيلٌ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْهَبِّ ﴿٣١﴾ إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ﴿٣٢﴾ كَأَنَّهُ جُمُلَتِ صُفُرٌ ﴿٣٣﴾» (سورة المرسلات: ۳۰-۳۳). «به سوی سایه‌ای - از دود آتشین - بروید که سه شاخه دارد. نه خُنک است و نه از شعله‌های آتش جلوگیری می‌کند. آن آتش، از خود شراره‌هایی چون ساختمان بلند پرتاب می‌نماید. گویا آن شراره‌ها، شتران زردرنگی هستند».

از آیه چنین برداشت می‌شود که دودی که از این آتش بالا می‌رود، به دلیل غلظت، سه شاخه می‌شود. این دود سایه دارد؛ اما فاقد سردی است و نمی‌تواند انسان را در برابر شعله‌های برافروخته‌ی دوزخ محفوظ بدارد. اما شراره‌های برافروخته از این آتش، همانند قله‌های بسیار بزرگ و شترهای سرخ رنگ است.

الله متعال در مقام بیان قدرت این آتش و نهایت تاثیر آن بر اهل دوزخ می‌فرماید:

«سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴿٢٦﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ ﴿٢٧﴾ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ﴿٢٨﴾ لَوْ آحَ لِّلْبَشَرِ ﴿٢٩﴾» (سوره: المدثر: آیات ۲۶-۲۹). «هرچه زودتر او را به آتش دوزخ می‌اندازم. و تو چه می‌دانی که آتش دوزخ چیست؟ نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند».

این آتش هر چیزی را به کام خود می‌کشد. پوست بدن را می‌سوزاند و به استخوان می‌رسد و آنچه که در شکم است، همه را بیرون می‌افکند و به قلب

می رسد. هر کس که به دام آتش دوزخ بیفتد، نجات پیدا نخواهد کرد. آن آتش نه می میراند و نه رها می سازد.

رسول الله (ص) میفرماید: «نَارُنَا جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ كَأَنَّكَ لَكَافِيَةٌ. قَالَ: إِنَّهَا فَضَّلَتْ عَلَيْهَا بِتِسْعَةِ وَسْتَيْنِ جُزْءًا».

(صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب صفة النار الباری (۳۳۰/۶). صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب شدة حر النار: (۲۱۸۴/۴). «حرارت آتش دنیا هفتاد برابر کمتر از حرارت آتش دوزخ می باشد. اصحاب گفتند: ای پیامبر! اگر به اندازه‌ی همین آتش دنیا هم گرم باشد، باز برای عذاب گناهکاران کافی است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: حرارت آتش دوزخ به هفتاد قسمت تقسیم شده است که شصت و نه قسمت آن برای آتش دوزخ باقی است و هر قسمت از آن‌ها به اندازه‌ی آتش دنیا گرم می باشد.»

با گذشت زمان، حرارت این آتش کم نخواهد شد: «فَذَوْقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا» (سورة النبأ: ۳۰). «پس بچشید! ما هرگز چیزی جز عذاب و رنج برایتان نمی افزایم». «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (سورة الاسراء: ۹۷). «هر زمان که زبانه‌ی آتش فروکش کند، بر زبانه‌ی آتش شان می افزایم».

بنابر این تحلیل، کفار هرگز راحتی و آرامشی ندارند و عذاب آن‌ها با گذشت زمان کم نمی شود. «فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (سورة البقرة: ۸۶). «عذابشان کم نمی شود و کسی به آنان یاری نمی رساند».

طبق روایتی که امام مسلم آن را از عمرو بن عبس روایت کرده است، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «صَلِّ صَلَاةَ الصُّبْحِ ثُمَّ أَقْصِرْ عَنِ الصَّلَاةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ حَتَّى تَرْتَفِعَ فَإِنَّهَا تَطْلُعُ حِينَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ وَحِينَئِذٍ

يَسْجُدُ لَهَا الْكَفَّارُ ثُمَّ صَلَّى فَإِنَّ الصَّلَاةَ مَشْهُودَةٌ مَحْضُورَةٌ حَتَّى يَسْتَقِيلَ الظِّلُّ بِالرُّمَحِ ثُمَّ أَقْصِرَ عَنِ الصَّلَاةِ فَإِنَّ حِينَهُ تُسَجَّرُ جَهَنَّمُ فَإِذَا أَقْبَلَ الْفَيْءُ فَصَلِّ» (صحيح مسلم (۸۳۲) «نماز صبح را بخوان. سپس تا طلوع کامل خورشید از خواندن نماز خود داری کن؛ زیرا خورشید میان دو شاخ شیطان طلوع می کند و کفار در آن هنگام برای وی سجده می کنند. سپس نماز بخوان تا اینکه سایه به اندازه ی یک نیزه بالا بیاید و دیگر نماز نخوان؛ زیرا در آن هنگام دوزخ فروخته می شود. سپس اندکی پس از زوال خورشید، نماز بخوان».

در بخاری و مسلم از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ». (صحيح بخاری (۵۳۶) صحيح مسلم (۶۱۵) «به هنگام گرمای شدید، نماز را دیرتر بخوانید تا هوا خنک تر شود؛ زیرا گرمای زیاد از تنفس دوزخ است».

دوزخ هنگامی که دوزخیان را می بیند، آتشش برافروخته می شود. «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ، وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ» (سورة التکویر: ۱۲-۱۳). «و در آن هنگام که دوزخ برافروخته شود و در آن هنگام که بهشت نزدیک گردد».

غرش آتش جهنم:

آتش جهنم نسبت به قهر و خشم که در برابر جهنمایان دارد، صدا و فریاد سر می دهد از غضب به غرش می آید، طوریکه پروردگار با عظمت در (آیه: ۱۲ سورة الفرقان) میفرماید: «إِذَا رَأَوْهُمْ مِّنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَزَفِيرًا» (سورة الفرقان: ۱۲). «هنگامی که - دوزخ - آنان را از مکانی دور ببیند - و برایشان نمایان شود -، صدای خشم و خروش آنها می شنوند».

ابن جریر از ابن عباس روایت فرموده که: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَجْرُ إِلَى النَّارِ، فَتَتَرَوِي وَ يَنْقَبِضُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ فَيَقُولُ لَهَا الرَّحْمَنُ: مَا لَكَ؟ فَتَقُولُ: إِنَّهُ يَسْتَجِيرُ مِنِّي،

فَيَقُولُ: أَرْسِلُوا عَبْدِي. وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَجْرُ إِلَى النَّارِ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ مَا كَانَ هَذَا الظَّنُّ بِكَ، فَيَقُولُ اللَّهُ: مَا كَانَ ظَنُّكَ؟ فَيَقُولُ: أَنْ تَسْعَى رَحْمَتَكَ. فَيَقُولُ: أَرْسِلُوا عَبْدِي. وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَجْرُ إِلَى النَّارِ، فَتَشْهَقُ إِلَيْهِ النَّارُ، شَهْقُ الْبَغْلَةِ إِلَى الشَّعِيرِ وَتَزْفَرُ زَفْرَةً أُخْرَى لَا تَبْقَى أَحَدًا إِلَّا خَافَ» «النهابة» به روایت ابن کثیر (۱۲/۲) و سند آن نیز صحیح است.

«مردی به سوی دوزخ کشانده میشود. دوزخ خود را جمع کرده الله متعال از او می پرسد: تو را چه شده است؟ می گوید: آن مرد از عذاب من پناه می خواست. الله متعال می فرماید: بنده مرا رها کنید. شخصی به سوی دوزخ کشانده میشود، در آن لحظه میگوید: پروردگارا در حق تو چنین نمی پنداشتم. الله متعال می فرماید: گمانت چه بود؟ می گوید: گمانم بر این بود که رحمت تو شامل حال من می شود، الله متعال می فرماید: بنده مرا رها کنید. شخص دیگری به سوی دوزخ کشانده می شود. دوزخ با دیدن آن مرد همانند قاطر ماده ای که قاطر نر را دیده است، نعره می کشد. برای بار دوم چنان به صدا در می آید و فریاد می زند که همه را بهت زده و ترسان می کند».

امام احمد و ترمذی از طریق کاکایش از ابوصالح از ابو هریره (رض) روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَخْرُجُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُنُقُ مِنَ النَّارِ لَهَا عَيْنَانِ تَبْصِرَانِ وَأُذُنَانِ تَسْمَعَانِ وَلِسَانٌ يَنْطِقُ، تَقُولُ: أَنِّي وَكَلْتُ بِثَلَاثَةٍ: بِكُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَ بِكُلِّ مَنْ دَعَا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، وَ بِالْمُصَوِّرِينَ» (التخويف من النار، ص (۱۷۹)، ن.ک: جامع الأصول: (۵۱۸/۱۰). محقق می گوید: إسناد آن حسن است. ترمذی می گوید: این حدیث حسن صحیح غریب است.)

«روز رستاخیز گردنی از آتش بیرون می آید که دو چشم بینا، دو گوش شنوا

و زبانی گویا دارد. زبانش به سخن می آید و می گوید: دستور دارم سه گروه را بگیرند: ستمگر سرکش، هر کسی که با الله، معبود دیگری خوانده است و تصویرگر. (التخويف من النار صفحه (۱۷۹)؛ جامع الاصول (۵۱۸/۱۰) محقق در مورد این حدیث گفته است: سندش صحیح است. ترمذی گفته است: این حدیث حسن، صحیح و غریب است).

داستان خواب عبد الله بن عمر (رض):

داستان خواب عبد الله بن عمر از جمله ذی عبرت ترین داستان است که امام بخاری و امام مسلم آنرا روایت فرموده اند:

حضرت عبد الله بن عمر (رض) می فرماید: در خواب دو فرشته را دیدم، در حالیکه قمچین های مضبوط و محکمی در دست داشتند، نزد من آمدند. مرا به سوی جهنم می بردند. سپس فرشته ای به من رسید که قمچین آهنین در دست داشت. به من گفتند: نترس، چه مرد خوبی بودی، اگر به نمازهای شب می افزودی. سپس مرا بردند تا اینکه بر لبه دوزخ ایستادند. دیدم که همانند چاه پیچان است. شاخ هایی همانند شاخ چاه دارد. میان هردو شاخ، فرشته ای با تازیانه ای آهنین در دست، گماشته شده بود. در لابه لای آتش، کسانی را مشاهده کردم که سر به طلاق آویزان بودند. در میان آنها مردانی از قریش را شناختم. سپس مرا به سمت راست برگرداندند.

جریان این خواب را با خواهرم حفصه در میان گذاشتم. حفصه نیز آنرا برای رسول الله صلی الله علیه وسلم قصه نمود. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: همانا عبدالله بنده ی شایسته ای است. (صحیح بخاری (۷۰۲۸، ۷۰۲۹) صحیح مسلم (۲۴۷۹).

وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ﴿٤٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٧﴾

و برای هر کس که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت است (۴۶) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۷)

شأن نزول:

۱۰۲۸- ابن ابوحاتم و ابوشیخ در کتاب «عظمه» از عطا روایت کرده اند: روزی ابوبکر صدیق (رض) قیامت، میزان، بهشت و آتش و دوزخ را یاد کرد و گفت: دوست داشتم بوته سبزی از این گیاهان و سبزه‌ها می بودم چهارپایی می آمد و مرا می خورد تا هرگز دوباره زنده نمی شدم. پس این کلام عزیز «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» نازل گشت. (ناگفته نباید گذاشت که این حدیث مرسل و ضعیف است، با این وصف عطای خراسانی که این حدیث را به صورت مرسل آورده مناکیر (لغات مترادف استعمال شود که قابل فهم باشد) زیادی را روایت کرده که این هم یکی از آن هاست. ابن کثیر ۶ / ۷۰ تخریج محقق عموم آیه را صحیح می داند.

۱۰۲۹- ابن ابوحاتم از ابن شوذب روایت کرده است: این آیه در شأن ابوبکر صدیق نازل گردیده است. (قوت این روایت مثل سابق است، که ضعیف میباشد).

در این آیه متبرکه وعده قیمت بهای برای آنعه از اشخاصی است که خوف و ترس از مقام پروردگار خویش دارند، بناءً برای این عده اشخاص وعده دو بهشت اعطا گردیده است.

در این آیه دیگر مبحث در باره زندگی دوزخیان رها شده و مباحثی از حال و زندگی اهل بهشت را به بیان نموده است، و از نعمات رنگا رنگ و بی نظیر بهشت یاد آوری نموده و با زیبای خاصی آنرا دانه دانه بر می شمارد.

و بدین ترتیب یک نوع مقایسه را برای اهل بصیرت در مورد زندگی جهنمی و بهشتی پیش کش میکند. الله تعالی میفرماید کسیکه خوف و ترس از مقام پروردگار خویش داشته باشد، جای آن در جنت خواهد بود.

چه زیبا است خوف از الله، یعنی حضور در پیشگاه و حضور پروردگار در روز جزا یعنی قیامت برای حساب است و یا هم خوف از الله به معنی خوف از مقام علمی پروردگار و مراقبت دائمی او از همه اعمال و رفتار و کردار همه انسانها و مخلوقات عالم است.

برخی از مفسرین می نویسند که خوف از الله صرف به خاطر ترس از آتش دوزخ و اینکه انسان طمع رفتن به جنت را داشته باشد نیست، بلکه خوف از الله از مقام پروردگار جلال و جبروت با عظمت او می باشد که واقعاً هم خائف و ترسناک است.

تعدای از مفسرین می نویسند که: ذات اقدس پروردگار، مایه خوف نیست، بلکه خوف از عدالت اوست و خوف از عدالت او به خوف از اعمال بد ما بر می گردد زیرا کسیکه پاک است از محاسبه چه باک است.

خواننده محترم!

بهشت بزرگترین مکافات است که پروردگار با عظمت ما آن را برای بندگان مطیع، فرمانبردار و دوستان خویش آماده ساخته است.

باید مطابق حکم قرآنی گفت که بهشت نعمت کاملی است که جزترین نقصی در آن وجود ندارد، هیچگونه آلودگی، صفا و پاکی آنرا تیره و تار نمیکند؛ تصور و درک این نعمت بزرگ با ارزش از فهم عقل انسانی قاصر میباشد.

در یکی از احادیث قدسی آمده است: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ.» ثُمَّ قَالَ الرَّسُولُ ص: «إِقْرُوا إِنْ شِئْتُمْ» «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (سوره السجده: آیه ۱۷) (صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب ما جاء فی صفه النار. (به نقل از ابوهریره). فتح الباری (۳۱۸/۶) شماره (۳۲۴۴))

«برای بندگان شایسته خویش چیزهایی آماده کرده‌ام که هیچ چشمی آن‌ها را ندیده و هیچ گوشی آن‌ها را نشنیده و قلب هیچ بشری آن‌ها را تصور نکرده است. سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: برای اطمینان این آیه را بخوانید که الله متعال می‌فرماید: «هیچ کس نمی‌داند که چه چیز شادی‌آفرینی برای ایشان پنهان شده است».

واقعاً هم عظمت و بزرگی نعمت بهشت در مقایسه با نعمت دنیا ظاهر می‌شود؛ زیرا نعمت‌های دنیوی در برابر نعمت‌های اخروی اندک و بی‌ارزشند و قابل مقایسه نمی‌باشد.

در صحیح بخاری از سهل بن ساعدی روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «وَمَوْضِعُ سَوَاطِ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (فتح الباری (۳۱۹/۶) شرح نووی بر صحیح مسلم (۱۶۶/۱۷) «جای یک تازیانه (در راه الله) در بهشت بهتر از دنیا و آنچه در آن است، می‌باشد».

داخل شدن به بهشت و نجات یافتن از دوزخ پیروزی برای انسان است طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه ۱۸۵ سوره آل عمران) می‌فرماید: «فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ» «هر که از آتش دوزخ دور گردد و به بهشت برده شود، بی‌گمان رستگار می‌شود».

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره النساء: آیه ۱۳) «هر کس از الله و فرستاده‌اش اطاعت کند، الله او را به بوستان‌هایی وارد می‌کند که از فرودست آن جویبارها روان است و برای همیشه در آن می‌مانند و این رستگاری بزرگ است».

تعریف بهشت:

در تعریف بهشت آمده است که: بهشت آن نوری است که می درخشد، کاخ های بلند، نهرهای جاری، ریحان و گل های رنگارنگ، میوه های رسیده، همسران زیبا، لباس های ابریشمی و زندگی جاودان دارد، و در این هیچ جای شکی نیست که ارزو، خواست و مقصد همگی ما رسیدن به بهشت است، و آرزوی دیرینه و نهایی ما را رفتن و داخل شدن و سکونت در بهشت تشکیل میدهد، بهشت همانا پاداش عظیم است و ثواب جزیلی که خداوند متعال برای دوستان و مطیعانش آماده نموده است.

داخل شدن به بهشت در نعمت های جاودان و همیشگی است که قابل توصیف نیست. ما نمی توانیم درجات و مقامات، عظمت و بزرگی آن را تصور کنیم. در بهشت چیزهایی وجود دارند که نه چشمی دیده و نه گوشی و صفش را شنیده و نه بر قلب کسی خطور کرده است. کسی که در آن داخل شود، در ناز و نعمت خواهد بود، هرگز لباسش کهنه و فرسوده نمی شود، جوانی اش زوال نمی کند و از بین نمی رود و هرگز در آنجا احساس خستگی نمی کند و نه می گردد.

مقایسه کوتاه بهشت به دنیا:

بهتر است در مورد برای دادن یک تصویر، یک مقایسه کوتاه بهشت با دنیا به حدیثی مراجعه نمایم که آن از سهل بن سعد ساعدی روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «به اندازه جای شلاق از شما در بهشت از دنیا و آنچه بر آن است بهتر می باشد» (صحیح بخاری (۲۸۹۲)).

خواهران و برادران!

برای اینکه شوق بهشت در دل هایمان زنده گردد لازم است که پیوسته اوصاف بهشت و نعمت هایش را ذکر نماییم و برای انجام دادن اعمال صالح کوشا باشیم و به دنیای فانی مغرور نشویم و از حرمت دوری بگزینیم.

بسیاری از انسانها طوری تصور دارند که بهشت عبارت از باغ و محل وسیعی است که همه اهل جنت یکجا با هم در آن زندگی بسر می برند، در حالیکه چنین نیست، بهشت به تعریف قرآن واحادیث نبوی دارایی قصر ها باغ ها، بوستان ها، نهر ها و ابشار های متعدد می باشد که ان شاءالله بیرخی آن مختصراً اشاره به عمل خواهد آمد.

عالم جلیل القدر جلال الدین سیوطی از مفسر شهیر جهان اسلام امام قرطبی و حلیمی طی روایتی فرموده اند: که در هر یکی از بهشت، محل و مقامات و درجات مختلفی وجود دارد (کتاب البدور السافرة فی أمور الآخرة) (صفحه ۴۸۰).

مفسرین در مورد اینکه تعداد این بوستان ها (باغها) به چه تعداد اند؟ و آیا این بساتین در بین خود دارایی تفاوت های اند و یا خیر، تفاسیر مختلفی را ارائه داشته اند:

از جمله صحابی جلیل القدر مفسر و فقهی مشهور عبد الله ابن عباس بن عبد المطلب و پسر کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم بدین باور است که تعداد بهشت ها به هفت بهشت می رسد که عبارتند از: دار جلال، دار سلام، بهشت عدن، بهشت (جنت) المأوی، بهشت خلد (برین) جنت الفردوس و بهشت نعیم (مواخذ: از رساله التذکره فی أحوال الموتی والآخرة، قرطبی (۳۴۹/۲)).

ولی در مقابل شیخ قرطبی بدین باور است که: آنچه عبدالله ابن عباس (رض) گفته اند، اوصاف بهشت است نه بیان اقسام آن، و همانا تعدادش فقط چهارتا می باشد و گفته خویش را به حدیث که از ابو موسی اشعری که از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است مستند نموده است: (مراجعه شود به رساله التذکره فی أحوال الموتی والآخرة، قرطبی (۳۴۹/۲)).

در حدیث متذکره آمده است: «دو بوستان طلایی، که ظرف هایش و زینتش و آنچه در آن دو است از طلاست، و دو بوستان از نقره که ظرف هایش و زینتش و آنچه در آن دو می باشد از نقره است. در جنت عدن آنچه که بین مردم و پروردگارشان حجاب شده ردای کبریا است. (مسند امام احمد ۱۹۱/۲۴ الفتح الربانی) صحیح بخاری (۴۸۷۸) و صحیح مسلم (۱۸۰) و ترمذی (۲۵۲۸) وابن ماجه (۱۸۶).

همچنان شیخ ابن القیم الجوزی (محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریر زرعی دمشقی معروف به ابن قیم الجوزیه ۶۹۱-۷۵۱ هجری قمری) بدین عقیده است که حدیث متذکره اشاره دارد به اینکه بهشت دو گونه است، دو بهشت از طلا و دو بهشت از نقره است و این برای کسانی است که تقوای پروردگارشان را پیشه می کنند. طوریکه پروردگار با عظمت ما فرموده است: «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» و کسی که از ایستادن (در حضور) پروردگارش ترسیده باشد، دو باغ دارد».

از آنجایی که متقین و کسانی که از پروردگارشان خوف و ترس دارند بر دو دسته اند: مقربان و یاران دست راست، پروردگار که همانان برای شان این چهار بوستان قرار داد، و ترجیح می دهد که آن خائفان در این چهار بهشت مشارکت ندارند، بلکه برای هر کدامشان دو بوستان است.

از استدلال فوق چنین معلوم می گردد که امام ابن القیم بدین باور است که تعداد بهشت ها از چهار بهشت بیشتر بوده و تعداد بساتین بهشت بی نهایت زیاد می باشد، و گفتار خویش را به حدیث ام حارثه بن سراقه (حارثه بن سراقه) صحابی جلیل القدر است که در سال ۲ هجری وفات یافته و از قبیله بنی عدی بن النجار من الخزرج می باشد) زمانیکه وی نزد رسول الله صلی الله

علیه وسلم آمد و درباره سرنوشت فرزندش که در غزوه بدر شهید شده بود از رسول الله صلی الله علیه وسلم جويا احوال شد، و چنین گفت: ای رسول الله، شما از قدر و منزلت حارثه نزد من با خبر هستید؟

پس اگر که او در بهشت است صبر پیشه می کنم و از خداوند طلب اجر و پاداش می نمایم و اگر چنین نباشد، آنگاه می بینی چکار می کنم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش فرمود: وای بر تو! مگر نادان شده ای، آیا تنها یک بهشت است؟! بهشت های بسیاری است و همانا او در جنت الفردوس و در روایتی: در فردوس اعلی می باشد. (صحیح بخاری (۶۵۵۰).

لذا از این حدیث معلوم می شود که: بهشت عبارت است از باغ های گوناگون بسیار که در داخل بهشت قرار دارد، چنان چه در قرآن عظیم الشان آمده است: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ» (سورة القمر: آیه ۵۴). (بی گمان پرهیزگاران در باغ ها و [در جوار] جویباران خواهند بود).

خاک و بوی بهشت:

قبل از اینکه به مبحث بوی بهشت اشاره بعمل آید بهتر می دانم تا مختصراً در باره خاک بهشت در روشنی احادیث معلومات ذیل رابا شما شریک سازم: حدیث صحیح در امام بخاری و امام مسلم که از آنس ابن مالک از ابوذر در حدیث معراج روایت نموده، آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أَدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا فِيهَا جَنَابُذُ اللَّؤْلُؤِ وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ». «در شب معراج به بهشت وارد شدم. پس ناگهان چشمانم به گنبد های مرواریدی افتاد و دیدم که خاک بهشت مانند مشک است».

همچنان در صحیح مسلم و مسند احمد از ابو سعید خدری روایت شده است که ابن صیاد درباره ی خاک بهشت از رسول الله (ص) پرسید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هِيَ دَرْمَكَةٌ بَيَضاءُ مِسْكٌ خَالِصٌ». «آردی ریز و سفید

رنگ و مسکی خالص و ناب است».

هكذا ترمذی و دارمی از ابوهریره روایت کرده‌اند که: از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدم: جهان از چه چیز خلق شده است؟ فرمود: از آب. پرسیدم: بهشت از چه چیز ساخته شده است؟ فرمود: «لَبَنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَلَبَنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ مِلَاطُهَا الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ وَحَصْبَاؤُهَا الْيَاقُوتُ وَاللُّؤْلُؤُ وَتُرَابُهَا الزَّعْفَرَانُ مَنْ يَدْخُلُهَا يَخْلُدُ فِيهَا يَنْعَمُ لَا يَيْئُسُ لَا يَفْنَى شَبَابُهُمْ وَلَا تَبْلَى ثِيَابُهُمْ وَ صَدَقَ اللَّهُ حَيْثُ يَقُولُ: «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا» (سورة الإنسان: آیه ۲۰). «یک خشت از طلا و دیگری از نقره و ملاط میان دو خشت مشک بسیار خوشبو است و سنگ ریزه های آن جواهر و یاقوت و خاک آن زعفران میباشد. هر کس داخل آن شود، برای همیشه در آن می ماند، بهره مند می شود و بینوا نمی گردد، پیر نمی شود، لباس هایش کهنه نمی شوند؛ الله متعال در وصف آن درست فرمود: «و چون به آن جا نگاه کنی، نعمت فراوان و ملکی عظیم می بینی.»

بوی بهشت:

بهشت بوی معطر و پاکیزه‌ای دارد که در گوشه گوشه آن می پیچد و مؤمنان این بو را از راه بسیار دور است شمام می کنند.

در مسند احمد، سنن نسائی، سنن ابن ماجه و مستدرک حاکم با سند صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ قَتَلَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ وَإِنْ رِيحُهَا لِيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ سَبْعِينَ عَامًا». «هر کس شخصی از اهل ذمه را به قتل برساند، بوی بهشت را که از مسافت هفتاد سال قابل استشمام است، احساس نمی کند» (صحیح الجامع الصغیر (۳۵۵/۵) شماره (۶۳۲۴)

همچنان در حدیثی دیگر آمده است: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا لَمْ يُرَحَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا». «هرکس هم پیمانی را به قتل برساند، بوی بهشت را که از مسافت چهل سال قابل استشمام است، احساس نمی کند». (صحیح الجامع الصغیر (۳۳۷/۵) شماره (۶۳۳۳))

بحث جداگانه و قسماً خارج ازین مبحث مسأله حکم احادیث صحیحه فوق معلوم و هویدا میشود، کسانی که به اعمال دست میزنند که در نتیجه مسلمان و حتی غیر مسلمان تحت حمایه و سلطه حاکمیت اسلامی متضرر شده و به شهادت میرسند، عامل مستقیم و غیر مستقیم این جرم و تخلف از رفتن به جنت محروم و به غضب الهی مواجه است. والله أعلم بالصواب.

درجات و مقام ها در بهشت:

در مورد اینکه در بهشت مقام ها و درجات وجود دارند یا خیر بهتر است به حدیثی که از حضرت ابوهریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است مراجعه نمایم: در حدیث متبرکه آمده است: «در بهشت صد درجه (و مقام) وجود دارد که مابین هردو مقام مسیر صد سال می باشد». (سنن ترمذی (۲۵۲۹) صححه الألبانی (صحیح الجامع ۴۲۴۵)).

همچنان ابو سعید خدری (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می فرماید: «صاحب قرآن هنگامی که به بهشت وارد شود به وی گفته می شود: بخوان و بالا برو، پس می خواند و با قرائت هر آیه ای یک درجه بالا می رود، تا اینکه آخرین آیه ای که از حفظ دارد می خواند». (سنن ابن ماجه (۳۷۸۰) صحیح الجامع (۸۱۲۱)).

معنای این حدیث چنین می‌شود که در درجات و مقام‌های بهشتی به تعداد آیات قرآن کریم می‌باشد. و لذا از حضرت عایشه (رض) نیز روایت شده که فرموده است: همانا تعداد درجات بهشت به تعداد آیات قرآنی است، بنابراین هیچ کس بالاتر از کسی که قرآن کریم را بخواند نیست. (مسند احمد ۳۵۶/۱) شعب ایمان بیهقی (۱۹۹۸).

امام ابن حجر عسقلانی / می‌فرماید: سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم که می‌فرماید: در بهشت صد درجه وجود دارد، بر این دلالت نمی‌کند که تمام درجات بهشت صد تایی باشد، و بیش از آن وجود ندارد چون در حدیث آن را نفی نکرده است. (فتح الباری ۳۸۱/۲).

امام مناوی (محمد عبدالرؤف فرزند تاج العارفین ابن علی بن زین العابدین الحدادی متولد سال ۹۵۲ هجری وفات ۱۰۳۱ هجری در قاهره) در این باره می‌فرماید:

هیچگونه تعارضی بین این حدیث که در بهشت صد درجه است و بین احادیثی که بر افزون بود دلالت می‌کند، وجود ندارد، چونکه در حدیث قاری قرآن آمده است که، با خواندن هر آیه‌ای یک درجه بالا می‌رود و تا اینکه آخرین آیه را می‌خواند، پس آن صد درجه درجات بلند و بالا می‌باشد و هر کدام از آنها شامل درجاتی کوچک نیز است، که در میان هردو درجه مسافت صد سال می‌باشد، و در یک روایت: پانصد سال، و در روایتی دیگر: کم‌تر یا بیشتر آمده است که هیچ نوع تناقضی وجود ندارد، زیرا که بر حسب حرکت و سرعت و کندی می‌باشد و رسول الله صلی الله علیه وسلم برای نزدیک نمودن به فهم دیگران فرموده یا خطاب به هر مؤمنی است که شایسته هر مقامی باشد. (فیض القدير، مناوی ۴۴۷/۴).

همچنین میتوان بین حدیث روایت شده ابوهریره و حدیث ابو موسی چنین جمع نمود که حدیث اول به مجاهدین تعلق دارد، چونکه در حدیث دیگری توضیحش آمده است: همانا در بهشت صد درجه و مقام وجود دارد که خداوند آنها را برای مجاهدان فی سبیل الله آماده نموده است فاصله بین هردو درجه مانند فاصله بین آسمان و زمین است، پس هرگاه از خداوند متعال خواستید پس فردوس را بخواهید، زیرا که بهترین و بالاترین نقطه بهشت است و عرش رحمان بر فوق آن قرار دارد و جویهای بهشتی از آن سرچشمه می گیرد. (مسند احمد (۱۹۰/۲۴) فتح الربانی، بخاری (۲۷۹۰). بنابراین، تعداد درجه ها و مقام های بهشتی به تعداد آیات قرآنی می باشد همانگونه که حضرت عایشه (رض) فرمودند، یعنی بیش از ۶۲۰۰ شش هزار و دویست درجه می باشد.

درجات بهشتی یعنی چه؟

درمورد اینکه در جنت درجاتی وجود دارند، تفصیل این درجات در احادیث صحیح به تفصیل آن بیان گردیده است. از محتوای این احادیث طوری روشن می گردد که برخی از این درجات حسی بوده که هدف از آن فاصله بین هر درجه بهشتی تا درجه دیگر بهشتی مسافت صد سال می باشد.

و یا هم فاصله بین این درجات به اندازه زمین و آسمان است، و برخی دیگر این تفاوت ها در بین درجات، معنوی بوده است، و هدف از آن علو بلندی مقام و رتبه در نزد الله تعالی می باشد، همانگونه که امام ابن حجر گفته است. (فتح الباری (۳۸۱/۲).

فاصله ارتفاع درجات بهشت:

طوریکه در حدیثی فوق متذکر شدیم، بهشت دارای درجات عالی بوده، و توصیف درجات آن هم حسی و معنوی ذکر شد، و در حدیث ذکر توصیف این درجات که بین درجه تا درجه دیگر به مانند دوری ستاره درخشان از سطح زمین می باشد.

طوریکه در حدیثی که ابو سعید خدری (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت نموده، آمده است: «همانا آنانی که در درجات و مقام های پایین هستند، چنان آن کسانی را که در درجات مقام عالی بهشت قرار دارند نظاره می کنند که شما ستاره درخشان را در آسمان نظاره می کنید و ابوبکر و عمر از آن گروه اند» (مسند احمد (۱۹۳/۲۴) ترمذی (۳۶۵۸) صحیح الجامع (۲۰۳۰)).

همچنان سهل بن سعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت فرموده که: «بهشتیان به کسانی که در غرفه های بلند در بالای شان قرار دارند نگاه می کنند، همانگونه که شما به ستارگان درخشان در افق مشرق یا مغرب نگاه می کنید، این به خاطر برتری و تفاضل درجاتشان است». عرض نمودند: ای رسول الله، آنها جایگاه های پیامبران است که دیگران به آن دسترسی ندارند؟ فرمود: «خیر، قسم به آنکه جانم در دستش است، آنان مردانی هستند که ایمان به خدا آوردند و پیامبران را تصدیق نموده اند» (مسند احمد (۱۹۲/۲۴) بخاری (۶۵۵۵) و مسلم (۲۸۳۱)).

شیخ ابن حجر می فرماید: ذکر مشرق یا مغرب به خاطر دوری و رفعت و بلندی درجات می باشد. همانگونه که در احادیث دیگر چنین توصیف آمده که بین هر کدام از درجه تا درجه دیگر مجاهدان مانند مسافت آسمان و زمین است. چنانکه حضرت ابو هریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت

فرموده اند: «در بهشت صد درجه وجود دارد، که خداوند متعال آنها را برای مجاهدان در راه خدا آماده نموده است... تفصیل در حدیثی (فتح الباری (۳۸۱/۲). در فوق یادآور شدیم.

در حدیث دیگر آمده است: در میان هر درجه تا دیگری مسافت صد سال می باشد چنانکه کعب بن مره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده است: ای اهل صنعت و شمشیر زنان ماهر، تیر اندازی کنید زیرا که هر کس تیر را به دشمن اصابت نماید، خداوند متعال به خاطر آن یک درجه او را رفعت و بلندی می بخشد. عبدالرحمن بن ابی النعمان عرض کرد: یا رسول الله! درجه چیست؟ فرمود: آنها مانند پله های خانه مادرت نیست، بلکه بین هر دو پله و درجه فاصله صد سال است. (مسند احمد (۱۳/۱۴) و سنن نسایی (۳۱۴۴) صححه الالبانی (صحیح نسایی ۲۹۴۷).

هکذا در روایت دیگری آمده است که: بین هر درجه تا دیگری مسافت پانصد سال می باشد همانگونه که حضرت ابو هریره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده: «در بهشت صد درجه وجود دارد که بین هر درجه تا دیگری مسافت پانصد سال است» (طبرانی در معجم اوسط (تصحیح آلبنی در صحیح ترغیب ۳۷۳). شاید این اختلاف درجات بر حسب اختلاف در حرکت و سرعت و کندی باشد، همانطور که ابن قیم، ابن حجر بیان نمودند، یا به خاطر، وجود احتمال تفاوت در ارتفاع و بلندی این درجات است.

نعمت های اهل جنت و تفاوت این نعمت ها:

قرآن عظیم الشان در آیات (۲۲ الی ۲۸ سوره المطففین) با زیبای خاصی میفرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿۲۲﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿۲۳﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿۲۴﴾ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ﴿۲۵﴾ خِتْمُهُ مِسْكَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ ﴿۲۶﴾ وَمِمَّا جَزَاهُ مِنْ نَسِيمٍ ﴿۲۷﴾ عَيْنَا

يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾ (همه بهشتیان در یک نوع نعمت نیستند، بلکه هر کدام از آنان نعمت و لذت خاص خودشان را دارد. در هر درجه نعمتی است که در درجه دیگر که پایین تر است وجود ندارد، بنابراین هرچه درجات بالا رود مقام و جایگاه گسترده تر و نعمت هایش افزوده تر می گردد.)

برخی از مفسرین در تفسیر این آیات متبرکه می نویسند: «بی گمان نیکان در ناز و نعمت اند. بر تخت ها [نشسته و] می نگرند. خرّمی نعمت را در چهره هایشان می بینی. از شراب ناب مهر شده به آنان می نوشاند، مهرش مشک باشد. و راغبان باید به همین [شراب ناب] رغبت کنند. و آمیزه اش از [آب] تسنیم است. [همان] چشمه ای که مقربان [درگاه خداوند] از آن می نوشند».

مفسرین می افزایند: رحيق المختوم باده ای ناب، (شراب خالص) بهترین نوع شراب بهشت، و تسنیم گرمی ترین نوع شراب بهشت است که مخصوص مقربان می باشد که برای بهشتیان با یکدیگر آمیخته شده است برای تفصیل موضوع مراجعه شود (به تفسیر فخر رازی (۹۱/۳۲)).

همچنان مفسران می نویسند که: هفتاد و دو همسر از حورعین به ازدواج شهید در آورده می شود.

هكذا صحابي جليل القدر المقدام بن معدی يکرب بن عمرو الکندي، مسکونه حمص (سوریه فعلی) که در سال ۸۷ هجری در شام وفات نموده و در حدود ۴۰ حدیث روایت نموده در یک روایت از رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «شهید نزد خداوند دارای هفت خصوصیات است».

با اولین قطره خورش گناهانش بخشیده می شود.

جایگاه خویش را در بهشت می بیند.

جامه ای ایمان به وی پوشانده میشود.

هفتاد و دو حور العین به همسری او داده می شود.

از عذاب قبر پناه داده می شود.

از وحشت و خوف قیامت در امان است.

تاج وقار بر سرش گذاشته می شود که هر یاقوتی از آن از دنیا و مافیها بهتر است.

برای هفتاد نفر از اهل بیت خود شفاعت می نماید. (مسند احمد (۳۰/۱۴) و سنن ترمذی (۱۶۶۳) با تصحیح آلبنی (صحیح الجامع ۵۱۸۲).

در حالیکه روایت شده است کسی که کمترین مقام و منزلت در بهشت دارد دو همسر از حورالعین دارد، به حدیثی که ابوسعید خدری (رض) روایت کرده استناد شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کمترین مقام بهشتی از آن مردی است که خداوند متعال چهره اش را از آتش جهنم نجات داده و درخت بزرگی که دارای سایه گسترده ای است رو برویش قرار دارد، پس او می گوید: ای پروردگارم مرا به این درخت نزدیک بگردان تا در سایه آن قرار بگیرم... تا آخر حدیث، و در آن آمده: «خداوند به او یاد آوری می کند، فلان چیز سوال کن، فلان چیز طلب کن! تا اینکه آرزویش تمام می شود، خداوند می فرماید: همه این ها که تمنا کردی برای توست و ده برابر مانند آن، فرمود: سپس به منزلش وارد می شود. آنگاه دو همسر اش از حورالعین بر وی وارد می شوند و می گویند: سپاس آن خدای را که تو را برای ما و ما را برای تو زنده کرد، فرمود: او می گوید: مانند آنچه به من عطا شده، به هیچ کس داده نشده است (صحیح مسلم (۱۸۸).

همچنین بهشتیان در حسن و زیبایی متفاوت هستند بر حسب تفاوت منزلت و مرتبه شان در بهشت، ابوهریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است: «اولین گروهی که وارد بهشت می شوند، چهره هایشان مانند ماه

شب چهارده است، کسانی که بعد از آنان وارد می شوند، مانند درخشنده ترین ستاره می باشند، یکدل هستند و هیچگونه اختلاف و کینه ای ندارند.» (بخاری (۳۲۴۶) و مسلم (۲۸۳۴)).

قابل یاد آوری است که برای جمال و زیبایی حد معینی ندارد بلکه هر روز رو به افزایش است. همانطور که انس بن مالک از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت فرموده اند: «بازاری در بهشت است که در آن توده های مشک وجود دارد بهشتیان در هر روز جمعه به آنجا می روند، نسیم شمال می وزد، از آن مشک به لباس و چهره هایش پاشیده می شود، آنگاه به جمال و زیبایی آنان افزوده می گردد، سپس در حالی به نزد اهل خود بر می گردند که به جمال و زیبایی آنان افزوده شده است. خانواده آن ها به آنان می گویند: به خدا سوگند به زیبایی و جمال شما، افزوده شده آنان در جواب می گویند: به خدا سوگند شما نیز زیباتر و قشنگ تر شده اید.» (صحیح امام مسلم (۲۸۳۳))

کمترین مقام در بهشت:

نباید فراموش کرد که کمترین منزلت، مقام و منزلت در بهشت به اندازه یازده برابر ملک و پادشاهی دنیاست. در حدیثی که عبدالله بن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده، آمده است: «همانا من آخرین فردی که از آتش بیرون می شود، و آخرین فردی را که وارد بهشت می شود را می دانم. مردی است که افتان و خیزان از آتش بیرون می شود، آنگاه خداوند خطاب به او می فرماید: برو وارد بهشت شو پس او آنجا می رود، چنین به نظرش می رسد که پُر شده است بنابراین بر می گردد، و می گوید: ای پروردگارا! آن را پر یافتم، خداوند می فرماید: برو وارد بهشت شو، دوباره می رود و چنین به نظرش می رسد که پر شده است، باز می گردد و می گوید:

ای پروردگارا!

آن را پُر یافتم، آنگاه خداوند می فرماید: برو وارد بهشت شو، بیگمان برای تو همانند (ملک) دنیا و ده برابر آن است، یا این که برایت ده برابر دنیاست.

او می گوید: آیا مرا مسخره می کنی در حالیکه پادشاهی؟

عبدالله می گوید: «به درستی که من رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که خندید تا اینکه دندانهایشان آشکار گردید، و فرمود: این پایین ترین مقام و منزلت در بهشت است» (صحیح بخاری (۶۵۷۱) و صحیح مسلم (۱۸۶)).

و در روایت دیگری حضرت ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین روایت فرموده است: «همانا کم ترین جایگاه یکی از شما در بهشت این است که به او گفته شود: آرزو بکن، پس او آرزو میکند، و آرزو می کند، به او می گویند: آیا آرزو کردی؟ می گوید: بله، به او می گویند: برای توست آنچه که آرزو کردی و همانند آن». (صحیح مسلم (۱۸۲)).

همچنان در حدیث طولانی دیگر که در باره آخرین شخصی بهشتی است آمده است: «تا اینکه آرزوهایش تمام میشود، خداوند می فرماید: همه آنچه آرزو کرده ای برای توست، و همچنین همانند آن، ابو سعید خدری گفت: ای ابو هریره و ده برابر همانند آن. ابو هریره گفت: من تنها همین را یاد کردم که «همانند آن»، آنگاه ابو سعید گفت: من گواهی می دهم که از رسول الله (ص) حفظ نمودم که فرمود: «و ده برابر همانند آن» (صحیح مسلم (۱۸۲)).

امام نووی می فرماید: روش جمع نمودن بین این دو حدیث «همانند آن» و حدیث «ده برابر همانند آن» این گونه است که رسول الله اول همانند آن بیان فرموده بودند، چنانکه در حدیث ابو هریره آمده، سپس خداوند فضل و کرم نمودند و بر آن افزودند چنانکه در حدیث ابو سعید آمده است، آنگاه رسول

الله صلی الله علیه وسلم بیان فرمودند و ابو هریره آن را نشینده بود. (شرح صحیح مسلم، امام نووی (۲۸/۳)).

مغیره بن شعبه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می کند که حضرت موسی (علیه السلام) از پروردگارش سوال کرد: کم ترین منزلت و جایگاه در بهشت از آن کیست؟

فرمود: آن مردی است که بعد از آن که بهشتیان وارد بهشت شدند، می آید، پس به او گفته می شود: وارد بهشت شو او می گوید: ای پروردگارا! چگونه، در حالیکه همه جایگاه و منزل خویش را گرفته اند. به او گفته می شود: آیا راضی هستی که همانند ملک پادشاهی از پادشاه های دنیا از آن تو باشد؟! او می گوید: پروردگارا! راضی شدم.

میفرماید: آن برای توست، و همانند آن و همانند آن و همانند آن و همانند آن، در بار پنجم می گوید:

پروردگارا! راضی شدم، میفرماید: همه این ها از آن توست، و ده برابر همانندش، و برای توست آنچه که تمنا کنی، و چشمت خوش گردد، او میگوید:

پروردگارا! راضی شدم، میفرماید: همه این ها از آن توست، و ده برابر همانندش، و برای توست آنچه که تمنا کنی، و چشمت خوش گردد، او می گوید:

پروردگارا! راضی گردیدم. (موسی علیه السلام از پروردگارش می پرسد).

پروردگارا! پس بلندترین منزلت و مقام از آن کیست؟

فرمود: آنان برگزیدگان هستند، آن کسانی که کرامت آنان را با دستم کاشته ام و بر آن مهر زده ام، چیزهایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب انسانی خطور کرده است، رسول الله فرمود: مصداق این در

کتاب خدا آمده: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (سورة السجدة: آیه ۱۷) (صحیح مسلم (۱۸۹) و ترمذی (۳۱۹۸).
 «پس هیچ کس نمی‌داند که از آنچه مایه روشنی چشم است چه چیزی برای‌شان نهان داشته شده است».

جمع بین این روایت مغیره: شصت بار و روایت ابن مسعود یازده بار، این گونه است که امام نووی می‌فرماید: مراد این است که یکی از پادشاهان دنیا ملک آن شامل همه سرزمین‌ها نمی‌گردد بلکه بخشی از زمین در بر می‌گیرد، آنگاه برخی از آنان بیشتر و برخی از آنان کم‌تر مالک هستند، بنابراین، به این شخص پنج برابر ملک یک پادشاه داده می‌شود و این اندازه تمام ملک دنیا می‌باشد سپس به او گفته می‌شود: از آن توست ده برابر آن، لذا این روایت موافقت می‌کند با روایات گذشته. والله اعلم (طرح التثريب فی شرح التقریب (۲۳۲۱/۷).

انس بن مالک می‌گوید: شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: پایین‌ترین و کم‌ترین جایگاه در بهشت از آن کسی است که ده هزار خدمت کار بالای سرش ایستاده اند، و در دست هر کدام دو ظروف (پتنوس) است که یکی از آن طلا و دیگری نقره است و رنگ هر کدام با دیگری تفاوت دارد... (طبرانی در اوسط، فتح الباری (۳۷۳/۶).

همانگونه که در روایات عبدالله بن مسعود آمده بود که کم‌ترین منزلت بهشتی از آن کسی است که تمام نعمت‌هایی که در دنیا وجود داشته از آغاز خلقت تا آخر و ده برابر آن به وی داده می‌شود.

بلندترین مقام در بهشت:

بلندترین مقام و منزلت در بهشت مقام وسیله است که آن هم فقط از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد، ابو هریره (رض) از رسول الله صلی

الله علیه وسلم روایت می فرماید: از الله برای من وسیله طلب کنید، که بلند مرتبه ترین مقام در بهشت است و بجز یک نفر به کسی نمی رسد، و امیدوارم که من آن یک نفر باشم. (مسند احمد (۳۰۷/۱۴) و ترمذی (۳۶۱۲) «صحیح الجامع ۳۶۳۶».

همچنان در روایت ابو سعید خدری آمده که رسول الله صلی علیه وسلم میفرماید: «همانا وسیله درجه و مقامی است نزد خداوند که بالاتر از آن مقامی نیست، پس از خداوند بخواهید که آن را در روز قیامت به من عطا بفرماید». (مسند احمد (۳۰/۳) فتح الربانی) آلبانی آن را حسن دانسته است (صحیح الجامع ۱۹۸۸).

چرا بهشت دارای درجات است؟

همانگونه که مردم در دنیا از نظر مقام و منزلت متفاوت هستند، به همین ترتیب در آخرت در مراتب و درجات مختلف هستند، هرکس به اندازه اعمال صالحش، طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «انظُرْ کَیْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ اَکْبَرُ دَرَجٰتٍ وَّ اَکْبَرُ تَفْضِیْلًا» (سوره الإسراء: آیه ۲۱) «بنگر چگونه برخی از آنان را بر برخی [دیگر] برتری دادیم و بی گمان آخرت [به اعتبار] مراتب افزونتر و در افزون دهی بزرگتر است».

برخی از اشخاص در استدلال خویش این حدیث: «کسی که لا إله إلا الله و محمد رسول الله بگوید، خداوند آتش را بر وی حرام گردانیده است» (مسند احمد (۴۷/۱) و مسلم (۲۹) و ترمذی (۲۶۳۸)). چنین فهمیدند که تنها شهادتین کافی است یا فقط بجا آوردن ارکان پنج گانه اسلام کفایت می کند، و بدین خاطر سایر اعمال نیکو که برای رفع درجات در بهشت تشریع شده را رها کردند.

معاذ بن جبل (رض) میفرماید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس که روزه رمضان را بگیرد و نماز را بخواند و حج را ادا کند (راوی می گوید: نمی دانم زکات را ذکر کرد یا خیر) مگر آنکه خداوند جل جلاله بر خود لازم گرداند که گناهان او را ببخشد، خواه در را خدا هجرت نماید یا اینکه در سرزمینی که متولد شده بماند» معاذ می گوید: عرض کردم آیا مردم را از این آگاه نسازم. رسول خدا محمد صلی الله علیه وسلم فرمود: «بگذار مردم عمل انجام دهند، زیرا که در بهشت صد درجه و مرتبه وجود دارد که ما بین هردو درجه (و مرتبه) به اندازه ما بین آسمان و زمین است.» (سنن ترمذی (۲۵۳۰).

در روایت بخاری آمده: «خداوند آن‌ها را برای مجاهدان فی سبیل الله مهیا نموده است» (صحیح بخاری (۲۷۹۰).

بنابراین حدیث رسول الله «بگذار مردم عمل را انجام دهند» یعنی بگذار مردم اعمال صالح انجام بدهند تا به سبب آن اعمال به درجات عالی در بهشت برسند و این امر خیلی مهمی است که بسیاری از مردم از آن غفلت می کنند و تنها به احادیث رجا و امید دل خوش می کنند و در انجام اعمال نیکو و خیر از یکدیگر سبقت نمی جویند بدین خاطر نیکی هایشان کم می شود و در نتیجه شایسته درجات و مراتب عالی در بهشت نمی گردند.

دست یابی به منازل و درجات عالی بهشت:

بدرستی که منازل زیبا و درجات عالی بهشت با داشتن مال بسیار یا مقام یا فرزند بدست نمی آید، بلکه به وسیله ایمان و عمل صالح حاصل می گردد. خداوند می فرماید: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الْوَعْدِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ءَامِنُونَ» (سوره سبا: ۳۷). «و اموال و فرزندانان چیزی نیستند که شما را در

نزد ما نزدیک سازند. بلکه [مقرب] کسی است که ایمان آورد و کار شایسته کند، پس آنان به [جبران] کاری که کرده‌اند سزای دو چندان دارند و آنان در غرفه‌های [بلند] ایمن‌اند.

خداوند عزوجل فرموده‌اند که: هر مؤمنی که عمل صالح انجام دهد، در روز قیامت صاحب درجات و مراتب عالی در بهشت خواهد بود: «وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى» (سوره طه: ۷۵). «و هر کس که مؤمن شایسته کار به نزد او آید، اینان درجات بلند دارند».

و رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز واضح نموده‌اند که هر عمل صالحی سبب افزون شدن نیکی‌ها و بلندی درجات می‌گردد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به سعد بن وقاص (رض) هنگام مریمی اش فرمود: «هرچه بیشتر بمانی و عمل صالح برای خاطر خدا انجام دهی به درجات و رتبه‌ات افزوده می‌گردد» (مسند احمد (۱۸۳/۱۵) وصحیح بخاری (۶۳۷۳) و مسلم (۱۶۲۸)).

دروس حاصله از این آیه متبرکه:

به یقین باید گفت که در محکمه عادلانه پروردگار عدل واقعی است که: نژاد، رنگ، مقام ورتبه، سن و سال، قوم و نژاد ملاک اعتبار نبوده بلکه کسیکه از مقام الهی خوف داشته باشد آن ملاک اعتبار قرار می‌گیرد «وَلِمَنْ خَافَ... جَنَّاتٍ»

ترس از الله سرچشمه‌ی حق‌پذیری و عمل صالح است و لذا برای رفتن به جنت، شرط دیگری در کنار خوف نیامده است.

ذات پروردگار، منشأ رحمت است. توجه انسان به مقام و جایگاه خداوند در نظام هستی و دادگاه قیامت، موجب دقت در رفتار و گفتار و پیشگیری از وقوع جرم و گناه می‌شود.

همچنان درس مهمی که در این آیه متبرکه وجود دارد اینست که امور تربیتی، باید تهدید و تشویق در کنار هم باشد.

در بهشت همه نعمت ها را میتوان بدست آورد که همانا: «مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ» هم تنوع، «زَوْجَانِ» و هم در دسترس بودن. «جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ»

پس ای خواهر و برادر!

مسلمان هر وقت نیت انجام معصیتی کرد، باید بیاد آورد که اگر این معصیت را انجام ندهد، بهتر از آن در بهشت نصیبش می گردد، اگر خواست مرتکب فاحشه شود حور بهشتی را بیاد آورد، و اگر قصد نوشیدن شراب نمود شراب آماده بهشتی را بیاد آورد.

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ﴿٤٨﴾ فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٩﴾

دارای شاخه های انبوهی اند. و یا «دو باغ دارای درختان و شاخسارها». (۴۸) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۹) «افنان» در اصل به معنای شاخه های تازه و پُر برگ است و گاه به معنی «نوع» نیز به کار برده شده است. در صورت اول اشاره به شاخه های با طراوت درختان جنتی است، برعکس درختان دنیا که دارای شاخه های پیر و خشکیده هستند. در صورت دوم اشاره به تنوع نعمت های جنت و انواع مواهب آن است. این احتمال نیز وجود دارد که درختان جنتی به شکلی هستند که در یک درخت شاخه های مختلفی است و بر هر شاخه نوعی از میوه ها.

میوه های بهشتی، نه زحمت چیدن دارد، «جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ» (آیه ۵۴ سوره الرحمن) نه دسترسی به آنها زمان می برد، و این بدین معنی است که میوه های آن دو باغ برای چیدن در دسترس است. «قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ» (آیه ۲۳ سوره حاقه) یعنی میوه هایی است که آماده چیدن است، و هیچ گونه محدودیت بالای آن

وضع نشده، «فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» (ایه ۱۹ سوره مؤمنون) پس به وسیله‌ی آن (آب) برای شما باغ‌هایی از خرما و انگور پدید آوردیم که در آن باغها برای شما میوه‌های فراوانی است و از آنها می‌خورید. «لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ» (آیه ۳۳ سوره واقعه) (که هیچ وقت منقطع نشود و هیچ کس بهشتیان را از آن میوه‌ها منع نکند).

بناءً گفته می‌توانیم که: درجنت هم فراوانی هست، «مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ» هم تنوع، «زَوْجَانِ» و هم در دسترس بودن. «جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَان» است. فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿٥٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥١﴾ در آن دو بهشت دو چشمه دائماً جاری است (۵۰) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۱)

باغ سرسبز و خرم و باطراوت جنتی، علاوه بر درختان، باید چشمه‌های آب جاری داشته باشد، می‌فرماید: در آن دو بهشت دو چشمه به طور مداوم جریان دارد.

مفسرین در باره نهرها و چشمه‌های جنت می‌نویسند که این نهرها در زیر زمین نه بلکه مطابق آیات قرآنی که می‌فرماید: «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» است، جنت در پهلوی درختان و میوه‌های ثمر دار دارای چشمه‌های ذلال هم است.

معروفترین نهر جنت همانا چهار نهر است که: نهر «آب»، نهر «شیر»، نهر «خمر» و نهر «عسل»؛ است و منشأ و سرچشمه این «آنهار چهارگانه»، «عیون أربعة» خواهد بود که چشمه‌های فراوانی است.

همچنان در قرآن عظیم الشان در جنب اینکه از انهار و چشمه های جنتی بحث بعمل می آورد ذکری از چشمه ونهر های اهل جهنم نیز بحث نموده است بطور مثال:

«تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ» از چشمه ای داغ نوشانیده شوند (آیه ۵ سورة الغاشية).
همچنان در آیه (۲۹ سورة الکهف) میفرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا»

و بگو «این حق است از سوی پروردگار تان! هرکسی می خواهد ایمان بیاورد» «این حقیقت را پذیرا شود و هر کس می خواهد کفر گردد! ما برای ستمگران آتشی آماده کردیم که سرا پرده اش آنان را از هر سو احاطه کرده است! و اگر تقاضای آب کنند آبی برای آنان میاورند که همچو فلز گذاخته صورت ها را بریان میکنند! چه بد نوشیدنی و چه بد محل اجتماعی است!»

ولی در مقابل اهل جنت از ناز و نعمت خاصی برخوردارند، طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه ۶ سورة الانسان) می فرماید: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (از چشمه ای که بندگان خاص الله از آن می نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند!

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴿٥٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٣﴾

در آن دو بهشت از هر قبیل میوه دوجوره است (۵۲) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۳)

نوعی از میوه که شما در دنیا نمونه ای آن را دیده اید، و نوعی دیگری از میوه که تا هنوز شبیه ومانند آن را در این جهان به چشم هم ندیده اید.

باغ‌ها و ثمره‌های بهشت:

چون طبیعت بشر با آب و باغ و درخت و سبزه و گل محبت فراوانی دارد و همواره دوست دارد کنار و نزدیک آن‌ها زندگی و قرار داشته باشد، خداوند متعال بهشت را براساس طبیعت و خواست بشر با این نعمت‌ها بی مانند مزین و آراسته ساخته است، با بهترین درختان و انواع ثمره و میوه‌ها و نه‌های جاری و چشمه‌های آب شیرین که با دیدن آن‌ها چشم بندگان صالح خدا خنک خواهد شد، بهشت را با این لباس آراسته است.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ» (سوره الحجر: ۴۵).

ترجمه: «بیگمان پرهیزکاران در میان باغ‌ها و چشمه سارهای (بهشت) به سر می‌برند».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا، عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (سوره الإنسان: ۵-۶).

ترجمه: «همانا نیکان همواره از جامی می‌نوشند که نوشیدنی‌اش آمیخته به کافور [آن ماده سرد، سپید و معطر] است، از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند!».

بعضی از علمای سلف گفته‌اند: همراه آن‌ها شاخه‌هایی از آهن نرم است که به هر جا می‌روند با آن‌ها به همان طرف می‌روند (حادی الأرواح إلى بلاد الأفراح: ۲۲۴).

خداوند متعال می‌فرماید: «وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا، عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا» (سوره الإنسان: ۱۷-۱۸) «در آنجا (در جنت) از جام‌های شرابی به ایشان (اهل بهشت) می‌دهند که طعم آن زنجبیل است، (این جام‌ها پر می‌شوند از) چشمه‌ای که در بهشت است و سلسبیل نامیده می‌شود».

و همچنین می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ» (سوره الحجر: ۴۵ - ۴۶). «بیگمان پرهیزگاران در میان باغ‌ها و چشمه سارهای (بهشت) بسر می‌برند، (پروردگارشان به آنان می‌گوید: با اطمینان خاطر و بدون هیچگونه خوف و هراسی به این باغ‌ها و چشمه سارها داخل شوید».
 مُتَكِينٍ عَلَىٰ فُرْشٍ بَاطِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ ۚ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴿٥٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٥﴾

بر بسترهایی که پوش‌های آنها از پارچه‌های ابریشمین است تکیه می‌زنند، و چیدن میوه‌های آن دو باغ در دسترس شان است (۵۴) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۵)
 جالب توجه اینکه: گران قیمت‌ترین پارچه‌ای که در دنیا تصور می‌شود پوش این بسترها ذکر شده، اشاره به این که قسمت روئین آن چیزی است که از لطافت و زیبایی و جذابیت در وصف نمی‌گنجد، و به این ترتیب کم‌اهمیت‌ترین جنس‌های آن جهان، پرازش‌ترین جنس‌های این جهان است، اکنون باید فکر کرد متاع پر ارزش آن چگونه است.

«بَاطِنُ» «جمع بطانه، آسترها».

«إِسْتَبْرَقٌ» «دیباي ضخيم».

«جَنَى» «میوه‌ی رسیده».

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ﴿٥٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٧﴾

در آن دو باغ جنتی دختران با حیائی است که نگاه‌های شانرا (از دیدن بیگانه) باز داشته‌اند، و پیش از بهشتیان هیچ انس و جنی ایشان را مس نکرده‌اند. (۵۶)
 پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۷)

فهم این آیه متبرکه که میرساند که برای جنّ زنان زیبای جنتی از نوع خود شان یعنی جنّ و برای انس زنان مقبول و زیبای جنتی از نوع انسان است؛ که به این زنان بهشتی هیچ انس و جنّی نزدیک نشده.

چگونگی زنان بهشتی:

قبل از همه باید که زنان بعد از مرگ که داخل جنت می شوند به حور تبدیل نمی شود، بلکه حوریان بهشتی با زنان دنیایی متفاوت هستند؛ طوریکه در آیه فوق خواندیم: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» (یعنی: در آن باغهای جنتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند؛ و هیچ انس و جنّ پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است). در این آیه متبرکه نقطه نظر آنعده از اشخاصی را نفی میکنند که معتقد اند که: حوران همان همسران دنیوی هستند که خداوند متعال آنها را بعد از پیری و کهولت بار دیگران زنان جوان مبدل می نماید، بلی این را قبول باید کرد الله تعالی زنان را در سن جوانی وارد جنت می سازد، اما آنها غیر از حورانی هستند که خداوند آنها را می آفریند.

قرآن عظیم الشأن درباره حسن و جمال حوریان بهشتی در آیات متعددی بحث نموده، و از جمله در آیات ۲۲ و ۲۳ سورة الواقعة میفرماید: «وَحُورٌ عِينٌ ﴿۲۲﴾ *كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿۲۳﴾ الواقعة» (و همسرانی از حور العین دارند، همچون مروارید در صدف پنهانز منظور از مکنون: پنهان و محفوظ است. یعنی نور آفتاب، رنگهای آنها را تغییر نداده است. و طوریکه مطالعه فرمودیم در آیه فوق حوران بهشتی را به یاقوت و مرجان تشبیه نموده است.

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده است: «... وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ يُرَى مَخَّ سَاقِيَهُمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ...». بخاری. فتح الباری: (۳۱۸/۶)، مسلم و ترمذی نیز آن را روایت کرده‌اند. یعنی: «... برای هر کدام از مردان اهل بهشت دو همسر (حور) هست که در اثر زیبایی و لطافت بدن، مغز استخوان پاهایشان از بیرون دیده می‌شود...».

ولی زیبایی زنانی که وارد بهشت می‌شوند بسیار بیشتر از حور خواهد شد، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَسُوقًا، يَأْتُونَهَا كُلَّ جُمُعَةٍ، فَتَهْبُّ رِيحُ الشَّمَالِ فَتَحُثُّ فِي وُجُوهِهِمْ وَثِيَابِهِمْ، فَيَزْدَادُونَ حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَرْجِعُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ وَقَدْ اِزْدَادُوا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُ لَهُمْ أَهْلُهُمْ: وَاللَّهِ لَقَدْ اِزْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُونَ: وَأَنْتُمْ، وَاللَّهِ لَقَدْ اِزْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا». مسلم (۲۸۳۳). یعنی: «در بهشت اجتماعی است که بهشتیان هر بار پس از مدت زمانی به اندازه یک هفته (دنیا) به آنجا می‌روند؛ پس از آن نسیم صبا شروع به وزیدن می‌کند و بر صورت‌ها و لباس‌هایشان می‌وزد؛ از این رو در حالی نزد همسرانشان باز می‌گردند که بر جمال و زیبایشان افزوده شده است. لذا همسرانشان به آنان می‌گویند: به خدا قسم! که پیش از رفتن از نزد ما بر جمال و زیبایی شما افزوده شده است؛ مردان بهشتی نیز می‌گویند: به خدا قسم که جمال و زیبایی شما نیز افزایش یافته است».

و وضعیت زنان در بهشت؛ همراه با شوهر زیبایی خود خواهند بود، چنانکه می‌فرماید:

«ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ» (سورة زخرف ۷۰). یعنی: شما و همسرانتان به بهشت درآئید، در آنجا شادمان و شادکام و مُکَرَّم و محترم خواهید بود.

و اگر شوهرشان جهنمی باشد، در آنصورت به ازدواج یک مرد بهشتی درخواهند آمد، همچنین اگر زنی قبل از اینکه در دنیا ازدواج کند، فوت نماید او در بهشت با مردی که در دنیا ازدواج نکرده مرده است، ازدواج میکند.

حجاب حور بهشتی!

قبل از همه باید گفت که در بهشت نظر سوء وجود ندارد و ساکنین جنت کسانی اند که دارای قلب سلیم بوده، و دارای قلب مریضی نمی باشند، مریضی که مردانی بدنبال زنانی در بهشت بگردند بلکه بهشت جای کرامت است و در آن شر و بدی وجود ندارد و شهوت حرامی هم وجود ندارد. نکته بعدی اینکه، حوریان بهشتی که برای شخصی در نظر گرفته می شوند، با هیچ مرد دیگری رابطه نداشته و هیچکس بغیر از آن مرد با وی معاشرت نمیکند.

مفسر شهر جهان اسلام عبدالرحمن سعدی در تفسیر آیه ۴۸ صفات مینویسد: «وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ» و اهل بهشت در کنار خود حورهای زیبایی دارند که بی عیب و نقص هستند و چشمانی درشت و خمارآلود دارند، «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» یعنی این که آنها (حوریان) فقط به شوهرانشان نگاه میکنند و به دیگران نگاه نمی کنند، چون پاکدامن هستند و به دیگران چشم نمی دوزند، و بدان جهت که همسرانشان زیبا و کامل می باشند، به شکل که آنان در بهشت هیچ کسی را جز همسرانشان نمی خواهند و فقط به آنان علاقه دارند. و یا این که منظور این است که شوهرش به او چشم دوخته، و این بیانگر آن است که زن بهشتی زیبا و کامل است و زیبایی اش باعث شده تا شوهرش نگاهش فقط به او باشد. و منحصر بودن نگاه نیز بر این دلالت دارد

که محبت آنها منحصر به یکدیگر است. و هر دو معنی محتمل درست میباشند.

و همه ی اینها بر زیبایی مردان و زنان بهشت دلالت می کند، و بیانگر آن است که آنها یکدیگر را دوست دارند و هیچ کس آرزو نمی کند که به جای همسرش کسی دیگر را داشته باشد. و نیز به شدت پاکدامنی همه آنها دلالت می نماید. و نیز نشانگر آن است که آنها در آن جا به همدیگر حسد و کینه نمی ورزند، چون سببی برای حسد و کینه وجود ندارد.

همچنان شیخ عبد الرحمن سعدی در تفسیر آیه ۵۶ الرحمن می نویسد: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرَفِ» یعنی در آن قصرها حوریانی هست که چشمانشان فقط به شوهرانشان معطوف است، از آن جا که شوهرانشان بسیار زیبا و خوب هستند و کاملاً آن ها را دوست دارند، شوهرانشان نیز فقط به آن ها چشم دوخته اند چون آن ها بسیار زیبا می باشند و آن ها را به شدت دوست دارند و وصالشان لذت بخش است.

«يَطْمِئُنُّنَّ اِنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» یعنی هیچ احدی از جن و انس قبل از آنان به آنها دسترسی پیدا نکرده است و به سبب اینکه به طریقه نیکو شوهرداری می کنند و دارای ناز و دلبری و ملاحظت هستند به نزد شوهرانشان محبوب هستند، به همین جهت فرمود: «كَانَّهِنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ» گویا آنان یاقوت و مرجان هستند، و این به خاطر صفای آنان و زیبایی منظر و رخساره ی آنان است.

و الله تعالی در آیه ۷۲ سوره الرحمن میفرماید: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» زنانی زیبا که در خیمه ها نگه داشته شده اند.

بنابر این چون حوریان بهشتی را کسی جز شوهرانشان نمی بیند، در اینصورت حجاب برای آنها نزد شوهرانشان وجود ندارد.

در کل چون نص صریح وجود ندارد نمی توان گفت که وضعیت آنها چگونه است. ولی آنچه که مسلم است آنان نزد شوهران خود نیازی به حجاب ندارند.

و نص وارد نیست که آیا مردها به زنان دیگر بهشتی نگاه میکنند یا خیر؟

كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٥٨﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٩﴾

گویا آن دختران یاقوت و مرجانند (۵۸) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۹)

درمورد اینکه همسران بهشتی در صفای رنگ و بهاء و تالؤلؤ چون یاقوت و مرجانند. یعنی لبانی چون یاقوت و چهره ای چون مرجان، سفید و زیبا دارند.

بنابراین، حور العین جنتی زنانی هستند که سیاهی چشم آنان مشکی کامل و سفیدی چشم های درشت آنان کاملاً سفید و شفاف است. بدن و اندام آنان نیز در سفیدی و ظرافت مثل لؤلؤ مکنون، یعنی مثل مرواریدی است که در صدف سفید شفاف دیگری قرار گرفته و هیچ دستی به آنان نرسیده و هیچ غبار و آلاشی بر آنان وارد نشده است و کاملاً ظریف، زیبا، جذاب و دل فریب اند.

بعد از اینکه قرآن عظیم الشأن خصوصیات جسمی زنان بهشتی را توضیح میدارد، می افزاید که جسم آنان مانند یاقوت و مرجان هستند.

یاقوت، سنگی معدنی است که رنگ های گوناگون دارد، ولی معروف ترین آن، «یاقوت سرخ» است که سرخی و درخشندگی بخصوصی را دارا میباشد.

قابل تذکر است که در این دنیا همانند و نظیری برای زیبایی و حسن جمال زنان حور جنتی نمی توان یافت، آنان دارای چشم هایی درشت و سیاه و گونه هایی درخشنده گی خاص توام با شادابی، جمال و تازگی بی مانندی هستند. نگاه های آنها سحرآمیز و دید چشم های شان به طرف پائین است و

به جز از شوهران خود به کسان دیگر نگاه نمی کنند، چنانچه الله تعالی می فرماید: «وَحُورٌ عِینٌ ﴿۲۲﴾ کَأَمْثَلِ اللَّوْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿۲۳﴾» (سوره الواقعة: آیات ۲۲-۲۳). «و حوریانی چشم گشاده دارند، همچون مروارید (میان صدف) نهفته اند».

و همچنین می فرماید: «كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ» (سوره الصافات: ۴۹). «گویا آن ها تخم های (شترمرغ) هستند که (در زیر بال و پر شترمرغ) پنهان (از دید مردم و گرد و غبار) باشند». سفیدی چشم های آنان با سیاهی همراه است و اندام شان بسیار زیبا و لطیف می باشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیثی می فرماید: «مِنْ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَى الْأَرْضِ لَمَلَاتُ مَا بَيْنَهُمَا رِيحًا، أَيْ (الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ) وَلَا ضَاءَتْ مَا بَيْنَهُمَا، وَلَنْصِيفُهَا عَلَى رَأْسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (رواه مسلم وانظر الترغیب ۵۳۲/۴).

«اگر زنی از زنان جنت به زمین سر می کشید، ما بین آن یعنی (مشرق و مغرب) را از بوی خوشش پر می کرد، و ما بین آن دو را منور و نورانی می نمود و ارزش روسری که بر سرش می باشد، از دنیا و آنچه در آن است، بیشتر است».

زنان بهشت همه دوشیزه هستند که هیچکسی از انسان و جن به آن ها دست نزده است، چنانکه الله تعالی می فرماید: «إِنَّا أَنْشَأْنَهُنَّ إِنِشَاءً، فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا» (سوره الواقعة: ۳۵ - ۳۶). «ما آن ها را (حوران بهشتی را در آغاز کار به این شکل زیبا و شمایل دلربا) پدیدار کرده ایم، ایشان را دوشیزگانی ساخته ایم (که پس از آمیزش بکارت خود را باز می یابند!)».

و کلمه «عُرْبًا» که در آیه ۳۷ سورة واقعه آمده، به این معناست که زنان بهشت شیفته و محبوب همسران خود هستند که به هنگام نزدیکی و همبستر شدن با شوهران خود خوش برخورد و از نظر اخلاقی بسیار خوش اخلاق هستند.

سیرت نویسان می نویسند که: روزی زنی پیری از انصار پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: برایم دعا کن که پروردگار با عظمت مرا بیا مرزد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: مگر نمی دانی که زنان پیر داخل جنت نمی شود؟ پیر زن شروع به گریان کرد، وسخت متأثر شد پیامبر صلی الله علیه وسلم خندید و فرمود: در آن روز تو دیگر پیر نیستی. مگر این فرموده پروردگار با عظمت را نه شنیدی که فرموده است: «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً. فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا. عُرْبًا أَثَرَابًا» (سورة واقعه، آیه ۳۵-۳۷) (ما آنان را پدید آورده ایم، چه پدید آوردنی! و ایشان را دوشیزه گردانیدیم، شوهر دوست و همسال).

مجموع خصوصیات و امتیازات زنان جنتی:

جوانی و شادابی همیشگی، پاکی و پیراستگی از هر گونه پلیدی و آلودگی، بکر بودن، شیفتگی در برابر همسران، چشم های سیاه و درشت و شفاف چون یاقوت و مرجان، درخشندگی چون مروارید، خرامیدن و دل ربایی، حضور در خیمه های پرشکوه، هم سن و سال بودن و خوش رفتاری با همسران و آراستگی به همه ی زیبایی های ظاهری و باطنی.

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ﴿٦٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦١﴾

آیا جزای نیکی جز نیکی چیز دیگری شده میتواند؟ (۶۰) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۶۱) «احسان» یکی از نعمت های اعطا شده از جانب پروردگار برای ما می باشد،

پروردگار با عظمت ما دین مقدس اسلام را به سه درجه تقسیم کرده است، درجه اسلام، درجه ایمان، درجه احسان که احسان ازجمله بهترین و بالاترین درجه در دین مقدس اسلام بشمار می رود، زیرا نزدیکی و تَقَرُّبُ به پروردگار جهانیان و نیل به قُرب و منزلت در نزد وی، با احسان به نفس و احسان به خلق میسر است، پس هرگاه بنده این هردو را تصاحب و بدست آورد، به یقین کامل به پروردگارش نزدیکتر خواهد شد.

کلمهٔ احسان از ماده حسن، گرفته شده، «احسان» با مشتقاتش ۱۹۴ بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است. (احسان در قرآن، نوشته محمد حسین فیض. (احسان در قرآن نوشته محمد حسین فیض.)
«الْإِحْسَانُ ضِدُّ الْإِسَاءَةِ: احسان ضد بدی کردن است» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق.: مادهٔ حُسن).

کلمه «احسان» مصدر باب افعال از ریشهٔ «حُسن» به معنی زیبایی و نیکویی می باشد و احسان نیز به معنای نیکی کردن است.

لغویان بدین باور است که کلمه حُسن و مشتقات آن، وصف آن تعداد از امور دینی و یا دنیایی قرار می گیرند که به سبب داشتن گونه ای از زیبایی عقلی، عاطفی، حسی و مانند آن می تواند با برانگیختن احساس خوشی، رضایت، زیبایی و تحسین در انسان، او را به خود جذب کند و با غرض و هدف مورد نظر موافقت و سازگاری داشته باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق.: ۲۳۷).

کلمه «احسان» در لغت عرب معمولاً بر دو معنا مورد استعمال قرار گرفته است:

اول: کار نیک

دوم: نیکي به غیر، در آیه متبرکه «احسان» اول به معنای اول و احسان دوم به معنای دوم به کار رفته است.

بر ما انسانها است که در برابر احسان و نیکی دیگران، ما هم باید نیکی کنیم. «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (آیا در برابر این همه احسان خداوند به انسان، جز نیکوکاری بنده سزاوار است؟)

احسان از جمله اصطلاحات عربی بوده که به معنی کمال یا برتریست که به نیکی (عربی: حُسْن) (یا خیر مخالف شر) مربوط می شود. در دین مقدس اسلام احسان یک وظیفه مسلمانی برای بدست آوردن کمال یا برتری در عبادت است؛ مانند مسلمانانی که الله را چنان عبادت می کنند که گویا او را می بینند در حالیکه آن ها نمی توانند او را ببینند. و تقاضای عقیده راسخ و متین اسلامی هم همین را می کند که الله تعالی دائماً در حال نگاه کردن به بنده خویش است.

احسان دارای جوانبی مختلفی می باشد از جمله رساندن نفع به نفس خود با وسایل مختلف، تَقَرُّبُ بیشتر به الله تعالی، ادای خیر و نیکی ها و امتناع از تمامی محرمات، و نفع رساندن به خلق با تمامی انواع خیر و احسان، پس احسان برترین مقام و منزلت مؤمنان، و بالاترین درجات عبادت و بهترین حالت بندگان صالح و نیکو کار است. پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» (سوره النساء: ۱۲۵). «و کیست از روی دینداری بهتر از آنکه خودش را تسلیم خدا کرده در حالیکه نیکو کار است و پیروی کرده است از ملت ابراهیم که روی آورنده به توحید و اغراض کننده از همه ادیان باطل بود».

و میفرماید: «وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (سوره البقرة: ۱۹۵). «و نیکو کاری کنید که خداوند نیکو کاران را دوست می دارد».

بی تفاوتی در برابر احسان:

بی تفاوتی در برابر احسان دیگران، در شرع امری ناپسند و غیر مقبول در پیشگاه الله متعال است و عقلاً هم باید احسان به احسان جواب داده شود، طوریکه در آیه فوق با زیبایی بیان شد که: «هل جزاء الإحسن إلا الإحسن» همین که عقل انسانی را به محکمه دعوت می نماید، که جواب احسان باید به احسان مجرا شود و حکم پروردگار هم همین است.

مفسرین می فرمایند که یکی از فلسفه های قیامت، اجرای عدل و جزای احسان هاست. «هل جزاء الإحسان إلا الإحسان» در این آیه متبرکه تأکید بعمل آمده است که دسترسی به جنت و نعمت های آن هم، منوط به عملکرد نیک خود انسان است «هل جزاء الإحسن إلا الإحسن» زیرا احسان، در مقابل احسان مطرح شده، و انسان زمانی به احسان و پاداش دست می یابد، زمانی که خودش، اهل احسان و عملکرد نیک باشد.

تعلیمات قرآنی به این امر مهم عدالتی اشاره نموده و تأکید میدارد که عدم عدالت، در این بابت بنیان اجتماع را متزلزل می سازد.

از جمله عدم احسان موجب به وجود آمدن جامعه ای خشک و بی روح میشود. قرآن عظیم الشأن می فرماید «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ...» (سورة بقره آیه ۱۷۷) نیکي، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب بر گردانیم، بلکه نیکي (و نیکوکار) کسی است که به الله و روز قیامت و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورده، مال (خود) را، با تمام

علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و خواهندگان و بردگان، انفاق کند).

تعالیم اسلام از یک طرف که به جسم و روح انسان و ابعاد وجودی و حیات فردی و اجتماعی او توجه دارد، و از سوی دیگر، به اجرای عدل و احسان (مواصات و مساوات) در میان مردم و حضور آنها در جامعه نظر می کند، و در نتیجه، ما را به این مهم هدایت می نماید.

خواننده محترم!

از خصوصیات عالی که در دین مقدس اسلام وجود دارد که نیکی را برای همه بشریت به ارمغان آورده است، و پروردگار با عظمت ما رحمت را برای همه انسانها و مخلوقات نازل فرموده است.

دین مقدس اسلام از ما با صراحت تام می طلبد تا در برابر همه ای بشریت، پیام آوران سلامتی و عدالت باشیم، جز با آنعده اشخصایکه دست شان به خون مسلمانان و ستم به آنها آلوده شده باشد. طوریکه الله تعالی با صراحت تام در سورة (الممتحنة آیه: ۸) میفرماید: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (الله شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند، باز نمی دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید، زیرا الله تعالی عدالت کاران را دوست می دارد).

در آیه متذکره موضوع احسان تنها با مسلمانان یا مؤمنان مطرح بحث نیست؛ بلکه احسان به مردم و عالم بشریت مطرح است؛ یعنی حتی نیکی به فقراء و مساکین ولو غیر مسلمین باشد نیز پسندیده و مورد سفارش اسلام است، الی کسانی که در کار دین با شما جنگیده اند.

امام بخاری (۱۳۵۶) از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده: نوجوانی یهودی که خدمتگار پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بود، مریض شد. پس پیامبر صلی الله علیه وسلم به عیادت او رفته و بالای سرش نشسته و فرمود: اسلام آور، نوجوان به پدرش که او بالای سرش هم نشسته بود نگاهی کرد، پدرش گفت: از ابا القاسم صلی الله علیه وسلم اطاعت کن، پس (آن نوجوان) مسلمان شد و پیامبر صلی الله علیه وسلم بیرون آمده در حالیکه فرمود: ستایش خداوندی را می کنم که او را از آتش نجات داد.

در اهمیت و ضرورت احسان همین بس خواهد بود که مروج ساختن این امر در بین جامعه، موجب آن خواهد شد که احساس تقرب و نزدیکی را در جامعه بهتر خواهد ساخت، و در نتیجه آن جامعه از فقر و سایر مصائب اجتماعی نجات خواهد یافت.

نباید فراموش کرد که احسان بالا ترین شکل از عبادت را تشکیل می دهد، و باید احسان به قصد رساندن خیر صورت گیرد، شخصیکه آنچه را عالیست انجام می دهد، محسن نامیده می شود.

اکثر مفسرین احسان را به عنوان ابعاد درونی اسلام توصیف می کنند در حالیکه شرعیت مقدس اسلام اغلب ابعاد بیرونی آنرا شرح می دهد. ولی اکثر علماء بدین عقیده اند که: احسان حقیقی عبارت از همان است که در نهان و آشکار، و در گفتار و کردار خویش پروردگار را شاهد داشته باشی، و عمل نیک را به بهترین وجه و به خاطر رضای خداوند صورت بگیرد.

احسان در قتل و ذبح:

شرعیت غرای محمدی از هر شخص مسلمان انتظار دارد که در همه شوؤن زندگی باید «احسان» را مراعت کند، طوریکه در حدیثی ابی یعلی شداد بن اوس رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَ وَلِيُحِدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ فَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ». (رواه مسلم) یعنی: «هر آئینه خداوند احسان و نیکی را بر هر چیز واجب نموده است، پس چون کشتید، نیکو بکشید و چون حیوانی را ذبح نمودید، نیکو ذبح کنید، باید که یکی از شما تیغ خود را تیز کند و ذبیحه‌ی خود را راحت نماید».

حرام بودن مُثْلَه:

پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مثله (به ضم میم و به فتح لام) و شکنجه های که باعث بی آبروی یک شخص شود حرام دانسته، و با تمام صراحت اعلام داشته است که حتی برای انتقام هم نباید از روش مثله استفاده کرد.

شریعت غرای محمدی از هر شخص مسلمان انتظار دارد که در همه شوؤن زندگی باید به «احسان» پایبند بوده و آن را به جای آورد. در این مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَ وَلِيُحِدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ فَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ». (مسلم) یعنی: «هر آئینه خداوند احسان و نیکی را بر هر چیز واجب نموده است، پس چون کشتید، نیکو بکشید و چون حیوانی را ذبح نمودید، نیکو ذبح کنید، باید که یکی از شما تیغ خود را تیز کند و ذبیحه‌ی خود را راحت نماید».

احسان با الله و در عبادات:

مفسرین در باره احسان با الله می نویسند که بنده مسلمان باید الله تعالی را در همه لحظات و در همه ای حال و احوال حاضر و شاهد بداند، بخصوص در وقت عبادت، طوریکه در حدیثی می خوانیم «الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ». (متفق علیه) «احسان یعنی: اینکه الله را چنان پرستی که گویی او را میبینی. اگر تو او را نمیبینی او ترا میبیند».

هكذا در حدیثی دیگری آمده است که روزی (جبرائیل) نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم میرود و میگوید: «فأخبرني عن الإحسان قال أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك» (رواه مسلم).

نیکی با والدین:

نیکی محبت و مهربانی با پدر و مادر، امری است که هم عقل و هم شرع مقدس اسلام بدان امر فرموده است.

نیکی به پدر و مادر یعنی این که انسان با مال و جان و مقام و... وبا فعل و عمل به آنها نیکی بعمل آورد، البته ناگفته نه ماند که با زبان هم به پدر و مادر نیکی می شود و با عمل در مقابل آنها متوضع باشد. طوریکه الله تعالی می فرماید: «إِذَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (سورة الاسراء: ۲۳)

«هرگاه یکی از آنان و یا هر دوی ایشان نزد تو به سن پیری برسند، أُف به آنها مگو و بالای ایشان داد و فریاد مزن و با سخنان محترمانه با آنان سخن بگو.»
همچنان الله تعالی میفرماید: «وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» یعنی «و بال تواضع و مهربانی را بر ایشان فرود آور و بگو پروردگارا بدیشان مرحمت فرما، همان گونه که آنان در کودکی مرا تربیت و بزرگ نمودند.» (سورة الاسراء: ۲۴).

و پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بر نیکی با والدین تأکید نموده، او صلی الله علیه و سلم فرموده اند: «من سرّه أن يمدّ له في عمره (أى يُبارك له فيه) ويزاد في رزقه؛ فليبرّ والديه، وليصل رحمه» (احمد) یعنی اینکه (آنکه خوش دارد که عمرش دراز شود و روزیش بسیار؛ با والدینش نیکی کند و پیوند خویشان بدارد).

همچنین آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود: «رغم أنفه (أى أصابه الذل والحزى) ثم رغم أنفه، ثم رغم أنفه». قيل: من يا رسول الله؟ قال: (من أدرك والديه عند الكبر؛ أحدهما أو كليهما، ثم لم يدخل الجنة) [مسلم] یعنی: «آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود: خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود».

پرسیدند چه کسی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم؟ فرمود: کسی که والدنش را در وقت پیری دریابد، یکی یا هردو را، ولی وارد بهشت نشود.» بنابراین بر هر مسلمانی واجب است که با والدینش نیکی نموده و با آنان خوش رفتار باشد.

نیکی با اقارب و خویشاوندان:

شخص مسلمان باید به اساس حکم پروردگار که میفرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» (سوره النساء: ۱).

یعنی: «...پروا دارید و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می کنید پروا نمایید و نیز از قطع رابطه با خویشاوندان خود پرهیز کنید. با اقارب و نزدیکان و به خصوص با خانواده خویش اعم از برادران و نزدیکان و والدین، رووف و مهربان باشد به دیدار آنها رفته و صلهی رحم را بجای آورد».

در حدیثی آمده است: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْطَلَ لَهُ فِي رِزْقِهِ (يُوسَّعَ لَهُ فِيهِ)، وَأَنْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ (يُبَارَكَ لَهُ فِي عَمْرِهِ)، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ». (متفق علیه)

یعنی: «کسی که دوست بدارد اینکه روزی اش فراخ گردیده و عمرش طولانی گردد، باید صلهی رحمش (پیوستگی با نزدیکان) را پیوسته بدارد». و باز پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ». (بخاری)

یعنی: «...آنکه بخدا و روز آخرت ایمان دارد، باید در انجام صِلَهء رحم پیوسته اقدام کند...».

شخص مسلمان بهتر است صدقه را به نزدیکان خود بدهد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الصَّدَقَةُ عَلَى الْمِسْكِينِ صَدَقَةٌ وَهِيَ عَلَى ذِي الرَّحْمِ ثِنْتَانِ صَدَقَةٌ وَصِلَةٌ». (ترمذی). یعنی: «صدقه بر مسکین یک صدقه است، اگر برای قرابت دهد دو تا است: هم صدقه، و هم صله ی رحم».

با همسایگان نیکی کردن:

مسلمان باید با همسایه های خود با خوبی رفتار کند و آنها را گرمی بدارد، طبق فرموده ی پیامبر صلی الله علیه وسلم: «مَا زَالَ جَبْرِيلُ يُوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ لَيُورَثَنِي». (متفق علیه).

از نشانه های کامل بودن ایمان شخص اذیت نکردن همسایه است. پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِ جَارَهُ». (متفق علیه) یعنی: «آنکه ایمان به خدا و روز آخرت دارد، باید همسایه اش را اذیت نکند...».

مسلمان در برابر بدرفتاری همسایه نیکی می کند. مردی به نزد ابن مسعود (رض) رفته و بیان کرد: همسایه ام مرا اذیت می کند و مرا دشنام می دهد و زندگی را بر من تنگ کرده است. ابن مسعود به او گفت: برو که او در مورد تو خدا را نافرمانی می کند ولی تو در مورد او از خدا اطاعت کن.

روایت است از پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در مورد حق همسایه که فرموده است: «إِذَا اسْتَعَانَ بِكَ أَعْنَتَهُ، وَإِذَا اسْتَقْرَضَكَ أَقْرَضْتَهُ، وَإِذَا افْتَقَرَ عُدْتَ عَلَيْهِ (ساعده)، وَإِذَا مَرَضَ عُدْتَهُ (زُرْتَهُ)، وَإِذَا أَصَابَهُ خَيْرٌ هَنَأْتَهُ، وَإِذَا أَصَابَهُ مَصِيبَةٌ عَزَّيْتَهُ، وَإِذَا مَاتَ اتَّبَعْتَ جَنَازَتَهُ، وَلَا تَسْتَطِلْ عَلَيْهِ

بالبناء، فتحجب عنه الريح إلا ياذنه، ولا تؤذيه بقتارِ قَدْرِكَ (رائحة الطعام) إلا أن تغرف له منها، وإن اشتريت فاكهة فأهد له منها، فإن لم تفعل، فأدخلها سرّاً، ولا يخرج بها ولدك ليغيظ بها ولده». (طبرانی)

یعنی: «هرگاه از تو کمک طلبید، یاریش رسانی!

اگر قرض خواست به او قرض بدهی!

چون فقیر گردد او را کمک نمایی!

هرگاه مریض شود به عیادتش بروی!

اگر سود و خوشی یابد تبریکش گویی!

چون مصیبتی بیند، تسلیتش گویی!

چون بمیرد، در تشییع جنازه اش شرکت کنی!

خانه‌ات را مشرف بر خانه‌ی او نسازی که باد بر او نوزد، مگر با اجازه‌ی وی.

او را با بویغذایت نه آزار مگر آنکه سهمی به او هم برسانی!

اگر میوه خریدی به او نیز هدیه نما!

و اگر چنین نکردی، مخفیانه آن را به منزل ببر و فرزندت با آن بیرون نرود تا فرزند او را غصه‌دار نکند».

نیکی کردن در حق فقیران:

فرد مسلمان با فقرا و محتاجین باید به نیکی رفتار کند و به آنان صدقه بدهد.

در مالی که به آنها می‌دهد نباید خود سازی و خود نمایی بخرچ دهد.

بر شخص مسلمان است که احسانش از دورویی و ریا پاک باشد، همچنان که بر او واجب است تا نیکی را در حق کسانی که به آن احتیاج دارند از جمله مستمندان و ضعیفان بجای آورد، تا اینکه عمل وی خالص برای رضای خدا باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «قُولْ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذًى ۖ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ» (سوره البقرة: ۲۶۳).

ترجمه: گفتار پسندیده «دربرابر نیازمندان» و عفو «و گذشت از خوشنت های آنها» از بخشش که آزاری به دنبال آن باشد بهتر است و خدواند بی نیاز و بردبار است.

احسان با یتیمان و نیازمندان:

پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را به نیکی کردن با یتیمان امر فرموده و به کسی که یتیم را گرامی داشته و به او نیکی می کند بشارت داده است و می فرماید: «أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا، وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى، وَفَرَجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا». (متفق علیه)

یعنی: «من و سرپرست یتیم، اینگونه در بهشت می باشیم، اشاره به انگشت سبابه و میانه اش نموده آن ها را کمی از هم گشاده داشت».

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «السَّاعِي عَلَى الْأَرْمَلَةِ وَالْمِسْكِينِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (متفق علیه)

یعنی: «کسی که برای معیشت بیوه و مسکین تلاش کند، مانند مجاهد راه الله ست».

احسان و نیکی با خود:

احسان کننده با احسان خویش قبل از اینکه به دیگران خدمتی یا خیر رسانده باشد، به خودش خدمت کرده است، زیرا وی به این عمل نیک خویش از حرام دوری جسته و عمل خلاف رضای الهی انجام نمی دهد. علتش اینست که نفس خود را پاک و تزکیه می کند، و آن را از گمراهی و تباهی در دنیا و عذاب و بدبختی در آخرت نجات می دهد. طوریکه پروردگار با عظمت ما می فرماید: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ» (سوره الإسراء: ۷). یعنی: «اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید...».

و می فرماید: «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها» هر کسی عمل نیکی آورد پس برای او ده برابرش است. (سوره انعام، آیه ۱۶۰)

احسان و نیکی در گفتار:

زبان، نقش مهمی در تزکیه شخص و عمومی جامعه ایفا می کند، ادعای بیجا و برخلاف حق، اظهار نظر بیجا در عقاید و احکام دین، افشاگری و بازگویی اسرار، اهانت و تحقیر، تکفیر دیگران، خودستایی، دروغ، سخن چینی و ... از آفات و امراض است که برای زبان و بیهوده گویی و پرگویی بر شمرده شده است.

بر بنیاد و محتوای آیه متبرکه (۷ سورة ابراهيم) گفته میتوانیم که: شکر نعمت موجب ازدیاد نعمت می شود، و کفران نعمت عذاب الهی را در پی خواهد داشت.»

بناءً شخص مسلمان همه سعی و تلاش خویش را بخرچ دهد تا در گفتار خویش صادق بوده و به جز (با همزه و یا بدون حمزه کی دو معنای متفاوت راند). از سخنان زیبا چیزی دیگری از زبانش بیرون نه آید.

در این مورد خداوند میفرماید: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (سوره البقرة: ۸۳). یعنی: «... و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید...».

نیکی در سلام کردن:

بهترین احسان شخص مسلمان در سلام کردن وی می باشد. انسان مسلمان لازم است که بر اساس هدایت دین اسلام خوش آمد گویی کند و به دوست و برادرش «سلام» نماید. خداوند متعال فرمودند: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا» (سوره النساء: ۸۶). یعنی: «و چون به شما درود گفته شد شما به (صورتی) بهتر از آن درود گویید یا همان را (در جواب) برگردانید...».

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٌ ﴿٦٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٣﴾

و نزدیک آن دو جنت دوجنت دیگر است (۶۲) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۶۳)

لازم می دانم قبل از اینکه مبحث جنت را مورد بررسی قرار دهم، مختصراً نظر مفسرین را در مورد تعریف جنت خدمت شما تقدیم بدارم:

مفسرین می نویسند: بهشت نوری است که می درخشد، و ریحانی است که فضا را عطر آگین می کند، کاخی است محکم، نهری است جاری و میوه ای است رسیده و دارای حوریانی است زیبا و خوبروی. و لباس های بسیار زیبا به تن داشته است، درجنت کاخ ها وقصر های بلند و مجلل است که مانند ستاره ای است که در افق می درخشد و همواره در حال نورافشانی است برای اهل جنت آماده و ساخته شده است.

کلمه «دون»، که در آیه مبارکه آمده است، در برخی از اوقات به معنی غیر می آید و در برخی از اوقات به معنی پائین. هم مورد استعمال قرار گرفته است، بناءً مفسرین در معنی آیه «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ» دو معنی و تفسیر را به کار برده اند: **اول:** اینکه از فحوی این آیه متبرکه معلوم می شود که غیر از آن دو جنت، دوجنت دیگر هم موجود اند.

دوم: اینکه برای جنتیان در جنت درجاتی وجود دارد که هر جنتی مطابق اعمال حسنه خویش در آن داخل و مقیم خواهد شد. «وَلِمَنْ خَافَ... جَنَّاتٍ» اما برای مؤمنان عادی دوجنت دیگر است که پایین تر از جنت اولی قرار دارند.

خواننده محترم!

قبل از همه باید گفت: آنچه که موجب نجات انسان از آتش دوزخ و جهنم خواهد شد، ایمان صحیح است نه عمل صالح، این بدین معنی است که ملائک پذیرش عمل صالح؛ ایمان صحیح است، کسی که ایمان داشته باشد اعمال صالحش پذیرفته میشود، ولی کسی که ایمان درست و صحیح نداشته باشد، تمامی اعمال خوب اش باطل و بی ارزش میشود.

و منظور از ایمان صحیح یعنی کسیکه به وحدانیت و خالقیت الله تعالی، و به تمامی ملائکه و به تمامی انبیاء الهی و به تمامی کتابهای آسمانی از جمله قرآن عظیم الشان و به روز قیامت ایمان راسخ، جازم و متینی داشته باشد، چنین کسی دارای ایمان صحیح است، طوریکه پروردگار با عظمت ما در صفت مؤمنان میفرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ» (سورة بقره ۲۸۵).

یعنی: مؤمنان، به الله و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند؛ (و می‌گویند): ما در میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم (و به همه آن ایمان داریم).

پس کسی که به یکی از فرشتگان و یا به یکی از انبیای الهی یا به یکی از کتابهای آسمانی ایمان نداشته باشد، و این را میداند که این جز ایمان اعتقاد است و ولی از آن منکر است، ایمان چنین شخص صحیح نیست و جزو مؤمنان محسوب نشده، بلکه داخل در گروه کافران خواهد بود.

و همانطور که گفته شد ملائک و معیار اصلی که در روز قیامت موجب رهایی انسان از آتش جهنم است، ایمان است، یعنی ایمان و نیت است که از عمل صالح نیز مقدمتر است، و کسی که ایمان صحیح نداشته باشد تمامی اعمال

صالحش و تمامی کارهای خوبش باطل و محو خواهند شد و ارزشی نخواهند داشت، به عبارتی ملائکه قبولی اعمال، داشتن ایمان صحیح است و کسی که ایمان صحیح نداشته باشد اعمالش هم پذیرفته نمی شوند و سودی برایش نخواهند داشت، طوریکه در (آیه ۵ سوره مائده) آمده است: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (مائده ۵). یعنی: و کسی که انکار کند آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباه می گردد؛ و در سرای دیگر، از زیانکاران خواهد بود.

ومی فرماید: «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام ۸۸).

یعنی: و اگر آنها مشرک شوند، اعمال (نیکی) که انجام داده اند، نابود می گردد (و نتیجه ای از آن نمی گیرند).

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» (سورة اعراف ۱۴۷). (و کسانی که آیات، و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می گردد).

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُخْسُونَ» ﴿۱۵﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾ (سورة هود ۱۵-۱۶).

یعنی: کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا بطور کامل به آنها می دهیم؛ و چیزی کم و کاست از آنها نخواهد شد! (ولی) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا انجام دادند، بر باد می رود؛ و آنچه را عمل می کردند، باطل و بی اثر میشود!

جنت های ذکر شده در قرآن کریم:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل از هشت جنت ذکری بعمل آمده است که در ذیل توجه شما را بدان جلب میدارم:

جنت فردوس:

هدف از جنت فردوس همانا بالاترین درجه و مقام بهشت است، که دارایی بُستانی که شامل مزایا و محاسن تمام باغ هاست، می باشد. (القاموس المحيط) (صفحه ۷۲۵، ۱۵۳۲)، (تهذیب اللغة) (۱۳/۱۰۵، ۱۰۴) للأزهری.

طوری که یاد آور شدیم، جنت فردوس از جمله بالاترین درجه بهشت بوده، و باغی است که در آن میوه ها، گل ها و سائر اسباب لذات و خوبی ها جمع است، و پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا بالاترین درجه بهشت مسمی نموده است، و فرموده است که چشمه های چهارگانه (کوثر، زنجبیل، سلسبیل و کافور) از همین جنت فردوس سر چشمه می گیرند.

یاد جنت فردوس دوبار در قرآن عظیم الشان بعمل آمده است:

برای بار اول در (سورة کهف آیه ۱۰۷) ذکر شده که ایمان و عمل صالح، شرط دریافت نعمت های بهشتی بیان شده: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا» که در این آیه مقام و منزلت مؤمنین و نیکوکاران، معین شده است.

و برای بار دوم در سورة (مؤمنون آیه ۱۱): «الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (جنت فردوس ارث آن خوبان و منزلگاه ابدی آن پاکان است) در آیه بعد از اینکه صفات مؤمنین واقعی بیان میشود مژده و وعده داده میشود که اینان وارثان و دارندگان فردوس هستند.

جنت عالیہ:

«عالیہ» به معنای بلند مرتبه، و مکان بهترآمده است، بناءً جنت عالیہ عبارت از مکان است که دارای مقامی عالی است، این جنت از جمله محلات و مقامات از جنت است که شخص جنتی از چنان لذایذی مستفید می شود که نه چشمی آنرا دیده و نه گوشی آنرا شنیده است. و نه هم بر قلب کسی خطور کرده باشد. کلمه جنت عالیہ وصفات این مقام مبارک هم دوبار در قرآن عظیم الشأن ذکر شده است:

برای بار اول در (سورة الحاقه، آیه ۲۳) طوریکه میفرماید: «فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٢١﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿٢٢﴾ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿٢٣﴾ كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴿٢٤﴾»:

در این آیات متبرکه اشخاصیکه صاحب جنت عالیہ می باشند، دارای صفات اصحاب یمین معرفی شده اند. اصحاب یمین، اصحاب اهل برکت و میمنت میباشند؛ زیرا یکی از معانی یمین و میمنه، مبارک بودن و برکت یافتن است. اصحاب یمین همان کسانی اند که همیشه در کمک و دستگیری دیگران و خدمت به خلق الله مصروف اند.

همچنان در آیات ۱۳ و ۱۸ سوره بلد یکی از صفات پسندیده اصحاب یمین را آزاد سازی بردگان (غلامان) بیان می کند؛ چرا که آنان انسان هایی هستند که نسبت به دیگران بسیار مهربان هستند و رحم آوری به دیگران را نه تنها عمل می کنند بلکه حتی دیگران را نیز به این کار تشویق می کنند.

به سخن دیگر، مهربانی و صله رحمی نسبت به دیگران از خصوصیات این اشخاص است و از نظر عاطفی و احساسی بسیار لطیف و مهربان می باشند. بصورت کل باید گفت که اصحاب یمین اشخاص اند که نامه اعمالشان را در دست راست دارند و پاداششان بهشت عالیہ است.

طوری که در آیات (۳۹ الی ۴۳) سورة مدثر آمده است: «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٩﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٤٠﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿٤٢﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿٤٣﴾» (مدثر ۴۱-۴۳).

یعنی: مگر «اصحاب یمین» (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوایشان به دست راستشان میدهند)! آنها در باغهای بهشتند، و از مجرمان سؤال میکنند: چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟! میگویند: «ما از نمازگزاران نبودیم».

جنت نعیم:

کلمه «نعیم» به معنای نعمت است، مفهوم اصلی «نعیم» به گفته راغب به معنی نعمت بسیار آمده است، به اضافه ذکر آن به صورت نکره که در اینجا دلیل بر عظمت و اهمیت است که نشان میدهد، این جنت دارای نعمت ها وبرکت ها مادی و معنوی می باشد.

کلمه «نعیم» ۱۲ بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده که از جمله میتوان از (آیه ۶۵ سورة مائده، از آیه ۹ سورة یونس، آیه ۵۶ سورة حج، آیه ۸۵ سورة شعراء، آیه ۸ سورة لقمان، آیه ۴۳ سورة صافات، آیات ۱۲ و ۸۹ سورة واقعه، آیه ۳۴ سورة قلم، آیه ۳۸ سورة معارج، آیه ۱۳ سورة انفطار، آیه ۲۲ سورة مطفین نام برد).

جنت عدن:

کلمه عدن مصدر و به معنای اقامت و استواری است یعنی در جایی ماندگار شدن و جنات عدن از جمله جنات است که دارای استواری و ایمنی و ازبین نرفتنی باشد.

و مطابق تفاسیر جنت عدن در قلب و وسط بهشتهای دیگر قرار دارد.

کلمه عدن بصورت کل ۱۱ بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده که عبارتند از: (آیه ۷۲ سوره توبه، آیه ۲۳ سوره رعد، آیه ۳۱ سوره نحل، آیه ۳۱ سوره کهف، آیه ۶۱ سوره مریم، آیه ۷۶ سوره طه، آیه ۳۳ سوره فاطر، آیه ۵۰ سوره ص، آیه ۸ سوره غافر، آیه ۱۲ سوره صف، آیه ۸ سوره بینه)

قصر های جنت:

در دنیا امروزی ما قصر ها، ساختمان ها و یلاهای بسیار بزرگ و مجللی وجود دارد، ولی این بناها و قصر ها به هراندازه که از نظر دکوراسیون با شکوه و مجلل باشد، نمیتوانند با قصرها و ساختمان های بسیار زیبایی که برای سکونت و آرامش مؤمنین در جنت آماده شده، قابل مقایسه باشند و تنها شباهتی که باهم دارند در نام و اسم است، در بهشت چنان کاخ های مجلل و با شکوهی ساخته شده که چشم ها با دیدن عظمت و زیبایی آن ها خیره میشود، قصرهایی که مؤمن وقتی داخل آن میشود، به آرامش روحی و آسایش و آرامش ابدی می رسد، پروردگار با عظمت ما برای مؤمنان قصر های مجللی و با شکوه از طلا و نقره در بهشت بنا نموده. طوریکه در (آیه ۲۰ سوره الزمر) میفرماید:

«لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ» «ولی آنانهای که تقوا الهی پیشه کرده اند غرفه های در بهشت دارند که بر فراز آنها غرفه های دیگر بنا شده و از زیر آنها نهر های جاری است این وعده الهی است و خداوند در وعده خود تخلف نمیکند.

و باز در (آیه ۵۸ سوره العنکبوت) میفرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُؤْتِيَنَّهُمْ مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ» «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده باشند ایشان را در کاخ های عظیم بهشت جای می دهیم کاخ هایی که در زیر آن ها رود بارها روان است، جاودانه در آن به سر می برند، پاداش آنان که کار می کند چه پاداش خوبی است».

در صحیحین از ابو سعید خدری (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهشتیان آنچنان که شما حرکت ستاره گان درخشان را در اُفق از مشرق یا مغرب دنبال می کنید، منازل و غرفه های بهشتی را در بالای سرشان دنبال می کنند. چون تفاوت بین منازلشان بسیار زیاد است.

گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم! آن منازل پیامبران است که کسی به آن نخواهد رسید؟ فرمود: خیر. قسم به کسی که جانم در دست اوست، جای مردانی است که به خدا ایمان آورده و پیامبران را تصدیق نمایند».

در صحیحین از سهل بن سعد ساعدی روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهشتیان غرفه های همدیگر را همچون ستارگان آسمانی مشاهده می کنند».

امام احمد از ابو هریره نقل می کند که رسول الله فرمودند: «بهشتیان به خاطر تفاوت منازلشان، همدیگر را همانطوری که شما ستاره ای نورانی را در افقی روشن مشاهده می کنید دنبال می کنند.

پرسیدند: آنان پیامبران؟

فرمود: «خیر، قسم به کسی که جانم در دست اوست، آن ها اقوامی هستند که به خدا ایمان آورده و پیامبران را تصدیق نموده اند».

نوع ساختمان جنت ها:

در مورد اینکه این قصر ها و تعمیرات به چه شکل اند، حدیثی داریم از ابی هریره که میفرماید: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مِمَّ خُلِقَ الْخَلْقُ؟ قَالَ: «مِنَ الْمَاءِ». قُلْتُ: مَا بَنَاءُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: «لَبَنَةٌ مِنْ فِصَّةٍ، وَلَبَنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ، وَمِلَاطُهَا الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ، وَحَصْبَاؤُهَا اللُّؤْلُؤُ وَالْيَاقُوتُ، وَتُرْبَتُهَا الزَّعْفَرَانُ، مَنْ يَدْخُلُهَا يَنْعَمُ وَلَا يَبْأَسُ، وَيُخَلَّدُ وَلَا يَمُوتُ، لَا تَبْلَى ثِيَابُهُمْ وَلَا يَفْنَى شَبَابُهُمْ» (ترمذی ۲۵۲۶ –

احمد ۲ / ۴۴۵ و صحیح البانی در حاشیه مشکوٰۃ ۵۶۳۰).

«از ابو هريره (رض) روايت است كه عرض كردم: يا رسول الله! مخلوقات از چه چيزي آفريده شده‌اند؟ فرمود: از آب، عرض كردم: ساختمان‌هاي بهشت از چه چيزي ساخته شده؟ فرمود: خشتي از نقره، و خشتي از طلا و ملاط آن (ملاط: مخلوطي از گل يا ريگ و سمنت كه ميان دو خشت قرار داده ميشود) مُشك خوشبو، و سنگريزه هاش از مرواريد و ياقوت، و خاكش زعفران مي‌باشد، هر كس داخل آن شد، به خوشي زندگي كرده نااميد نمي‌شود، جاويدان مي‌ماند و هرگز نمي‌ميرد، لباس‌هاي اهل جنت كهنه نمي‌شوند و جواني آن‌ها از بين نمي‌رود».

اتاق‌هاي جنت:

اما در مورد زيبائي فرش‌ها و دكوريشن و زينت اطاق‌هاي جنت و استحكام بنا و منظره معماری آن‌ها كه جاي براي سؤال باقي نمي‌باشد. براي دستيابي اين قصرهاي مجلل و بي نظير و عدم تبديلي اين قصرها و نعمت و به خوشي‌هاي زودگذر و فاني اين دنيا كه يقناً كار انساني نادان و ناآگاه است، فورمول و نسخه داريم كه پروردگار با عظمت ما به زيباي خاصي در (آيه ۳۷ سورة سبا) فرموده است:

«وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الْوَعْدِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ءَامِنُونَ»

«اموال و اولاد شما چيزهائي نيستند كه شما را به ما (خداوند متعال) نزديك سازند، بلكه كساني كه ايمان بياورند و كارهاي شايسته انجام دهند، آنان (مقرب درگاه الهي بوده و) در برابر اعمالی كه انجام داده‌اند، پاداش دو برابر دارند. و ايشان در طبقات بالا (يعني در برترين منازل بهشت) در امن و امان به سر مي‌برند».

خیمه‌های بهشت:

در جنت برای استفاده جنتیان در جنب قصرها مجلل خیمه‌های زیبای بنا شده که مانند مروارید نورافشان می‌کند. طوریکه رسول الله صلی الله می‌فرماید: «إِنَّ لِلْمُؤْمِنِ فِي الْجَنَّةِ لَخَيْمَةً مِنْ لَوْلُؤَةٍ وَاحِدَةٍ مُجَوَّفَةٍ، طُولُهَا سِتُّونَ مِائاً، لِلْمُؤْمِنِ فِيهَا أَهْلُونَ يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُ فَلَا يَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا» (صحیح بخاری ۸ / ۴۷۹ و مسلم ۲۸۳۲). «بدون شک که برای مؤمنان در بهشت خیمه‌های سایبانی هستند که جنس آنها از مروارید میان خالی است، طول آنها به طرف آسمان شصت مایل می‌باشد، این خیمه‌های بزرگ مخصوص مؤمنین و اهل خانه او می‌باشد که به راحتی در آن رفت و آمد می‌کنند، ولی بعضی از آنها یکدیگر را نمی‌بینند».

مُدْهَامَتَانِ ﴿۶۴﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۶۵﴾

چنان سبز است از شدت سبزی متمایل به سیاهی (۶۴) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۶۵)

در این آیه متبرکه به وصف دو بهشت که صفات آن در فوق یاد آور شدیم می‌افزاید، این جنات آن قدر سبز و خرم است که سبزی و طراوت و شادی و خرمی درختانش به نهایت رسیده و برگ‌ها متمایل به سیاهی شده.

«مدهامئه» از ریشه «دهم» و باب «ادهیمام» به معنای سیاهی شدید است و در اینجا منظور باغ و بستانی است که از شدت سبزی به سیاهی می‌زند. «نضاخ» به معنای فوران کننده و جوشان است.

«مدهامئه» از ریشه «دهم» و باب «ادهیمام» به معنای سیاهی شدید است و در اینجا منظور باغ و بستانی است که از شدت سبزی به سیاهی می‌زند.

سه چیز است که حزن و اندوه را از قلب می‌زداید و موجب شادابی جسمی و روحی انسانها می‌گردد: آب، سبزی و سیمای نیکو. «ثَلَاثَةٌ يُذْهِبْنَ عَنْ قَلْبِ الْحَزَنِ، الْمَاءُ وَ الْخَضِرَاءُ وَ الْوَجْهُ الْحَسَنُ» و طوری که تذکر داده شد این جنات از زیبای‌های خاص و نعمت‌های غیر قابل وصف، برخوردار اند هم آب دارند، طوری که آب یکی از نعمت‌های بینظیر پروردگار است، هم بسیار سبزه، سبز پر رنگی که مایل به سیاهی باشد. و هم خرمی بی مثل و مانند دارد. بصورت کل مطابق حکم این آیه گفته می‌توانیم که درختان بهشتی در همه فصل‌های سال سرسبز و شاداب هستند.

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ﴿٦٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٧﴾
در آنها دو چشمه‌ی همواره جوشان است (۶۶) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۶۷)
﴿نَضَّاخَتَانِ﴾ «جوشان، فوران‌کنان».

انهار جنت:

در جمله همه زیبای‌های، نعمت‌ها و خوبی‌ها که در باره جنت و جنتیان بیان یافت است، یکی از این زیبای‌های بی وصف چشمه‌های جنت است. در آیه فوق تذکر داده شده است که در این جنت دو چشمه زلال چون فواره با شدت می‌جوشند، وجود دارد.

در توصیف انهار جنت مفسرین می‌نویسند که نه‌های جنت دارای آب شیرین و گوارایی است که پروردگار با عظمت ما برای استفاده و لذت اهل جنت خلق نموده است، انهار جنت بر حسب نوع آبی که در آن‌ها جریان دارد، مختلف هستند، بعضی پر از عسل و برخی آکنده از شراب و تعدادی نیز از شیر، و دیگر نعمت‌های پروردگار مملو و جاری هستند.

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۱۵ سورة محمد) میفرماید: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَكْرَ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَكْرَ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَكْرَ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَكْرَ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ» (وصف بهشتی که (از جانب پروردگار) به پرهیزگاران وعده داده شده است (چنین است که) در آن انهداری از آبی (زالال و خالص) است که گنبدیده و بدبو نشده است، و (در بهشت) نهلهائی از شیر است که طعم و مزه آن دگرگون نشده است، و نهلهائی از شراب است که سرا پا لذت برای نوشندگان است، و جویهای از عسل است که خالص و تصفیه شده است).

پروردگار ما نمونه های بسیار اندک از آنچه که بهترین و حلال ترین آنها را در بهشت و برای اهل جنت آماده نموده به ما نشان داده، و بسیاری از چیزهائی را که استفاده از آنها را در این دنیا حرام قرار داده، در آن دنیا برای بندگان مؤمن و صالح خودش حلال نموده است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به ما خبر داده است که در شب معراج چهار نهر را که از سر چشمه های خود جاری بوده اند، مشاهده نموده اند: (نهرهای ظاهری و نهرهای باطنی) و چنین فرموده اند: «فَقُلْتُ: يَا جَبْرِيلُ! مَا هَذِهِ الْأَنْهَارُ؟ قَالَ: أَمَّا النَّهْرَانِ الْبَاطِنَانِ فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ فَالنَّيْلُ وَالْفُرَاتُ» (مسلم ۱ / ۱۵۰) «گفتم ای جبرئیل! این جویبارها چه هستند؟ گفت: (و نهلهایی از آنها)، یعنی دو نهر باطن، نهرهای جنت بودند، و دو نهر ظاهری، نهرهای نیل و فرات می باشند».

خداوند متعال میفرماید: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (سورة البقرة: ۲۵) «مژده بده به کسانی که ایمان آورده اند و کردار نیکو انجام داده اند، به این که برای ایشان باغهائی (در بهشت) است که در زیر درختان آن رودخانه هائی جاری است».

و همچنین میفرماید: «وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره التوبه: ۱۰۰): «و خداوند بهشت را برای آنها آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

و خداوند متعال ضمن بیان پاداش کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، میفرماید: «أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» (سوره الکهف: ۳۱): «اما (کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند) کسانی هستند که بهشت جاویدان از آن ایشان است، بهشتی که در زیر (خاک‌ها و درختان) آن جویبارها روان است».

اما کوثر، جویی از جویبارهای بهشت است که خداوند متعال آن را به رسول الله صلی الله علیه وسلم عطا فرموده‌اند: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (سوره الکوثر: ۱). «ما به تو (ای محمد!) خیر و خوبی به نهایت فراوانی را عطا کرده‌ایم».

انس بن مالک روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بَيْنَمَا أَنَا أَسِيرُ فِي الْجَنَّةِ إِذَا أَنَا بَنَهَرٍ حَافَتَاهُ قَبَابُ الدَّرِّ الْمُجَوَّفِ قُلْتُ: مَا هَذَا يَا جَبْرِيلُ؟ قَالَ: هَذَا الْكَوْثَرُ الَّذِي أَعْطَاكَ رَبُّكَ. فَإِذَا طِينُهُ - أَوْ طَبِيبُهُ - مِسْكٌ أَذْفَرُ» (صحیح بخاری مع الفتح ۱۱ / ۴۶۴). «در حالی که (در شب معراج) من در جنت قدم می‌زدم، ناگهان به ساحل نهري رسیدم که در کنار آن گیلان‌های از مروارید میان خالی قرار داشت: از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این کوثر است که خداوند آن را به تو بخشیده است».

آنگاه متوجه شدم که خاک آن مانند مشک خوشبو و معطر است.

از ابو هريره (رض) روايت شده كه گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ، كُلُّ دَرَجَتَيْنِ مَا بَيْنَهُمَا كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَسَلُّوهُ الْفَرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ» (البخارى ۶ / ۱۱). «همانا جنت دارای صد قسمت است كه خداوند آن‌ها را برای مجاهدان در راه خدا آماده کرده است، و فاصله میان هردو قسمت به اندازه فاصله‌ی بین آسمان و زمین می‌باشد، وقتی بهشت را از خداوند طلب کردید، جایگاه فردوس را بخواهید، زیرا آن جایگاه اعلی‌ترین مکان جنت و میانه‌ی آن می‌باشد كه در بالای آن عرش رحمن قرار دارد، و از آن نهرهای جنت سرچشمه می‌گیرند».

همچنین رسول الله صلى الله عليه وسلم خبر داده است كه این نهرها از چهار دریا سرچشمه می‌گیرند.

میفرماید: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَحْرَ الْمَاءِ وَبَحْرَ الْعَسَلِ وَبَحْرَ اللَّبَنِ وَبَحْرَ الْخَمْرِ ثُمَّ تُشَقُّ الْأَنْهَارُ بَعْدُ» (ترمذی وقال حسن صحيح ۲۵۷۱). «همانا در جنت دریای عسل، دریای شراب، دریای شیر و دریای آب موجود است كه نهرها از آن‌ها جاری می‌شوند».

چشمه سارهای بهشت:

در بهشت دو چشمه گوارا فواره می‌زنند:

اولین چشمه، چشمه کافور است (کافور ماده‌ای است خوشبو و سفیدرنگ) كه قرآن عظیم الشأن در (آیات ۵ و ۶) سوره انسان در باره آن میفرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴿٥﴾ عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾» «به درستی كه نیکان (در بهشت) پیاله‌های شرابی را سر می‌کشند و می‌نوشند كه آمیخته به کافور است، (این پیاله‌ها پر می‌شود

از) چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می نوشند، و هر جا که بخواهند با خود روان می کنند و می‌برند».

بلی، برگزیدگان و نزدیکان بارگاه پروردگار از آب خالص این چشمه می‌نوشند و نیکوکاران اندکی از آب این چشمه را با آب های گوارای دیگر مخلوط کرده و می نوشند، زیرا آب خالص چشمه کافور مخصوص مقربان درگاه خداست.

دومین چشمه، چشمه تسنیم است که قرآن عظیم الشان در (آیات ۲۲ الی ۲۸ سوره المطففین) درباره آن می‌فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٢٣﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿٢٤﴾ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ﴿٢٥﴾ خِتْمُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ ﴿٢٦﴾ وَمِمَّا جَاءُ مِنْ تَسْنِيمٍ ﴿٢٧﴾ عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾» «بیگمان نیکوکاران در میان انواع نعمت های فراوان بهشت به سر خواهند برد، بر تخت‌های مجلل (بهشتی) تکیه می زنند و (به زیبایی‌ها و احسان‌های بسیار آنجا می‌نگرند، (هرگاه به ایشان نگاه می‌کنی) خوشی و خرمی و نشاط و شادابی نعمت را در چهره‌های ایشان خواهی دید، به آنان از شرابی زلال و خالص نوشانیده می‌شود که دست نخورده و سربسته است، مهر و در بند آن از مشک است (و با دست زدن به آن بوی عطر مشک در فضا پراکنده میشود). مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سایر نعمت های بهشت) با همدیگر مسابقه دهند و بر یکدیگر پیشی گیرند، آمیزه آن تسنیم است، تسنیم چشمه‌ای است که مقربان (بارگاه رب متعال) از آن می‌نوشند».

فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿٦٨﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٩﴾

در آن دو، میوه هست و نخل هست و انار هست (۶۸) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۶۹)
«فاکِهه» به معنای میوه یا درخت میوه، عام است. خرما و انار را هم در بر می گیرد. اگر این دو یا درخت این دو را جداگانه ذکر کرده، به خاطر اهمیتی بوده که این دو داشته اند. در اهمیت شان گفته اند:

خرما هم میوه است و هم طعام. انار هم میوه است و هم دوا. بدین جهت این دو بر سایر میوه ها فضیلت و اهمیت یافته و شایسته شده اند که جداگانه ذکر گردند. مفسرین می نویسند: انتخاب این دو میوه از میان میوه های بهشت به خاطر تنوع این دو می باشد، یکی غالباً در مناطق گرم سیر می روید، و دیگری در مناطق سرد، یکی ماده قندی دارد، و دیگری ماده اسیدی، یکی از نظر طبیعت گرم، و دیگری از نظر طبیعت سرد است، یکی غذا، و دیگری برطرف کننده تشنگی است.

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ﴿٧٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧١﴾

در آن جا زنانی نیک سیرت و زیبا روی (۷۰) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۷۱)

﴿خَيْرَاتٌ حِسَانٌ﴾ «نیکوزنان زیبا، زنان نیک سیرت و صورت».

اخلاق زنان اهل بهشت:

«در میان باغ های بهشت زنان خوب و زیبا هستند».

خیرات جمع خیر و احسان جمع حسنه، به معنی نیک و خوب می باشد، پس آنان دارای صفات و اخلاق و رفتار نیکو و خوب و دارای حسن صورت و چهره می باشند در جنت زنان با اخلاق عالی و پسندیده هستند، زنان پاک دامن که با تمام حیا و با شرم شوهر بهشتی خویش دوست دارند، و همواره نگاه خود را از نا محرم دور نگه می دارند و خوش برخورد هستند.

حوریان بهشتی دارای اخلاق و سیرتی نیکو هستند که: جن و انس از هم نشینی با ایشان خسته نمی شود.

حوریان بهشتی دارای اجسام و بدن های سفید و دلربایی هستند، و آنان را به زیبایی چشمانشان ستوده خماری چشمان حوریان بهشتی چنان زیبای است که: مردان را به سوی خویش جلب و میکشاند، و مانند اهن روبا مردان خویش را مجذوب خویش میسازد و این در حالیست که از نگاه بیگانگان مصئون هستند و تنها برای شوهران خویش عشو و دلربایی می کنند.

وصفت حوریان بهشتی در (آیات ۴۹ و ۵۰ سورة صفات و آیه ۵۴ سورة دخان و آیه ۴۰ سورة طور و آیه ۲۲ سورة واقعه) با تفصیل و دقیق بیان گردیده است، شما می توانید تفصیل آن را در آیات فوق مطالعه فرمایید.

حوریان بهشتی دارای بکارت و دوشیزگی همیشگی هستند و هرگز با نزدیکی و مقاربت دوشیزگی آنان زایل نمی شود. (طوریکه در آیه ۵۶ و آیات ۷۲ و ۷۴ همین سوره و آیات ۳۴ الی ۳۶ سورة واقعه) موضوع با دقت بیان شده است.

حوریان بهشتی زیبایی ایشان درچشمان افسون گر ایشان است، طوریکه پروردگار آنان به زیبایی چشمانشان ستوده و صفات آنان را ازجمله (آیات ۴۸ و ۴۹ سورة الصافات، بیان داشته: «وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرَفِ عَيْن» (و نزد آنها همسرانی زیبا چشم است که جز به شوهران خود عشق نمی ورزند». (طرف) به سکون (را) به معنی بصر و بینائی می باشد، یعنی نگاه آنها و چشم آنها به سبب دوست داشتن و محبت شوهران شان همواره به سوی آنها می باشد.

حوریان بهشتی از نظر سنی هم سن و سال شوهران خویش هستند (طوریکه در آیات ۳۴ و ۳۷ سورة واقعه بیان شده).

بناءً بر بنیاد آیات متذکره گفته می‌توانیم که همه اهل بهشتی در سن جوانی به سر می‌برند و هیچ وخت رنگ پیری و کهولت را نخواهند دید. این‌ها نمونه‌های از اوصاف حورالعین است که برخی از این اوصاف در فوق بیان یافت.

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ﴿٧٢﴾ فَبَأَىٰ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٣﴾

(در آن) حورانی است در خیمه‌های نگهداشته شده. (۷۲) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۷۳)

حور: جمع حوراء و آن زنی است که سفیدی چشمش بسیار سفید و سیاهی چشمش بسیار سیاه باشد.

عین: جمع عیناء و آن زنی است که چشمان درشتی داشته باشد...

این‌ها خصوصیات دوست‌داشتنی زنان دنیا هستند ولی در زنان بهشتی کاملتر، زیباتر و برتر هستند. «مانند مروارید پنهان»؛ گویی آنها مرواریدهای حفاظت شده‌ای هستند که نور افتاب جلای رنگشان را تغییر نداده و دست کسی به آنها نخورده است.

حوری مقصورات از جمله زنان است که ازدید اجانب در امانند، زنانی مبتذل نیستند، که غیر از شوهران نیز ایشان را تماشا کنند.

«حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» از جمله (زنان بهشتی) سیاه چشمانی هستند که هرگز از خیمه‌های خویش بیرون (نمی‌شوند و اینجا و آنجا به دنبال کارهای ناپسند) نمی‌روند.

بلی زنان بهشتی در خیمه‌ها آراسته شده و فقط برای پذیرائی از همسران خود نشسته‌اند، کسی دیگر را نمی‌بینند، و هوس نگاه کردن غیر از همسران خود به کسی دیگر را ندارند، زیرا که پروردگار با عظمت پاک بهترین زندگانی جاویدان و با صداقت و محبت و اخلاص نسبت به شوهران‌شان را به آن‌ها عطا فرموده است، طوریکه در آیه ذیل می‌خوانیم:

لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ﴿٧٤﴾ فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٥﴾
دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است (٧٤) پس کدام
یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (٧٥)

و کسی از جن و انس به حوران مقرر اهل جنت دست نزده است. از احادیث
نبوی و روایات اسلامی چنین استنباط می شود: زنان و مردانی که در این دنیا
همسر یکدیگرند، هرگاه هر دو با ایمان و بهشتی باشند در آنجا به هم ملحق
می شوند، و با هم در بهترین شرایط و حالات زندگی می کنند. و حتی از
روایات استفاده می شود که مقام این زنان برتر از حوریان بهشت است به
خاطر عبادات و اعمال صالحی که در این جهان انجام داده اند.

«طمث» «آمیختن، مقاربت کردن، تماس».

مُتَكَيِّنَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ﴿٧٦﴾ فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ ﴿٧٧﴾

بر پشته های سبز و بسترهای زیبا تکیه زده اند (٧٦) پس کدام یک از نعمت
های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (٧٧)

این در حالست که این بهشتیان بر تخت هایی تکیه زده اند که با بهترین و
زیباترین پارچه های سبز رنگ پوشانده شده است.

«رَفْرَفٍ» (بالشها) نوعی تیکه سبزرنگ ابریشمی است که از آن فرش و متکا
واسباب زینت و آرایش ساخته می شود، و در «صحاح» آمده است که آن
متضمن نقش و نگار درخت و گل می باشد.

«عَبْقَرِيٍّ» در اصل به معنای مکان مخصوص جنّ است که برای عموم
ناشناخته است، سپس به هر چیز کمیاب و نادر گفته می شود و در این آیه
هدف از آن فرش های نادر و کمیاب و زیبا گفته می شود.

در حدیثی که از ابی سعید رضی الله عنه روایت گردیده آمده است «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ يُنَادِي مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصِحُّوا فَلَا تَسْقَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيُوا فَلَا تَمُوتُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشَبَّوْا فَلَا تَهْرَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلَا تَبْأَسُوا أَبَدًا فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَتُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (مسلم، و جز از آیه ۴۳ سورة اعراف).

و از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: هنگامی که اهل جنت، وارد جنت می شوند، منادی صدا می زند: برای شما بعد از سلامتی دیگر مریضی نخواهد بود و بعد از زنده شدن هرگز نمی میرید و بعد از جوان شدن هیچ وقت پیر نمی گردید و پس از اینکه به شما نعمت داده شد هرگز سختی و نارحتی را نمی بینید. پس سخن الله تعالی را قرائت نمود: و ندا داده میشوند این همان بهشتی است که برای آنچه انجام داده بودید ارث داده می شوید.

همچنان در حدیثی که در صحیحین از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ فَاقْرَءُوا إِنَّ شِئْتُمْ «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سورة سجده ۱۷)

(الله عز و جل میفرمایند: برای بندگان صالحم آماده کرده ام آنچه را که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب احدی خطور کرده است. پس رسول الله صلی الله علیه و سلم این آیه را قرائت فرمودند: هیچ نفسی نداند چه چیز برای ایشان از آنچه که روشنی چشم است به خاطر آنچه انجام داده اند آماده شده است.

به هر حال همه تعبیرات قرآنی واحادیثی نبوی و روایات اسلامی، همه و همه حاکی از این حقیقت است که جنت همه چیزش ممتاز است، خاک بهشت، میوه‌ها، غذاها، قصرها، فرش‌ها، حواری، وانهار و بطور خلاصه هر چیزش در نوع خود بی نظیر و بی مانند است، بلکه باید گفت تعبیرات نیز هرگز نمیتواند آن مفاهیم بزرگ و بی مانند را در خود جای دهد، و تنها شبیحی (جسمی که از دور به نظر رسد) از آن را در ذهن ما ترسیم می کند.

زیبایی حوریان جنتی:

در مورد زیبای و حسن جمال حوران بهشتی، روایات متعددی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت گردیده است که برخی از این روایات عبارتند از: در طبرانی با سند جید آمده است که: «لَوْ اطَّلَعْتُ امْرَأَةً مِنْ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَى الْأَرْضِ لَمَلَأْتُ بَيْنَهَا رِيحًا وَاضْأَتْ مَا بَيْنَهُمَا وَلَتَاجَهَا عَلَى رَأْسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (طبرانی با سند جید).

«فرضاً اگر زنی از زنان بهشت بر دنیا عرضه شود، خلأ میان زمین و آسمان از بوی خوشش معطر گشته و از نور چهره‌اش، روشن خواهد شد. دنیا با تمام سرمایه‌های مادی‌اش به قیمت تاج سریکی از آنان، نمی‌ارزد).

شوهران بهشتی بیش از اندازه شیفته و دل‌باخته‌ی زنان زیبای خود می‌باشند. چرا چنین نباشند؟ چهره‌ی آنان بقدری شفاف و درخشنده خواهد بود که طبق روایتی، شوهران می‌توانند صورت خویش را در رخسار آئینه گون آن‌ها مشاهده کنند. چنان‌که در مسند احمد روایتی آمده است: «مردی از بهشتیان محو تماشای شگفتی‌های بهشت است که حوری بر او وارد می‌شود و سلام می‌دهد، مرد بسوی او نگاه می‌کند و چهره‌اش را در رخسار او می‌بیند، سپس می‌پرسد: شما که هستید؟ دوشیزه جوان می‌گوید: «من از جانب خدا، بعنوان

هدیه‌ای اضافه بر آنچه در اختیار داری به شما ارزانی شده‌ام». تاج و زیور آلات گرانقیمت، بر سر و گردن دارد که کوچکترین نگین آن‌ها فاصله‌ی میان مشرق و مغرب را روشن خواهد ساخت. هفتاد لایه لباس (زربافت و ابریشم) بر تن دارد که پایین‌ترین نوع آن‌ها به ظرافت گل شقایق است. و مغز استخوان پاهایش از لابلای آن لباس‌ها، نمایان خواهد بود (مسند احمد حدیث حسن است).

نغمه‌ها و ترانه‌های حوریان بهشتی:

برای اهل جنت نغمه‌های شیرین و دل‌انگیزی که توسط زنان پاک و زیبایشان سروده می‌شود، جنتیان به گوش فرا می‌دهند.

در روایتی از ابن عمر آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: زنان بهشتی برای شوهرانشان با صوتی بسیار زیبا که هیچ‌کس نظیر آن را نشنیده است، آواز می‌خوانند از جمله می‌گویند: ما زنان خوب و زیبایی هستیم و همسران مردان بزرگی می‌باشیم، نگاه ما آرام بخش است و ما برای همیشه جوان و شاداب و زنده خواهیم ماند و شوهران ما از جانب ما امنیت خواهند داشت چون از ما خیانت سرنمی‌زند. (رواه طبرانی: رجاله رجال الصحیح).

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٧٨﴾

پربرکت و زوال‌ناپذیر است نام پروردگار صاحب جلال و بزرگواری تو (۷۸)! این آیه ثنایی است جمیل برای الله تعالی، که چگونه دو نشئه دنیا و آخرت، مالا مال از نعمت‌ها و برکات نازل از ناحیه‌ی او شده و رحمتش سراسر دو جهان را فراگرفته. و جمله‌ی «ذی الجلال و الاکرام» اشاره به این است که، تمام افعال الله تعالی و آنچه را که در آیات فوق بیان داشت از صفات او سرچشمه می‌گیرد. یعنی، اگر عالم هستی را با نظام آفرید به دین جهت است که او خالق است.

و اگر کارهایش متقن و بدون نقطه ضعف است، به خاطر این است که او علیم و حکیم است.

و اگر مؤمنان را جزای خیر می دهد، چون او ودود، غفور، رحیم و شکور است. و اگر مجرمین را جزای شرّ می دهد، به علت این است که او منتقم و شدید العقاب است. بنابراین؛ تمام نعمت هایی که در این سوره بدان اشاره شد، ناشی از اسماء و صفات حق تعالی به خصوص صفت رحمانیت اوست.

در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده که هر کس خداوند جل جلاله را به «یا ذاالجلال و الاکرام» بخواند دعایش مستجاب می شود. همه ما انسانها و مسلمانان در زندگی روزمره خویش حوائج و احتیاجات داریم که نیازمند دعای خیر برای برادر و خواهر مسلمانیم.

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الواقعة
 جزء ۲۷

سورة واقعه در مكه مكرمه نازل شده و داراي نودوشش آيه و سه ركوع ميباشد.

وجه تسميه:

اين سوره به اين دليل «واقعه» ناميده شده است كه به اساس فرموده حق تعالى: «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» (الواقعه: ۱) از جمله نام هاي قيامت بود، آغاز شده است.

فضيلت سورة واقعه:

در باب فضيلت سورة واقعه حديثي داريم كه توسط حضرت انس (رض) روايت شده است كه؛ رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده اند: «سورة واقعه سورة توانگري است پس آن را بخوانيد و به فرزندان خويش نيز آنرا تعليم دهيد».

تعداد آيات، كلمات وحروف آن:

تعداد آيات سورة واقعه طوريكه در فوق هم متذكر شديم به نودوشش آيه مي رسد. تعداد كلمات اين سوره سيصد و هفتاد و هشت كلمه بوده (البته اقوال علماء در اين بابت اختلافي مي باشد)، تعداد حروف آن به هزار و هفتصد و سه حرف بالغ مي گردد كه: (البته اقوال علماء در اين بابت اختلافي مي باشد).

يادداشت:

تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات وحروف قرآن عظيم الشأن) را مي توانيد در سورة طور مطالعه فرمايد.

ارتباط سورة «واقعه» به سورة قبلی:

پروردگار با عظمت ما «سورة الرحمن» را به صفت بهشت پایان داد، سورة واقعه را نیز به صفت قیامت و بهشت آغاز کرده است.

محتوای کلی سورة واقعه:

قبل از همه باید گفت که: اکثر آیات متبرکه این سوره درباره قیامت، شرایط و حوادث آن و تقسیم مردم به دوزخی و جنتی اختصاص یافته است. لذا تلاوت این سوره و تفکر در مفاهیم عالی این سوره انسان را از بسیاری از غفلت ها بیرون می آورد.

اولین مبحث این سوره؛ آغاز ظهور قیامت و حوادث سخت و وحشتناک، همزمان با آن تقسیم انسانها در آن روز به سه گروه (اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و مقربان)، در ضمن مقام و منزلت مقربان، و مکافات آنان در جنت.

مقام و منزلت اصحاب الیمین، هکذا مکافات آنان در جنت.

در ضمن مقام و منزلت اصحاب الشمال و مجازات های آنان در دوزخ دلائل وقوع روز جزا، از جمله قدرت خداوند و خلقت انسان از نطفه ناچیز حالت احتضار و انتقال انسان از این جهان به جهان دیگر مکافات و مجازات مؤمنین و کافران.

داستان زیبا و آموزنده:

خواننده محترم!

قبل از اینکه به ترجمه و توضیح موضوعات مندرج این سوره مطابق آیات متبرکه و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم، و همچنان در مورد فضیلت سورة واقعه، مطالبی را تحریر بدارم، لازم و ضروری می پندارم، تا مؤجزابه داستان صحابی جلیل القدر اسلام، شخصیت که رسول الله صلی الله علیه و سلم دوست

داشت، تلاوت قرآن را از او بشنود. صحابی که پیامبر صلی الله علیه وسلم براو شهادت داد که ساق پای او در میزان روز قیامت سنگین تر از کوه اُحُد خواهد بود، اشاره بدارم.

علامه ابن جوزی «او را سادس فی الاسلام» یعنی نفر ششم که به اسلام گرویده است، ذکر نموده است. (رساله: صفه الصفوة، ترجمه حضرت عبدالله بن مسعود).

عبد الله ابن مسعود شخصیت بود که: در تمام جنگ‌های صدر اسلام، حضور داشت و رازدار رسول الله صلی الله علیه وسلم و تکیه گاه و نگهدارنده مسواک، کفش رسول الله و حامل وسایل نظافت او در سفر بود. عبدالله ابن مسعود (رض) در رفتار، راهنمایی و بلندهمتی شبیه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم بود و کم وزن و قد کوتاه داشت.

سیرت نویسان می نویسند که: عبد الله ابن مسعود دارای بهترین لباس‌ها و خوشبوترین عطرها بود، متولی قضاوت کوفه و مسئول بیت المال در زمان خلافت امیر المومنین حضرت عمر (رض) و ابتدای دوران خلافت حضرت عثمان (رض) را بدوش داشت.

عبد الله ابن مسعود، در مدینه منوره در سال ۳۲ هجری وفات کرد و در قبرستان بقیع دفن شد در حالیکه شصت و چند سال عمر داشت. (تفسیر صفوة التفاسیر تألیف محمد علی صابونی: ۱/۱۶۳).

اولین کسی که قرآن را به صدای بلند خواند:

از یحیی بن عروه بن زبیر از پدرش روایت شده که می گوید: بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم اولین شخصی که در مکه مکرمه قرآن عظیم الشان را با صدای بلند قرائت فرمود، عبدالله بن مسعود (رض) بود.

سیرت نویسان می نویسند: روزی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع شده بودند و می گفتند: قسم بخدا قریش هیچگاه این قرآن را با صدای بلند نشنیده اند، چه کسی آن را به گوش آنها می رساند؟ ابن مسعود گفت: من. گفتند: ما بر تو می ترسیم، ما شخصی را می خواهیم که قوم زیادی داشته باشد که اگر قریش خواستند به او حمله کنند، قومش مانع آنها شود. گفت: رهایم کنید. خداوند آنها را از من منع می کند.

ابن مسعود (رض) صبح وخت به مقام آمد و در حالیکه قریش جمع شده بودند، با صدای بلند خواند: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ: «الرَّحْمٰنُ ﴿۱﴾ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴿۲﴾» (سوره الرحمن: ۱-۲). سپس به همین ترتیب به قرائت خویش ادامه داد. قریش تأمل کردند و گفتند: این چیست که ابن ام عبد می خواند؟ سپس گفتند: او قسمتی از آنچه را که بر محمد نازل شده است، می خواند. پس برخاستند و شروع به زدن او کردند و اواز خواندن دست بردار نمی شد تا لحظه ای که سوره را به اتمام رسانید. سپس نزد اصحابش رفت در حالیکه سر و رویش زخمی شده بود. گفتند: این همان چیزی بود که از آن می ترسیدیم. گفت: حال دشمنان خداوند آرام نیستند، اگر بخواهید فردا نیز مثل آن را برایشان می خوانم. گفتند: کافی است، به اندازه لازم آنچه را که خوشایندشان نبوده، برای آنها خوانده ای. (اسناد این روایت صحیح و متصل است و امام قرطبی آنرا در تفسیر خویش از عروه بن زبیر ۱۴۷/۷ نقل کرده است و طبری در تاریخش ۳۳۴/۲-۳۳۵ آورده است.).

قرآن از زبان او همان طور که نازل شده بود، خارج می شد.

از عبدالله نقل شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم از میان حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر (رض) می گذشت که عبدالله به نماز ایستاده بود. پس

سورة نساء را شروع کرد و آن را به طور مفصل خواند، پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: کسی که دوست دارد قرآن را همانطور که نازل شده، یاد بگیرد، آن را به قرائت ابن ام عبد بخواند. سپس عبدالله شروع به دعا کرد، و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: دعا کن که استجاب می شود. از جمله دعا های ابن مسعود این بود: خدایا ایمانی برگشت ناپذیر و نعمتی فنا ناپذیر و همراهی پیامبرت محمد صلی الله علیه وسلم در بهشت برین را به من عطا بفرما. حضرت عمر (رض) گفت: بخدا سوگند نزد عبدالله خواهم رفت و به برآورده شدن دعایش به او بشارت خواهم داد. زمانی که حضرت عمر نزد عبدالله آمد که به او بشارت بدهد، دید که ابوبکر صدیق از او سبقت گرفته است و گفت: تو در هر خیری سبقت می گیری. (ارناؤوط می گوید: اسنادش حسن است و در المسند ۴۴۵/۱-۴۵۴ آمده است، حاکم ۳/۳۱۷).

پیامبر اسلام هنگام شنیدن قرآن از ابن مسعود گریه می کرد:

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم عبدالله بن مسعود را دوست داشت، که این امر روز به روز بیشتر می شد و بخاطر نشانه های تیزهوشی و نجابت و اخلاق والا و پیروی نیکو او را به خود نزدیک می کرد. یک بار پیامبر صلی الله علیه وسلم مشتاق شد که قرآن را از زبان ابن مسعود (رض) بشنود، خوشا بحال چنین فضیلت بزرگی که تمام دنیا مساوی آن نیست.

عبدالله می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم به من گفت: قرآن را برایم بخوان، گفتم: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرآن را بخوانم در حالیکه بر تو نازل شده است؟ گفت: من میل دارم که آن را از دیگری بشنوم، پس سوره نساء را برای او خواندم تا به اینجا رسیدم که: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ

أُمَّةٌ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾» (سورة النساء: ٤١). «حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) میآوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟».

پس او با پایش به من اشاره کرد در حالیکه چشمانش پر از اشک شده شده بود. (مسلم ۸۰۰ در المسافرين، باب فضل استماع القرآن؛ بخاری ۴۰۴۹ فضائل القرآن.).

روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم به اصحابش گفت: از دو نفری که بعد از من میآیند از اصحابم، به ابوبکر و عمر اقتدا کنید، و از هدایت عمار بهره بگیرید، و به عهد ابن مسعود تمسک بجوید، و این سفارش بزرگی برای اصحاب بود که در خلال آن ارزش و جایگاه ابن مسعود فهمیده می شود. (ترمذی ۳۸۱۰؛ ابن ماجه ۹۷؛ حاکم ۷۵/۳ و ذهبی آن را صحیح دانسته و با آن موافق است).

فضیلت سورة واقعه:

ثعلبی و ابن عساکر در شرح حال عبدالله بن مسعود می فرمایند: «عبدالله بن مسعود (رض) به همان مریضی مصاب شد که در آن رحلت کرد پس عثمان بن عفان (رض) به عیادتش رفت و از او پرسید:

ای عبدالله! از چه مریضی رنج میبری؟

گفت: از مریضی گناهان خویش.

پرسید: به چه چیزی میل داری؟

گفت: به رحمت پروردگار خویش.

پرسید: آیا دستور ندهم که برایت طبیب بیاورند؟

گفت: همان پزشک مرا مریض ساخت.

پرسید: آیا برای تو به بخششی دستور ندهم؟

گفت: مرا بدان نیازی نیست.

فرمود: این بخشش، بعد از تو از آن دخترانت باشد.

گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا بر دخترانم از فقر بیمناکید؟ من به دخترانم دستور داده‌ام که در هر شب «سوره واقعه» را بخوانند زیرا در حدیث شریف از رسول الله صلی اله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «هر کس در هر شب سوره واقعه را بخواند، هرگز به او فقر و فاقه‌ای نمی‌رسد».

یادداشتی بر فضیلت سورة واقعه:

روایت صحیح درمورد فضیلت سورة واقعه همان است که: حضرت ابن عباس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت فرموده است: «شیبتنی هود والواقعة والمرسلات وعم يتساءلون وإذا الشمس كورت» (سوره های هود و الواقعه و مرسلات و عم يتساءلون و اذا الشمس كورت مرا پیر کردند) (روایات از ترمذی است، و شیخ البانی این روایت را در (صحیح الجامع) صحیح دانسته است). از جانب دیگر این سورة واقعه شامل عذاب و وعید آخرت است. باید یاد آور شد که یک تعداد؛ روایت ضعیفی که در فضل قرائت سوره الواقعه آمده است آنست که از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «من قرأ سورة الواقعة في كل ليلة لم تصبه فاقة أبداً» (روایت بی‌هقی)، (کسی که هر شب سوره واقعه را قرائت کند هیچوقت دچار فقر نمیشود)، ولی امام احمد بن حنبل این روایت را منکر میدانند.

ولی با آنهم اگر کسی بر اساس روایات ضعیف در فضائل اعمال عمل کند، از اهل بدعت نیست، ولی بهتر است آنرا ترک کند و سراغ قرائت سوره های برود که در فضل آنها روایات صحیح وارد شده است از قبیل سوره های (بقره، آل عمران، اخلاص، فلق، ناس، و غیره).

ترجمه و تفسیر سورة واقعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾

هنگامی که واقعه (بزرگ قیامت) واقع شود. (۱)

«الْوَاقِعَةُ» (واقعهی قیامت، فرود آینده، رخ دهنده).

ابن کثیر می فرماید: که واقعه یک از نام های روز قیامت است؛ زیرا در وقوع آن هیچ مجالی برای شک و شبهه وجود ندارد.

امام بیضاوی گفته است: چون وقوع روز محقق است به «واقعه» موسوم است. (تفسیر البیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التاویل - ۴۳۷/۳).

ابن عباس می فرماید: «واقعه» مانند «طامه» و «صاخه» و «آزفه» اسم قیامت است. و این اسماء عظمت و بزرگی شأن آن را به اقتضاء می‌رسانند. (البحر المحیط فی التفسیر القرآن ۲۰۲/۸).

لَيْسَ لَوْفِعَتِهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾

که در واقع شدن آن هیچ دروغی نیست. (۲)

انکار از قیامت، فقط در دنیا و در شرایط رفاه و غفلت است، که برای برخی از انسانها رخ می دهد، ولی همین که نشانه‌های قیامت آشکار شود، دیگر کسی آن را انکار نمی کند.

برخی از مفسرین کاذبه را به معنای تکذیب گرفته اند، و معنایش روشن است، یعنی نمی توان آن را تکذیب کرد. و هیچکس نمی تواند آن را انکار نمود. بناءً تا فرصت هست، بر وقوع قیامت باید باور داشته باشیم، که پس از وقوع، نتیجه‌ای جز شرمساری برای انسان ندارد.

فواید و اثراتی ایمان به روز آخرت:

- اگر هر کدام از ما وشما ایمان راسخ، قاطع و کامل به روز قیامت داشته باشیم، بدون شک و تردید به عبادت خداوند روی میآوریم، و مشغول عبادت میشویم و از گناه و بدی ها پرهیز می نمایم و در نتیجه به زندگی شرافتمندانه و خوشبختانه خویش ادامه می دهیم.

- شخصی که به روز آخرت ایمان داشته باشد، و می داند که در برابر هر چیزی محاسبه میشود، شکی نیست که در هر کردار و گفتار خویش میانداشد و دقت می نماید، هیچ عملی انجام نمی دهد و هیچ سخنی نمی گوید مگر اینکه راست و درست باشد.

- در صورتیکه انسان بداند که: چه حوادثی در این روز به وقوع می پیوندد، و هیچ چیزی نمیتواند انسان را از این حوادث بجز عمل صالح، نجات دهد، بناءً با تمام قوت به انجام انواع کارهای نیک از قبیل نماز، روزه، صدقه، قرائت قرآن، امر به معروف و نهی از منکر، خوش رفتاری با مردم و رعایت حقوق والدین و همسایه ها و ... مبادرت خواهد ورزید، و در سبقت گرفتن در راه خیر سعی و تلاش جدی بعمل خواهد آورد.

- واگرواقعاً شخص بداند، وایمان بدین روز داشته باشد که پروردگار چه نعمتهائی جاویدان و همیشگی برای مؤمنان، و چه عذابها و شکنجههای پی در پی و همیشگی برای کافران، آماده کرده است، بدون شک دنیا را حقیر و کوچک خواهد شمرد، و به این فیصله خواهد رسید که: دنیا جز خانه ای مؤقت و متاعی زودگذرا نیست پس خود را به خاطر مال و متاع و مقام زود گزر دنیا، سرگردان و نگران نخواهد ساخت، همه ای جد و جهد خویش را براه خواهد انداخت تا در این دنیا متقی و پرهیز گار باشد و برای دسترسی زندگی ابدی و منزل حقیقی و جاویدان سعی و تلاش خواهد فرمود.

خَافِضَةً رَّافِعَةً ﴿٣﴾

(آن روز، گروهی را) پایین می آورد (و گروهی دیگر را) بالا می برد. (۳)
«خفض» به معنای فرو آوردن و به زیر کشیدن و «رفع» به معنای بالا بردن و برافراشتن است.

«رَّافِعَةً» «بالا برنده، برافرازنده».

یعنی مقام بعضی را پایین می آورد و منزلت بعضی دیگر را بالا می برد. (البحر المحيط فی التفسیر القرآن - ۲۰۲/۸).

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا ﴿٤﴾

هنگامی که زمین به شدت لرزانده شود. (۴)

«رج» به معنای لرزش شدید و تند و از جا کنده شدن است.

«رَجًّا» «لرزاندن، جنباندن، بشدت بلرزد».

مفسران در این مورد در تفاسیر خویش مینویسند که: زمین به مانند گهواره‌ی طفل تکان می خورد، تا تمام ساختمان های روی آن فرو ریزند، و تمام کوه‌ها و قلعه های روی آن شکسته و متلاشی شوند. (تفسیر قرطبی ۱۷/۱۹۶).

وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ﴿٥﴾

و کوه‌ها کوبیده و به شدت متلاشی شوند. (۵)

«بُسَّتِ» «کوبیده و متلاشی شوند».

«بس» به معنای خرد شدن در اثر فشار شدید است.

فهم عالی این آیه به این حقیقت اشاره می نماید که: در آستانه قیامت، وقوع زلزله‌ها و لغزش زمین و کوه‌ها به صورت حتمی به وقوع می پیوندد.

فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا ﴿٦﴾

و به صورت غبار پراکنده شوند. (۶)

و «هَبَاءٌ» به خاک نرم مانند غبار و ذرات معلق در هوا می گویند و «منبث» به معنای پراکنده است.

«هَبَاءٌ» «غبار، گرد».

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿٧﴾

و شما (انسانها) به سه گروه تقسیم خواهید شد. (٧)

تقسیم انسان ها به سه گروه:

زمانیکه در روز قیامت کرسی قضاوت بین بندگان نصب گردد، کافران از مؤمنان جدا شده و به سمت چپ برده می شوند و مؤمنان در سمت راست عرش الهی قرار می گیرند و تعدادی نیز در مقابل خدا جای دارند و نزدیک به او هستند.

در این وقت است که با تحقیر صدا می آید: «وَأَمْتَرُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» (سوره یس: ٥٩). (ای گنهکاران و مجرمان امروز از مؤمنان جدا شوید).

و باز میفرماید «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾» (سوره یونس: ٢٨). (و روزی که همه را گرد می آوریم. سپس به مشرکان می گوئیم: شما و معبود هایتان را در جای خود بایستید، بعد آن ها را از هم جدا می سازیم و معبود هایشان می گویند: شما ما را نپرستیده اید).

همچنان قرآن عظیم الشأن صحنه ان در (آیات ٢٨ و ٢٩ سوره الجاثیه) چنین به بیان گرفته است: «وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٩﴾»

«همه ملت ها را می بینی که بر سر زانو ها نشسته و هر ملت به سوی نامه اعمالش خوانده میشود. امروز جزا و سزای کار هایتان به شما داده میشود* این

نامه اعمال، کتاب ماست که اعمال شما را صادقانه بازگو می کند ما خواسته بودیم که تمام کارهای شما که در دنیا انجام می داده اید را یادداشت کنند».

خواننده محترم!

در روز قیامت همه مخلوقات متواضعانه و خاشعانه در برابر رب العالمین صف می کشند، در حالیکه، عرق از سر و رویشان می بارد، هر کسی به نسبت اعمال که در دنیا انجام داده غرق در عرق است، فروتن و ذلیل، بدون اذن الله تعالی کسی یارای سخن گفتن را ندارد، فقط پیامبران سخن می گویند، مردم به پیامبران خود چسبیده اند، نامه اعمال که شامل اعمال تمامی انسان ها از خلق آدم تا نهایت دنیا است و فرشتگان آن را در طول تاریخ یادداشت نموده اند، گذارده می شود. قرآن عظیم الشأن در (آیات ۱۳ - ۱۵ سورة القيامة) حالت این روز را چنین به تعریف گرفته است: «يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ﴿١٥﴾».

(انسان در آن روز به آنچه پیش فرستاده و به آنچه پس گذاشته است خبر داده می شود.

(۱۴) اصلاً انسان به (خوب و بد) نفس خود بیناست. (۱۵) اگر چه (در آن روز) عذرهایی پیش کند.)

«وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّزَمَنِهِ طَئِرُهُ ۖ فِي عُنُقِهِ ۖ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ﴿١٣﴾ أَقْرَأَ كِتَابِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾» (سورة الإسراء: ۱۳-۱۴). (و ما اعمال هر کسی را در گردنش (تقدیرش) آویخته ایم و روز قیامت کتابی را برای وی بیرون می آوریم که آن را باز گشاده بیابد. (۱۴) (به او گفته شود) نامه ات را بخوان، کافی است که امروز خودت حسابگر خود باشی.)

حسن بصری (رض) می فرماید: «ای بنی آدم، چه منصف است کسی که تو را قاضی خودت قرار می دهد».

میزان جهت وزن اعمال خیر و شر گمارده می شود، پل صراط بر امتداد جهنم زده شده، فرشتگان به بنی آدم خیره گشته اند، شعله های جهنم زبانه می کشد و بهشت برین آشکار می گردد، خداوند جهت قضاوت و تسویه حساب با بندگان تجلی می یابد و زمین با نور خدا روشن می گردد، و کتاب اعمال گذارده می شود، فرشتگان شهادت خود را بر اعمال بندگان ادا می کند، زمین نیز بر اعمال انسان ها بر روی خودش شهادت می دهد، راهی به جز اعتراف نمی ماند والا بر دهان مَهر سکوت زده شده و تمامی اعضای بدن به صدا آمده و هر آنچه انسان در شب ها و روزها مرتکب می شده است را برمی شمارند.

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴿٥﴾» (سورة الزلزلة: ۴-۵).

«در آن روز زمین خبرهای خود را بازگو می کند * چون خداوند تو بدو امر و وحی کرده است».

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾

پس (اولین گروه) «اصحاب میمنه» هستند، اما اهل سمت راست چه کسانی هستند؟ (۸)

قرطبی گفته است: تکرار ما اصحاب المیمنه و ما اصحاب المشئمة تفخیم و شگفت انگیزی را می رساند. مانند الحاقه ما الحاقه و القارعه ما القارعه. (تفسیر قرطبی ۱۷/۱۹۹).

آلوسی گفته است: در اولی منظور تفخیم است و در دومی منظور نشان دادن زشتی و شناخت حال آنها می باشد. و نیز منظور به شگفت آوردن شنونده در خوبی و زشتی حال دو گروه می باشد. انگار گفته است: حال اصحاب میمنه بی نهایت خوب و حال اصحاب مشأمة بی نهایت زشت و شنیع است. (آلوسی ۲۷/۱۳۱).

اصحاب میمنه:

«أَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ» «یاران دست راست».

اصحاب میمنه، اهل سعادت‌اند که این اشخاص را از سمت راست به‌سوی بهشت می‌برند و نامه‌های اعمال‌شان را به دست راست‌شان تسلیم می‌دارند. اصحاب میمنه کسانی هستند که اهل خیر و برکت و خوشبختی و سعادت هستند.

[راستی] وضعیت‌شان چگونه است؟ وضعیت آن‌ها وصف ناپذیر است. تنها خدا می‌تواند وضعیت آن‌ها را توصیف کند.

صفات ممیزه اصحاب المیمنه:

قرآن عظیم الشان در وصف و صفات اصحاب میمنه در آیات (۱۳ - ۱۸) سورة البلد) می‌فرماید: «فَكُ رَقَبَةً ﴿۱۳﴾ أَوْ إِطْعَمَ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ﴿۱۴﴾ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿۱۵﴾ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ﴿۱۶﴾ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴿۱۷﴾ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ ﴿۱۸﴾» (آزاد کردن کردن‌ها (برده‌ها) است. (۱۴) یا طعام دادن در روز گرسنگی است. (۱۵) به یتیمی که از اقارب باشد. (۱۶) یا به مسکین خاک‌آلود. (۱۷) باز از آنانی باشد که ایمان آورده‌اند و یکدیگر را به صبر نمودن (در راه دین) و نرمی و مهربانی سفارش کرده‌اند. (۱۸) این گروه اصحاب دست راست‌اند.)

صفات اصحاب دست راست عبارت است از:

- آزاد کردن غلام و کنیز یا قرض‌دار از بار قرض سبک ساختن.
- در وقت سختی و قحطی گرسنگان را دستگیری نمودن.
- نیکویی به یتیمان و اقربا «نزدیکان».
- دستگیری از فقیری که از فقر و تنگدستی خاک‌آلود شده باشد.

- و به شرط قبولی اعمال، ایمان داشته باشند و به صبر و محبت و مهربانی با همدیگر توصیه و تأکید کنند و ادای حقوق و انجام فرایض و بر خلق خدا رحم نمایند تا الله متعال بر شما رحم فرماید.

- ایشانند یاران دست راست و به نیکبختی رسیدن.

خواننده محترم!

مفسیر کبیر جهان اسلام ابن کثیر می نویسد که: تمام مردم در روز قیامت به سه گروه تقسیم می شوند، گروهی که در سمت راست عرش قرار می گیرد، آنان کسانی هستند که نامه اعمال شان به دست راست داده می شود، و آنان در جانب راست عرش جمع کرده می شوند، که همه آنها اهل جنت می باشد.

گروه دوم در جنب چپ عرش جمع کرده می شوند، و نامه ی اعمال شان به دست چپ شان داده می شود، که همه ی آنها اهل جهنم می باشند.

گروه سوم سابقین هستند که با قرب مقام، و امتیاز خاصی در پیشروی عرش، جایگاه شان می باشد، و این گروه شامل انبیاء، رسل، صدیقین شهدا و اولیاء می باشند، که نسبت به اصحاب الیمین از تعداد کمتری بر خور دارند.

وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿٩﴾

و (گروه دوم) اهل سمت چپ هستند! اما اهل سمت چپ چه کسانی هستند؟ (۹)

«الْمَشْأَمَةُ»: دست چپها. سمت چپها. آنان کسانی هستند که نامه اعمال را با دست چپ دریافت می دارند (نگاه: حاقه /). افراد بدبخت و تیره روز.

حالت اصحاب شمال یعنی یاران چپ:

«الْمَشْأَمَةُ»: دست چپی ها. سمت چپها. عبارت از آنده اشخاصی اند که اعمال نامه شه به دست چپ در یافت می دارند، آنان کسانی هستند که نامه اعمال را با دست چپ دریافت می دارند. (ملاحظه شود سورة حاقه) دریک

معنی کلی گفته می توانیم که دست یا اصحاب شمال اشخاص افراد بدبخت و وسیاه روز اند.

همانطوریکه گفته آمدیم: اصحاب شمال بحیث اشخاص؛ اهل شقاوت و ضلالت شناخته شده اند، این عده اشخاص بعد از صدور حکم محکمه از سمت چپ راهی دوزخ می سازند، نامه های اعمالشان را به دست چپ شان تسلیم میدارند. اصحاب شمال از جمله، اشخاص بدبخت و به دور از سعادت اند، و این سیاه روز ناشی از اعمال است که در دنیا انجام داده اند، و از نتیجه این اعمال در روز قیامت، دچار شومی و بدبختی و شقاوت شده اند.

مفهوم چپ دستی ها در ادیان:

در تعلیمات دین یهودیت و مسیحیت چپ دست را به فال نیک نمی گیرند. در کتاب «ساموئل» از یعقوب علیه سلام و داوود علیه سلام داستانی را حکایه میدارند که: زمانیکه «آماسا» خواهر زاده داوود علیه سلام که از جانب داوود علیه سلام به بحیث جانشین او تعیین گردیده بود، رهبری گروهی شورشگر را علیه داوود به عهده می گیرد.

روزی داوود علیه سلام او را به قصر اش دعوت می دارد و در ضمن گفتن: «به یقین برادرم بر سر راه تو ایستاده است؟ دست راست آماسا را گرفته و می بوسد و همزمان با دست چپش شمشیرش را با مهارت در شکم آماسا طوری فرو می برد که دل و روده ی او روی زمین می ریزاند.» این بدین معنی است که او نخواست قتل او را بدست راست خویش انجام دهد.

همچنان در داستان های متعددی در انجیل دیده شده است که بر فضیلت دست راست بر چپ حکم نموده است. در اناجیل آمده است که: حضرت مسیح به آنانی که در سمت راستش جای می گیرند می گوید: «در آغوش مهر پدر در آئید، به سرزمینی که از آغاز برای شما بیان آفریده شد». و آنگاه

روی سوی آنانی که در سمت چپ او نشسته اند کرده و می گوید: «از من دور شوید، سوی آتش ابدی، آتشی که از آن شیطان و یارانش است گم شوید».

ناگفته نماند که ربط دادن بدی به چپ و خوبی به راست حتی قبل از مسیحیت در بین اساطیر انسانها وجود داشت و انجیل بنیان گزار این طرز تفکر نیست.

همچنان اگر تاریخ کشور مصر و داستانها و اعتقادات مصریان قدیم مورد مطالعه قرار گیرد در می یابیم که چپ و یا اینکه چشم چپ آفتاب با خود مصیبت همراه دارد، خدای توفان بدی و بی نظمی منتشر می کند، در حالیکه هوروس بخشنده ی خوبی هاست و به همین سبب «چشم راست آفتاب» نام دوم اوست.

در بودیسم و هندویسم نیز می توان آداب و رسوم و داستان های از این مشابهت را مشاهده کرد که در مورد عدم خوبی دست چپ بیان گردیده است.

همچنان محققین مینویسند:

در میان عوام الناس عادتى در مورد فضیلت دست راست با چپ وجود دارد. میگویند: زمانیکه جادوگر هنگام بهم زدن داروهای جادوئی اش در طشت جادوگرى اش بایستى رو به آفتاب ایستاده و با اکت خاصى دست چپش را به سوى نقطه مقابلش دراز کند و عوامل مریضى را از بین ببرد. معالجه چپ دستان همواره و در همه جای جهان مطرح بوده و کماکان هست.

خواننده محترم!

دین مقدس اسلام در فضیلت سمت راست و دست راست، بخصوص برای: سلام دادن، مصافحه کردن، غذا خوردن، دریافت نامه اعمال در روز قیامت،

پیش شدن در هنگام خارج شدن و داخل شدن، پوشیدن لباس و غیره ... در مجموعه سایر موضوعات، در نظر گرفته شده است.

همچنان در تعلیمات دین مقدس اسلام، مسلمانان هر کار خوب و ثوابی را باید با دست راست انجام دهند؟ در این مورد عالم شهیر جهان اسلام شیخ امام نووی رحمه الله در «شرح صحیح مسلم» میفرماید:

«این یک قاعده مستمر در شرع اسلامی است که: هر آنچه از باب تکریم و شرافت باشد مانند: پوشیدن لباس پیراهن و تنبان، پوشیدن جراب، داخل شدن به مسجد، سواک (یا مسواک زدن) و سرمه زدن، و گرفتن ناخون، و کوتاه کردن بروت، و شانه زدن موها، و زدودن موی زیر بغل، و تراشیدن موی سر، و سلام نماز، و شستن اعضای وضو و غسل، و خروج از توالت، و خوردن و نوشیدن، و مصافحه و دست دادن، و لمس حجر الأسود و همانند آنها، تیامن (پیش انداختن دست راست) در آنها مستحب است.

و هر آنچه که ضد آن باشد مانند: رفتن به تشناب و یا دست شوی، بیرون رفتن از مسجد، استنشاق، و استنجاء، و بیرون آوردن لباس و تنبان و یا هم جوارب و همانند آنها، پیش انداختن سمت چپ مستحب است، و تمامی این موارد برای تکریم راست و شرف آن است».

قرآن عظیم الشأن در آیه (۷۱ سوره اسراء) می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَٰئِكَ يَلْقَوْنَ كِتَابَهُمْ» (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایان شان میخوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راست شان داده شود، آن را (با شادی و سرور) میخوانند.

و یا هم در سورة (واقعه، آیه ۹۱) میخوانیم: «فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ» (به او گفته می شود: سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب راست اند).

- «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٩﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٤٠﴾» (مدثر ۳۸-۴۰). یعنی: (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است، مگر اصحاب یمین (راست) (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوای شان به دست راست شان می دهند) آنها در باغهای جنت اند، و سؤال می کنند.

- و هنگامی که از پیامبرانش خبر می دهد، میفرماید: «وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» (سوره طه آیه ۶۹). یعنی: (ای موسی) آنچه را در دست راست داری بیفکن، تمام آنچه را ساخته اند می بلعد! آنچه ساخته اند تنها مکر ساحر است؛ و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد.

- «فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٩١﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ﴿٩٢﴾ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ﴿٩٣﴾» (سوره صافات ۹۱-۹۳). یعنی: (ابراهیم وارد بتخانه شد) مخفیانه نگاهی به معبودانشان کرد و از روی تمسخر گفت: «چرا (از این غذاها) نمی خورید؟! چرا سخن نمی گوید؟! سپس بسوی آنها رفت و ضربه ای محکم با دست راست بر پیکر آنها فرود آورد.

- «وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ» (سوره واقعه، آیه ۴۱). یعنی: واصحاب شمال (چپ)، چه اصحاب شمالی (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می شود).

- «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ» (سوره حاقه آیه: ۲۵). یعنی: اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می گوید: «ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمی دادند.» در آیات متذکره به وضاحت تام بر فضیلت دست راست تاکید بعمل آمده است.

دریافت اعمال نامه بدست راست:

یکی از بزرگترین شرف که دست از آن برخوردار است، این است که شرف نوشتن را پروردگار با عظمت با دست اعطا نموده، همانطوریکه شرف نطق را بزبان هدیه داده است.

پروردگار با عظمت ما طوریکه در فوق بدان اشاره نمودیم، ملائکه یی را مأمور گردانیده که مصروف نوشتن اعمال نامه خلق است و بر آنها نگهداری میکنند. الله تعالی میفرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿۱۰﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿۱۱﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿۱۲﴾» (انفطار ۱۰-۱۲). یعنی: «البته و یقیناً نگهبانها برای مراقبت احوال و اعمال شما مأمور اند، ملائکه هایی بزرگوارند که اعمال بندگان را مینویسند، شما هر چه کنید همه را می دانند».

و می فرماید: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿۱۷﴾ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿۱۸﴾» (ق ۱۷-۱۸).

یعنی: «دو ملائکه گفتار و کردار شخص را دریافت می دارند و آن را ثبت می کنند، یکی از دست راست و دیگری از دست چپ نشسته و همنشین او هستند، هر کلمه یی که بر زبان براند (از خیر و شر) آن را می نویسند و مراقب و حاضر حال اویند».

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿۱۰﴾

و (گروه سوم) سبقت کنندگان، (که در کارهای نیک) سبقت کننده اند. (۱۰)

سومین گروه:

سومین گروه به اشخاص اطلاق می شود که: در دنیا در اطاعت و عبادت وبصورت کل در مسیر بندگی نسبت به همه جلوتر و پیشقدم تر قرار دارند، که مقام شان در روز قیامت نیز در مقام بالا و اول بوده و به سوی رحمت

پروردگار و بهشت پیش می‌تازند. به درجات بالاتر و اجر و پاداش بزرگتری دست می‌یابد.

«سابق» به کسی گفته میشود که ایمان در دلش به گونه‌ای جای گرفته باشد که حتی گاه گاهی هم دچار سستی و ضعف نشود و میل به انجام گناهان بزرگ و عمل ناپسند نکند. «سابقون» کسانی هستند که در مسیر بندگی خدا به مقامی والا رسیده‌اند و ایمان در دلشان چنان جای گرفته است که مغلوب هوا و آرزوهای نفسانی نشده و شیطان نمی‌تواند بر آنها مسلط شود و آنان را وادار به انجام گناهان بزرگ کند. اینان از جمله کسانی اند که در کارهای نیک سبقت میکنند. «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (بقره، ۱۴۸) همچنان این عده اشخاص، وقتی دعوت به دین خدا آغاز می‌شود اینان اولین اشخاصی اند که به آن جواب مثبت میدهند و به آن می‌پیوندند و شروع به تبلیغ و دعوت مردم به سوی خدا می‌کنند.

«سابقین» کسانی هستند که نفس و روانشان «مطمئن» شده و آرام گرفته و در میدان بندگی خدا محکم ایستاده‌اند. همچنان باید گفت که: سبقت درایمان و عمل و خیرات و نیکی‌ها ارزش بسزای دارد.

خواننده محترم!

به این ترتیب ملاحظه نمودیم که: انسان‌ها در روز قیامت به سه گروه تقسیم می‌شوند: دست راستی‌ها که همانا اصحاب بهشت‌اند، دست چپی‌ها که همانا اهل دوزخ‌اند و پیشتازان سبقت‌گیرنده به پیشگاه پروردگار لایزال و مقربان بارگاه الهی؛ که همانا پیامبران، صدیقین و شهدا می‌باشند.

در حدیث شریف به روایت حضرت عائشه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا می‌دانید که پیشتازان به سوی سایه (عرش) الهی در روز قیامت چه کسانی‌اند؟ اصحاب گفتند: الله و رسولش داناترند.

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: ایشان کسانی اند که چون حق به آنان عرضه شود، آن را می‌پذیرند و چون حق از آنان خواسته شود، آن را میبخشند و بر مردم چنان حکم و قضاوت می‌کنند که بر خویشان حکم می‌کنند».

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾

آنان مقربان (دربار الهی) اند. (۱۱)

و بدون شک پیشگامان در نیکی‌ها، باید در جامعه از جمله مقربین باشند. و این فیصله الهی است؛ کسانی که در دنیا به سوی خیرات سبقت می‌گیرند، در آخرت برای دریافت اجر و پاداش مقدم‌ترند.

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿١٢﴾

در باغ‌های پر نعمت قرار دارند. (۱۲)

واقعاً هم بهشت، محلّ کامیابی‌های مؤمن است. نباید فراموش کرد که: مقام معنوی، بالاتر از کامیابی مادی می‌باشد. پروردگار با عظمت ما در ابتدا با زیبای خاصی فرمود: «أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»، آنان مقرب درگاه ما هستند، و بعد از آن فرمود که در باغ‌های بهشتی قرار می‌گیرند. «فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

گروه زیادی از پیشینیان اند. (۱۳)

«ثَلَاثَةٌ» «گروهی، پاره، دسته».

وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾

و عده‌ای کمی از متأخران (۱۴)

بسیاری از این گروه متعلق به امت‌های قبل از نزول قرآن هستند و کمی از آن‌ها متعلق به ملت‌هایی هستند که بعد از نزول قرآن خواهند آمد.

قرطبی گفته است: سابقین ملت‌های متأخر نسبت به سابقین ملت‌های پیشین اندک می‌باشند؛ زیرا پیامبران پیشین بسیار بودند، در نتیجه سابقون آنها نیز زیاد بود. پس تعداد آنها از تعداد سابقون امت ما بیشتر است.

حسن گفته است: سابقون گذشتگان از سابقون امت ما بیشتر است، آنگاه آیه را خواند. (تفسیر قرطبی ۲۰۰/۱۷). و بنا به قول ضعیفی منظور از السابقون السابقون پیشکسوتان این امت است، و مراد از آخرین: متأخرین این امت میباشد. بدین ترتیب هر دو گروه از امت محمد صلی الله علیه و اله و سلم میباشند.

(نظر اول عبارت است از: اختیار جمهور مفسران مانند ابن جریر و ابو سعود و قرطبی و بیضاوی و آلوسی. و ابن کثیر نظر دوم را اختیار کرده و گفته است: نظر ابن جریر ایراد دارد و ضعیف است؛ زیرا به نص قرآن این امت بهترین امت است. پس بعید است مقربان در غیر این دین از مقربان این آیین بیشتر باشند. می‌گوییم: می‌دانید که پیامبران تعدادشان بسیار زیاد بود و عموماً از سابقین می‌باشند و اگر پیروانشان به آنها اضافه شود، تعدادشان از خواص این امت بسی بیشتر می‌شود. اما در مجموع امت محمد از دیگر امت‌ها فاضلتر است و از همه بیشتر وارد بهشت می‌شوند. بدین ترتیب اشکال رفع می‌شود. و الله اعلم.)

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾

بر تخت‌های چیده شده و بافته شده از دُر و یاقوت (خواهند نشست). (۱۵) «مَوْضُونَةٌ» «مرصع، زربفت». همچنان ابن جریر، ابن ابی حاتم، بیهقی و غیره در باره «مَوْضُونَةٌ» نقل کرده اند که آن پارچه ای است که با طلا زربافت شود. ابن عباس گفته است: «موضونه» یعنی جواهر نشان و زربافت. (مختصر ۴۳۰/۳) در این آیه مبارکه قرآن عظیم الشأن وضعیت و محل نشستن جنتیان را به توصیف می‌گیرد و می‌فرماید که: روی تخت‌هایی نشسته‌اند. این تخت‌ها با فواصلی در کنار هم چیده شده و آن مکان و مجلس با دُر و مروارید مزین شده است. مؤمنین روی آن تخت‌ها نشسته و بر آن‌ها تکیه زده‌اند:

مُتَكِّينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ﴿١٦﴾

در حالیکه روبروی یکدیگر بر آنها تکیه دارند. (۱۶)
از آداب پذیرایی، فراهم نمودن جایی است که مهمان در آن احساس راحتی و آرامش کند.

در مجالس دنیوی اگرچه در ظاهر با هم هستند؛ ولی قلب های شان با هم نیست و در بسیاری از موارد نسبت به هم دیگر کینه [و حسد و بخل] دارند.
ولی در بهشت نه کینه ای هست و نه عداوت و نه دشمنی. اهل چنین مجلسی هرگز زحمت آماده کردن غذا و نوشیدنی و... را نمی کشند؛ زیرا خدمتکارانی دارند و در آنان در خدمت شان قرار دارند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾

پسرانی همیشه جوان و بانشاط بر گرد آنان برای خدمت می گردند. (۱۷)
«مُخَلَّدُونَ» «جاودانان». مراد اینست که آنان برای همیشه در حالت جوانی میمانند، و در معرض تغییر سنی و سایر تغییرات قرار نمی گیرند، و در باره غلمان اهل جنت تحقیق راجح آن است که آنان نیز مانند حوران در خود جنت آفریده می شوند، و خدمت گزاران اهل جنت قرار می گیرند و از روایات حدیث ثابت است که در نزد هریک از اهل بهشت هزاران خادم می باشد (مظهری) و تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی).

مفسر جلیل القدر ابو حیان می نویسد: «ولدان» به «مخلدون» توصیف شده اند - هر چند که تمام بهشتیان برای همیشه می مانند - تا مشخص شود که آنها در سن طفولیت باقی خواهند ماند و تغییر نمی کنند، و همان طور که خدا آنان را توصیف کرده است، بزرگ نمیشوند. (البحر المحيط فی التفسیر القرآن ۲۰۵/۸).

بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴿١٨﴾

با جام‌ها و کوزه‌ها و ظرف‌های از شراب جاری (که هیچ مریضی و آفتی ندارد بر آنان می‌گردند). (۱۸)

«أَبَارِيقَ» جمع ابریق، کوزه‌ها. افتابه که دارایی لوله ای باشد کوزه‌ای که از صفای رنگش برق می‌زند.

«كَأْسٍ» به گیل‌اس‌های مخصوص شراب گفته می‌شود و مراد از «مَعِينٍ» آن است که آن شراب از چشمه جاری آورده می‌شود. (تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی سورة واقعه)

«وَكَاْسٍ مِنْ مَعِينٍ» و جامی از شراب ناب که از چشمه می‌جوشد و جاری می‌شود. حضرت ابن عباس گفته است: مانند شراب دنیا به صورت عصاره گرفته نمی‌شود بلکه از چشمه‌ها جاری می‌شود. قرطبی گفته است: معین یعنی آب یا شراب جاری. اما در اینجا منظور شراب جاری از چشمه‌ها می‌باشد. مانند شراب دنیا نیست که با زحمت و تلاش و شیره گرفتن به دست می‌آید. (تفسیر قرطبی ۲۰۳/۱۷).

لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ ﴿١٩﴾

که از نوشیدنش نه سردرد شوند، و نه مست و بی‌هوش شوند. (۱۹)

«لَا يُصَدَّعُونَ» «سر درد نگیرند».

«وَلَا يُنْزِفُونَ» و مست نمی‌شوند یعنی و مانند شراب دنیا عقل آنها را زایل نمی‌کند. ابن عباس گفته است: در شراب چهار خصلت و خاصیت مکنون است: مستی، سردرد، استفراغ و ادرار. خدا شراب بهشت را یادآور شده و آن را از این خاصیت‌های مذموم پاک و منزّه کرده است. (مختصر ۴۳۰/۳).

وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾

و میوه‌هایی از هر نوع که اختیار کنند. (۲۰)

از خصوصیات مهماندران بهشتی که جوانان با قیافه‌های زیبا اند، همین است که هر لحظه در خدمت جنتیان می باشند، انواع وسایل پذیرایی را در دست دارند. و مواد پذیرایی، متعدد و متنوع و به انتخاب مهمان است. «وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ» دعوت‌ها و پذیرایی‌ها در بدو با نوشیدنی‌های متنوع، سپس میوه و غذای‌های مطبوع «مَعِين، فَاكِهَةٍ، لَحْمٍ» ادامه می‌یابد، و در نوع غذا، اشتها نقش اساسی را دارد. «مِمَّا يَشْتَهُونَ» بر طبق برخی از نصوص شرعی (کتاب و سنت) اسم بعضی از میوه‌ها و درخت‌های بهشتی ذکر شده‌اند، مانند میوه انار و خرما و سیب و .. و یا درخت سدر..

ولی باید یاد آور شد که: در آنجا اهل بهشت هر میوه‌ای که بخواهند در خدمت‌شان حاضر کرده می‌شود: «وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَحْمٍ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ» (الواقعه/ ۲۰-۲۱). یعنی: و هر نوع میوه را که برگزینند و بخواهند، به کامل‌ترین و زیباترین صورت برایشان فراهم خواهد بود. و از گوشت انواع پرندگان که بخواهند به هر صورتی که بخواهند کباب شده یا پخته شده و یا به صورتی دیگر که بخواهند برایشان فراهم خواهد شد.

و «يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ» (سورة الدخان / ۵۵) یعنی: آنان در بهشت هر میوه‌ای را که بخواهند از آنچه که در دنیا اسمش هست و از آنچه که در دنیا اسمی از آن نیست و شبیهی ندارد می‌طلبند، پس هر میوه‌ای، از هر نوع را که بخواهند بدون زحمت و مشقت فوراً برایشان حاضر می‌گردد. و فرمود: «وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ؛ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ» (سورة واقعه ۳۲-۳۳).

یعنی: یعنی همانند میوه های دنیا نیستند که در بعضی وقت ها یافت نمی شوند و فقط در برخی فصل ها در دسترس هستند و به دست آوردنشان مشکل است، بلکه میوه های بهشت همواره و همیشه وجود دارند و چیدن و استفاده از آن اسان است و انسان در هر حالتی که باشد به آن دسترسی دارد.

طوریکه قرآن عظیم الشأن می فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٠﴾ وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٤١﴾» (مرسلات ۴۰-۴۱). یعنی: پرهیزکاران در میان درختان متنوع و سایه سار و سرسبز و با طراوات و چشمه سارانی دیدنی هستند که از چشمه ی سلسبیل و ریحق سرچشمه میگیرند. و بهترین و پاکیزه ترین میوه هایی که دلخواه آنان است و آرزو می کنند برایشان مهیاست.

در تفسیر راستین از شیخ عبدالرحمن السعدی (رحمه الله) آمده است: «میوه های بهشتی همه در زیبایی و طعم همسانند و در میان آن میوه مخصوصی وجود ندارد، و اهل بهشت همواره در ناز و نعمت بسر میبرند. پس آنها همواره با خوردن آن میوه ها لذت میبرند. «وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا» عده ای میگویند میوه های بهشت تشابه اسمی دارند اما در مزه با یکدیگر فرق می کنند. گروهی نیز میگویند در رنگ با یکدیگر متشابه هستند اما در اسم فرق میکنند. برخی نیز در این باورند که در زیبایی و لذت تشابه دارند شاید این بهترین قول باشد».

هربار که نعمتی جدید به آنها تقدیم می گردد چون میوه ها در ظاهر به یک شکل و صورت می باشد گمان می کنند که همان میوه قبلی است، ولی در حقیقت این چنین نیست. و همه آنها در مزه و طعم و خوشبویی خواص منحصر به فرد داشته و با دیگری متفاوتند.

و این آیات نشان می دهند که محدودیتی در بهشت از نظر میوه ی دلخواه وجود ندارد، و حتی میوه های جدیدی وجود دارند که در دنیا وجود نداشته است.

وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾

و گوشت پرنده ها از هر نوع که اشتها دارند. (۲۱)

«يَشْتَهُونَ»: اشتها کنند

و گوشت هر پرنده ای که خود دوست داشته باشند و اشتهايش را بکنند و بخواهند، برايشان حاضر و آماده می شود. حضرت ابن عباس گفته است: اگر يك نفر از آنها در دل خود آرزوی گوشت پرنده را بکند، پرنده پسران در جلوش آن طور که اشتها کند پخته یا کباب شده و حاضر می شود. در حدیث آمده است: «تو در بهشت پرنده را نگاه می کنی و آرزوی گوشت آن را می کنی، فوراً کباب شده و برایت حاضر میشود» (اخراج از ابی حاتم. در تفسیر ابن کثیر نیز چنین آمده است. ۴۳۱/۱).

امام رازی گفته است: میوه را قبل از گوشت آورده است؛ چون بهشتیان به منظور رفع گرسنگی چیزی نمی خورند بلکه به عنوان لذت می خورند. آنان بیشتر به خوردن میوه تمایل دارند، همچنان که مردم گرسنه ی دنیا تمایل بیشتری به خوردن غذا دارند. از این رو آن را اول آورده است. (تفسیر کبیر ۱۵۳/۲۹).

وَحُورٍ عِينٍ ﴿٢٢﴾

و زنان از حورالعین دارند. (۲۲)

زنان از حور العین، زنانی بهشتی اند که در عین زیبایی، عقیف و پاکدامن باشند.

كَأَمْثَالِ اللَّوْلُوِّ الْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾

که همچون مروارید پنهان شده در صدف اند. (۲۳)
 در تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل: تألیف ابن جزى الکلبی آمده است:
 در سفیدی آنها را به مروارید تشبیه کرده و آنها را به مکنون توصیف نموده
 است؛ چون بعید است که زیبایی آنها تغییر یابد.
 وقتى «ام سلمه» صحابه جلیل القدر در مورد این تشبیه از پیامبر صلی الله علیه
 و سلم پرسید، فرمود: «صفای آنها مانند صفای مروارید در صدف است که
 دست نخورده باشد». (التسهیل لعلوم التنزیل ۸۹/۴).

جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾

نعمت های است در برابر اعمالی که همواره انجام می دادند. (۲۴)

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿٢٥﴾

در آنجا نه سخن بیهوده ای می شنوند، نه کلام گناه آلودی. (۲۵)
 «تَأْثِيمًا» «گناه آلود، گفتار گناه».

حضرت ابن عباس گفته است: یعنی در بهشت ناروا و بیهوده و دروغ
 نمیشنوند. (قرطبی ۲۰۶/۱۷). باید متذکر شد که: از فهم عالی این سوره به
 وضاحت معلوم می شود که در جنت، اسبابی برای آزار روحی و روانی وجود
 ندارد.

إِلَّا قَلِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ﴿٢٦﴾

مگر سخنی که سلام است و سلام. (۲۶)
 در البحر آمده است: به ظاهر استثنایی منقطع است که نه در لغو مندرج است
 و نه در تأثیم. (البحر ۲۰۶/۸).
 مفسر شیخ ابو سعود گفته است: یعنی سلام و احوال پرسی را رواج می دهند، و
 پشت سر هم سلام می کنند و جواب می دهند، و هیچ یک از آنان چیزی جز

سلام کردن یا جواب سلام دادن نمی شنود. (تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم (۱۳۰/۵) شیخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفى عمادی متوفای ۹۸۲)

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾

و اصحاب دست راست چه (وضع و) حالی دارند، اصحاب دست راست؟. (۲۷)

اصحاب یمین - چنانکه در سوره «رحمن» گذشت - اصحاب باغ دوم اند. یعنی: در ترکیب کلی بهشتیان، در درجه دوم بعد از سابقان و مقربان قرار داشته و در برخورداری از نعمت‌ها درجه پایین‌تری دارند؛ زیرا ایشان در دنیا از نظر ایمان ضعیف‌تر بوده و از نظر اخلاص و عمل، بهره کمتری داشته‌اند بنابر این، میوه‌ها و نعمت‌هایی که به ایشان داده می‌شود، به درجه پیش‌تازان نمی‌رسد.

شان نزول آیات ۲۷ - ۳۰:

۱۰۳۳- ک: بیهقی از مجاهد روایت کرده است: عده‌ای در وج [وادی است در طایف] از سایه گوارا، درخت‌های کیله و درخت‌های سدر او شگفت زده شدند. پس الله تعالی «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ» را نازل کرد.

(طبری ۳۳۳۵۷ از مجاهد روایت کرده مرسل وضعیف است. ترجمه آیات: «و نیکبختان، چه [وضع و] حالی دارند نیکبختان؟ در [میان] درختان سدر بی خار. و درختان موز تو بر تو. و سایه‌ای گسترده».

فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ ﴿٢٨﴾

در جوار درختان سدر بی خار. (۲۸)

«سِدْر»: درخت سدر.

«مَخْضُود» «بی خار».

درخت سدر یا کنار نوعی درخت معروف است. مخضود: آن است که خار آن قطع شده باشد. اما سدری که در بهشت وجود دارد غیر از این سدر دنیایی است که تعریف کردیم. سدر بهشت سدری است بی خار تا اهل بهشت به اسانی و راحتی میوه‌های آن را بچینند.

ابن ابی الدنیا از سلیم بن عامر روایت می‌کند که فرمود: اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: خداوند در آمدن اعراب صحرا نشینان و سؤال‌اتشان ما را مستفید می‌گرداند. روزی یکی از بادیه نشینان به خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم! خداوند در بهشت درختی را عنوان کرده که آزاردهنده است و من فکر نمی‌کردم که درخت آزار دهنده‌ای در بهشت وجود داشته باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آن چه درختی است؟» گفت: درخت سدر. این درخت، خار دارد و خارش مزاحم است. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «مگر نه این که خداوند فرموده است «فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ» (الواقعة: ۲۸) خداوند متعال خار آن را برداشته و به جای هر خار ثمری رویانده است. ثمری از این درخت می‌روید که هر دانه‌اش به هفتاد و دو رنگ درآمده و هیچ کدام از رنگ هایش شبیه دیگری نیستند». و فرمود: «هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَّعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ» (انعام ۱۴۱). یعنی: و اوست که باغهایی آفرید نیازمند به داربست و بی نیاز از داربست، و درخت خرما و کشتزار، با طعم های گوناگون، و درخت زیتون و انار، که از جهتی با هم شبیه، و از جهتی تفاوت دارند.

خلاصه اینکه در بهشت همه انواع میوه همچون سیب، خرما، انگور و انار و زیتون و غیره وجود دارد، تا چه رسد به انواع گل‌ها و شکوفه‌های خوشبو و در یک کلمه در بهشت چیزهایی وجود دارد که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و هیچ کدام از آن حتی بر فکر کسی نیز خطور نکرده است، خداوند ما را بی نصیب نگرداند.

وَطَلَحٍ مَّنْضُودٍ ﴿٢٩﴾

و درختهای موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است. (۲۹)
«مَنْضُودٍ» و منضود یعنی میوه‌هایش متراکم و روی هم انباشته شده که از پایین تا بالا مرتب شده است.
«وَطَلَحٍ مَّنْضُودٍ» «طلح» درخت بزرگی است که در صحرا سبز می شود میوه ای لذیذ و خوشمزه دارد و خوشمزه است.

وَوَظِلٍّ مَّمْدُودٍ ﴿٣٠﴾

و سایه ای گسترده و پایدار. (۳۰)
«وَوَظِلٍّ مَّمْدُودٍ» سایه طولانی جاودانی و همیشگی که زوال ندارد و آفتاب آن را از بین نمی‌برد؛ زیرا در بهشت آفتاب نیست و سایه برقرار است. لا یرون فیها شمساً و لا زمهریراً در حدیث صحیحین آمده است: در بهشت درختی موجود است که اسب سوار می‌تواند یک صد سال مدام در سایه‌ی آن راه برود، اگر خواستید آیه‌ی و ظل ممدود را بخوانید. (اخراج بخاری)
امام رازی در تفسیر کبیر می نویسد: ممدود یعنی بی‌زوال و دایمی. «أَکْلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا» یعنی میوه و سایه‌ی آن دایمی است. سایه‌ی آن همانند سایه‌ی درختان معمولی نیست، بلکه سایه‌ای است که خدا آن را خلق کرده است. (تفسیر کبیر ۱۶۴/۲۹).

وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾

و آبی ریزان (از آبشارها) (۳۱)

«مَسْكُوبٍ» «ریزان، آب جاری آن که بر روی زمین جاری و روان باشد. امام قرطبی گفته است: اعراب، صحرا و بیابان نشین بودند، رودخانه در سرزمین آنها عزیز و باارزش بود و به وسیله‌ی سطل و طناب آب از چاه میکشیدند، از این رو به آنها وعده‌ی بهشت و اسباب راحت و تفریح داده که عبارت است از درختان و سایه‌ها و آب و رودخانه‌های جاری. (تفسیر قرطبی ۲۰۹/۱۷).

وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾

و میوه‌ای فراوان. (۳۲)

هدف اینست که تعداد میوه‌ها بسیار و شامل انواع و اقسام می باشد. حضرت ابن عباس (رض) گفته است: وقتی چیده شود تمام و کم نمی‌شود، و هر کس آن را آرزو کند از او دریغ نمی‌شود. (خازن ۱۸/۴). و در حدیث آمده است: «میوه‌ای از میوه‌های بهشت کنده نمی‌شود مگر در جای آن یکی دیگر می‌آید». (اخراج از طبرانی).

لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾

که نه پایان پذیر است و نه از مصرف آن منع می‌گردد. (۳۳) این بدین معنای است که میوه‌های جنت دایمی است که همیشه و در تمام فصول موجود است. و هدف از «مَمْنُوعَةٍ» اینست که از چیدن میوه جنت ممانعتی وجود ندارد.

وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾

و فرش‌های عالی و بلند و نرم. (۳۴)

یعنی برای اهل بهشت در آنجا فرش‌های عالی وسیع و بسیار نرمی است که بر بالای تخت‌ها به گونه مرتفع انداخته شده است.

در حدیث آمده است: «ارتفاع آن فاصله‌ی بین زمین و آسمان است. و فاصله‌ی بین آن دو، پانصد سال است. (اخراج از نسائی و ترمذی).
آلوسی گفته است: از این امر جهت بالا و پایین آمدن بعید نیست؛ زیرا آن جهان، جهانی دیگر است که بالاتر از عقل تو قرار دارد. (روح المعانی ۱۴۱/۲۷).

وقتی مؤمن بخواهد بر آن بنشیند فرود می‌آید، سپس بالا می‌رود، خدا بر همه چیز قادر و توانا می‌باشد.

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ﴿٣٥﴾

که آنها را ما در کمال حسن و زیبایی بیافریده‌ایم. (۳۵)
یعنی ما زنان بهشت را خلقتی تازه داده و آنها را به شیوه‌ای شگفت‌انگیز ابداع کرده و از نو ساخته‌ایم. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).
در التسهیل آمده است: معنی «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ...» این است که خدا زنان را در بهشت خلقتی دیگر می‌بخشد و به عکس زنان دنیا آنها را بی نهایت زیبا می‌آفریند، پیرزن، جوانی خود را باز می‌یابد و زشت زیبا می‌شود. (التسهیل ۹۰/۴).

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: پیرزن‌های گندم رنگ را که موی سرش سیاه و سفید گشته است، بعد از پیری و کهولت خلقتی دیگر می‌بخشد. (خازن ۱۸/۴).

فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿٣٦﴾

پس ایشان را دوشیزه و باکره گردانیدیم. (۳۶)

«أَبْكَارًا» جمع بکر، دوشیزگان.

طوری که در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِذَا جَامَعُوا نَسَاءَهُمْ عَدْنَ أَبْكَارًا». «چون اهل بهشت با زنان خود مجامعت کنند، آن زنان مجدداً به بکارت بر می گردند».

عُرْبًا أَثْرَابًا ﴿٣٧﴾

زنانی شوهر دوست و هم سن و سال. (۳۷)

«عُرْبًا» با ضم عین وراء جمع عروبه است و به زنی گفته می شود که، شوهر دوست و در نزد او محبوب و عاشق شوهر باشد.

مجاهد گفته است: آنها زنانی شوهر دوستند و به شوهران خود عشق میورزند.

و به آنان تمایل و دلبستگی دارند. (آلوسی ۱۴۳/۲۷)

«أَثْرَابًا» جمع تراب با کسر تا، به معنای هم سن و سال است، که در خاک با هم بازی کرده اند، و در جنب مردان و زنان هم سن و سال می باشند و در بعضی روایات آمده است که سن همه ی اهل جنت سی و سه سال می باشد.

(مظهري) از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده است که در مورد آیه ی «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنْ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا*عُرْبًا أَثْرَابًا» از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم سؤال کردم، که فرمود: ای ام سلمه! آنها زنانی هستند که در سن پیری و با موی سفید و چشمانی کم نور و بدنی چروکیده از دنیا رفته اند. خدا آنان را بعد از پیری در سن و سالی همسان قرار داده است. (حدیث را ترمذی به صورت مرفوع از انس روایت کرده است).

لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾

این نعمتهای بهشتی مخصوص اصحاب یمین است. (۳۸)

اصحاب یمین علاوه بر درخت سدر، زیر درخت دیگری به نام «طلح» در حال استراحت و خوشی به سر می‌برند. درخت «طلح» درختی است با میوه‌های خوشه‌ای. اهل بهشت از سایه‌ی این درخت و میوه‌ی آن نیز استفاده می‌کنند. این درخت در مناطق عربستان می‌روید.

اصحاب یمین زیر سایه‌ای بسیار گسترده و وسیع مستقرند. سایه‌ی آن درختان هم‌چون سایه‌ی درختی نیست که در بیابانی بی‌آب و علف سبز شده و سایه‌ی بسیار کمی داشته باشد. آن‌ها در بهشت هر جا بخواهند بروند زیر سایه خواهند بود. آن‌ها در جایی به سر می‌برند که آب از مکان مرتفعی به صورت آبشار به سمت پایین می‌ریزد.

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾

که جماعتی بسیار از پیشینیان. (۳۹).

شأن نزول آیات ۳۹ - ۴۰:

۱۰۳۰- ک: احمد، ابن منذر و ابن ابوحاتم در سندی که در آن نام کسی است که شناخته نشده از ابوهریره (رض) روایت کرده اند: چون کلام الهی «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾» (الواقعة: ۱۳-۱۴) نازل شد. این امر بر مسلمانان دشوار آمد. پس الله تعالی آیه «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ» را نازل کرد. (احمد ۲/ ۲۴ و ۳۹۱ از طریق محمد بن عبدالرحمن ملائی از پدرش از ابوهریره روایت کرده اند. اسنادش به خاطر جهالت محمد بن عبدالرحمن و پدرش ضعیف است، هیشمی در «مجمع الزوائد» ۱ / ۱۱۸ میگوید: محمد و پدرش را نشاختم).

۱۰۳۱- ابن عساکر در تاریخ دمشق با سندی که در آن اختلاف نظر است از طریق عروه بن رویم از جابر بن عبدالله روایت کرده است: چون آیه‌های ۱۳ و

۱۴ سورة واقعه نازل شد. عمر (رض) گفت: ای رسول الله! جماعت بسیار و انبوه از امت‌های نخستین و گروه اندک از ما، آخرین این سوره تا یک سال نازل نشد. سپس آیه: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ» نازل شد. پیامبر گفت: ای عمر، بیا و بشنو که خدا این آیات را نازل کرد. (ابن کثیر ۶۵۱۵ به شماره گذاری محقق می‌گوید: «ابن عساکر از هشام بن عمار از عبد ربه بن صالح از عروه روایت کرده است» این اسناد ضعیف است، هشام مناکیب زیادی را روایت کرده و اسنادش مجهول است، عروه احادیث بسیاری را به شکل مرسل روایت کرده است. حافظ ابن حجرهم به «التهذیب» اشاره کرده که روایت عروه از جابر مرسل است. این متن غریب و دارای نکارت است. به تفسیر ابن کثیر ۸۴۱۶).

۱۰۳۲- ابن ابوحاتم از عروه بن رویم به قسم مرسل روایت کرده است.

وَّثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾

و جماعتی بسیار از واپسینان. (۴۰)

وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ ﴿٤١﴾

و اصحاب دست چپ چه وضع و حالی دارند، اصحاب دست چپ (۴۱)

فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾

آنها در عذاب باد گرم و آب جوش خواهند بود. (۴۲)

امام رازی می‌فرماید: «بهتر این است که بگوئیم: سموم هوای متعفن و بسیار آلوده‌ای است که عفونت آن قلب انسان را فاسد کرده و سبب هلاکت وی میشود».

وَزُلْ مِنْ يَحْمُومٍ ﴿٤٣﴾

و در سایه ای از دود سیاه. (۴۳)

«يَحْمُومٌ» «دودهای متراکم و سیاه».

لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٌ ﴿٤٤﴾

نه خنک است و نه آرام بخش. (۴۴)

یعنی اینکه «لَا بَارِدٍ» خنک نیست که انسان از شدت گرما به آن پناه ببرد و آسوده شود. «وَلَا كَرِيمٌ» خوش منظر هم نیست که انسان از بهره گیری از سایه اش مسرور گردد.

مفسر علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازن می فرماید: فایده ی سایه در دو چیز است: یکی، دفع گرما می باشد و دوم، نیکی سیما، و این که انسان در آن گرامی باشد، و سایه ی دوزخیان به عکس این است؛ زیرا در سایه ی دود بسیار غلیظ و تیره و داغ قرار دارند. (تفسیر خازن ۲۱/۴).
بعد از آن یادآور شده است که چرا آنان مستحق چنان عذابی می باشند و فرمود:

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾

این عذاب آنها را بدین سبب است که از این پیش به ناز و نعمت پرداختند. (۴۵)

«مُتْرَفٍ» یعنی چه؟

«مُتْرَفٍ» یعنی این که انسان در دنیا از نعمت ها و امکاناتی که خداوند متعال به او داده است، در جهت اصلاح و در مسیر حرکت به سوی کمال استفاده نکند و در جهت انجام مسئولیت و بندگی خدا آن ها را بکار نگیرد؛ بلکه به گونه ای عمل کند که آن نعمت ها و امکانات، خود به صورت هدف دریابند. بله، دست چپی ها در دنیا مترف و خوشگذران بودند. کسی که «مترف» شد دچار هر گونه گمراهی و انحرافی خواهد شد.

وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾

و همواره بر گناهان بزرگ اصرار داشتند. (۴۶)

«يُصِرُّونَ» «اصرار می ورزند».

مفسران گفته اند: لفظ «اصرار» بر ادامه معصیت دلالت دارد. و «حنث» یعنی گناه بزرگ، و همان طور که حضرت ابن عباس (رض) گفته است: در اینجا منظور شرک و کفر به الله (ج) است.

وَكَانُوا يَقُولُونَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾

و دایم می گفتند: آیا ما چون مردیم و خاک و استخوان پوسیده گشتیم باز هم ما زنده می شویم؟ (۴۷)

[«مترفین» علاوه بر گناه شرک] به قیامت نیز باور نداشتند و می گفتند: آیا وقتی مُردیم و به خاک و استخوان تبدیل شدیم پس از آن زنده می شویم و از قبرهایمان بیرون آورده می شویم؟ چه طور چنین چیزی ممکن است؟! چه طور ممکن است که انسان بمیرد و به خاک و استخوان تبدیل شود و بعد از آن زنده شود. از این بعیدتر و عجیب تر این که آیا پدران و اجداد پیشین ما نیز [که آثار و نشانه ای از آنان باقی نمانده است] زنده می شوند؟ [به راستی این چیز بعید و غیر ممکن می باشد].

أَوَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾

و آیا پدران گذشته ما زنده خواهند شد؟ (۴۸)

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿٤٩﴾

بگو: البته تمام پیشینان و پسینان. (۴۹)

لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ﴿٥٠﴾

قطعاً همه در موعد روزی معلوم گرد آورده شوند. (۵۰)

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَتِيهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ﴿٥١﴾

باز شما ای گمراهان تکذیب کننده. (۵۱)

لَا تَكُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ ﴿٥٢﴾

قطعا از درختی که از زقوم است خواهید خورد. (۵۲)

شما آی منکران روز قیامت، در آخرت از درخت بدمنظر بسیار بدمزه ای که در قعر جهنم می روید، می خورید.

درخت زقوم:

درخت زقوم درختی است که دارایی میوه ای تلخ و بسیار بدمزه بوده، و اهل دوزخ به تناول آن مجبور ساخته شده و به سختی آن را می خورند و این همان میهمانی و ضیافت آنان است.

قرآن عظیم الشأن در آیه (۶۳ سوره صافات) می فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ»

«در حقیقت، ما آن» درخت زقوم «را برای ستمکاران عقوبتی گردانیدیم» با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ. یا ما آن را مایه آزمون ستمکاران قرار داده ایم که وجود آن را در دنیا انکار می کنند، چرا که گفتند: چگونه در درون آتش درختی سبز میشود؟

در تعریف درخت زقوم قرآن عظیم الشأن باز هم در (آیه ۶۴ سوره صافات) می فرماید: «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ». «آن» درخت زقوم «درختی است که در قعر جهنم می روید» و شاخه های آن به سوی درکات دوزخ سر بر می آورد. و در باره میوه درخت زقوم در (آیه ۶۵ سوره صافات) می فرماید: «طَلَعُهَا كَأَنَّهَا رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ». (میوه اش گویی چون کله های شیاطین است) یعنی: باروبر آن درخت، از نهایت زشتی و قباح، گویی در منظر خود همانند کله های شیاطین است.

فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٣﴾

و شکم ها را از آن پر خواهید کرد (۵۳)

یعنی: شکم‌هایتان را از درخت زقوم پر می‌کنید؛ از بس که گرسنگی سختی بر دوزخیان شما فشار می‌آورد، به خوردن و پر کردن شکم‌های خویش به درخت زقوم مبادرد می‌ورزند: طوریکه در (آیه ۵۳ سوره صافات) آمده است: «فَإِنَّهُمْ لَأَكْلُونَ مِنْهَا فَمَالُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ» (پس دوزخیان حتماً از آن یعنی: از درخت زقوم، یا از میوه آن می‌خورند و شکمها را از آن پر می‌کنند) در حدیثی آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پروا داشتن از وی زیرا اگر قطره‌ای از زقوم به دریا‌های دنیا بچکد، قطعاً زندگی را بر اهل زمین تباه می‌گرداند پس چگونه است حال کسی که زقوم غذای وی باشد؟». این وصف غذای دوزخیان است که بیان شد.

فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾

باز بالای آن از آب جوش مینوشید. (۵۴)

بعد از اینکه دوزخیان تناول از درخت زقوم بعمل آوردند، و شکم‌های شان از خوراک زقوم پر شود، بعداً بخاطر حرارت شدید و طاقت فرسا، شروع به نوشیدن آب می‌کنید. پس، آبی بسیار داغ و جوشان و سوزان به آنها داده می‌شود، که تشنگی شان برطرف نمی‌شود. اینست سرانجام گمراهی و عدم ایمان کفار و کسانیکه به زنده شدن پس از مرگ ایمان ندارند. و این مهمان نوازی و سرنوشت که برای «دست چپی‌ها» آماده شده است و در این روز این چنین از آنان پذیرایی می‌شود.

فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾

باز بالای آن از آب جوش مینوشید. (۵۴)

فَاشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ ﴿٥٥﴾

و مانند نوشیدن شتران عطش زده می نوشید. (۵۵)

«شُرْبَ الْهَيْمِ» «نوشیدن شتران مبتلا به مریضی تشنگی». حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «همیم» شتری است که به دلیل مرضی که به آن مبتلا شده است، سیراب نمیشود.

(تفسیر قرطبی ۲۱۵/۷).

ابو سعود می فرماید: گرسنگی طوری بر دوزخیان غلبه می کند که ناچار می شوند از زقوم بخورند که مانند قطران است. وقتی شکم را از آن انباشتند (که بیش از حد داغ و تلخ است) تشنگی بر آنان چیره می شود و آنها را به نوشیدن آب جوش ناچار می کند، که روده های آنها را پاره می کند و مانند شتری که به سبب بیماری سیراب نمی شود از آن مینوشند. (ابو سعود ۱۳۲/۵). یعنی: از شراب حمیم بسیار خواهید نوشید؛ مانند شتر تشنه ای که به علت مریضی و دردی که دارد بسیار می نوشد و سیراب نمی شوند. مانند مرض استسقاء است که همیشه تشنه اند و از نوشیدن آب سیراب نمی شوند.

هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٥٦﴾

و این است پذیرایی آنان روز قیامت. (۵۶)

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿٥٧﴾

ماییم که شما را آفریده ایم پس چرا تصدیق نمی کنید. (۵۷)

در این آیه مبارکه خطاب به منکرین بعث بعد الموت می فرماید: یعنی: شما را در حالی آفریدیم که چیزی نبودید و خودتان این حقیقت را می دانید پس چرا آن گونه که به آفرینش خود از سوی مامعترفید، رستاخیز را تصدیق نمی کنید؟ مگر نمی دانید که هر کس بر آفرینش ابتدایی و اولیه قادر باشد، مسلماً و به طریق اولی بر باز آفرینی نیز تواناست.

قابل توجه ودقت است که: پروردگار با عظمت ما انسان‌های مرده را زنده می‌کند؛ اما این آفرینش، با زندگی دنیوی، اندکی متفاوت است؛ یکی از تفاوت‌های قابل ملاحظه این است که جسم جدید، با وجود بلاها و مصیبت‌های فراوان، نابود نمی‌شود. الله متعال می‌فرماید: «وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ» (سورة ابراهيم: ۱۷). «مرگ از هر سو بدو روی می‌آورد و حال آن که نمی‌میرد».

در حدیثی که حاکم، با سندی صحیح از عمرو بن میمون اودی، روایت می‌کند، آمده است که معاذ بن جبل (رض) فرمود: ای بنی‌اود، من فرستاده‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم هستم. شما از برگشتن به سوی الله آگاه هستید. پس از آن، یا بهشت است یا دوزخ، این بازگشت، ماندگار است و کسی کوچ نمی‌کند، جاودانگی است و مرگ نیست، با جسم‌هایی که نمی‌میرند. (سلسلة الاحادیث الصحیحة (۲۳۱/۴) شماره (۱۶۶۸).

از تفاوت‌ها دیگر، دیدن موجوداتی است که در دنیا آن‌ها را ندیده‌اند. مانند فرشته و جن. یکی دیگر از تفاوت‌ها و شگفتی‌های رستاخیز، این است که بهشتیان آب دهان، ادرار و مدفوع ندارند.

این تفاوت‌ها، بدان معنا نیست که زنده شدگان رستاخیز آفریدگانی غیر از آفریدگان دنیا باشند. ابن تیمیه نیز می‌فرماید: هر دو زندگی، از یک جنس می‌باشند، از جهتی مشابه‌اند و از جهتی مخالف؛ بر این اساس است که رستاخیز را «مبدأ» می‌نامند؛ چرا که هر چیزی به مبدأ و اساس خود برمی‌گردد. بنابراین، واژه‌ی «إعادة» به معنای مبدأ و معاد است. (مجموع الفتاوی (۲۵۳/۱۷)

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾

آیا درباره نطفه ای که در (رحم زنان) می ریزید، دقت کرده اید؟ (۵۸)

أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿٥٩﴾

آیا شما آن را خلق می کنید یا ما آفریننده ایم. (۵۹)

یعنی اینکه آیا شما این منی را به صورت انسانی کامل درمی آورید و خلق می کنید، یا ما با قدرت خود او را خلق کرده و شکل داده ایم؟ امام قرطبی می فرماید: بدین وسیله بر مشرکین اقامه ی حجت کرده و آیه ی اول را تبیین کرده است. یعنی پس وقتی که اقرار می کنید خدا آن را خلق کرده است نه دیگری، به زنده شدن نیز اعتراف کنید.

نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾

مایم که مرگ را میان شما مقدر کردیم، و هرگز عاجز و ناتوان نیستیم و کسی بر ما پیشی نمی گیرد. (۶۰)

ضحاک گفته است: یعنی در مورد آن در بین ساکنان آسمان و زمین مساوات برقرار کرده ایم. (تفسیر قرطبی ۲۱۶/۱۷).

عَلَى أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالُكُمْ وَتُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

و از اینکه مانند شما را جاگزین کنیم و شما را در جهانی که نمی دانید دوباره آفرینش تازه ای ببخشیم. (۶۱).

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

و البته شما آفریدن بار اول را دانسته اید، پس چرا متذکر نمی شوید؟ (۶۲)

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾

آیا اندیشیده اید در آنچه می کارید؟ (۶۳)

أَأَنْتُمْ تَرْزَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿٦٤﴾

آیا شما آن را می رویانید یا ما می رویانیم؟ (۶۴)

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾

اگر ما بخواهیم کشت و زرع شما را خشک و تباه می‌سازیم، پس تعجب خواهید کرد. (۶۵)

«تَفَكَّهُونَ» «شگفت زده می‌شوید، تعجب می‌کنید».

«حُطَامًا» «کاه درهم کوبیده، گیاه خشک».

قرطبی در تفسیر خویش می‌فرماید: حطام یعنی گیاه خشک تکه‌تکه شده که نه حیوانات می‌توانند از آن تغذیه کنند و نه برای انسان قابل استفاده است. بدین ترتیب دو امر را به آنها یادآور شده است: اول، نعمتی را یادآور شده است که در کشت و زرع به آنها عطا کرده است، تا او را سپاسگزار باشند. دوم، تا این که خود پند و عبرت بگیرند؛ زیرا همان طور که خدا اگر بخواهد زرع را به صورت خاشاک در می‌آورد، همان طور هم هر وقت بخواهد آنها را نابود می‌کند، تا پند بگیرند و از نافرمانی خودداری کنند. (تفسیر قرطبی ۲۱۸/۱۷).

إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ﴿٦٦﴾

(و می‌گوئید که) البته ما خسارمند شدیم. (۶۶)

«مُغْرَمُونَ» «زیان کاران، زیان کرده ایم».

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾

بلکه ما به کلی محرومیم. (۶۷)

أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ ﴿٦٩﴾

آیا شما آن را از ابر پایین آورده اید یا ما آن را فرود می‌آوریم؟ (۶۹)
«الْمُزْنِ» «ابر».

لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

اگر بخواهیم آن را تلخ می‌گردانیم پس چرا شکر نمی‌گزارید؟ (۷۰)

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «أجاجة» یعنی بسیار شور. و حسن گفته است: یعنی تلخ و سمی و غیر قابل شرب.

در حدیث شریف آمده است هر وقتیکه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آب می نوشیدند، می گفتند: «الحمد لله الذي سقانا عذباً فراتاً برحمته، ولم يجعله ملحاً أجاجاً بذنوبنا». «سپاس و ستایش خدایی را که به رحمت خویش ما را آب شیرین و گوارا نوشانید و به شومی گناهانمان آن را شور و تلخ نگردانید». أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿٧١﴾

آیا آن آتشی را که برمی افروزید ملاحظه کرده اید. (۷۱) «تُورُونَ» می افروزید.

أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ ﴿٧٢﴾

آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریننده ایم؟ (۷۲)

ابن کثیر گفته است: عرب دو نوع درخت دارند به نام های مرخ و عفار، وقتی از هر یک شاخه ی تر برگرفته شود و آن دو را به هم بمالند، از بین آنها جرقه های آتش برمی خیزد. (مختصر ۴۳۸/۳).

و عده ای نیز می گویند: منظور تمام درختانی است که از آنها آتش بر میافروزند؛ زیرا از حضرت ابن عباس (رض) روایت است که گفته است: در هر درخت و شاخه ای جز درخت عناب آتش وجود دارد. (صاوی ۱۶۶/۴).

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ ﴿٧٣﴾

(بلکه) ما آن را وسیله تذکر (آتش آخرت) و منفعتی برای مسافران قرار داده ایم. (۷۳)

«مُقْوِينَ»: (نیازمندان، مسافران). «مُقْوِينَ» از اقوا و آن از قوا مشتق است، که به معنای صحرا و بیابان می آید. پس معنای مقوی صحرانشین و مراد مسافری است که بسا اوقات در بیابان در صدد تهیه ی غذا قرار می گیرد، و مقصود آیه آن که تمام این افراینش ها نتیجه ی قدرت و حکمت ما می باشد.

در حدیث شریف آمده است این آتش که آن را روشن می کنید یک جزء از هفتاد جزء آتش جهنم است. گفتند: یا رسول الله! اگر مانند این هم باشد خوب است! فرمود: «قسم به ذاتی که جانم را در قبضه قدرت دارد، نود و نه بار از آتش دنیا برتر است و هر جزء از آن حرارتی مانند حرارت آتش دنیا را دارد». (اخراج از شیخان و مالک).

«وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ» و نیز آن را برای استفاده ی مسافران قرار داده ایم. (مختصر ۴۳۸/۳).

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: (المقوین) یعنی مسافران. و مجاهد گفته است: یعنی برای مسافران و غیر مسافران آن را قرار داده ایم تا عموماً از آتش استفاده می کنند.

خازن گفته است «مقوی» یعنی کسی که در سرزمین خالی از سکنه فرود آید که آنها بیشتر از مقیم از آتش استفاده می کنند؛ چون آنها برای راندن درندگان و راهنمایی کردن کسانی که راهشان را گم می کنند، و برای دیگر مقاصد، در شب آتش روشن می کنند. اکثر مفسران بر این نظرند. (خازن ۲۴/۴).

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾

پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی. (به پاکی یاد کن) (۷۴)

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ﴿٧٥﴾

سوگند به جایگاه ستارگان، و محل طلوع و غروب آنها. (۷۵)
«بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» «جایگاه ستارگان».

نتیجه ضروری و عقلی آن باید این باشد که انسان بر قدرت کامل خداوند و توحید او، ایمان بیاورد، و به نام رب عظیم خود تسبیح بخواند؛ زیرا این شکریه ی نعمت های اوست. (تفسیر معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

شأن نزول آیات ۷۵ - ۸۲:

۱۰۳۴- مسلم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم باران بارید. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بعضی مردم شاکر و برخی کافر شدند، شاکرین گفتند: باران رحمت خداست و به امر خدا بارید. و برخی دیگر گفتند: ستاره نوء راست گفته بوده است. آنگاه الله تعالی «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ... تا ... وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ» را نازل کرد. (مسلم ۷۳، طبرانی ۱۹۸/۱۲ و واحدی ۷۸۲ از حضرت ابن عباس (رض) روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» ۲۵۹۱ تخریج محقق).

۱۰۳۵- ابن ابوحاتم از ابوحرره روایت کرده است: در غزوة تبوک مسلمانان در محلی به نام حجر فرود آمدند. رسول الله دستور داد که از آنجا آب برندارند، پس از آنجا کوچ کردند و به جای دیگر رفتند. مسلمانان با خود آب نداشتند به رسول الله شکایت کردند آنحضرت برخاست و دو رکعت نماز خواند و دعا کرد. پس به امر خدا ابری در آسمان پدیدار شد و باران بارید و سپاه اسلام همه سیراب شدند. مردی از انصار به شخصی از نزدیکانش که متهم به نفاق بود گفت: وای بر حالت دیدی رسول الله دعا کرد، به امر خدا باران بارید. او گفت: باران به سبب ستاره نوء بارید. این آیات در باره آن نازل شد.

وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾

اگر بدانید آن سوگندی سخت بزرگ است. (۷۶)

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾

که این قرآن کتابی بسیار بزرگوار و سودمند و گرامی است. (۷۷).

فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿٧٨﴾

در کتاب پنهان (پوشیده از نظر انس و جن) قرار دارد. (۷۸).

کتاب مستور پوشیده است و مراد آن، لوح محفوظ است، حاصل آن که قرآن، مکرم و محفوظ است، و گمان مشرکین که می گویند آن ساخته دست انسان یا کلام القای شیطانی است بسی بی جاست. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: آن کتاب عبارت است از لوح محفوظ. و مجاهد گفته است: یعنی قرآنی است که در اختیار ما قرار دارد. (تفسیر قرطبی ۲۲۵/۱۷).

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾.

جز پاکیزگان به آن دسترس ندارند. (۷۹)

«أَمْطَهُرُونَ» «پاکان، پاک شدگان (مراد فرشتگان است)».

امام قرطبی گفته است: منظور از کتاب مصحفی است که در دسترس ما قرار دارد و اطهر نیز همان است؛ زیرا ابن عمر رضی الله عنه گفته است: جز در حال پاکی نباید قرآن را لمس کرد. و نیز به دلیل نامه‌ی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به عمرو بن حزم که در آن آمده است: جز انسان پاک نباید قرآن را لمس کند. (قرطبی ۲۲۵/۱۷).

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾

نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است. (۸۰)

أَفْبَهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿٨١﴾

آیا شما با این کلام (الهی) با سستی و سبکی برخورد می کنید؟! (۸۱)

«مُدْهِنُونَ» «جمع مدهن، سهل انگار، سازشکار، انکار کننده، سستی می کنید».

وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَكْثَمَ تُكْذِبُونَ ﴿٨٢﴾

و (به جای شکر) روزی تان (روزی دهنده) را تکذیب می کنید؟ (۸۲)

خواننده محترم!

پروردگار با عظمت ما در (آیه ۶ سوره هود) میفرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (هیچ رونده ای (جاندار) در زمین نیست مگر اینکه روزی آن بر عهده الله است و محل استقرار و محل بازگشت آن را می‌داند، همه در کتاب بیانگر و روشن (لوح المحفوظ) ثبت است).

این همان روزی است که الله تعالی آنرا تضمین نموده است که به همه مخلوقات تعلق می‌گیرد تا بتوانند به وجود و بقای خود ادامه دهند. این روزی قابل کم و زیادی و تحول نیست و حرص انسانی آن را افزایش نمی‌دهد، همان طور که تنبلی باعث کاهش آن نمی‌شود.

همچنان قرآن عظیم الشأن میفرماید: «فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ» (سورة العنكبوت: ۱۷) یعنی: پس روزی را پیش الله بخواهید، این بدین معنای است که باید در کسب رزق بر الله توکل نمایم و رزق را از کسی یا چیزی طلب نکنیم غیر از الله و فقط امید داشته باشیم که خداوند روزی رسان می‌باشد.

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَوْ أَنَّكُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ؛ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ...» اگر شما آنچنانکه شایسته الله است بر وی توکل کنید براستی که خداوند رزقتان را می‌دهد چنانکه پرنده را رزق می‌دهد. بناً باید گفت که: همه آنچه در آسمان و زمین است برای الله است، او تعالی رزاق یگانه است. این پروردگار با عظمت است که: رزق و روزی مخلوقات را از خزانه بی انتهای رحمتش تقسیم می‌کند. احدی توان جلب رزق بیشتر بدون اجازه او را ندارد. رازق تمام مخلوقات اولاً و بالذات خداوند است چنانکه فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» مقدم شدن «هو»

دلیل حصر است؛ یعنی روزی دهنده منحصرأ خداست. بنابر این، غیر خدا فقط در حد واسطه فیض در روزی رساندن به مخلوقات، نقش دارند و روزی دهنده حقیقی فقط و فقط خداست.

باید توجه کرد که خداوند متعال عقل و اراده را در انسان قرار داده است تا اینکه حق خود را حفظ کند و برای به دست آوردن روزی تلاش کند. اگر این کفالت و ضمانت در جهان هستی نبود، نه میلی بود و نه غریزه ای، نه قوه جذبی و نه دفعی، نه هضمی، نه گیاه ریشه در زمین داشت و نه حیوان و نه انسان جهازات هضم و جذب و دفع و تغذی داشتند و نه انسان درباره حفظ حقوق خود می اندیشید؛ همه این شورها و نشاطها و جنبش ها از رازقیت او پیدا شده است.

پس، رازقیت خداوند به این معناست که او موجودات را طوری آفریده که احتیاج به رزق و روزی دارند و طوری خلق شده اند که باید از موجود دیگری که خداوند آفریده، تغذیه کنند تا بتوانند باقی بمانند.

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ ﴿٨٣﴾

پس چرا وقتی که جان به حلقوم میرسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید؟). (۸۳)

وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾

و شما وقت مرگ (بر بالین آن مرده حاضرید و او را) می نگرید. (۸۴)

خواننده محترم!

نباید فراموش کرد که: انسان در لحظه قبض روح دنیایی را می بیند که ما از دیدن آن دنیا عاجز و ناتوان و بی خبر هستیم. بلی! انسان در حال نزع روح و سكرات مرگ با حالتی مواجه می شود، هرچند ما نمی توانیم آن را مشاهده کنیم یا ببینیم، ولی توان دیدن آثارش را بخوبی میتوان درک کرد، پروردگار

با عظمت اوضاع و احوال آنها را این گونه به تصویر می کشد: «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٨٨﴾ فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ ﴿٨٩﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩٠﴾ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾». (الواقعه ۸۳-۹۱).

یعنی: پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می رسد، (توانائی بازگرداندن آن را ندارید؟! و شما در این حال می نگرید ما به او نزدیکتریم از شما، ولیکن شما نمی بینید) اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی شوید، پس آن (روح) را بازگردانید اگر راست می گوئید! پس اگر او از مقربان باشد، در رُوح و ریحان و بهشت پر نعمت است! اما اگر از اصحاب یمین باشد، (به او گفته میشود): سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب یمینند!

آیه حال کسی را به تصویر می کشد که روح تا حلقومش بالا آمده و اطرافیان سكرات مرگش را مشاهده می کنند، ولی توان دیدن و مشاهده کردن فرشتگان مأمور قبض روح را ندارند: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ» (ما به او نزدیکتریم از شما، ولیکن شما نمی بینید).

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾

و ما به او از شما نزدیکتریم لیکن شما بصیرت ندارید. (۸۵)

ابن کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: فرشتگان ما از شما به او نزدیکترند، اما شما آنها را نمی بینید. همان گونه که در جای دیگری نیز می فرماید: حتی إذا جاء أحدكم الموت توفته رسلنا و هم لا یفرطون. (مختصر ۴۴۰/۳).

فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾

پس اگر شما (در برابر اعمال تان) جزاء داده نمی شوید. (۸۶)

«غَيْرَ مَدِينٍ» «جزا داده نمی شوید».

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: غیر مدینین یعنی محاسبه و مجازات نمی شوید.

خازن گفته است: در مقابل گفته «فلو لا إذا بلغت الحلقوم و فلو لا إن كنتم غير مدینین» يك جواب را آورده که عبارت است از فرموده ی «ترجعونها إن كنتم صادقین»، و معنی آیه چنین است: اگر موضوع آن طور است که شما می گوئید و زنده شدن و حسابی در کار نیست، و خدایی نیست که کیفر و مجازات بدهد، پس چرا وقتی جان یکی از عزیزانتان به گلو می رسد او را باز نمی آورید؟ پس وقتی قدرت چنین امری را ندارید، بدانید که کار در دست خدا می باشد. پس به او ایمان بیاورید. (خازن ۲۷/۴).

تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾

چرا روح را باز نمی گردانید اگر راست می گوئید؟ (۸۷)

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٨٨﴾

پس اما اگر از مقربان (دربار الهی) باشد. (۸۸)

فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ﴿٨٩﴾

پس آسایش و ریحان و باغ پرناز و نعمت دارد. (۸۹)

«رَوْح» «آرامش، آسایش».

«رِيحَان» «گل‌های خوشبو، ریحان».

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩٠﴾

و اما اگر از یاران راست باشد. (۹۰)

فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾

پس سلام بر تو باد از اصحاب یمین. (۹۱)

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ ﴿٩٢﴾

و اما اگر از جمله منکران و گمراهان باشد. (۹۲)

ما فرشتگان، کفار و انسان‌های فاجر را در شرایطی سخت و حالتی مخالف حالت مؤمن ملاقات خواهند کرد، خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا». النساء: ۹۷

یعنی: بیگمان کسانی که فرشتگان (برای قبض روح در واپسین لحظات زندگی) به سراغشان می روند و (می بینند که به سبب ماندن با کفار در کفرستان، و هجرت نکردن به سرزمین ایمان) بر خود ستم کرده‌اند، بدیشان میگویند: کجا بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه مرده‌اید و بدبخت شده‌اید؟ عذر خواهان) گویند: ما بیچارگانی در سرزمین (کفر) بودیم (و چنان که باید به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر بندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است، و چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی!

فَنَزَّلُ مِنَ حَمِيمٍ ﴿٩٣﴾

پس با آبی جوشان پذیرایی خواهد شد. (۹۳)

در التسهیل آمده است: «نزول» یعنی اولین چیزی که به مهمان تقدیم میشود. (التسهیل ۹۴/۴).

وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ﴿٩٤﴾

و جایگاهش آتش دوزخ است. (۹۴)

«تَصْلِيَةُ» «فروانداختن، در آوردن، سوزاندن».

«جَحِيمٍ» آتش جهنم.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿٩٥﴾

بی گمان این (قرآن) خبر راست و یقین است. (۹۵)

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٩٦﴾

حال که چنین است نام پروردگار بزرگت را به پاکی یاد کن. (۹۶)

در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر (رض) آمده است که فرمود: چون آیه «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» (الواقعة: ۷۴) بر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی رکوعکم». «آن را در رکوع خود قرار دهید». و چون آیه: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (الأعلى: ۱) بر ایشان نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی سجودکم: آن را در سجده خویش قرار دهید».
 فرق در میان «عظیم» و «اعلی» این است که عظیم بر قرب دلالت می کند و اعلی بر بعد پس در عین حال که حق تعالی به هر ممکنی نزدیک است اما برتر و بالاتر از آن است که ادراکها بر او احاطه کنند پس از این نظر او در نهایت دوری از همه چیز است.

در حدیث شریف به روایت از ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان إلی الرحمن: سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم». «دو کلمه اند که بر زبان سبک، در میزان سنگین و نزد خدای رحمان دوست داشتنی هستند: سبحان الله وبحمده، سبحان الله العظيم».

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الحديد

جزء ۲۷

سورة حديد در مدينه منوره نازل شده و دارای بيست و نه آيه و چهار ركوع ميباشد.

وجه تسميه:

اين سوره بدان جهت «حديد» ناميده شد كه در آيه (۲۵) از آن به منافع حديد (آهن) كه نقش مهم و تعيين كننده اى در شكل گيرى، رشد و گسترش تمدن پيشرفته بشرى دارد، توجه داده شده است. و طوريكه امام قرطبى گفته است؛ اين سوره از نظر جمهور مفسران مدنى است و قولى كه بر مكى بودن اين سوره آمده است، قول ضعيف مى باشد.

تعداد آيات، كلمات وحروف:

سورة حديد داراى بيست و نه آيه مى باشد، و تعداد كلمات آن به پانصد و چهل و چهار كلمه مى رسد. (با در نظر داشت اقوال اختلافى علماء در اين بابت).

تعداد حروف اين سوره به دو هزار و چهارصد و هفتاد و شش حرف بالغ ميگردد. (با در نظر داشت اقوال مختلفه علما در اين بابت)

يادداشت:

تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات وحروف قرآن عظيم الشأن) را مى توانيد در سورة طور مطالعه فرمايد.

مهمترین و اساسی ترین اهداف سورة حديد:

ياد آوری الله تعالى و صفات او؛

تشويق به نیکو کاری با وعده های اخروی؛

فراخوان عمومی به ایمان.

ارتباط سورة «حديد» به سورة قبلی:

چون خداوند متعال سورة واقعه را به تسبیح پایان داد، سورة حديد را به تسبیح افتتاح نمود و آن را به دلائلی که موجب تسبیح است تعقیب نمود.

محور اساسی این سوره دعوت از مجتمع اسلامی به سوی تثبیت حقیقت ایمان در وجود خود با همه مظاهر آن و با ایثار و اخلاص است.

سوره با بحث درباره‌ی خالق شروع شده است که تمام موجودات عالم هستی اعم از درخت و سنگ و خاک و انسان و حیوان و جماد او را ثناخوان و ستایش گو هستند، و عموماً گویای عظمت او میباشند و بر یگانگی گواهند. بعد از آن، صفات نیکوی خدا را یادآور شده و اسماء والای او را ذکر کرده است.

پس همو سرآغاز بدون آغاز است، و آخر بدون نهایت می باشد و در آثار مخلوقاتش نمایان و متجلی است. و باطن و نهان و حقیقت و ماهیتش شناخته نشده، خالق انسان و مدبر امور کائنات است.

فضیلت آن:

در حدیث شریف به روایت عرباض بن ساریه (رض) آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم قبل از آن که بخوانند، سوره های «مسبحات» را میخواندند و فرمودند: «بی گمان در مسبحات آیه ای است که بهتر از هزار آیه است». و آن عبارت از این فرموده حق تعالی است: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سورة الحديد: ۳).

خواننده محترم!

سورة حديد از جمله سوره های «مُسَبِّحات» است که با «سَبِّحْ لِلَّهِ» آغاز می‌باشد.

آخرین آیه سوره قبل (سورة واقعه) درباره تسبیح خداوند متعال بود: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» و اولین آیه این سوره نیز تسبیح پروردگار با عظمت است. «سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

همچنان قابل یاد آوری است که: پنج سوره در احادیث به مسبحات تعبیر شده اند. و آن سوره های اند که در ابتدای آنها لفظ «سَبِّحْ» یا «یسبح» آمده است، از آنجمله یکی هم سوره ی «حديد» است که اولین سوره، از آنها است. دوم سوره ی «حَشْرُ» است. سوم سوره «صف»، چهارم سورة «جمعه» و پنجم سوره ی «تغابن» است.

از میان این پنج سوره درسه سوره ی آن (حديد، حشر و صف) لفظ «سبح» به صیغه ماضی آمده است، و در دو سوره ی آن یعنی در سوره های جمعه و تغابن «یسبح» به صیغه ی مضارع آمده است، و می تواند اشاره به این باشد که ذکر و تسبیح الله تعالی همیشه و در همه ی زمانهای ماضی و مستقبل و حال باید جاری و برقرار باشد. (تفسیر ابن کثیر).

تأثیر أسماء الله در عبادت:

بدون تردید شناخت نامهای حسناى الله تعالى، دانشی با ارزش و مهم و بلکه از جمله فقه اکبر بشمار میرود، همان گونه که هر بنایی پایه و اساسی دارد، پایه و بنیان دین هم، ایمان به الله و اسماء و صفات اوست. و هر اندازه که این پایه و اساس محکم و استوار بنا باشد، به همان اندازه بنای دین را با قوّت و ثبات بیشتری نگه می‌دارد و از تخریب و سقوط در امان می‌ماند.

ابن قیّم (رح) میفرماید: «هر کس که قصد بلند کردن و بالا بردن بنایش را دارد، باید که پایه و اساسش را محکم و استوار سازد و به آن توجه زیادی کند، زیرا که بلندی و برتری بنا به اندازه استحکام پایه و اساس آن است. اعمال و درجات همچون بنا هستند و اساس آن‌ها ایمان است و هر اندازه که پایه و اساس محکم و استوار باشد، به همان اندازه بنا را نگه می‌دارد و محافظت می‌کند و اگر بخشی از بنا تخریب شود، اصلاح و تعمیرش آسان است، اما اگر پایه و اساس محکم نباشد، نمی‌توان بنا و ساختمان را بالا برد و ثابت و پا برجا نمی‌ماند و در صورتی که بخشی از آن تخریب شود، کلّ ساختمان تخریب می‌گردد و یا اینکه در معرض نابودی قرار می‌گیرد. (رساله: شناخت و شرح معانی اسماء الله (فقه الأسماء الحسنی) تألیف: عبدالرزاق بن عبد المحسن البدر) همچنان شیخ الإسلام ابن تیمیّه (رح) می‌فرماید: «در قرآن کریم، اسماء و صفات و افعال الهی بیشتر از موضوع خوردن و نوشیدن و ازدواج در بهشت بیان و تکرار شده است. آیات مشتمل بر بیان اسماء و صفات او تعالی مهم‌تر از آیات مربوط به معاد هستند و مهم‌ترین آیه در قرآن کریم، آیه الكرسي است که شامل اسماء و صفات الهی است، چنانچه مسلم (رح) در حدیث صحیحی آورده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به ابی بن کعب (رح) فرمودند: «أَتَدْرِي أَيُّ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَعْظَمُ؟»؛ «آیا میدانی که کدام آیه در قرآن کریم، بزرگ‌تر [بهتر] است؟» ابی جواب فرمود: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» [البقرة: ۲۵۵] «الله (معبود بر حق است) هیچ معبودی به حق جز او نیست.» رسول الله صلی الله علیه وسلم با دست خویش به سینه او زدند و فرمودند: «لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أَبَا الْمُنْذِرِ»؛ «ای ابا منذر! این علم برای تو گوارا [و مبارک] باد.» برترین سوره نیز سورة أمّ القرآن

[فاتحه] است، چنانکه در صحیح بخاری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابو سعید بن معلی (رض) فرمودند: «إِنَّهُ لَمْ يَتَزَلْ فِي التَّوْرَةِ، وَلَا فِي الْإِنْجِيلِ، وَلَا فِي الزَّبُورِ، وَلَا فِي الْقُرْآنِ مِثْلَهَا، وَهِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيَتْهُ». (در صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۴۷۴ آمده است که ابو سعید بن معلی (رض) می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم به من فرمودند:

«لَأَعْلَمَنَّكَ وَرَةً هِيَ أَعْظَمُ السُّورِ فِي الْقُرْآنِ، قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ»؛ «پیش از اینکه از مسجد خارج شوی، سوره ای به تو خواهم آموخت که بزرگ ترین [بهترین] سوره قرآن است.» سپس دستم را گرفتند و زمانی که خواستند بیرون شوند، پرسیدم: مگر نفرمودید که بزرگ ترین [مهم ترین] سوره قرآن را به تو خواهم آموخت؟ ایشان فرمودند:

«وَهِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيَتْهُ»؛ «و آن سبب مثنای و قرآن بزرگی است که به من داده شده است.»

علم به اسماء و صفات الهی:

بدون تردید شناخت اسماء و صفات الله متعال بهترین علم شرعی و از پاک ترین و برترین مقاصد و اهداف است، زیرا مرتبط با بهترین معلوم؛ یعنی الله متعال است. بنابراین شناخت الله تعالی از طریق علم به اسماء و صفات و افعال او، برترین علم، و کسب رضایت الله متعال برترین هدف، و عبادت او بهترین عمل، و درود و ثنای الله با اسماء و صفات و توصیف و تمجید او تعالی، بهترین سخن است، و این موارد اساس و پایه حقیقت؛ ملت و دین ابراهیم علیه السلام است؛ یعنی همان دینی که تمامی پیامبران علیهم السلام بر آن اجماع و توافق داشتند و سخن و توصیه همه آنان بر همین مطلب بود، بلکه

این یکی از محور های بزرگی است که دعوت تمامی پیامبران؛ از ابتدا تا خاتم پیامبران؛ محمد صلی الله علیه وسلم متمرکز بر آن بود. آنان مبعوث شدند تا مردم را به سوی الله فرا خوانند و راه رسیدن به او و احوال دعوت داده شدگان را پس از رسیدن به الله بیان کنند، و این سه قانون و معیار باید در هر دینی وجود داشته باشد و با زبان هر پیامبری بیان گردد. علامه ابن قیم (رح) در این زمینه می گوید: «دعوت پیامبران متکی بر سه محور است:

- ۱- معرفی پروردگار با اسماء و صفات و افعالش.
- ۲- شناخت راهی که انسان را به الله می رساند؛ یعنی ذکر و شکر و عبادت الله متعال که جامع کمال محبت و کمال تواضع در برابر او تعالی است.
- ۳- معرفی نعمتهایی که پس از رسیدن به الله، در بهشت آماده شده است و بهترین و مهم ترین آنها رضایت الهی، تجلی پروردگار و سلام او تعالی بر بهشتیان و سخن گفتن با آنان است..» (الصّواعق المرسله، جلد ۴، صفحه ۱۴۸۹).

وی درباره بیان این مطلب مهم توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم پروردگار و معبود مردم را تا حدّی که آنان توان شناخت داشتند، به آنها معرفی کرد، و این مطلب را آشکار و تکرار نمود و اسماء و صفات و افعال الهی را به طور مختصر و طولانی بیان فرمود تا جایی که شناخت او تعالی در دل های بندگان مؤمنش پدیدار و آشکار گشت و پرده ها و موانع شک و تردید از آنها زدوده شد، همان گونه که ماه شب چهارده روشن و درخشان است، و برای امتش هیچ نیازی به گذشتگان و آیندگان باقی نگذاشت، بلکه این مطلب را به طور کافی و کامل بیان فرمود و

آنان را از هر کسی که در این زمینه سخن بگوید، بی‌نیاز ساخت: حافظ ابن کثیر در تفسیر آیه: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» [فاطر: ۲۸] می‌گوید: «یعنی عالمانی که الله را می‌شناسند، به درستی از الله می‌ترسند، زیرا هر اندازه که شناخت و علم آدمی نسبت به ذات دانا و متّصف به صفات کمال و صاحب اسمای حسنا کامل‌تر باشد، ترس از او نیز بیشتر می‌گردد.» (تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۵۳).

بنابراین شناخت الله، ترس و تقوا و امید و آرامش دل را تقویت می‌کند و بر ایمان بنده می‌افزاید و منجر به انواع عبادت می‌گردد و با وجود آن، حرکت قلب به سوی پروردگار و تلاش آن برای دستیابی به رضایت او تعالی، سریع‌تر از وزیدن باد در وزیدن‌گاه‌ها خواهد بود، که به سمت راست و چپش نمی‌نگرد، و توفیق به دست الله یگانه است و هر نوع تغییر و توانی در اختیار اوست.

فضیلت علم به اسماء و صفات الهی:

بدون تردید شناخت الله و شناخت اسمای حسنا و صفات والای او نهایت مقاصد مردم و برترین و شریف‌ترین علوم به شمار می‌رود. هدفی که افراد با همت برای رسیدن به آن در تلاشند و رقابت‌کنندگان برای کسب آن، با یکدیگر رقابت می‌کنند و افکار و قلب‌های سلیم و مشتاق، متوجّه آن است و زندگی خوب و خوش، با وجود آن برای بنده حاصل می‌شود، «زیرا حیات انسان وابسته به زنده بودن قلب و روحش است و فقط با شناخت خالق و محبّت و عبادت ذات یگانه او و بازگشت و توبه به درگاه پروردگار و آرامش با یاد الهی و انس با تقرّب به او تعالی، قلبش زنده و سرخوش می‌گردد. و کسی که این نوع حیات را از دست بدهد، همه خوبی‌ها را از دست خواهد داد هر چند تمام دنیا را به دست آورد، چرا که هر چیزی عوضی دارد، ولی

کسی که شناخت و رضایت الله را از دست بدهد، هرگز چیز دیگری نمی‌تواند این نوع نقصش را جبران کند..» (الجواب الکافی، ابن قیم، ۱۳۲-۱۳۳).

خواننده محترم!

هر یک از نام‌ها و صفات الهی مقتضی عبودیت خاصی است که از آثار و نتایج علم و معرفت به آن‌هاست و این مورد در تمامی انواع عبادات قلبی و جسمی صادق است. در توضیح این مطلب باید گفت: هر گاه بنده بداند که تنها الله تعالی مالک ضرر و منفعت و بخشش و منع و خلق و رزق و زنده گردانیدن و میراندن است، باعث می‌شود که در قلب و باطن خویش، بر الله توکل کند و در ظاهر نیز، آثار و نتایج توکل برایش پدیدار گردد. الله تعالی می‌فرماید: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا» (سوره الفرقان: ۵۸) «و بر زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد، توکل کن، و به ستایش او تسبیح گوی، و همین بس که او به گناهان بندگانش آگاه است..».

و هر گاه بنده بداند که الله تعالی شنوا و بینا و داناست و ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین، از او پنهان نمی‌ماند و اینکه از اسرار و نهان آگاه است و خیانت چشم‌ها و آنچه را که در دل‌ها پنهان می‌ماند، می‌داند و از هر چیزی مطلع است و تعداد همه چیز را می‌داند و از تمامی جوانب زندگی او آگاه است و آن‌ها را می‌بیند، سبب می‌شود که زبان و اعضا و اندیشه‌های ذهنی و روانی خود را از هر آنچه الله را ناخشنود سازد، باز دارد و اعضایش را در آنچه باعث محبت و رضایت الهی گردد، به کار برد.

همچنین در حدیثی قدسی آمده است که: «يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّي فَتَضُرُّوْنِي، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي» (صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۵۷۷،

این بخشی از حدیثی است که ابوذر (رض) آن را روایت کرده است. «ای بندگانم! بدون تردید شما هرگز قدرت ضرر رساندن به من را ندارید که به من ضرر رسانید، و هرگز قدرت فایده رساندن به من را ندارید که به من فایده رسانید.»

اگر بنده آگاه به امور فوق باشد، باعث می شود که بیشتر به الله و فضل و احسان او امیدوار شود و برآورده شدن تمامی نیازهایش را از او بخواهد و بیشتر خود را محتاج به الله بداند و آن را آشکار سازد.

اگر بنده دانا به کمال و جمال الهی باشد، سبب می گردد که علاقه ای خاص و اشتیاقی فراوان به لقای الله تعالی داشته باشد. پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ» «هر کس دیدار با الله را دوست داشته باشد، الله متعال دیدار با او را دوست دارد.» بدون تردید این امر باعث می شود که بنده انواع بسیاری از عبادات را انجام دهد. (صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۵۰۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۸۶، به روایت ابو موسی اشعری (رض)).

با توجه به مطالب فوق، دانستیم که تمامی انواع عبادات، وابسته به لوازم و ضروریات اسماء و صفات الهی هستند و از این رو، بر هر بنده ای لازم است که پروردگار خویش و اسماء و صفات او تعالی را به خوبی بشناسد.

انسان مؤمن و موحد بر اثر ایمان و یقینش به اسم های زیبا و صفات والای الهی که دلالت بر عظمت و کبریا و یگانگی او در جلال و جمال می کند، لذتی می یابد که باعث می شود تمامی تلاشش را برای کسب محبت الله و تواضع و فروتنی در برابر او و میل و امید به او تعالی به کار گیرد و نیز کوشش می کند که پس از تکمیل فرایض، با انجام نوافل، خودش را به الله متعال نزدیک گرداند و رضایت او را به دست آورد. توفیق و هدایت به دست

الله تعالی است و هیچ بازدارنده‌ای در برابر آنچه ببخشد و هیچ دهنده‌ای در برابر آنچه باز دارد، نیست و هر نوع تغییر و بازگشت از گناه، فقط به توفیق او تعالی است.

هدف کلی سورة حديد:

سورة حديد، علاوه بر تحکیم پایه‌های عقیدتی، به دستوراتی در زمینه‌های اجتماعی و حکومتی می‌پردازد و در آیات اول، حدود بیست صفت از صفات الهی را مطرح نموده است.

عظمت قرآن عظیم الشان، اوضاع مؤمنان و منافقان در قیامت، سرنوشت اقوام پیشین، انفاق در راه الله و برای رسیدن به عدالت اجتماعی، انتقاد از رهبانیت و انزوای اجتماعی، موضوعاتی است که این سوره به آنها به بحث پرداخته است.

اگر به محتوای کلی آیات متبرکات سورة حديد، نظر به اندازیم به وضاحت در خواهیم یافت که مؤمنین به انفاق در راه الله، تحریک، و تشویق شده اند. طوریکه این فهم در آیات متبرکه با صراحت تکرار می می یابد از جمله می فرماید: «آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ...» «و باز در جای دیگری می فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا...» و باز هم در جای دیگری می فرماید: «إِنَّ الْمُسْدِقِينَ وَ الْمُصَدِّقَاتِ وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» و در تشویق مؤمنان به این عمل همین بس که انفاق مردم را قرض دادن آنان به پروردگار با عظمت دانسته، و معلوم است که الله تعالی عالیت‌ترین و مقدس‌ترین و بهترین مطلوبست، او هرگز خلف وعده نمیکند، و او وعده شان داده که اگر به وی قرض بدهند مضاعف و چند برابر بر میگرداند، و نیز وعده داده که در عوض انفاقشان اجری کریم و بسیار زیاد بدهد.

ترجمه و تفسیر سورة حديد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

آنچه در آسمانها و زمین است، الله را به پاکی یاد می کنند و اوست عزیز

حکیم (۱)

سورة حديد با جمله بی نهایت زیبا «سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آغاز می یابد که این امر بیانگر، به یک واقعیت انکار ناپذیری اشاره می دارد که الله تعالی از هر گونه عیب و نقص و عجز منزّه است و طوریکه همه هستی بر این امر شهادت می دهند.

در ضمن فحوای عالی آیه مبارکه می رساند که: تسبیح گویان آسمان، مقدم بر تسبیح گویان زمینی می باشند.

فرمانروای حقیقی آسمان و زمین، بدست الله تعالی است، «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، لَهُ مُلْكُ، قَدِيرٌ يُحْيِي وَ يُمِيتُ» خدایی که صاحب عزّت، حکمت، حاکمیت و قدرت و مرگ و زندگی موجودات به دست اوست، سزاوار تسبیح و تقدیس است.

صاوی گفته است: تسبیح یعنی منزّه داشتن خدا با قول و عمل و باور از هر ناشایست و ناروایی. از «سَبِّحْ فِي الْأَرْضِ وَالْمَاءِ» آمده است؛ یعنی تا اعماق زمین و ژرفای آب فرو رفت. تسبیح عاقلان با زبان «قال» صورت می گیرد و تسبیح جماد با زبان حال صورت می گیرد و ذاتا بر منزّه بودن صانع از هر نقصی دلالت دارد. و عده ای نیز می گویند: تسبیح جمادات نیز از طریق زبان و گفتار حاصل می شود.

«الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»: کلمه «الْعَزِيزُ» در حدود تقریباً ۱۰۰ بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است.

«عَزِيزُ»: یعنی ذاتی که صاحب تمامی مفاهیم و خصوصیات عزّت است، طوریکه در (آیه: ۶۵ سورة یونس) آمده است: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (همانا تمام عزّت (و پیروزمندی) از آن الله است).

یعنی پروردگاری که تمامی خصوصیات های عزّت را دارد، که مربوط به ۳ مورد می شود و هر سه مورد به طور کامل برای الله متعال ثابت است:

مفهوم اول: عزّت قدرت، که صفت بزرگ پروردگار است و قدرت مخلوقات هر چند زیاد باشد، به او تعالی نسبت داده نمیشود. طوریکه میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (سورة الذّاریات: ۵۸) (بی گمان الله است که روزی دهنده است (و او) قدرتمند استوار است).

مفهوم دوم: عزّت امتناع، که الله متعال در ذات خود غنی بوده و نیاز به هیچ کس ندارد و بندگان مالک ضرر و فایده الله نیستند که به او ضرر یا فایده برسانند، بلکه او تعالی ضرر رساننده، فایده بخش، بخشنده، بازدارنده و از اینکه کسی بر او مسلط و چیره شود و از هر آنچه شایسته عظمت و جلال او نباشد و با کمالش منافات داشته باشد و نیز از داشتن شریک، منزّه و مبرّاست. طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «سُبْحَنَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ» ﴿۱۸۰﴾ و «سَلَّمَ عَلَى الْمُرْسَلِينَ» ﴿۱۸۱﴾ و «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ﴿۱۸۲﴾

[الصّافات: ۱۸۰-۱۸۲]

«پاک و منزّه است پروردگار تو؛ پروردگار عزّت از آنچه (مشرکان) توصیف می کنند و سلام بر رسولان و سپاس و ستایش مخصوص الله است که پروردگار جهانیان است.».

مفهوم سوم: عزّت قهر و غلبه بر تمامی موجودات، به شکلی که تمامی آن‌ها تحت قدرت و عظمت و اراده الهی هستند، افعال تمامی مخلوقات به دست اوست، هر حرکت و تغییری که می‌کنند، با قدرت و اجازه الله است، آنچه را که الله متعال بخواهد، انجام می‌شود و آنچه را که نخواهد، صورت نمی‌پذیرد و هیچ توان و تغییری بدون اجازه و اراده او ممکن نیست: «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾» (سورة آل عمران: ۲۶-۲۷) (بگو: ای پروردگار! تو متصرف و صاحب بادشاهی (جهان) هستی، بادشاهی را به هر کسی که بخواهی میدهی، و بادشاهی را از هر کسی که بخواهی سلب می‌کنی، و کسی را که تو بخواهی عزت می‌دهی، و کسی را که تو بخواهی ذلیل می‌کنی، تمامی نیکی‌ها تنها به دست تو است، بی‌گمان تو بر هر چیز قدرت کامل داری.

(۲۷) (یکی از علامات قدرت تو این است که) شب را در روز داخل می‌کنی، و روز را در شب داخل می‌کنی، و زنده را از مرده بیرون می‌کنی، و مرده را از زنده بیرون می‌آوری، و هر کسی را که بخواهی بشمار روزی میدهی).
از آثار و نتایج ایمان به اسم مذکور، این است که بنده فقط در برابر الله تعالی فروتن می‌گردد، فقط به او پناه می‌برد، تحت حمایت الهی قرار می‌گیرد و عزّتش را فقط از او تعالی می‌خواهد: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» (سورة فاطر: ۱۰) «کسی که خواهان عزّت است، پس (بداند که) عزّت همگی از آن الله است».

«الْحَكِيمُ»:

نام «حکیم» تقریباً ۱۰۰ بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است. این نام بزرگ دلالت بر ثبوت کمال حکم و کمال حکمت برای الله تعالی را می کند. کمال حکم یعنی اینکه حکم و فیصله فقط از آن الله است، هر گونه که بخواهد، میان بندگانش حکم و قضاوت می کند، هیچ مانعی در برابر حکمش نیست و هیچ چیز نمی تواند حکمش را به تأخیر اندازد. «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ أَحْكَمِينَ» (سوره التین: ۸) «آیا الله بهترین داوران (و حاکم مطلق) نیست؟!» همچنان میفرماید: «وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (سوره الکهف: ۲۶) «و [او تعالی] هیچ کس را در حکم خود شریک نمی کند.» کسی نمی تواند حکم الهی را برگرداند، اما در برابر احکام بندگان می شود که اعتراض کرد و آن ها را نپذیرفت.

ثبوت حکم برای او تعالی، متضمن ثبوت تمامی اسماء و صفات الهی است، چون ذاتی حاکم است که سمیع، بصیر، علیم، خبیر، متکلم، مدبر و دارای سایر اسماء و صفات والا باشد. این مطلب اثبات می کند که غیر الله نمی تواند حاکم واقعی باشد، چون حکم و فیصله حقیقی از ذاتی است که دارای صفات کامل است، پروردگاری که صاحب امر بوده و متصرف در تمامی امور است. «فَأَلْهَكُمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ» (سوره غافر: ۱۲) «پس داوری از آن الله بلند مرتبه است.» (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به رساله: شناخت و شرح معانی اسماء الله نویسنده: عبدالرزاق بن عبد المحسن البدر: (میزان) ۱۳۹۷ ه. ش - صفر ۱۴۴۰ ه. ق.).

برخی از أسماء تسبیح کنندگان در قرآن:

قرآن عظیم الشأن برخی از تسبیح کنندگان را به شرح ذیل معرفی داشته است:

اول: فرشتگان:

«نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» (آیه ۳۰ سوره بقره) (در حالی که ما با حمد و ستایش تو، ترا تنزیه و تقدیس می کنیم).

دوم: رعد آسمانی:

«يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» (آیه ۱۳ سوره الرعد) (رعد با ستایش او و فرشتگان از بیم او تسبیح می کنند...)

سوم: پرندگان:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عِلْمٍ صَلَاتُهُ وَتَسْبِيحُهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (سوره ۴۱ سوره نور) (آیا ندیدی که هر کس در آسمانها و زمین است تا مرغهایی که در هوا پر گشایند همه به تسبیح و ثنای خدا مشغولند؟ و همه آنان صلاه و تسبیح خود بدانند، و خدا به هر چه کنند آگاه است).

چهارم: کوهها:

«... وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ» (آیه ۷۹ سوره انبیاء) (و کوهها را رام داود ساختیم) (بطوری که آنها) و پرندگان (با او) تسبیح می گفتند، و ما انجام دهنده‌ی این کارها بودیم).

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲﴾
مالکیت (و حاکمیت) آسمانها و زمین خاص از اوست و او زنده می کند و می میراند و او بر هر چیز تواناست. (۲).

قبل از همه باید گفت که تسبیح خداوند، وسیله نجات از گرفتاری است.

«فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ. لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (آیات ۱۴۳ و ۱۴۴ سوره صافات)

(پس اگر (یونس علیه السلام) اهل تسبیح نبود، به یقین در شکم (ماهی) تا روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند باقی می‌ماند.

فهم کلی را که مفسرین در مورد حقیقت تسبیح، نوشته اند، میگویند که تسبیح نفی هرگونه عیب و نقص و شهادت موجودات جهان به پاکی و یکتایی ذات اقدس پروردگار با عظمت است.

توجه فرماید یکی از عوامل نجات حضرت یونس علیه السلام از قعر بحر همین عظمت تسبیح بود که از قعر بحر نجات یافت ولی فرعون که سابقه بدی داشت از الله متعال منکر بود و همچنان به تسبیح و تمجید الله متعال اعتنایی نمیکرد بناءً در آب غرق گردید.

قرآن عظیم الشأن می‌فرماید که: اگر یونس علیه السلام از جمله: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ» (۱۴۳: صافات) (پس اگر او از تسبیح‌گویان نبود) او به هیچ صورت نجات نمی‌یافت، و این هم از حکمت‌های پروردگار با عظمت است که انسان توانمندی این را یافته می‌تواند در شکم ماهی تا قیامت زنده بماند. «لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ».

قدیر، قادر و مقتدر:

هر سه اسم پروردگار در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است ولی نسبت به همه، قدیر، سپس قادر و بعد از آن، مقتدر بیان شده است. «وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ» [البقرة: ۲۸۴] «و الله بر هر چیزی تواناست».

هر سه اسم پروردگار دلالت بر ثبوت صفت قدرت برای الله متعال می‌کنند و اینکه قدرت الهی کامل است والله با قدرت خود، موجودات را به وجود آورده، با قدرت خود آنها را تدبیر و اداره می‌کند، با قدرت خویش آنها را برابر و استوار نموده و با قدرت خود زنده می‌کند و می‌میراند، بندگان را

برای جزا و پاداش برمی‌انگیزاند؛ نیکوکار را به سبب خوبی‌هایش پاداش می‌دهد و گنهکار را به سبب بدی‌هایش مجازات می‌کند. ذاتی که هر گاه اراده ایجاد چیزی را بکند، به آن می‌گوید باش و فوراً به وجود می‌آید. همچنین با قدرت خود، دل‌ها را بر آنچه بخواهد و اراده کند تغییر می‌دهد، هر کس را که بخواهد هدایت میکند و هر کس را که بخواهد گمراه مینماید، مؤمن را مؤمن، کافر را کافر، نیکوکار را نیکوکار و گنهکار را گنهکار میگرداند.

به سبب کمال قدرتش، کسی نمی‌تواند به چیزی از علمش احاطه یابد مگر آنچه را که الله به وی تعلیم دهد. بر اثر کمال قدرتش، آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو وجود دارد، در ۶ روز آفرید و هرگز خسته نشد. هیچ یک از مخلوقات نمی‌توانند او را ناتوان سازند، هرگز الله از آنها غافل نمی‌شود و هر جا که باشند، تحت مراقبت الله قرار دارند. پروردگاری که قدرتش خالی و سالم از رنج، خستگی و ناتوانی در برابر آنچه بخواهد است. به سبب کمال قدرتش، هر چیزی تحت فرمان و تدبیر اوست، هر آنچه بخواهد انجام می‌شود و هر آنچه نخواهد، صورت نمی‌پذیرد.

ترمذی در جامع خود، از ابن عباس (رض) روایت می‌کند: روزی پشت سر پیامبر صلی الله علیه وسلم بودم که به من فرمودند: «يَا غُلَامُ إِنِّي أَعْلَمُكَ كَلِمَاتٍ: احْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظَكَ، احْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ، إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ، وَاعْلَمْ: أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ، وَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، رُفِعَتِ الْأَقْلَامُ، وَجَفَتِ الصُّحُفُ»؛ (شماره حدیث: ۲۵۱۶، ترمذی این روایت را حسن و صحیح میدانند).

«ای پسر! چند سخن [و نکته مهم] را به تو آموزش و تعلیم می‌دهم: [حدود] الله را حفظ کن تا الله از تو حفاظت کند. [حدود] الله را حفظ کن تا او را در برابر خود بیایی [که همواره به تو کمک خواهد کرد]. هر گاه در طلبی و درخواستی داشتی، از الله بخواه. هر گاه کمکی خواستی، از الله کمک بخواه و بدان: اگر همه امت جمع شوند بر اینکه فایده‌ای به تو برسانند، هرگز فایده‌ای به تو نخواهند رساند مگر آنچه که الله برای مقتدر کرده است. و اگر متفق شوند بر اینکه ضرری به تو برسانند، هرگز ضرری به تو نخواهند رساند مگر آنچه که الله برای مقتدر کرده باشد.»

از دیگر آثار و نتایج آن، تکمیل صبر و رضایت کامل از الله متعال است. ابن قیم (رح) می‌فرماید: «هر کس که دلش سرشار از رضایت به قضا و قدر باشد، الله اُ سینه‌اش را لبریز از بی‌نیازی، امنیت و قناعت می‌کند و دلش را برای محبت و رجوع و توکل به الله، فارغ و خالی می‌گرداند، اما کسی که چنین بهره‌ای نبرد، دلش بر خلاف موارد مذکور پر میشود و از آنچه باعث سعادت و رستگاری اوست، غافل می‌گردد.» (مدارج السالکین، جلد ۲، صفحه ۲۰۲). همچنین ایمان به قدرت الهی انسان را از امراض قلبی؛ مانند کینه، حسادت و امثال آن حفاظت می‌کند، زیرا معتقد است که تمامی امور بر اساس تقدیر الهی است و او تعالی به بندگان نعمت می‌دهد، رزق و روزی‌شان را مقدر کرده، به هر کس که بخواهد، می‌بخشد و از هر کس که بخواهد می‌گیرد. بنابراین فضل، فضل او و بخشش، بخشش اوست و به همین سبب، گفته میشود که: فرد حسود دشمن نعمت الله متعال بر بندگان است.

از دیگر آثارش این است که عزم و اراده بنده را برای کسب خیر و دوری از شر تقویت می‌کند. در صحیح مسلم، از ابو هریره (رض) روایت شده است

که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «اٰخِرُ صُ عَلٰی مَا يَنْفَعُكَ، وَاسْتَعِزْ بِاللّٰهِ وَلَا تَعْجِزْ، وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَانَ كَذَا وَكَذَا، وَلَكِنْ قُلْ: قَدَّرَ اللَّهُ، وَمَا شَاءَ فَعَلَ، فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ» (شماره حدیث: ۲۶۶۴). (بر آنچه برای ت فایده می رساند حریص باش و از الله کمک بخواه و ناتوان مشو. هرگاه به تو چیزی [مصیبتی] برسد، نگو اگر چنین می کردم، چنین و چنان می شد، بلکه بگو: الله تعالی [چنین] مقدر ساخته بود و آنچه الله متعال بخواهد، انجام می دهد، چون [گفتن کلمه] اگر، [راه] عمل شیطان [وسوسه] را باز می کند).

همچنین باعث می شود که انسان امید نیکو به الله داشته باشد و همواره از او تعالی درخواست کند و بسیار دعا نماید، چون تمامی امور به دست الله است. امام احمد در کتاب «الزهد» (شماره: ۱۳۴۶). از مطرف بن عبدالله بن شخیر چنین روایت می کند: «با خود اندیشیدم که جامع همه خوبی ها چیست و نتیجه گرفتم که خیر، فراوان است؛ مانند روزه و نماز و فهمیدم که تمامی آن ها به دست الله متعال است و فقط با درخواست و دعا می توانی آن ها را به دست آوری. بنابراین جامع تمام خوبی ها، دعاست.».

یکی از دعاهایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را بسیار تکرار می کردند، این دعا بود: «اللَّهُمَّ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»؛ (پروردگارا! ای گرداننده دل ها! دلم را بر دینت ثابت و استوار بدار).

ترمذی و ابن ماجه از انس (رض) روایت می کنند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار این دعا را بر زبان می آوردند: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»؛ «ای گرداننده دل ها! دلم را بر دینت ثابت و استوار بدار».

پرسیدم: ای رسول الله! ما به تو و به آنچه آوردی، ایمان آوردیم، پس آیا بر ما می ترسی [که منحرف و گمراه شویم]؟ ایشان فرمودند: «نَعَمْ إِنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ

أَصْبَعِينَ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ»؛ «بله، همانا دل‌ها میان دو انگشت از انگشتان الله است، که هر گونه بخواهد، آن‌ها را می‌گرداند.» (جامع الترمذی، شماره حدیث: ۲۱۴۰ - عبارت فوق را ترمذی آورده است؛ سنن ابن ماجه، شماره حدیث: ۳۸۳۴؛ آلبانی روایت مذکور را در صحیح ترمذی و صحیح ابن ماجه، صحیح می‌داند).

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳﴾

اول و آخر و ظاهر و باطن او است، از هر چیز آگاه است. (۳)

«الْأَوَّلُ»: پیشین. بی‌آغاز. آن که بودنش پیش از بودن همه موجودات است.

«الْآخِرُ»: پسین. بی‌انتهای. آن که پس از نابودی همه موجودات، باقی و برجای است. «الظَّاهِرُ»: پیدا و نمودار. آن که همه چیز جهان، بودن او را فریاد می‌دارند، و بر وجود او دلالت دارند.

«الْبَاطِنُ»: ناپیدا. نهان. آن که حواس، او را احاطه نمی‌سازد، و عقول او را درک نمی‌کند.

«وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» و با دلایل دال بر وجودش برای عقل متجلی می‌شود.

نهانی است که به چشم نمی‌آید، و عقل و خرد و معرفت به حقیقت ذاتش راهیاب نمی‌شود. (در تفسیر «الظاهر» و «الباطن» این راجح‌ترین اقوال است و ابو سعود و آلوسی آن را پذیرفته‌اند).

در حدیث آمده است: «تو، آن اولی هستی که قبل از تو هیچ چیزی وجود نداشته، و آن آخری هستی که بعد از تو چیزی نخواهد بود. آن ظاهری هستی که ظاهرتر و بالاتر از تو چیزی وجود ندارد، و آن باطنی هستی که نهان‌تر از تو چیزی نیست». (قسمتی از حدیثی است که مسلم و امام احمد آن را نقل کرده‌اند).

اَوَّل، آخر، ظاهر و باطن:

در آیه متبرکه از چهار اسم از اسماء حسنا، ذکر به عمل آمده است که همه آن در یک آیه مبارکه با هم جمع شده اند. بهترین تفسیر و توضیح در تبیین معانی این چهار اسم پروردگار با عظمت ما، مناجاتی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت شده است.

امام مسلم در صحیح خود از ابو هریره (رض) روایت می کند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم به ما هدایت فرمود که: پیش از خواب بگوییم: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، فَالِقَ الْحَبِّ وَ النَّوَى، وَ مُزِلَّ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْفُرْقَانِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ. اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَ أَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَ أَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، أَقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَ أغْنِنَا عَنِ الْفَقْرِ»؛ (حدیث شماره: ۲۷۱۳).

«الهی! پروردگار هفت آسمان و پروردگار عرش بزرگ، پروردگار ما و همه چیز، شکافنده دانه و هسته، نازل کننده تورات و انجیل و فرقان! از شر هر آنچه پیشانی‌اش در دست توست، به تو پناه می‌برم. الهی! توئی اول، قبل از تو چیزی نبوده. و توئی آخر، بعد از تو چیزی نیست. تو آشکاری و هیچ چیز آشکارتر از تو نیست، تو پنهانی و چیزی پنهان‌تر از تو نیست. الهی! قرض ما را ادا کن و ما را از تنگدستی به توانگری و غنا برسان.»

رسول الله صلی الله علیه وسلم در این دعای جامع، مفهوم هر یک از نام‌های فوق را بیان فرمودند و ضد آنها را نفی کردند، که این برترین نوع و درجه بیان است. محور این اسم‌های چهارگانه، بیان احاطه پروردگار بر مخلوقات است، که بر دو نوع زمانی و مکانی تقسیم می‌شود.

یعنی الله قبل از هر چیزی بوده و پس از هر چیزی خواهد بود، بنابراین اول بودن الله مقدم بر اول بودن هر چیزی است و آخر بودن او یعنی اینکه پس از هر چیزی باقی است و از این رو، قبل و بعد از تمامی مخلوقات و موجودات بوده و خواهد بود؛ هیچ اولی وجود ندارد مگر اینکه الله پیش از آن بوده و هیچ آخری وجود نخواهد داشت مگر اینکه الله پس از آن خواهد بود. در نتیجه، الله تعالی اول است و قبل از او چیزی نبوده و آخر است و بعد از او چیزی نخواهد بود، که این همان احاطه زمانی است.

درباره احاطه زمانی باید گفت که ظاهر و باطن بودن الله بر هر ظاهر و باطنی احاطه دارد؛ یعنی هیچ ظاهر و آشکاری نیست مگر اینکه الله بالاتر و برتر از آن است و هیچ باطنی وجود ندارد مگر اینکه الله پنهان‌تر از آن است، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ.» پس الله تعالی با ظهور خود، از هر چیزی برتر است و ذات والا و بلندمرتبه‌ای است که هیچ چیزی بالاتر از او وجود ندارد، بنابر این ظاهر بودن الله به معنای برتری و علو بر هر چیزی است. باطن بودن الله یعنی اینکه به هر چیزی نزدیک است و احاطه دارد، به گونه‌ای که به هر موجودی، از خود آن موجود نزدیک‌تر است. این مطلب بیانگر کمال اطلاع پروردگار از اسرار و نهان و جزئیات امور است علاوه بر اینکه دلالت بر کمال قرب و نزدیکی او تعالی می‌کند. پس به مخلوقاتش بسیار نزدیک است و آن‌ها را احاطه دارد و هیچ یک از آسمان‌ها و زمین و هیچ ظاهر و باطنی مانع او نیستند، بلکه باطن و پنهان برای الله همچون آشکار، و غیب به مانند حاضر، دور همچون نزدیک و سر و نهان همانند آشکار است.

هرگاه مسلمان این نام‌های بزرگ و اینکه دلالت بر کمال، عظمت و احاطه پروردگار می‌کنند را بدانند، باید که به مقتضیات آن‌ها عمل نماید و در برابر الله تعالی خاضع و عابد گردد.

شناخت اینکه الله پیش از هر چیزی بوده و با فضل و احسان خود مقدم بر تمامی اسباب است، می‌طلبد که انسان فقط برای او تعالی خاضع باشد و به او پناه ببرد و به دیگران توجه و توکل نکند. همچنین می‌طلبد که از وابستگی و توجه به اسباب رها شود و به ذاتی وابسته و متوجه گردد که امداد و احسان از جانب اوست و فضل و کرمش مقدم بر وسایل و اسباب است.

و شناخت اینکه الله پس از هر چیزی است، می‌طلبد که الله نهایت اهداف بنده باشد؛ یعنی هدفی که بعد از آن هدف و مقصدی در کار نباشد، تمامی تلاش‌های انسان به آن ختم شود و آخرین مطلوب آدمی گردد. و مقتضی آن است که انسان به اسباب دل نبندد، زیرا حتماً اسباب از بین خواهند رفت و فقط پروردگار باقی خواهد ماند، پس وابستگی به اسباب وابستگی به موجوداتی است که فنا می‌شوند، اما دل‌بستن به آخر [الله] دل‌بستن به ذات همیشه زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد و ذاتی باقی که هرگز از بین نمی‌رود.

شناخت ظاهر بودن الله و اینکه او تعالی بر بندگانش مسلط است، امورشان را تدبیر می‌کند و اعمال آنان به سوی او بالا می‌رود، مقتضی توجه نیک قلب به سوی الله و خضوع کامل در برابر عظمت و جلال الهی و تضرع فقط به درگاه اوست: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبُطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (سوره الحج: ۶۲).

«این بدان سبب بوده که الله حق است و آنچه جز او می‌خوانند باطل است و به راستی که الله بلند مرتبه بزرگ است.».

هر کس به ظاهر بودن و برتری الله ایمان نیاورد، قطعاً دلش پراکنده و مضطرب خواهد بود و قبله‌ای ندارد که به آن روی آورد و معبودی نخواهد داشت که آن را به عنوان هدف و مقصد خویش انتخاب کند.

فهم باطن بودن الله و مشاهده احاطه او بر جهانیان و نزدیک بودن به بندگان و آگاهی او تعالی از نهان‌ها و اسرار، مقتضی تزکیه نفس، اصلاح باطن، پاک کردن قلب و آباد کردن آن با ایمان و تقواست.

پس این نام‌های چهارگانه، جامع شناخت الله و بندگی برای اوست علاوه بر اینکه باعث از بین رفتن وسوسه‌های مهلک و تردیدهایی می‌شود که شیطان به قصد گمراهی و بازداشتن انسان از ایمان، آن‌ها را در دلش می‌اندازد.

ابو داود در سنن خود، با اسنادی جید از ابو زُمیل سَمَاک بن ولید روایت می‌کند که گفت: از ابن عَبَّاس (رض) پرسیدم: این چیست که در دلم احساس می‌کنم؟ او پرسید: چیست؟ گفتم: سوگند به الله که آن را نخواهم گفت. پرسید: آیا نوعی شک و تردید است؟ سپس خندید و گفت: هیچ کس از این نجات نیافته است و الله می‌فرماید: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ» (سوره یونس: ۹۴) «پس اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم در تردید هستی، از کسانی که کتاب (آسمانی) را پیش از تو می‌خوانند، بپرس.» سپس به من گفت: هرگاه در دلت چیزی احساس کردی، بگو: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» [الحديد: ۳] «او اول و آخر و ظاهر و باطن است و او به هر چیزی داناست.»

ابن عَبَّاس (رض) وی را برای دفع وسوسه‌ها و از بین بردن تردیدها، توصیه کرد که آیه فوق را تلاوت کند.

علیم:

«علیم»: یعنی ذاتی که از ظواهر و بواطن، امور آشکار و پنهان، جهان بالا و پایین، از گذشته و حال و آینده آگاه است و هیچ چیزی از او پنهان نمی ماند، می داند که چه چیزی اتفاق افتاده و چه روی خواهد داد، از هر چیزی مطلع است و شمار همه چیز را دارد.

نام «علیم» در بیش از ۱۵۰ آیه از قرآن عظیم الشان بیان شده است؛ در قرآن کریم، علم و آگاهی الله نسبت به هر چیزی، به طور فراوان و گسترده بیان شده است.

الله متعال در چندین آیه، از وسعت و شمول علمش سخن گفته است؛ از جمله: «وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» (سوره الأنعام: ۸۰) «علم و دانش پروردگارم هر چیزی را در بر گرفته است، آیا پند نمی گیرید؟!».

همچنان پروردگار با عظمت ما در (آیه ۲۳۵، سوره بقره) می فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ» (و بدانید که الله آنچه را که در دل های شماست می داند، پس از (مخالفت با) او بترسید).

و باز میفرماید: «وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ» (سوره یونس: ۶۱) (و در هیچ کار (و حالی) نباشی و هیچ بخشی از قرآن را نمی خوانی و هیچ عملی را انجام نمیدهید مگر اینکه ما (حاضر و) گواه بر شما هستیم، هنگامی که در آن (عمل) وارد میشوید).

عالم شهیر جهان اسلام ابن رجب (۷۳۶ هجری ۷۹۵ هجری) میفرماید: «مردی زنی را مجبور کرد که با وی همبستر شود و به او دستور داد که تمامی درها را

ببندد. سپس پرسید: آیا دری باقی مانده است که بسته نشده باشد؟ زن جواب داد: بلی؛ دری که میان ما و الله است. در نتیجه، آن مرد به زن تجاوز نکرد. یک نفر مردی را دید که با زنی حرف می‌زد، وی به آنان گفت: همانا الله شما را می‌بیند، الله متعال عیب من و شما را بپوشاند و ما را ببخشد. (شرح کلمه الإخلاص، صفحه ۴۹).

قرآن عظیم الشأن در آیه (۱۹ سوره غافر) می‌فرماید: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ». (الله) خیانت چشم‌ها و آنچه را که سینه‌ها پنهان می‌کنند، میداند).

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر آیه مبارکه می‌فرماید: «الله متعال خبر از علم و آگاهی تام و کامل خود به تمامی اشیا می‌دهد؛ فرقی نمی‌کند که با ارزش یا بی ارزش، بزرگ یا کوچک و یا ظریف و خیلی ریز باشد؛ تا مردم بر حذر باشند، به طور شایسته از الله شرم نمایند، تقوا پیشه کنند و بدانند که الله همواره آنان را می‌بیند و لازم است که مراقب باشند، زیرا او تعالی از خیانت چشم‌ها و از اسرار دل‌ها باخبر است.» (تفسیر ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۲۷).

در بسیاری مواقع، نام «علیم» در عباراتی که سخن از اعمال و پاداش و عقوبت آنهاست، می‌آید تا قلوب بیدار گردند و بندگان از اهمیت تکمیل و اصلاح اعمال باخبر شوند و برای اینکه آنان را تشویق و ترهیب نماید. بدون تردید فقط الله یگانه انسان را توفیق می‌دهد و هیچ معبودی غیر از او شایسته عبادت نیست.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾

او ذاتی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر تخت قدرت قرار گرفت، می داند آنچه را که در زمین داخل می شود و آنچه را که از آن خارج می گردد، و او با شماسست هر جا که باشید و الله نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست. (۴)

خلقت آسمان و زمین:

در شش روز همانند ایام و روزهای ما. اول این روزها یک شنبه و آخر آن جمعه است. که از آن چهار روز برای زمین و دو روز برای آسمان، همان گونه که میفرماید: «قُلْ أَتُنْكُم لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلنَّاسِ لِيَوْمَ ﴿١٠﴾» (سورة فصلت ۹-۱۰). (بگو آیا این شماست که واقعاً به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر میورزید و برای او همتیانی قرار میدید؟ این است پروردگار جهانیان. و در آن از بالای آن کوهها را قرار داد و در آن خیر فراوان پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهار روز برای خواهندگان درست آفرید).

پس چهار روز شد.

«ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» سورة فصلت. «سپس قصد آسمان را نمود در حالیکه بخاری بود پس به آن و زمین فرمود پسندیده یا ناپسند بیاید آن دو گفتند فرمانپذیر آمدیم. پس هفت آسمان را در دو روز مقرر داشت».

توجه: الله عزوجل حتی قبل از قرار گرفتن بالا بوده است و زوال نمی پذیرد.
(برگرفته از: کتاب (مختصر الأسئلة والأجوبة على العقيدة الواسطية)، ضبط
شرحی الهراس وابن عثيمين للعقيدة الواسطية بالسؤال والجواب، تهیه و تنظیم:
مضحی بن عبید معثم شمري)

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٥﴾

مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره اوست، و همه امور به
خدا باز گردانده می شود. (۵).

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٦﴾

شب را در روز درمی آورد و روز را [نیز] در شب درمی آورد و او به راز سینه
ها خوب داناست. (۶)

الله تعالی هم به کردار ما آگاه است، «بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» و هم به افکار و
نیات ما. «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

«عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» در آیات بسیاری از قرآن مجید (بیش از ۱۰ آیه) این
جمله عیناً، یا با تفاوت مختصری تکرار شده است.

کلمه «ذات» که مذکر آن «ذو» می باشد، در اصل به معنی «صاحب» آمده
است، هر چند در تعبیرات فلاسفه به معنی عین و حقیقت و گوهر اشیاء به کار
می رود، اما به گفته «راغب» در «مفردات» این اصطلاحی است که در کلام
عرب وجود ندارد.

بنابر این، جمله «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» مفهومی این می شود: (الله از
صاحب و مالک دلها با خبر است)، این جمله، کنایه لطیفی از عقائد و نیات
انسانها است، چرا که اعتقادات و نیات هنگامی که در دل مستقر شوند، گوئی
مالک قلب انسان می گردند، و بر آن حکومت می کنند، و به همین دلیل،

این عقائد و نيات صاحب و مالک دل انسانی، محسوب می شود. یقیناً ذاتی که دارای این اوصاف باشد، پرستش تنها شایسته‌ی او می باشد.

آمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾

به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و از اموالی که خدا شما را در استفاده آن جانشین خود قرار داده، انفاق کنید؛ پس برای کسانی که ایمان آورده و انفاق کرده اند، پاداش بزرگی خواهد بود. (۷)

«مُسْتَخْلَفِينَ» «جانشینان».

مراد از خلیفه بودن انسان در جمله «جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» یا آن است که خداوند، انسان را جانشین خود در زمین قرار داده است، طوریکه در آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (آیه ۳۰ سورة بقره) بدان اشاره شده، که در این صورت معنای آیه می شود: ای مؤمنان! شما جانشین خداوند در زمین هستید و آنچه در اختیار دارید، ملک خداست در نزد شما، پس از آنچه خدا به شما عطا کرده، به دیگران نیز انفاق کنید.

برخی از مفسرین در هدف کلی این آیه مبارکه می نویسند: که شما مردمان امروز، جانشین پیشینیان خود هستید و اموالی که در دست شماست، قبلاً در دست آنها بوده است، پس از این اموال انفاق کنید که روزی شما نیز نخواهید بود و این اموال در دست وارثان شما خواهد بود.

در این هیچ جای شکی نیست که: انفاق به طور کلی سبب نجات جامعه ها از مفساد کشنده می باشد. طوریکه الله تعالی در (آیه ۱۹۵ سورة بقره) میفرماید:

«وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ (و در راه الله، انفاق کنید و (با ترک انفاق) خود را به دست

خود، به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد.) بناءً هر گاه مسئله انفاق به فراموشی سپرده شود و ثروت ها در دست عده ای محدودی از انسانها جمع شود و در برابر آنها اکثریتی محروم و بینوا وجود داشته باشد، هرگز آن جامعه به سعادت واقعی دست نخواهد یافت، و دیری نخواهد گذشت که انفجار عظیمی در جامعه به وجود خواهد آمد و همه این ثروت ها به آتش خواهد سوخت. این آیه مبارکه این فهم عالی را با ما انسانها میرساند که: انفاق، قبل از آنکه به حال محرومان مفید باشد، به نفع خود ثروتمندان مفید و موثر است.

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

و شما را چه شده که به الله ایمان نمی آورید؟ در حالیکه پیامبر، شما را دعوت می کند تا به پروردگارتان ایمان آورید، یقیناً الله از شما پیمان گرفته است اگر باور دارید. (۸).

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٩﴾

او کسی است که آیات واضح بینات بر بنده اش (محمد) نازل می کند، تا شما را از تاریکی ها به سوی نور بیرون کند و همانا الله نسبت به شما مشفق و مهربان است. (۹).

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾

و شما را چه شده که در راه الله انفاق نمی کنید؟ در حالیکه میراث آسمان ها و زمین مخصوص خداست. کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق کردند

و جهاد نمودند [با دیگران] یکسان نیستند، آنان از جهت درجه از کسانی که پس از فتح [مکه] انفاق کردند و جهاد نمودند، بلند پایه ترند. و الله به هریک وعده نیکو داده است و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است. (۱۰). در قرآن عظیم الشأن صدها آیه وجود دارد که به کمک به محرومان حکم فرموده است که به مفاهیم: زکات، صدقه، انفاق، قرض الحسنه، اطعام، ایثار و... مطرح شده است. طوریکه در آیه هفتم همین سوره در باره حکمت انفاق خواندیم: «أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» شما میراث بر گذشتگان هستید، از آنچه به ارث برده اید انفاق کنید. و در جمله «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بما می رساند که: سبقت و سابقه در کارهای نیک، یکی از ملاک های ارزشیابی است. توجه باید کرد که: انفاق در شرایط سخت و دشوار به انفاق در شرایط عادی یکسان و در یک مقام نیست. این آیه این فهم عالی را بما می رساند که: همانطوریکه بی ایمانی توبیخ دارد، «وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ» ترک انفاق نیز توبیخ دارد. «وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا» ولی نباید فراموش کرد که: اخلاص، شرط قبولی اعمال «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در راه الله است.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١١﴾
کیست آن کس که به خدا قرض نیکو دهد تا [نتیجه اش را] برای وی دوچندان گرداند و او را پاداشی ارزشمند است. (۱۱).

قرض حسنه چیست؟

الله تعالی می فرماید که هر کس قرض الحسنه بدهد، حداقل ده برابر آن خیر به آن شخص اعطا می شود و کسی که قرض الحسنه بدهد، خیر دنیا و آخرت را کسب کرده است.

اهمیت و جایگاه قرض حسنه:

یکی از اعمال که نزد پروردگار پسندیده و نیکو همانا قرض دادن است. اهتمام بدین امر مهم؛ طوری است که الله تعالی، قرض دادن به غیر را قرض دادن به خود به حساب می آورد؛ طوری که در آیه اشاره بدان بعمل آمد.

به الله تعالی قرض نیکو می دهد یعنی هدفش از آن انفاق، کسب رضای خداوند متعال از روی اخلاص و با میل قلبی تمام بدون هیچ منت و آزاری است در حالیکه خاطرش نیز به دادن آن خوش است.

قابل تذکر است که این قرض، به «قرض الحسنه» معروف می باشد «تا آن را برایش دو چندان گرداند و او راپاداشی است بزرگ و ارجمند» که همانا بهشت می باشد؟ دو چندان کردن در اینجا همانا پاداش دادن یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر آن بنابر اختلاف احوال، اشخاص و اوقات است.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که فرمود: «چون این آیه نازل شد، ابوالدحداح انصاری گفت: یا رسول الله! آیا واقعاً خدای متعال از ما قرض می خواهد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بلی ای ابوالدحداح! گفت: پس ای رسول الله! دست تان را به من بدهید. رسول الله صلی اله علیه وسلم دست خود را به وی دادند. گفت: اینک من باغ خویش را به پروردگارم به قرض دادم».

قابل تذکر است که باغ ابوالدحداح باغ بزرگی بود که ششصد درخت خرما داشت و همسرش ام الدحداح و خانواده اش نیز در داخل آن باغ زندگی بسر می برد، پس با عجله به باغ آمد و به خانم خویش گفت: «ای ام الدحداح! از باغ بیرون آی زیرا من آن را برای پروردگارم به قرض دادم».

در کلمه «قَرْضًا حَسَنًا» در آیه مبارکه در یافتیم: که در اعطای قرض حسنه نفس عمل مهم نیست بلکه حسن عمل مفید می باشد، همچنان این فهم عالی

را برای ما به بیان گرفت که: قرض دادن کاهش و تقلیل مال نیست، بلکه بمتابه افزایش مال می باشد. و در نهایت باید گفت که: قرض دادن، نشانه کرامت و شخصیت عالی انسان است و پروردگار با عظمت برای انسان کریم، اجر کریم قرار داده است. «وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» و بر ما است تا همچو انسانها را مورد اکرام و تکریم قرار داد.

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

روزی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بینی که نورشان پیش روی آنان و در سمت راستشان می شتابد، امروز بشارت شما باغهایی است که در زیر قصرها و در ختان آن نهرها جاری است و جاودانه در آن هستید، این همانا کامیابی بزرگ است. (۱۲).

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿١٣﴾

روزی که منافق و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند، می گویند: ما را مهلت دهید تا از نورتان سهمی حاصل کنیم. به آنان گویند: به پشت سرتان [دنیا] برگردید و [از آنجا برای خود] نوری بجوید. سپس میان آنان دیواری زده می شود با دری که داخل آن رحمت و جانب بیرون آن رو به عذاب است. (۱۳).

«نَقْتَبِسْ» «پرتوی برگیریم، به پرتوی بهره مند شویم».

«الْتَمِسُوا» «بجوید».

«سُور» «دیوار».

مفسران گفته‌اند: الله متعال در روز قیامت به میزان اعمال مؤمنان به آنها نور عطا میکند و در پرتو آن بر صراط عبور می‌کنند، و کفار و منافقان را بدون نور رها می‌نماید. پس منافقان از نور مؤمنان روشنایی می‌گیرند، اما در آن حال که می‌روند، ناگهان خدا باد و تاریکی را بر آنها نازل می‌کند و در تاریکی خواهند ماند، طوریکه جای پای خود را نمی‌بینند، آنگاه به مؤمنان می‌گویند: شتاب نکنید و به ما فرصت بدهید تا از نور شما روشنایی بگیریم.

قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا - مؤمنان با حالت تمسخر به آنها می‌گویند: به دنیا برگردید و نور را بجوید، این نورها متعلق به آنجا می‌باشد و فقط از این طریق می‌توان نور کسب کرد. (البحر ۸/۲۲۱).

«فَضْرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ» آنگاه در بین مؤمنان و منافقان دیواری زده می‌شود که آن را دری است، و اهل بهشت را از دوزخیان جدا می‌کند و در بین آنها حایل می‌شود.

«بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» در داخل آن که مؤمنان قرار دارند، رحمت و بهشت مقرر است و در بیرون آن که محل کافران است، آتش دوزخ قرار دارد.

ابن کثیر گفته است: حصار و دیواری است که در روز قیامت برپا می‌شود، تا در بین مؤمنان و منافقان حایل باشد. وقتی مؤمنان به آن می‌رسند از درش وارد می‌شوند.

وقتی همگی وارد شدند در بسته می‌شود. و منافقان در کمال سرگردانی و حیرت و آز در پشت حصار و در تاریکی می‌مانند. (مختصر ۳/۴۵۰).

«الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ»:

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که در آن هم از منافقان وهم منافقات ذکرى بعمل آمده است، این بدین معنای است که مرض مهلك نفاق مرد وزن را نمى شناسد، منافق و منافقات در دنیا، در ظاهر با مؤمنان نشست و برخاست میکنند، ولی در باطن مانده عادت دایمی شان با کافران درد دل و راز و نیاز دارند.

در روز قیامت وضع زندگى منافقین و منافقات نیر به همین منوال مى باشد، تا با نزدیک دروازه های جنت، با مؤمنان مى آیند، ولی در نهایت یکجا با کافران داخل دوزخ مى مى شوند.

قرآن عظیم الشان با چه زیبایى در (آیه ۴ سورة منافقون) حال منافقین را به بیان مى کند و میفرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَاحِبَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتِلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ». (و هنگامی که آنها را می بینی قد و قامت شان تو را در تعجب می اندازد! و اگر سخن گویند به گفته آنان گوش می دهی، آنان گویا تخته هائی هستند که تکیه داده شده اند. هر فریادی را علیه خود می پندارند، آنان دشمن اند. پس از آنان برحذر باش! الله ایشان را بکشد از (حق) به کجا گردانیده می شوند؟).

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿١٤﴾

آنها را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟! می گویند: بلی، و لیکن خویشتن را گرفتار فتنه کردید و چشم به راه (حوادث بد بر مؤمنان) بودید و (در دین حق) شک کردید و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرارسید، و شیطان شما را در برابر خداوند فریب داد. (۱۴).

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾

پس امروز نه از شما و نه از کسانی که کافر شده اند عوضی پذیرفته نمی شود جایگاهتان آتش است آن سزاوار شماسست و چه بد سرانجامی است. (۱۵).

أَلَمْ يَأْنٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿١٦﴾

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد الله و قرآنی که نازل شده نرم و متواضع شود؟ و مانند کسانی نباشند که پیش از این کتاب آسمانی به آنان داده شده بود، آن گاه روزگار [بر آنان طولانی گشت، در نتیجه دل هایشان سخت و غیر قابل انعطاف شد، و بسیارشان فاسق اند؟! (۱۶) «أَلَمْ يَأْنٍ» از ماده (أَنَى، يَأْنِي، أَتْيَا). گرفته شده، «آیا وقت آن نرسیده است». آیا نزدیک نشده است؟ آیا وقت آن فرا نرسیده است؟ «أَلَمْ يَأْنٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا..» از جمله آیات تکان دهنده در قرآن عظیم الشأن می باشد که روح و قلب انسان را در تسخیر خود قرار میدهد، پرده های غفلت را می درد و فریاد می زند آیا موقع آن نرسیده است که قلبهای با ایمان در برابر یاد الله و از آنچه از حق نازل شده خاشع و متواضع گردد؟ و همانند کسانی نباشند که قبل از آنها آیات کتاب آسمانی را دریافت داشتند اما بر اثر طول زمان قلبهای آنها به قساوت گرائید؟

«طَالَ» «دراز شد، طولانی گشت».

«الْأَمَدُ» «زمان، مدت، روزگار». هدف از آن فاصله زمانی ایشان با پیغمبران صلی الله علیه وسلم است.

بصورت کل اگر در فحوای آیه مبارکه توجه نمایم مفهوم عالی خشوع مطرح بحث قرار گرفته است طوریکه می فرماید: «تَخْشَعُ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» خشوع به معنای فروتنی - خواری به خرج دادن در مقابل یک بزرگی. در اصطلاح اهل معرفت به معنای تذلل در دل و کوچک دیدن خود در مقابل پروردگار عالمیان است. به عبارت دیگر خشوع یک فروتنی قلبی و اعتقادی است و هم مبحث سنگدلی که همان دور شدن اهل ایمان از کتاب الله در مدت طولانی است طوریکه با زیبایی خاصی فرموده است: «فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ».

واقعیت امر اینست که: ایمان بدون خشوع قلب قابل توییح است. و در این هیچ جای شکی نیست که؛ برای دعوت به خشوع، از اهرم ایمان استفاده کنید. و هدف خشوع در آیه همانا خشوع قلب ها است، و ذکر الله و تلاوت قرآن عظیم الشان زمینه ساز خشوع قلب است. همچنان یاد الطاف الهی و یاد عفو و قهر و سنت های او، وسیله ی خشوع است، و در مقابل تداوم غفلت، سبب سنگدلی و قصی قلب میگردد. و سنگدلی، زمینه فسق و گناه است.

قسی القلب:

مفهوم کلی قسی القلب نزد اکثر مفسرین عبارت از سنگدلی، و یا هم سخت شدن دل و یا قساوت، و یا هم به معنای عدم پذیرش حرف حق و اصرار بر راه و روش باطل است.

قرآن عظیم الشان این مفهوم را با زیبایی خاصی در (سوره بقره آیه / ۷۴) چنین فورمولبندی نموده است: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ ۚ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ ۚ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»

(کسی که گرفتار قساوت قلب گشته است قلبی همچون سنگ، حتی بدتر از سنگ دارد چرا که از طی دل برخی سنگها آب می جوشد و از آن خارج میشود ولی کسی که قسی القلب است، ذره ای گرایش به حق در او وجود ندارد)

عوامل قسی قلب:

علماء عوامل متعددی را موجب سخت دلی و قسی القلب در انسانها بر شمرده اند که عمده ترین آن عبارت است از:

«فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...» (آیه ۱۳ سورة مائده).

(پس چون پیمان شکستند، آنان را لعنت کردیم و دلهایشان سخت گردانیدیم (که موعظه در آن اثر نکرد).

گناه:

عامل اساسی و عمده که شخص به یک انسان قسی القلب مبدل میگردد، و یا اینکه مرض مهلك قسی القلب در وجود اش رشد و نمو مینماید، گناه میباشد. گناه در قاموس قرآن با کلمات مختلفی از جمله: ذنب، اثم، سیئه، معصیت، خطیئه، جرم، منکر، فاحشه، شر و... ذکر گردیده است.

امراض قلب:

علماء قلب انسان را به سه کتگوری تقسیم نموده اند:

قلب سلیم قلب مرده و قلب مریض.

مریضی های قلب دونوع است:

نوعی که صاحب مریضی دردی از آن در حال حاضر احساس نمیکند و آن مرض جهل و نادانی و شبهه و شک است، و این از بزرگترین نوع دردها برای فساد است ولی آن را احساس نمیکند.

نوع دیگر:

مرضی است که در حال حاضر آن را احساس کرده و متألم میشود، مانند: غم و غصه، اندوه، خشم و این مریضی با دواهای طبیعی و رفع اسباب آن از بین میرود.

راهها معالجه و تداوی قلب:

راه ویا راههای معالجه و تداوی قلب با چهار چیز امکان دارد:

اول: با قرآن عظیم الشأن معالجه و تداوی با قرآن عظیم الشأن بدین معنی است که: به آنچه که در سینه از شک وجود دارد شفا است، و هر چه از شرک و لکه های کفر و امراض شبهات و شهوات در آن است را از بین میبرد.

قرآن عظیم الشأن برای کسی که به حق آن را بداند و به آن عمل نماید، هدایت است و برای مؤمنین با آنچه که به وسیله آن از ثواب فوری و غیر فوری برای آنان حاصل میشود رحمت است: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» (انعام/۱۲۲) (آیا آن کس که (با جهل و شرک) مرده بود، پس ما او را با هدایت خود زنده ساختیم و برای او نوری (ایمانی) بخشیدیم تا به وسیله آن در میان مردم راه خود را بیابد، مانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون شدن از آن را نمی داند؟ اینچنین اعمال کافران، در نظرشان مزین جلوه داده شده بود).

رسول الله صلی الله علیه وسلم درمورد قلب می فرماید: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ». «بدانید که در جسم عضوی قرار دارد که هرگاه اصلاح گردد همه وجود آدمی اصلاح می شود، و هرگاه تباه شود، تمامی وجود انسان فاسد و تباه می شود، متوجه باشید که آن عضو قلب است». (رواه البخاری (۵۲) و مسلم (۱۵۹۹).

تعریف قلب نزد ابو هریره (رض):

حضرت ابو هریره (رض) در تعریف قلب می فرماید: «قلب فرمانروا و اعضای ظاهری و باطنی انسان، سربازان اویند، اگر فرمانروا پاک باشد، فرمانبرداران نیز راه پاکی را در پیش می گیرند، اما اگر او ناپاک گردد، فرمانبردارانش نیز راه ناپاکی را در پیش می گیرند.» (مفتاح دار السعادة جلد ۲ صفحه ۱۶).

شان نزول آیه ۱۶:

۱۰۳۶- ابن ابوشیبہ در «مصنف» از عبدالعزیز بن ابورواد روایت کرده است: درین یاران پیامبر خنده و مزاح رواج یافت. پس آیه «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا...» نازل شد. (این معضل است، زیرا عبدالعزیز در شمار تبع اتباع است و بسیاری از علماء او را ضعیف می دانند، مناکیر زیادی روایت کرده است).

۱۰۳۷- ابن ابوحاتم از مقاتل بن حیان روایت کرده است: گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم مشغول مزاح بودند و می خندیدند آنگاه الله تعالی آیه: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...» را نازل کرد.

۱۰۳۸- و از سدی روایت کرده است: اصحاب رسول الله به ستوه آمدند و گفتند: ای رسول الله! ما را از اخبار آگاه بساز، الله تعالی آیه: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ» (سورة يوسف: ۳) را نازل کرد. باز دلتنگ و افسرده شدند و گفتند: ای رسول الله! به ما خبری بگو، پس آیه: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...» نازل شد. (حدیث مرسل: قاسم بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود است).

۱۰۳۹- ابن مبارک در «الزهد» از سفیان از کاکایش روایت کرده است: هنگامی که اصحاب رسول الله به مدینه آمدند، بعد از همه رنجها که دیده

بودند به آرامش رسیدند. گویا آنان از بعضی چیزیکه باید انجام می دادند کوتاهی و سستی کردند. پس خدا آیه
 «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...» را نازل کرد.
 اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
 تَعْقِلُونَ ﴿١٧﴾

بدانید که الله زمین را پس از مرگش زنده می کند. ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم تا این که شما تعقل کنید. (۱۷).

در این آیه مبارکه برای اعجازی خاصی برای احیای قلب مرده و سنگ مانند مثال می آورد. و می فرماید: یعنی همان طور که باران زمین خشک و بی آب و علف را زنده و سرسبز می گرداند، همان طور هم ذکر و قرائت قرآن قلب های تیره و تار و سخت را زنده می کند.

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: یعنی قلب ها بعد از این که تیره و سخت بودند، به وسیله قرآن نرم شدند. قرآن قلب ها را به فروتنی و پشیمانی و توبه و اوا می دارد، همان طور که قلب های مرده به وسیله علم و حکمت زنده می شوند. (خازن ۴/۳۵).

در البحر آمده است: چنان به نظر می آید که خداوند متعال می خواهد این مطلب را بیان کند که قلب های تیره قابل اصلاح اند و ذکر و یاد خدا در نرم شدن آنها تأثیر بسزایی دارد. پس همان طور که باران در زمین مؤثر است و آن را بعد از خشکی، سرسبز و خرم می گرداند، همان طور هم قلب های سیاه قابل معالجه اند و آثار فروتنی و خشوع و طاعت در آنها نمایان می گردد. (البحر المحيط ۸/۲۲۳).

إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ
كَرِيمٌ ﴿١٨﴾

بی تردید مردان و زنان انفاق کننده و آنان که به الله قرض نیکو داده اند، ((پاداش) آنان دو چندان برابر داده می شود و برای آنان اجر عزت مندانه است. (۱۸).

مفسران گفته اند: اصل «مصدقین» متصدقین بود، تاء در صاد دغم شده و به صورت «مصدقین» در آمده است. معنی قرض عبارت است از دادن صدقه با طیب خاطر و خلوص نیت به فقرا.

این بدین معنی است که: انسان با دادن احسان به فقرا، به خدا قرض داده است، قرضی که خدا آن را در آخرت باز پس می دهد و ادا می نماید. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

خواننده محترم!

در آیه مبارکه برای ما می آموزاند، یکی از وظایف مهم اساسی و انسانی جامعه همین است که فقرا از فقر نجات یابند. فرق نمی کند که چه از طریق انفاق باشد و یا هم از طریق قرض.

هر شخص در جامعه اسلامی، به اندازه امکانات و توانمندی خویش وظیفه و مکلفیت دارند که؛ خلاء های موجود در زندگانی اشخاص را جبران کند.

نباید فراموش کرد که پروردگار با عظمت ما همانطوریکه نیازمند و فقیر را با فقر و ناداری مورد آزمایش و امتحان قرار می دهد، ثروتمندان را نیز بدین ترتیب مورد آزمایش، امتحان و ابتلاء قرار می دهد.

اگر رساندن کمک و دستگیری فقراء و مساکین و محتاجان توام با خلوص نیت و به خاطر رضای پروردگار صورت گیرد، تأثیرات بی شماری را در

جامعه بجا میگذارد ثواب این مساعدت ها را انسانها هم در این دنیا مشاهده میفرمایند و برای شان در جهان دیگر، به مثابه پاداش های اخروی، ظاهر می گردد.

در قرآن عظیم الشأن الله تعالى انفاق را و بخصوص هدف آنرا به زیبای خاصی چنین بیان فرموده است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (آیه ۹۲ سورة آل عمران) (هرگز به نیکی دست نمی یابید، مگر آنکه از آنچه دوست دارید، (در راه الله) انفاق کنید و بدانید هر چه را انفاق کنید، قطعاً الله تعالى به آن آگاه است.

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۲۷۴، سورة بقره) به ستایش کسانی پرداخته که در شب و روز و نهان و آشکار انفاق می کنند، می فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (کسانی که اموال خود را در شب و روز، پنهان و آشکارا انفاق می کنند، اجر و پاداش آنان نزد پروردگارشان است و نه ترسی برای آنهاست و نه غمگین می شوند.

وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا:

همچنان نباید فراموش کرد که قرض به بندگان الله، که در آیه مبارکه بدان اشاره شده به منزله قرض دادن به الله متعال معرفی شده است.

قرض حسنه در قرآن:

قرض حسنه (قرض الحسنه) در شرعیت اسلامی از اهمیت خاصی برخوردار است، تأکید اسلام برای کمک به فقراء و مستمندان به معنی پذیرفتن فقر نیست بلکه تلاشی برای برکندن فقر از زندگی بشری است.

در قرآن عظیم الشأن، سیزده بار با کلمه گوناگون، بحث از قرض به میان آمده و با آن تأکید شده است. در هر جا که کلمه قرض آمده به تعقیب آن کلمه حسنا نیز آمده است. (مانند: آیه ۲۴۵ سوره بقره، آیه ۱۲ سوره مائده، آیه ۱۸، سوره حديد، آیه ۱۷ سوره تغابن، و آیه ۲۰، سوره مزمل)

به همین فهم است که: دین اسلام قرض بی سود را قرض حسنه خوانده، و از محتوای مجموع این آیات مبارکه فهمیده می شود که: قرض دادن باید به صورت نیکو انجام شود. نیکویی آن را می توان از چند جهت تصور کرد: آبرومندانه باشد، بی منت باشد، بدون چشم داشت به سود و بهره باشد، برای خشنودی الله تعالی باشد، و از روی میل و علاقه باشد.

پروردگار با عظمت ما (در آیه ۱۷، سوره تغابن) میفرماید: «إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضَاعَفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ». (اگر به خدا قرض الحسنه دهید، آن را برای شما چند برابر سازد و شما را می بخشد و خداوند تشکرکننده و بردبار است).

و در (آیه ۲۴۵ سوره بقره) آمده است «مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيضاعفه له اضعافا کثیرة» کیست که به الله قرض حسنا دهد تا چندین برابرش افزون کند؟».

در این آیه مبارکه در پهلوی اینکه به ارزش قرض اشاره به عمل آمده است، از فحوای آیه مبارکه معلوم می شود که: قرض دادن به مؤمنان، قرض دادن به الله است و مورد پذیرش حق است.

همچنان: قرض دادن موجب افزایش نعمت به چندین برابر مقدار قرض می گردد.

سوم اینکه: موجب آمرزش گناهان از سوی خدا می شود. چهارم اینکه: خداوند از قرض دهنده تشکر می کند، یعنی آن را به نیکی می پذیرد و با پاداش های دنیوی و اخروی جبران می نماید.

حضرت ابی هريره (رض) در روایت فرموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: قَالَ اللَّهُ لَا: أَنْفَقَ أَنْفَقَ عَلَيْكَ، وَقَالَ: يَدُ اللَّهِ مَلَأَى، لَا تَغِيضُهَا نَفَقَةً، سَحَاءُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَقَالَ: أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مِنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ، فَإِنَّهُ لَمْ يَغِضْ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَيَدِهِ الْمِيزَانُ». (پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند که الله تعالی می فرماید: [در راه من] انفاق کن تا به تو انفاق کنم» و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دستان خدا (خزاین رحمت و نعمت او) پر است. هیچ بخشش و انفاقی آن را کم نخواهد کرد و (بخشش وی) شب و روز فرو می بارد» و نیز فرمودند: «مگر نمی بینید که از ابتدای آفرینش آسمان ها و زمین، چه چیزهایی بخشیده است» هنوز آنچه در دستش است، کم نشده و عرش او بر آب قرار دارد و میزان به دست اوست (با عدالت با بندگانش برخورد می کند)).

همچنان حضرت ابی هريره (رض) می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «قَالَ: قَالَ اللَّهُ: أَنْفَقَ يَا آدَمَ، أَنْفَقَ عَلَيْكَ». (پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند میفرماید: ای انسان! [در راه من] بخشش کن تا به تو بخشش کنم».

همچنان ابی هريره (رض) میفرماید: «قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ، أَنْفَقَ أَنْفَقَ عَلَيْكَ، وَقَالَ: يَمِينُ اللَّهِ مَلَأَى سَحَاءً، لَا يَغِيضُهَا شَيْءٌ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ». (ابو هريره (رض) این حدیث را به پیامبر ج می رسانی و از وی نقل می کنی و می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند متعال میفرماید: ای فرزند آدم (ای انسان)! ببخش تا به تو ببخشم». و نیز فرمودند: دست خدا پر است و شب و روز از آن انفاق و بخشش فرو می بارد و هیچ چیز آن را کم و ناقص نمی کند».

داستان قرض حضرت بلال از مشرک:

در داستان قرض گرفتن حضرت بلال (رض)، صحابی جلیل القدر و اولین مؤذن در اسلام، از یک مشرک برای پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است: شخصی از حضرت بلال (رض) پرسید: که مصارف زندگی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم چگونه تأمین می‌شد؟ وی گفت: هیچ چیزی نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم باقی نمی‌ماند و این وظیفه به من محول شده بود و روش کار هم چنین بود که اگر گرسنه‌ای از مسلمان می‌آمد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم به من هدایت می‌فرمود و من از جایی قرض می‌گرفتم و غذای او را تهیه می‌کردم و این پروگرام همیشگی بود. یک بار، یکی از مشرکان با من ملاقات کرد و به من گفت: وسع و توان مالی من خوب است و تو از دیگران قرض مگیر، بلکه هرگاه ضرورت که برایت پیش آمد به تو قرض می‌دهم. گفتم خوب است و از آن پس از او، قرض می‌گرفتم.

در یکی از روزها برای آذان دادن مصروف وضوء بودم، ناگهان آن مشرک با تنی چند آمدند و به بد ورد گفتن آغاز کردند و گفت: چند روز به اخیر ماه باقی مانده است؟ گفتم نزدیک است که ماه به پایان رسد. وی گفت: چهار روز به اخیر ماه باقی مانده است، و اگر تا پایان ماه تمام قرض‌های مرا پرداخت نکنی، من تو را به غلامی خواهم گرفت و مانند گذشته گوسفند چرانی خواهی کرد. آنگاه با این تهدید از آنجا رفت. من تمام روز را در غم و تشویش سپری نمودم و بعد از نماز عشاء به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیدم و داستان را حضورشان توضیح نمودم و عرض کردم: یا رسول الله! در حال حاضر نه چیزی نزد شما برای ادای قرض‌ها هست و نه من میتوانم کاری انجام دهم و آن مشرک هم مرا خوار خواهد کرد، لذا اگر اجازه

میفرمایید تا چند روزی مخفی شوم. هنگامی که مال و چیزی نزد شما از جایی رسید، حضور خواهم یافت. آنگاه به خانه آمدم شمشیر و بوت های را آماده ساختم و منتظر صبح شدم تا نزدیک صبح به سفر بروم. صبح نزدیک شده بود که ناگهان شخصی، دوان دوان آمد و گفت: زود به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شو، وقتی آنجا رفتم دیدم که چهار شتر با بار در آنجا هستند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: مژده به تو می دهم که الله تعالی انتظام قرض های تو را کرده است. این شترها را با بار آنها «رئیس فدک» فرستاده است و این ها به تو سپرده می شوند. سپاس شکر الله (ج) را بجا آوردم و آنها را بردم و تمام قرض ها را اداء کردم و به محضر آن حضرت صلی الله علیه وسلم برگشتم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد منتظر نشسته بودند، وقتی به محضر ایشان رسیدم عرض کردم: شکر و سپاس خدای تعالی است که تمام قروض شما را اداء کرد و حالا چیزی بر گردن شما باقی نیست. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: آیا از آن وسایل چیزی باقی مانده است؟ عرض کردم: بلی! فرمودند: برو و آنها را نیز میان افراد مستحق تقسیم کن تا من در راحت و آرامش باشم، من تا وقتی که چیزی از این اموال باقی باشد به خانه نخواهم رفت.

آن روز سپری شد و بعد از نماز عشاء آن حضرت صلی الله علیه وسلم از من پرسید: که آن مال باقی مانده را تقسیم کردی؟ بنده عرض کردم! مقداری باقی است و تا به حال نیازمندی نیامده است. آن حضرت صلی الله علیه وسلم، شب را در مسجد سپری کردند و به خانه نرفتند. روز بعد پس از نماز عشاء دوباره آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدند: آیا آن اموال را تقسیم کردی؟ عرض کردم: بلی! الله تعالی تو را راحت کرد و همه آنها را تقسیم کردم،

آنگاه حمد و ثنای الهی را بجا آوردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم از این بیم داشتند که مبادا مرگ فرا رسد و این اموال در خانه باقی شد؛ آنگاه به خانه ازواج مطهرات تشریف برد (بذل المجهود). (ملاحظه شود کتاب: رحکایات صحابه یا حماسه سازان تاریخ تألیف: شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا/ ترجمه: ابوالحسن عبدالمجید مرادزی خاشی: (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری).

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٩﴾
و کسانی که به الله و پیامبرش ایمان آوردند، آنانند راستان کامل اند. و شهیدان نزد پروردگارشان هستند، [و] برای آنان است پاداش [اعمال] شان و نور [ایمان] شان، و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را انکار کردند، آنان اهل دوزخ اند. (۱۹).

بیضاوی گفته است: این آیه بیانگر آن است که «خلود در آتش» به کفار اختصاص دارد؛ چون صیغه‌ی «أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» مشعر اختصاص است؛ زیرا صحبت مستلزم ملازمت است. (تفسیر بیضاوی ۴۵۳/۳).

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿٢٠﴾

بدانید که زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و زینت و فخر فروشی تان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است، مانند بارانی که گیاه (رویده) آن کشاورزان را به تعجب می‌آورد باز خشک می‌شود و آن را زرد

می بینی، باز گاه می گردد. و در آخرت عذاب سخت و (هم) مغفرت و رضامندی از جانب الله است. و زندگانی دنیا نیست مگر سبب و وسیله غرور و فریب. (۲۰)

«تَفَاخُرُ» «فخر فروشی».

«تَكَاثُرُ» «افزون طلبی».

«وَتَكَاثُرُ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» و افزون جویی است در مال و اولاد. حضرت ابن عباس (رض) گفته است: از طریقی مال را اندوخته می کند که کین خدا را بر میانگیزد، و به وسیلهی آن بر دوستان خدا فخر میفروشد و آن را در راهی مصرف می کند که قهر خدا را می آورد، پس چنان مالی روز سیاه او را بیشتر سیاه می کند. (تفسیر کبیر ۲۳۳/۲۹) «كَمْثَلٌ غَيْثٌ أَعْجَبَ الْكَفَّارَ نَبَاتُهُ» همچون باران شدیدی است که به سرزمینی اصابت کند و کشاورز از کشت و گیاه برخاسته از آن در شگفت شوند. ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا سپس، بعد از سرسبزی و خرمی خشک شود. سپس آن را زرد رنگ می بینی. ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَامًا آنگاه تبدیل به خاشاک شود و باد آن را به هر طرف ببرد. دنیا نیز چنین است. قرطبی گفته است: در اینجا منظور از کفار همانا کشاورزان است؛ زیرا آنها بذر را نهان می سازند. معنی آیه چنین است: زندگی دنیا مانند کشتزار است که کشاورزان را متعجب می کند اما طولی نمی کشد که به صورت خاشاک و علف خشکیده در می آید و انگار قبلاً چیزی نبوده است. (قرطبی ۲۵۵/۱۷)

«وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ» و جزای آخرت یا عذابی است سخت برای تبهکاران، و یا بخشودگی و رضایت است از جانب خدا برای نیکان.

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» زندگی دنیا از لحاظ حقارت و ناچیزی و سرعت زوالش، جز متاع و لذتی فناپذیر چیزی نیست که غافل بدان فریب خورد و نادان بدان مغرور می‌گردد.

سعید بن جبیر گفته است: وقتی دنیا تو را از طلب آخرت باز دارد و به آن مشغول کند، کالا و لذت غرور است، و اما اگر تو را به سوی آخرت و رضایت خدا فرا خواند کالا و لذتی نیکو است. (تفسیر کبیر ۲۹/۲۳۴).

بعد از این که دنیا را تحقیر کرد و آن را کوچک شمرد، و آخرت را بزرگ نشان داد و آن را عظیم و گرامی معرفی کرد، انسان را برای کسب رضایت خدا تحریک و تشویق کرد؛ چرا که رضایت خدا در منزلگاه ابدی و جاودانی باعث نیکبختی و سعادت می‌شود:

سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢١﴾

بر یکدیگر سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است، و آماده شده برای کسانی که به الله و پیغمبران او ایمان آورده اند، و آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده اند، این فضل الهی است به هر کس بخواهد می‌دهد، و خداوند صاحب فضل عظیم است. (۲۱).

«عَرْضُ» «پهنا».

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾

هیچ مصیبتی در زمین [به جسم و مال] و به جانهای شما نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را آفریده باشیم در کتابی (تقدیر) ثبت و نوشته است، بی‌گمان این امر بر خداوند آسان است. (۲۲).

«نُبْرَأَهَا» از «برء» به معنی پدید آوردن است. الله تعالی که زمین را پدید آورده و انسان را آفریده است، برای آنها مشکلات و مصائبی نیز قرار داده است، مانند: زلزله، قحطی، سیل، امراض، جراحت و مردن برای انسان و سایر مخلوقات.

خواننده محترم!

پروردگار با عظمت ما اختیار دار همه چیز است، او پیش از آنکه آنان را بیافریند اجلشان و روزی‌شان و اعمالشان و اینکه رستگار خواهند بود و یا زیانکار، همه چیز را نوشته و در لوح محفوظ ثبت گردانیده است. آنچه الله بخواهد همان می‌شود، و آنچه او نخواهد انجام نخواهد شد، او هر آنچه تاکنون انجام گرفته و هر آنچه در آینده انجام خواهد گرفت و آنچه که انجام نگرفته و اگر انجام می‌گرفت چگونه می‌بود همه را می‌داند، او بر هر چیزی تواناست و هر کسی را بخواهد گمراه می‌کند و هر کسی را که بخواهد راهنمایی می‌نماید. با این وجود بندگان از خود اراده و قدرت دارند، که هر آنچه خداوند به آنان توانایی بخشیده می‌توانند عمل کنند. رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ حَتَّى الْعَجْزُ وَالْكَيْسُ أَوْ الْكَيْسُ وَالْعَجْزُ» (همه چیز در تقدیر نوشته شده است حتی زیرکی و ناتوانی). (صحیح مسلم).

لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾

این برای آنست تا بر آنچه از دست شما رفته است افسوس نخورید و بر آنچه به شما بخشد دل بسته و شادمانی نکنید، و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد. (۲۳)

«لَا تَأْسَوْا» «افسوس نخورید».

«فَاتَ» از دست رفته است».

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «هیچ کس نیست با غم و اندوه و فرح و سرور روبرو نشود. اما انسان مؤمن در حال مصیبت و اندوه صبر و شکیبایی را پیش می‌گیرد و در حال نعمت و غنیمت سپاسگزار است». (قرطبی ۱۷/۲۵۸).
معنی آیه چنین است: طوری غمگین نشوید که از حال عادی خارج شوید و خود را در هلاکت اندازید، نیز طوری شاد و مسرور نشوید که غرور و مستی بر شما چیره شود. عمر رضی الله عنه گفته است: «در هر مصیبتی سه نعمت یافته‌ام: اول، این که مصیبت دینی نبوده است. دوم، آن که از مصیبت قبلی‌اش بزرگتر نبود. سوم، این که خدا در مقابل آن پاداش و اجر بزرگ عطا می‌فرماید: و بشر الصابرين *الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنا لله و إنا إليه راجعون *أولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و أولئك هم المهتدون».

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» الله تعالی هیچ آدم متکبر و خودپسندی را دوست ندارد، آن که خدا نصیبی از دنیا به او عطا فرموده اما آن را به رخ مردم می‌کشد و بدان فخر و مباهات می‌فروشد.

الَّذِينَ يَخْلُونِ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٤﴾

همان کسانی که همواره بخل می‌ورزند و مردم را به بخل وامی‌دارند، و هر که [از انفاق] روی بگرداند [زیانی به الله نمی‌رساند]؛ چرا که خداوند بینا و شایسته ستایش است. (۲۴).

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾

همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو تشخیص حق از باطل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند، و آهن را که در آن برای مردم قوت و نیرویی سخت و منافع است، فرود آوردیم، تا الله بداند چه کسی او و پیغمبرانش را نادیده یاری می کند، زیرا الله قوی (و) غالب است. (۲۵).

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ أَرْبَعَ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ الْحَدِيدَ وَالنَّارَ وَالْمَاءَ وَالْمِلْحَ». «خداوند چهار برکت را از آسمان به زمین فرود آورده است: آهن، آتش، آب و نمک را». پس با آنچه گفتیم، وجه مناسبت میان کتاب، میزان و آهن در آیه مبارکه آشکار شد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٦﴾

ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در نسل هر دو نبوت و کتاب را قرار دادیم، پس بعضی از آنان هدایت یافتند ولی بسیاری از آنها گنهکارند. (۲۶).

اعزام پیامبران در اینجا پیر پیامبران یعنی حضرت نوح علیه السلام و پدر پیامبران یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام را یادآور شده و توضیح داده است که نبوت و کتب آسمانی را در نسل آنها قرار داده است.

یعنی به خدا قسم! نوح و ابراهیم را فرستادیم، و همان طور که کتب چهارگانه‌ی «تورات و زبور و انجیل و قرآن» را بر نسل آنها نازل کردیم، پیامبری را نیز در نسل آنها قرار دادیم. به عنوان تشریف، و جاودانه کردن آثار پسندیده‌ی نوح و ابراهیم، آن دورا مخصوصاً ذکر کرده است.

«فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» در بین نسل نوح و ابراهیم افراد هدایت شده‌ای قرار دارند و بسی از آنها نافرمان بوده و از اطاعت و تبعیت از راه راست بازمانده‌اند.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَنِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٧﴾

سپس به تعقیب آنان پیغمبران خود را فرستادیم و عیسی پسر مریم را در پی آنان فرستادیم و به او انجیل عطا کردیم و درقلب کسانی که از او پیروی کردند مهربانی و شفقت را قرار دادیم. و (اما) رهبانیت (ترک دنیا) را که خودشان آن را اختراع نمودند، ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم، بلکه آنان برای به دست آوردن خشنودی الله (آن را ایجاد کرده بودند) ولی چنانکه باید حقش را رعایت نکردند. لذا ما به آنها که ایمان آوردند پاداش دادیم، و بسیاری از آنها فاسق اند. (۲۷)

«رَهَابَنِيَّةً» «رهبانیت، گوشه گیری».

ابو حیان گفته است: رهبانیت عبارت است از دوری جستن از زنان و ترک هوس های دنیوی و نشستن در کنج صومعه‌ها. و معنی «ابْتَدَعُوهَا» یعنی از خود درآوردند. (البحر ۸/۲۲۸). «فَمَا رَعَوْهَا» «رعایت نکردند».

«رِعَايَتٍ» «رعایت».

«إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ» جز به چیزی که مورد رضایت خدا است به آنها دستوری ندادیم. استثناء منقطع است. یعنی ما رهبانیت را بر آنان مقرر

نکردیم، ولی خود به عنوان جلب رضایت خدا آن را انجام دادند. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

«فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» پس به طور شایسته آن را انجام ندادند و بر آن پایدار نماندند.

ابن کثیر گفته است: از دو جهت ذم آنان را در بر دارد: اول، این که بدعتی را در دین خدا به وجود آوردند که خدا دستور آن را نداده بود. دوم، این که به عهد خود وفا نکردند؛ زیرا آنان گمان می بردند که این اعمال قربتی است که آنها را به خدا نزدیک می کند، اما آنان بر آن پایدار نماندند. (مختصر ۴۵۶/۳).

رهبانیت:

رهبانیت: عبارت است از بریدن از مردم به منظور عبادت، گوشه گیری در کلیساهای ساخته شده در کوه ها و غیر آن، دست کشیدن از غذاها و نوشیدنی های لذیذ و کناره گرفتن از ازدواج. «مگر آن که در طلب خشنودی الهی آن را در پیش گرفته بودند» یعنی: لیکن خودشان این رهبانیت را به منظور طلب خشنودی الهی از نزد خود اختراع کرده بودند.

ابن کثیر در معنی آن می گوید: «ما بر امت نصاری رهبانیت را مشروع نکردیم بلکه ما طلب رضای خویش را بر آنان مشروع کردیم». «پس چنان که شایسته رعایت بود، رعایتش نکردند» یعنی: آنان این رهبانیت را که از نزد خود اختراع کرده بودند و خود ساخته شان بود نیز چنان که شایسته آن بود رعایت نکردند بلکه بسیاری از آن ها رهبانیت را به عنوان وسیله ای برای فسادافگنی یا فسادگری به کار برده و جز اندکی از آنان بر دین راستین عیسی علیه السلام باقی نماندند.

در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَهْبَانِيَّةً، وَرَهْبَانِيَّةَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». «همانا برای هر امتی رهبانیتی است و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست». زیرا جهاد، بذل جان برای الله تعالی است. پس گوشه گیری در عبادتگاهها، صومعهها و خانقاهها از دین اسلام نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «لَا تَشَدُّدُوا عَلَي أَنْفُسِكُمْ، فَيَشَدُّدَ عَلَيْكُمْ فَإِنْ قَوْمًا شَدَّدُوا عَلَي أَنْفُسِهِمْ، فَشَدَّدَ عَلَيْهِ، فَتَلَكَ بِقِيَامِهِمْ فِي الصَّوَامِعِ وَالْدِيَارَاتِ «وَرَهْبَانِيَّةً أَبَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَا عَلَيْهَا» (سورة الحديد: ۲۷) (برخود سخت نگیرید، که در آن صورت بر شما سخت گرفته می شود زیرا قومی بر خویشتن سخت گرفتند پس بر آنان سخت گرفته شد و این بقایای آنهاست در صومعهها و دیرها. سپس رسول خدا ص این آیه را تلاوت کردند: رهبانیتی که آنان خود بدعتش نهاده بودند، ما آن را بر آنان فرض نساخته بودیم).

قبل از همه باید گفت که در دین مقدس اسلام، رهبانیت و گوشه نشینی وجود ندارد، و گوشه گیری در عبادتگاهها، صومعهها و خانقاهها از دین اسلام نیست، ولی در اختلاط با مردم و همچنین در عزلت رویاتی وارد شده است که دلالت بر فضیلت هر کدام دارد.

در فضیلت اختلاط و رفت و آمد با مردم روایات پایین وارد شده است: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّاسَ وَلَا يَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ» (صحیح البانی و ترمذی ۵۲۰۷ و ابن ماجه ۴۰۳۲) یعنی: (یک فرد مسلمان اگر با مردم معاشرت کند و بر اذیت آنها صبر کند بهتراست از کسی که با مردم معاشرت نمیکند و بر اذیت آنها صبر نمیکند).

حافظ ابن حجر در کتابش (فتح الباری ۴۲/۱۳) مینویسد: «وَالْخَبَرُ دَالٌّ عَلَى فَضِيلَةِ الْعُزْلَةِ لِمَنْ خَافَ عَلَى دِينِهِ» این خبر دلالت بر فضیلت عزلت دارد برای کسی که ترس از فساد دینش داشته باشد.

و سندی در شرح نسائی (۱۲۴/۸) گفت: «این روایت دلالت بر جائز بودن عزلت است، بلکه در روزهای فتنه بهترینش همین است».
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از الله بترسید و به رسولش ایمان، بیاورید، تا الله دو پاداش از رحمت خود را به شما ببخشد، و برای شما نوری قرار دهد که در روشنی آن حرکت کنید. و گناهان شما را ببخشد، و خداوند غفور و رحیم است. (۲۸).

«کفلین» «دو بهره».

شان نزول آیه ۲۸:

۱۰۴۰- طبرانی در «معجم اوسط» به سندی که در او نام کسی است که شناخته نشده از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چهل نفر از یاران نجاشی خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و در جنگ احد شرکت کردند. تعدادی از آنها مجروح شد اما کسی شهید نشد. هنگامی که نیازمندی مسلمانان را مشاهده کردند، گفتند: ای رسول خدا! ما توانگر و ثروتمندیم اجازه بده اموال خود را بیاوریم و به مسلمانان کمک نماییم. آنگاه خدا در باره آنها «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ» (قصص: ۵۲) «کسانی که پیش از این [قرآن] به آنان کتاب داده ایم به آن ایمان می آورند» و مابعد را نازل کرد. چون این آیات نازل گشت گفتند: ای

جماعت مسلمانان! هر که از جمع ما به قرآن ایمان بیاورد برای او دو ثواب نوشته می شود و هر که به قرآن ایمان نیاورد برای او مثل شما یک ثواب وجود دارد. پس الله (ج) آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ...» را نازل کرد. (طبرانی در «معجم اوسط» ۷۶۵۸ از طریق سعید بن جبیر از وی روایت کرده است. اسناد این ضعیف است. هیشمی در «مجمع الزوائد» ۱۱۴۰۴ می گوید: در این اسناد روایی است او را نشناختم. طبری ۳۳۶۸۹ از سعید بن جبیر به قسم مرسل روایت کرده این صحیح تر است.).

۱۰۴۱- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: چون آیه «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرُهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُونِ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (قصص: ۵۴) «اینانند که پاداششان به [جبران] آنکه بردباری ورزیدند، دو بار [به آنان] داده شود» نازل شد. مسلمانانی که قبل از ظهور اسلام به کتب آسمانی پیشین ایمان داشتند خود را از دیگر یاران نبی اکرم صلی الله علیه وسلم برتر دانستند و گفتند: برای ما دو ثواب و برای شما یک ثواب است. این موضوع بر مسلمانان سخت شد بنابراین خدای بزرگ آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ...» را نازل و پاداش آن ها را مثل پاداش مؤمنین اهل کتاب دوچندان کرد.

لَمَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

تا اهل کتاب بدانند که صاحب اختیار چیزی از بخشش و بخشایش الهی نیستند، و بخشش و بخشایش به دست خداوند است، به هر کس که خواهد ارزانی اش دارد، و خداوند دارای فضل عظیم است. (۲۹)

مفسران گفته‌اند: اهل کتاب می‌گفتند: وحی و رسالت به ما اختصاص دارد و جز برای ما کتاب و شریعت نیامده و خدا این فضیلت عظیم را در بین تمام کائنات به ما اختصاص داده است. آنگاه خدا به وسیله‌ی این آیه زعم آنها را رد کرد. «وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» و همانا نبوت و هدایت و ایمان در قبضه‌ی قدرت خدا می‌باشد و آن را به هر کس که بخواهد عطا می‌کند. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

شأن نزول آیه ۲۹:

۱۰۴۲- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: چون آیه: «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» (حدید: ۲۸) تا آخر نازل شد. اهل کتاب بر مسلمانان حسادت کردند. پس الله آیه «لِنَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» را نازل کرد. (طبری ۳۳۷۰۹ این مرسل و ضعیف است).

۱۰۴۳- ک: ابن منذر از مجاهد روایت کرده است: یهود می‌گفت: به زودی از میان ما پیغمبری مبعوث می‌گردد که دست‌ها و پاها را قطع خواهد کرد. چون پیامبر آخر زمان از میان عرب برانگیخته شد. یهود کفر ورزید. پس خدا آیه: «لِنَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ...» را نازل کرد. یعنی به فضیلت نبوت.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة المجادلة

جزء ۲۸

سورة ی مجادله در مدینه نازل شده و دارای بیست و دو آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

سبب نامگذاری این سورة بنام «مجادله» این است که با فرموده حق تعالی: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا» [المجادلة: ۱] آغاز شده است. این سورة بنا بر قول صحیح، مدنی است. صحابی جلیل القدر دحیه کلبی در این مورد می فرماید که: تمام این سوره در مدینه منوره نازل شد، بجز این فرموده حق تعالی: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» [المجادلة: ۷] که در مکه نازل شد. اما عطا می گوید: «ده آیه اول از آن مدنی و بقیه آن مکی است».

ارتباط سوره مجادله با سوره قبله:

از اینکه الله متعال سوره حدید را به ذکر فضل خود و بندگان منتخب خودش پایان داد سوره مجادله را بذکر بیان فضل الله در اجابت دعوت ها شروع کرد چنانچه دعای زن شکایت کننده از شوهرش را اجابت نمود.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة مجادله:

سورة مجادله سورة ۵۸ از قرآن عظیم الشأن است، و طوری که در فوق هم یاد آور شدیم، دارای ۲۲ آیه می باشد. تعداد کلمات این سورة با در نظر داشت اقوال علماء در عدد آن به چهار صد و هفتاد و سه کلمه می رسد. تعداد حروف

آن به هزار و هفتصد و دو حرف، البته با در نظر داشت اقوال اختلافی در این باب.

طوری که گفته آمدیم؛ این سوره در مدینه منوره نازل شده است و همانند سایر سوره های مدنی محتوای آنرا پیرامون احکام فقهی، زندگی اجتماعی و روابط مسلمانان با غیر مسلمانان تشکیل می دهد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سورة طور مطالعه فرمایید.

محتوای و موضوعات:

مجموع بحثهای سورة مجادله را می توان در سه بخش عمده جمع بندی و خلاصه نمود:

در بخش اول بحث از حکم ظهار مطرح بحث قرار گرفته است. ظهار در جاهلیت نوعی طلاق و جدایی دائمی محسوب می شد، ولی با آمدن دین مقدس اسلام این حالت و حکم را تعدیل کرد و در مسیر صحیح آن قرار داد. از جمله در آیات ۴ و ۳: حکم رجوع مجدد مرد پس از ظهار را بیان میکند. مردانی که همسرانشان را ظهار کردند سپس برمی گردند، قبل از آمیزش باید برده ای را آزاد کنند. اگر برده ای نیافتند دو ماه روزه متوالی بگیرند و اگر قادر به گرفتن روزه دومه نباشد، در بدل آن ۶۰ مسکین رطعام دهد. این از حدود تشریعی خداوند متعال است و هر کس آنرا انکار کند یا زیر پا گذارد عذابی دردناک دارد.

حکمت تشریع این حکم در شرع اسلامی همین است که: اولاً برای اینکه ترک ظهار ضمانت اجرایی داشته باشد جریمه ای قرار داده تا گفتن آن برای

مردان مسلمان و معتقد سخت شود، ثانياً بخاطر ازشم نه پاشیدن خانواده وامكان ادامه زندگي مطلوب زن و شوهر، جریمه ای باشد که امکان ادای آن توسط مرد وجود داشته باشد و بتواند در صورت تمایل به برقراری رابطه با زنش، با پرداخت این کفاره به زندگي سابق خویش ادامه دهد.

در بخش دیگری این سوره مبارکه؛ یک سلسله دساتیری در باره آداب مجالست از جمله منع از گوشه کانی (راز گویی و زیرلب یک به دیگر گوشه کانی کردن، گفتگوی محرمانه کرد) و همچنین جا دادن به کسانی که جدیداً وارد مجلس می شوند؛ در آخرین بخش، بحث گویا و مشروح و کوبنده ای درباره منافقان، و آنها که ظاهراً دم و داد از اسلام و مسلمانی می زدند اما در خفا با دشمنان اسلام سر و سرویس می کند، مطرح کرده، مسلمانان راستین را از ورود در حزب شیاطین و منافقین منع و در حذر می دارد و آنها را به رعایت حب فی الله و بغض فی الله و ملحق شدن به حزب الله دعوت می کند.

همچنان در پایان سوره خاطر نشان گردیده است که: برای تکمیل دین، دشمنی و ستیز با دشمنان خدا لازم است: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ...» (آیه ۲۲ مجادله)

اهداف اساسی و کلی سوره مجادله:

یادآوری ایمان و شرایط آن؛

تأدیب مسلمانان به آداب اسلامی؛

مبارزه با خرافات و اصلاح فرهنگ زمانه (فرهنگ جاهلی عرب)؛

تعیین مرز مؤمنان و منافقان؛

یادآوری قیامت.

ارشادات آیات متبركه سورة مجادله:

خداوند متعال دعای شاکی صادق و مخلص در دعا را اجابت می کند.
تشبیه همسر خویش به یکی از محرمات ابدی خود (ظَّهَار)، جایز نیست.
مقاربت با همسر خویش قبل از پرداخت کفاره ی ظهار جایز نیست.
اعمال انجام شونده کفاره، ترتیبی است و قبل از عجز از موارد اول، نمی تواند
بعدی را انجام داد.
التزام به حدود الهی، واجب است، تعدی و تجاوز از آن ها جایز نیست.

ترجمه و تفسیر سورة المجادلة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١﴾

به راستی که خداوند سخن زنی را که با تو درباره همسرش گفتگو می کرد و به خداوند شکایت حال خود می گفت، شنید، و خداوند گفت و گوی شما دو تن را می شنود، چرا که خداوند شنوای بیناست (۱)

«سَمِعَ اللَّهُ» سمع و بصر به مانند علم و قدرت و حیات و اراده بوده، از صفات خالق تعالی هستند.

سمیع: ذاتی است که تمامی صداها را با وجود تفاوت زبان ها و تنوع نیازها و خواهشات می شنود و صدای بلند و آهسته برای او تعالی یکسان است: «سَوَاءٌ مِّنْكُمْ مَّنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخَفٌّ بِأَلِيلٍ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ» (سورة الرعد: ۱۰) «(برای الله) یکسان است که کسی از شما پنهانی سخن بگوید و کسی که آن را آشکار سازد، و کسی که در (تاریکی) شب پنهان می شود یا در (روشنایی) روز (آشکارا) راه می رود.»

بنابر این الله تعالی تمامی صداها را می شنود؛ فرقی نمی کند که چه نوع صدایی باشد. صداها بر او مشتبّه نمی شود و شنیدن یک صدا، او تعالی را از شنیدن صدای دیگری غافل نمی کند. تنوع درخواست ها و مسائل، او را به اشتباه نمی اندازد و فراوانی درخواست کنندگان، او را خسته نمی کند.

ابو السعود می گوید: معنای سمع خدای متعالی نسبت به قول آن زن، اجابت در خواست زن است نه صرف علم وی به آن، هم چنان که این قول الهی هم همان معنی را دارد.

«وَاللّٰهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرُكُمْ» یعنی خداوند به گفتگوی شما علم دارد و می پذیرد.
(ابو السعود: ۲: ۱۵۰)

«تُجَادِلُكَ»: یعنی در مورد همسرش با تو بحث و مجادله می کرد. مجادله به معنای مناظره و مخاصمه است.

«تَشْتَكِي» (شکوی به معنای اظهار نگرانی و غم و اندوه درون است. و تقاضای حل مشکل می کند).

«تَحَاوُرُكُمْ» (محاورة به معنای مراجعه در کلام (گفتگو و رد و بدل کردن سخت با هم).

اثبات شنیدن و دیدن برای الله سبحانه و تعالی:

اهل سنت و جماعت بدین عقیده است که خداوند متعال دارای ساق، ید، عین، سمع، قدم، و وجه (صورت) می باشد، زیرا الله تعالی خود در کتاب خویش و پیامبر صلی الله علیه وسلم در احادیث صحیح خود آن صفات را برای الله تعالی به اثبات رسانیده است:

بطور مثال در مورد اثبات شنیدن و دیدن الله سبحان و تعالی در (آیه ۱۱ سورة شوری) آمده است: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» «به تأکید هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست» و می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» (سورة نساء ۵۸) «نیکو چیزی است که خداوند شما را به آن پند می دهد همانا خداوند شنوای بیناست».

همچنان طوریکه در (آیه اول سورة مجادله) خواندیم: «قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها وتشتکی إلى الله، والله یسمع تحاوركما إن الله سميع بصیر» «خداوند سخنان (زنی) را که در باره ی شوهرش با تو (پیامبر) گفتگو و به خداوند شکایت می کرد، شنید؛ و خداوند گفتگوی شما را می شنود زیرا خداوند شنوای بیناست» و میفرماید: «لقد سمع الله قول الذين قالوا إن الله فقیر ونحن أغنیاء» (سورة آل عمران ۱۸۱) «همانا خداوند سخن کسانی که گفتند خداوند نیازمند است و ما بی نیازیم را شنید» «أَمْ یَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ یُکْتَبُونَ» (سورة زخرف ۸۰) (آیا گمان می کنند که ما اسرار پنهانی و سخنان در گوشی آنان را نمی شنویم؟! بلی! (میشنویم) و فرشتگان ما نزد آنها (همه چیز را) می نویسند.) و می فرماید: «إننی معكما أسمع وأری» (سورة طه ۴۶) «من همراه شما هستم می شنوم و می بینم» و می فرماید «ألم یعلم بأن الله یری» (سورة علق ۱۴) «آیا ندانست که خداوند می بیند» «الذی یراک حین تقوم ﴿۲۱۸﴾ وتقلبک فی الساجدین ﴿۲۱۹﴾ إنه هو السميع العليم ﴿۲۲۰﴾» (شعراء ۲۱۸ - ۲۲۰) (کسی که تو را هنگامی که برمی خیزی می بیند، و حرکت تو را در میان سجده کنندگان (می بیند) همانا او شنوای داناست) «وَقُلْ اْعْمَلُوا فَسیرَی اللّٰهُ عَمَلْکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ۖ» (سورة توبه ۱۰۵) «و بگو (هر چه می خواهید) انجام دهید که به زودی خدا، پیامبر و مؤمنان عمل شما را می بینند».

اما چنانچه بارها گفته ایم الله تعالی دین و اعتقادات اسلامی را برای فهم بشر فراهم ساخته و از دست و پا و زبان و چشم بحث دارد اما این همه بلاکیف اند. از کیفیت دست، چشم، پای او... الله تعالی ما آگاهی نداریم.

اثبات دو چشم برای الله تعالى:

طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه ۴۸، سورة طور) میفرماید: «واصبر لحکم ربک فإنک بأعیننا» «در برابر دستور پروردگارت شکیا باش به راستی که تو در برابر چشمان ما قرار داری» «و حملناه علی ذات ألواح ودسر» ﴿۱۳﴾ «تجری بأعیننا جزاء لمن کان کفر» ﴿۱۴﴾ (سورة قمر ۱۳-۱۴) «او را بر تختۀ دار و میخ آجین (کشتی) سوار کردیم که زیر نظر ما حرکت می کرد. این کیفر کسانی است که کافر شده بودند» «وألقيت علیک محبة منی ولتصنع علی عینی» (سورة طه ۳۹) «و بر تو محبتی از خود افکندم تا در برابر چشمان (علم) من پرورش یابی».

مبحث (ظهار) در سورة مجادله:

تعریف ظهار:

«يُظْهِرُونَ» (ظهار مشتق از ظهر به معنای پشت است). ظهار عبارت است از اینکه، شخص به همسر خویش می گوید: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی». و آمیزش با تو برایم حلال نیست. این کلمه سپس در تحریم زوجه با قرار دادن وی به عنوان پشت مادر خود استعمال شده است و در جاهلیت به گفتن این کلمه: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» زن طلاق میشد، ولی دین مقدس اسلام ظهار را باطل اعلان داشت.

«ظهار» در دو آیه از قرآن عظیم الشأن اولاً در: (آیه ۳، سورة «مجادله» و آیه ۴، سورة «احزاب» (ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ لِلنِّسَاءِ يُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ)؛ (خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده؛ و هرگز همسرانتان را که مورد «ظهار» قرار می دهید

مادران شما قرار نداده؛ و (نیز) پسر خوانده های شما را پسر (واقعی) شما قرار نداده است؛ این سخن شماست که با دهان خود می گوید (سخنی که واقعیت ندارد)؛ اما خداوند حق را می گوید و او به راه راست هدایت می کند). اشاره بعمل آمده است.

«ظَهْر» در عبارت فوق چنان که بعضی از مفسران گفته اند، به معنی «پشت» نیست، بلکه کنایه از رابطه ای است که از ناحیه زوجیت حاصل می شود، بنابراین معنی جمله چنین می شود: «همسری با تو همچون همسری مادرم می باشد» (به «لسان العرب»، ماده «ظهر» و تفسیر «کبیر فخر رازی» مراجعه شود). «ظَهَار» از کارهای قبیح عصر جاهلیت بود، که مرد هنگامی که از همسرش خفه و ناراحت می شد، برای این که او را در مضیقه و فشار قرار دهد میگفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي»؛ (تو نسبت به من همچون مادرم هستی) و بدین ترتیب معتقد بودند: آن زن برای همیشه بر همسرش حرام می شود و حتی نمی تواند همسر دیگری انتخاب کند! و همچنان بلا تکلیف می ماند.

ولی به آمدن دین مقدس اسلام این موضوع محکوم شد و دستور کفاره را درباره آن صادر شد.

بنابراین هرگاه کسی نسبت به همسرش «ظَهَار» کند، همسرش می تواند با مراجعه به حاکم شرع او را موظف سازد که یا رسماً از طریق طلاق از او جدا شود و یا به زندگی زناشویی بازگردد، اما پیش از بازگشت باید کفاره ای را که در آیات فوق بیان شده بدهد، یعنی در صورت توانائی یک برده را آزاد کند و اگر نتوانست دو ماه پی در پی روزه بگیرد، و اگر آن هم مقدور نبود، شصت مسکین را طعام دهد، یعنی این کفاره جنبه اختیاری ندارد بلکه جنبه ترتیبی دارد.

خواننده محترم!

بصورت کل گفته می توانیم که: هرگاه مردی با زنشظهار نمود و مقصودش طلاق بود، طلاق نیست بلکه ظهار است و هرگاه مردی زنش را طلاق داد و مقصودشظهار بود طلاق است نهظهار.

بنابراین اگر گفت: «أنتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» و مقصدش از آن طلاق باشد، اینظهار است و طلاق نیست و طلاق او واقع نمی شود.

شیخ ابن القیم می گوید: چونظهار در زمان جاهلیت طلاق بود و منسوخ گشت پس جایز نیست دوباره بحال اول برگردد وظهار طلاق باشد.

و اوس بن الصامت بقصد طلاق با زن خودظهار نمود و حکمظهار در باره او اجرا شد، نه حکم طلاق. بعلاوهظهار درباره حکم خود صراحت دارد پس جایز نیست آن را کنایه از حکمی بگیریم که شرع الله تعالی آن را باطل ساخته است. بدیهی است که مراعات حکم الله تعالی و قضای آن ذات متعال شایسته تر و واجبتر است.

با اجماع علماءظهار حرام است و اقدام بدان جایز نیست. طوریکه در (آیه ۲سورة مجادله) میفرماید: (کسانی که زنان خود راظهار می کنند (و بدیشان می گویند: شما برای ما همسان مادرانمان هستید)، آنان مادرانشان نمی گردند، و بلکه مادرانشان تنها زنانی هستند که ایشان را زائیده اند. چنین کسانی سخن زشت و دروغی را می گویند (چرا که مادر و فرزند بودن، چیزی نیست که با سخن درست شود). خداوند بسیار باگذشت و آمرزگار است)

شأن نزول آیه ۱:

۱۰۴۴- حاکم به قسم صحیح از عایشه (رض) روایت کرده است: پاک و منزّه است کبریایی که با توانایی همه صداها را می شنود، من بعضی از سخنان خوله

دختر ثعلبه را می‌شنیدم و بعضی به گوشم نمی‌رسید، او در نزد نبی اکرم از شوهر خود اوس بن صامت شکوه و شکایت داشت و می‌گفت: ای رسول خدا! اوس از جوانی‌ام بهره‌ها گرفت و فرزندان زیاد برایش تربیت کردم. اینک که سن و سالم بالا رفته و عقیم شده‌ام، (عقیم زنی را گویند که به جهت کبر سن دیگر نزاید - مفسر) از من بیزار شده است. پروردگارا! من به دربارت به ناله و زاری از او شکوه‌ها دارم. اندک زمانی سپری نشده بود که جبرئیل امین با آیه: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا...» نازل شد.

(صحیح است، نسائی ۶ / ۶۷، در «الکبری» ۱۱۵۷۰ و «تفسیر» ۵۹۰، ابن ماجه ۱۸۸ و ۲۰۶۳، احمد ۶ / ۴۶، عبدالرزاق در «تفسیر» ۱۱۱۸، حاکم ۲ / ۴۸۱، طبری ۳۳۷۲۵ و ۳۳۷۲۶، واحدی در «اسباب نزول» ۷۸۸ و بیهقی ۷ / ۳۸۲ از چند طریق از کاکاش از تمیم بن سلمه از عروه از عایشه روایت کرده اند، اسناد این حدیث صحیح، راوی‌هایش راوی بخاری و مسلم و ثقه هستند غیر از تمیم زیرا او از راوی‌های مسلم است. حاکم و ذهبی این حدیث را صحیح شمرده اند. «الکشاف» ۱۱۳۵، «جامع احکام القرآن» ۵۸۳۸ و «احکام القرآن» (۲۰۴۵) (مؤاخذ: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

همچنان ابن عباس (رض) می‌فرماید: در زمان جاهلیت وقتی که مردی به زنش می‌گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی» زن بر او حرام می‌شد و در اسلام، اولین کسی که ظهار نمود، اوس بود و سپس پیشمان شد و به زنش گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم برو و از ایشان بپرس وزن نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و این آیات نازل شد. (به روایت بیهقی درالسنن و سیوطی آن را به ابن مردویه و نحاس نسبت داده است).

همچنان از خوله بنت مالک بن ثعلبه روایت شده (در مورد اسم این زن اختلاف وجود دارد و صحیح ترین آن، همین اسم است) که گفت: همسر اوس بن صامت مرا ظهار کرد، پس برای شکایت نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدم و ایشان در مورد وی به مجادله و گفتگو بامن پرداختند و فرمودند: از خدا بترس! او پسر کاکای تو است. من هم چنان با ایشان بحث و گفتگو کردم و دست برداشتم تا این که این آیه نازل شد: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا» تا آن جا که میفرماید:

«فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یک برده آزاد کند». گفتم: پولش را ندارد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دوماه روزه بگیرد». گفتم: ای پیامبر خدا! او پیر شده و نمی تواند روزه بگیرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پس من شصت صاع خرما به وی میدهم»، گفتم: ای پیامبر خدا! من هم شصت صاع به او می دهم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کار نیکویی می کنی، بر و با آن دو مقدار خرما، به شصت نفر غذا بده و نزد پسر کاکایت بر گردد.

(به رویت ابو داود و امام احمد) (تفسیر آیات احکام جلد دوم مؤلف شیخ محمد علی صابونی، مبحث ظهار)

همچنان در سنن آمده است که سلمه پسر صخر بیاضی در ماه رمضان با زنش ظهار نمود و یک شب پیش از تمام شدن ماه رمضان با وی همبستر شد پیامبر صلی الله علیه وسلم به وی گفت: انت بذاک یا سلمه؟ آیا تو چنین کاری را کرده ای؟ سلمه گفت: ای رسول الله من چنین کاری را مرتکب شده ام (دو بار آن را تکرار کرد) و من در برابر امر خداوند صابر و شکبیا هستم و هر حکمی را که خداوند بتو نشان داده است در باره من

اجرا کن پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: بنده را آزاد کن. سلمه گفت: سوگند بدانکس که بحق ترا پیامبر صلی الله علیه و سلم کرده است، جز گردن خود گردن دیگری را مالک نیستم که آن را آزاد کنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: پس دو ماه پشت سر هم روزه بگیر، او گفت: مگر نه اینست که در روزه و در اثر آن مرتکب این کار شده‌ام؟... پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: یک وسق = شصت صاع خرما به شصت نفر مسکین بده. سلمه گوید: گفتم: سوگند بدان کس که ترا بحق پیامبر کرد، دیشب بدون طعام شب را بروز آوردیم و طعامی نداریم. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: برو پیش بنی رزیک تا صدقه خود را بتو بدهند و آن را اطعام شصت نفر مسکین کن. یعنی زکات بنی رزیک را بتو بدهند که شصت صاع آن را اطعام شصت نفر مسکین کن و بقیه را خودت و عیالت بخورید. گوید: پیش قوم خود رفتم و گفتم: نزد شما در تنگنا و مضیقه بودم و نسبت به من رأی خوب نداشتید و نظرتان درباره من خوب نبود لیکن پیش پیامبر، گشایش و حسن رأی را یافتم و صدقه و زکات شما را به من داده است.

الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِّنْ نِّسَائِهِمْ مِمَّا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ ﴿٢﴾

کسانی که زنان خود راظهار می کنند (و بدیشان می گویند: شما برای ما همسان مادرانمان هستید)، آنان مادرانشان نمی گردند، و بلکه مادرانشان تنها زنانی هستند که ایشان را زائیده‌اند. چنین کسانی سخن زشت و دروغی را میگویند (چرا که مادر و فرزند بودن، چیزی نیست که با سخن درست شود).

خداوند بسیار باگذشت و آمرزگار است (۲)

«لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا» باید گفت که: برای هر کاری راهی شرعی و قانونی وجود دارد، و راه جدا شدن زن و مرد از یکدیگر در صورتیکه همه تدابیر موثر واقع نگردد، طلاق است، آن هم با مراعات قوانین و حفظ حقوق هر دو جانب، ولی جدا شدن از طریق ظهار و یا سایر راه های نامشروع دیگر، در شرع اسلامی بصورت مطلق منکر و باطل می باشد. «لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا».

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَا ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ ۖ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣﴾

کسانی که زنان خود را ظهار می کنند، سپس از آنچه گفته اند پشیمان می گردند، پیش از آن که با یکدیگر نزدیکی کنند باید برده ای را آزاد کنند. این درس و پندی است که به شما داده می شود، و خدا آگاه از آن چیزی است که می کنید. (۳)

«فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» «حررته» یعنی به خاطر رضای الله او را آزاد ساختم. «رَقَبَةٍ» در اصل به معنای گردن است و سپس از باب نام گذاری یک چیز به اسم بعضی از آن، بر ذات انسان اطلاق شد و منظور از «مملوک» است برده باشد یا کنیز.

حکم ظهار:

ظهار بدلیل اینکه خداوند متعال آن را منکر و سخن دروغ دانسته است، حرام است. خداوند متعال درباره ظهارکنندگان میفرماید: «وَأَنَّهُمْ لَيَقُولُنَّ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا» [المجادلة: ۲]. «آنان سخن نا زیبا و دروغ می گویند».

اگر مردی به همسر خود بگوید: تو برای من مانند پشت مادرم (یا خواهرم) هستی، به این لفظ ظهار گویند. و ظهار حرام است چون خداوند آنرا به سخن قبیح و دروغ وصف کرده و کار ظهارکننده را ناپسند دانسته است.

آیا ظهار مختص به مادر است؟

جمهور علماء معتقدند که آن چنان که در قرآن عظیم الشأن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شده، ظهار مختص به مادر (یعنی در آن زن فقط به مادر تشبیه می شود) پس اگر مرد به زنش بگوید: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی» وی ظهار کننده است، اما اگر بگوید: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ اخْتِي» یا «بنتی» (خواهرم و یا دخترم) این قول وی ظهار نیست.

امام ابو حنیفه و امام شافعی (رحمه الله علیهما) در یکی از دو قول خویش معتقد اند که همه محارم بر مادر قیاس میشوند و نزد آنها، ظهار تشبیه کردن زن در حُرْمَت به یکی از محارمی است که ازدواج با آن ها به صورت ابدی و به خاطر رابطه نسبی یا رضاعی و یا مصاهرتی (رابطه که به طریق ازدواج حاصل می شود، مانند خوشو) بر مرد حرام می شود، زیرا علت، تحریم آن ابدی است.

اما اگر کسی به عنوان تکریم، شرف و وقار قایل شدن به زن خود بگوید: ای خواهرم! ای مادرم! این کار وی ظهار نیست، لکن مکروه است، زیرا ابو داود از ابن تمیمه هجیمی روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدند که مردی به زن خود می گوید: «یا آختیه» «خواهر جان!» و از کار وی بدشان آمد و او را از آن نهی کردند. (البته قابل تذکر است که این حدیث مرسل و مندری در مورد آن سکوت کرده است و نیز تخریج السنن: ۳۱۳۶ و جمع الفوائد ۱۶۲۰).

کفاره ظهار:

هرگاه شوهر، (مظاهر) قصد رجوع به همسرش (پیش از هر گونه تماس جنسی و انجام مقدمات آن) که با وی ظهار کرده داشته باشد، کفاره ظهار بر

وی واجب می گردد. طوریکه حکم آن در (آیه سوم مجادله) بیان یافت: «وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا» و کسانی که با زنانشان ظهار می کنند، سپس از آنچه گفته اند باز می گردند، باید پیش از آنکه به هم دست رسانند برده ای آزاد کنند» و بعد از آن مراجعه نمایند.

کفاره ظهار طوریکه در آیه متبرکه آمده است عبارت از:

- ۱- آزاد کردن غلام یا کنیز مسلمان. اگر برده نیافت:
- ۲- روزه گرفتن دو ماه متوالی بدون وقفه. و اگر نتوانست،
- ۳- اطعام ۶۰ مسکین. طوریکه پروردگار با عظمت ما فرموده است: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكُمْ تُوَعُّظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ، فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا» (المجادلة: ۳-۴). «آزاد کردن یک گردن مؤمن قبل از برقراری تماس جنسی، با این حکم به شما نصیحت می شود و خداوند نسبت به اعمالتان آگاه است، اگر کسی غلام یا کنیز ندارد، دو ماه متوالی پیش از ایجاد و ارتباط جنسی روزه گیرد. هرکس توان این را ندارد شصت مسکین را طعام دهد».

قابل توجه و دقت:

کفاره بصورت یکی از سه چیزیکه در فوق از آن تذکر بعمل آوردیم باید داده شود. و انتقال از اولی به دومی از دومی به سومی جایز نیست، مگر اینکه قادر به اولی نباشد.

یادداشت ضروری:

اگر قبل از دادن کفاره تماس جنسی برقرار شود، بسیار گناه است، با ندامت و استغفار باید توبه کرد و کفاره داد. و بجز کفاره و توبه جریمه ای دیگر ندارد.

رسول الله صلى الله عليه وسلم خطاب به شخصی که گفت: با همسرم ظهار کردم و قبل از اینکه کفاره ظهار بدهم با وی جماع کردم، فرمود: «مَا حَمَلَكَ عَلَى ذَلِكَ فَلَا تَقْرَبَهَا حَتَّى تَفْعَلَ مَا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ» (ترمذی و آن را صحیح گفته است). «چه عاملی موجب شد که چنین کنی؟ پس اکنون تا کفاره نداده‌ای، با وی آمیزش جنسی نکن». رسول اکرم صلى الله عليه وسلم در این حدیث بر شوهر که پیش از کفاره مجامعت کرده بود، چیزی جز کفاره واجب نکرد.

اول: آزاد کردن برده:

«رُقْبَة» (برده) در آیه به صورت مطلق وارده شده است، پس آیا آزاد کردن هر برده ای اگرچه کافر هم باشد، کفایت می کند؟
حنفی ها معتقدند که در کفاره، آزاد کردن برده ی کافر و مؤمن و مذکر و مونث و کبیر و صغیر اگر چه شیر خواره هم باشد، کفایت می کند، زیرا اسم «رُقْبَة» برا همه آن ها اطلاق می شود.

اما شافعی ها و مالکی ها قابل به شرط ایمان در «رُقْبَة» (برده) هستند و با حمل مطلق بر مقید در آیه ی قتل، آزاد ساختن غیر مؤمن را جایز نمی دانند، چه خدای متعال می فرماید: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» (سوره النساء آیه ۹۲) (پس باید برده ی مؤمنی آزاد کند) و قدر مشترک این دو، عدم جواز در سبب عمل (یعنی ظهار و قتل) می باشد.

حنفی ها می گویند: فقط در یک حکم واحد در یک حادثه ی واحد است که مطلق بر مقید حمل می شود، چون که در این حالت، این حمل کردن لزوم عقلی دارد، زیرا این که خود یک چیز، به صورت مطلق یا مقید به عرصه ی وجود آورده شود، مطلوب نیست، مانند روزه در کفاره ی سوگند که مطلق وارد شده ولی مقید به تنابع و تولی شده است، بنابر قرائت

مشهوری که از گونه ی قرائت های جایز است. (روح المعانی ۲۸۱۱) اما از امام احمد در این مسئله دو روایت وجود دارد (برای مزید معلومات مراجعه شود به زادالمسیر ۸۱۸۵).

دوم: روزه ی متوالی:

هر گاه شخص از آزاد کردن برده عاجز باشد، بر او واجب است که دو ماه متوالی روزه بگیرد. یعنی دو ماه قمری را روزه گیرد یا از روی حساب شصت روز را روزه گیرد، فرق نمی کند. ولی اگر شخص با غیر هلال روزه بگیرد، حنفی ها معتقد اند که لازم است شصت روز، روزه بگیرد. ولی شافعی ها و مالکی ها معتقد ند که (فرد ظُهار کننده، ابتداء، از زمان شروع کفاره که ممکن است آغاز، وسط یا پایان ماه باشد) روزه می گیرد و پس از (این یک ماه) تعداد (روز های باقی مانده از ماه شروع) را کامل می کند. (تفصیل موضوع را میتوان در آلوسی: ۲۸۱۴ و یا رازی ۸۲۳۴ مطالعه فرماید). همچنان قابل تذکر است که شخص ظُهار بدون عذر مریضی روزه های کفاره را تفریق کرد، یعنی جدا، جدا گرفت روزه های قبلی فاقد اعتبار شده از سر نو باید روزه گیرد، زیرا حکم آیه همین است: «فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ».

سوم: غذا دادن به شصت مسکین:

اگر کسی نتوانست دوماه متوالی روزه بگیرد، یعنی نتوانست اصل روزه را بگیرد یا متوالی بودن آن را نتوانست، مثلاً به خاطر پیری یا مریضی ای که عادتاً به زوال آن آمیدی نبود یا طیب بگوید که به زوال آن آمیدی نمی باشد بر وی واجب است که شصت نفر مسکین را غذا دهد. (روح المعانی ۲۸۱۴). مقدار کفاره در صورت إطعام، یک صاع گندم (دو کیلو و دوپست گرم) یا دو صاع خرما یا جو (چهار کیلو و چهار صد گرم) است. این مقدار به یک مسکین داده شود. اگر تمام مقدار کفاره را به کمتر از شصت نفر داد، جایز نیست.

اختلاف فقهاء در مورد مقدار غذا:

ابو حبان می گوید: ظاهر، بیانگر مطلق غذا دادن است و چگونگی آن ؛ بر اساس عرف اطعام در وقت نزول حکم، تخصص (تخصیص) یافته و آن، مقدار غذایی است که شخص را سیر می کند، بدون این که اندازه و وزن (مقدار) و مد معلوم داشته باشد. (البحر المحيط: ۸۲۳۴)

امام مالک و امام شافعی رحمت الله علیهما، این را کافی نمی دانند که کم تر از شصت مسکین را غذا بدهد.

امام ابو حنیفه و اصحاب وی، رحمه الله علیهما، معتقدند که اگر هم هر روز نصف یک پیمانه را به یک نفر بدهد (یعنی فقط یک مسکین در میان باشد) تا عدد آن کامل شود، برای او کفایت می کند. (قرطبی: ۲۸۷ ۱۷ البحر المحيط: ۸۲۳۴ رازی: ۸۱۸۵)

احکام ظهار:

طوری که در فوق یاد آور شدیم که: ظَّهَار به معنی مشابهت کردن منکوحه (زوجه خود) خود را به محرمه خود. (کسیکه بروی مؤقت و یا دایمی حرام است)

وقتی که مرد به زوجه خود بگوید: تو بر من مثل پشت مادر من هستی، این را ظَّهَار می نامند و این زن بر او حرام می شود، نمی تواند با او مقاربت نماید و نه او را مساس و لمس کند و نه او را بوسه زند تا وقتی که کفاره بدهد، ولی صحبت کردن با زن ظَّهَار شده، ممانعتی ندارد.

کفاره ظَّهَار:

کفاره ظَّهَار شصت روز پیاپی روزه گرفتن است، یا شصت مسکین را صبح و شام طعام دادن است، یا بنده ای (غلام) را آزاد کردن است. قابل تذکر است که: کفاره قبل از مجامعت و مقاربت با ظَّهَار شده، باید انجام گرفته، و ظَّهَار

کننده باید توبه و استغفار نماید. اگر در وسط غذا خوردن مساکین مجامعت نمود اشکالی ندارد، ولی اگر چند روزی روزه گرفته و مجامعت نمود باید روزه گرفته را از سر گیرد.

باید گفت: اگر کسی به زوجه خود گفت: تو بر من مثل پُشت مادر من هستی، و به این گفته نیت طلاق را داشت، طلاق معتبر گرفته نمی شود بلکه ظهار واقع میشود.

همچنان اگر کسی برای زوجه خود گفت: تو بر من مثل شکم یا ران یا فرج مادر من هستی، به این گفته ها ظهار واقع می شود، و همچنین اگر این تشبیهات را به خواهر یا عمه یا خاله یا مادر رضاعی (شیری) خود داد، ظهار واقع میشود.

اگر احیاناً مردی به زوجه خود گفت: تو بر من مثل مادر من هستی، باید از نیتش سوال شود. اگر گفت، نظر کرامت و محبت را داشتم یعنی مثل که مادر من به من محبت و کرامت دارد تو هم داری اشکالی ندارد و طلاق واقع نمیشود.

اگر کسی برای زوجه خود گفت: تو بر من مثل حیوان خوک یا خود مرده هستی، اگر به این گفته نیت طلاق را داشت طلاق واقع می شود، و اگر نیت ظهار داشت یا هیچ نیتی نداشت چیزی واقع نمی شود.

همچنان اگر کسی به عیال (خانم) خود گفت: اگر تو را نگهدارم مادر خود را نگداشته ام، یا گفت: اگر با تو جماع و مقاربت جنسی کنم گویا با مادر خود جماع کرده ام، در این گفته ها هیچ چیز واقع نمی شود.

و اگر احیاناً کسی بدون اینکه لفظ (مثل) را بگوید به زوجه خود گفت: تو مادر من هستی، یا خواهر منی، هیچ واقع نمی شود، ولی این گفته ها برای زن، موجب گناه است.

همچنان اگر کسی چند زن داشت و با همه زهار کرد، باید برای هر یک یک کفاره بدهد.

اگر احياناً شخصی کلمات زهار را نسبت به زن تکرار کرد، مثلاً چند مرتبه برای زوجه خود گفت: تو بر من مثل پشت مادر من هستی، اگر مقصودش تأکید باشد یک کفاره لازم است، و اگر مقصودش زهار متعدد (مانند خواهر، مادر و... من هستی) بود برای هر مرتبه گفتن یک کفاره لازم می‌گردد.

قابل یاد دهانی است که اگر کسی در زهار مدت تعیین کرد مثلاً برای زوجه خود گفت: (مدت دو ماه تو بر من مثل پشت مادر من هستی) در این مدت زهار است، اگر قبل از گذشتن دو ماه مجامعت نمود زهار واقع می‌شود، و باید کفاره زهار بدهد، و اگر بعد از دو ماه مجامعت نمود کفاره لازم نمیشود. باید متذکر شد که: اگر در زهار کلمه «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» را متصلاً گفت زهار واقع نمی‌شود، مثلاً گفت: تو بر من مثل پشت مادر من هستی إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

شرایط زهار کننده:

زهار کننده باید:

۱- عاقل، ۲- بالغ باشد. لذا زهار کودک و دیوانه واقع نمی‌شود.

کفاره زهار:

قرآن مجید وحی نبوی به دو ماه متواتر روزه گرفتن حکم می‌نماید و اگر نتواند باید شصت مسکین را غذای کافی از اوسط آنچه به خانواده خود میدهد، بدهد. و تا زمانی که مرد کفاره ندهد برای زن خود حرام است.

زهار و طلاق هر دو حلال بودن زن و شوهر را برای یک دیگر از میان میبرد با این تفاوت که زهار در عدد طلاق ها حساب نشده بلکه سوگند یمین میباشد که زن را بر شوهرش حرام می سازد و برای آنکه به یکدیگر حلال شوند شوهر باید کفاره بدهد.

ظهار از چه کسی صحیح است؟

ظهار تنها وقتی صحیح است که شوهر عاقل بالغ مسلمان این تشبیه را خطاب به زنش گوید، زنی که با ازدواج صحیح و قابل اجراء به عقد وی درآمده باشد.

ظهار مؤقت:

ظهار مؤقت آنست که شوهر تا مدتی معلوم با زنشظهار کند و بگوید: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي إِلَى اللَّيْلِ» (تو تا شب بر من مانند پشت مادرم هستی).

سپس پیش از پایان مدت با وی همبستر شد و نزدیکی کرد. اینهم ظهار است و حکم ظهار مطلق دارد.

خطابی گفته است: هرگاه در ظهار مؤقت مرتکب گناه نشد و تا پایان مدت با وی همبستر نگردد، علماء درباره حکم آن اختلاف دارند: امام مالک و ابن ابی لیلی رحمه الله علیهما گفته‌اند: هرگاه کسی بزنش گفت: «انت علي كظهر أُمي إلى الليل» بروی لازم است که كفاره ظهار پردازد اگر چه با وی همبستر هم نشده باشد. و بیشتر اهل علم گفته‌اند: اگر عهد خود را نشکند و در این مدت با وی نزدیکی نکند بر وی كفاره‌ای لازم نیست، سپس خطابی گوید: امام شافعی درباره ظهار مؤقت دو قول دارد که بموجب یکی از آنها ظهار مؤقت ظهار نیست.

آیا ظهار زن واقع می شود؟

بطور مثال اگر زنی به شوهر خویش بگوید: تو مانند پشت مادرم یا برادرم یا پدرم هستی، این سخن او حکم ظهار را ندارد. پیشوایان سه گانه فقه (امام ابو حنیفه، امام مالک و امام شافعی رحمه الله علیهما جمیعا) و روایتی از احمد

(رح) بر آن هستند که اگر زن به شوهر خویش گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» تو بر من مانند پشت مادرم هستی، بر او کفاره‌ای نیست ولی امام احمد (رح) در روایت دیگری گفته که اگر شوهر با وی همبستر شود بر آن زن واجب است که کفاره را بپردازد و خرقی و شیخ الاسلام ابن تیمیه این رای را برگزیده اند. (الفقه على المذاهب الاربعه آحكام القرآن ابن العربي جصاص). علمای حنابله نیز همین رأی را دارند. ولی قول جمهور علماء ارجح و صحیح تر است زیرا این حرمت فقط هنگامی است که مرد پشت همسر خود را به یکی از محارمش تشبیه نماید و زن مالک پشت نیست (معیوب است) ولذا سخن او حرمتی ندارد و کفاره ای نیز بر آن تعلق نمیگیرد.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا^ط فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا^ع ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ^ع وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ^ط وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤﴾

اگر برده‌ای را نیابد و توانایی آزاد کردن او را نداشته باشد باید دو ماه پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد، پیش از آنکه شوهر و همسر باهم همبستر شوند، اگر هم نتوانست باید شصت نفر فقیر را خوراک بدهد. این برای آن است که به الله و پیغمبرش ایمان بیاورید. اینها قوانین و حدود مقررات الله است و کافران عذاب دردناکی دارند. (۴)

«شَهْرَيْنِ» «دوماه».

«مُتَتَابِعَيْنِ» «پی درپی».

«يَتَمَاسَا» «به هم نزدیک شوند، آمیزش جنسی انجام دهند».

«سِتِّينَ» «شصت».

«مِسْكِينًا»: کسی است که چیزی ندارد. و به قولی دیگری می گوید: کسی است که چیزی ندارد که کفایت عیال او را بکند و مسکین در اصل به معنای «خاضع» است. در این جا منظور معنایی است که فقیر را هم شامل می شود. و مسکین، حال و وضع بهتری از فقیر دارد و گفته شده که: دو کلمه ی مسکین و فقیر، اگر با هم بیایند، معنی آن ها فرق می کند و اگر جدا از هم ذکر شوند، معنایشان یکی است. (لسان العرب روح المعانی: ۲۸ ۱۸)

«حُدُودُ» «حد» به معنای فاصله انداختن میان دو چیزی است برای آنکه با هم مختلط نشوند یا یکی از آن ها از دیگری تجاوز نکند و جمع آن «حدود» می باشد.

«حُدُودُ اللَّهِ» چیزی های است که خداوند تحریم و تحلیل آن ها را بیان کرده و امر فرموده که چیزی از آن ها به غیر آن چه که به آن امر شده یا از آن نهی شده تجاوز نگیرد و مردم را از مخالفت با آن ها منع کرده است. در این جا منظور از قول الهی «وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» حدود میان معصیت و طاعت الله است، معصیت او، ظهار و طاعت وی، کفاره است. (لسان عرب قرطبی: ۱۷ ۲۸۸)

چه احکامی بر ظهار جاری می شوند:

دو چیز بر کسیکه زن خویش را ظهار کند، جاری می شود:

اول: حرمت جماع با زن تا هنگامی پرداخت کفاره ی ظهار؛ زیرا الله تعالی فرموده است: «قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا»

دوم: وجوب کفاره در صورت «عُدُو» زیر خداوند متعالی فرموده است «وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا». (آیه ۳ سورة مجادلة) (و

کسانی که نسبت به همسران خود ظاهر می کنند، سپس از آنچه گفته اند (پشیمان شده) و برمی گردند)

باید یاد آور شد: همان طوریکه با ظهار جماع حرام می شود، مقدمات آن از قبیل بوسیدن، معانقه و سایر وجوه استمتاع (لذت گرفتن از نزدیکی به زن خویش) نیز حرام میشود، این مذهب جمهور فقهاء، یعنی حنفی ها، مالکی ها و حنبلی ها است. ولی امام ثوری و امام شافعی رحمه الله علیهما، در یکی از دو قول خود می گویند: فقط جماع (مقاربت جنسی) حرام است زیرا «مس» کنایه از جماع می باشد. (مراجعه شود: قرطبی ۱۷ ۲۷۴ ت جصاص: ۳ ۴۲۳ البحر المحیط: ۸۲۳۳ رازی: ۱۵۶۸ آلوسی: ۲۸۶).

نتیجه و اثر ظهار چیست؟

هرگاه کسی بازنش ظهار کرد و ظهارش صحیح بود دو اثر بر آن مترتب می گردد:

اثر اول: بر او حرام است که با زنش همبستر گردد، مگر اینکه کفاره ظهار بپردازد. چون خداوند متعال می فرماید: «مَنْ قَبِلَ أَنْ يَتَمَاسَّا» (باید پیش از آنکه با هم تماس داشته باشند کفاره پرداخت گردد). و مقصود از تماس همبستری و جماع است همانگونه که همبستری حرام است مقدمات آن نیز از قبیل بوسه و معانقه و امثال آن حرام است و اینست مذهب جمهور علماء. بعضی از اهل علم - از جمله امام ثوری و یکی از دو قول امام شافعی (رح) گفته اند: پیش از کفاره، تنها جماع و همبستری حرام است، چون تماس در آیه کنایه از جماع است.

اثر دوم: وجوب کفاره با عودت و برگشتن است.

عودت در ظهار چیست؟

علماء در باره عودت در ظهار اختلاف دارند: قتاده و سعید بن جبیر و امام ابو حنیفه و یاران او (رحمه الله علیهما جمیعاً) گفته‌اند: اراده و قصد جماع که باظهار حرام شده است، عودت می باشد و برگشتن از تصمیم ظهار بشمار می رود. چون همینکه شخص اراده آن کرد بمعنی پشیمان شدن از عزم و تصمیم قبلی است و می خواهد با زنش تماس داشته باشد. خواه عملاً تماس بر قرار کند یا خیر، بنابر این کفاره واجب می شود.

امام شافعی (رح) گوید: نگهداشتن زن بعد از ظهار در مدتی که می تواند او را طلاق دهد برگشتن و عودت است زیرا تشبیه زن به مادر مقتضی جدائی از او است و نگهداشتنش و طلاق ندادنش خلاف آن است، پس همینکه او را نگهداشت و طلاق نداد بمنزله پشیمان شدن از قول خود میباشد، چون پشیمان شدن از قول مخالف با آن می باشد.

امام مالک و امام احمد گفته‌اند: برگشتن و پشیمان شدن از ظهار تنها تصمیم بر جماع است، اگر چه عملاً جماعی هم صورت نگرفته باشد. شعبه و اهل ظاهر گفته‌اند: إعادة لفظ ظهار موجب کفاره است. آنان می گویند: کفاره به إعادة ظهار واجب می گردد، نه باگفتن ظهار اول.

همبستری (جماع) پیش از دادن کفاره:

هرگاه کسی پیش از دادن کفاره ظهار با زنش همبستری کرد، همانگونه که قبلاً گفته شد حرام است و این عمل موجب سقوط کفاره و چند برابر شدن آن نمی گردد، بلکه بحال خود می ماند و یک کفاره کفایت می کند. صلت بن دینار گوید: من درباره کسی که ظهار کرده و پیش از دادن کفاره با زنش همبستر شده باشد، از ده نفر فقیه سوال کرده‌ام. همگی گفته‌اند: تنها یک کفاره بر وی واجب است.

مطمئناً توبه و استغفار و مغفرت از درگاه ایزد متعال به جای خود باقی است.

علت سخت گیری در کفاره ظهار:

اگر احکام و قوانین جاری در دین مقدس اسلام بطور صادقانه و انصافانه مورد تدقیق، مطالعه و پژوهش قرار دهیم به روشنی در می یابد که تعلیمات و قوانین اسلام برای آسان گیری بر مردم و تسهیل وظایف آنان گرایش عظیم دارد.

مسلمانان را به هرمناسب به دست گیری و مساعدت یکدیگر رسیدگی به فقرا، تعاون و سخاوت استقامت میدهد و در هر مناسب به رفع بردگی و غلامی و ساختن اجتماع سالم با معنویت هدایت و رهنمایی میکند، مسلماً این هدف بدون جدیت و سخت گیر در موارد خاص نزدیک می شود در موارد جدیت دارد که ایمان و اخلاق جامعه در معرض تباهی قرار نه گیرد و مصلحت عمومی به خطر نه افتد. در حالاتی که نرمی و ملایمت چاره سازی نکند به جدیت و سخت گیری میرود و در آن موارد هم تمام امکانات تسامح و سهل گرفتن به کار گرفته میشود. اما روح غالب در آموزش ها و دستورهای اسلامی به همین تساهل و تخفیف و جلب قلوب معطوف است.

در بسیاری از آیات قرآنی و احکام الهی و من جمله «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (آیه: ۷۸، سورة حج) «در اجرای این دین، سختی و زحمتی بر شما روا نشده است» یا «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (سورة بقره، آیه ۱۸۵)، به روشنی نمودار این امر است؛ پس تساهل و تسامح چیزی است که جوهر و خمیر مایه دین مقدس اسلام را تشکیل می دهد.

دین مقدس اسلام، ازدواج را به عنوان عقدی دایم تشریح کرده که جز «مبغوض ترین حلال ها در نزد خداوند» (مرگ یا طلاق)، چیزی آن را برهم نمی زند و با ازدواج، انجام هر عملی با زن در حدودی که خداوند متعال مباح کرده، برای مرد حلال می شود، پس اگر کسی قصد تغییر چیزی را بکند که

خداوند متعال برایش مباح نموده و بخواهد حلال را حرام کند، قطعاً مرتکب گناه کبیره شده است و با این کار از حدودِ که الله جل جلاله برایش تشریح کرده، تجاوز نموده است و به همین دلیل هم مجازات وی بزرگ است.

در این هیچ جای شک نیست که در پرداخت تاوان و کفاره ظهار سخت گیری شده تا در حفظ و مراعات پیوند زناشوهری سعی شود و بر زن ظلم و ستم نرود چون شوهر وقتی که تشخیص دهد کفاره ظهار سنگین است پیوند زناشوهری را محترم می شمارد و از ظلم و ستم بر زنش خود داری میکند. اما با ظهار در تفاوت شرایع و عادات قبل از اسلام، نکاح فسخ نمیشود. در ضمن این جزای شخصی است که حلال را حرام می گرداند، پس باید که مؤمنان از این مجازات قاطع و زجر دهنده پند و عبرت بگیرد.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۖ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ۖ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٥﴾

کسانی که با خدا و پیغمبرش دشمنی می کنند، خوار و ذلیل می شوند، همان گونه که پیش از ایشان پیشینیان خوار و ذلیل شدند. و البته نشانه های واضح نازل کردیم و برای کافران عذاب رسواکننده است. (۵)

«يُحَادُّونَ» «دشمنی می کنند».

«كُتِبُوا» «خوار و ذلیل می شوند».

«كُتِبَ» «خوار و ذلیل شدند».

يَوْمَ يَعْتَصِمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَنْبِئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا ۚ أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ ۚ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٦﴾

روزی الله همگان را زنده می گرداند و آنان را از کارهائی که کرده اند آگاه میسازد.

الله آن (اعمال) را شماریده و آنان فراموش کرده اند و الله حاضر و ناظر بر هر چیزی است. (۶)

«أَحْصَ» «شمارش کرد».

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ ۚ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ۖ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾

مگر ندیده‌ای که الله می‌داند چیزی را که در آسمانها و چیزی را که در زمین است؟ هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگوئی کنند، مگر این که خدا چهارمین ایشان است، و نه پنج نفری مگر این که او ششمین ایشان است، و نه (رازگویانی) کمتر از این و نه بیشتر از این، مگر این که الله با ایشان است در هر کجا که باشند (و رازشان را می‌داند). بعداً خدا در روز قیامت آنان را از چیزهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازد. چرا که خدا از هر چیزی باخبر و آگاه است. (۷)

«نَجْوَى»: رازگوئی. در گوش و به اصطلاح گوشه‌کافی و یا مخفی صحبت کردن.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِاللَّائِمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ ۚ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا ۖ فَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٨﴾

آیا ندیده‌ای کسانی را که از نجوا (رازگویی) منع شده‌اند، ولی آنان به سوی چیزی برمی‌گردند که از آن نهی گشته‌اند، و برای انجام گناه و دشمنانگی و نافرمانی از پیامبر صلی الله علیه وسلم، با همدیگر به نجوا می‌پردازند، و هنگامی که به پیش تو می‌آیند بگونه‌ای تو را سلام و تحیت می‌گویند که خدا تو را بدانگونه سلام نگفته است. در دل به خود می‌گویند: (اگر اعمال ما

بد است و خدا می داند) پس چرا ما را به خاطر گفته هایمان عذاب نمی دهد؟! دوزخ برای آنان کافی است، وارد آن می شوند و (دوزخ) چه بد جای و سر انجامی است. (۸)

«مَعْصِيَتِ» «نافرمانی».

«حَيَّو» «تحیت گویند، سلام می کنند».

شأن نزول آیه ۸:

۱۰۴۵- ابن ابوحاتم از مقاتل بن حیان روایت کرده است: بین نبی کریم صلی الله علیه وسلم و یهود صلح و سازش وجود داشت، هرگاه یکی از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم از کنار آنها می گذشت. آنها در بین خود نجوا می کردند. آن مسلمانان گمان می کرد که آنان در باره قتل او صحبت میکنند یا مطالبی نفرت انگیز می گویند. نبی کریم صلی الله علیه وسلم یهودان را از این عمل ناپسند منع کرد، اما آنها دست نکشیدند. بنابراین آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى...» را نازل کرد.

۱۰۴۶- احمد، بزار و طبرانی به سند قوی از عبدالله بن عمرو روایت کرده اند: یهود به رسول الله صلی الله علیه وسلم می گفت: سام علیکم یعنی مرگ بر شما و درمیان خود می گفتند: چرا خدا ما را به سبب این گفتار عذاب و شکنجه نمی کند. پس خدای پاک: «وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ» را تا آخر آیه نازل کرد. (حسن است. احمد ۲ / ۱۷۰، بزار ۲۲۷۱، «کشف» از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده اند. هیشمی ۱۱۴۰۵ می گوید: «اسناد این جید است، زیرا حماد از عطاء بن سائب در حالت صحت او شنیده است» یعنی قبل از این که عطاء شوریده خرد و خرف شود. سیوطی در «در المنثور» ۶ / ۲۶۹ این را جید شمرده است. به حدیث بعدی و «تفسیر شوکانی» ۲۶۲۲ و

همچنین انس (رض) و ام المؤمنین عایشه (رض) نیز این روایت را نقل کرده اند.

(احمد ۳ / ۱۴۰ و ۱۴۴، ترمذی ۳۳۰۱، طبری ۳۳۷۶۸ و واحدی ۷۹۴ از انس روایت کرده اند. اسناد آن جید است. بخاری ۶۹۲۶ بدون ذکر نزول آیه آورده است. ظاهراً ذکر نزول آیه از گفتار یکی از راوی‌ها مدرج است. «تفسیر شوکانی» ۲۶۲۳ تخریج محقق.)

(صحیح است، بخاری ۶۹۲۷، مسلم ۲۱۶۵، ترمذی ۵۹۲، ابن ماجه ۳۶۹۸، نسائی در «تفسیر» ۵۹۱ و ۵۹۲ و واحدی ۷۹۳ از عایشه روایت کرده اند. (تفسیر شوکانی ۲۶۲۴)

(مؤاخذ: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

دوستی و دشمنی بخاطر الله:

انسان مسلمان به مقتضای ایمان خود موظف است که دوستی و دشمنی را بخاطر خداوند متعال انجام دهد. او آنچه را که خداوند متعال می‌پسندد، پسند می‌کند و هر آنچه را که خداوند نمی‌پسندد، پسند نمی‌کند. بدین ترتیب مسلمان بخاطر محبت خدا و رسولش محبت می‌کند و بخاطر خدا و رسولش، بغض می‌ورزد و در این شیوه عمل، به این حدیث رسول اکرم صلی الله علیه وسلم استناد می‌کند: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنْعَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ» «هرکس بخاطر خداوند دوستی کند و بخاطر او دشمنی ورزد، و برای خشنودی او چیزی بدهد یا از دادن چیزی خودداری کند، ایمان در او تکمیل شده است». (ابو داود).

بنابر همین حدیث، مسلمان با تمام بندگان نیک و صالح خداوند متعال محبت می‌کند و با تمام بندگان فاسق، فاجر، کافر و کلیه کسانی که پا را فراتر از حد و مرز قانون الهی می‌گذارند، عداوت و دشمنی دارد. البته این دوستی و

محبت فراگیر مسلمان نسبت به بندگان نیک و شایسته مانع این نمی شود که مسلمان با بعضی از آنان بخاطر ویژگیهای و خصوصیات اخلاقی که دارند، اخوت و محبت بیشتری داشته باشد تا با دیگران، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، برای برگزیدن چنین دوستان و برادران تشویق کرده است. می فرماید:

«المؤمن مألوف ولا خیر فیمن لا یألف ولا یؤلف» (احمد، طبرانی و حاکم).

«مؤمن محل الفت و دوستی است، کسی که با دیگران دوستی نکند و دیگران با وی دوستی نکنند، خالی از هرگونه خیر و خوبی است». و می فرماید: «پیرامون عرش الهی، منبرهایی از نور قرار دارند، افرادی روی آنان نشسته اند که لباسهای شان نورانی و چهره های شان درخشان است، آنان نه پیامبرانند و نه شهدا ولی پیامبران و شهیدان برای رسیدن به مقام آنان غبطه (رشک، آرزو) می خورند. سوال شد، ای رسول گرامی! آنان چه کسانی هستند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: آنان کسانی هستند که بخاطر خدا با یکدیگر محبت می کنند و با یکدیگر می نشینند، و بخاطر خدا به زیارت و دیدار همدیگر می روند». (نسائی و حدیث صحیح است).

در حدیث دیگری آمده است: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید: خداوند چنین فرموده اند: «آنانی که بخاطر خشنودی من به دیدار همدیگر می روند و بخاطر خشنودی من همدیگر را مساعدت و یاری می کنند، بر من واجب است که با آن ها محبت کنم». (احمد و حاکم).

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید: «هفت گروه از بندگان پاک و شایسته الله هستند که خداوند روز قیامت روزی که هیچ سایه ای جز سایه عرش او وجود ندارد، آن ها را زیر سایه عرش خود جای می دهد: (- پادشاه عادل، ۲- جوانی که در سایه اطاعت خدا رشد کرده است، ۳- شخصیکه دلش وابسته به مسجد است، ۴- دو مسلمان که بخاطر خشنودی خداوند با هم

دوست شده‌اند، ملاک و معیار جدا شدن و جمع شدن آنان فقط رضایت خداوند است، ۵- شخصی که در تنهایی و خلوت بیاد خدا می‌افتد و اشک می‌ریزد، ۶- شخصی که زنی زیبا، و دارای پست و مقام او را دعوت به عمل بد کند و آن شخص صرفاً بخاطر خوف خدا دعوت آن زن را اجابت نکند، ۷- شخصی که چنان با اخلاص و بدور از ریا صدقه می‌کند که همراهان و نزدیکانش نیز نمی‌دانند که چقدر و به چه کسانی صدقه کره است».

محبتی که برای خشنودی خداوند متعال باشد، مشروط است به اینکه هیچ گونه رنگ و بوی دنیا و دلبستگی مادی در آن وجود نداشته باشد، یگانه و عامل آن ایمان به خدای بزرگ و برتر باشد، البته با کسانی این اخوت و دوستی اتخاذ شود که واجد شرایط زیر باشند: شخص مورد نظر باید، عاقل باشد، زیرا اخوت و دوستی با جاهل بی‌خرد نه اینکه خیری ندارد، بسا اوقات با ضرر و زیان نیز دارد.

دارای اخلاق حسنه باشد، زیرا بداخلاق گرچه عاقل باشد، اما گاه وقتی مغلوب شهوت و محکوم خشم و غضب می‌گردد، در نتیجه در حق برادر دینی و دوستش بجای خوبی، بدی می‌کند.

صاف و پاکدامن باشد، زیرا کسی که خارج از اطاعت و بندگی خداوند باشد، از او هیچگونه امنیتی انتظار نمی‌رود و ممکن است، در حق دوستش مرتکب خیانت شود و کم‌ترین توجهی به آداب و سنن اخوت و دوستی نداشته باشد، چون کسی که از خدا ترس نداشته باشد، از هیچکس دیگر به هیچ وجه نمی‌ترسد.

شخص مورد نظر برای اخوت ایمانی باید ملزم به رعایت کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد، از هرگونه بدعت و خرافات بدور باشد، زیرا اهل بدعت گاه وقتی دوستش را گرفتار بدعت می‌کند، شرعاً نیز با این

شخص مبتدع و اهل هوی باید قطع رابطه و بایکوت شود، و نباید با چنین فردی اخوت و دوستی برقرار نمود.

یکی از نیکان و بندگان شایسته الله، این آداب و سنن را طی وصیتی که برای فرزندش نوشته است، بطور مختصر و کوتاه چنین بیان کرده است: ای فرزندم! روزی اگر به دوستی با دیگران نیاز پیدا کردی، کسی را برای دوستی و رفاقت برگزین که اگر برای او خدمتی انجام دادی، تو را مصئون بدارد و اگر همراه او شدی، تو را زینت دهد، اگر تاوانی بگردن تو افتاد تو را یاری دهد، هرگاه دستت را برای طلب خیر بسوی او دراز کردی دست تو را بگیرد، اگر از تو نیکی بیند آن را فراموش نکند، اگر بدی بیند، جلو آن را بگیرد، صحبت کسی را اختیار کن که هرگاه از او سوال کنی، بدهد و اگر سکوت اختیار کنی او بدون سوال به سراغ نیازمندی های تو بیاید، اگر مصیبتی بر تو وارد شود، تو را غمخواری کند، صحبت کسی را اختیار کن، هرگاه سخنی گفتی، سختت را باور کند اگر در مورد چیزی اختلاف پیدا کردید تو را بر خود ترجیح دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبَرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه با همدیگر به رازگویی پرداختید، برای انجام گناه و دشمنانگی و نافرمانی از پیغمبر راز مگویید. و به نیکی و پرهیزگاری راز بگویید و از الله بترسید که به سوی او محشور می شوید. (۹)

إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

جز این نیست که رازگویی از کارهای شیطان است تا مؤمنان را غمگین و اندوهگین سازد و هیچ ضرری به آنان رسانده نمی تواند مگر به اراده الله و مؤمنان باید بر الله توکل کنند. (۱۰)

ابن کثیر گفته است: یعنی این عمل فقط از نجواگرانی صادر می شود که از آراستن و فریب شیطان پیروی می کنند. (مختصر ۴۶۳/۳).

شأن نزول آیه ۱۰:

۱۰۴۷- ک: ابن جریر از قتاده روایت کرده است: منافقان در بین خود نجوامی کردند و این کار باعث خشم مسلمان ها می شد. پس الله تعالی آیه: «إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ...» را نازل کرد. (طبری ۳۳۷۷۰ این مرسل است.) (مؤاخذ: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون به شما گفته شود در مجالس (برای دیگران) جای فراخ کنید پس جای فراخ کنید تا الله (رحمت خود را) برایتان فراخ گرداند. و چون گفته شود برخیزید پس برخیزید خدا [رتبه] کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند و خدا به آنچه می کنید آگاه است. (۱۱)

«تَفَسَّحُوا» «در مجلس برای هم دیگر جای باز کنید».

«فَسَّحَ» «باز کردن، گشودن».

«انْشُزُوا» «برخیزید و بلند شوید». اصل آم از «نشز» به معنای زمین مرتفع است.

«دَرَجَاتٍ» به معنای منازل و جایگاه های رفیع است و جمع «درجه» به معنای

«رفعت در منزلت» و مأخوذ از «درج» به معنای زینه است.

«إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا» اگر یک نفر به شما گفت در مجالس جای دهید، فرق نمی کند که در مجالس پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد یا مجالس دیگری، باید جای باز کنید.

«يَفْسَحُ اللَّهُ لَكُمْ» تا خدا رحمت و بهشتش را برایتان وسیع و فراخ گرداند. مجاهد گفته است: آنها برای حضور در مجالس پیامبر با یکدیگر به رقابت می پرداختند، لذا به آنها امر شد برای یکدیگر جا باز کنند. (تفسیر قرطبی ۲۹۶/۱۷).

خازن گفته است: خدا به مؤمنان دستور داده است که فروتن باشند، و برای کسی که می خواهد در مجلس پیامبر صلی الله علیه وسلم و سلم بنشیند، جا باز کنند، تا همه یکسان از اندرزهای پیامبر بهره گیرند. (خازن ۴/۵۰).

در حدیث آمده است: نباید یک نفر را از جای آن به خیزانیم و خود در جای آن بنشینیم، ولی برای دیگران جای دهید تا الله تعالی برایتان فراخی مقرر بدارد (اخراج از بخاری و مسلم).

امام فخر رازی گفته است: آیه «يَفْسَحُ اللَّهُ لَكُمْ» مطلق و عام است و شامل تمام اموری می شود که انسان در آن گشایش و فراخی می جوید. اعم از مکان و روزی و سینه و صدرنشینی و قبر و بهشت. بدانید که آیه نشان می دهد هر کس باب خیر و راحت را به روی بندگان بگشاید، خدا خیرات دنیا و آخرت را بر او می گشاید. و در حدیث آمده است: «مادام بنده یار و یاور برادرش باشد، خدا یار و یاور او می باشد». (تفسیر رازی ۲۶۹/۲۹).

«وَ إِذَا قِيلَ انْشُرُوا فَانْشُرُوا» و هرگاه به شما گفته شد از مجلس برخیزید و بلند شوید و برای دیگران جا باز کنید، برخیزید و بلند شوید.

حضرت ابن عباس (رض) گفته است یعنی اگر به شما گفتند: بلند شوید، برخیزید. در البحر آمده است: اول به آنها امر شد در مجلس جا باز کنند، در مرحله دوم به آنها گفته شده است: اگر به شما امر شد، باید آن را انجام دهند. و این مسأله را خواری و توهین ندانند. (البحر ۲۳۷/۸).

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» خدا مقام و منزلت مؤمنان مخصوصاً مقام عالمان آنها را به سبب امتثال اوامر خدا و پیامبر به مراتب عالی بلند می گرداند و بالاترین درجه را در بهشت به آنها می دهد. ابن مسعود (رض) گفته است: در این آیه از علما تمجید به عمل آورده است. او همچنین می گوید: ای انسان! این آیه را دریابید! باشد در نهاد شما رغبت به علم ایجاد کند؛ چرا که خدا می فرماید: خدا پایه و مقام مؤمن عالم را بالاتر از مقام مومن غیر عالم قرار می دهد. و قرطبی گفته است: در این آیه روشن شده است که بلندی مقام و منزلت در نزد خدا منوط به علم و ایمان است؛ نه به زود آمدن و شتاب کردن برای حضور در مجالس پیامبر. در حدیث آمده است: «فضل و برتری عالم بر غیر عالم مانند برتری ماه شب چهارده است بر سایر ستارگان».

و از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل است: «روز قیامت سه گروه به شفاعت می پردازند: پیامبران، سپس علما، بعد از آنها شهدا». چقدر بزرگ است منزلتی که در بین پیامبری و شهادت قرار دارد. (قرطبی ۳۰۰/۱۷).

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» و خدا نیک می داند چه کسی مستحق فضل و ثواب است و چه کسی مستحق نیست؟

آداب مجالس در اسلام:

تدویر و انعقاد مجالس دارای رعایت آداب خاصی اجتماعی بوده که دین مقدس اسلام بدان توجه و اهتمام خاصی نموده است. حکم شرعی در آداب

مجالس همین است که: ذکر خداوند متعال در مجالس زیاد کرده شود و از مجالسی که ذکر الله جل جلاله در آن نباشد باید از آن دوری و اجتناب بعمل آید.

پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَا مِنْ قَوْمٍ يَقُومُونَ مِنْ مَجْلِسٍ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِيهِ إِلَّا قَامُوا عَنْ مِثْلِ جِيفَةِ حِمَارٍ وَكَانَ لَهُمْ حَسْرَةٌ». یعنی: «هر قومی از مجلسی برخیزند بدون اینکه در آن ذکر خدا را کرده باشند، بمانند آن است که بر روی خر مرداری نشسته باشند که گندیده شده باشد، و برای آنان جز حسرت چیزی باقی نمی ماند». (ابو داود (۴۸۵۵) این حدیث را نقل کرده و آلبنی آنرا صحیح دانسته است).

همچنان مجالس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم خالی از ذکر الله نمی بود، زیرا عبودیت و بندگی و مقام رسالت ایجاب می کند که هرگز از ذکر الله و یاد پروردگار غافل نشود، چه ذکر زبانی، چه یاد قلبی و چه نحوه عمل که گویای توجه به الله متعال است. حسن بن علی میگوید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَجْلِسُ وَلَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ» [المعجم الكبير از طبرانی (۴۱۴) و شعب الایمان از بیهقی (۱۳۶۲)]. «پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم جز با یاد الله بر نمی خاست و نمی نشست». و میفرمود: «مَنْ قَعَدَ مَقْعَدًا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تَرَةً، وَمَنْ اضْطَجَعَ مَضْجَعًا، لَا يَذْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تَرَةً» [سنن ابو دادود (۴۸۵۶)]. «آنکه در جایی بنشیند که در آن الله را یاد نکرده باشد، از جانب الله بر وی نقصی است و کسی که در جایی بخوابد و الله را در آن یاد نکرده باشد، از جانب الله بر وی نقصی است».

برای صحبت ها و موعظه وقت معینی تعیین گردد تا اینکه در مجالس دلگیر و خسته نشوید، در صحیحین از ابن مسعود (رض) روایت کرده اند که ابن مسعود هر پنج شنبه موعظه می کرد، و شخصی به او گفت: یا ابا عبد الرحمن، ما سخنان شما را خیلی دوست داریم و از آن لذت می بریم، و دوست داریم هر روز برایمان صحبت کنی، در جواب گفت: چیزی که مانع می شود این است که می ترسم خسته شوید، زیرا پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وسلم برای موعظه وقت معینی را انتخاب میکرد، ترس از اینکه نکند دلگیر و خسته شویم. باید به اهل مجلس هنگام ورود و خروج سلام کرد، چون پیامبر ص میفرماید: «إِذَا انْتَهَى أَحَدُكُمْ إِلَى مَجْلِسٍ فَلْيُسَلِّمْ فَإِنْ بَدَأَ لَهُ أَنْ يَجْلِسَ فَلْيَجْلِسْ ثُمَّ إِذَا قَامَ فَلْيُسَلِّمْ فَلْيَسْتَأْذِنِ الْأُولَى بِأَحَقِّ مِنَ الْآخِرَةِ» یعنی: «اگر به مجلسی رفتید سلام کنید، اگر خواست می نشیند. سپس اگر خواست برخیزد باید سلام کند، چون سلام اولی از آخری مستحق تر نیست».

(ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است حدیث حسن است (۲۷۰۶) و آلبانی آنرا (حسن صحیح) دانسته.)

مکروه است شخصی را از جای اش برخیزانیم تا دیگری جا او بنشیند، بدلیل این حدیث که می فرماید: پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نهی کرده است از اینکه کسی از مجلس خود برخیزد و دیگران در آن بنشینند، ولی بهنگام نشستن جاباز کنید و به مجلس وسعت دهید. (بخاری ۶۲۷۰) این حدیث را روایت کرده، و لفظ از بخاری است.)

و عبدالله بن عمر (رض) مکروه می دانست کسی از مجلس و اقامتگاه خویش برخیزد و سپس خود در جای او بنشیند.

جابر بن سمره (رض) میگوید: «كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَلَسَ أَحَدُنَا حَيْثُ يَنْتَهِي» [سنن ابو داود (۴۸۲۵)]. «چون یکی از ما به خدمت پیامبر (ص) می آمدیم، هر کجا را خالی می دید، می نشست».

و درست نیست میان دو نفر جدایی انداخت مگر با اجازه خود آنها، بدلیل این حدیث که می فرماید: «لَا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَ اثْنَيْنِ إِلَّا بِإِذْنِهِمَا». (ابو داود (۴۸۴۵) این حدیث را روایت کرده و آلبنی آنرا حسن صحیح دانسته است.)

بهترین مجلس وسیعترین آنها است، بدلیل روایتی که عبدالرحمن نقل کرده است و میگوید: ابوسعید خدری را برای جنازه‌ای خبر کردند، مثل اینکه دیر آمد تا اینکه همه مردم در جای خود نشستند، و وقتی آمد، مردم جا خالی کردند و برخی کنار رفتند تا در جای آنان بنشیند، ابو سعید گفت: نه، من از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت: «خیر المجالس أوسعها» سپس مردم جمع شدند تا اینکه جا باز شد و او در جایگاه وسیعی نشست. (آلبنی این حدیث را در سلسله صحیحه (۸۳۲) صحیح دانسته است.)

از گوش دادن به صحبت‌های دیگران بدون اجازه، نهی شده است، پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَى قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ أَوْ يَفِرُّونَ مِنْهُ، صُبَّ فِي أُذُنِهِ الْأَثَلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «کسی که به صحبت‌های قومی گوش دهد که آنان نمی‌خواهند، یا از او فرار می‌کنند تا گوش ندهد روز قیامت سرب ذوب شده در گوشش می‌ریزند».

(بخاری (۷۰۴۲) این حدیث را روایت کرده و لفظ از بخاری است.)

نباید در مجلس زیاد خندید، از ابو هریره روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا تُكْثِرُوا الضَّحِكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضَّحِكِ تُمِيتُ الْقَلْبَ». یعنی: «زیاد نخندید زیرا خنده زیاد قلب را می‌میراند». (ابن ماجه (۴۱۹۳) این حدیث را روایت کرده و آلبنی آنرا صحیح دانسته است (۳۴۰۰).

نباید در اجتماع سه نفری، دو نفر آنان به نجوا پردازند، در حدیثی متبرکه آمده است: «لَا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الثَّالِثِ فَإِنَّ ذَلِكَ يُحْزِنُهُ» یعنی: «نباید دو نفر با هم نجوا کنند و سومی را تنها بگذارند، چون این کار، او را محزون خواهد کرد». (بخاری (۶۲۸۸) و مسلم (۲۱۸۳) این حدیث را روایت کرده‌اند).

تناجی: عبارت است از اینکه دو نفر با هم نجوا کنند و سومی را رها کنند. نباید در حضور دیگران آروق زد، چون ثابت شده که یک نفر نزد پیامبر محبوب اسلام محمد صلی الله علیه وسلم چنین کرد که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «كُفَّ عَنَّا جُشَاءُكَ فَإِنَّ أَكْثَرَهُمْ شَبَعًا فِي الدُّنْيَا أَطْوَلُهُمْ جُوعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی: «آروق خود را از ما بگیر، زیرا سیرترین آنها در دنیا، در قیامت گرسنه‌ترین است». (ترمذی (۲۴۷۸) این حدیث را نقل نموده و آلبانی آنرا حسن دانسته است (۳۴۱۳)).

برای رعایت ادب نباید در حضور دیگران پاها را دراز کشید، مگر عذر داشته باشد.

بخاری/چنین میگوید: «باب ما يكره من السمر بعد العشاء». یعنی موضوع آنچه بعد از عشاء مکروه می باشد. و در این باب، حدیث ابو برزه أسلمی (رض) را ذکر کرده است که می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم خواب را قبل از عشاء و سخن گفتن بعد از عشاء را مکروه می دانست.

منظور از «السمر» در ترجمه مواردی است که مباح است، و گرنه اموری که حرام هستند، دلیلی وجود ندارد که بعد از عشاء مکروه باشد بلکه همیشه و در هر وقتی حرام هستند؛ و عمر بن خطاب (رض) مردم را بخاطر این کار شلاق می زد و می گفت: اول شب سخن گفتن، و آخر شب خوابیدن است. (فتح الباری، ابن حجر (۷۳/۲)).

مجالس رسول صلی الله علیه وسلم به ذکر الله تعالی پایان می یافت، از ابو برزه (رض) روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم در آخر عمر و در پایان جلسه خویش چون می خواست که از مجلسی برخیزد، می گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ» [سنن ابو داود (۴۸۵۹)].

شان نزول آیه ۱۱:

۱۰۴۸- و همچنان از او روایت کرده است: عده ای نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می نشستند وقتی می دیدند که گروهی از اصحاب می آیند آنجا را ترک نمی کردند. پس الله تعالی آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ...» را نازل کرد. (طبری ۳۳۷۷۶ و ۳۳۷۷۸ از قتاده روایت کرده مرسل است).

۱۰۴۹- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: این آیه روز جمعه نازل شده است جماعتی از اهل بدر خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم شرفیاب شدند، جای تنگ بود و آن هایی که قبلاً نشسته بودند برای کسانی که جدیداً وارد مجلس شدند جای باقی نه مانده بود، آن ها سرپا ایستادند و پیامبر به اندازه تازه واردها افرادی را از مجلس بلند کرد و گروه دوم را به جای آن ها نشاند. در چهره آن هایی که پیامبر اسلام از مجلس بلند شان کرده بود آثار نارضایتی ظاهر شد. پس کلام الهی نازل گردید. (مؤاخذ: تفسیر ویان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

جا دادن برای واردین جدید به مجلس:

آیه کریمه بر وجوب جا باز کردن برای واردین به مجلس دلالت دارد و این از مکارم اخلاقی مورد ارشاد اسلام است، لیکن مباح نیست که انسان به کس

دیگری که نشسته است امر کند که بر خیز تا خود در جای وی بنشیند، زیر پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «لایقیم الرجل الرجل من مجلسه ثم یجلس فیه ولكن تفسحو وتوسعوا» (کسی که دیگری را که نشسته است، بلند کند تا خودش در جای او بنشیند، بلکه برای کسانی که به مجلس می آیند، جا باز کن) (به روایت بخاری و مسلم از عمر بن خطاب (رض) به صورت مرفوع) حکم بر این جاری است که هر کس در امر مباحی پیشی گیرد، نسبت به آن اولی تر است و مجلس نیز از مباحات است و کسی که به مجلس می آید، بر او لازم است که در جای بنشیند که جا وجود دارد (و نمی تواند دیگران از جای اش بلند کند) اما البته آداب اجتماعی مقتضی این است که اشخاص صاحب فضل و صاحب علم مقدم داشته شوند و در زمان های گذشته و حال، عرف و عادت مردم بر این جاری بوده است.

این ادب والا، حال و عادت اصحاب در مجالس پیامبر صلی الله علیه وسلم هم بود و صحابه بر اساس هجرت، علم و سن مقدم داشته می شدند و کاری که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد جماعت ثابت بن قیس از اهل جنگ بدر انجام داد، فقط برای تعلیم مکارم اخلاقی به مردم و به خصوص در برابر اهل فضل علم از مهاجران و انصار بود.

ابن العربی با سند خود، از انس بن مالک (رض) روایت کرده که گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مسجد حضور داشتند و اصحاب گرد وی جمع شده بودند، علی بن ابی طالب (رض) آمد و ایستاد و سلام کرد و سپس نگاه کرد تا جای مناسبی را برای خود بیابد، پیامبر صلی الله علیه وسلم به اصحاب نگاه کرد تا ببیند که چه کسی برای وی جا باز می کند، در آن وقت ابوبکر (رض) در سمت راست پیامبر صلی الله علیه وسلم نشسته بود، او کمی از جای خود کنار کشید و جا به جا شد و گفت: یا ابو الحسن! بیا این

جا، پس علی (رض) میان پیامبر صلی الله علیه وسلم و ابو بکر نشست و گفت: ای ابوبکر! فضل اهل فضل را فقط صاحبان فضل می شناسند. (آحکام القرآن، ابن العربی، جزء ۴ و قرطبی: ۳۰۱ ۱۷)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که می خواهید با رسول الله صلی الله علیه وسلم نجوی (رازگویی) کنید قبل از نجوایتان صدقه ای (در راه الله) بدهید، این برای شما بهتر و پاکیزه تر است، و اگر توانائی (صدقه) نداشته باشید (بدانید که) خداوند غفور و رحیم است. (۱۲)

«نَجْوَاكُمْ»: «نجوی» مصدر و به معنای «تجاجی» (رازگویی و سخن مخفیانه) است و مأخوذ از «نجوة» به معنای زمین مرتفع میباشد، چرا که دو نفر که با هم نجوا می کنند و به خلوت می روند و در آن جا رازگویی می کنند، مانند زمین مرتفع، از چیزهای اطراف خود جدا و تنها می شوند. (قرطبی: ۲۹۰ ۱۷ آلوسی: ۲۳ ۲۸)

شأن نزول آیات ۱۲ - ۱۳:

۱۰۵۰- و از طریق ابن ابو طلحه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: بعضی مسلمانان [در گوشی] از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسشهای زیادی می کردند و آن حضرت را در مشقت می انداختند. الله تعالی اراده کرد که زحمت پیامبر صلی الله علیه وسلم را کم کند. بنابراین، الله آیه «إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ» را تا آخر نازل کرد. چون این آیه نازل گشت. بسیاری از مسلمانان از پرسیدن مسائل خود داری کردند. پس الله تعالی آیه: «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ..» را نازل کرد.

(طبری ۳۳۷۹۵ از علی بن ابوطلحه روایت کرده بین علی و ابن عباس ارسال است.)

۱۰۵۱- ترمذی به قسم حسن و دیگران از حضرت علی کرم الله وجهه روایت کرده اند:

هنگامی که آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ...» نازل شد. پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم به من گفت: آیا شخص نجواکننده یک دینار صدقه بدهد؟ گفتم: مسلمان‌ها توان پرداخت آن را ندارند. گفت: نصف دینارچه؟ گفتم: توانش را ندارند.

گفت: پس چند؟ گفتم: یک دانه جو. پیامبر گفت: تو شخص چشم سیری هستی که به اندک چیز قناعت میکنی. پس خدا آیه «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ...» را نازل کرد. و خدا به خاطر من بر این امت تخفیف نمود.

(مراجعه شود: ترمذی ۳۳۰۰، عقیلی در «الضعفاء» ۳ / ۲۴۳ و طبری ۳۳۷۹۶ از علی بن علقمه از علی روایت کرده اند. علی بن علقمه مجهول و اسناد ضعیف است. ابن حبان می گوید: «حدیث منکر را روایت می کند» طبرانی ۳۳۱ به همین سیاق از سعد بن وقاص روایت کرده نه از علی، این اسناد به خاطر سلمه بن فضل ضعیف است. هیشمی در «مجمع الزوائد» ۷ / ۱۲۲ می گوید: «ابن معین وعده‌ای دیگر سلمه را ثقه می دانند، اما بخاری و عده‌ای دیگر او را ضعیف می شمارند» به «احکام القرآن» ۲۰۵۶).

(مؤاخذ: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾

آیا می ترسید که پیش از نجوایتان صدقه‌هایی را بدهید؟ پس اگر صدقه ندادید و الله هم شما را بخشید، پس نماز را برپا کنید و زکات را بدهید و الله و پیغمبرش را اطاعت کنید و الله به آنچه می کنید آگاه است.

آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه‌هایی تقدیم دارید؟ پس اگر صدقه ندادید و الله هم شما را بخشید، پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از الله و پیغمبرش اطاعت کنید و خدا به آنچه می کنید آگاه است (۱۳).

در نجوا با رسول الله صلی الله علیه وسلم دادن صدقه واجب است؟

علماء در مورد قول «فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً» اختلاف دارند که آیا امر برای وجوب است یا ندب؟

بعضی معتقدند که امر برای وجوب است و قول الهی در آخر آیه، یعنی «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» مؤید آن است و مثل چنین چیزی هم فقط در مورد امور واجبی گفته می شود که ترک آن ها صحیح نیست.

عده ای هم می گویند: امر برای ندب و استحباب است، زیرا خدای متعال در آیه می فرماید: «ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ» و چنین قولی قرینه ای است که امر را از ظاهر آن دور می کند و این هم فقط در تطوع استعمال می شود، نه در فرض؛ از جهت دیگر، خدای متعال در آیه ی بعد از آن بلا فاصله میفرماید: «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ» و این احتمال وجوب امر اول

را زایل می کند و بدین ترتیب، امر برای استحباب باقی میماند. (فخر رازی ۸
۱۶۶ قرطبی: ۱۷۳۰۲)

علماء اتفاق نظر دارند که آیه منسوخ است و آیه بعدی یعنی «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا»، آن را نسخ کرده است، اما در مورد مقدار تأخیر نسخ از منسوخ با هم اختلاف دارند. قولی می گوید: تکلیف به مدت ده روز باقی ماند و سپس نسخ شد، اما قول دیگر می گوید: فقط یک ساعتی از روز باقی بود و سپس نسخ شد.

از حضرت علی کرم الله وجهه روایت شده که گفت: یک آیه در قرآن وجود دارد که قبل از من کسی به آن عمل نکرده و بعد از من هم کسی به آن عمل نمی کند، من یک دینار داشتم و با آن ده درهم خریدم و هرگاه با پیامبر صلی الله علیه وسلم نجوا می کردم، یک درهم را صدقه می دادم و سپس این آیه نسخ شد و کسی به آن عمل نکرد. (قرطبی: ۱۷ ۳۰۲ آلوسی: ۲۸۳۱ جصاص: ۳۴۲۸)

قرطبی می گوید: این روایت، بر جواز نسخ حکم قبل از عمل به آن دلالت دارد و حدیث روایت شده از حضرت علی کرم الله وجهه ضعیف است، زیرا الله متعال می فرماید: «فَإِذَا لَمْ تَفْعَلُوا» و این دلالت دارد بر آن که کسی صدقه نداده است والله اعلم. (قرطبی ۱۷۳۰۳).

ارشادات آیات کریمه:

تعظیم پیامبر صلی الله علیه وسلم و مزاحمت ایجاد نکردن برای ایشان در نجوا، واجب است.

صدقه دادن قبل از نجوا، نشانه های تکریم پیامبر صلی الله علیه وسلم است. نسخ احکام شرعی برای مصلحت بشر، تخفیفی از جانب خدای متعال به بندگان است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾

آیا ندیدی به سوی کسانی که دوستی کردند با قومی که الله بر آنان غضب نموده است! آنها (منافقان) نه از شما اند و نه از آنان (یهود) و به دروغ سوگند می‌خورند در حالیکه می‌دانند. (۱۴)

یعنی ای محمد! آیا از حال آن منافقان تعجب نمی‌کنی که ادعای ایمان دارند، در حالیکه یهود را که مورد کین و غضب خدا می‌باشند دوستان خود قرار داده و آنان را اندرز می‌دهند و اسرار مؤمنین را به آنها می‌گویند؟! امام فخر رازی گفته است: منافقان یهود را که طبق آیه‌ی من لعنه الله و غضب علیه مورد قهر و غضب خدا قرار گرفته بودند دوست خود قرار دادند و اسرار مؤمنان را برای آنان می‌بردند. (تفسیر کبیر ۲۹/۲۷۳).

شأن نزول آیه ۱۴:

۱۰۵۲- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا...»

در باره عبدالله بن نبتل نازل گردیده است. سدی و مقاتل گفته اند: هرگاه عبدالله بن ابی و عبدالله بن نبتل نزد رسول الله می‌نشستند سخنان او را به یهود می‌رساندند. زمانی پیامبر در یکی از خانه‌های خود نشسته بود، گفت: همین دم کسی به نزد شما می‌آید که قلب ستمگرانه دارد و با چشمان اهرمنی نگاه می‌کند. در آن لحظه عبدالله بن نبتل داخل شد او چشمان کبود، قد کوتاه، ریش کم و رنگ اسمر داشت. پیامبر گفت: تو و رفقای برای چه به من ناسزا می‌گویید، او قسم خورد که این کار را نکرده است، اما پیامبر گفت: این کار را انجام داده اید، او رفت و رفقای خود را آورد همه‌شان قسم کردند که به او

ناسزا نگفته اند. پس این آیه «مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ...» در مورد این دو منافق نازل شد. (مؤاخذ: تفسیر قرطبی، مجادله: ۱۴). (مؤاخذ دوم: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾
خداوند عذاب شدیدی برای آنها فراهم ساخته، زیرا اعمالی را که انجام می دهند بد است. (۱۵)

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١٦﴾
آنها قسم هایشان را سپر ساخته اند و مردم را از راه خدا منع نمودند، لذا برای آنها عذاب خوار کننده ای است. (۱۶)
«جُنَّةً» «سپر».

در التسهیل آمده است: «جُنَّة» در اصل به معنی وسیله ای است مانند سپر که با آن آدمی خود را از گزند خطرات محفوظ می دارد. در اینجا به طریق استعاره به کار رفته است؛ زیرا آنها به منظور حفظ جان و مال خود، اسلام را ابراز داشته بودند. (التسهیل ۱۰۵/۴).

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾

اموال و اولادشان به هیچ وجه آنها را از عذاب الهی حفظ نمی کند، آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن می مانند. (۱۷)

يَوْمَ يَعْتَصِمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَخْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٨﴾

به خاطر بیاورید روزی را که الله همه آنها را برمی انگیزد آنها برای خدا نیز سوگند (دروغ) یاد می کنند همانگونه که (امروز) برای شما سوگند میخورند،

و گمان می کنند (با این سوگندهای دروغ) کاری می توانند انجام دهند بدانید آنها دروغگویانند. (۱۸)

شأن نزول آیه ۱۸:

۱۰۵۳- احمد و حاکم به نوع صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم در سایه حجره های خود نشسته بود و سایه در حال جمع شدن. گفت: اندکی بعد کسی نزد شما می آید که با چشمان شیطانی به شما نگاه می کند. چون نزدتان آمد با او حرف نزنید. اندک زمانی نگذشته بود که به سوی آنها مردی کبودچشم که از یک چشم نابینا بود آمد. رسول الله او را نزد خود خواست به او نگاه کرد و گفت: چرا تو و رفقای به من دشنام می دهید؟ گفت: بگذار تا آنها را بیاورم، رفت و آنها را آورد تمام شان سوگند خوردند که نه به پیامبر ناسزا گفته اند و نه این عمل را انجام می دهند. آنگاه خداوند متعالی آیه: «يَوْمَ يَعْتَصِمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ...» را نازل کرد. (احمد ۲۴۰/۱، حاکم ۴۸۲/۲، طبری ۳۳۸۰۵، واحدی ۷۹۹ از ابن عباس روایت کرده اند. اسناد این حسن و رجالش ثقه اند. حاکم و ذهبی به شرط مسلم صحیح می دانند. هیثمی در «مجمع الزوائد» ۱۲۲/۷ می گوید: «راوی های این راوی صحیح هستند» ابن کثیر ۳۸۸/۴ میگوید: اسناد این جید است. «تفسیر شوکانی» (۲۶۳۵)

(مؤاخذ دوم: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٩﴾

شیطان بر (دل) آنها سخت احاطه کرده که فکر و ذکر الله را به کلی از یادشان برده، آنان حزب شیطانند، الا (ای اهل ایمان) بدانید که حزب شیطان به حقیقت زیانکاران عالم اند.

مکارم شیرازی: شیطان بر آنها چیره شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده است، آنها حزب شیطانند بدانید حزب شیطان زیانکارانند. (۱۹)
«أَسْتَحُودُ» «چیره شد».

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْلَى ﴿٢٠﴾
کسانی که با الله و رسولش دشمنی می کنند آنها در زمره ذلیل و خوارترین مردمان خواهند بود. (۲۰)

«الْأَذْلَى» «سرافکندگان، خوارترین افراد».
كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢١﴾
خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم چرا که الله قوی و شکست ناپذیر است. (۲۱)

مقاتل گفته است: بعد از این که الله مکه و طائف و خیبر را به دست مسلمانان گشود، گفتند: امیدواریم خدا ما را بر فارس و روم پیروز و غالب گرداند.
عبدالله بن سلول گفت: آیا گمان می برید فارس و روم مانند بعضی از شهرهایی می باشند که آن را گشوده اید؟! به خدا قسم آنها از لحاظ عدد و نیرو و قدرت قوی تر از آنند که شما تصور می کنید. آنگاه این آیه نازل شد:
کتب الله لأغلبن أنا و رسلی. (البحر ۲۳۸/۸ و آلوسی ۳۴/۲۸)

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾

هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشانان

آنها باشند، آنها کسانی هستند که الله ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، آنها را در باغهای از بهشت داخل می کند که نهر ها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن میمانند خدا از آنها خشنود و آنها نیز از خدا خشنودند آنها حزب الله اند. آگاه باشید! که تنها حزب الله رستگار می باشند. (۲۲)

«يُؤَادُّونَ» «دوستی کنند».

ابن کثیر گفته است: در این آیه رازی بدیع نهفته که عبارت است از این که وقتی در راه خدا از نزدیکان و عشیره خود قهر کردند و بر آنان سخت گرفتند، خدای منان در عوض آن رضایت خود را به آنان عطا کرد و آنها را به اعطای نعمت سرمدی و فیض عظیم راضی کرد. (مختصر ۴۶۸/۳).

شان نزول آیه ۲۲:

۱۰۵۴- ابن ابوحاتم از ابن شوذب روایت کرده است: الله تعالی آیه: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...» را در باره ابوعبیده بن جراح که پدر خود را در جنگ بدر کشته بود نازل کرده است.

۱۰۵۵- طبرانی و حاکم در «مستدرک» روایت کرده اند: در روز بدر پدر ابوعبیده بن جراح به سوی او هجوم می آورد و ابو عبیده مسیر خود را تغییر می داد. چون این کار را تکرار کرد ابوعبیده بر او حمله ور شد و به قتلش رساند. پس این آیه نازل شد. (حاکم ۲۶۵/۳ از عبدالله بن شوذب به قسم مرسل روایت کرده است. این اسناد را حافظ ابن حجر در «اصابه» ۴۴۰۰ جید گفته است. علت آن تنها مرسل بودنش است و صواب عموم آیه است. به «جامع احکام القرآن» ۵۸۶۸ و «احکام القرآن» ۲۰۵۹ نگاه کنید).

۱۰۵۶- ابن منذر از ابن جریج روایت کرده که فرموده به من گفته شده است: ابوقحافه به نبی کریم صلی الله علیه وسلم ناسزا گفت. ابوبکر صدیق او را به شدت بر زمین کوبید. جریان را به نبی اکرم گفتند. گفت: ای ابوبکر، آیا

چنین کردی، ابوبکر صدیق گفت: به خدا اگر نزدیکم شمشیر وجود داشت گردنش را می زدم. پس آیه: «لَا تَجِدُ قَوْمًا...» نازل شد. (واحدی در «اسباب نزول» ۸۰۰ از ابن جریج به قسم معلق روایت کرده است. اسناد واهی و ابن جریج مدلس است، کسی که به او بیان داشته ذکر نکرده با این وصف اسناد معضل و خبر شبه موضوع است.

امام احمد می گوید: بعض احادیثی که ابن جریج به قسم مرسل روایت می کند موضوعی هستند. در «میزان الاعتدال» به شرح حال ابن جریج که نامش عبدالملک بن عبدالعزیز است رجوع کنید. «زاد المسیر» (۱۴۱۱).
(مؤاخذ دوم: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سورة «الحشر»

جزء ۲۸

سورة‌ی حشر در مدینه نازل شده و دارای بیست و چهار آیه و سه رکوع می‌باشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «حشر» نامیده شد که خداوند متعال در آن فرموده است: «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ» (سوره الحشر: ۲) هدف از حشر: گردآوری اولی است که یهود در آن از مدینه به سوی شام اخراج شدند. قابل تذکر است که: این سوره، به «سوره بنی‌نضیر» نیز نامیده می‌شود زیرا دربرگیرنده داستان کوچ دادن یهود بنی‌نضیر از مدینه منوره می‌باشد.

شأن نزول این سوره:

۱۰۵۷- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است که: سورة انفال در باره غزوه بدر و سورة حشر در مورد «بنی‌نضیر» نازل گردیده است. (بخاری ۴۸۸۲).

همچنان ابن عباس (رض)، مجاهد و غیر ایشان روایت کرده‌اند که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت کردند، با طایفه بنی‌نضیر عقد صلح و متارکه بسته و عهد و پیمان دادند که با آنان نجنگند، آنان نیز تعهد سپردند که با رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نجنگند ولی آنان عهد خود را شکستند پس الله تعالی عذاب بی‌برگشت خود را بر آنان نازل آورد و رسول

الله صلی الله علیه وسلم آنها را از سنگرهای مستحکم شان بیرون کشیده و از مدینه بیرون راندند پس گروهی از آنان به سوی منطقه «اذرعات» شام که سرزمین «محشر» است کوچیدند و گروهی به سوی خیبر رفتند... قصه و داستان آن در این سوره به تفصیل بیان گردیده است.

نام های سوره:

این سوره بنام ها «سورة الْحَشْرِ» و «سورة بني النضير» یاد می گردد.

علت نامگذاری آن:

«سورة الْحَشْرِ» و «سورة بني النضير»؛ این نام ها از آیه دوم این سوره برگرفته شده که در آن از «حشر» یعنی گرد آمدن مسلمانان برای تبعید یهودیان «بنی نضیر» سخن گفته شده است.

ارتباط سوره حشر با سوره قبله:

وقتی الله تعالی سوره مجادله را به ذکر حزب شیطان و حزب الله پایان داد سوره حشر را به شکست دادن حزب شیطان افتتاح نمود و آنچه که به ایشان از زیان و ذلت اخراج و تبعید ایشان رسید، و اینکه خدا اهل ایمان از حزب خودش را یاری می کند.

تعداد آیات، کلمات، و حروف این سوره:

تعداد آیات سوره حشر به بیست و چهار آیه می رسد. تعداد کلمات آن به چهارصد و چهل و پنج کلمه (لازم به تذکر است که در مورد عدد کلمات اقوال علماء اختلافی بوده) و تعداد حروف آن به هزار و نهصد و سیزده حرف میرسند (که نظریات اختلافی در مورد عدد حروف قابل بحث است).

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سوره طور مطالعه فرمایید.

فضیلت آن:

ثعالبی درباره فضیلت این سوره از ابن عباس (رض) نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیثی شریف فرمودند:

«من قرأ سورة الحشر لم يبق شيء من الجنة والنار والعرش والكرسي والسموات والأرض والهوام والريح والسحاب والطير والدواب والشجر والجبال والشمس والقمر والملائكة إلا صلوا عليه واستغفروا فإن مات من يومه أو ليلته مات شهيداً».

«هر کس سوره حشر را بخواند، چیزی از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمان ها و زمین و حشرات و باد و ابر و پرندگان و خزندگان و درختان و کوه ها و آفتاب و ماه و فرشتگان، باقی نمی مانند مگر این که بر او درود می گویند و برایش آمرزش می خواهند پس اگر در همان روز یا شبش بمیرد، شهید مرده است».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس رضی الله تعالی عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس آخر سوره حشر: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ» (سورة الحشر: ۲۱) را تا آخر آن بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس صبح هنگام سه بار بگوید: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، آن گاه سه آیه آخر سوره حشر را بخواند، خداوند متعال برای او هفتاد هزار فرشته را مؤکل می کند تا بر او تا آن گاه شام میشود، درود بگویند و اگر در همان روز خویش بمیرد، شهید مرده است و هر کس آن را در شامگاه بخواند، نیز همچنین است».

محتوای و موضوعات:

سیرت نویس شهر جهان اسلام محمد بن اسحاق بن یسار میفرماید که: سوره‌ی حشر کلاً در بارهٔ قبیله بنی نضیر نازل شده. حتی اینکه حضرت ابن عباس (رض) سورهٔ حشر را سورهٔ بنی نضیر مسمی نموده است. (تفسیر ابن کثیر) بنی نضیر یکی از قبایل یهودی بودند که در قلعه‌هایی مستحکمی در اطراف شهر مدینه زندگی بسر می بردند و بعد از ورود اسلام به مدینهٔ منوره این قوم به مخالفت و دشمنی پیامبر صلی علیه وسلم اقدام نمودند. دشمنی آنان چنان با قوت بود که حتی دسیسهٔ قتل رسول الله صلی الله علیه وسلم را طراحی نمودند. روزی که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم غرض حل و فصل موضوعی به قریهٔ یهودان تشریف برد و در کنار قلعه‌های بنی نضیر رسید، بنی نضیر با طرح توطیه میخواستند، که از بالای قلعه سنگی را بر سر او بیندازند، پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از این تصمیم شوم آنان مطلع شده، بلافاصله به مدینه برگشت و به یهودیان بنی نضیر پیغام داد که چون شما پیمان شکنی کردید و دسیسه قتل مرا طرح ریزی کردید بناءً باید در ظرف ده روز از مدینه خارج شوید. اگر شما در مدت این ده روز خارج نشوید کشته خواهید شد.

محتوای کلی سورهٔ حشر را می‌توان در شش بخش عمده خلاصه و مورد تعریف قرارداد.

در بخش اول که تنها یک آیه است و مقدمهٔ برای مباحث مختلف این سوره محسوب می‌شود سخن از تسبیح و تنزیه، عمومی موجودات در برابر الله تعالی عظیم و حکیم است. (تنزیه: عبارت است از دور بودن الله تعالی از اوصاف بشر. (از تعریفات جرجانی). و یا تنزیه: (کسی را از عیب و آلائش دور کردن، پاک و بی آلائش دانستن

۱- (مصدر) دور کردن از عیب و آلائش کسی را پاک و بی آلائش دانستن.

۲- (اسم) پاکی طهارت پاکدامنی. جمع: تنزیهات. یا تنزیه و تشبیه. پاک داشتن و مانند کردن (الله متعال را).
در بخش دوم که از آیه دوم تا آیه دهم (مجموعاً نه آیه) است که ماجرای درگیری مسلمانان را با یهود پیمان شکن مدینه را مورد بحث قرار داده است.
در بخش سوم از آیه یازدهم تا هفدهم در مورد داستان منافقین مدینه، بحث بعمل آمده که با یهود در این برنامه همکاری نزدیک داشتند.
بخش چهارم که از چند آیه بیشتر نیست، مشتمل بر یک سلسله اندرزها و نصایح کلی نسبت به عموم مسلمانان است و در حقیقت به منزله نتیجه گیری از ماجراهای فوق می باشد.
بخش پنجم که فقط یک آیه است (آیه بیست و یکم) توصیف بلیغی است از قرآن مجید و بیان تأثیر آن در پاکسازی روح و جان.
و بالاخره در بخش ششم که آخرین بخش این سوره است و از آیه بیست و دوم شروع و به آیه بیست و چهارم ختم می شود، قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال الله تعالی و أسماء حسنی او را بر می شمارد که به انسان در طریق معرفه الله کمک شایان می کند.

تاریخ و فضای نزول:

حضرت بی بی عائشه (رض) می فرماید: غزوه بنی النضیر که جنگ با طائفه ای از یهود بنام بنی النضیر بوده، درست شش ماه پس از واقعه جنگ بدر اتفاق افتاده است و جایگاه قوم بنی النضیر در اطراف مدینه بوده و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن ها را محاصره نمود تا این که حاضر شدند جلای وطن کنند و از اطراف مدینه خارج گردند. پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور فرمود: اینان فقط مقداری شتر و اثاثیه با خود حمل نمایند و نیز دستور داد که به هیچ وجه

اسلحه با خود همراه نداشته باشند و خداوند درباره آن ها این سوره و آیه را نازل فرمود. (حاکم المستدرک)

ولی حضرت ابن عباس می فرماید که: سوره انفال در باره جنگ بدر نازل شده، طوریکه سوره حشر در باره جنگ بنی النضیر نازل گردیده است (صحیح البخاری)

فضای نزول:

سورة حشر در فضای غزوه بنی النضیر و بعد از آن جنگ نازل شده است، این سوره به داستان یهودیان بنی النضیر اشاره دارد که به خاطر نقض پیمانی که با مسلمین بسته بودند محکوم به تبعید وطن شدند. و نیز به این قسمت از داستان اشاره دارد که سبب نقض عهدشان این بود که منافقان به ایشان وعده دادند که اگر نقض عهد کنید ما شما را یاری می کنیم، ولی همین که ایشان نقض عهد کردند، منافقین به وعده که داده بودند وفا ننمودند. و در ضمن این اشارات مطالبی دیگر نیز در این سوره آمده، و از آن جمله مساله حکم غنیمت بنی النضیر است.

ترجمه و تفسیر سورة «الحشر»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را به پاک بودن از هر عیب و نقصی می ستایند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱)

در قرآن عظیم الشأن، بصورت کل، در حدود ۸۵ بار کلمه «تسبیح» استعمال گردیده است. تسبیح در لغت، به معنای شنا و حرکت تیز در آب و هوا است و در اصطلاح، منزّه دانستن الله متعال از عیوب و سرعت در عبادت اوست.

الله تعالی ذاتی است که: در پادشاهی و حکمش غالب است، چنان که ذات پروردگار مغلوب کسی نمی شود، دیگران زیر قهر او قرار دارند و هیچ کس با او برابری کرده نمی تواند.

«وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» و او در ملکش مقتدر و همچنان در شریعتش باحکمت در صنعش حکیم و دانا و هر چیزی را با استحکام و نیکویی در جایگاهش قرار میدهد.

ابن کثیر در تفسیر خویش «مختصر» می نویسد: الله تعالی اعلام می دارد که تمام موجوداتی که در آسمان ها و زمین هستند خدا را تسبیح نموده و او را ستایش و تقدیس کرده و او را یگانه می دانند. (مختصر ۴۶۹/۳).

شأن نزول آیات ۱-۵:

۱۰۵۸- حاکم به قسم صحیح از امام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده است: غزوه بنی نضیر (طائفه‌ای از یهود) در اول ماه ششم بعد از واقعه بدر صورت گرفته است. باغ های خرما و منازل آنان در کرانه مدینه قرار داشت.

رسول الله صلى الله عليه وسلم آنها را محاصره کرد و آنان توافق کردند بارشترهایشان را (به جز سلاح) بردارند و سرزمین مدینه را ترک نمایند. آنگاه در باره آنها آیه «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» نازل شد (حاکم ۴۸۳/۲ روایت کرده است. اسناد آن حسن است به خاطر زید بن مبارک و باقی اسناد ثقة مشهور هستند. حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم صحیح میدانند. «تفسیر شوکانی» ۲۶۴۰).

۱۰۵۹- بخاری و غیره از ابن عمر (رض) روایت کرده اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم باغهای خرمای بنی نضیر را در بویره [منطقه‌ای است نزدیک مدینه] به آتش کشید و بعضی درخت‌ها را قطع کرد.

پس الله تعالی آیه: «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری ۴۰۳۱ و ۴۸۸۴، مسلم ۱۷۴۶، ابوداود ۲۶۱۵، ترمذی ۳۳۰۲، نسائی ۵۹۳، ابن ماجه ۲۸۴۴ و «تفسیر شوکانی» ۲۶۴۳)

۱۰۶۰- ابویعلی با سند ضعیف از جابر (رض) روایت کرده است: رسول الله به مسلمانان اجازه داد که بعضی درخت‌های خرما را قطع نمایند، و پس به شدت از این کار ممانعت کرد. گفتند: ای رسول خدا! آیا ما بر اثر قطع درخت‌ها و ترک آن کار گناهکار می‌شویم، پس خدا آیه: «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا» را نازل کرد. (ضعیف است، ابویعلی ۲۱۸۹. هیشمی در «مجمع الزوائد» ۱۲۲/۷ می‌گوید: «ابویعلی از سفیان بن وکیع روایت کرده او ضعیف است» به «تفسیر ابن کثیر» ۶۷۰۰ مراجعه کنید).

(به غزوه بنی نضیر یهودان به قلعه‌ها پناه گرفتند. پس به مسلمانان اجازه داده شد که بعضی درخت‌های خرمای کنار قلعه‌های آنها را قطع نمایند تا ساحه برای نبرد فراخ شود و یا یهودان به خشم آیند و از قلعه‌ها خارج شوند و

جنگ بیرون از قلعه‌ها صورت بگیرد. مسلمان‌ها بعضی از درختان آن‌ها را بریدند و برخی را بجا گذاشتند. پس پیامبر صلی الله علیه وسلم قطع کردن درختان را منع کرد).

۱۰۶۱- ک: ابن اسحاق از یزید بن رومان روایت کرده است: وقتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در بنی نضیر پیاده شد آنان در سنگرهای مستحکم و قلعه‌های استوار متحصن شدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرمودند: که بعضی درختان خرما قطع و یا هم آتش زده شود. یهودیان فریاد کشیدند. ای محمد! تو همواره از فساد نهی می‌کردی و این قبیل کارها را عیب می‌شمردی پس این کندن و سوزاندن باغ‌ها چیست؟ پس این آیه نازل شد. (طبری ۳۳۸۵۰ مرسل است).

۱۰۶۲- ابن جریر از قتاده (طبری ۳۳۸۵۱ مرسل است.) و مجاهد این روایت را نقل کرده است. (طبری ۳۳۸۵۲ مرسل است. این‌ها به مجموع قوی میشوند).
هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنْهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ﴿٢﴾

او ذاتی است که کافران اهل کتاب را در اولین جمع شدن‌شان (علیه پیغمبر اسلام) از سر زمین‌شان بیرون کرد، شما گمان نمی‌کردید که آنان (از مدینه) بیرون شوند و آنان گمان می‌کردند که قلعه‌هایشان آنان را از (عذاب) الله محافظت می‌کند پس (عذاب) الله از راهی که گمان نمی‌کردند بر آنها وارد شد و در دل‌هایشان ترس و هراس انداخت طوری که با دستهای خود و دست‌های مؤمنان خانه‌های خویش را ویران می‌کردند. پس ای صاحبان بصیرت و آگاهی عبرت بگیرید. (۲)

«مَانَعْتُهُمْ» (بازدارنده)

«حُصُونُهُمْ» (جمع حصن، قلعه‌ها، دژها).

«قَذَفَ» «افکنده».

«فَاعْتَبِرُوا» (عبرت گیرید).

«لِأَوَّلِ الْحَشْرِ»

در آیه مبارکه از تبعید بنی نضیر به نام «اول الحشر» تعبیر بعمل آمده است.

و «حشر» به معنای بلند شدن و ایستادن است.

دحیه کلبی صحابی جلیل القدر که در ضمن برادر شیری (رضاعی) رسول الله صلی الله علیه وسلم است در مورد طایفه بنی نضر یهودی در مدینه منوره مینویسد:

بنی نضیر اولین طایفه از اهل کتاب بودند که از جزیره العرب کوچانده شدند و آخرین آنها در زمان خلافت حضرت عمر بن خطاب (رض) از آن اخراج شدند. پس در هدف از حشر اول: گردآوری، اخراج و کوچاندن طایفه بنی نضر یهودی از مدینه و تبعیدشان به شام است و مراد از حشر آخر: کوچاندن، و تبعید یهودیان، آنانیکه در جنگ خیبر علیه مسلمانان اشتراک ورزیده بودند، از سوی امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) دستور یافتند که: از سرزمین جزیر العرب خارج شوند.

همچنان به قولی دیگر: هدف از «حشر آخر»، گرد آوردن تمام مردم به سوی سرزمین محشر در روز قیامت است.

آلوسی گفته است: لأول الحشر یعنی این اولین گرد آمدن و حرکت دسته جمعی آنان به سوی شام است؛ یعنی اولین باری است که جمع شده و اخراج میشوند. و با آوردن (اول) نشان می دهد که قبل از آن با تبعید و ترک وطن

روبرو نشده بودند. (تفسیر: روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم. آلوسی ۳۹/۲۸).

«مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا^ط» گمان نمی بردید آنها بدین رسوای و خواری از وطن و دیار خود خارج شوند؛ چون آنها دارای اقتدار و قدرت دفاعی و نیروی قومی بوده و سنگرها و برج و بارو و قلعه‌ی مستحکم و نخلستان و باغات و عمار داشتند. «وَوَظَّنُوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ» گمان می کردند که سنگرهای مستحکم شان آنها را از عذاب الله متعال حفظ می کند و عذاب الله تعال را از آنان دفع می کند.

امام بیضاوی میفرماید: اصل این است گفته شود: «وَوَظَّنُوا أَنْ حُصُونَهُمْ تَمْنَعُهُمْ أَوْ مَا نَعَتْهُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ»، و تغییر نظم جمله و تقدیم خبر و اسناد جمله به ضمیر «هم» نشان می دهد که آنها به قلعه و سنگرهای خود سخت اطمینان داشتند، به طوری که تصور می کردند احدی قدرت اخراج آنها را ندارد؛ زیرا دارای قدرت و نیروی دفاعی بودند. (شیخزاده ۴۷۰/۳).

در حدیث آمده است: «در حالیکه از نظر زمانی یک ماه با دشمن فاصله داشته‌ام، رعب و وحشت را در دل آنان ایجاد نموده و همین ترس و وحشت زمینه‌ی پیروزی مرا فراهم کرده است». (اخراج از شیخان).

«يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ» مفسران گفته‌اند: قبیله بنی نضیر قبل از اخراج از دیارشان خانه‌های خود را خراب می کردند، ستون‌ها را از جا می کردند. چت‌های خانه‌های خویش را می کردند، دیوار خانه را سوراخ می کردند، و دیوارها را تخریب و چپه نموده، دروازه‌ها و کلکین‌ها را با خود می بردند. تا مؤمنان امکان بود و باش را در این خانه‌های شان نداشته باشند. آنان به این طریق حسادت و دشمنی خویش را نشان می دادند. و مسلمانان نیز قسمت ظاهری آنها را خراب می کردند تا به قلعه و سنگرهای آنان راه یابند.

خواننده محترم!

رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد از هجرت از مکه مکرمه به مدینه منوره سعی و کوشش بی نهایت عظیمی را بخرج داد تا روابط در بین ساکنین مدینه اعم از مسلمانان (مسلمانان مهاجر، انصار، و در نهایت امر روابط بین مسلمانان و یهودان) را سر و سامان بهتر و احسن دهد. برای تنظیم بهتر امور قرارداد و یا عهد نامه را بین ساکنان مدینه مورد تصویب و عملی قرار داد.

این عهدنامه دارای بندهای مختلفی بود که حقوق و وظایف تمامی ساکنان را تعیین می کرد و در منابع قدیمی، بنام کتاب یا صحیفه نامیده شده است و منابع جدید، آن را قانون نامه مسمی ساخته اند.

این پیمان نامه مهم ترین و جامع ترین قرارداد بین المللی در تاریخ اسلام بشمار می رود که به وسیله رسول الله صلى الله عليه وسلم، بین مسلمانان، مشرکان و یهود که در مجموع ساکنان مدینه می باشند، منعقد شده و به پیمان عمومی و موادعه یهود معروف و مشهور شده است.

هدف اساسی این پیمان حفظ امنیت و همزیستی مسالمت آمیز همه دسته های گوناگون از مردم ساکن در مدینه منوره بود. ناگفته نباید گذاشت که هدف دیگر این پیمان، تلاشی برای شکل گیری جبهه ای واحد در مدینه در برابر مشرکان مکه بود، که فرصتی مناسب را در اختیار مسلمانان قرار داد تا با آسودگی از درگیری های داخلی به اساس گزاری جامعه و نظام اسلامی بپردازند. این پیمان نشان سیاست مسالمت آمیزی است که اسلام در روابطش با ادیان دیگر دنبال می کرد و نشان می دهد که در اولین حرکت پیامبر اسلام محمد صلى الله عليه وسلم در برخورد با ادیان، معاهده صلح و پیام دوستی بود.

منابع تأریخی این پیمان نامه را صحیفه مدینه و یا به اصطلاح قانون اساسی مدینه منوره مسمی نموده اند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: سیره ابن هشام) (م. ۲۱۴ق.) و کتاب الاموال ابو عبیده قاسم بن سلام (م. ۲۲۴ق.).

این پیمان نامه به روشنی بر نبوغ و مهارت پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در ترتیب ماده های آن و تعیین روابط طرفهای پیمان با یکدیگر، دلالت می نماید. در میان این پیمان بندهایی است که عدالت مطلق و مساوات کامل بین انسانها را محقق می نماید و حاوی این موضوع است که انسانها به هر رنگ و زبان و دینی که باشند، باید از تمامی حقوق انسانی و آزادی برخوردار باشند.

یکی از زیبای های وقوت حقوقی این پیمان نامه در این بود که در آن آزادی عقیده؛ عبادت و حق امنیت، محفوظ و محترم شمرده شده بود. پیروان هر دین به آزادی کامل میتوانند عبادت خویش را بطور آزادانه انجام دهند، مسلمانان به دین خود و یهودیان به دین خودشان مصروف عبادت دینی خویش بودند. شعار عالی و حیاتی در جامعه عملی بود. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (آیه ۲۵۶ سورة بقره) (اجبار و اکراهی در قبول دین نیست؛ چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است بنابراین، کسی که از طاغوت نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم ترین دستاویز در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد و خداوند شنوا و دانا است).

دکتر ضیاء العمری در السیره النبویه الصحیحه به بررسی راه های روایت پیمان نامه پرداخته و نقل نموده است. «با مجموع طرق به پایه احادیث صحیح میرسد. (السیره النبویه الصحیحه، جلد ۱، صفحه ۲۷۵).

اولین پیمان مسلمانان با یهودان در مدینه: زمان انعقاد این پیمان:

مؤرخین در مورد زمان دقیق این پیمان که بین مسلمانان (اعم از مهاجرین و انصار) و بین یهودان را مشخص نکرده‌اند؛ ولی برخی از مؤرخین بدین باور اند که این پیمان قبل از «مؤاخات (پیمان برادری) تحریر و عملی گردیده بود. ولی برخی از سیرت نویسان بدین عقیده اند که: انعقاد این پیمان در ماه پنجم هجرت صورت گرفته است.

قابل تذکر است که این پیمان نامه را رسول الله صلی الله علیه و سلم شخصاً به مشوره صحابه انشاء فرموده اند، که از جمله ۲۵ ماده آن مربوط به امور مسلمانان و بقیه آن در باره ارتباط میان مسلمانان (اعم از مهاجرین و انصار) پیروان ادیان دیگر بخصوص یهودان و بت پرستان می باشد.

متن پیمان نامه:

۱- این پیمان نامه‌ای است از سوی محمد، پیامبر خدا، میان مؤمنان و مسلمانان از قریش و (ساکنان) یثرب و هر کس دیگری که از آنان پیروی کرده و به آنان پیوسته و همراه آنان به جهاد پرداخته است.

۲- مؤمنان امت واحده و جدا از دیگر مردمان اند.

۳- مهاجران قریش بر همان عرفی که قبلاً در پرداخت دیه‌های خود بدان عمل می کرده‌اند، باقی خواهند ماند.

۴- بنی عوف نیز براساس همان عرف و رویه قبلی خود، دیه‌های خود را عهده دار خواهند شد و هر طایفه از ایشان، اسیرانش را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان آزاد می کند.

۵- بنی حارث (بنی خزرج) نیز براساس عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را می پردازد و هر طایفه‌ای، فدیة آزادی اسیران خود را به خوبی می پردازد.

۶- بنی ساعده بر همان عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را عهده‌دار خواهند بود و فدیة آزادی اسیران خود را به نیکی و به خوبی در میان مؤمنان خواهند پرداخت.

۷- بنی چشم بر همان عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه فدیة آزادی اسیران خود را به خوبی می‌پردازد.

۸- بنی نجار نیز بر همان عرف و شیوه قبلی خود، دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه فدیة آزادی اسیران خود را به نیکی و به خوبی خواهند پرداخت.

۹- بنی عمرو بن عوف بر همان شیوه قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه فدیة آزادی اسیرش را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان خواهند پرداخت.

۱۰- بنی النبیث نیز بر همان عرف و رویه قبلی خود، دیه‌های خود را خواهند داد و هر طایفه فدیة اسیر را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان خواهد پرداخت.

۱۱- بنی اوس بر عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه فدیة اسیرش را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان خواهد پرداخت.

۱۲- مؤمنان هیچ فقیر و درمانده‌ای را در میان خود وا نمی‌گذارند مگر آنکه به نیکی در هر مورد از جمله پرداخت فدیة و ادای دیه او را یاری می‌کنند.

۱۳- مؤمنان پرهیزگار بر علیه کسی که سرکشی کند یا برای ستم یا گناه یا تجاوز و فساد در میان مؤمنان تلاش و دسیسه کند با یکدیگر متحد و منسجم هستند؛ هر چند وی پسر یکی از خود آنان باشد.

۱۴- هیچ فرد مؤمنی، مؤمن دیگری را به قصاص کافری به قتل نمی‌رساند و

هیچ کافری را علیه مسلمانی یاری نمی‌دهد.

۱۵- حق دادن ذمه (و پیمان اعطای امن) الهی، برای همه یکسان است و پایین‌ترین فرد مسلمان از جانب همه آنان می‌تواند به هر کس که بخواهد امان دهد و مؤمنان دوستان یکدیگرند، نه دوستان دیگران.

۱۶- از یهودیان هر کس از ما پیروی کند، از یاری و همدردی ما برخوردار خواهد بود و نباید به آنان ستم شود یا کسانی علیه آنان همدست شوند.

۱۷- صلح مؤمنان یکی است، هیچ فرد مؤمنی در جنگ در راه خدا جدای از دیگران مصالحه نمی‌کند، مگر آنکه به تساوی و عدالت میان مسلمانان باشد.

۱۸- هر کس با ما، در جنگ شرکت نماید، طوایف دیگر پشت سر آنها و کمک آنها خواهد بود.

۱۹- مؤمنان وابسته به یکدیگر و در مقابل خونی که از هر یک از آنان در راه خدا ریخته شود، مدافع یکدیگراند.

۲۰- مؤمنان پرهیزگار بر بهترین و شایسته‌ترین راه قرار گرفته‌اند و هیچ فرد مشرکی نمی‌تواند مال یا جان قریشیان را امان دهد یا مانع از دسترسی فرد مؤمنی به آن گردد.

۲۱- هر کس مؤمنی را بی‌گناه به قتل برساند و بی‌گناهی او ثابت گردد، در مقابل آن، قصاص خواهد شد مگر اینکه ولی مقتول به پذیرفتن دیه رضایت دهد و برای مؤمنان شایسته نیست که از او حمایت کنند و برای آنان روا نیست جز آنکه علیه او قیام کنند.

۲۲- براساس آنچه در پیمان‌نامه به رسمیت شناخته شده است، برای هیچ مؤمنی جایز نیست که فتنه‌گری را یاری کند یا پناه دهد و هر کس چنین کرد لعنت و خشم خدا بر او خواهد بود و در روز قیامت هیچ عذر و بهانه و عوض

و فدیہ‌ای از او پذیرفته نخواهد شد.

۲۳- هرگاه شما در چیزی اختلاف نظر پیدا کردید، مرجع حل آن خدا و محمد است.

۲۴- یهودیان تا زمانی که مؤمنان در جنگ (با دیگران) باشند، با مسلمانان هم پیمان خواهند بود.

۲۵- یهودیان بنی‌عوف امتی از مؤمنان هستند، آنها به دین خودشان و مسلمانان به دین خودشان اعم از خودشان یا بردگانشان، مگر آن کسی که ستم و گناه پیشه کند که چنین کسی تنها خود و خاندانش را به هلاکت خواهد افکند.

۲۶- یهودیان بنی‌نجار از آنچه بنی‌عوف برخوردارند، برخوردار خواهند بود.

۲۷- یهودیان بنی‌حارث از وضعیتی مانند یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود.

۲۸- یهودیان بنی‌ساعده از وضعیتی مشابه یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود.

۲۹- یهودیان بنی‌جشم نیز مانند یهودیان بنی‌عوف هستند.

۳۰- یهودیان بنی‌اوس از آنچه یهودیان بنی‌عوف برخوردارند، برخوردار خواهند بود.

۳۱- یهودیان بنی‌ثعلبه از وضعیتی مشابه یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود، مگر آن کسی که دست به گناه و ستم بزند که چنین کسی تنها خود و خاندانش را به هلاکت خواهد افکند.

۳۲- جفنه که یکی از شاخه قبیله ثعلبه است، همانند خود بنی‌ثعلبه خواهد بود.

۳۳- یهودیان بنی‌شطیه از وضعیتی مشابه یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود.

- ۳۴- ارزش بردگان ثعلبه مانند خود ثعلبه خواهند بود.
- ۳۵- قبایل تیره‌های یهودیان نیز حکم آنان را خواهند داشت.
- ۳۶- هیچ یک از یهودیان بدون اجازه محم(ص) دبیرون نمی‌رود.
- ۳۷- یهود هزینه‌های مربوط به خود را عهده دار خواهند بود و مسلمانان عهده دار مخارج خود خواهند بود.
- هم پیمانان باید همدیگر را علیه هر کس که به جنگ آنان پردازند، یاری دهند و باید خیرخواه یکدیگر باشند و به یکدیگر نیکوکاری کنند و گناه روا ندارند.
- ۳۸- گناه هم‌پیمان کسی بر عهده او نیست و ستم‌دیده در هر حالی باید یاری شود.
- ۳۹- یهودیان تا زمانی که مؤمنان در جنگ (با دیگران) باشند با مسلمان هم‌پیمان هستند.
- ۴۰- طرف‌های این پیمان باید حرمت یثرب را رعایت کنند و هرگونه جنگ در آن ممنوع است.
- ۴۱- هرکس از پیمان جوار و پناهندگی کسی برخوردار است، همانند آن شخص حق آسیب رساندن و رفتار ناشایست با دیگران را ندارد.
- ۴۲- هرگاه در میان طرف‌های این پیمان، مشاجره، اختلاف و نزاعی روی دهد که نگران کننده باشد، مرجع حل اختلاف، خدا و رسول وی خواهند بود.
- ۴۳- هرکس به یثرب حمله کند، طرف‌های پیمان باید یکدیگر را در مقابل او یاری کنند.
- ۴۴- هرگاه به مصالحه و آشتی فراخوانده شدند، صلح کنند. اگر آنان مسلمانان را به چنین چیزی فراخوانند، چنین حقی را بر مؤمنان خواهند داشت؛ مگر در مورد آن کسی که به خاطر دین با مسلمانان بجنگد.

۴۵- هر گروهی سهم خود را از سویی که مورد حمله قرار گرفته‌اند، عهده‌دار می‌شوند.

۴۶- یهودیان اوس اعم از خود و بردگان آنها از همانند آنچه در این پیمان برای دیگر یهودیان ذکر شده است، برخوردار خواهند بود.

۴۷- این پیمان‌نامه هیچ گاه مانع مجازات و مواخذه فرد ستمگر و خطاکار نخواهد بود؛ هر کس از شهر بیرون رود و هر کس در مدینه بماند، در امان خواهد بود؛ مگر آن کسی که ستم و گناهی مرتکب شود و خدا و پیامبرش پناهگاه کسی هستند که نیکی و تقوا را رعایت بکند. (گرفته شده از مجموعه الوثائق السياسية، صفحه ۴۱ - ۴۷). (مواخذ دوم کتاب: الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم) جلد اول مؤلف: علی محمد الصلابی مترجم: هیئت علمی انتشارات حرمین (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری).

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ النَّارِ ﴿٣﴾

اگر خدا فرمان ترک وطن را بر آنان لازم و مقرر نکرده بود، قطعاً در همین دنیا عذاب شان می‌کرد و برای آنان در آخرت عذاب آتش است. (۳)

«الْجَلَاءُ» یعنی ترک وطن، آوارگی، و در این آیه مبارکه به معنای ترک دیار و وطن بنابر مصیبت که بدان گرفتار شدند. قرآن عظیم الشأن در (سوره مجادله آیه ۲۱) می‌فرماید: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي» (الله تعالی حکم کرده است که همانا من و پیامبرانم (بر کافران و منافقان) غالب خواهیم شد) و در (آیه ۳ سورة حشر) فرموده است:

«كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ» در این آیات متبرکه بیان میدارد که: هم پیروزی و هم ترک دیار با اراده الهی است. و این جزای اعمال است که یهودان و منافقان

به الله تعالى ورسولش دشمنی ورزیدند، و به یاد داشته باشید که هر کس به الله دشمنی کند، الله تعالى آنان را به سختترین عذاب مبتلا خواهد ساخت.

«لَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا» حداقل جزای پیمان وعهد شکنی همانا تبعید و مجبور ساختن شان به ترک دیار و وطن اش است (با در نظر داشت اینکه فرقه بنی نضیر یهودی به خاطر توطئه و خیانت مستحق جزای سخر بودند، ولی آن حکم به تبعید شدنشان تبدیل شد.) در آیه بعدی می خوانیم که: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ» یکفهم با تمام وضاحت بیان می دارد که: ستیزه جوئی، سبب قهر الهی و تبعید بنی نضیر شد، نه یهودی بودن آنان.

مختصری در مورد عداوت یهودان با رسول الله:

قبائل بنی النضیر و بنی قریظه از جمله دو طائفه از یهودیانی بودند که در مناطق اطراف تقریباً در یک میلی مدینه بخصوص در قریجات بنام زهره مسکون بودند، هر دو قوم متذکره دارای قلعه مستحکمی بودند، و برای دفاع امور امنیتی خویش حصارهای محکمی را در اطراف خویش احداث کرده بودند. رئیس قبیله آنان کعب بن اشرف بود.

اینان در عداوت و دشمنی با رسول الله صلی الله علیه وسلم با کفار عرب چه در خفا و چه در علنیت حتی بعد از بستن عهد نامه با مسلمانان، همدست میشدند، و حتی از منافقین مدینه کسانی در ظاهر خود را مسلمان می پنداشتند با یهودان مدینه یک و احیاناً در یک حجره علیه مسلمانان توطیه می کردند، همین یهودان در زیاتر از موارد منافقین را به جنگ علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم و مسلمانان تشویق، ترغیب و حتی مساعدت معنوی و مالی هم میکردند. با در نظر داشت اینکه، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه مهاجرت فرمود.

بنوالنضیر با رسول الله صلی الله علیه وسلم به مصالحه پرداختند و عهد و پیمان بستند که با مسلمین به جنگ و قتال نپردازند پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین عهده را از آنها پذیرفت.

یهودیان با در نظر داشت اینکه: دلایل قاطع و حجت‌های روشنی در مورد اینکه رسالت محمد صلی الله علیه وسلم برحق می باشد ولی با آنها با دشمنی و عناد که داشتند با رسول الله صلی الله علیه وسلم دشمنی و عداوت می‌ورزیدند.

از صفیه بنت حیی بن اخطب روایت است که گفت: من از همه فرزندان پدرم نزد وی محبوب‌تر بودم؛ همچنین نزد کاکایم ابویاسر.

وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه وارد شد و در قبا میان قبیله بنی عمرو بن عوف اقامت گزید، فردای آن روز پدرم حیی بن اخطب و کاکایم ابویاسر بن اخطب نزد ایشان رفتند و تا غروب بر نگشتند. بعد از غروب، خسته و بی حال و افتان و خیزان برگشتند. من همانند همیشه به سوی آنها دویدم. به خدا سوگند که هیچ یک از آنها به من توجه نکرد و سخت ناراحت بودم. از کاکایم ابویاسر شنیدم که به پدرم گفت: او همان است؟ گفت بله. به خدا سوگند، خودش بود. پدرم گفت: پس نسبت به او چه احساسی داری؟

گفت: به الله قسم تا وقتی که زنده هستم، دشمنی او را در دل دارم. (السیره النبویه، ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۵۱۸ - ۵۱۹). بنابر این، آنان از آنجا که دین اسلام، آئین و عقیده یهودیان را که براساس خود بزرگ بینی و تحقیر دیگران جز یهودیان استوار بود، پوچ و باطل می‌دانست و آنان منافع خود را در خطر می‌دیدند؛ چرا که اسلام آمده بود و مردم را به عقیده توحید و یگانه پرستی فرا می‌خواند، اما آنها معتقد بودند که عزیر پسر خداست؛ ولی اسلام صدای

مساوات و برابری میان انسان ها را سر می داد و هیچ قوم را بر قوم دیگر و هیچ گروهی را از گروهی دیگر برتر نمی دانست؛ در حالیکه از دیدگاه یهود، فقط آنان ملت برگزیده خدا بودند و خود را از دیگر ملت ها برتر می دانستند. یهودان از روز اول به امضا رسیدن پیمان، بر بندهای پیمان نامه پایبند نماندند و به تردید افکنی در نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و رسالت او اقدام نمودند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: الصراع مع اليهود، محمد ابوفارس، جلد ۱، صفحه ۳۱).

یهودان کوشش، توطیه و دسیسه دایمی را براه انداختند تا شکاف را در صفوف مسلمانان و تخریب و تخریش روابط مهاجرین و به صورت کل از همه راه ها و وسایل استفاده بعمل می آوردند تا دوستی و محبت بین مسلمانان را برهم بزنند، یهودان با براه اختن فتنه های داخلی و شعارهای جاهلی و فریادهای اقلیمی و منطقه ای و قومی همه سعی را بخرج می دادند تا میان مسلمانان درز و شکاف را شکاف ایجاد نمایند

یهودان در تبلیغات خویش علیه محمد صلی الله علیه وسلم از بی ادبی استفاده می کردند، و حتی در حضور ایشان و در اثنای سخنانش بی ادبی می کردند و با چشم و اشاره رسول الله صلی الله علیه وسلم را به باد تمسخر می گرفتند، و بدین ترتیب باعث آزار او اذیت رسول الله صلی الله علیه وسلم می گردید؛ حضرت بی بی عایشه (رض) در روایتی می فرماید: مردانی از یهودیان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: «السام علیک یا ابا القاسم». (یعنی مرگ بر تو باد. زادالمسیر، جلد ۸، صفحه ۱۸۹).

من در جوابشان گفتم «السام علیکم و فعل الله بکم» «مرگ بر شما باد و خداوند شما را هلاک کند» پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای

عایشه، تحمل کن؛ چرا که خداوند زشتی و ناسزاگویی را دوست ندارد». من گفتم: مگر نمی‌بینی چه می‌گویند؟ فرمود: «مگر نمی‌بینی من جوابشان را دادم و گفتم: «وعلیکم» یعنی بر شما باد».

برخی از یهودیان با تظاهر به سلام گفتن، در حقیقت برای او دعای مرگ می‌نمودند که این بیانگر میزان شکست و ضعف و زبونی دشمن است که در حقیقت در یک بحران روانی به علت از دست دادن جایگاه خود گرفتار شده بودند.

بنابراین، در مقابل فردی که بر او چیره شده است، این گونه واکنش نشان می‌دهد! پس دعا کردن برای نابودی دشمن با تظاهر به سلام گفتن، اسلحه ناتوانان و وسیله شکست خوردگان و مسکن کینه‌توزان است. (حوار الرسول مع الیهود، د. محسن عبدالناظر، صفحه ۱۰۱).

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با شنیدن سخنان عایشه او را به نرمی فراخواند و خاطر نشان ساخت که برای انسان مسلمان جایز نیست که این گونه متأثر و افروخته شود؛ چرا که در اسلام، نرم خوئی و اخلاق حسنه حاکم است و الله تعالی مهربان است و نرمی را دوست می‌دارد و در برابر نرمخویی با دیگران، چیزهایی را می‌بخشد که در برابر خشونت چنین چیزهایی نمی‌بخشد.

غزوه بنی قینقاع:

محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب القرشی الزهری (م. ۱۲۴/۷۴۲م) یکی از بنیان گذاران علم حدیث درباره غزوه بنی قینقاع می‌نویسد: غزوه بنی قینقاع در سال دوم هجری (۶۲۳ میلادی) به وقوع پیوسته است. محمد بن عمر واقدی مؤرخ مشهور جهان اسلام و عمر بن سعد (عمر بن سعد بن ابی وقاص بن حفص بن عبید زهری مدنی) بدین عقیده اند که:

غزوه بنی قینقاع در نیمه شوال سال دوم هجری اتفاق افتاده است. (السیره النبویه الصحیحہ، جلد ۱، صفحہ ۲۹۹).

اکثر نویسندگان مغازی و سیرت تأریخ وقوع این غزوه را بعد از جنگ بدر ذکر نموده‌اند؛ زیرا یهود بنی قینقاع به معاهده‌ای که با پیامبر صلی الله علیه وسلم بسته بودند و به تعهداتی که در آن معاهده قید شده بود، پایبند نماندند و در برابر مسلمانان موضع خصمانه گرفتند و با پیروزی مسلمانان در بدر، آنان دشمنی و عداوتشان را آشکار نمودند. (موسوعه نظره النعیم، جلد ۱، صفحہ ۲۶۹).

عوامل اصلی غزوه بنی قینقاع:

مؤرخین در مورد عوامل اصلی غزوه بنی قینقاع می نویسند: با پیروزی مسلمانان در جنگ بدر و هشدار رسول الله صلی الله علیه وسلم به یهودیان، بنی قینقاع به فکر شکستن تعهدات خود با پیامبر صلی الله علیه وسلم و در صدد یورش بر مسلمانان در فرصت مناسب برآمدند.

یهودان در جنب اینکه دست به دسایس و توطیه های مخفی و علنی می زدند، حسادات و دشمنی شان به مرحله اقدامات عملی و جنایی علیه مسلمانان انجامید.

در سلسله این جنایت و توطیه ها یهودان در یکی از روز ها زنی بدوی و مسلمان را که کالایی جهت فروش به بازار قینقاع عرضه نموده بود، بی حرمتی کردند. آن زن در کنار فروشگاه شخصی از یهود که جواهر فروش بود، نشسته بود. چند نفر از شیادان یهود آنجا نشسته بودند و برای آن زن ایجاد مزاحمت می کردند. وقتی او می خواست بلند بشود، آن جواهر فروش، گوشه لباس او را کش کرد و قسمتی از بدن آن زن ظاهر گردید و یهودیان به

تمسخر آن زن پرداختند. در همین اثناء، شخصی مسلمانی که از آنجا می گذشت، بر آن جواهر فروش حمله کرد و او را به هلاکت رساند. یهودیانی که شاهد این ماجرا بودند، بر آن مسلمان حمله کردند و او را به شهادت رساندند و بدین صورت مسلمانان و یهودیان بنی قینقاع وارد نبرد شدیدی شدند. (سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۵۴).

رسول الله صلی الله علیه وسلم با اطلاع از این حادثه، در پانزدهم شوال سال دوم هجری در رأس سپاهی مرکب از مهاجران و انصار به سوی یهود بنی قینقاع رهسپار گردید. در آن روز، پرچم مسلمانان بدست حمزه بن عبدالمطلب بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز ابولبابه، بشیر، بن عبدالمنذر عمری را به عنوان جانشین خود در مدینه انتخاب نمود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از حرکت به سوی آنها براساس دستور خداوند، آنها را از لغو عهدهی که بسته بودند، با خبر ساخت؛ چنانکه خداوند میفرماید: «وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (سورة الأنفال: ۵۸). (اگر از قومی بیم خیانت داری، مانند آنها پیمانشان را لغو گردان. بی گمان خداوند خیانتکاران را دوست ندارد).

محاصره یهودان بنی قینقاع:

یهودیان با اطلاع از این موضوع که رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد حمله به آنان را دارد، وارد قلعه های مستحکم خود شدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را به مدت پانزده شبانه روز در قلعه هایشان محاصره نمود. تا اینکه خداوند متعال در دل های شان رعب و وحشت ایجاد کرد و سرانجام تسلیم خواسته رسول الله صلی الله علیه وسلم گردیدند. و بدین صورت ملتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم را تهدید می کردند و ادعا می نمودند که از نظر

توان رزمی با مشرکان مکه متفاوت هستند، با ذلت و خواری به فیصله پیامبر صلی اله علیه وسلم گردن نهادند. (الصراع مع اليهود، ابی فارس، جلد ۱، صفحه ۱۴۴).

رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داد تا شانه‌هایشان بسته شود و منذر بن قدامة سلمی اوسی را بر آنها گماشت. (اليهود في السنة المطهرة، جلد ۱، صفحه ۲۸۰).

سرنوشت یهود بنی قینقاع:

عبدالله ابن ابی ابن سلول، سردسته منافقان تلاش نمود تا شانه‌های همپیمانان خود را باز نماید و به منذر گفت: شانه‌های آنها را باز کن، اما منذر نپذیرفت و گفت: آیا میخواهید شانه‌های افرادی را باز نمائید که رسول الله صلی الله علیه وسلم شانه‌هایشان را بسته است؟ به خدا سوگند! هرکس شانه‌های آنها را باز نماید، گردنش را خواهم زد.

عبدالله بن ابی بن سلول، بعد از شنیدن جواب منفی منذر، شفاعت آنان را از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستار شد و گفت: ای محمد! نسبت به هم پیمانانم احسان کن! رسول صلی الله علیه وسلم به درخواست او توجه ننمود.

عبدالله دوبار تکرار کرد و به لباس‌های رسول الله صلی الله علیه وسلم چسبید و خواسته‌اش را تکرار نمود. آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشمگین شد و چهره مبارک‌اش تغییر نمود و فرمود: لباسم را رها کن! ابن سلول گفت: به خدا سوگند! تا با گذشت از آنان بر من احسان نکنی، لباس‌هایت را رها نمی‌کنم. آیا می‌خواهی تمام آنها را در یک صبحدم گردن بزنی، من به این افراد نیاز دارم. (اليهود في السنة المطهرة، جلد ۱، صفحه ۲۸۱).

آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را معاف کرد و فرمود: از اینجا بروید. مسلمانان، اموال یهودیان را به غنیمت گرفتند و مسئولیت جمع آوری و

کنترل اموالشان به محمد بن مسلمه (رض) سپرده شد. (اليهود في السنة المطهرة، جلد ۱، صفحه ۲۸۱).

سعی و تلاش و وساطت عبدالله بن ابی مبنی بر جلوگیری از تبعید وطن یهودیان بنی قینقاع نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بی نتیجه ماند و توسط شخصی به نام عؤیم بن ساعده انصاری از در خانه رسول الله صلی الله علیه وسلم رانده شد. (التاریخ الإسلامی، حمیدی، جلد ۵، صفحه ۳۰).

روایت فوق؛ یعنی، برخورد پیامبر صلی الله علیه وسلم با عبدالله بن سلول بیانگر فقه سیاسی رسول الله صلی الله علیه وسلم است؛ چرا که درخواست وی را پذیرفت تا قلب این سردار منافق را رام کند و زمینه هدایتش را فراهم نماید؛ همچنین مدارا با عبدالله بن ابی، بیانگر فراست، دورنگری و سیاست رسول الله صلی الله علیه وسلم است که هیچ گاه نخواست شخصاً در مقابل این منافق بایستد و او را تنبیه نماید؛ زیرا او دارای نفوذی قوی در میان بعضی از انصار تازه مسلمان بود. بنابراین، رسول الله صلی الله علیه وسلم با عبدالله بن ابی مدارا می کرد تا اینکه همگان به نفاق وی پی بردند و حتی تصمیم به قتل او گرفتند. (الصراع مع اليهود، ابی فارس، جلد ۱، صفحه ۱۴۸).

ابراز برائت عباده بن صامت از منافقان:

زمانی که بنی قینقاع، تعهدشان را با پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم شکستند، عباده بن صامت که یکی از همپیمانان بنی قینقاع بود و با آنان مانند ابن ابی، رابطه حسنه داشت، خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسانید و از ارتباط و تعهد با یهود اظهار برائت نمود و گفت: ای رسول الله! من، خدا و رسول و مؤمنان را به دوستی انتخاب نمودم و از تعهد و دوستی با این کفار به بارگاه الهی اظهار برائت می نمایم. (اليهود في السنة المطهرة، جلد ۱، صفحه ۲۸۲-۲۸۳).

اظهار این دیدگاه از جانب عبادہ بن صامت موجب گردید که آن حضرت، ماموریت اخراج بنی قینقاع را به او واگذار نماید. بنی قینقاع خطاب به عبادہ گفتند: شما چرا با ما چنین رفتار می‌نمایید؟ (عبادہ) گفت: از زمانی که شما با پیامبر به جنگ برخاستید، من تعهدم را با شما شکستم. عبدالله بن ابی به عبادہ گفت: از انصاف به دور است که با هم پیمانان خود قطع رابطه نمایی؛ سپس مواردی از خدمات آنها را ذکر نمود.

عبادہ گفت: ای اباحباب قلب‌ها متغیر گردیده است و اسلام، تعهدات قبلی را از بین برده است و تو نیز به چیزی متمسک شده‌ای، که خیانتش به زودی آشکار خواهد شد.

آن گاه بنی قینقاع به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: ما باید قرض‌های خویش را از بین مردم جمع‌آوری نماییم. پیامبر فرمود: قرض‌هایتان را سریع و با تخفیف بگیرید، اما عبادہ اخراج آنان را آغاز کرد. آنها از او، مهلت خواستند، اما عبادہ نپذیرفت و گفت: فقط سه روز فرصت دارید و اگر این امر دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی‌بود، من هیچ فرصتی به شما نمی‌دادم. بعد از گذشت سه روز عبادہ آنها را به سوی شام حرکت داد و می‌گفت: هر چه دور تر بروید بهتر است، تا اینکه به موضع الذباب رسیدند و آنها از آنجا خود را به منطقه‌ای به نام اذرعات رساندند. (سایر تفصیل را میتوان در کتاب «الیهود فی السنۃ المطهرۃ»، جلد ۱، صفحه ۲۸۲ - ۲۸۳). مطالعه فرماید.

این گونه بنی قینقاع که از نظر ساز و برگ نظامی قوی‌ترین طایفه یهودیان محسوب می‌گردید، با ذلت و خواری تمام در حالیکه سلاح و دارایی آنان به غنیمت مسلمانان در آمده بود، از مدینه اخراج شدند.

از آن تاریخ به بعد تا مدتی سایر قبایل یهودی، به سکوت و آرامش روی آوردند و ترس و وحشت بر آنان چیره گشت و قدرت و شوکت آنان از بین رفت. (الصراع مع اليهود، ابی فارس، جلد ۱، صفحه ۱۴۹). مواخذ کتاب: الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم ج) جلد اول مؤلف: علی محمد الصلابی مترجم: هیئت علمی انتشارات حرمین (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری)

یادداشت ضروری:

سایر مفسرین هم به موضوع و علل تبعید یهودان تماس گرفته، و در علل تبعید یهودان بنی قینقاع می نویسند:

رسول الله صلی الله علیه وسلم با ده تن از یاران خود از جمله ابوبکر، عمر و علی نزد بنی نضیر رفتند تا از آنان در کار پرداخت دیه دو تن کشتگانی که یکی از مسلمانان آنها را به خطا کشته بود کمک بخواهند و آن دو کشته از قبیله بنی عامر بودند که میان آنان و بنی نضیر عهد و پیمانی بود. پس بنی نضیر در ظاهر به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وعده نیک داده اما در نهان ترور ایشان را سازمان داده بودند.

مؤرخین می افزایند: یهودان بر گشتن رسول الله صلی اله علیه وسلم به دست عمرو بن جحاش بن کعب یهودی هم دستان شده و قرار بر این گذاشتند تا با افکندن صخره‌ای بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم از بالای بام، به حیات ایشان پایان دهند.

شایان ذکر است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در کنار دیواری از دیوارهای منازل آنان نشسته بودند، پس الله تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به وسیله وحی از توطئه آنها آگاه ساخت، در نتیجه ایشان دردم

برخاسته به مدینه باز گشتند و به اصحاب فرمان آماده باش دادند همان بود که در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری به سوی آنان باز گشتند. پس بنی نضیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند که آنها را از مدینه کوچانده و در عوض از خونشان درگذرند بر این شرط که جز سلاح هر چه می توانند بر شتران خویش بار نموده و با خود ببرند. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پذیرفتند و بنی نضیر از مدینه کوچیدند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤﴾

این به خاطر آن است که آنها با الله و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی کند عذاب الهی (در حق او) شدید است. (۴)

«شَاقُّوا» از «شق» به معنای ایجاد شکاف و جدایی و جبهه گیری و دشمنی است، و واضح و هویدا است که: جبهه گیری در برابر فرستاده الهی، در واقع به مفهوم جبهه گیری در برابر الله است. و جمله «شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ... يُشَاقِّ اللَّهَ» آیه مبارکه می‌رساند که در (ابتدای آیه، جبهه گیری در برابر الله و رسول است ولی در پایان آیه، جبهه گیری در برابر الله تعالی مطرح بحث شده است). مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾

هر چه از درختان خرما بریدید یا آن را بر پایه هایش قائم گذاشتید، همه به اذن الهی بود تا نافرمانان را خوار و رسوا بدارد. (۵)

امام رازی می‌فرماید: یعنی دلیل این که خدا اجازه‌ی چنان امری را داده، این است که کینه‌ی کفار افزایش یابد و حسرت و اندوهشان چند برابر شود، و با نابود کردن عزیزترین اموالشان غصه‌ی آنان بیشتر شود. (تفسیر کبیر ۲۳۸/۲۹). همچنان برخی از مفسران در بیان شأن نزول این آیه می‌فرمایند: که تعداد از مسلمانان در جنگ با یهودان بنی نضیر شروع به قطع کردن درختان خرمایشان

کردند تا آنها را بر سر غیظ و غضب آورند. پس بنی نضیر از باب اینکه اهل کتاب‌اند گفتند: ای محمد! مگر نه این است که تو به پندار خود پیامبر هستی و قصد اصلاح را داری؟ آیا بریدن درختان خرما و سوختن آنها از اصلاح است؟ آیا در آنچه که بر تو نازل شده است، روا بودن فساد افگنی در زمین را یافته‌ای؟ پس این سخن بر رسول الله صلی علیه وسلم دشوار آمد و مسلمانان نیز در این اندیشه فرو رفتند که مبادا این کارشان فساد افگنی باشد. همان بود که نازل شد. (مختصر ۴۷۱/۳ و البحر ۲۴۴/۸)

«آنچه از درختان خرما بریدید، یا آن را ایستاده بر ریشه‌هایش باقی گذاشتید» و قطع نکردید؛ «پس به اذن الله بود» یعنی: به فرمان وی بود و حق تعالی به این کار اذن داده است تا مؤمنان را عزتمند گرداند «و تا فاسقان را» یعنی: بیرون رفته‌گان از طاعت را که یهودیان هستند «خوار گرداند» و آنان را با قطع نمودن درختان بر سر غیظ آورد زیرا هنگامی که ببینند مؤمنان هر چه بخواهند با اموال شان می‌کنند، این بر خشم و غیظشان می‌افزاید.

لینه: انواع درختان خرما جز درخت خرمای عجوه است.

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

و آنچه را الله از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید ولی الله فرستادگانش را بر هر که بخواهد مسلط می‌گرداند و خدا بر هر کاری تواناست. (۶)

«أَوْجَفْتُمْ» (تاختید)

امام قرطبی می‌فرماید: «وجف البعير وجيفا، یعنی شتر تند رفت. و أوجفه صاحبه» یعنی صاحبش آن را به سرعت دواند. و «ركاب» شتر سواری است.

معنی آیه چنین است: برای رسیدن به آن مشقتی ندیدید و با جنگ و مقابله مواجه نشدید، بلکه فاصله‌ی آن تا مدینه دو مایل بود، و پیامبر آن را به طریق صلح گشود و آنها را از آنجا بیرون کرد و اموال آنها را گرفت. لذا الله متعال آن را به پیامبرش اختصاص داده و هر کاری را که بخواهد انجام می دهد. (تفسیر قرطبی ۱۸/۱۰).

اموال غنیمت بنی نضیر:

از این جهت خدای سبحان اموال بنی نضیر را مخصوص پیامبر صلی الله خویش گردانید زیرا آن حضرت سرزمین آنان را به صلح فتح کردند و اموالشان را به صلح گرفتند، از این روی آن اموال را میان لشکر تقسیم نکردند بلکه از آن نفقه سالانه خانواده خود را تأمین و بقیه را به امر خریداری و تجهیز اسبان یا چهارپایان و خریداری سلاح برای جهاد اختصاص دادند چنانکه در روایت عمر بن خطاب (رض) آمده است.

فیء: در اصطلاح شریعت اموالی است که از کفار بدون جنگ و خونریزی، یا بدون تازاندن اسبان و سوار شدن بر شتران و یا به صلح گرفته میشود، مانند اموال بنی نضیر.

اما غنیمت: اموالی است که به جنگ و نبرد گرفته می شود.

برخی فقهاء بدین نظر اند که: فیء: املاک غیر منقول است و غنیمت: اموال منقول. «ولیکن خداوند پیامبرانش را بر هر کس که خواهد» از دشمنان خود «مسلط می گرداند و خداوند بر هر چیز تواناست» با واسطه یا بدون واسطه، با جنگ یا بدون جنگ. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) سوره حشر: نوشته: عبدالرؤوف مخلص هروی (حوت) ۱۳۹۴

شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾

آنچه الله از [اموال و زمین های] اهل آن آبادی ها به پیامبرش داده است، متعلق به الله و پیامبر و خویشاوندان (پیامبر) و یتیمان و مساکین و مسافران (در راه ماندگان) است، تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. و آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد، اجتناب ورزید و از الله بترسید چون الله سخت عقوبت دهنده است. (۷)

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «اهل القرى» عبارتند از قریظه و نضیر و فدک و خیبر. (تفسیر) «باب التاویل فی معانی التنزیل خازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان خازن ۴/۶۰.

در التسهیل آمده است: این آیه با آیهی سورهی انفال منافات ندارد؛ چون آیهی سورهی انفال در مورد حکم غنیمتی است که به طریق جنگ و به کارگیری اسبان و چهار پایان به دست آمده باشد، که از آن خمس برداشته می شود و بقیه بر غانمان تقسیم می شود، اما این آیه مربوط به حکم «فیء» می باشد که عبارت است از مالی که بدون جنگ از کفار گرفته می شود، پس نه منافاتی هست و نه نسخی در کار است. فقها فرق بین «غنیمت» و «فیء» را بیان کرده اند؛ غنیمت آن است که به طریق جنگ گرفته شود و اما «فیء» بدون جنگ گرفته میشود. بنگر در اینجا لفظ «فیء» را چگونه ذکر کرده است: ما أفاء الله على رسوله، و در سورهی انفال لفظ غنیمت را ذکر کرده است: و اعلموا أنما غنمتم من شيء. (التسهیل ۱۰۸/۴).

«كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» تا ثروتمندان از این مال بهره برداری نکنند و به ثروت خود نیفزایند، در حالی که فقرا سخت بدان محتاجند.

امام قرطبی در این مورد فرموده است: یعنی به این علت چنین عملی را مقرر داشته‌ایم که رؤسا و ثروتمندان بدون فقرا و ضعیفان آن را در بین خود تقسیم نکنند؛ زیرا اهل جاهلیت وقتی غنیمتی را به دست می‌آوردند، رئیس یک چهارم آن را برای خود برمی‌داشت که «مربع» نامیده می‌شد، بعد از آن به میل خود باز از آن سهم دیگری نیز برمی‌داشت. (تفسیر قرطبی ۱۶/۱۸).

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» در باره این آیه باید گفت: حضرت عبد الله بن مسعود (رض) کسی را دید که در حالت احرام، لباس دوخته پوشیده بود، دستور داد که این لباس را بیرون آورد او گفت آیا می‌توانی در خصوص این امر، آیه ای از قرآن را به من نشان بدهی که در آن از استعمال لباس دوخته شده منع شده باشد؟ حضرت ابن مسعود (رض) فرمود: بلی آن آیه را به تو نشان می‌دهم، سپس آیه ی «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» را تلاوت فرمود.

در این هیچ جای شکی نیست که: خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه وسلم را نمونه و سرمشق برای مسلمانان قرار داده تا همه شئونات و آداب زندگی خود را از او بیاموزیم و از سنت او پیروی کنیم، پس بر ما مسلمانان واجب است تا آنچه را که پیامبر صلی الله علیه وسلم بعنوان حلال برای ما بیان کرده بپذیریم و آنچه را که حرام کرده انجام ندهیم، چنانکه میفرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (سورة حشر ۷).

یعنی: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجراء کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید.

اما در این بین بعضی از موارد هستند که ممکن است ما انسانها از حکم حلال یا حرام بودنش مطلع نباشیم، و ندانیم که آیا فلان عمل جایز است یا خیر؟

در این شرایط ما به عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم نگاه می کنیم تا ببینیم که آیا ایشان آن عمل را انجام می دادند یا خیر؟ آیا همیشه انجام می دادند یا فقط در حالت ضرورت و بعنوان رخصت انجام می دادند؟ اگر انجام داده باشند درمی یابیم که انجام آن توسط دیگران هم جایز است، پس این همان شیوه تشریع احکام است که خدای متعال توسط پیامبرش برای انسانها بیان میکند تا از حلال و حرام و جواز و ناجواز بودن اشیاء و امورات زندگی مطلع شوند.

مثلاً ما نمی دانستیم که آیا جمع خواندن نماز در هنگام بارش باران صحیح است یا خیر؟ ولی اگر به عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم نگاه کنیم می بینیم که ایشان در وقت بارش باران نماز مغرب را با عشاء جمع می کردند، ما از روی این حدیث در می یابیم که جمع کردن نمازها در وقت بارش باران جایز است، اگر این حدیث نمی بود ما نمی توانستیم سرخود عمل کنیم و در وقت باران نمازها را جمع کنیم.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾
[بخشی از غنائم] برای فقرای و مهاجرین است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده اند، در حالیکه فضل و خشنودی الله را می جویند والله وپیامبرش را یاری می کنند، اینان همان راستگویانند. (۸)

این آیه به حکم «فیء» که قبلاً ذکر شد، مربوط است.
«فیء» و «غنائم» به همان مهاجران بینوا تعلق دارد که کفار مکه آنها را ناچار کردند از وطن خود کوچ کنند و دیار و اموال خود را به خاطر جلب رضایت و خشنودی خدا ترک نمایند.

قتاده گفته است: مهاجران اشخاصی بودند که به خاطر محبت الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم سرزمین و اموال و خانواده و وطن خود را ترک کردند، تا جایی که در بین آنان بودند مردانی که سنگ را به شکم خود می‌بست، تا پشت او را از گرسنگی راست بدارد. (تفسیر قرطبی ۲۰/۱۸).

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحْجَبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنَهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾

و [نیز] کسانی راست که پیش از آنان در دار الاسلام جای گرفتند و ایمان [نیز] در دلشان جای گرفت، کسانی را که به سوی آنان هجرت کنند دوست میدارند و در دلهای خود از آنچه [به مهاجران] داده‌اند احساس نیازی نمیکند و [دیگران را] بر خودشان (و لو نیازمند باشند) ترجیح میدهند و کسانی که از آزار نفس خویش مصئون باشند، ایشان اند که رستگارند. (۹)

«حَاجَةً» (نیازی، حسد).

«يُؤْثِرُونَ» (ترجیح می‌دهند، مقدم می‌دارند).

«خَصَاصَةٌ» (نیاز مبرم، تنگدستی).

«يُوقِ» (بازداشته، نگه داشته).

«شَحْنٌ» (بخل، حرص شدید). «وَمَنْ يُوقِ شَحْنَهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و هر کس که خود را از بخل و حرص مصئون بدارد، همان شخص کامیاب و رستگار و کامیاب است ابن عمر (رض) می‌فرماید: بخالت (بخل) این نیست که انسان از دادن مال خود دریغ ورزد، بلکه آن است که انسان به چیزی چشم بدوزد که از آن اونیست. (تفسیر صاوی ۱۹۰/۴).

و در حدیث آمده است: «از بخل بترسید که بخل اقوام قبل از شما را نابود کرد، آنان را وادار کرد که خون یکدیگر را بریزند و حرام‌ها را حلال کنند». (اخراج از مسلم).

شأن نزول آیه ۹:

۱۰۶۳- ابن منذر از یزیداصم (در نسخه‌ها به «زید» آمده است.) روایت کرده است: انصار گفتند: ای رسول الله! باغ‌ها و زمین‌های زراعتی ما را بین ما و برادران مهاجرمان نصف تقسیم کن. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: نه، لیکن مخارج آن‌ها را تامین نمایید و محصولات زراعتی و محصولات باغ‌ها را با آن‌ها تقسیم کنید، زمین و باغ مال خود شما باشد. گفتند: به این کار خوشنود و راضی هستیم. پس الله تعالی آیه: «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ...» را نازل کرد.

۱۰۶۵- بخاری از ابوهریره (رض) روایت کرده است: شخصی خدمت رسول الله آمد و گفت: یا رسول الله! دچار فقر و تنگدستی شدم و زندگانی بر من سخت شده است.

پیامبر از زنان خود چیزی خواست، اما در نزد آنان نیز چیزی یافت نشد. گفت: کسی نیست که امشب این مرد را مهمان کند تا خدا بر او رحمت نماید. شخصی از انصار برخاست و گفت: من هستم ای رسول الله! او را به خانه خود برد و به همسرش گفت: این مهمان رسول الله صلی الله علیه وسلم است هیچ چیز را نباید از او دریغ کرد. همسرش گفت: هیچ چیز در خانه نداریم، مگر غذای کودک. گفت: وقتی کودک غذا خواست بخوابانش و خودت بیا و چراغ را خاموش کن امشب را با گرسنگی سپری می کنیم همسر او این کار را انجام داد. آن مرد سحرگاه نزد پیامبر شتافت. پیامبر گفت: الله از فلان [ابوطلحه زید بن سهل] و همسرش خوشنود شد. الله آیه: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری ۳۷۹۸ و ۴۸۸۹، مسلم ۲۰۵۴، نسائی ۶۰۲، بغوی ۴ / ۲۹۱ و «تفسیر شوکانی» ۲۶۴۷).

۱۰۶۵- مسدد در «مسند» خود و ابن منذر از ابو متوکل ناجی روایت کرده اند: مردی از مسلمان‌ها... و بعد مانند حدیث بالا ذکر کرده و در روایت او آمده است، شخصی که آن مسکین را مهمان کرد ثابت بن قیس بن شماس بود. که در باره او آیه نازل شد. (مسدد چنانچه در «مطالب عالی» ۳۷۷۳ آمده از ابومتوکل روایت کرده و این مرسل است.)

۱۰۶۶- واحدی از طریق محارب بن دثار از ابن عمر (رض) روایت کرده است: برای یکی از اصحاب سر گوسفندی را هدیه آوردند. گفت: برادرم فلان و خانواده‌اش از من نیازمندتر و محتاج‌تر به این سر هستند. سر گوسفند را به او فرستاد. او نیز به خانواده‌ای دیگر فرستاد به همین ترتیب به هفت خانواده این سر دور کرد تا به خانواده‌ای اولی برگشت. پس آیه: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ...» تا آخر نازل شد.

(حاکم ۲ / ۴۸۴ صحیح شمرده و ذهبی می‌گوید: عیدالله را ضعیف می‌دانند. واحدی در «اسباب نزول» ۸۱۰ از عیدالله بن ولید روایت کرده، سیوطی در «دُر المنثور» ۶ / ۲۸۹ به حاکم و ابن مردویه نسبت کرده است. «زاد المسیر» ۱۴۲۱).

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾
و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند درحالیکه می‌گویند: ای پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. ای پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی. (۱۰)

خواننده محترم!

«اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا» یک اصل دعایی را برای ما مسلمان ها که: شخص دعا کننده در بدو باید اول از خطا ها و لغزش های خود استغفار بخواهد، و سپس از لغزشهای دیگران.

جمله: «اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا» آیه مبارکه می رساند که: مؤمن، مصونیت از گناه ندارد، ولی هرگاه گناهی را مرتکب شد، بلافاصله استغفار می کند.

و در این هیچ جای شک نیست که: دعای خیر برای گذشتگان، وظیفه آیندگان است. طوریکه فحوای آیه مبارکه «وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ... الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» بدان حکم می فرماید.

همچنان نباید فراموش کرد که: «سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» که سابقه داشتن در ایمان یک ارزش است. و جمله «لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» این فهم عالی را میرساند که برادری واقعی، در پرتو ایمان می باشد. و در اخوت و برادری دینی، زمان و مکان و نژاد مطرح نیست.

ابو سعود گفته است: به عنوان اعتراف و اقرار به فضل آنها آنان را به داشتن ایمان توصیف کرده اند؛ زیرا برادری دینی در نزد آنان از برادری نسبی عزیزتر و شریف تر بود. (ابو سعود ۵/۱۵۲).

«لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا» این فهم عالی را به مسلمانان می رساند که: مؤمن، بدخواه دیگران نیست. و هکذا باید اذعان داشت که: در اصلاحات باید اول به سراغ ریشه ها رفت. ریشه بسیاری از گناهان، کینه و حسادت و دشمنی است که باید در بین ما از بیخ و ریشه از بین برده شود.

«رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» او مهربان است که با آمرزش خطاها نواقص را جبران می کند و لغزش ها را مورد عفو قرار می دهد. الهی پس دعای ما را به در بارخویش قبول فرما!

ابن کثیر میفرماید: چه نیکو امام احمد از این آیه استنباط کرده است، او میفرماید رافضی به سبب دشنام دادن و نفرین به صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در غنیمت نصیب و سهمی ندارد؛ چون به اوصاف مؤمنان متصف نیست. (مختصر ۴۷۵/۳).

و شیخزاده گفته است: خدای متعال بیان کرده است که حق مسلمانان بعد از مهاجرین و انصار این است که پیشینیان را به رحمت و دعا یاد کنند، پس هر کس چنان نکند و به بدی از آنها یاد کند، به مقتضای این آیه، از جمله ی اقسام مؤمنان خارج است. از شعبی روایت است که یهود و نصاری بر رافضی برتری دارند؛ زیرا از یهود سؤال شد: بهترین افراد امت شما چه کسانی میباشند؟ گفتند: یاران حضرت موسی علیه السلام.

و از نصاری همان سؤال شد که گفتند: یاران حضرت عیسی علیه السلام. و از رافضی ها سؤال شد: بدترین افراد امت شما چه کسانی می باشند؟ گفتند: یاران حضرت محمد صلی الله علیه و سلم. به آنها امر شده است که برای یاران پیامبر طلب بخشودگی کنند، اما آنها را دشنام داده و ناسزا می گویند پس تا روز قیامت باید با آنها جنگید. (شیخزاده ۴۷۷/۳).

بارالهی! محبت یاران پیامبر گرامیت را نصیب ما بفرما!

صحابه کرام:

در این هیچ جای شک و تردیدی وجود ندارد که صحابه رضی الله عنهم بعد از پیامبران علیهم الصلاة والسلام، افضل بشر هستند و هیچ امتی در هیچ قومی در فضیلت و شأن به پای اصحاب بزرگوار رسول الله صلی الله علیه و سلم نمی رسند، همان کسانی که خداوند تبارک و تعالی در قرآن آنها را ستوده است و اعلام رضایت کرده است:

«وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه ۱۰۰) یعنی: پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ.

و پیامبران صلی الله علیه وسلم در مورد آن بزرگواران می فرماید: «لا تسبوا أحداً من أصحابي؛ فإن أحدكم لو أنفق مثل أحدٍ ذهباً ما أدرك مدَّ أحدهم ولا نصيفه» هیچ کدام از أصحاب من را دشنام ندهید، زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند به اندازه یک مشت آنان و حتی نصف آن هم نمی رسد!! (بخاری: حدیث ۳۶۷۳. ومسلم: کتاب فضائل الصحابه، باب تحریم سب الصحابه، حدیث: ۲۵۴۱).

بزرگداشت أصحاب رسول الله (ص) در روشنی احادیث نبوی:

روایات و احادیث متعددی وجود دارد که رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مقام والای اصحابش را در آنها بیان فرموده و از بدگوی و اهانت آنان نهی بعمل آورده است. که از جمله برای توضیح بیشتر به برخی از این احادیث توجه خوانندگان محترم را جلب میدارم:

۱ عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «لا تسبوا أصحابي، فوالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحدٍ ذهباً ما أدرك مدَّ أحدهم ولا نصيفه»؛ «اصحاب مرا دشنام ندهید، قسم به ذاتی که جانم در قبضه اوست: اگر فردی از میان شما همسنگ کوه احد طلا صدقه

کند، به پاداش صدقه مد و یا نصف مد اصحاب من نمیرسد». (بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحيح، جلد ۴، ۲: ۵۶۲ شماره روایت (۲۵۳۱) دارالکتب العلمیة ۱۴۱۲هـ. مد مقیاسی معادل پیمانه ۷۵۰ گرمی است.

۲ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «الله الله في أصحابي! الله الله في أصحابي! لا تتخذوهم غرضاً بعدى، فمن أحبهم فبحبي أحبهم و من أبغضهم فببغضي أبغضهم و من آذاهم فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله فيوشك أن يأخذه»؛ «درباره اصحاب من از خدا بترسید! درباره اصحاب من از الله بترسید! آنان را بعد از (وفات) من نشانه قرار ندهید. هر کس آنان را دوست می‌دارد، به خاطر محبت با من آنان را دوست می‌دارد. و هر کس با آنان بغض می‌ورزد، با خاطر بغض با من با آنان بغض می‌ورزد. هر کس آنان را بیازارد، او در حقیقت مرا آزرده، و کسی که مرا بیازارد، بی‌تردید خدا را آزرده و خداوند از او انتقام خواهد گرفت».

(ترمذی السنن جلد ۵، صفحه ۶۵۳ شماره روایت ۳۸۶۲، دارالکتب العلمیة، شیبانی احمد، مسند امام احمد بن حنبل جلد ۶، صفحه: ۴۲ شماره روایت ۲۰۰۲۶، دارالاحیاء التراث العربی ۱۴۱۴هـ).

۳ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ان الله اختارني و اختار لي أصحاباً فجعل لي منهم وزراء و أنصاراً و أصحاباً فمن سبهم، فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً و لا عدلاً»؛ «همانا خداوند مرا برگزید، و برای من یاران و اصحابی برگزید که از میان آنان جانشینان، یاری دهندگان و خویشاوندانی را برایم مقرر فرمود؛ هر کس آنان را دشنام دهد، لعنت خداوند، فرشتگان و همه مردم بر او باد، خداوند از چنین کسی روز قیامت هیچ عوض و فدیة‌ای را قبول نمی‌فرماید».

(حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین ج ۴، ص: ۸۳۳ شماره روایت (۶۷۱۵) دارالمعرفه ۱۴۱۸ه؛ طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۴۰، شماره روایت (۳۴۹) داراحیاء التراث العربی ۱۴۰۴ه).

۴ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إذا ذكر أصحابي فأمسكوا»؛ «هرگاه از اصحاب و یاران من سخن به میان می آید، زبانتان را (از بدگویی آنان) مصئون نگه دارید». (۱۰)

(طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۹۶، شماره روایت (۱۴۲۷)، ألبانی محمدناصرالدین، سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج ۱ ص ۴۲، المكتب الاسلامی ۱۴۰۵ه)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١١﴾

آیا کسانی را که نفاق ورزیدند، ندیدی؟ که به برادران کافرشان از اهل کتاب می گویند: اگر شما را [از خانه و دیارتان] بیرون کردند، ما هم قطعاً با شما بیرون می آییم، و هرگز فرمان کسی را بر ضد شما اطاعت نمی کنیم، و اگر با شما جنگیدند، همانا شما را یاری می کنیم. و الله گواهی می دهد که آنان دروغگویند. (۱۱)

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا» فحوای آیه مبارکه میرساند که: در صدر اسلام، منافقانی بودند که با کفار روابط مخفیانه و خائنه داشتند و با وعده های خود مایه امید آنان بودند.

«لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ... لَنَنْصُرَنَّكُمْ» منافقان برای اینکه دوستان خویش به وعده های خویش باور مند بسازند، طوری صحبت می کردند که جانب مقابل به قاطع

بودن صحبت خویش باورمند می ساختند. والله تعالی میفرماید: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» ولی منافقان چنان در غگو و محیلا بودند که با دوستان خود هم دروغ می گفتند.

«نَافِقُونَ» (منافق شدند، نفاق می ورزیدند).

شأن نزول آیه ۱۱:

۱۰۶۷- ک: ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: گروهی از بنی قریظه مسلمان شده بودند که در بین آنها منافق هم بود این منافقان به بنی نضیر می گفتند: اگر مسلمانان شما را اخراج کردند ما هم همراه شما خارج می شویم. پس خدای پاک در خصوص آنها آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافِقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» را نازل کرد.

در التسهیل آمده است: در مورد عبدالله بن سلول و جمعی از منافقین نازل شده است که افرادی را نزد بنی نضیر فرستادند و به آنها گفتند: در دژ و قلعه های خود پایدار بمانید، ما در هر حال و شرایط با شما هستیم. (التسهیل ۱۱۰/۴).

از این رو منافقین را برادران آنها خوانده است که آنها نیز مانند آنان کافرنند.
لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُوهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولِيَنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٢﴾

اگر [یهود] اخراج شوند آنها با ایشان بیرون نخواهند رفت و اگر با آنان جنگیده شود [منافقان] آنها را یاری نخواهند کرد، و اگر اراده کمک کنند، حتماً [در جنگ] پشت خواهند کرد، سپس کسی آنها را یاری نمی کند. (۱۲)
امام فخر رازی میفرماید: الله متعال خبر داده است که اگر یهود اخراج شوند، منافقان با آنها خارج نمی شوند، و موضوع همان طور هم شد؛ چون وقتی که

بنی نضیر اخراج شدند منافقان خارج نشدند. و نیز با آنها جنگ شد، اما منافقان آنها را یاری ندادند. و اما فرموده‌ی «وَلَّيْنِ نَصْرُوهُمْ» بر مبنای فرض و تقدیر است؛ یعنی به فرض اینکه اگر بخواهند آنها را یاری دهند، قطعاً نخواهند توانست آنها را یاری کنند؛ چرا که باید شکست بخورند و از بین بروند. (تفسیر کبیر ۲۸۹/۲۹).

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٣﴾
البته ترس شما (مسلمانان) در سینه‌های ایشان بیش از ترس آنان از الله است، این به آن خاطر است که آنان قومی اند که نمی‌فهمند. (۱۳)
«رَهْبَةً»: خوف و هراس. بیم ترس و بیم. تمیز است.

«لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ» (ترس از مردم به جای ترس از خدا، نشانه روشن نفاق است).

«بَأَنَّهُمْ»: به علت آنکه ایشان.

«لَا يَفْقَهُونَ» منافقان نمی‌دانند و نمی‌فهمند که رمز عزّت و قدرت مسلمانان، اراده و لطف الله متعال است.

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٤﴾

آنان هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در پس قلعه‌های محکم و یا از پشت دیوارها نمی‌جنگند. عداوت و جنگشان در میان خودشان سخت است، ایشان را متحد می‌پنداری حال آنکه دل‌هایشان پراکنده است. این اختلاف به آن خاطر است که آنان گروهی اند که تعقل نمی‌کنند. (۱۴)

قتاده می‌فرماید: پیروان باطل و ناروا نظرات و خواسته‌هایشان متفاوت و گواهی و شهادتشان مختلف است. آنها فقط در دشمنی با پیروان حق متحد و

موافقتند. «لباب التاویل فی معانی التزیل خازان» تألیف: علاءالدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان (۴/۶۶).

در البحر آمده است: این پراکندگی و تفرقه ناشی از فقدان تعقل و تفکر میباشد. پس بسان حیوانات اند و بر هیچ امر و حالی متفق نمی شوند. (البحر ۲۴۹/۸).

«قُرِیٌّ مُحَصَّنَةٌ»: قلعه ها و ساختمان های محکم و استوار. یعنی مناطقی که از طریق دیوار یا خندق و یا برج حفاظت می شود.
«قُرِیٌّ» جمع «قریه» به محل اجتماع مردم گفته می شود، درین جا هدف همین محل اجتماع مردم است که شهر باشد یا قریه.

«جُدُرٍ»: جمع جدار، دیوارها. سورها.
«بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ»: جنگ و عداوت در میان خودشان سخت است و متحد و متفق نیستند. در جنگ با یکدیگر توانا و نیرومندند، ولی در مقابل مؤمنان راستین ترسو و ضعیف می باشند.

كَمْثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٥﴾
(داستان این گروه از منافقان) همانند داستان کسانی است که اندکی پیش از آنان بودند، پس سزای تلخ کار خود را چشیدند و برای آنها عذاب دردناک است. (۱۵)

بیضاوی گفته است: یعنی حال یهود مانند حال مشرکین در جنگ بدر و ملت های پیشین است که در زمانی نه چندان دور نابود شدند. (تفسیر بیضاوی ۴۷۸/۳).

«ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» فحوای آیه می رساند که: همکاری با منافقان، شخص را دچار عذاب دنیا و آخرت می سازد.

میگویند: یک انسان از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود ولی ما در داستان یهودیان بنی‌نضیر، ملاحظه نمودیم که هم فریب وعده‌های منافقان را خوردند و فکر نکردند که این منافقان، چندی قبل همین وعده‌ها را به یهودیان بنی‌قینقاع دادند و بدان وفا نکردند.

«وَبَالَ» (نتیجه، عاقبت).

كَمَثَلَ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

همانند شیطان که به انسان گفت: کافر شو، چون کفر ورزید گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم! (۱۶) در التسهیل آمده است: این مثلی است که الله متعال آن را در مورد منافقین بیان فرموده است که یهود بنی‌نضیر را فریب دادند و بعداً آنها را تنها گذاشتند، آنها را به شیطان تشبیه کرده است که فرزند آدم را فریب داد و سپس از او تبری کرد و در اینجا منظور جنس شیطان و انسان است. (التسهیل ۱۱۰/۴).

و سخن شیطان که گفت: «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ» دروغ و ریای محض است؛ چون اگر از الله متعال می‌ترسید دستورش را اجرا می‌کرد و از در عصیان در نمی‌آمد. (ابن کثیر می‌گوید: سرگذشت آنهایی که به وعده‌ی منافقین مغرور شدند همچون سرگذشت شیطان است که کفر را برای انسان آراست سپس از او تبری نمود و گفت: من از پروردگار عالمیان می‌ترسم. مختصر ۴۷۶/۳).

باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: شیطان، رفیق نیمه راه انسان است. طوریکه از فحوای آیه مبارکه معلوم می‌شود: «اَكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ» بناً باید گفت که: روزگار انسان بی‌دین به جایی میرسد که حتی

شیطان هم از او برائت می جوید. و برایش میگوید: «إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ» (من از تو بیزارم).

ابن عباس (رض) در ذیل این آیه مبارکه اشاره به این داستان دارد: میگویند در بنی اسرائیل، شخصی عابد و پرهیزگاری به نام برصیصا که سالها مصروف عبادت زندگی می کرد. مردم محل مریضان خویش را غرض شفا، و تداوی نزد او می آوردند.

در یکی از روزها زنی از اشراف قوم را نزد او آوردند، شیطان او را وسوسه کرد و او به آن زن تجاوز کرد. سپس او را کشت و در بیابان آنرا دفن کرد. برادران زن فهمیدند و مسئله شایع شد و عابد از موقعیت خود سرنگون گشت. حاکم وقت او را احضار و او به گناه خود اقرار کرد و حکم صادر شد که او را به دار آویزان کنند. در این وقت شیطان نزد او مجسم شد که وسوسه من تو را به این روزگار اغشته ساخت، اگر به من سجده کنی تو را آزاد می سازم. عابد گفت: توان سجده ندارم، شیطان گفت: با اشاره ابرو به من سجده کن، او چنین کرد و به اجرای این عمل خویش بطور کلی دین خود را هم از دست داد و در نهایت کشته شد. (تفسیر: قرطبی)

خواننده محترم!

ملاحظه بفرماید؛ شیطان، هر کس را به شکلی از اشکال فریب می دهد و او را از راه مستقیم منحرف می سازد. حتی توانست که عابد مشهور بنی اسرائیل را از راه عبادتش به گناه گرفتار سازد.

همین شیطان بود که: قارون را به داشتن همه علمیت و مدیریتش مغرور و از راه به بیراه سوق دهد. «عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص، ۷۸).
همین شیطان بود که: سامری را به علم و هنر خود مغرور میسازد. «بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا» (طه، ۹۶). و غیره و غیره...

شبهات های منافقان با شیطان:

قبل از همه باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: هم شیطان وهم منافقان هر دو دشمن ابدی ودایمی انسان هستند: «الْمُ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» آیه «۶۰» سوره یاسین (ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را اطاعت نکنید که همانا او برای شما دشمنی آشکاراست.) (یس، ۶۰)، «هُمْ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (آنان دشمن اند، پس از آنان دوری کن، الله آنان را بکشد، چگونه از حق منحرف میشوند) (سوره منافقون، ۴). «هم العدو» یعنی دشمن واقعی این افراد هستند، زیرا اولاً در مجتمع زندگی می کنند و از اسرار مسلمانان معلومات دارند، ثانیاً چون در لباس دوست هستند شناخت آنان کار دشوار ومشکلی است، ثالثاً چون ناشناخته اند مبارزه ومقابله با آنان سخت تر است، رابعاً چون پیوندهای نسبی و سببی با مسلمانان دارند برخورد با آنان پیچیده تر است و خامساً باید گفت که: ضربه منافقانه همیشه غافلگیرانه تر است.

هر دو مردم را به فحشا و منکر دعوت میکنند: قرآن عظیم الشأن در (آیه ۲۶۸ سوره بقره) این عمل خبیثه آنان را چنین به معرفی می گیرد: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (شیطان (به هنگام انفاق)، شما را از فقر وتهیدستی میترساند و شما را به فحشا و اعمالی بد دعوت می کند، ولی الله متعال از جانب خود به شما وعدهی آمرزش می دهد و خداوند وسعت بخش داناست.)

و همچنان در (آیه ۶۷ سوره توبه) میفرماید: «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» ﴿۶۷﴾ (مردان و زنان منافق، از یکدیگرند

(از یک قماشند)، به منکر فرمان می دهند و از معروف نهی می کنند و دستهای خود را (از بخشش و انفاق) می بندند. الله متعال را فراموش کرده اند، پس خداوند نیز آنان را فراموش کرده است. همانا منافقان، همان فاسق اند.)

بر مسلمانان وجب است که: از هر دو (منافق و شیطان) باید در حراس باشند.. و از آنان باید دوری جست. طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه ۲۰۸ سوره بقره) میفرماید: «... وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (...و گامهای شیطان را پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.)

باید گفت که: وسوسه های شیطان، انسان را مجبور به گناه نمی کند، بلکه انسان قدرت و توانمندی مقابله با شیطان را دارد، بنابر همین دلیل است که انسان از پیروی و اطاعت شیطان نهی شده است. بلکه از توطیه های شیطان باید آگاه و هوشیاری داشته باشد، زیرا شیطان، گام به گام انسان را منحرف و اغوا میکند.

طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه ۴ سوره منافقون) می فرماید: «وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ أَنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَتَى يُؤْفَكُونَ ﴿٤﴾» (و هنگامی که آنها را می بینی قد و قامت شان تو را در تعجب می اندازد! و اگر سخن گویند به گفته آنان گوش می دهی، آنان گویا تخته هائی هستند که تکیه داده شده اند. هر فریادی را علیه خود می پندارند، آنان دشمن اند. پس از آنان بر حذر باش! الله ایشان را بکشد از (حق) به کجا گردانیده می شوند؟)

تشبیه منافقان به تنه های بریده شده درخت، «كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ»، از جهاتی می تواند باشد از جمله: ۱. سبکی و پوسیدگی و شکسته شدن در برابر فشار و ضربه؛ ۲. جمود و خشکی و عدم انعطاف و تأثیر پذیری؛ ۳. عدم استقلال در ایستادن روی پای خود؛ ۴. عدم قدرت بر شنیدن و تفکر.

چهره و ظاهر هر دو (شیطان. منافق) فریبده است: طوریکه می فرماید: «مَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» ﴿١٦﴾ (همانند شیطان که به انسان گفت: کافر شو، چون کافر ورزید گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!)

وباز در (آیه ۱۴ سوره بقره) میفرماید: «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ» (و چون با اهل ایمان ملاقات کنند گویند: ما (نیز همانند شما) ایمان آورده ایم. ولی هرگاه با (همفکران) شیطان صفت خود خلوت کنند، می گویند: ما با شما هستیم، ما فقط (اهل ایمان را) مسخره می کنیم).

همچنان هم منافقین وهم شیطان فریب و اغفال خویش را با شعار های خیر خواهانه آغاز می کند و از همچمو شعار ها مستفید می شوند. طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه ۱۲۰ سوره طه) میفرماید: «فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبُلَى» ﴿١٢٠﴾ (پس شیطان او را وسوسه کرد (و) گفت: ای آدم! آیا (میخواهی که) تو را به درخت جاودانگی و مُلک (و پادشاهی) فنا ناپذیر راهنمایی کنم!؟)

و یا طوریکه در (آیه ۱۱ سوره بقره) میفرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (هرگاه به آنان (منافقان) گفته شود در زمین فساد نکنید، می گویند: همانا ما اصلاحگریم).

و در نهایت باید گفت که: جایگاه هر دو شان هم شیطان وهم منافق در تحت ترین طبقه دوزخ می باشد، طوریکه پروردگار با عظمت میفرماید: «فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» (سوره حشر آیه

(۱۷) (پس سر انجام آن دو چنین است که هر دو در آتش جهنم اند، و این عذاب ابدی سزای هر ظالم است.) و یا طوریکه میفرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» ﴿۱۴۵﴾ (آیه ۱۴۵ سوره نساء) (قطعاً منافقان، در پست ترین عمق آتشند و هرگز برای آنان هیچ یابری نمی یابی).

منافقان با الله تعالی درگیرند و الله تعالی نیز آنها را لعنت می کند: مطمئن باشید که در فرهنگ منافقان، خیر رسانی وجود ندارد. در نهایت کار انسان بی دین به جایی میرسد که شیطان هم از او برائت میجوید.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿۱۷﴾
پس سرانجام آن دو (انسان کافر و شیطان) چنین است که هر دو در آتش جهنم اند، و این عذاب ابدی سزای هر ظالم است. (۱۷)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از مخالفت الله بترسید و هر شخص باید بنگرد که چه چیزی را برای عاقبت فردا پیش فرستاده است. و از خدا پرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است. (۱۸)

ابن کثیر گفته است: بنگرید چه اعمالی نیکو را برای روز معاد و حشر خود ذخیره کرده اید. (ابن کثیر ۴۷۷/۳) روز قیامت به «غد» موسوم است؛ چون آمدنش نزدیک است: «مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» معنی این را می رساند که آینده نگری و عاقبت اندیشی، لازمه ی ایمان است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۱۹﴾
و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد، و آنها فاسق و گنهکارند. (۱۹)

ابو حیان می فرماید: این از جمله پاداش گناه است، آنها عبادت و اجرای فرمان خدا را رها کردند، آنگاه به پاس این گناه بزرگ خدا نیز آنان را دچار فراموشی کرده و حقوق خود را از یاد بردند، (البحر ۸ / ۲۵۱). تا جایی که خیری برای آن روز تقدیم نکردند.

«نَسُوا اللَّهَ»: خدا را فراموش کردند و طاعت و عبادت را از یاد بردند. جزای الهی متناسب به عمل است، بناءً باید اعتراف کرد که عامل سقوط انسان، از خود انسان آغاز می یابد، خود فراموشی از جمله جزای الهی بشمار می رود.

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾

دوزخیان و بهشتیان برابر نیستند، بهشتیان همان رستگارانند. (۲۰)

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، بی شک آن را از ترس خداوند خاکسار و فرو پاشیده میدیدی، و اینها مثلهایی است که برای مردم بیان می کنیم تا که ایشان بیندیشند. (۲۱)

«خَاشِعًا»: (خاکسار، سرافکنده).

«مُتَصَدِّعًا»: (شکافته، ازهم پاشیده).

هدف سوره مبارکه سرزنش انسان است که در موقع قرائت قرآن عجز و فروتنی از خود نشان نمی دهد، و از عجایب و شگفتی های بزرگ مکنون در آن روگردان است، پس این آیه عظمت قرآن و پستی حال انسان را بیان می کند. (شیخزاده ۴۷۹/۳).

خواننده محترم!

بصورت کل باید گفت که: هدف و غایت اساسی در آیه مبارکه همانا، تعظیم به عظمت قرآن عظیم الشأن است، زیرا این کتاب آسمانی شامل بر معارف حقیقی و اصول شرایع و عبرتها و مواعظ و وعد و وعیدهایی می باشد.

بنابر همین عظمت است که می فرماید: اگر ممکن بود که این قرآن بر یک کوه، با همه غلظت و سختی که دارد، نازل شود، بصورت قطع می دیدی که کوه با آنهمه صلابت و غلظت و بزرگی و مقاومتی که دارد، از ترس الله متعال متأثر و متلاشی می شد.

زمانیکه حال کوه در برابر قرآن چنین است، انسان اشرف مخلوقات سزاوارتر از آنست و باید وقتی که قرآن کریم بر او تلاوت می شود، یا خودش آن را تلاوت می کند، قلبش خاشع گردد، بسانسانهایی که نه تنها در برابر قرآن خاشع نمی شوند، بلکه از در مخالفت و انکار آن بر می آیند قلب های شان از کوه هم سخت تر و نفوذ ناپذیرتر است.

در البحر آمده است: غرض توییح انسان است که سنگدل است و از این قرآن تأثیر نمی پذیرد، قرآنی که اگر بر کوه نازل می شد سر عجز خم کرده و شکاف برمی داشت، وقتی کوه با آن همه عظمت و سختیش در مقابل قرآن عجز و فروتنی به آن دست بدهد و شکاف بردارد، شایسته تر است که انسان با وجود حقارت و ناتوانیش تحت تأثیر آن قرار گیرد، اما متأسفانه با وجود ضعف و کاستی های فراوانی هم که دارد، از قرآن تأثیر نمی پذیرد. (البحر ۲۵۱/۸).

همچنین پروردگار با عظمت ما در (آیه ۳۱ از سورة رعد) میفرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ» (و اگر قرآنی بود که کوهها از هیبت آن به حرکت در می آمد و زمین می شکافت یا مردگان با آن به سخن در می آمدند (بدون شک آن همین قرآن بود).

قرآن عظیم الشأن کتاب است که یک هزار و چهارصد سال قبل انقلاب را در عالم بشریت پر با نمود، نور این کتاب چنان با قوت صلابت و با عظمت است که تا بشر زنده است نور آن به خاموشی نخواهد گراید.

قرآن عظیم الشان مشعلی است که آن خاموش نمی شود و چراغیست که روشنی آن فرو نمی نشیند، در یابی است که عمق آن از تصور ها بیرون است. قرآن کریم، کتابیست که حق و باطل را از هم جدا می کند، شک و تردید را از اذهان دور می سازد، خواندن و شنیدن آن قلب را صیقل و جلا می دهد، اطمینان و آرامش را به انسان به ارمغان می آورد.

در فضیلت قرآن عظیم الشان پیامبر بزرگوار اسلام با زیبایی خاصی میفرماید: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ» (صحیح البخاری ۵۰۲۷). (بهترین شما کسی است که قرآن را می آموزد و بدیگران تعلیم میدهد).

همچنان در حدیث دیگری از ابن مسعود روایت است که پیامبر اسلام فرموده است «من قراء حرفاء من كتاب الله فله به حسنة والحسنة بعشر امثالها لا اقول

آلم حرف بل الف حرف ولام حرف وميم حرف.» (سنن ترمذیو دارمی) (کسی که حرفی از کتاب الله (قرآن) را بخواند برایش به آن (یک حرف) یک حسنه است و حسنه به ده چند است، من نمی گویم که آلم (الف لام میم) یک حرف است بلکه الف یک حرف ولام یک حرف است و میم حرف دیگری است) یعنی تلاوت آلم سی حسنه دارد.

همچنان در حدیث دیگری که روای آن حضرت عمر رضی الله عنه است آمده است که: تلاوت قرآن قلب را جلا میدهد: «ان هذه القلوب تعدا كما يعد الحديد اذا اصابه الماء قيل يا رسول الله وما جلاءها قال كثرة ذكر الموت و تلاوت القرآن» (شعب ایمان بیهقی) (بیگمان قلب ها زنگ آلود میگردد مانند آنکه آهن در (اثر تماس) به آب زنگ آلود میشود. از پیامبر اسلام پرسیده شد که جلای آن به چه چیز هاست؟ فرمودند: به یاد آوری نمودن زیاد از مرگ و تلاوت قرآن پاک).

قرآن کتابی است که خالق تمام هستی آن را برای هدایت ما انسانها بر پیامبران نازل فرموده است.

پس بدون شک کامل ترین کتاب در جهان است و چون کاملترین است حتماً در زندگی ما نقش حیاتی و اساسی دارد.

قرآن کتابی نیست که فقط برای هدایت مردمان که یکهزارو چاصد سال قبل زندگی می کردند، نازل شده باشد، بلکه قرآن کتابی است برای بشریت و در طول تاریخ بشریت تا اینکه بشریت زنده است، قرآن مورد رهنمایی ایشان میباشد.

زمانی انسان میتواند به ترقی اصلی و واقعی و کشفیات بزرگی دست یابد، که به هدایات قرآنی گوش فرا دهد. زمانی میتواند به سعادت اصلی وابدی دست یابد که به قرآن کریم مراجعه می نمائیم، قرآن عظیم الشان با زیبای خاصی میفرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (آیه ۹ سوره الزمر) (آیا برابرند آنان که می دانند و آنان که نمی دانند؟)

اکثریت مطلق از علماء و دانشمندان بزرگ جهان به این امر معترف اند که با وجود تمامی اختراعات خود، هنوز قطره ای کوچک از دریای بیکران علم الهی را کشف ننموده اند.

تجربه نشان داده است که هر کسی با قرآن دوست باشد، آن را بخواهد و برای او ارزش قائل باشد قرآن جواب اعتماد او را خواهد داد او را تنها نمی گذارد، در غم و شادی همراه اوست و شادابی و نشاط را برای او به همراه خواهد آورد. نباید فراموش کنید که: قرآن کریم دوست نیمه راه نیست. قرآن کتابی است که انسانها را به عبادت همراه با روحیه و نشاط و شادی دعوت مینماید.

اگر دوست انسان قرآن کریم باشد حتماً طرفدار این دوستی خداست و چه کسی قوی تر و مطمئن تر از الله متعال است و چه کسی قوی تر و مطمئن تر از خداوند متعال در حمایت از کسی؟

انسان با زندگی با قرآن روحیه بالایی پیدا می کند. متوجه می شود که خداوند متعال هر لحظه با او در حال گفتگو است. پس خود به خود حالت شادمانی و سرور به او دست میدهد و سبب میشود که زندگی را با خوشی سپری نماید. قرآن راه مبارزه با ظلم و زیر بار زور ظالم نرفتن را بخوبی به ما نمایش داده است راهی که نجات بخش توده های مردم مستضعف در طول تاریخ بوده است و مردم همواره با تکیه بر قرآن کریم، حضور در مساجد و شرکت در جلسات دینی توانسته اند با هم متحد شده و علیه کافران و ظالمان مبارزه نمایند.

سراسر این کتاب آسمانی پر است از کلام شیرین و محترمانه که آگنده از آداب و احترام و شخصیت قائل شدن برای پدر و مادر و بزرگان است. هر آنچه از کتب شاعران و آثار نویسندگان در باب اداب و احترام و نزاکت می جوئیم، همگی به یکباره در این کتاب مقدس و اداب آموز آمده است. کتابی که جهت سنین مختلف و در جوامع گوناگون با تفکرات و اعتقادات مذهبی متفاوت، کاربرد دارد.

این کتاب آسمانی نه تنها همواره وحدت و یکپارچگی مسلمانان را فراهم می کند بلکه اعتماد کلیه انسانهای روی زمین را درخواست می نماید. خداوند متعال جلّ عظمته در این کتاب مقدس از مسلمانان می خواهد که دست برادری به یکدیگر بدهند و از هر گونه تفرقه دوری نمایند.

زیرا هر گونه جدائی از یکدیگر زمینه را برای نفوذ مسلمانان فراهم می کند و موجب برادر کشی بین مسلمانان خواهد شد. جامعه اسلامی هرگز اجازه نفاق و جدائی بین برادران مسلمان را در یک جامعه اسلامی نخواهد داد.

قرآن به عنوان تکیه گاه مسلمانان جهان و عامل اتحاد در وحدت آنان همواره دیوار محکمی در برابر خواسته های غیر مشروع استعمارگران در سطح جهان بوده است. و نباید فراموش کرد که: این کتاب آسمانی نقطه قوت مسلمانان و نقطه ضعف و خار چشم دشمنان اسلام و مسلمانان بوده و خواهد بود.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾
اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست داننده غیب و آشکار است اوست بخشنده مهربان. (۲۲)

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ
الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾

اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، او پادشاه، منزّه، و بی عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و غالب، بزرگوار و شکوهمند و والا مقام و صاحب بزرگی کامل است. پاک است الله از آنچه با او شرک می آورند. (۲۳)

«مَلِك» به معنای مالک امور مردم و اختیاردار حکومت آنان است. «الْمَلِك» مالک جمیع مخلوقات است و در خلق خود هر طور که بخواهد، تصرف میکند.

«قُدُّوس» به معنای پاک و منزّه از هر عیب و نقص.

در التسهیل آمده است: قدوس از تقدیس مشتق است و معنی منزّه بودن از صفات مخلوقات از هر نقص و عیب را می دهد. صیغه ی قدوس مانند سبوح معنی مبالغه می دهد. (التسهیل ۱۱۱/۴) آمده است که فرشتگان در تسبیحات خود می گویند: (سبوح قدوس رب الملائکة و الروح).

«الْمُهَيِّمُنُ» به معنای صاحب سلطه و سیطره و مراقبت است. یعنی الله تعالی، احاطه کامل بر هستی دارد.

ابن عباس گفته است: یعنی ناظر اعمال بندگان است هیچ چیز از او نهان نیست. (تفسیر قرطبی ۴۷/۱۸).

«سَلامٌ» یعنی کسی که با سلام و عافیت برخورد می کند، نه با جنگ و ستیز و یا شرّ و ضرر. وبا تمام وضاحت این فهم را می رساند که الله تعالی هیچ گونه ضرری را به مخلوق خود نمی رساند. «و لا یظلم ربک أحدا» امام بیضاوی میفرماید: یعنی از هر نقص و آفتی سالم است، مصدر است و به عنوان مبالغه به صورت وصف به کار رفته است. («لباب التاویل فی معانی التزیل خازان» تألیف: علاءالدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان ۷۲/۴).

«مؤمن» یعنی کسی که به تو امانت میدهد و تو را در امان خود حفظ میکند.

«جبار» به دو معنای قادر بر جبر و جبران کننده آمده است.

«الْمُتَكَبِّرُ» شایسته عظمت و بزرگی، والامقام، خدایی که کبریا فقط شایسته ی او می باشد، و جز او هیچ کس لایق آن نیست. در حدیث قدسی آمده است: «عظمت و بزرگی، کمر بند، و کبریا، بالاپوش من است، هر کس در آن دو قصد شرکت را با من بکند، او را درهم می شکنم و اهمیت نمی دهم» («لباب التاویل فی معانی التزیل خازان» تألیف: علاءالدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان ۷۲/۴).

امام فخر رازی گفته است: تکبر برای انسان صفتی مذموم است؛ زیرا متکبر از خود تکبر ابراز می دارد. و چنین امری در مورد خلق نقص به شمار می آید؛ زیرا حق بزرگی و والایی ندارد. بلکه جز خفت و خواری حقی ندارد، پس وقتی بزرگی و والایی از خود نشان دهد، دروغ گفته است و این برای انسان مذموم است.

و اما هر گونه رفعت و والایی سزاوار خداوند متعال است، بنابراین هر وقت آن را ابراز دارد انسان را به شکوه و عظمت و علو منزلتش هدایت می کند. پس در مورد خدا ممدوح و پسندیده است. (تفسیر قرطبی ۴۷/۱۸).

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾

اوست خداوند آفریدگار پدید آور صورت دهنده، نام های نیک تنها برای اوست، آنچه در آسمانها و زمین است او را تسبیح می گوید، و او غالب با حکمت است. (۲۴)

«الْمُصَوِّرُ» اشیاء را آن گونه که خود بخواهد صورت و شکل می بخشد: هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء خازن گفته است: یعنی همو شکل خلق را مطابق اراده ی خود، طراحی می کند. (تفسیر کبیر ۲۹۴/۲۹).

امام صاوی میفرماید: همان طور که سوره با تسبیح خداوند منان شروع شده با آن نیز خاتمه یافته است؛ چرا که هدف نهایی همان است و خداشناس در نهایت به مرتبه ای از معرفت و شناخت میرسد که آن ذات اقدس را از هر عیب و نقصی مبرا بداند و به تقدیس و تنزیه او پردازد. («لباب التاویل فی معانی التزیل خازان» مشهور به تفسیر خازان ۷۳/۴. تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی)

شناخت اَسْمَاء و صفات الله:

خداشناس ترین انسان؛ شخصی است که از الله تعالی بیشتر می ترسد و تقوای بیشتری داشته باشد. مفسرین بدین نظر اند شخصی که بخواهد پروردگارش را بشناسد و یا شناختش را نسبت به الله تعالی تکمیل نماید در برابرش، هیچ راهی جز شناخت وی از طریق راه نصوص (وحی) که اوصاف و اعمال و

أسماء وی را صراحتاً بیان میدارند را دیگری وجود ندارد؛ زیرا خداوند متعال را نمی‌توان با چشمان و یا در دنیا مشاهده کرد، پس باید کوشید که با مراجعه به نصوص دینی وی را شناخت.

الله تعالی خود را برای بندگان خویش چنین تعریف و بیان می‌دارد: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (سورة البقرة: ۲۵۵). (الله آن ذاتی است هیچ معبودی برحق غیر از او وجود ندارد (که) همیشه زنده و پایدار است (تدبیر تمام کائنات در دست اوست)، او را نه پینکی می‌آید و نه خواب یعنی از کائنات یک لحظه غافل نمی‌باشد) هرچه در آسمان‌ها و هرچه در زمین است خاص از اوست، کیست که نزد او شفاعت کند مگر به اجازه او، آنچه را که پیش روی آنها است و آنچه را که پشت سر آنها است می‌داند (یعنی از احوال حاضر و آینده انسانها باخبر است) و مردم از علم او آگاهی نمی‌یابند، مگر آن مقداری که او بخواهد. کرسی او آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است، و نگهداری آنها (آسمانها و زمین) او را خسته نمی‌سازد، و او عالتر و بزرگتر است.)

همچنین طوریکه در آیه (۲۳ سورة الحشر) خواندیم: «خداوند آن ذاتی است که جز او معبود حقی وجود ندارد؛ او فرمانروا، منزّه، بی‌عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شکوهمند، و والا مقام و فرازمند است».

علم به صفات و أسماء الله:

قبل از همه باید گفت که: علم صفات و أسماء خدا یکی از دو رکن توحید است، اهمیت علم به أسماء و صفات خداوند متعال در این است که شناخت آنها یکی از دو رکن توحید به شمار می آید و توحید بزرگترین مسئله ای است که انبیاء علیهم السلام برای تثبیت آن آمده اند.

خواننده محترم!

در این هیچ جای شک نیست که ایمان با علم و عمل افزایش می یابد؛ هر اندازه که علم انسان نسبت به الله تعالی وعظمت اش بیشتر شود، به همان اندازه، ایمان وی نیز زیاد خواهد شد. همچنین هرگاه انسان به اوامر خداوند متعال لبیک گوید، ایمانش سیر صعودی طی می نماید. و اگر علم و عمل انسان اندک باشد، ایمان نیز سیر نزولی طی خواهد نمود؛ خداوند متعال می فرماید: «وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ، وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ» (سورة التوبة: ۱۲۴-۱۲۵). (و چون سوره ای نازل شود پس از میان آنها (منافقان) کسی هست که (به طور استهزاء) می گوید: ایمان کدام یک از شما را این (سوره) افزود؟ (بگو): اما آنانیکه ایمان آورده اند البته بر ایمان آنها افزوده است و آنها خوش و شادمان می شوند. (۱۲۵) و اما آنانیکه در دلها ایشان مرض (شک و نفاق) است، (آن سوره) پلیدی بر پلیدی سابق شان افزود و سرانجام در حالت کفر می میرند). بلی، مؤمنان آیات نازل شده و علوم و قوانینی را که در بر دارند، با عزم به عمل کردن به آنها تصدیق می نمایند. و این، باعث افزایش ایمان آنها میگردد. اما منافقان به خاطر تکذیب آیات الهی و عدم استجابت، کفرشان افزایش مییابد.

علم به اُسماء و صفات خداوند متعال، درك معنای آنها، عمل به محتوایشان و خواستن از خداوند متعال بوسیله‌ی آنها در دل بندگان خدا تعظیم، تقدیس، محبت، امید، ترس، توکل، و انابت ایجاد می‌کند؛ طوری که خداوند متعال در دل آنها به مثل اعلی در خواهد آمد که هیچ شریکی در ذات و صفاتش ندارد. همچنین هیچ کس نمی‌تواند چنین جایگاهی در قلب انسان داشته باشد. اینجا است که توحید قلبی متحقق می‌گردد، عبودیت خداوند متعال تجلی پیدا می‌کند، دلها در برابر عظمت و جلال خداوند خاشع و فروتن می‌گردند و تمام وجود انسان در برابر قدرت باری تعالی سر تعظیم فرود می‌آورد.

تعداد نامهای خداوند متعال:

تعداد از علماء معتقدند که نامهای خداوند منحصر به نود و نه اسم اند و بیشتر از این نیستند و در این راستا از حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم استدلال می‌نمایند که بر همین عدد تصریح نموده است.

ابن حزم می‌گوید: «خداوند دارای نود و نه نام است که معروف به اُسماء الله الحسنی هستند و هر کس از طرف خودش، چیزی به آنها اضافه کند، در این باره دچار انحراف شده است. و آنها همان اسم‌هایی هستند که در قرآن و سنت ذکر شده. (المحلی (۳۰/۱) ابن حزم).

ایشان با سند خودش این حدیث را آورده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد. یعنی یکی کمتر از صد. هر کس که آنها را حفظ نماید، به بهشت می‌رود». در روایت همام که یکی از راویان این حدیث است علاوه بر آن، آمده است که: «خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

سپس ابن حزم می‌گوید: «به صحت رسیده است که خداوند دارای نود و نه اسم می‌باشد؛ لذا برای هیچکس جایز نیست که برای خداوند نام دیگری را

جایز بدانند، چرا که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد یعنی یکی کمتر از صد» (المحلی (۳۰/۱) ابن حزم).

اما جمهور علماء منحصر دانستن نامهای خداوند را در این تعداد نمی‌پسندند. و آنچه که آنها را به این سمت سوق داده است، وجود نصوصی است که دال بر این است که تعداد آنها بیشتر از این می‌باشد.

ابن حجر عسقلانی می‌فرماید: «جمهور علماء معتقدند که نامهای خداوند متعال در این تعداد منحصر نمی‌شود؛ بلکه بیشتر از این است و امام نووی نقل کرده است که علماء بر این رأی، اتفاق نظر دارند... و این دیدگاه را روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله (ص) که امام احمد آن را روایت کرده و ابن حبان آن را صحیح دانسته، تأیید می‌نماید: «أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رَبِيعَ قَلْبِي، وَنُورَ صَدْرِي، وَجَلَاءَ حُزْنِي، وَذَهَابَ هَمِّي». «الهی! من بوسیله‌ی هر اسمی که خود را بدان نام نهاده‌ای، یا در کتابت نازل نموده‌ای، یا به یکی از مخلوقات تعلیم داده‌ای، یا ترجیح داده‌ای که نزد تو در علم غیب بماند، از تو مسألت می‌نمایم که قرآن را بهار دلم، نور سینه‌ام و برطرف کننده‌ی غم و اندوه من بگردانی».

أَسْمَاءُ اللَّهِ وَارْدَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ:

أَسْمَاءُ اللَّهِ که در کتاب الله ذکر گردیده اند عبارتند از:

- ۱- الله: معبود مطلق، ۲- الاحد: یگانه، ۳- الاعلی: والا در ذات و صفات، ۴- الاکرم: نیکوکار، ۵- الاله: معبود به حق، ۶- الاول: اول بلا ابتدا، ۷- الآخر: آخر بلا انتها، ۸- الظاهر: بلندمرتبه و غالب، ۹- الباطن: نهان و ناپیدا، ۱۰- الباری: آفریدگار، ۱۱- البر: خیر و نیکوکار، ۱۲- البصیر: بینا، ۱۳- التواب: بسیار توبه‌پذیر، ۱۴- الجبار: بسیار قادر و عظیم، غلبه‌کننده، ۱۵- الحافظ:

نگهدار، ۱۶- الحسیب: مراقب و حسابرس، ۱۷- الحفیظ: بسیار نگهدار، ۱۸- الحفی: مهربان، ۱۹- الحق: حق، ۲۰- المبین: آشکار، ۲۱- الحکیم: با حکمت، ۲۲- الحلیم: بردبار، ۲۳- الحمید: ستایش شده، ۲۴- الحی: زنده، ۲۵- القيوم: (پاینده) بی نیاز، ۲۶- الخبیر: آگاه، ۲۷- الخالق: آفریننده، ۲۸- الخلاق: بسیار آفریننده، ۲۹- الرئوف: بسیار مهربان، ۳۰- الرحمن: بخشاینده، ۳۱- الرحیم: مهربان، ۳۲- الرزاق: روزی دهنده، ۳۳- الرقیب: مراقب، ۳۴- السلام: مبرا از عیب، ۳۵- السمع: شنونده، ۳۶- الشاکر: سپاسگزار، ۳۷- الشکور: بسیار سپاسگزار، ۳۸- الشهید: حاضر و گواه، ۳۹- الصمد: کسی که برای رفع همه‌ی نیازها رو به سوی او می‌شود، ۴۰- العالم: دانا، ۴۱- العزیز: شکست‌ناپذیر، ۴۲- العظیم: بزرگوار، ۴۳- العفو: بسیار باگذشت، ۴۴- العلیم: بسیار دانا، ۴۵- العلی: دارای علو مطلق، ۴۶- الغفار: بسیار آمرزنده، ۴۷- الغفور: آمرزنده، ۴۸- الغنی: دارای غنای مطلق، ۴۹- الفتاح: گشاینده، ۵۰- القادر: توانا، ۵۱- القاهر: غالب و مسلط، ۵۲- القدوس: منزّه، ۵۳- القدیر: توانا، ۵۴- القریب: نزدیک، ۵۵- القوی: نیرومند، ۵۶- القهار: بسیار غلبه‌کننده، ۵۷- الکبیر: بزرگ، ۵۸- الکریم: صاحب کرم، ۵۹- اللطیف: باریک بین آگاه، ۶۰- المؤمن: ایمنی بخش، ۶۱- المتعال: بزرگوار و والا، ۶۲- المتکبر: برتر از آن که بر کسی ستم کند، ۶۳- المتین: استوار، ۶۴- المجیب: اجابت‌کننده، ۶۵- المجید: صاحب مجد و بزرگواری، ۶۶- المحیط: احاطه‌کننده بر همه هستی، ۶۷- المصور: صورتگر، ۶۸- المتقدر: توانا و قدرتمند، ۶۹- المقیم: روزی‌دهنده، ۷۰- الملک: پادشاه، ۷۱- الملیک: پادشاه توانا، ۷۲- المولی: سرور و سرپرست، ۷۳- المهیمن: مطلع بر نهان و آشکار، ۷۴- النصیر: یار و پشتیبان، ۷۵- الواحد: تنهای بی‌نظیر، ۷۶- الوارث: وارث، ۷۷- الواسع: گشاینده، ۷۸- الودود: بسیار مهربان، ۷۹- الوکیل: حافظ و نگهبان، شاهد، ۸۰- الولی: سرپرست و یاور، ۸۱- الوهاب: بسیار بخشنده.

أسماء الله وارده در أحادیث نبوی:

اسماء الله که در احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد گردیده است عبارتند از:

۸۲- الجمیل: زیبا، ۸۳- الجواد: بسیار بخشنده، ۸۴- الحکم: دادگر عادل، ۸۵- الحیی: صاحب حیا، ۸۶- الرب: پروردگار، ۸۷- الرفیق: دارای رفق و مهربانی، ۸۸- السبوح: بی نهایت منزّه، ۸۹- السید: سرور و آقا، ۹۰- الشافی: شفادهنده، ۹۱- الطیب: پاک، ۹۲- القابض: پس گیرنده، ۹۳- الباسط: گستراننده، ۹۴- المقدم: جلوبرنده، ۹۵- المؤخر: تأخیردهنده، ۹۶- المحسن: احسان کننده، ۹۷- المعطی: عطاکننده، ۹۸- المنان: دهنده نعمت های بزرگ، ۹۹- الوتر: منفرد و تک و تنهای بی مانند.

ومن الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الممتحنة
 جزء ۲۸

سورة ممتحنة در مدینه منوره نازل شده و دارای سیزده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

نامگذاری این سوره به «مُتَحِنَه» (به کسر حاء) به سبب اضافه مجازی فعل امتحان به سوی زن مهاجری است که بیان حال وی در آیه (۱۰) خواهد آمد. یا «ممتحنة» (به کسر حاء) وصف سوره است. چنان که در وصف سوره برائت، «فاضحه» یعنی سوره «رسواگر» آمده است. و «ممتحنة» (به فتح حاء) نیز خوانده شده است که بنابراین قرائت، فعل امتحان به سوی آن زنی اضافه حقیقی یافته که آیه (۱۰) درباره وی نازل شده است و او ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط زن عبدالرحمن بن عوف (رض) بود.

ارتباط سورة الممتحنة با سورة قبلی:

ارتباط سورة ممتحنة به سورة ما قبلش این است که چون خداوند سبحان در سوره حشر کفار و منافقین را یاد نمود سوره ممتحنة را نیز به ذکر تحریم دوستی و ارتباط با ایشان و وجوب دشمنی و خصومت با آنان افتتاح نمود.

علت نامگذاری:

«سورة الممتحنة» و «سورة الإمتحان»؛ نامگذاری این سوره به «ممتحنة» و «امتحان» به سبب آیه دهم آن است که در باره زنانی است که از مکه مکرمه به مدینه منوره پناهنده می شدند و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم دستور داد تا آن زنان را امتحان کنند.

همچنان این سورة به نام سورة مبعره، و سورة فاضحه نیز یاد می‌شود، امام سخاوی (رح) میفرماید که: این سورة بعد از سورة (أحزاب) و پیش از سورة (نساء) نازل شده است. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی).

محتوی و موضوعات:

سورة ممتحنة در حقیقت از دو بخش تشکیل می‌گردد:

بخش اول: از مسأله حبّ فی الله (یعنی اینکه من تو را فی سبیل الله و در راه خدا دوست دارم.) و بُغض فی الله و نهی از طرح دوستی با مشرکان سخن می‌گوید، و مسلمانان را به الهام گرفتن از پیامبر با عظمت ابراهیم علیه‌السلام دعوت می‌کند، و تأکید می‌دارد که او را به عنوان سر مشق و نمونه خود قرار دهند و از او سر مشق بگیرند.

سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌نویسد: این سوره با همان چیزی به پایان می‌رسد که سر آغاز این سوره بدان آغاز گردیده بود. آن چیز عبارت از نهی ازدوستی و یاری با دشمنان الله است، آن کسانی که خدا بر ایشان خشم گرفته است، چه از میان مشرکان و چه از میان یهودیان. تا تعین وسیله جدائی و گسیختن و بریدن از هر لحاظ حاصل شود از همه خویشاوندی‌ها و پیوستگی‌ها و ارتباط‌ها، و جز رابطه عقیده و جز خویشاوندی و پیوستگی ایمان، در میان نماند.

بخش دوم: پیرامون عدم مسترد کردن زنان مهاجر و آزمایش امتحان از آنها و احکام دیگری در این رابطه را مورد بحث قرار داده است.

قابل تذکر می‌دانم که: از میان یکصد و چهارده سوره‌ی قرآن کریم، در آغاز نه سوره به مسئله دشمن شناسی توجّه شده است؛ که از آن جمله میتوان به:

(سوره‌های برائت، احزاب، محمد، ممتحنة، منافقون، معارج، بینه، کافرون و مسد.) اشاره بعمل آورد.

همچنان باید یاد آور شد که در قرآن عظیم الشأن، آیات دشمن‌شناسی بیش از آیات الاحکام است. یکصد و نود و یک مرتبه کلمه «ضَلَّ»، پانصد و بیست و یک مرتبه کلمه «کفر»، سی و هفت مرتبه کلمه «نفاق» و چهل و پنج مرتبه کلمه «صدّ» آمده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

تعداد آیات این سوره به سیزده آیات میرسد، و تعداد کلمات آن به (۳۷۰) سه صد و هفتاد کلمه، بالغ می‌گردد (البته با در نظر داشت اقوال علماء در تعداد آن) و تعداد حروف این سوره به (۱۷۹۳) یک هزار و هفت صد و نود و سه حرف، و (۷۰۵) هفت صد و پنج نقطه بالغ می‌گردد. (البته با ذکر اقوال مختلف در عدد آن). (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی).

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می‌توانید در سوره طور مطالعه فرمایید.

زمان نزول:

تاریخ نزول سوره ممتحنة قسمتی در سال ششم هجری پس از صلح حدیبیه و قسمتی در سال هشتم هجری است و بعد از سوره احزاب نازل شده.

ترجمه و تفسیر سورة الممتحنة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسْرِتُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می کنید، در حالی که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند، و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شما است از شهر و دیارتان بیرون میرانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید پیوند دوستی با آنها برقرار نسازید، شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار میکنید در حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار میکنید از همه بهتر میدانم، و هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست گمراه شده. (۱)

«عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ» (دشمن و دشمن خویش)

کلمه ی «عدو» هم به یک نفر و هم به گروهی از اشخاص اطلاق می شود، ولی در اینجا هدف، گروه است؛ زیرا در مقابل آن، کلمه ی «أَوْلِيَاءَ» که جمع است، به کار رفته است.

خواننده محترم!

موضوع دشمن شناسی در دین مقدس اسلام از اهمیت والایی برخوردار است و از همین رو کلمه «عدو و اعداء» در قرآن عظیم الشأن بارها تکرار شده و

آیات متعدد، چهره دشمنان اسلام و راه‌های مقابله با شیوه‌های نفوذ آنان را برای ما به خوبی تبیین نموده است این تعلیمات قرآنی هم دشمنان ما را به ما می‌شناساند و هم شیوه‌های مبارزه با آنان را.

قابل دقت و توجه می‌میدانم که: به طور طبیعی، بدون بصیرت و هوشیاری و دشمن شناسی، انسان نمی‌توان بر توطئه‌های دشمنان خویش به پیروزی دست یابد.

قرآن عظیم الشان واحادیثی نبوی طوریکه گفتیم به دشمن شناسی واز جمله به معرفی دشمن درونی ؛ توجه واهتمام خاصی بعمل آورده است. زیرا اگر انسان دشمن خود را رودرروی خود ببیند، طبعاً از خود دفاع می‌کند و مواظب است تا کمترین ضربه را از ناحیه دشمن متحمل شود، اما دشمن پنهان ودشمن درونی بدترین دشمنان است، چرا که انسان از آن غافل می‌شود و از نقشه‌های او کمتر آگاهی می‌یابد. دشمن خانگی ضربات مهلک‌تری را به به انسانها وارد می‌کند، لذا بر ماست ابتدا دشمن درون را شناخته و از نقشه‌های شوم آن آگاهی پیدا کنیم و پس از سرکوبی او با عزمی استوار بر دشمن بیرون کمر مقابله بسته کنیم. مهمترین دشمنان درونی انسان، نفس انسان و شیطان هستند.

قرآن عظیم الشان در آیات متعددی از برنامه‌ها و توطئه‌های دشمن به مسلمانان نه تنها خبر می‌دهد، بلکه در قبال آن وظیفه مسلمانان را به آنان گوشزد مینماید: از جمله درمورد افکار و آرزوهای دشمن: میفرماید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» (سورة مائده، ۸۲). (قطعاً سخت‌ترین دشمنان اهل ایمان را یهودیان و مشرکان خواهی یافت).

هكذا میفرماید: «ما يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (سورة بقره، ۱۰۵) (نه کفار از اهل کتاب و نه

مشرکان، هیچ کدام دوست ندارند که از طرف پروردگارتان به شما هیچ خیری برسد.)

و در (آیه ۹ سوره قلم) می فرماید: «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» (آرزو دارند که شما نرمش نشان دهید تا با شما سازش کنند.) و باز در (سوره آل عمران، آیه ۱۱۸) می فرماید: «وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ» (آرزو دارند که شما در رنج قرار گیرید.) و میفرماید: «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ...» (نساء، ۱۰۲.) (آرزو دارند که شما از اسلحه و سرمایه خود غافل شوید.)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ»

در آیه فوق الله تعالی با یک خطاب اعجازآمیز، زیبا و آموزنده به مؤمنان میفرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمنان من و دشمنان خود را دوست نگیرید.

تعریف واضح از دشمنان الله به کسانی خطاب است، که به الله تعالی کفر یا شرک ورزیده و به آنچه که در کتابهای او آمده است، ایمان نیاورده باشد. یکی از اساسی ترین شرایط موفقیت یک شخص و یا یک جامعه در تمامی عرصه ها شناخت دشمن است و هر گاه انسان در صحنه زندگی دشمن خویش را شناخت و به دفع به موقع آنها پرداخت به موفقیت دست خواهد یافت.

قرآن عظیم الشأن بیانگر آن است که حضرت آدم علیه السلام و حضرت حوا با شیطان و وسواس دشمنانه او روبرو شدند و شیطان در لباس دوست به جنگ مسجود ملائکه الله آمده و آنها را فریب داد. و خود را از گزند آنان در امان می داشت. یکی از مشکلات انسان امروز دشمن شناسی و تمرکز برهمه ی دسایس و وسواس اوست تا بتواند به مقابله با آنها برخیزد.

دشمن مؤمنان کسانی اند که با ایشان خیانت کرده، یا با ایشان جنگیده، یا دیگران را در جنگ علیه ایشان یاری و مساعدت می نمایند، مانند کفار مکه

که در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم با تمام شدت و افراطیت علیه مسلمانان قرار گرفتند و آنان را به قتل رسانیده، مجبور به ترک دیار شان کردند و حتی مانع عبادت شان شدند.

وظیفه شخص مسلمان در برابر دشمن:

قرآن عظیم الشأن فورمول های زیبا و دقیق را در باره وظیفه مسلمان در مورد دشمن شناسی چنین بیان فرموده است:

بطور مثال در (آیه: ۴ سورة منافقون) می فرماید: «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ» (آنان دشمنند پس از آنان احتیاط کن). این بدین معنی است که: دشمن را باید بشناسیم و فریب ظاهر و سخنان او را نخوریم، به هر قیافه ای نباید اعتماد کنیم، در ضمن قابل یاد آوری است که هر قیافه زاهدانه دلیل تقوا نیست. در برخی موارد، ظاهر زیبا وسیله فریب مردم است.

همچنان قرآن عظیم الشأن می فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...» (انفال، ۶۰). (آنچه توان دارید برای مقابله با دشمن آماده کنید).

قرآن عظیم الشأن، مسلمانان را به وحدت و اتفاق دستور داده و به آن فرا می خواند تا از تنازع و مشاجره های درونی خویش، جهت پیشگیری از سستی و زبونی و اضمحلال اقتدار و عظمتشان به طور صریح نهی می کند.

بنابر این مسلمانان با وجود اختلافات سلیقه ای و طبیعی و اختلاف در امور جزئی و فرعی، باید در برابر دشمنان بالفعل و بالقوه خود، در جهت حفظ و دفاع از دین و دسترس به اهداف اساسی و اصولی در ابعاد گوناگون، همسو و همفکر و هم مرام باشند و با تمام توان و برنامه های منسجم و همسو، از دین و دستاورد های آن دفاع نمایند.

همچنان (در آیه ۱۱۸ سورة آل عمران) می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ

أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» (ای کسانی که ایمان آورده اید! از غیر خود (از غیر مسلمانان) محرم راز نگیرید (مردم دیگر را) که (ایشان) از رساندن هیچگونه ضرر و فساد انداختن در میان شما) کوتاهی نمی کنند، و دوست دارند که شما به هر رنج و مشقت گرفتار شوید، چون دشمنی از دهان ایشان ظاهر شده است، و آنچه (از دشمنی که) در سینه هایشان پوشیده می دارند بزرگتر است، البته آیات را برای شما بیان کردیم اگر (عقل و خرد دارید) باندیشید. بطور کلی باید بعرض برسانم که: ملاک دوستی و روابط صمیمانه‌ی مسلمانان با سایر جوامع باید بر بنیاد ایمان استوار باشد.

شأن نزول آیه ۱:

۱۰۶۸- بخاری و مسلم از علی کرم الله وجهه روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم من، زبیر و مقداد بن اسود را فرستاد و گفت: بروید تا که به روضه خاخ برسید و در آنجا زنی در حال سفر است که همراه خود نامه دارد، نامه را از او بگیرید و به نزد من بیاورید. روان شدیم تا به روضه خاخ رسیدیم. ناگاه در آنجا زنی را در حال سفر یافتیم و گفتیم: نامه را بیرون کن، گفت: من نامه ندارم، گفتیم: یا نامه را می دهی و یا تلاشی می شوی. نامه را از گیسوان بافته خود بیرون آورد و به ما داد. ما نامه را خدمت رسول الله آوردیم که از طرف حاطب بن ابی بلتعه رضی الله عنه به عده ای از مشرکان مکه نوشته شده بود و آن‌ها را از برخی اقدامات نبی اکرم صلی الله علیه وسلم آگاه میساخت.

پیامبر گفت: ای حاطب این چیست؟

گفت: یا رسول الله! در مورد من به شتاب تصمیم نگیر، زیرا من در مجاورت قریش قرار دارم و از متن قبیله نیستم. تمام مهاجرانی که با تو هستند در مکه نزدیکان و خویشاوندانی دارند که به پشتیبانی آنها اموال و خانواده شان حمایت می‌شود. چون من ارتباط نژادی و خویشاوندی با آنها نداشتم ترجیح دادم که دست‌آوردی داشته باشم تا به سبب آن نزدیکان مرا حمایت کنند.

این عمل را از بی‌دینی، ارتداد و رضایت به کفر انجام نداده‌ام. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: راست می‌گویند. پس آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ...» در آن مورد نازل شد. (صحیح است، بخاری ۳۰۰۷ و ۴۸۹۰، مسلم ۲۴۹۴، ابو داود ۲۶۵۰، ترمذی ۳۳۰۵، نسائی ۶۰۵، ابن حبان ۶۴۹۹، بیهقی در «دلائل» ۱۷ / ۵، احمد ۱ / ۷۹. «تفسیر شوکانی» ۲۶۵۷).

قابل یادآوری است که: اکثریت مفسرین بدین باور اند که این آیه کریمه: بر نهی قطعی و همه‌جانبه از موالات و دوستی با کفار دلالت می‌کند.

نظریات فقهای اسلام:

فقهای اسلامی دارای نظریات ذیل در مورد داستان حاطب که در شأن نزول آیه مبارکه که همان جاسوسی برای کفار می‌باشد ارایه داشته‌اند: مالکی‌ها بر آنند که جاسوس مسلمان کشته می‌شود اما جمهور فقها بر آنند که او کشته نمی‌شود بلکه امام او را بر حسب آنچه که مصلحت بداند، تعزیر کند؛ از قبیل زدن، به زندان افکندن و مانند این. و هردو گروه به داستان حاطب استدلال کرده‌اند زیرا مالکی‌ها گفته‌اند: اگر حاطب از اهل بدر نبود، پیامبر (ص) او را می‌کشت. گروه دوم می‌گویند: رسول الله (ص) حاطب را به این دلیل نکشتند که او مسلمان بود.

همچنین در حدیث شریف به روایت علی (رض) آمده است که فرمود: شخصی به نام فرات بن حیان را که برای مشرکان جاسوسی کرده بود، نزد

رسول اکرم (ص) آوردند ایشان دستور دادند که او کشته شود. پس فریاد کشید: ای گروه انصار! آیا من کشته می‌شوم در حالیکه گواهی می‌دهم به این که خدایی جز معبود یگانه نیست و این که محمد رسول خداست؟ آن گاه دستور دادند که آزادش کنند، سپس فرمودند: «إِنْ مِنْكُمْ مَنْ أَوْكَلَهُ إِلَى إِيْمَانِهِ، مِنْهُمْ فِرَاتُ بْنُ حِيَانَ: همانا از شما کسانی هستند که من آنان را به ایمان‌شان وامی‌گذارم، که از آن جمله است فِرَاتُ بْنُ حِيَانَ».

ملاحظه می‌کنیم که در آیه کریمه برای تحریم موالات با کفار پنج سبب ذکر شده است:

- ۱- کفرشان به خدای سبحان و رسول وی.
- ۲- بیرون راندن رسول اکرم (ص) و مؤمنان از دیار و اموال شان در مکه.
- ۳- دشمنی و ستیز آن‌ها با مؤمنان.
- ۴- کشتن مؤمنان و زدن و دشنام دادن آن‌ها.
- ۵- حرص آنان بر کفر به محمد صلی الله علیه وسلم. (مواخذ: تفسیرانوار القرآن سورة مبارکه ممتحنة).

إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿٢﴾

اگر آنها بر شما مسلط شوند دشمنان سرسخت شما خواهند بود، و دست و زبان خود را به بدی بر شما می‌گشایند و دوست دارند شما به کفر باز گردید. (۲)

«إِنْ يَتَّقُواكُمْ»: اگر بر شما دست و قدرت یابند و یا هم بر شما کامیاب و پیروز و چیره شوند شما را به آرامی نمی‌گزارند. در جمله: «إِنْ يَتَّقُواكُمْ» به ما می‌آموزند که: دشمنان به دنبال سلطه همه جانبه و کامل بر شما می‌باشند.

در جمله «إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً» به ما می آموزند که؛ هوشیار و آگاه باشید که: خاموشی دشمن، نشانه‌ی دوستی او نیست بلکه این بدین معنی است که او تا هنوز فرصت ضربه زدن را نیافته است.

«يَسْطُوا»: می گشایند. مراد گشودن دست تعدی و ستمگری.

«يَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ» دشمن هم تهاجم نظامی دارد، و «وَأَلْسِنَتُهُمْ» وهم تهاجم فرهنگی، یقین کامل داشته باشید که: نه از ظلم عملی، زبانی، اقتصادی و سیاسی... آنان در آمان نخواهند ماند. ریشه‌ی دست و زبان درازی‌های دشمن، خواسته‌های قلبی و درونی دشمن است. دشمنان، در دشمنی خویش با شما وحدت و هماهنگی کامل دارند، «وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» هدف دشمن از وارد کردن ضربات نظامی و فرهنگی، اینست تا شما از مکتب عالی اسلام دست بردار شوید. همچنان به یاد داشته باشید، تا زمانی از شما دست بردار نخواهند شد و از شما راضی هم نخواهد شد، و تا زمانی زمینه‌های فشار را بر شما ادامه خواهد داد، تا شما وادار به اقرار به پروگرام‌ها مطروحه کافران و در نهایت اقرار به کفر نورزید، طوریکه در (در آیه ۲۱۷ سورة بقره) میفرماید: «لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا» (و پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دین تان بازگردانند).

لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣﴾

روز قیامت نه خویشان شما و نه فرزندانان هرگز به شما سود نمی‌رسانند در آن روز الله در میانان جدایی خواهد آورد و الله به آنچه می‌کنید بیناست. (۳) «أَرْحَامُ»: جمع رَحِم، خویشی و خویشاوندی. در اینجا کنایه از خویش و خویشاوند است.

«لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ»

طوری‌که در فوق هم متذکر شدیم که در آیه مبارکه آمده است که: خویشاوندان و اولاد شما که به خاطر آنها با کفار از در دوستی در می‌آیید، در روز قیامت برای شما هیچ سودی ندارند. هرگز نفعی برایتان نمی‌آورند و ضرری را از شما دور نمی‌کنند.

امام صاوی در این باره می‌نویسد:

این قسمت از آیه خطا بودن نظر حاطب را نشان می‌دهد، انگار گفته است: نزدیکان و اولاد شما که در مکه می‌باشند، شما را وادار به خیانت به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و مؤمنان نکند به گونه‌ای که اخبار آنان را به کفار بگویید و با دشمنان آنان از در دوستی درآیید؛ زیرا خویشاوندان و اولادتان که به خاطر آنها از فرمان خدا سر برتافتید، برایتان سودی ندارند. (تفسیر صاوی ۱۹۵/۴).

«يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ» در آن روز پر اضطراب خدا در بین مومنان و کافران حکم می‌کند. مؤمنان را به بهشت و مجرمان را به دوزخ روانه می‌کند. روز قیامت شما را از یکدیگر جدا می‌کند و هر یکی جدا از دیگری خواهید بود و خویشاوندی‌ها و فرزندی‌ها در میان نخواهد بود.

زیرا عامل که شما را به یکدیگر مرتبط، و پیوند می‌داد، دیگر از بین رفته، و گسیخته و پاره گردیده است تنها عامل که از هم نه پاشیده و از بین هم نخواهد رفت همانا عامل عقیده است، و جز آن، چیزی در پیشگاه الله تعالی انسانها را به یکدیگر پیوند و ارتباط نمیدهد.

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (الله می‌بیند هرکاری را که خواهید کرد). در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی از کار ظاهر و از نیت پنهانی باخبر است که در پشت سر کار است و در دل و درون انسان جای دارد.

خواننده محترم!

از آنجا که یکی از عوامل برقراری رابطه با دشمنان، حفظ روابط خانوادگی و خویشاوندی است، بنابر همین اصل که در آیه فوق با تمام صراحت اعلام داشت که: خانواده و خویشاوند کافر، در قیامت به درد شما نمی خورند، پس به خاطر آنها خود را به گناه اغشته نسازید.

در آیات بعدی برای تأیید و تأکید ترک موالات با کفار واقعه ای حضرت ابراهیم علیه السلام را ذکر نمود که کل اعضای خاندان او مشرک بودند و او از همه ی آنها نه تنها اعلام برائت و بیزارى نمود، بلکه اعلام عداوت نموده و نشان داد که تا وقتی شما بر خدای واحد لاشریک، ایمان نیاورید، و از شرک دست بردار نشوید، دیوار بغض و عداوت بین ما و شما حایل خواهد ماند.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤﴾

مسلماناً برای شما در ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست، وقتی به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای الله می پرستید بیزاریم، به شما کفر ورزیده ایم و بین ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه ابدی است تا این که تنها به الله ایمان آورید، مگر سخن ابراهیم به پدرش که گفت: من برای تو [در صورتی که دست از دشمنی و کینه با حق برداری] آمرزش خواهم خواست و در برابر الله به سود تو اختیار چیزی را ندارم. پروردگارا! بر تو توکل کردیم، و به سوی تو باز گشتیم، و باز گشت به سوی توست. (۴)

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: در مورد دشمنی با مشرکان و تبراً از آنها، خدا به مؤمنان امر کرده است که به ابراهیم خلیل و مؤمنان همراه او اقتدا کنند؛ زیرا ایمان مقتضی قطع رابطه با دشمنان خدا می باشد.

«إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ» جز در مورد استغفار ابراهیم برای پدرش، که در آن مورد به او اقتدا نکنید؛ چون ابراهیم به امید مسلمان شدن برای پدر طلب بخشودگی کرد: «فلما تبين له أنه عدو لله تبرأ منه. وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» این تتمه‌ی کلام ابراهیم است که به پدرش گفت. یعنی در صورتی که برای الله شریک قرار بدهی نمی توانم چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنم، و جز استغفار نمی توانم کاری برایت انجام دهم. «رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا» خدایا! در تمام امور فقط به تو تکیه و اعتماد می کنیم. «وَالَيْكَ أُنَبِّئُ» و پیش تو برمی گردیم و توبه می کنیم. «وَالَيْكَ الْمَصِيرُ» و در منزلگاه آخرت سرانجام پیش تو می آییم.

مفسران می افزایند: همان طوریکه در سوره‌ی مریم آمده است ابراهیم وعده‌ی استغفار را به پدر داده بود: «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا»، و همان طور که در سوره‌ی شعراء آمده است عملاً برایش طلب مغفرت کرد: «وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ»؛ اما تمام اینها به امید مسلمان شدنش بود. بعد از آن که وقتی یقین پیدا کرد که کافر است، همان طوریکه در سوره‌ی توبه آمده است، از آن پشیمان شد: «وَمَا كَانَ اسْتَغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَأَ مِنْهُ.» (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

پدر ابراهیم دعوت پسر را رد کرد:

بعد از اینکه قوم ابراهیم علیه السلام در زمینه‌ی معبودهای باطلشان قانع نگشتند، به جدال و مقابله به حضرت ابراهیم علیه السلام پرداختند، طوریکه قرآن عظیم الشأن در (ایات: ۸۰ الی ۸۲ سورة الأنعام) این داستان را بشرح ذیل ذکر میفرماید: وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا

تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يُشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَإِذَا الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾

(و قومش ابرهیم با او مجادله کردند. گفت: (ابراهیم) آیا با من درباره (وحدانیت) الله مجادله می کنید؟ در حالیکه او مرا هدایت کرده است، و من از آنچه با او شریک میسازید بیمی ندارم، مگر این که پروردگارم (درباره من) چیزی بخواهد. و علم پروردگار من به هر چیزی احاطه یافته است، پس آیا یادآور نمی شوید و پند نمی گیرید؟ (۸۱) و چگونه از آن چیزی که شریک (الله) ساخته اید بترسم، در حالیکه شما چیزهایی را که الله هیچ دلیلی در باره آنها نازل نکرده است می پرستید و بیمی به دل راه نمی دهید؟ (بگویید) که کدام یک از این دو گروه به ایمنی احق ترند، اگر می دانید؟

آنانی که ایمان آورده اند و ایمان شان را به شرک آلوده نکرده اند، این گروه اند که از عذاب در امن اند و این گروه راه یاب اند.)

با این حال در میان قوم ابراهیم علیه السلام شخصی وجود دارد که برای ابراهیم عزیز و محبوب است و آن پدرش آزر است.

مؤرخین می نویسند که نام پدر ابراهیم، آزر نام داشت و او کافر بود، طوریکه پروردگار با عظمت در مورد میفرماید: «قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّي أَرِيكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (سورة الأنعام: ۷۴). (و یادآور شو چون ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت ها را معبود خود قرار می دهی؟

یقیناً من تو و قومت را در گمراهی آشکار می بینم.)

ابراهیم علیه السلام به صورت اختصاصی به دعوت پدر خود می پردازد و با کلمه «يَا أَبَتِ» (ای پدرم!) با نهایت شفقت و مهربانی و حرمت به دعوت

پدرش می پردازد، خداوند میفرماید: «وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» ﴿٤١﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿٤٢﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾ يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾» (سورة مريم: ٤١-٤٥). (و یادآور شو در این کتاب ابراهیم را، بی گمان او بسیار راستگو و پیغمبر بود. (٤٢) وقتی که به پدر خود گفت: ای پدر جان! چرا چیزی را پرستش می کنی که نمی شنود و نمی بیند و چیزی را از تو دفع نمی کند؟ (٤٣) ای پدر جان! البته از علم چیزی به من آمده که به تو نیامده است، لذا، از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت نمایم. (٤٤) ای پدر جان! شیطان را پرستش مکن، به راستی که شیطان عصیانگر پروردگار مهربان است. (٤٥) ای پدرم! من از این می ترسم که عذابی از جانب پروردگار مهربان به تو برسد و آنگاه دوست و همنشین شیطان باشی.)

امادر مقابل این بیان زیبا و مؤدبانه و دلسوزانه، پدرش اینگونه به او جواب می دهد که الله تعالی بیان میفرماید: «قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَأَهْجُرَنِي مَلِيًّا» (سورة مريم: ٤٦). (پدر ابراهیم) گفت: ای ابراهیم! آیا تو از معبودان من روگردانی؟ اگر (از مخالفت و اعراض خود) باز نیایی حتما تو را سنگسار خواهم کرد، و برو مدت دراز از من دور شو.)

بدین ترتیب حضرت ابراهیم علیه السلام به جدال با پدر ادامه نمی دهد و با جواب بد و ناشایست معارضه نمی کند، بلکه به پدر میگوید: «قَالَ سَلِمْتُ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا، وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» (سورة مريم: ٤٧-٤٨). (ابراهیم)

گفت: سلام بر تو (با تو وداع می کنم)، به زودی از پروردگارم برایت آمرزش می خواهم، چون که او بر من مهربان است. (۴۸) و (حالا) از شما و از آنچه به جز الله می پرستید، کناره گیری می کنم. و پروردگارم را (به دعا) می خوانم، امید است که در خواندن پروردگارم ناامید و ناکام نباشم).

«سَلِّمْ عَلَیْكَ»^ط: سلام علیک یعنی؛ از طرف من در امانی و هیچ زیانی به تو نمی رسد، برخی هم گفته اند: یعنی خداحافظ. و برخی هم گفته اند: سلام نیکی انسان و بردباری وی است. (ملاحظه شود سورة فرقان آیه ۶۳ و نجوی، معالم التنزیل، ۲۳۵/۵).

خواننده محترم!

اگر در آیات متبرکه فوق نظر به اندازیم با وضاحت در خواهیم یافت که: در مکالمه حضرت ابراهیم علیه السلام که با قومش صورت گرفت و بخصوص مکالمه و شیوه دعوت که با پدراش صورت گرفت، ازسبک و شیوه خاصی دعوتی استفاده بعمل آمده است که؛ که برای مبلغین ودعوت گرای ما درس عالی و رهنمود درجه یک بشمار می رود:

شیوه و سبک کار دعوتی حضرت ابراهیم علیه السلام همیشه با استدلال و منطق عالی توأم بود، و در راستای ابطال معبودهای آن ها با زبان منطق و مستدل به بیان حق شیوا می پرداخت.

حضرت ابراهیم علیه السلام بی نهایت مؤدب و خیرخواهانه با مردم صحبت می کرد، صدای خویش از حد معمول بلند نمی کرد، و هدف خویش را با زبانی تیز و ناراحت کننده برای مردم بیان نمی کرد، بلکه مهربانی در کلامش غوطه ور بود و مخاطب، خیرخواهی او را خواسته و ناخواسته حس میکرد. حضرت ابراهیم علیه السلام در برابر تهدید و اذیت آنان جدال نمی کند، بلکه بلعکس به دعوت ادامه می دهد و حق برایش از دفاع از خود اولی تر است.

حضرت ابراهیم علیه السلام صریح حق را بیان می کند، و در راستای بیان توحید برخلاف برخی از مسلمانان شرایط زمانی و مکانی را در نظر نمی گیرد و صریح و بدون هیچ تردید و مقدمه چینی حق را بیان میدارد و در برابر مُنکر آن و خصوصاً پدرش برائت و انکار خود را از آن ها و اعتقاداتِ باطل بیان می کند، این نما دی راستین و شیوه ای صحیح از بیانِ حقیقت می باشد.

(مواخذ: (اهداف دعوتی داستان آدم، نوح و ابراهیم: تألیف: دکتر یونس یزدان پرست (حمل) ۱۳۹۵ شمسی، رجب ۱۴۳۷ هجری).

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْلَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۵﴾
پروردگارا ما را وسیله آزمایش [و آماج آزار] برای کسانی که کفر ورزیده اند مگردان و بر ما ببخشای! تو غالب با حکمت هستی. (۵)

«رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا» پروردگارا! آنان را بر ما چیره مگردان و ما را وسیله آزمایش و آماج آزار کسانی مگردان که کفر ورزیده اند. (نظر اول از ابن عباس و دوم گفته مجاهد است و اول راجح است؛ زیرا برای خود دعا کرده اند که کفار بر آنان چیره نشوند و ابن عطیه آن را پذیرفته است.)

مجاهد گفته است: یعنی نه به وسیله آنها و نه از جانب خودت ما را در معرض عذاب قرار مده، تا نگویند: اگر آنها بر حق بودند این چنین مصیبتی نمیدیدند.

«رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ» جمله بی نهایت زیبا است که دین و سیاست در کنار هم قرار داده شده است، برائت از کفار، در کنار طلب مغفرت از الله دعای است که؛ هم رنگ سیاسی دارد و هم رنگ معنی. بناءً ما باید دستان خویش را به درگاه بلند نمایم، که هم توانمند است و هم حکیم.

«وَاعْفِرْ لَنَا» و گناهان ما را ببخشای.

«رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» خدایا! تویی مقتدر که هر کس به تو روی آورد خوار و ذلیل نمی شود، و تویی حکیم که هیچ کاری را بدون خیر و

مصلحت انجام نمی‌دهی. تکرار ندا برای مبالغه در تضرع و التماس است. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦﴾

به راستی برای شما در آنان سرمشقی نیکوست، برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امید داشته باشد، و هر کس رویگردان شود [بداند] که خداوند بی نیاز ستوده است. (۶)

ابو سعود گفته است: به منظور تحریک و تشویق به اقتدا کردن به ابراهیم علیه السلام تکرار شده و از این رو با قسم آغاز گشته است. (ابو سعود ۱۵۷/۵).
عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧﴾

امید است الله میان شما و کسانی از کافران که با آنان دشمنی داشتید [به وسیله اسلام آوردنشان] دوستی برقرار کند، والله تواناست، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۷)

خواننده محترم!

الله تعالی می‌خواهد در این آیه مبارکه به این واقعیت اشاره بعمل ارد: مسلمانان که به خاطر قطع رابطه با خویشاوندان کافر احساس کمبود و خلاء عاطفی می‌کردند، پیام می‌دهد که در آینده این کمبود و خلاء، جبران خواهد شد و بسیاری از آنان به دین مقدس اسلام گرایش و تمایل پیدا خواهند کرد.

در التسهیل آمده است: بعد از اینکه مؤمنان با کفار قرابت و مودت داشتند، خدا به آنها دستور داد که با کفار دشمنی و قطع رابطه کنند که صدق آنان معلوم شد، خداوند با این آیه با آنها از در ملاطفت در آمد و به آنها وعده داد که در بین آنان محبت و مودت برقرار نماید. و این محبت در فتح مکه کامل شد و قریش مسلمان شدند. (التسهیل ۱۱۴/۴).

در ضمن الله تعالى در جمله «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً» به مسلمانان میرساند که: دگر گونی دلها و ایجاد مودت ها به دست الله تعالى است. «وَاللَّهُ قَدِيرٌ» و از این تبدیلی عداوت به مودت تعجب نکنید، باید متیقین باشیم که الله تعالى بر هر کاری قادر است.

مفسر امام رازی میفرماید: «عسی» از جانب الله تعالى وعده است، و خدا به وعدهی خود جامه ی عمل پوشاند و کفار مکه را با مسلمانان در کنار هم قرار داد و آنها را جمع کرد. و در موقع فتح مکه با هم در آمیختند. (التسهيل ۱۱۴/۴).

«وَاللَّهُ قَدِيرٌ» و خدا توانا می باشد و هیچ چیز او را در مانده نمی کند و بر زیر و رو کردن قلوب و تغییر احوال قادر است. «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» و در حق آن که توبه کند و به سویش برگردد، مغفرت و مهر و رحمت فراوان دارد.

همچنان نباید فراموش کرد که: بخشش الله تعالى برخاسته از رحمت اوست. لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٨﴾

خداوند شما را از کسانی که با شما در [کار] دین نجنگیده اند و شما را از خانه هایتان بیرون نکرده اند، باز نمی دارد که به آنان نیکی کنید و در حق آنان به داد رفتار کنید. بی گمان خداوند داد گران را دوست می دارد. (۸)

شان نزول آیه ۸:

۱۰۶۹- بخاری از أسماء دختر ابوبکر (رض) روایت کرده است: مادرم با اشتیاق تمام به دیدار من آمد. از نبی اکرم پرسیدم آیا با مادرم محبت و سلوک نیک کنم؟ پیامبر گفت: بله، پس خداوند متعال در آن باره آیه «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ» را نازل کرد.

۱۰۷۰- احمد، بزار و حاکم به قسم صحیح از عبدالله بن زبیر (رض) روایت کرده اند: قتيله با هدایای فراوان نزد دخترش أسماء بنت ابوبکر صدیق آمد (ابوبکر صدیق در جاهلیت او را طلاق داده بود) اما اسماء نه هدایا را پذیرفت و نه او را به خانه خود راه داد. کسی را نزد عایشه (رض) فرستاد که از رسول الله در آن مورد سؤال نماید.

ام المؤمنین جریان را به عرض رساند. پیامبر دستور داد که هدایای او را بپذیرد و خود را در خانه اش جای دهد. پس آیه «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ...» نازل شد.

«صحیح است بدون نزول آیه، ابن سعد در «طبقات» ۸ / ۱۹۸، احمد ۴ / ۴، طبرانی در «معجم کبیر» چنانچه در «مجمع الزوائد» ۶۷۵۰ آمده، حاکم ۲ / ۴۸۵، طبری ۳۳۹۵۲ و ۳۳۹۵۳ و واحدی در «اسباب نزول» ۸۱۳ از عبدالله بن زبیر روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح می‌شمارند. محقق می‌گوید: احادیثی که تنها مصعب روایت می‌کند حجت نیست نزول آیه را تنها او ذکر کرده است.

هیشمی در «مجمع الزوائد» ۱۱۴۱۱ می‌گوید: «[احمد و] بزار این حدیث را روایت کرده در این اسناد ابن حبان مصعب بن ثابت را ثقه و جماعتی ضعیف می‌شمارند. باقی راوی‌های این راوی صحیح هستند» به «زاد المسیر» ۱۴۲۷ مراجعه فرماید.

إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩﴾

فقط الله شما را از دوستی با کسانی منع می‌دارد که در [کار] دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه هایتان بیرون رانده و در بیرون کردن تان با

یکدیگر پشتیبانی کرده اند و هر کس آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است. (۹)

سید قطب در تفسیر آیه مبارکه در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» مینویسد: «اسلام دین صلح و صفا است. اسلام دین عقیده محبت و مودت است. نظام و سیستمی است که میخواهد سایه خود را بر سراسر جهان بیفکند، و برنامه خود را در جهان برپا و برجا گرداند، و مردمان را زیر بیرق واحدی الهی متحد سازد، طوریکه همه برادر و دوست و آشنا و دوستدار یکدیگر باشند. سدی و مانعی بر سر راه اسلام وجود ندارد و جلو آن را نمی گیرد مگر دشمنانگی دشمنان اسلام و مسلمین.

کسانی که سر راه رهنمود کردن و پیام رساندن اسلام را بگیرند دشمن اسلام و مسلمین بشمار می آیند. ولی اگر کسانی با اسلام صلح و سازش کنند، اسلام خواهان دشمنی به آنان نیست و عملاً نمی خواهد به آنان کند.

اسلام حتی در حالت دشمنی با دشمنان، اسباب و وسائل مودت و محبت را در نهادها و درونها با شیوه پاک و با رفتار عادلانه باقی و برجای می گذارد، و انتظار روزی را می کشد که دشمنانش در آن قانع گردند و یقین پیدا کنند که خیر و خوبی در این است زیر بیرق بالا و برافراشته اسلام جمع شوند زندگی خوش بختی داشته باشند.

اسلام از همچون روزی ناامید نیست، روزی که مردمان در آن راه راست را در پیش گیرند، و بدین موضع گیری راست و درست رو بکنند و پیش بروند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاِمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ
بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا
هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ
أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلَا مَا أَنْفَقُوا
ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

ای مؤمنان، چون زنان مؤمن هجرت کرده به نزد شما آیند، آنان را بیازمایید
خداوند به ایمانشان داناتراست، پس اگر آنان را زنانی مؤمن دریافتید آنان را
به کافران بر نگردانید. نه اینان (زنان مؤمن) برای آنان (کافران) حلالند و نه
آنان (کافران) برای اینان (زنان مؤمن) حلالند. و آنچه را [مردان کافر] انفاق
کرده‌اند به آنان بدهید. و گناهی بر شما نیست که چون مهریه هایشان را به
آنان بدهید آنان را به زنی بگیرید. و به عقد زنان کافر را محکم نگیرید و
آنچه را انفاق کرده‌اید بطلبید و [کافران نیز] باید آنچه را انفاق کرده‌اند
بطلبند. این حکم الله است. که بین شما حکم می‌کند و الله دانای باحکمت
است. (۱۰)

«اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ» در جمله مبارکه به تعریف و توضیح یک اصل پرداخته
و آن اینست که ایمان حقیقی واصلی به قلب تعلق دارد، که به جز الله کسی از
آن آگاه نیست. البته می‌توان از اقرار زبان و قرأین دیگر آن را اندازه گیری
نمود و مسلمانان مأمور و مکلف به همین است.

شیوه امتحان زنان مهاجر:

«فَاِمْتَحِنُوهُنَّ» (آنان را بیازمایید و یا امتحان کنید): از حضرت ابن عباس
(رض) روایت است که طریقه ی آنان بدین طریق بود که به هر زن مهاجر
چنین قسم داده میشود که او در اثر بغض و نفرت از شوهر خویش نیامده است
(مهاجر نشده است)، و نیز با کسی در مدینه عشق و علاقه نداشته و نه بنابر

غرض دنیوی دیگر آمده است، بلکه او فقط به خاطر جستجوی رضای الله تعالی و رسول او آمده است، وقتی او چنین قسمی یاد میکرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به او اجازه می داد تا در مدینه سکونت کند، و به میزان آنچه از شوهر کافرش مهریه و چیزهای دیگری که در یافت نموده، به شوهرش پس داده می شد. (تفسیر قرطبی)

همچنان در جامع ترمذی از حضرت بی بی عایشه ی صدیقه حدیثی روایت است که امام ترمذی آمن را حسن و صحیح گفته است، و در آن، صورت امتحان همان ذکر شده که تفصیلش در آیه بعدی می آید: «إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ» گویا طریقه ی امتحان مهاجر تازه وارد، این بود که نسبت به اموری که در خصوص بیعت می آیند با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت کند، و نیز بعید نیست که اولاً به وسیله ی آن کلمات اعتراف گرفته شود، که در روایت ابن عباس (رض) ذکر شده است، و سپس به وسیله ی بیعت تکمیل گردد. والله اعلم.

«فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ» یعنی وقتی که به روش فوق الذکر از ایمان این زنان مهاجر، امتحان گرفته و آنان را مؤمن یافتید، بر گرداندن آنها به سوی کفار، جایز نیست.

ممانعت از مسترد کردن زنان مهاجر:

رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال ششم هجری خواب می بیند که یکجاء با یاران کرام اش وارد مسجد الحرام شدند و کلیدهای کعبه را گرفته و خانه کعبه را طواف نمودند و عمره بجا آوردند و بعضی سرهایشان را تراشیدند و بعضی موهایشان را کوتاه کردند. پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم خوابش را برای اصحاب بازگو کرد و آن ها هم خوشحال شدند و چنین پنداشتند که در همان سال وارد مکه خواهند شد.

رسول الله صلى الله عليه وسلم در همین سال به یارانش خبر داد که قصد عمره دارد و اصحابش نیز آماده سفر شدند.

پیامبر صلى الله عليه وسلم لباس هایش را شست و بر شترش به نام قصواء سوار شد. و ابن ام مکتوم با نميله لثی را بر مدینه گماشت و روز دوشنبه اول ذی القعدة سال ششم هجری به همراه ام سلمه و هزار و چهارصد و به روایتی هزار و پانصد نفر به سوی مکه مکرمه سفر تاریخی و تعیین کننده را که در تاریخ اسلام بس مهم است، آغاز نمودند مسلمانان در این سفر، هیچ سلاحی با خود حمل نمی کردند، جز شمشیرهایی که آنهم در نیام بود و جزو توشه مسافر محسوب می شد و در آن زمان به همین شکل، رایج بود.

قریشیان از عزم رسول الله صلى الله عليه وسلم آگاه شدند که با قوت بینظری می خواهند وارد مکه شوند و مراسم حج و عمره را بجا آورند. ناگفته نباید گذاشت شرایط و اوضاع جزیره العرب، تا حد زیادی به نفع مسلمانان تغییر نموده بود، نشانه های بزرگ پیروزی اسلام اندک اندک ظاهر می شد و حقوق مسلمانان رسمیت پیدا می کرد. مشرکین پذیرفتند که مسلمانان نیز حق عبادت کردن در مسجد الحرام را دارند؛ این در حالی بود که در شش سال گذشته، مشرکین، از ورود مسلمانان به سرزمین مکه جلوگیری کرده بودند. قریشیان غرض دفع این خطر تصمیم گرفتند که با مسلمانان معاهده قبل از ورود با مکه به امضا برسانند.

قرارداد صلح حدیبیه:

قریشیان، به مجرد اینکه مسلمانان به نزدیکی مکه مکرمه رسیدند، سهیل بن عمرو را برای بستن پیمان صلح به پیش پیامبر صلى الله عليه وسلم فرستادند. هیأت مشرکین به مسلمانان گفتند که هرگز اجازه نمی دهند که مسلمانان در

این سال عمره به جای آورند تا عرب‌ها نگویند محمد به زور وارد مکه شده است. سهیل بن عمرو نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و چون پیامبر اسلام او را دید، گفت: کار برایتان آسان شد؛ وقتی که تصمیم صلح بگیرند، این مرد را می‌فرستند. سهیل آمد و مفصلاً صحبت نمود و سپس بر اصول و بندهای صلح به توافق رسیدند. و در نتیجه صلح حدیبیه را به امضا رسانیدند:

مواد صلحنامه حدیبیه عبارت بود از:

۱- پیامبر صلی الله علیه وسلم امسال برگردد و وارد مکه نشود، ولی سال آینده مسلمانان می‌توانند به مکه بروند و سه شبانه روز در آنجا اقامت کنند و اجازه دارند سواری و اسلحه معمولی با خودشان بیاورند؛ اما شمشیرها باید در غلاف باشند و قریش حق هیچ گونه تعرضی به آنان را ندارد.

۲- تا ده سال آتش بس بین طرفین برقرار باشد و مردم از هر دو گروه در امانند و هر دو گروه دست از جنگ بکشند.

۳- هرکس بخواهد در عهد و پیمان محمد داخل شود، الحاق او رسمیت دارد و هرکس دوست داشته باشد در عهد و پیمان قریش داخل شود، الحاق او نیز رسمیت دارد؛ همچنین هر قبیله یا طایفه‌ای که به هر یک از این دو طرف بپیوندد، جزو آن طرف بشمار می‌آید و هرگونه تعرض و تجاوزی به چنین طایفه‌ای، تجاوز به طرف قرارداد بشمار می‌رود.

۴- هرکس از قریش بدون اجازه به محمد بپیوندد، باید به قریش بازگردانیده شود و هرکس از یاران محمد به قریش پناه ببرد، قریشیان مجبور نیستند که او را باز گردانند.

در این وخت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت علی کرم الله وجهه را فراخواند تا مواد صلح نامه را تحریر بدارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم مواد صلح نامه را املا می‌فرمود:

به حضرت علی گفت: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل گفت: به خدا نمی‌دانیم که رحمن کیست؟ بنویس «باسمک اللهم» پیامبر اسلام دستور داد که همین عبارت، نوشته شود و سپس املا فرمود: این، پیمان صلحی بین محمد رسول الله و.... سهیل گفت: اگر می‌دانستیم که تو، رسول خدایی، راه تو را نمی‌بستیم و با تو نمی‌جنگیدیم؛ بنویس: محمد پسر عبدالله. پیامبر فرمود: «من، پیامبر خدایم؛ اگر چه شما ما را تکذیب کنید و به علی دستور داد که بنویسد: محمد بن عبدالله و لفظ رسول الله را پاک کند. اما علی (رض) قبول نکرد، پیامبر اسلام با دست خودش، آن را حذف کرد. پس از این نوشتن صلح نامه به پایان رسید.

خودداری پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از باز گرداندن زنان مهاجر:

بعد از امضای صلح حدیبیه وبا گذشت زمان اندکی تعدادی زیادی از زنان مکه مسلمان شدند و نزد رسول الله صلی علیه وسلم به مدینه رفتند. سرپرستان آن زن‌ها، در خواست کردند که مطابق صلحنامه حدیبیه، این زنان را بازگردانند. اما رسول الله صلی علیه وسلم، در خواست اهل مکه را رد کرد؛ زیرا در متن صلحنامه، چنین آمده بود: «هر مردی از ما که به سوی شما بیاید، هرچند بر دین شما باشد، باید او را به ما برگردانید» (صحیح بخاری ۳۸۰/۱).

طبق این ماده، اصلاً زنان در پیمان صلح مطرح نبودند؛ خداوند متعال در همین مورد این آیه را نازل نمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مِهْجَرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ ۚ إِنَّهُنَّ عَلِمْتُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ ۚ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاتُوهُنَّ مَّا أَنفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن

تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ» (سورة الممتحنة: ۱۰).

یعنی: «ای مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمن، به سوی شما مهاجرت کردند، ایشان را بیازمایید؛ خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید، آنان را به سوی کافران بازنگردانید. این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند، آنچه را که همسران ایشان - به عنوان مهریه - خرج کرده‌اند بدانان مسترد دارید؛ گناهی بر شما نخواهد بود اگر چنین زنانی را به ازدواج خود درآورید و مهریه ایشان را بپردازید و همسران کافر را در همسری خود نگه ندارید».

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز زنان مهاجر را با طرح شروط بیعت، می‌آزمود و اگر به شروط رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرار می‌کردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم، آنان را می‌پذیرفت و آن‌ها را به کفار باز نمی‌گرداند. این نکته در آیه دوازدهم سورة ممتحنة بیان شده است.

همچنین بنابراین آیه مسلمانان، زنان کافرشان را طلاق دادند. چنانچه عمر (رض)، همزمان دو همسر مشرک را که از پیش داشت، طلاق داد؛ با یکی از آن دو، معاویه و با دیگری صفوان بن امیه ازدواج کرد. (مؤاخذ: سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی).

سایر روایات در شأن نزول آیه ۱۰:

۱۰۷۱- ک: بخاری و مسلم از مسور و مروان بن حکم روایت کرده اند: وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیبیه با قریش قرار داد بست زنان مسلمان نزد رسول خدا آمدند. [از کفار بریدند و به مسلمانان پیوستند]. پس الله تعالی

آیة: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلَا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» نازل کرد. (صحیح است، بخاری ۲۷۱۱ و ۱۷۱۲ و ۴۱۸۰ و ۴۱۸۱ و «تفسیر شوکانی» ۲۶۶۳).

۱۰۷۲- ک: طبرانی با سند ضعیف از عبدالله بن ابواحمد روایت کرده است: ام کلثوم دختر عقبه بن ابومعیط بعد از قرارداد حدیبیه هجرت کرد، برادران او عماره و ولید پسران عقبه نزد رسول الله آمدند و تقاضا کردند که ام کلثوم را به دیار مشرکان بفرستد. پس الله تعالی آیة امتحان را نازل و ارشاد فرمود که قرارداد حدیبیه در باره زن‌ها اجرا نمیشود. (چون نص مصالحه مربوط مردها می‌شد نه زن‌ها، و هم به خاطر این که زن‌ها نمی‌توانند بجنگند.) و برگردانیدن آن‌ها را به دیار مشرکان منع کرد. (طبرانی چنانچه در «مجمع الزوائد» ۱۱۴۱۳ آمده روایت کرده است. هیشمی این را به سبب عبدالعزیز بن عمران ضعیف میدانند. «تفسیر ابن کثیر» ۶۷۴۹).

۱۰۷۳- ک: ابن ابوحاتم از یزید بن ابوحیب روایت کرده است: این آیة در باره امیمه دختر بشر همسر ابوحسان دحداحه نازل شده است.

۱۰۷۴- ک: واز مقاتل روایت کرده: بعد از انعقاد قرارداد صلح حدیبیه، سعیده زن صیفی بن راهب که صیفی از مشرکان مکه بود، هجرت کرد. مشرکان گفتند: این زن را تسلیم کن. بنابراین، آیة نازل شد.

۱۰۷۵- ک: ابن جریر از زهری روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم در غزوة حدیبیه با مشرکان مصالحه کرد، هرکس از دیار شرک به صف مسلمان‌ها پیوندد او را به مشرکان برگرداند. هنوز حدیبیه را ترک نکرده

بودیم که عده‌ای از زنان آن دیار به نزد رسول الله آمدند. پس این آیه نازل گردید. (طبری ۳۳۹۷۲ این مرسل است.)

۱۰۷۶- ک: ابن منیع از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عمر (رض) اسلام آورد و همسرش در حال شرک میان مشرکان باقی ماند. پس الله تعالی «وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكَوَاغِرِ» نازل شد. (احمد بن منیع چنانچه در «مطالب عالیّه» ۳۷۷۶ است روایت کرده است. دراین اسناد کلبی متهم به کذب، ابوصالح ضعیف واسناد جداً ضعیف است.)

آیا از زنان مسلمان هم کسی مرتد شده و به مکه برگشتند؟

برخی از روایات که در تفسیر مفسرین آمده است مشعر این امر است که در این فاصله تنها یک زنی بنام «ام الحکم» دختر ابو سفیان که همسر عیاض بن غنم بود، مرتد شد و به مکه دوباره برگشت ولی او نیز در نهایت به اسلام دوباره بازگشت.

حضرت ابن عباس (رض) به طور کلی انحراف شش زن و اختلاط آنها با کفار را بیان فرموده است، که از آنجمله یکی هم: همین «ام الحکم بنت ابی سفیان» است، و بقیه زنان دیگری بودند که به هنگام هجرت در مکه ماندند، و از قبل کافر بودند. و قتیکه این ایه ی قرآنی نازل گردید که نکاح مسلمان و کافر را از میان برداشت، باز هم آنها اماده نشدند، مسلمان شوند، در نتیجه، آنها هم در جمع آن زنانی قرار گرفتند که مهریه شان باید از طرف کفار به شوهران مسلمان مسترد می شد، اما چون کفار از پرداخت آن، سر باز زدند، رسول الله صلی الله علیه وسلم، آن را از مال غنیمت به مسلمانان پرداخت نمود.

از این معلوم شد که ارتداد و برگشت از مدینه به مکه فقط برای یک زن «ام الحکم» اتفاق افتاد و بقیه ی پنج زن دیگر از قبل کافر بودند و به علت برقرار ماندن حالت کفر شان، طبق این ایه از نکاح مسلمانان خارج شدند، بنابر این،

آنها هم در شمار این دسته از زنان قرار گرفتند، و آن زنی که مرتد شده به مکه رفته بود، بعداً مسلمان شد (قرطبی) یغوی به روایت ابن عباس (رض) نقل کرده است که آن پنج زن دیگر نیز بعداً مسلمان شدند. (مظهري)

وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

و اگر کسی از همسرانتان [رهسپار] به سوی کافران از دستتان رفت، پس وقتی (کافران را) سزا دادید (و اموالشان را به غنیمت گیرید) به آنان که همسرانشان [به سوی کفار] رفته باشند برابر آنچه انفاق کرده‌اند، پردازید و از الله آن ذاتی بترسید که شما به او ایمان دارید. (۱۱)

شان نزول آیه ۱۱:

۱۰۷۷- ک: ابن ابوحاتم از حسن (رض) روایت کرده است: ام حکم دختر ابوسفیان مرتد شد و با یک نفر ثقفی ازدواج کرد. در قریش هیچ زنی غیر از او مرتد نشده بود. در باره او «وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ» نازل شد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾

ای پیامبر چون زنان باایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بهتانی را که با آن (از روی دروغ) فرزندی را به شوهرانشان نسبت دهند در میان نیاورند و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه زیرا خداوند آمرزنده مهربان است. (۱۲)

بیعت از ماده «بیع» در اصل به معنی دست دادن به هنگام قرار داد یک معامله است، و بعد ها به دست دادن برای پیمان اطاعت اطلاق شده است، و آن

چنین بود که هر گاه کسی می‌خواست اعلام وفاداری به دیگری بعمل آورد، یا او را به رسمیت بشناسد و یا هم از فرمان اش اطاعت کند، با او بیعت می‌کرد. بیعت کننده حاضر می‌شد گاه تا پای جان و گاه تا پای مال و فرزند در راه اطاعت او ایستاده گی کند، و بیعت پذیر نیز حمایت و دفاع او را بر عهده می‌گرفت.

مفسرین و تاریخ نویسان می‌نویسند که: بیعت از ابداعات مسلمانان نمی‌باشد، بلکه این رسم و رواج در بین مردم اعراب قبل از اسلام نیز مروج بود. در آغاز اسلام زمانیکه قبایل «اوس» و «خزرج» در موقع حج از مدینه به مکه آمدند با پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در عقبه بیعت کردند. در طول تاریخ حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم در فرصتهای مختلف با مسلمانان تجدید بیعت صورت گرفته است.

بیعت عقبه‌ی اول یا بیعت «نساء»:

در سال دوازدهم بعثت و در ایام حج، همین سال دوازده تن از مردم یشرب نزدی پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند. از این دوازده تن، پنج تن از کسانی بودند که سال گذشته با پیامبر صلی الله علیه وسلم ملاقات کرده بودند و با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت نمودند. این بیعت در تاریخ اسلام بنام به بیعت «نساء» مشهور است و مفاد این بیعت عبارتند از:

۱- یکتا پرستی و ترک شرک. «يُبَايِعُكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا» عین کلماتی است که در بیعت عمومی از مردان نیز آمده است.

۲- اجتناب از دزدی. (قابل تذکر است، که برخی از زنان، به دزدی از اموال شوهر، معتاد می‌باشند، بنابر این، چنین ذکری بعمل آمد)

۳- پرهیز از زنا. (وقتی زنان از این امر قبیح منع شوند، نجات مردان از آن نیز آسان می‌گردد)

۴- اجتناب از گشتن فرزندان و پرهیز از آوردن فرزند از راه زنا. در زمان جاهلیت در بین مردم مکه عادت داشتند که دختران خویش را زنده به گور می کردند، بناءً از این عمل ضد انسانی منع شدند.

۵- افترا و بهتان نبندند. «بَيْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ» یعنی در میان دست و پاهای خود بهتان نبندند، این بدان جهت ذکر گردید که در روز قیامت دست و پای انسان بر اعمال او، شهادت می دهند. که باید زنان از این بهتان زدن ها اجتناب کنند.

۶- اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم در کارهای نیک. «وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» (در اینجا قید «معروف» یعنی کار خیر آمده است، با وجود اینکه امکان ندارد که رسول الله صلی الله علیه وسلم برخلاف معروف، دستور و یا هدایت بدهد، ولی ذکر این مطلب بدین عنوان است تا عموم مسلمانان کاملاً بدانند که برخلاف حکم الله اطاعت از هیچ مخلوقی جایز نیست، حتی اطاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم هم مشروط به این است که معروف باشد.

بیعت عقبه ی دوم:

مسلمان شدن مردم یثرب در بیعت عقبه ی اول، افق تازه ای در ذهن مردم یثرب پدید آورده بود.

بخصوص سعی و تلاش یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم به نام «معصب بن عمیر» بسیار مؤثر واقع گردیده بود. مصعب به مکه مکرمه بازگشته بود تا مژده های پیروزی و موفقیت را به پیامبر صلی الله علیه وسلم برساند و خبر اسلام آوردن قبایل مختلف و قدرت و توانایی آنان را برای آن حضرت بازگوید.

موقع حج سال سیزدهم بعثت که مردم یثرب طبق سنت و عادت، هر ساله روانه ی زیارت کعبه می شدند، هفتاد و دو مرد و سه زن به مکه رفتند تا دومین بیعت را با پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم تحقق بخشند.

این گروه با یکدیگر می گفتند: تا کی رسول الله را بگذاریم تا در کوه های مکه نگران و ترسان بالا و پایین بروند. وقتی به مکه رسیدند چند دیدار پنهانی میان آنان و پیامبر صلی الله علیه وسلم صورت گرفت.

زمانیکه قریش از این بیعت باخبر شدند، ملاقات علنی پیامبر اسلام با آنان بسیار دشوار بود؛ بنابراین واسطه ای ارتباط، حضرت عباس، کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم بود.

قبل از سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم، حضرت عباس (رض) کاکای پیامبر اسلام چنین گفت:

ای قوم انصار! خوب می دانید که محمد صلی الله علیه وسلم در میان ما از چه مقام و منزلتی برخوردار است. ما تاکنون از او در برابر دشمنانش دفاع کرده ایم و در میان قوم و قبیله ی خودمان از او حمایت ورزیدیم، و هم اکنون نیز در شهر خودش و در میان قوم و قبیله اش از عزت و حمایت برخوردار است؛ در عین حال اصرار دارد تا به سوی شما مهاجرت کند و به شما پیوندد. اگر می دانید، نسبت به آنچه او را بدان دعوت کرده اید، وفادار هستید، و در برابر مخالفان از او حمایت می کنید، این شما و آن مسئولیتی که بر عهده خویش گرفته اید! اما اگر می خواهید پس از آنکه به سوی شما آمد، او را تسلیم کنید و تنها بگذارید، از همین حالا او را رها کنید. یکی از حاضران آن جلسه به نام «کعب» گفت: ای پیامبر اسلام شما سخن بگویید و هر وعده و پیمانی که می خواهید برای خود و خداوند از ما بگیرید. به این ترتیب بیعت آنان با پیامبر صلی الله علیه وسلم صورت پذیرفت.

مفاد بیعت عقبه ی دوم:

۱- پرستش خدای یکتا و روی بر تافتن از شرک به الله جل جلاله.

- ۲- گوش فرا دادن به دستورات پیامبر صلی الله علیه وسلم و اطاعت از او در همه حال؛ چه در هنگام مشغولیت و چه در هنگام فراغت.
- ۳- انفاق مال در همه حال؛ چه در هنگام تنگدستی و چه در هنگام بی نیازی.
- ۴- دوام و پایداری بر امر به معروف و نهی از منکر.
- ۵- دعوت به سوی خداوند (متعال) و نترسیدن از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای.
- ۶- یاری پیامبر صلی الله علیه وسلم و بازداشتن دشمن و دفاع از وی، همانند دفاع از خویشان و همسر و فرزندان.
- ۷- جنگ به همراه رسول الله با دشمنان هنگام ضرورت، کشتن بزرگان و سرشناسان کافر قوم خویش.
- ۸- تحمل و مقاومت در برابر مصیبت‌های مالی و جانی.
- بعد از این بیعت، پیامبر صلی الله علیه وسلم دوازده نفر را به عنوان «نقیب» انتخاب نمود که ۹ نفر از خزرج و ۳ نفر از اوس بودند. این دوازده نفر مسئولیت اجرا عهدنامه را بر عهده گرفتند.

ترتیب بیعت:

ترتیب «بیعت» به شکل بود که: بیعت کننده دست به دست بیعت شونده می‌داده و با زبان حال یا قال اعلام اطاعت و وفاداری خویش را اعلام میداشت. و در برخی از اوقات در ضمن بیعت شرائط و حدودی برای آن قائل می‌شد، طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم بطور مثال بیعت تا پای مال، تا سر حد جان، یا تا سر حد همه چیز حتی از دست دادن زن و فرزند.

و گاه بیعت تا سر حد عدم فرار، و گاه تا سرحد موت بود (اتفاقاً این هر دو معنی در مورد بیعت رضوان در تواریخ تذکر یافته است).

خواننده محترم!

طوری که یاد آور شدیم: بیعت از مهمترین و مؤثرترین شکل مشارکت سیاسی در صدر اسلام است و به معنای صرف در چوکات رأی دادن به پیامبر صلی الله علیه وسلم نه بود، بلکه فهم بیعت بالاتر از آن به معنای عمل کردن به فرامین و حمایت از شخص ایشان با جان و مال به حساب می رفت، و اهمیت آن به قدری است که قرآن عظیم الشان در (آیه ۱۸ سورة فتح) در فهم عالی این بیعت میفرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا». (هر آینه که الله از مؤمنان راضی شد، هنگامیکه زیر درخت با تو بیعت می کردند، پس آنچه را که در دل هایشان بود دانست، در نتیجه بر آنان سکون و آرامش نازل کرد و به آنان فتح نزدیک را پاداش داد).

و باز در آیه (۱۰ سورة فتح) میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنْهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ». (البته کسانی که با تو بیعت می کردند جز این نیست که با الله بیعت می کردند. دست الله بالای دست های آنان است، پس هر کس پیمان شکنی کند پس به زبان خود پیمان شکنی می کند و هر کس به آنچه که بر آن با الله عهد بسته است وفا کند، پس (الله) به زودی پاداش بزرگی به او خواهد داد).

حضور زنان در بیعت:

مهمترین نقطه که در بیعت های میتوان به آن توجه بعمل آورد، دادن حق برای زنان در بیعت با رسول الله صلی الله علیه وسلم است. حتی در بیعت با زنان شرایط بیشتری را نسبت به مردان پذیرا گشتند، شرائطی که هویت انسانی زن را زنده می کرد، و او را از اینکه تبدیل به متاع بی ارزش یا وسیله ای برای کامجویی مردان بوالهوس گردد نجات می داد.

پیامبر اسلام نه تنها از مردان بیعت را می پذیرفت، از زنان نیز بیعت می پذیرفت، اما نه از طریق دست دادن، بلکه چنان که در تواریخ آمده، و شیوه این بیعت را سیرت نویسان گزارش داده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور می فرمود: ظرف بزرگی از آب حاضر کنند، او دست خود را در یک طرف ظرف فرو می برد، و زنان بیعت کننده در طرف دیگر.

گاه در ضمن «بیعت» انجام کار یا ترک کارهایی را شرط می کردند، همان گونه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در بیعت با زنان بعد از فتح مکه شرایط را بیان داشت که: مشرک نشوند و آلوده به بی عفتی نگردند و دزدی نکنند و فرزندان خود را نکشند و امور دیگر. (که تفصیل آن در آیه ۱۲ سورة ممتحنة آمده است).

همچنان برخی مفسرین در مورد نوع و چگونگی بیعت رسول الله صلی الله علیه وسلم با زنان نوشته اند: که رسول الله صلی الله علیه وسلم از روی لباس با آنها بیعت می کرد.

در حدیث شریف که از: عباده بن صامت (رض) روایت گردیده آمده است: «من در جمله کسانی بودم که در بیعت عقبه اول حاضر بودند و ما مجموعاً دوزاده مرد بودیم پس با رسول الله صلی الله علیه وسلم بر مفاد همان بیعت زنان بیعت کردیم و این قبل از آن بود که جهاد مسلحانه فرض شود.

بلی! با ایشان بیعت کردیم بر اینکه چیزی را به الله تعالی شریک نیاوریم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندان خویش را نکشیم، تهمت برنبدیم که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشیم و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را در هیچ امر معروفی نافرمانی نکنیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از پایان این بیعت فرمودند: اگر وفا کردید، برای شما بهشت است».

خاطر نشان می‌شود که در آیه کریمه به ارکان نهی در دین که شش رکن است تصریح شده است اما ارکان امر ذکر نشده است که آن‌ها نیز شش رکن ذیل است:

ادای کلمه شهادت، نماز، زکات، روزه، حج و غسل نمودن از جنابت. دلیل عدم ذکر اوامر این است که نهی در همه زمان‌ها و همه احوال دائم و همیشگی است لذا تنبیه بر امری که دائمی است، مؤکدتر و مهمتر است.

مفسران در بیان شأن نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه در روز فتح مکه بعد از آن نازل شد که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از بیعت با مردان فارغ شدند. ام المؤمنین حضرت بی بی عائشه (رض) در مورد شیوه بیعت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گوید: «بیعت رسول الله صلی الله علیه وسلم با زنان فقط با سخن گفتن بود و به الله تعالی قسم که دست رسول اکرم صلی الله علیه وسلم هرگز دست هیچ زنی را لمس نکرد. و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با زنان بیعت می‌کردند، می‌فرمودند: با شما به سخن گفتن بیعت کردم».

همچنین در حدیث شریف به روایت امیمه بنت رقیه تمیمی (رض) آمده است که فرمود: «... بعد از آن که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از ما این شروط را گرفتند، گفتیم: یا رسول الله! آیا با ما مصافحه نمی‌کنید؟ فرمودند: من با زنان مصافحه نمی‌کنم بلکه سخن گفتنم با یک زن، سخن گفتنم با صد زن است».

(مؤاخذ: سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی)

در کتاب (مدارک التنزیل و حقائق التأویل) تألیف دانشمند مشهور جهان اسلام عبد الله بن احمد نسفی (متوفی ۷۱۰ قمری) آمده است:

بعد از اینکه در (سال ۶۳۰ میلادی برابر ۲۰ رمضان سال هشتم هجری) فتح مکه معظمه را الله تعالی نصیب مسلمانان گردانید، حقیقت دین مقدس اسلام

و دعوت رسول الله صلى الله عليه وسلم برای شان به اثبات رسید و دریافتند که تنها راه موفقیت، اسلام است و بس. بنابراین به حقانیت اسلام اذعان نمودند و برای بیعت با پیامبر صلى الله عليه وسلم گرد آمدند.

پیامبر صلى الله عليه وسلم به کوه صفا در مکه تشریف برد، و با مردم بیعت را آغاز نمود. حضرت عمر بن خطاب (رض) کمی پایین تر از ایشان، از مردم بیعت می گرفت. مردم با رسول الله صلى الله عليه وسلم بیعت کردند که در حد توان و استطاعت خود و تا آنجا که می توانند، مطیع و حرف شنو باشند.

در مدارك التنزيل نَسَفی آمده است: بعد از اینکه رسول الله صلى الله عليه وسلم از بیعت مردان مکه، فراغت یافت، در حالیکه در کوه صفا تشریف داشت، و حضرت عمر (رض) پایین تر از ایشان نشسته بود، حضرت عمر (رض) مطابق هدایت رسول الله صلى الله عليه وسلم به گرفتن بیعت زنان آغاز کرد، و نیز گفته های رسول الله صلى الله عليه وسلم را به زنان در وقت بیعت منتقل می کرد.

تا اینکه نوبت به هند بنت عتبّه، و همسر ابوسفیان رسید، هند از ترس مسلمانان و بخصوص اینکه رسول الله صلى الله عليه وسلم او را شناسد، خود را در چادری پوشانیده بود و حاضر به بیعت گردید.

هند، دختر عتبّه بن ربیعّه بن عبد شمس، از جمله بزرگان قریش بود، مؤرخین می نویسند او از جمله زیباترین زنان قریش بشمار می رفت، زن زکی و هوشیار بود، هند «أَكَلَةَ الْأَكْبَاد» یعنی هند جگر خوار در جنگ احد، غلامی به نام وحشی را مأمور ساخت تا حمزه بن عبد المطلب را به قتل برساند. بعد از اینکه حمزه بدست غلام وحشی بقتل رسید، هند، سینه و شکم حضرت حمزه را پاره کرد، و جگر او را به دندان گرفت و آن را با خود به مکه برد، و حتی در باره مُثَلّه کردن بدن حمزه، آیاتی را هم سرود:

هند در این روز در حالیکه تماماً پیچانده شده بود برای بیعت نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: از شما بیعت می گیرم مبنی بر اینکه کسی را شریک الله قرار ندهید. حضرت عمر (رض) بر مبنای این شرط از زنان بیعت گرفت. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: با شما بیعت می کنم که دزدی نکنید! هند گفت: ابوسفیان، مرد بخیلی است؛ اگر من از اموالش بدون اجازه بردارم، چگونه است؟ ابوسفیان گفت: آن چه برداشته ای، برایت حلال باشد. (می بخشم) پیامبر صلی الله علیه وسلم او را شناخت و تبسم کرد و گفت: باید هند باشی؟!

هند گفت: از گذشته ها در گذر! ای پیامبر، خداوند از شما در گذرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: با شما بیعت می کنم که زنا نکنید. هند گفت: مگر زن آزاد زنا می کند؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: بر این که فرزندان را نکشید. باز هند گفت: فرزندان کوچکمان را پرورش دادیم؛ وقتی بزرگ شدند، شما آن ها را کشتید! چنانچه خودتان بهتر می دانید. وی، این را از آن جهت گفت که یکی از فرزندانش به نام حنظله در جنگ بدر کشته شده بود. عمر (رض) چنان خندید که نزدیک بود به پشت بیفتد. پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز تبسم کرد و سپس فرمود: با شما بیعت می کنم که به کسی تهمت نزنید! هند گفت: به خدا که تهمت و بهتان، کار زشتی و بدی است؛ شما، ما را تنها به خیر و خوبی های اخلاق دستور می دهید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: در کارهای خوب از پیامبر سرپیچی نکنید. هند گفت: به خدا ما این جان نشسته ایم که در اندیشه نافرمانی شما باشیم.

مؤرخین می نویسند هند، بعد از اینکه از بیعت خلاص شد و بخانه باز گشت اولین کاریکه انجام داد بت اش شکستاند و در حین شکستاندن خطاب به آن

نموده و می گفت: ما، فریب تو را خورده بودیم! (مؤاخذ: سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی: (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ﴿١٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، با قومی که الله آنها را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید، آنها از آخرت مأیوسند، همانگونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می باشند. (۱۳)

شان نزول آیه ۱۳:

۱۰۷۸- ک: ابن منذر از طریق ابن اسحاق از محمد از عکرمه یا سعید از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبدالله بن عمر و زید بن حارث، با مردانی از یهود دوستی داشتند. پس الله تعالی آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ» را نازل کرد. (اسناد این به خاطر جهالت محمد بن ابو محمد شیخ ابن اسحاق ضعیف است)

چه کسانی نزد الله تعالی بخشیده نمی شوند؟

نباید فراموش کرد که: یکی از مهم ترین عوامل غضب الهی کفر است. یعنی پنهان کردن حقایقی که انسان نباید آنها را مخفی کند.

دومین عاملی که سبب خشم الهی میشود و ما باید از آن دوری کنیم، دروغ بستن به الله و دروغ شمردن آیات الهی است. آیا مخاطب این سخن فقط مشرکان صدر اسلام هستند یا ممکن است در میان ما هم کسانی باشند که مخاطب این باشد و به خدا دروغ ببندند؟

یکی از آیاتی که نشان می‌دهد دروغ بستن به خدا چقدر خطرناک است، آیه ۲۱ سوره مبارکه «انعام» است که می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»؛ چه کسی ظالم‌تر از آن است که به خدا دروغ می‌بندد یا آیات الهی را تکذیب می‌کند؛ بدانید که ستمکاران کامیاب نمی‌شوند. کسی که در زندگی ستم کند، به سعادت و خواسته‌های مادی و معنوی خود نمی‌رسد.

همچنان پروردگار با عظمت ما در (آیه ۱۷ سوره مبارکه یونس) می‌فرماید: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ»؛ کسی که به الله افتراء می‌بندد، مجرم است و انسان‌های مجرم در زندگی کامیاب نیستند.

همچنین در (آیه ۳۲ سوره مبارکه زمر) می‌فرماید: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ»؛ پس کیست ستمگرتر از آن کس که بر الله دروغ بست و [سخن] راست را، چون به سوی او آمد دروغ پنداشت آیا جای کافران در جهنم نیست؟

دروغ بستن به الله انکار توحید است. یکی از مصادیق روشن دروغ بستن به خدا شرک است؛ یعنی کسی که برای خدا شریک و هم‌تا قائل باشد. در جامعه چه کسانی برای خدا شریک قائل هستند؟ فقط مشرکان صدر اسلام به عنوان مشرک محسوب نمی‌شوند.

دروغ شمردن آیات الهی انکار نبوت است. شرک، ظلم است. دروغ بستن به الله شرک است و شرک یک ظلم است، اما این چه ظلمی است و معنای ظلم چیست؟ عدل از نظر لغت یعنی هر چیزی را در جای خود نهادن و ظلم هم یعنی چیزی را جای خود قرار ندادن.

شرک ظلم است، اما ظلم اعتقادی است. عقیده به شریک و هم‌تا برای خدا اعتقاد به چیزی است که وجود ندارد.

لقمان، پسرش را موعظه می کرد و می گفت که مشرک نشو و برای خدا همتا قائل نشو. شرک ظلم بزرگی است و این نوع شرک اعتقادی است.

الله تعالی (در آیه ۶ سورة مبارکه فتح) میفرماید: «وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا». (و تا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب دهد که به الله گمان بد دارند، بدیها و بلاها تنها بر ایشان است و الله بر آنان غضب کرده و آنان را لعنت کرده است و دوزخ را برایشان آماده ساخته است که دوزخ بد جایگاه است.)

شرک موجب غضب الله جل جلاله است و آن قدر شرک در زندگی خطرناک است که قابل آمرزش نیست. سایر گناهان را ممکن است الله تعالی حتی بدون توبه هم بپذیرد. اگر کسی از گناهان کبیره اجتناب کند گناهان صغیره اش را خدا می آمرزد ولیکن مشرک را الله تعالی نمی آمرزد مگر اینکه از شرک توبه کند.

من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الصف

جزء ۲۸

سورة ی صف در مدینه منوره نازل شده و دارای چهارده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

سورة صف یکی از سوره های مدنی است که به احکام می پردازد. این سورة درباره ی «قتال» و جهاد با دشمنان الله، فداکاری در راه خدا، تقویت دین او و بالا بردن دین اسلام و تجارت سودآوری که سعادت دنیا و آخرت را در بر دارد، بحث می کند. اما محوری که سوره پیرامون آن دور می زند عبارت است از: «قتال» و از این رو به سوره ی صف موسوم است.

همچنان این سوره را به این مناسبت «صف» می نامند که آیه (چهارم) آن در باره صف جهاد گران بحث مینماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَنٌ مَّرْصُومٌ» (الصف: ۴) (خداوند کسانی را که در راه او در یک صف همچون بنیانی استوار و پولادین کارزار می کنند دوست می دارد). از دیگر نام های این سوره «سورة الحواریین» و «سورة عیسی»؛ است، زیرا در آیات ششم و چهاردهم این سوره از عیسی علیه السلام و یاران او بحث بعمل آورده است. از آیات مشهور این سورة (آیه ۱۳) است که میفرماید: «نُصْرُ مَنْ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ» در این آیه؛ مؤمنان را به پیروزی بشارت می دهد.

مفسران مفهوم این پیروزی را فتوحات مختلفی می شمارند که مسلمانان به آن دست یافتند، ابن عباس گفته است: منظور فتح فارس و روم است. (صفوة

التفاسیر: محمد علی صابونی) ولی هستند مفسران که آنرا به فتح مکه تفسیر نموده اند.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

تعداد آیات سورة صَفّ طوریکه گفتیم چهارده اند. تعداد کلمات آن به دوصد و بیست و یک کلمه (البته به ذکر اقوال اختلافی در این بابت) و تعداد حروف آن به نهصد حرف می رسد، (بادرنظرداشت اقوال علماء در تعداد آن).

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سورة طور مطالعه فرمایید.

ارتباط سورة الصف با سورة قبلی:

چون الله تعالی سورة ممتحنه را به قطع موالات و... کفّار پایان داد. سورة صف را به ایجاب این مطلب ظاهراً و باطناً شروع نمود و سپس فرمان به جهاد و مبارزه را داد.

محتوای و موضوعات سورة:

سورة صَفّ در حقیقت بر دو محور اساسی مباحث خویش را آغاز نموده است:

یکی برتری دین مقدس اسلام بر سایر ادیان آسمانی و دیگری؛ لزوم جهاد در راه خداوند متعال و حمایت از پیامبران الهی است.

اما در یک نظر تفصیلی میتوان محتوا آن را در نقاط ذیل خلاصه و جمع بندی نمود:

سورة صَف، بعد از تسبیح و تمجید خدا، به برحذر داشتن مؤمنان از خلاف وعده کردن و عدم وفا به تعهدات می پردازد: «سَبِّحَ اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ؟»
 آنگاه سورة از شجاعت و بی باکی مؤمن در جنگ با دشمنان خدا بحث بعمل آورده؛ زیرا مؤمن به خاطر هدفی شریف و والا می جنگد و مشعل نور حق را برمی افروزد، و هدفش اعتلای دین الله می باشد: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بِنِيَانٍ مَرْصُوصٍ». (آیه ۴ سورة صَف)

و بعد از آن موضع گیری یهود را در مقابل دعوت حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام مورد بحث و بررسی قرار داده و اذیت و آزاری را یادآور شده است که این دو بزرگوار در راه خدا متحمل شدند، و بدین وسیله پیامبر صلی الله علیه و سلم را در قبال آزار و اذیت کفار مکه، تسلی و دلداری داده است: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ...» (آیه: ۳ سورة صَف)
 خداوند متعال در این سوره در مورد روش و سنت خدا در خصوص نصرت و یاری دین، و پیامبران و اولیایش بحث بعمل آورده، و عزم و تلاش مشرکین را در مورد ستیز با دین خدا به شخصی تشبیه کرده است که می خواهد با دهان ناچیز خود نور آفتاب را خاموش کند: «يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ، وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ». (آیه: ۸ سورة صَف)

سورة صَف بصورت کل مؤمنان را به تجارتی سودآور فرا خوانده، و آنان را بر جهاد در راه خدا تشویق و تحریک نموده که نفس و نفیس را در آن مصرف کنند، تا به سعادت عظیم و دائمی و جاودان آخرت و نصرت دنیای زودگذر نایل آیند. قرآن عظیم الشأن آنان را با اسلوب ترغیب و تشویق مورد خطاب قرار داده و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ

تَنجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ، تَوَّمنون بالله و رسوله و تَجاهدون في سبيل الله.» (آیه ۱۰ سورة صَف)

و سوره با دعوت اهل ایمان به نصرت دین رحمان، خاتمه یافته است. خداوند متعال آنان را فرا خوانده است که مانند خواریون باشند، همان‌هایی که عیسی علیه سلام آنها را به یاری دین خدا فرا خواند و دعوتش را اجابت کردند، و حق و پیامبر را یاری دادند: «یا ایها الذین آمنوا کونوا أنصار الله کما قال عیسی ابن مریم للحواریین من أنصاری إلى الله قال الحواریون نحن أنصار الله...» (آیه: ۱۴ سورة: صَف) (صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی، سوره الصف)

ترجمه و تفسیر سورة الصف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، الله را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] میستایند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱)

امام فخر رازی گفته است: یعنی جمیع آنچه در آسمان ها و زمین است، به پروردگاری و یگانگی و دیگر صفات حمیده و پسندیده اش گواهی می دهند. (تفسیر کبیر ۳۱۰/۲۹)

در جمله «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» این واقعیت را می رساند که: کسی سزاوار تسبیح و تقدیس است که دارای قدرت بی نهایت و حکمت بینظیر باشد.

«سَبِّحَ» پاک و منزّه است از هر ناشایستی.

«الْعَزِيزُ» غالبی که مغلوب نمی شود.

«الْحَكِيمُ» هر کار را به موقع و هر چیز را در جای مناسبش قرار می دهد و به مقتضای حکمت عمل می کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا چیزی را می گوئید که عمل نمیکنید؟ (۲)

ابن کثیر گفته است: این اعتراض بر شخصی وارد است که چیزی را وعده می دهد، یا چیزی را می گوید اما به آن وفا و عمل نمی کند. و در صحیحین آمده است: نشان منافق سه چیز است: وقتی وعده بدهد، خلاف وعده می کند، وقتی سخن بگوید، دروغ می گوید و وقتی به او امانت داده شود، در آن خیانت کند. (مختصر ۴۹۱/۳)

خواننده محترم!

ایمان باید با عمل و صداقت همراه باشد و گرنه مستحق سرزنش و توبیخ است. قرآن عظیم الشان در سورة والعصر زیانکاران و کسانی را که سود می برند را به ما معرفی می کند و می فرماید: انسان همواره در حال زیانکاری و از دست دادن سرمایه عمر خود است، مگر کسانی که با ایمان و عمل صالح جلوی این خسارت را بگیرند و از فرصت عمر و دنیا برای دنیا و آخرت خود سود و توشه ای بردارند.

واقعیت امر اینست که: ایمان بدون عمل و عمل بدون ایمان اساساً هیچ فایده ندارد و این دو به منزله مغز و پوسته یک دانه هستند که اگر با هم کاشته شوند، سبز خواهد شد، و ثمره را بیار خواهد آورد، و گرنه هیچ محصولی از آن بدست نخواهند آورد. کسانی که بدون عمل فقط به رحمت پروردگار امید بسته اند و کسانی که بدون ایمان فقط از روی تظاهر و ریا عملی انجام میدهند، هر دو زیانکارند.

عمل صالح:

عمل صالح، که در قرآن عظیم الشان برآن تأکید زیاد بعمل آمده است، و مکرراً همراه با ایمان تذکر یافته است، عملی است که شایسته، بجاء و متناسب با شرایط باشد.

ایمان، درختی است که ثمرش عمل است و عمل، ریشه ای است که از ایمان تغذیه می کند و ایمان بدون عمل، دروغ است و عمل، تبلور ایمان است. ایمان بدون عمل، ادعایی پوچ است و عمل بدون ایمان، همچون کالبدی بی روح میباشد.

چه بسا عملی نیک، خودبه خود پسندیده باشد ولی این در «صالح» بودن آن کافی نیست.

ایمان حقیقی، با شناخت نیازها، امکانات، وسائل کار، جهت و ارزیابی موقعیت، عمل صالحی را نتیجه می‌دهد که سودمند و بجاء و با در نظر گرفتن اولویّت‌ها باشد.

پاکسازی عمل:

برای انسان هایی که در حدّ اعلای اخلاص و ایمان نباشند، گاهی اختلاط عمل صالح و عمل فاسد، پیش می‌آید و پرونده زندگی‌شان، محتوی هر دو گونه کار خوب و بد است.

همچنان که صالحات، سیئات را از بین می‌برد، گاهی هم فساد عمل، بر صلاح آن غلبه کرده و آن را «حبط» یعنی آنرا باطل و بی اثر می‌سازد.

«حبط» در لغت به معنای باطل شدن آمده است. و در اصطلاح: از بین رفتن پاداش عمل نیک، به دنبال گناهی که در پی آن عمل، صورت گرفته است.

که «حبط» در قرآن عظیم الشان نیز به همین معنی مورد استعمال قرار گرفته است: «لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (زمر، ۶۵).
(اگر شرک ورزی حتماً اعمال باطل و تباه خواهد شد و مسلماً از زیانکاران خواهی بود).

خواننده محترم!

اینجاست که باید کنترل شدیدی باید بر اعمال که انجام می‌دهیم داشته باشیم و نقاط قوّت و ضعف آنرا باید دقیقاً شناسایی کرد و از نفوذ شیطان از طریق منافذ غیر صالح جلوگیری به عمل آوریم. اعمالی که آمیخته به ریا و خود خواهی و غرور باشد، زمینه مناسبی برای رخنه شیطان است تا از این طریق، کل عمل را تباه سازد.

همچنان که اگر ظرفی آلوده و ناپاک باشد، پاک ترین غذا و شربت را هم که در آن بریزی، آلوده‌اش می‌کند، قلبی هم که آلودگی شرک، نفاق، ریا،

خودپسندی و... داشته باشد، یا عمل صالح از انسان سر نمی‌زند و یا اگر هم سرزد، آلوده می‌گردد.

علت حبط اعمال:

ممکن است انسانی، عمل نیکی را با همه شرایط صحت اش انجام دهد، اما همین انسان نیکوکار، در برابر یکی از اصول دین، لجاجت و عناد ورزد. در این صورت، آن عمل نیک به واسطه این عناد و لجاجت یا انحراف دیگر، از بین میرود و به خاطر آفت زدگی، پوچ و تباه می‌گردد؛ مانده تخم زراعتی سالم و بی عیب که در زمین مساعد پاشیده میشود و حاصل هم میدهد، ولی قبل از این که مورد استفاده قرار گیرد دچار آفت می‌گردد، بطور مثال ملخ یا صاعقه و بلای دیگری آن را نابود می‌سازد.

قرآن کریم این آفت زدگی را «حبط» می‌نامد، نباید اشتباه کرد که آفت زدگی مختص به اعمال کفار نیست، ممکن است که اعمال نیک مسلمانان نیز دچار حبط شود. بطور مثال یک شخص مسلمان غرض کسب رضای الهی به تادیه صدقه به نیازمندان می‌پردازد و گیریم که صدق اش قبول هم شود؛ ولی بعد آن را با منت گذاشتن یا نوعی آزار روحی نابود و تباه گرداند. طوریکه قرآن عظیم الشان با زیبای خاصی در این بابت می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦٤﴾» (سورة بقره، آیه ۲۶۴) (ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه های خود را با منت گذاشتن و آزار رسانی برباد نکنید، مانند کسی که مال خود را برای تظاهر و خود نمایی در برابر مردم انفاق می‌کند در حالیکه به الله و روز آخرت ایمان ندارد، پس مثال آن شخص منافق) مانند سنگ صافی است که

بر بالای آن خاک (نشسته) است، پس باران شدید بر آن بارید، پس آن سنگ را سخت و صاف بر جایش گذاشت، مردمان ریاکار نیز از آنچه بدست آورده‌اند (آنچه را انفاق کرده‌اند) هیچ سودی (ثوابی) نمی‌برند، و الله قوم کافر را هدایت نمی‌کند.

تداوم عمل:

مهم‌تر از خود عمل، تداوم بخشیدن به آن است؛ چرا که شروع یک کار، اگر چه جرأت و شهامت و اراده می‌خواهد، ولی ادامه و استمرار آن، از آنجا که با موانع و سختی‌ها و کارشکنی‌ها و یأس‌آفرینی‌ها و وسوسه‌های شیطانی همراه است، اهمیت بیشتری دارد.

هر عمل، در صورتی نتیجه مطلوب را خواهد داشت که استمرار یابد. کاری که انسان گاهی انجام دهد و گاهی ترک کند، ضعف و سستی‌آور است ولی عمل صالح مستمر و پیگیر، نشاط‌آور است.

«عمل صالح» انجام دادن، اگر مهم است، ادامه آن از اهمیت بیشتری برخوردار است.

شان نزول آیات ۱۲:

۱۰۷۹- ترمذی و حاکم به قسم صحیح از عبدالله بن سلام روایت کرده‌اند: چند نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم یک جا نشسته باهم مشغول گفتگو بودیم، گفتیم: کاش می‌دانستیم کدام عمل نزد الله تعالی محبوب‌تر است تا آن را انجام می‌دادیم. پس خدای پاک آیه «سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» را نازل کرد. و پیامبر صلی الله علیه وسلم این کلام عزیز را تا به آخر برای ما قرائت کرد. (صحیح است، احمد ۵ / ۴۵۲، ترمذی ۳۳۰۹، حاکم ۲ / ۴۸۷ و ۲۲۹، درامی ۲ / ۲۰۰ از عبدالله بن سلام از چند طریق روایت کرده‌اند، حاکم

و ذهبی این را به شرط بخاری و مسلم صحیح می‌دانند. حافظ در «فتح الباری» ۸ / ۶۴۱ می‌گوید: این صحیح‌ترین حدیث مسلسل است. «جامع احکام القرآن» ۵۹۲۲ و «زاد المسیر» ۱۴۱۴

۱۰۸۰- ک: ابن جریر از ابن عباس (رض) به همین معنی روایت کرده است.
(طبری ۳۴۰۴۳ از عطیه عوفی روایت کرده و عطیه ضعیف است).
۱۰۸۱- ک: و از ابوصالح روایت کرده است: عده‌ای گفتند: کاش می‌دانستیم کدام عمل برتر و نزد پروردگار محبوب‌تر است.

پس «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ...» (آیه ۱۰ سوره صف) نازل شد. جهاد دخل آن‌ها نبود. پس «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» نازل شد. (طبری ۳۴۰۴۴ از وی به قسم مرسل روایت کرده است و این به حدیث پیش شاهد است، نام ابوصالح باذان است که باذام یاد می‌شود و مولای ام‌هانی است).

۱۰۸۲- ک: ابن ابوحاتم از طریق علی از ابن عباس به همین معنی روایت کرده.

(طبری ۳۴۰۴۲. در این اسناد بین علی بن ابوطلحه و ابن عباس ارسال است).
۱۰۸۳- ک: از طریق عکرمه از ابن عباس و ابن جریر از ضحاک روایت کرده: شخصی کارهای را که هنگام جهاد هرگز نکرده بود ادعا می‌کرد که انجام داده است از قبیل کشتن، شمشیر کشیدن و نیزه زدن. در باره او «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» نازل شد.

(اثر از ضحاک و طبری ۳۴۰۴۸ روایت کرده است).

۱۰۸۴- ک: ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: این کلام الله در مورد آن‌هایی که در روز احد از اطراف رسول الله صلی الله علیه وسلم پراکنده شده بودند نازل شد.

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٣﴾

نزد الله سخت ناپسند است که چیزی را بگویید که آنرا انجام نمی دهید. (۳)
«مَقْتًا» «خشم».

مشابه همین توبیخ در (آیه ۴۴ سورة بقره) نیز آمده است؛ طوریکه می فرماید:
«اتَّأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (چگونه شما مردم را به نیکوکاری
دستور می دهید و خود را فراموش می کنید) کسانی که دیگران را امر به معروف
می کند، در قدم اول باید خود شان عامل معروف باشند.

عمل نکردن به چیزی که می گوید و بدان عمل نمی کنید، در برخی از
اوقات بخاطر ناتوانی انسان می باشد، ولی گاهی هم همین عمل نکردن، از
روی بی اعتنایی می باشد که این بی توجهی و بی اعتنایی انسان، مورد توبیخ
و سرزنش شدید، دین مقدس اسلام قرار گرفته است.

عالم بی عمل، به درخت بی ثمر می ماند، و یا هم ابر بی باران، یا نهر بی آب، و
یا هم تشبه زیبا که در آیه (۵ سورة جمعه) آمده است: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا
التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ...» (داستان کسانی که مکلف به تورات
شدند باز (چنانکه باید) رعایتش نکردند، مانند الاغی هستند که کتاب هایی
حمل می کنند).

با تمام صراحت باید گفت که: صرف تلاوت کتاب آسمانی برای نجات
انسان از عذاب و ایصال ثواب کافی نمی باشد، تعقل و تدبر و بخصوص عمل
به آن معیار اساسی و نهایت ضروری و حتمی می باشد.

«كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» گفتار بدون عمل، یعنی چیزی را
که می گوید و بدان عمل نمی کنید بی نهایت خطرناک تر است. و همیشه این
اصل را به یاد داشته باشید که: ایمان باید با عمل و صداقت همراه باشد و گرنه
مستحق سرزنش و توبیخ می شوید. برخی از مفسران می فرمایند که این آیه

مبارکه در باره آن گروهی نازل شد که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می آمدند و یکی از آنان می گفت: در صحنه پیکار با شمشیرم به جولان پرداخته و دشمن را چنین و چنان کوبیدم... در حالیکه این سخنی گزاف بود.

(تفسیر انوار القرآن از عبدالرؤوف مخلص هروی سورة الصف)

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ﴿٤﴾

الله کسانی را دوست دارد که صف زده در راه او جهاد می کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند. (۴)

قرطبی گفته است معنی آیه چنین است: خدا انسانی را دوست دارد که در جهاد در راه خدا ثابت و استوار باشد و مانند کوه در جای خود محکم بایستد، بدین ترتیب خدا به مؤمنان می آموزد که در موقع جنگ با دشمن چگونه باید باشند. (قرطبی ۸۲/۱۸).

«بُنْيَانٌ» به معنای تعمیر و یا بنای است.

«مَرْصُوصٌ»، از «رصاص» به معنای سرب است و «بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ» یعنی تعمیر و یا بنای که به محکمترین شکل که، گویی از سرب و یا آهن ساخته شده است. یعنی مجاهدین فی سبیل الله در صف واحد مانند دیوال های سربی واهنی در خط وصف واحد به مبارزه و به رزم خویش ادامه می هد.

شأن نزول:

مفسران در بیان شأن نزول این آیه کریمه نقل فرموده اند که مؤمنان گفتند: ای کاش خداوند متعال محبوبترین اعمال نزد خود را به ما خبر میداد تا بدان عمل می کردیم، هرچند جانها و اموال ما بر سر آن می رفت. پس پروردگار با عظمت در اینجا به آنان بیان فرمود که محبوبترین عمل بندگان در نزد وی جنگیدن در راه وی است. (تفسیر انوار القرآن از عبدالرؤوف مخلص هروی سورة الصف).

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾

بیاد آورید هنگامی را که موسی به قومش گفت ای قوم من! چرا مرا آزار می‌دهید با اینکه می‌دانید من فرستاده الله به سوی شما هستم؟ هنگامی که آنها از حق منحرف شدند خداوند قلوبشان را منحرف ساخت، و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند. (۵)

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» والله تعالی شخصی را که از دایره‌ی طاعت او خارج شده باشد، به خیر و هدایت راهنمایی نمی‌کند.

امام رازی گفته است: این بیان اهمیت بدی آزار پیامبران را نمایان می‌سازد و این که عاملان چنین کاری به کفر و انحراف دچار شده و از حق و هدایت منحرف می‌شوند. (تفسیر کبیر ۳۱۳/۲۹)

«زاغ» از «زیغ» به معنای انحراف از مسیر حق است. روح انسان به راه مستقیم تمایل دارد و این انسان است که آن را منحرف می‌کند.

خواننده محترم!

در آیات قبلی، انتقاد از گفتار بدون عمل بود، در این آیه انتقاد از عمل بر خلاف علم است که چرا با این که می‌دانند او پیامبر خداست، او را اذیت و آزار می‌دهند.

الله تعالی اجر ثواب و گناه را بر اساس عدل و حکمت خود و عملکرد انسان قرار می‌دهد. او از طریق عقل و فطرت و فرستادن پیامبران مردم را هدایت می‌کند، هر کس هدایت را پذیرفت، بر هدایتش می‌افزاید: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» (سورة محمد ۱۷) و هر کس با علم و اراده، راه انحراف را انتخاب کند، الله تعالی او را رها می‌کند.

«زَاغُوا أَزَاغَ اللّٰهُ».

باید خدمت خوانندگان بعرض رسانید که: انحراف در گفتار و رفتار، مقدمه انحراف قلب و روح و شخصیت و هویت و حتی فرهنگ و فکر انسان است. بزرگترین عامل و یا اصلی ترین عامل انحراف انسان را میتوان جهل دانست که سبب فراموش کردن و نا دیده گرفتن الله سبحان و تعالی میشود. که این عامل زمینه را برای دو انحراف دیگر مساعد می سازد. اول جدا شدن انسان از فطرت انسانی. دوم جدا شدن انسان از تعلیمات و حیانی است.

اگر به جوهر و ماهیت حقیقی و واقعی انسان نظر اندازیم در خواهیم یافت که: انسان موجودی است دوبعدی و دو جنبه ای که یک بعد آن مادی و یک بعد آن معنوی است. بناءً انسان، از یک طرف اگر رو به سوی خاک دارد و می تواند از حیوان پست تر شود و به درکات اسفل السافلین سقوط کند و از سوی دیگر، اگر رو به سوی افلاک کند، میتواند خود را به اوج اعلائی انسانیت برساند.

اگر انسان واقعاً خواستار رسیدن به اوج قلعه شامخ شرف و عزت باشد، طوریکه شایستگی آنرا هم دارد میباید، باید علل و عواملی که باعث ممانعت اش از راه وصول به حق و حقیقت می شود، باید آنرا دک و مبارزه جدی را، برای محوی آن آغاز نماید تا از مقام والا و از جمله احسن الخالقین بحساب آید.

و اما علل و عواملی که مانع رسیدن انسان به این مقام که مستحق آن است، می باشد و انسان را از راه حق باز می دارد، گاهی مربوط به خود اوست و گاهی هم مربوط به اجتماع و محیط و ماحول آن می شود.

برخی از مهم ترین عوامل انحراف انسان از راه حق که مربوط به خود انسان می گردد در قدم اول: پیروی از هوای نفس (نفس اماره)، دلبستگی و حبّ به دنیا، پیروی از وسواس شیطانی (خواه شیطان جنی باشد یا انسی)، جهل، غفلت، پندارگرایی گمان باطل (به بیان دیگر تکیه بر ظن و گمان به جای علم و یقین) می باشند که همه اینها باعث می شود که قلب انسان را خراب و گرد الود و غبارالود ساخته، و در نهایت چشم و قلب آنسان را نابینا و مریض سازد و در نتیجه ترازوی سنجش عقلش، توازن خود را از دست دهد و در نهایت حق و حقیقت را سر چه یعنی معکوس برایش نشان می دهد.

بر انسان است تا در قدم اول علل و ریشه منحرف شدن خود را از مسیر حق بشناسد تا بتواند آنها را «دفعاً» یا «رفعاً» طرد کند چون روح انسان در عین حال که ملهم به فجور است گرایش به تقوا هم دارد و با شناخت علل انحراف خود از راه حق و درمان و رهایی از آنها، آن فضایل فطری شکوفا می گردد. الهی رب العزت، ما را از آن مستفید گردانی. و توانمندی اعطا فرمایی که به راه راست و مستقیم زندگی خویش را سرو سامان بخشیم. راهیکه سبب صلاح و فلاح دارین گردد. الهی تو آن کن که انجام کار، تو خشنود بادشی و ما رستگار.

اولین درخواست بعد از نجات غرق شدن در بحر:

بعد از آنکه الله تعالی قوم بنی اسرائیل را (از چنگال فرعون) نجات داد و هلاکت فرعون را به آنان بطور واضح نشان داد، انتظار طوری می رفت که بر ایمان و اخلاص و توکل خود بر الله تعالی را بیفزایند ولی موسی علیه السلام را با درخواست عجیبی غافلگیر کردند و از او خواستند که معبودی را برای آنان قرار دهد همان طور که مشرکان معبودانی داشتند. خداوند متعال

میفرماید: «وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَءِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يُمُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ». (سورة الأعراف: ۱۳۸). «بنی اسرائیل را از بحر گذرانیدیم، پس (در مسیر خود) به قومی رسیدند که بت‌هایی داشتند و مشغول پرستش آن‌ها بودند. گفتند: ای موسی! برای ما معبودی قرار بده همانگونه که آنان معبودهایی دارند. (موسی) گفت: شما گروه نادانی هستید. اینها کارشان هلاک و نابودی است و آنچه انجام می‌دهند باطل و نادرست است». انتظار می‌رفت که بنی اسرائیل بعد از آنکه خداوند این نشانه‌های بزرگ و به هلاکت رسیدن فرعون و پیروان کافرش را به آنان نشان داد، کار مشرکان و پرستش بت‌های شان را تقبیح میکردند. ولی نه تنها این کار را انجام ندادند بلکه (بیشرمانه) از موسی علیه السلام درخواست کردند که بتی را برای آنان قرار دهد تا آن را پرستش کنند همان طور که آن مشرکان بتانی داشتند و آن‌ها را می‌پرستیدند.

حضرت موسی (علیه السلام) و دریافت تورات:

قرآن عظیم الشان در باره چگونگی حصول تورات توسط حضرت موسی علیه السلام میفرماید: «وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلِفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (سورة الأعراف: ۱۴۲). «ما با موسی علیه السلام سی شب وعده گذاشتیم (که به مناجات و عبادت بپردازد) و با ده شب (دیگر) آن را کامل گردانیدیم و بدین وسیله مدت (راز و نیاز با) پروردگارش چهل شب تمام شد. و موسی به برادر خود هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاحگری کن و از راه و روش تباهکاران پیروی مکن».

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: موسی علیه السلام به قوم خود گفت:

پروردگارم سی شب را با من وعده گذاشته است تا او را ملاقات کنم و در این مدت هارون را در میان شما جانشین خود قرار می‌دهم. وقتی که موسی علیه السلام به ملاقات پروردگارش رفت، خداوند ده شب دیگر را اضافه کرد و فتنه‌ی بنی‌اسرائیل در این ده شبی که خداوند اضافه کرده بود صورت گرفت، چون بعد از گذشت سی شب، سامری آنان را با گوساله پرستی گمراه کرد.

گوساله پرستی یهودان:

طوری‌که در فوق یاد آور شدیم: بعد از اینکه موسی علیه السلام در موعد مقرر به کوه طور رفت تا با پروردگار خویش به مناجات بپردازد، سامری توانست که بنی‌اسرائیل را گمراه و آنان را به گوساله پرستی دعوت و وادار کند. ولی پس از آنکه موسی از میعادگاه بازگشت و تورات را از پروردگارش دریافت کرد و کلام خدا را شنید، بنی‌اسرائیل فهمیدند که سامری آنان را گمراه ساخته است. خداوند متعال فرموده است: «وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿١٤٨﴾ وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾» (سورة الأعراف: ۱۴۸-۱۴۹). «قوم موسی بعد از (رفتن) او (به کوه طور) از زیور هایشان گوساله‌ای ساختند و آن را معبود خود ساختند که پیکر و صدای گاو داشت.

مگر نمی‌دیدند که چنین گوساله‌ای نه با آنان سخن می‌گوید و نه آنان را به راهی هدایت میکند. گوساله را (به خدایی) گرفتند در حالیکه ستمکار بودند. هنگامی که پشیمان و سرگردان شدند و دانستند که گمراه گشته‌اند، گفتند: اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بی‌گمان از زیانکاران خواهیم بود».

با وجود اینکه تنها سامری گوساله را به صدا درآورد و به خدایی گرفت ولی این فعل به تمام بنی اسرائیل نسبت داده شده است، چون سامری یکی از آنان بوده و آنان هم به کار او رضایت داده‌اند.

«وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ» یعنی بعد از بازگشت موسی عليه السلام پشیمان شدند و از کار خود شگفت زده گردیدند.

و اینکه بنی اسرائیل در پایان گفتند: «اگر پروردگار ما به ما رحم نکند، بی گمان از زیانکاران خواهیم بود» این گفته‌ی آنان دلالت می‌کند بر اینکه آنان به گناه خود اعتراف کرده و به رحمت و مغفرت خدا امیدوار بوده‌اند.

(تفسیر زمخشری: جلد ۲، صفحه ۱۵۹-۱۶۰. فتح البیان: جلد ۵، صفحه ۲۰-۲۲).

تورات:

تورات دارای پنج بخش می‌باشد ۱- «سفر پیدایش» یا کتاب آفرینش جهان. ۲- «سفر خروج» یا کتاب زنده گي موسی علیه سلام. ۳- «سفر لاویان» یا کتاب شرعیت در دین موسی علیه سلام. ۴- «سفر اعداد» یا کتاب که به تعداد و آمار خاندان قبایل بنی اسرائیل در بیابان می‌پردازد. ۵- «سفر تثئیه» یا «سخنان» نام آخرین کتاب تورات است که این کتاب با مرگ موسی علیه سلام پایان یافته است.

کتب موسی که گاهی اسفار پنجگانه نامیده می‌شود، مقدس ترین کتاب یهودیان است و فرقه‌ی سامریان که انشعابی داخل یهودیت هستند و هنوز بقایای آن در برخی از قریجات فلسطین مشاهده می‌شود، وحی را به تورات موسی اختصاص می‌دهند و در غیر آن نمی‌پذیرند. مسیحیان از تورات بسیار تجلیل می‌کنند و آن را بخش نخست کتاب مقدس خود می‌دانند.

در قدیم مردم معتقد بودند که موسی تورات را نوشته است، اما مطالعات

جدید کتاب مقدس نشان می دهد که پاسخ به این مسأله اصل و منشأ اسفار تورات از آنچه در ابتدا تصور می شود، دشوار تر است. تورات در طول نسلها پدید آمده است: در ابتدا روایت هایی وجود داشت که قوم یهود آنها را به طور شفاهی به یکدیگر منتقل می کردند، سپس روایات مذکور در چند مجموعه نوشته شد که برخی از آنها در باب تاریخ و برخی در باب احکام بود. سرانجام در قرن پنجم قبل از میلاد این مجموعه ها در یک کتاب گرد آمد. کسانی که در این کار طولانی و پیچیده شرکت کردند، بسیار بودند و نام اکثریت قاطع آنها را تاریخ فراموش کرده است. به عقیده یهودیان و مسیحیان، الهام الهی در همه ی مراحل تألیف تورات، همراه و پشتیبان بوده است.

خواننده محترم!

در باره اوصاف تورات قرآن عظیم الشان در (آیات ۱۴۴ و ۱۴۵ سورة الاعراف) میفرماید: «قَالَ يُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلِمِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤٥﴾». «الله گفت: ای موسی! تو را با رسالت های خویش و سخن گفتنم (با تو) بر مردم برگزیدم. پس برگیر آنچه به تو داده ام و از شکر گزاران باش. و برای او در الواح از هر چیز نوشتیم تا پند و اندرز و روشنگر (احکامی) باشد (که نیاز به تفصیل دارند). پس الواح را با قوت و توان برگیر و به قوم خود فرمان بده که نیکوترین آنها را برگیرند، بزودی سرزمین گنهکاران را به شما نشان خواهیم داد».

منظور از «الواح» همان توراتی است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل

کرده و هر چه را که بنی اسرائیل در امور دین و دنیای خود به آن نیاز داشتند برای آنان در آن نوشته است. سدی و مجاهد گفته‌اند: منظور از الواح توراتی است که تمام مأمورات و منهیات (کارهای ناروا اموری که در شرع از آن منع شده و نا شایسته است). بنی اسرائیل در آن نوشته شده است.

«وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» یعنی به قوم خود فرمان بده که نیکوترین چیزی که در الواح است مانند عفو و بخشش و شکیبایی بگیرند و آن را بر قصاص گرفتن ترجیح دهند. در اینجا همچنین می‌توان گفت که «أَحْسَنَ» اسم تفضیلی است که به معنی واقعی خود بکار نرفته است بلکه به معنی کمال نکوئی است. یعنی قوم خود را فرمان بده که به اندرزها و احکامی که در این الواح آمده و در کمال نیکویی هستند، تمسک جویند. (تفسیر فتح البیان: جلد ۵، صفحه ۱۴-۱۶. تفسیر زمخشری: جلد ۲، صفحه ۱۵۸، تفسیر أبی السعود: جلد ۲، صفحه ۴۰۲. تفسیر المنار: جلد ۹، صفحه ۱۸۶).

«سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» یعنی بزودی خواهید دید که چگونه کسانی که به مخالفت با اوامر الهی برمی‌خیزند و از اطاعت او سرپیچی می‌کنند به هلاکت میرسند و نابود می‌گردند. (تفسیر ابن کثیر: جلد ۲، صفحه ۲۴۶).

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٦﴾

(و (بیاد بیاور) و قتیکه عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! بدرستی که من فرستاده الله به سوی شما هستم در حالیکه توراتی را که پیش از من آمده است، تصدیق می‌کنم و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است مژده می‌دهم. (ولی) هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمد گفتند این سحری است آشکارا! (۶)

در این آیه متبرکه تصریح شده است به اینکه حضرت عیسی علیه السلام بعنوان پیامبر بنی اسرائیل مبعوث شده است.

ولی حضرت عیسی علیه السلام آنان را با «یا بنی اسرائیل» مورد خطاب خویش قرار داده است و مانند حضرت موسی علیه السلام کلمه «یا قومی» را بکار نبرده است، چراکه حضرت عیسی علیه السلام فاقد پدر بوده و نسبتی با آنان نداشته است تا آنان را بمثابه قوم خویش بشمارد. (تفسیر زمخشری: جلد ۴، صفحه ۵۲۴. تفسیر قرطبی: جلد ۱۸، صفحه ۸۳. تفسیر ابن عطیه: جلد ۴، صفحه ۴۲۹).

مفسر مشهور جهان اسلام سید محمود افندی آلوسی (مؤلف تفسیر روح المعانی) در این باره می نویسد که: حضرت عیسی علیه السلام در خطاب به آنها تعبیر «یا قومی» را استعمال نه نمود، زیرا از سلسله پدر نسبتی با آنان نداشته است اگر چه مادرش مریم از همه آنها عالی نسب تر بوده است. (تفسیر آلوسی: جلد ۲۸، صفحه ۸۵. تفسیر فتح البیان: جلد ۱۴، صفحه ۱۰۱).

از آنجائیکه حضرت عیسی علیه السلام مصدق تورات بوده و مژده‌ی آمدن پیامبر خاتم به نام احمد را همان طور که در تورات ذکر شده داده است و رسالت وی مخالفی با تورات نداشته و این خود بیانگر آن بوده که دین او مؤید تمام پیامبران گذشته و آینده بوده است، یهودیان باید به پیغمبری وی ایمان می‌آوردند ولی با وجود اینکه در گهواره به سخن آمد و با معجزات مختلف مورد تأیید خداوند قرار گرفت، به آن هم به او ایمان نیاوردند بلکه او را تکذیب کردند و تلاش نمودند که حتی وی را به قتل هم برسانند. (تفسیر آلوسی، جلد ۲۸، صفحه ۸۵. تفسیر فتح البیان: جلد ۴، صفحه ۱۰۱).

«يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»

قبل از همه قابل یاد آوری است؛ آن کتاب تورات و انجیلی که الله تعالی بر موسی و عیسی علیهم السلام نازل فرمودند، الان در دست بشریت اصلاً موجود نمی باشد. البته منظور کتاب انجیل و تورات کامل است. زیرا پیروان بخصوص رهبران مذهبی شان کتاب پیامبران خویش را بخاطر حفظ منافع ومصالح خویش تغییر و تحریف نمودند. قرآن عظیم در (آیه ۱۳ سورة مائده) میفرماید: «فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (پس (یهود را) به خاطر پیمان شکنی شان لعنت کردیم و (از رحمت خود دور ساختیم) دل های شان را سخت گردانیدیم. سخنان الله را از محل آن تغییر می دادند، و بخشی از آنچه را که به آن پند داده شده بودند فراموش کردند، و همیشه تو بر خیانت (تازه) از ایشان آگاه می شوی، مگر اندکی از آنها (که خیانت نمی کنند). پس از آنها در گذر و (از لغزشهای شان) روی بگردان، یقیناً الله نیکوکاران را دوست دارد.)

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر خود می نویسد: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (آیه ۴۶ سوره نساء) سخنان الله را تحریف و تبدیل می کنند. پس معنی و مفهومی را که خدا و پیامبرش از سخنی در نظر دارند دگرگون کرده، و معنی دیگری برای آن دست و پا می کنند.» و نیز میفرماید: «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (سورة بقره ۷۵) (یعنی: آیا انتظار دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می کردند و خودشان هم می دانستند.

نکته قابل توجه ودقت اینست که؛ انجیلها و تورات کنونی که در دست پیروان شان قرار دارد، هیچ کدام این کتب، بر زبان اصلی خود که همان زبان پیامبران شان بود باقی نمانده اند.

لذا نتیجه می گیریم که یافتن نام پیامبر صلی الله علیه وسلم در کتب آنها که با پیامبر صلی الله علیه وسلم دشمنی آشکار داشتند و دارند (به همان اسم) وجود ندارد.

از عطاء بن یسار روایت شده است که گفت: با عبدالله بن عمرو بن عاص (رضی الله عنهما) ملاقات کردم و به او گفتم: مرا از اوصاف رسول الله صلی الله علیه وسلم آگاه کن! فرمود: «آری والله! پیامبر صلی الله علیه وسلم در تورات به بعضی از اوصافی که در قرآن برای ایشان ذکر شده، توصیف شده اند، از جمله این که در تورات آمده است: ای پیامبر آخرالزمان! بی گمان ما تو را شاهد، مژده دهنده، بیم دهنده و پناهگاهی برای امی ها فرستادیم، تو بنده ما و پیامبر ما هستی، ما تو را متوکل نامیده ایم، تو نه درشتخو هستی نه سنگدل، نه جیغ و دادکننده در بازارها، تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی بلکه عفو میکنی و در می گذاری و هرگز خداوند تو را قبض روح نمی کند تا آن گاه که به وسیله تو ملت کج و منحرف را راست گرداند، به این که بگویند: لا اله الا الله و به وسیله تو چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و دلهای غلف شده را باز می گرداند». «پیامبری که آنان را به معروف امر می کند»

معروف: تمام مکارم اخلاقی است که در قلب ها پسندیده است، نه زشت و ناپسند «و آنان را از منکر نهی می کند»

منکر: یعنی آنچه که قلب آن را زشت و ناپسند می شناسد؛ چون بدی ها و خشونت های اخلاقی و کردارها و گفتارهای زشت و نامیمون».

خواننده محترم!

طوریکه در آیه مبارکه فوق مطالعه نمودیم: حضرت عیسی علیه السلام مژده‌ی آمدن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را با نام «أَحْمَدُ» داده است «يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» و طوریکه قرآن عظیم الشأن می فرماید که «احمد» یکی از نام های پیامبر صلی الله علیه وسلم است. «أحمد» بدین معنی است: کسی که به سبب وجود خصلت های خوب در وی، بیشتر از دیگران مورد ستایش قرار می گیرد. یا احمد؛ یعنی ستایشگرترین مردم برای پرورد گارش.

امام مالک و امام بخاری و امام مسلم و غیر آنان از جبر بن مطعم روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ لِي أَسْمَاءً أَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا أَحْمَدُ وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُخْشَرُ النَّاسُ عَلَيَّ قَدَمِي وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يُمَحِّي بِيَ الْكُفْرُ وَأَنَا الْعَاقِبُ»

«من نام های مختلفی دارم از جمله: محمد، احمد، حاشر یعنی کسی که دیگران بعد از او زنده می شوند، ماحی یعنی کسی که خداوند به وسیله ی او کفر را نابود می کند، و عاقب یعنی کسی که پیامبری بعد از او نخواهد آمد.» (تفسیر آلوسی: جلد ۲۸، صفحه ۸۶. تفسیر فتح البیان: جلد ۱۴، صفحه ۱۰۱). در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا آمده است: «یسوع مسیح گفت: فارقلیط روح حقی است که خدای من او را می فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم می دهد.»

فارقلیط: لفظی است که بر حمد دلالت می کند و به احمد و محمد دو نام پیامبر ما صلی الله علیه وسلم اشاره دارد.

قابل تذکر است که در کتب تورات و انجیل تصریحات دیگری نیز در همین باب آمده است. «پس چون با معجزه ها پیش آنان آمد، گفتند: این سحری

آشکار است» یعنی: چون عیسی، یا محمد صلی الله علیه وسلم با معجزه‌ها نزد آنان آمد، گفتند: آنچه او برای ما آورده، جادویی واضح و آشکار است». ولی با تاسف از آن انکار واضح و آشکار صورت گرفته است. (تفسیر انوار القرآن از عبدالرؤف مخلص هروی سورة الصف)

شریعت عیسی علیه السلام و کتاب انجیل:

خداوند متعال می فرماید: وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ (سورة المائدة: ٤٦) (و از پی آنان (پیغمبران پیشین) عیسی پسر مریم را فرستادیم که تصدیق کننده آنچه پیش از او بود (تورات)، و به عیسی انجیل را دادیم که در آن نور و هدایت بود، در حالیکه تصدیق کننده آنچه پیش از آن بود که تورات است، و هدایت و پند برای پرهیزگاران است).

حضرت عیسی علیه السلام از پیامبران بنی اسرائیل است و شریعت او تورات بود. مسیحیان در انجیل های خود از حضرت عیسی علیه السلام نقل می کنند که وی نیامده بود که شریعت تورات را نقض کند، بلکه آمده بود که آن را کامل کند و به خواست الله تعالی احکام و آداب و اندرزهایی روحی را بر آن بیفزاید. (تفسیر المنار: جلد ٦، صفحه ٤٠١).

انجیل:

انجیل کتاب بزرگی است که الله تعالی بر حضرت عیسی علیه السلام نازل کرد تا کامل کننده تورات و تأیید کننده آن باشد. در بیشتر مسائل با آن مشترک است و هم چون تورات انسان را به راه مستقیم هدایت کرده و راه حق را از باطل جدا میکند. انسان را از بندگی غیر الله، به بندگی الله دعوت مینماید.

قابل تذکر است که؛ تورات در زمان حیات حضرت عیسی علیه السلام مکتوب نشده و تنها به صورت شفاهی و دهان به دهان نقل گردید. همین امر باعث آن شد، تا برخی سهواً یا عمدأ به دخل و تصرف و حذف و اضافات در آن پردازند.

تحریف انجیل و تورات نیز در این صورت بسیار طبیعی است، چرا که انسان: اولاً فراموش کار است و پس از مدتی هر چند اندک قادر به حفظ دقیق یک مطلب نبوده و آن موضوع در حافظه ماندگار نخواهد بود.

ثانیاً گذشت زمان و دور شدن از دوران پیامبر وقت، احتمال ضعف ایمان یاران همان پیامبر و معتقدان به آن کتاب وجود دارد، تا با تبعیت از هوای نفس خویش آن چه را مطابق میل آنان نبود، حذف و آن چه را که می خواهند بدان اضافه کنند.

ثالثاً اگر این کتابت در زمان همان پیامبر انجام می شد، راه بر بدخواهان بسته می شد و نمی توانستند آن چه را که عمدأ می خواهند به آن اضافه نموده یا از آن حذف نمایند، به انجام برسانند چرا که سخن پیامبر که خود میان آنان حضور دارد برای همگان حجت بود.... اما فوت آن پیامبر، راه را بر اختلاف نظر علما و قد علم کردن دوستان نادان و دشمنان برای حذف و اضافات خواهد گشود.

در نتیجه ی این دخل و تصرف، بعد از مرگ عیسی علیه السلام «انجیل»، که به عهد جدید مشهور است با روایت های گوناگون از طرف افراد مختلف نوشته شد و در نتیجه انجیل های فراوان در بین مسیحیان متداول گردیدند. پس از چهار قرن کلیسا چهار انجیل را از همه معتبرتر دانست که آن ها عبارتند از:

اول: انجیل یوحنا: یوحنا از شاگردان محبوب عیسی (ع) بوده است و لیکن اکثر علمای مسیحی متفق اند که انجیل یوحنا توسط او نوشته نشده است، بلکه آن را کتابی تزویری میپندارند. برای نمونه مطلب فوق در دائرة المعارف انگلیسی که در آن ۵۰۰ عالم مسیحی مشارکت داشته‌اند، بیان شده است.

دوم: انجیل مرقس: توسط شخصی به نام یوحنا مشهور به مرقس که جزء یاران دوازده گانه محسوب نمی شود، نوشته شده است. در اصل یهودی است که مسیحی شده است. برخی از مسیحیان می گویند که «بطرس» رئیس حواریون آن را نوشته و به شاگردش مرقس نسبت داده شده است و برخی دیگر می گویند مرقس آن را بعد از مرگ «بطرس» و «بولس» نوشته است. در هر حال بر سر کاتب آن اختلاف نظر وجود دارد.

سوم: انجیل متی (متاوس): که توسط یکی از یاران دوازده گانه ی عیسی (ع) به نام «متی» نوشته شده است. جمهور علمای مسیحی معتقدند که این انجیل به زبان عبری یا سریانی نوشته شده است و لیکن اصل آن مفقود گشته و تنها ترجمه ی آن به زبان یونانی در دست است و مترجم آن نیز مشخص نیست.

چهارم: انجیل لوقا: لوقا از شاگردان عیسی علیه السلام و حتی شاگرد شاگردان او نیز نبوده، بلکه شاگرد «بولس» بوده است. «بولس» نیز شخصی یهودی به اسم «شاؤول» بوده و از بزرگترین دشمنان مسیحیت به شمار می رفته است.

ناگهان مدعی می شود که عیسی بر او نزول کرده و به او امر کرده است که به تبلیغ مسیحیت پردازد.

انجیل برنابا: انجیل برنابا که از اعتبار در بین بخشی از مسیحیان برخوردار هستند، ولی کلیسا آنان را به رسمیت نمی شناسد. برنابا یکی از یاران دوازده گانه ی عیسی علیه السلام بوده است.

پاپ (گلاسیوس اول) در سال ۴۹۲م مطالعه‌ی برخی از کتب از جمله انجیل «برنابا» را ممنوع اعلام کرد و این انجیل هم چون رازی پوشیده ماند. تا این که در سال ۱۷۰۹م توسط «کریمر» مستشار روسی نسخه‌ای مکتوب از آن به زبان ایتالیایی، پیدا شد و آن را نزد یکی از شخصیت‌های «آمستردام» نگهداشت. آن شخصیت نیز آن را به «برنس آیوجین سافوی» در سال ۱۷۱۳م هدیه داد. سپس این نسخه هم‌راه سایر کتاب‌های کتاب‌خانه «برنس» به کتاب‌خانه‌ی سلطنتی در وین در سال ۱۷۳۸م منتقل گردید. اولین کسی که پرده از این نسخه برداشت، راهب انگلیسی «فرامینو» بود که چند رساله‌ای را پیدا کرد که در آن‌ها کارهای «بولس» محکوم شده بود و در آن به انجیل برنابا استناد گردیده بود. حس کنجکاوی او را واداشت که به دنبال آن انجیل بگردد تا اینکه هنگامی که به یکی از نزدیکان پاپ (سکتس پنجم) تبدیل گشت، در کتاب‌خانه‌ی پاپ آن را پیدا کرد. آن را مخفی نموده و پنهانی به مطالعه‌ی آن پرداخت تا در نهایت اسلام را قبول کرد.

موضوعات اساسی مندرج در انجیل برنابا:

مطالب اساسی که در انجیل برنابا وجود دارد، مختصراً بشرح ذیل می‌باشد:
انجیل برنابا عیسی را بنده الله و رسول او می‌داند و الوهیت و فرزند خدا بودن او را منکر می‌شود.

بیان می‌کند که قربانی مد نظر ابراهیم فرزند او به نام اسماعیل بوده است.
با صراحت کامل مژده‌ی آمدن محمد صلی الله علیه وسلم را به عنوان پیامبر خدا می‌دهد.

بیان می‌کند که مسیح (ع) به صلیب کشیده نشده است بلکه به سوی آسمان برده شده است و شخصی دیگر که خائن به مسیحیت بود و همانند مسیح بود به صلیب آویخته شد.

به بسیاری از اصول اعتقادی که مورد اتفاق تمامی ادیان آسمانی است اشاره دارد.

محققان درستی نسبت آن به برنابا را و حواری بودن برنابا را تأیید می کنند اگر چه کلیسا آن را تأیید نمی کند. دلیل عدم تأیید آن نیز مخالفت انجیل برنابا با دسایس «بولس» و امثال او می باشد که کلیسا نیز به آن پایبند بوده و هست.

تحریف انجیل ها:

در مجموع علما و محققین عام از علمای معروف اسلامی و علمای معروف مسیحی، آنان از دایره تعصب خارج واز دام تقلید رهایی یافته اند انتقادات متعددی بر این انجیل ها دارند و معتقدند هیچ کدام از انجیل ها همان انجیلی نیست که از طرف خداوند بر عیسی علیه السلام نازل شده است و هم چنان طوریکه قبلاً بیان کردیم این اناجیل، چون سال ها بعد از عیسی علیه السلام به رشته تحریر در آمدند، بسیار بعید است که نوشته های موجود همان چیزی باشند، که عیسی علیه السلام به عنوان کلام الهی برای شان بیان کرده است.

از میان علمای مسلمان، شیخ ابن تیمیه (رض) در کتاب «الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح» و ابن القيم (رض) در کتاب «هدایة الحیاری فی اجوبه اليهود و النصاری»، شیخ رحمه الله الهندی (رض) در کتاب «اظهار الحق»، محمد ابو زهره (رض) در کتاب «محاضرات فی النصرانیة» و از علمای مسیحی که مسلمان شده اند، ابراهیم خلیل احمد در کتاب «محاضرات فی مقارنة الادیان» به نقد و بررسی آن پرداخته اند و ایرادات و تناقضات فراوانی را در آن یافته اند.

بطور نمونه: شیخ رحمه الله الهندی در آخر کتابش «اظهار الحق» بیشتر از صد اختلاف در بین انجیل ها بیان کرده است.

از جمله ایراداتی که در مورد این کتاب تیتروار می‌توان بیان کرد، عبارتند از:
الف- انجیل‌ها سال‌ها بعد از فوت عیسی (ع) نوشته شده‌اند.

ب- انجیل‌های فراوانی نوشته شدند که هر کدام با دیدگاه خاص نویسنده و محفوظات و شنیده‌های خود به تدوین آن دست زدند.

متعدد بودن انجیل‌ها خود بیان‌گر این است که نمی‌توان هیچ کدام را همان انجیل ارسال شده از طرف الله تعالی دانست چرا که هر کدام از آن‌ها دارای بخشی از حقایق و بخشی از دست‌کاری‌های خواسته یا ناخواسته‌ی مؤلفانش می‌باشند و تلفیق آن‌ها هم به دلیل اینکه هر کدام از انجیل طرف‌داران خاصی در بین مسیحیان دارند، امکان‌پذیر نیست. همین امر بود که کلیسا با همه‌ی قدرتش باز نتوانست یک انجیل واحد را معرفی نموده و در نهایت چهار انجیل را به رسمیت شناخت. باز برخی دیگر از انجیل از جمله انجیل «برنابا»، که جزء ۴ انجیل معرفی شده نیست، دارای اعتبار خاصی در میان برخی از مسیحیان و محافل تحقیق می‌باشد.

ج- اختلافات و تناقض‌های زیادی میان انجیل‌ها وجود دارد.

د- در انجیل‌های چهارگانه علاوه بر نسبت دادن کارهای ناشایست به پیامبران، بر ذات اقدس خداوند نیز نقص روا داشته‌اند.

عقاید باطلی که با سایر کتب آسمانی و عقل انسان سازگار نیست در آن‌ها یافته می‌شوند.

و- برخی از محتوا و متون آن با حقایق علمی یقینی در تضاد و تعارض قرار دارند. همچنان‌که قبلاً اشاره کردیم برخی از علما، از جمله «موریس بوکای» در کتابش به تعدادی از آن‌ها اشاره کرده است.

ز- افزون بر موارد فوق، انجیل‌ها، صرف‌نظر از این که تحریف شده‌اند، از هر گونه برنامه و دیدگاه در مورد نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی یا علمی به

دور هستند. (تفسیر نور مرحوم مصطفی خرمدل، چاپ سوم ۱۳۸۱ نشر احسان.)

مسیحیان نصاری اند:

مؤلف جار الله زمخشری مؤلف تفسیر مشهور «الكشاف عن حقایق التزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل که بنام تفسیر کشاف شهرت دارد» در مورد نصاری می نویسد:

«نصاری» جمع «نَصْرَان» است. گفته میشود: «رجل نَصْرَان» و «امرأه نَصْرَانه». یاء «نصرانی» برای مبالغه است. و مسیحیان بدین علت نصاری نامیده شده‌اند که حضرت عیسی را یاری کرده‌اند. (تفسیر زمخشری: جلد ۱، صفحه ۱۶۴). شهاب‌الدین محمود بن عبدالله آلوسی (۱۸۵۴-۱۸۰۲) مؤلف تفسیر روح المعانی در مورد نصاری مینویسد: «نصاری» نامی است که برای اصحاب حضرت عیسی علیه السلام گذاشته شده است. و اطلاق این اسم بر آن‌ها بدین خاطر است که حضرت عیسی علیه السلام را یاری کرده‌اند و یا به یاری یکدیگر شتافته‌اند. (تفسیر آلوسی: جلد ۱، صفحه ۲۷۸). در «تفسیر فتح البیان» آمده است که: سیبویه گفته است: لفظ «نصاری» جمع، و مفرد آن «نَصْرَان» و «نَصْرَانه» است ولی تنها با یاء نسبت بکار می رود و گفته می شود:

«رجل نصرانی» و «امرأه نصرانیة».

جوهری هم گفته است: «نصران» نام قریه است در شام که نصاری به آن نسبت داده میشوند. (تفسیر فتح البیان: جلد ۱، صفحه ۱۸۵). ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محارب مشهور به ابن عطیه اندلسی (۴۸۱ - ۵۴۱ هجری) مؤلف تفسیر قرآن بنام المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز می نویسد:

«نصاری» لفظی است که از ماده‌ی «نصر» گرفته شده است بدلیل اینکه قریه شان «ناصره» یا «نصریا» نامیده می‌شد، و یا بدلیل اینکه همدیگر را یاری می‌کردند و یا به خاطر اینکه حضرت عیسی علیه السلام فرموده است: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ».

سیویه گفته است: «نصاری» جمع، و مفرد آن در اصل «نصران» و «نصرانه» است ولی لفظ مفرد بدون یاء نسبت «نصرانی و نصرانیه» بکار نمی‌رود. (تفسیر ابن عطیه: جلد ۱، صفحه ۳۲۶.)

چرا حضرت عیسی به نام مسیح مشهور است؟

زمخشری در تفسیر خود گفته است: «مسیح» یکی از القاب شریفه مانند صدیق و فاروق است که اصل عبری آن «مشیحا» و به معنی مبارک است. (تفسیر زمخشری: جلد ۱، صفحه ۳۶۳.)

در تفسیر ابن عطیه آمده است: در مورد ریشه لفظ «مسیح» اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای گفته‌اند: مسیح از «ساح یسیح» و به معنی گردش کردن در زمین است. ولی جمهور بر این عقیده‌اند که «مسیح» از «مَسَحَ» به معنی مسح کردن زمین گرفته شده و حرکت کردن بر زمین به منزله مسح کردن آن در نظر گرفته شده است و از این روی حضرت عیسی علیه السلام «مسیح» نامیده شده است.

عده‌ای هم بر این باورند که چون هر مریضی را که مسح می‌کرد، شفا می‌یافت، «مسیح» نامیده شده است. بنابر این دو نظریه، «مسیح» بر وزن «فعلیل» و به معنی «فاعل» است. ابن جبیر گفته است: حضرت عیسی علیه السلام «مسیح» نامیده شده است، چون خداوند او را مبارک آفریده است و عده‌ای هم گفته‌اند: چون با روغن مقدس مالیده شده و یا از گناهان پاک شده است، با توجه به این نظریات، «مسیح» بر وزن «فعلیل» به معنی «مفعول» است. ابراهیم نخعی هم «مسیح» را به معنی صدیق و راستگو دانسته است. (تفسیر ابن عطیه: جلد ۳، صفحه ۱۱۹.)

ابن کثیر در تفسیر خود گفته است: حضرت عیسی علیه السلام بعثت گردش زیاد، مسیح نامیده شده است، عده‌ای هم علت این امر را صافی و بدون گودی کف پاهای وی دانسته‌اند، برخی هم بر این باورند که چون حضرت عیسی علیه السلام هر مریض را که مسح و لمس می‌کرد، به اذن خدا شفا می‌یافت، مسیح نامیده شده است. (تفسیر ابن کثیر: جلد ۱، صفحه ۳۶۳).

در تفسیر آلوسی چنین آمده است: «مسیح» لقب حضرت عیسی علیه السلام و مثل فاروق از القاب شریفه است. اصل عبری آن «مشیحا» و به معنی مبارک است. بسیاری از پیشینیان هم گفته‌اند: لفظ «مسیح» از «مسح» گرفته شده ولی در مورد بیان علت اطلاق آن بر حضرت عیسی علیه السلام اختلاف نظر داشته‌اند، عده‌ای گفته‌اند: چون مبارک آفریده شده است و عده‌ای هم گفته‌اند! چون بر چشم نابینا دست می‌کشید و بینایی خود را باز می‌یافت و هر مریض را که مسح می‌کرد، شفا می‌یافت. (تفسیر آلوسی: جلد ۲، صفحه ۱۶۱).

صاحب «تفسیر فتح البیان» هم بر این باور است که در مورد ریشه‌ی لفظ «مسیح» اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای آن را از «مسح» گرفته‌اند، چون در زمین به گردش می‌پرداخت و در جایی سکنی نمی‌گزید، یا به خاطر اینکه هر بیماری را مسح می‌کرد، شفا می‌یافت، یا اینکه چون با روغن مخصوص پیامبران مالیده شده و یا چون دارای پاهای صاف و بدون گودی بوده است و بالاخره یا بدین علت بوده که از گناهان، پاک گردیده است. (تفسیر فتح البیان: جلد ۲، صفحه ۲۳۵-۲۳۶).

اما کلمه «عیسی» لفظی معرب است که اصل عبری آن «ایشوع» به معنی سید و آقا است. (معرب: لفظی است که در اصل عربی نبوده و از زبان دیگری گرفته شده است).

«عیسی» از «عیس» گرفته شده و چون حضرت عیسی علیه السلام دارای رنگ سفید متمایل به سرخی بوده، به این اسم نامگذاری شده است. ولی اصل این

است که لفظ «عیسی» را غیر مشتق بگیریم، چون سخن گفتن از اشتقاق و ریشه‌ی آن هیچ فایده‌ای در بر ندارد. (تفسیر آلوسی: جلد ۲، صفحه ۱۶۱).
اما در مورد علت انتساب حضرت عیسی علیه السلام به مادرش، زمخشری گفته است: فرزندان معمولاً به پدران خود نسبت داده می‌شوند ولی در آیه‌ای که قبلاً بدان اشاره شد، حضرت عیسی علیه السلام به مادرش نسبت داده شده است تا اشاره باشد به این نکته که حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر متولد می‌شود. (تفسیر زمخشری: جلد ۱، صفحه ۳۶).

زمخشری همچنین در مورد معرفی شدن حضرت عیسی بعنوان «مسیح عیسی ابن مریم» گفته است! «عیسی»، اسم، «مسیح» لقب و «ابن مریم» صفت است و مجموع این سه لفظ معرف حضرت عیسی علیه السلام هستند. (تفسیر زمخشری: جلد ۱، صفحه ۳۶).

غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی علیه السلام:

مسیحیان با غلو و افراط در شأن حضرت عیسی علیه السلام، در واقع مرتکب کفر شدند، چون برخی از آنان عیسی علیه السلام را پسر خداوند متعال خواندند. وحتى فرقه مشهور دینی مسیحیت بنام فرقه یعقوب مارادیوس شهرت دارد و پیروان شان در سوریه و شمال عراق مسکن گزین می‌باشند و در کشور مصر و حبشه (ایتوپی) سکونت داشتند که بنام قبطی مشهور شدند، حضرت عیسی علیه السلام را خدای خود (العیاذ بالله) قرار دادند. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» (سورة المائدة: ۷۲). «بی‌گمان کافر شده‌اند کسانی که می‌گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است» (تفسیر قرطبی: جلد ۶، صفحه ۲۴۹، تفسیر شوکانی: جلد ۲، صفحه ۶۳).

برخی از فرقه‌های مسیحی معتقدند که حضرت عیسی علیه السلام یکی از سه خدا است. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ» (سورة المائدة: ۷۳).

«بی گمان کافر شدند کسانی که گفتند: خدا یکی از سه خدا است».
 منظور آنان از سه خدا، الله، عیسی و مریم بود. که در این جمله تعداد از روحانیون فرقه مسیحیان یعقوبیه، ملکیان، و نسطوریان شامل می باشد. (تفسیر قرطبی: ج ۶، صفحه ۲۴۹، تفسیر ابن کثیر: ج ۲، ص ۸۱، تفسیر شوکانی: جلد ۲، صفحه ۶۳).

سُدی و تعدادی از مفسرین گفته‌اند: این آیه در مورد کسانی نازل شده که عیسی و مادرش را به همراه خداوند متعال، خدای خود دانسته و بدین ترتیب خداوند متعال را یکی از سه خدا قرار می‌دادند. در آیه‌ی دیگری نیز چنین آمده است: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يُعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحٰنَكَ» (سورة المائدة: ۱۱۶). «و (به یاد بیاور) آنگاه را که الله می‌فرماید: ای عیسی پسر مریم! آیا توبه مردم گفته‌ای که من و مادرم را به جز الله تعالی، خدای خود قرار دهید؟ (عیسی) گفت: تو را منزه می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی!».

ابن کثیر در مورد گفته سُدی گفته است: این سخن در مورد «الله ثالث ثلاثة» از همه‌ی اقوال واضح‌تر است. (تفسیر ابن کثیر: جلد ۲، صفحه ۸۱)

ابن کثیر همچنین در مورد آرا و نظریات مسیحیان در مورد حضرت عیسی (اگر چه مختلف اند ولی همه کفرآمیز هستند) می‌گوید: مسیحیان به خاطر جهالت و نادانی‌شان ضوابطی را نمی‌شناسند و برای کفر و گمراهی آنان حد و مرزی وجود ندارد، عده‌ای عیسی را خدا وعده‌ای هم او را شریک خدا می‌دانند، برخی هم او را پسر خدا می‌خوانند. در واقع مسیحیان گروه‌های مختلفی هستند که هر کدام از آن‌ها دارای آرا و نظریات خاص خود هستند و اتفاق نظری با هم ندارند. (تفسیر ابن کثیر: جلد ۱، صفحه ۵۹۱).

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٧﴾

و کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بدهد، و حال آنکه به سوی اسلام دعوت می گردد، و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند. (۷)
يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٨﴾
آنها می خواهند نور الله را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند! (۸)
حضرت ابن عباس (رض) صحابی جلیل القدر در شأن نزول این آیه مبارکه می فرماید: مدت چهل روز بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وحی نیامد پس کعب بن اشرف گفت: «ای جماعت یهود! مژده تان باد که خداوند نور محمد را در آنچه که بر وی فرو میفرستاد، خاموش گردانید پس مطمئن باشید که کارش به سرانجام نمی رسد».

رسول الله صلی الله علیه وسلم از شنیدن این کلام دشمن دین اندوهگین شد، آن گاه الله تعالی این آیه را نازل فرمود و پس از آن وحی بر ایشان بلاانقطاع فرود می آمد. (تفسیر انوار القرآن از عبدالرؤوف مخلص هروی سورة الصف).
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٩﴾

اوست ذاتی که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. (۹)
«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» تا آن را بر دیگر ادیان چیره کند و برتری دهد، اعم از یهودی و نصرانی و غیره، «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» هر چند که دشمنان خدا و مشرکین از آن ناخرسند باشند. ابو سعود گفته است: خدا با اعزاز دین اسلام وعدهی خود را تحقق بخشید، به طوری که تمام ادیان را مقهور و مغلوب دین اسلام کرد. (ابو سعود ۱۶۱/۵)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿١٠﴾
ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که از عذاب دردناک نجات دهد؟ (۱۰)

مفسران می نویسند: که الله تعالی در این ایه متبرکه؛ ایمان و جهاد در راه الله را به «تجارت» تشبیه کرده است؛ چون تجارت عبارت است از مبادله چیزی به چیزی دیگر به امید نفع و کسب سود، و هر کس به الله ایمان بیاورد و با جان و مالش جهاد کند، به امید نایل آمدن به پاداش و نجات از عذاب دردناک، مال و توانایی خود را بذل می کند. از این رو پاداش و نجات از عذاب به تجارت تشبیه شده است، طوریکه الله تعالی در (آیه ۱۱۱ سورة توبه) میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِ اللَّهِ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١١﴾» (بی گمان الله از مؤمنان جانهایشان و اموالشان را به عوض آنکه بهشت برای آنان باشد خریده است. در راه الله می جنگند، پس می کشند (کفار را) و کشته می شوند، این وعده ای است که در تورات و انجیل و قرآن بر او (الله، مقرر) است، و چه کسی از الله به وعده خود وفا کننده تر است؟! پس (ای کسانی که ایمان آورده اید) به معامله ای که کرده اید خوش باشید و این همان پیروزی بزرگ است.)

«هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»
مفسران می نویسند: یکی از راه های تجارت با ذات اقدس الهی همانا آشنایی با کلام و احکام الهی است، طوریکه در ایه متبرکه آمده است: «آیا می خواهید شما را به تجارتی سودمند و گرانقدر راهنمایی کنم؟ استفهام برای تشویق است. «تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ» تجارتی که شما را از عذابی دردناک نجات بدهد.

باید گفت این تجارت از جمله تجارت معنوی می باشد که حکمت و فلسفه آن برای همه انسانها به آسانی قابل درک و فهم نیست، فقط مؤمنان واقعی به الله به معنا، مفهوم و حکمت این تجارت پی می برند، آنعده کسانی به آن پی میبرند که: «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» که: (به الله توانا و پیامبرش ایمان صادق و بدون شک و شبه داشته باشند).

قابل تذکر است که: تجارت، و معاملات تجاری صرف در امور دنیای و مادی خلاصه نمی گردد، بلکه از جمله «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ...» بخوبی معلوم می گردد، تجارتی که انسان به دنبال آن است، و در واقعیت دارایی سود ثابت و پایدار هم می باشد همانا تجارتی است که انسان را از قهر و غضب الهی در امان می دارد، واقعاً هم پیروی اخلاصمندان از احکام قرآنی و دساتیر پیامبران، الهی است که: انسان را از عذاب الیم نجات داده و فوز و کامیابی عظیمی را نصیب اش می گرداند، طوریکه در ایه مبارکه خوانیم: «تُنَجِّيْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ... ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١﴾

به الله و رسول او ایمان بیاورید، و در راه خداوند با اموال و جانهایتان جهاد کنید، این برای شما از هر چیز بهتر است بدانید. (۱۱)

مفسران گفته اند: ایمان و جهاد در راه خدا را به «تجارت» تشبیه کرده است؛ چون تجارت عبارت است از مبادله چیزی به چیزی دیگر به امید نفع و کسب سود، و هر کس به خدا ایمان بیاورد و با جان و مالش جهاد کند، به امید نایل آمدن به پاداش و نجات از عذاب دردناک، مال و توانایی خود را بذل می کند.

امام فخر رازی، مفسیر وفقیه مشهور گفته است: جهاد سه نوع است:

- ۱- جهاد با نفس؛ یعنی مغلوب کردن نفس و منع آن از لذات و هوس‌ها.
 - ۲- جهاد با دشمنان خدا به منظور نصرت دین.
 - ۳- جهاد در بین خود و خلق؛ یعنی چشم طمع از آنان ببرد و نسبت به آنان مشفق و مهربان باشد.
- «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ» اگر دارای فهم و درک هستید ایمان و جهاد در راه الله که من دستور آن را به شما داده‌ام برایتان از تمام آنچه در این حیات هست بهتر است. (صفوة التفاسیر: محمدعلی صابونی، سورة الصف)

شان نزول آیه ۱۱:

۱۰۸۵- ک: از سعید بن جبیر روایت کرده است: چون آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ» (صف: ۱۰) «ای مؤمنان، آیا شما را بر سودایی رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک نجات می‌دهد؟» نازل شد. مسلمانان گفتند: کاش می‌دانستیم این تجارت چیست تا همه اموال و زن و فرزندان خویش را در آن راه بذل می‌کردیم. پس آیه «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» نازل شد.

(تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

تا گناهان شمار را بیامرزد، و شما را در بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است و خانه‌های پاکیزه در بهشت‌های جاویدان، درآورد؛ این است کامیابی بزرگ. (۱۲)

«يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» این جواب جمله خبری «تؤمنون بالله ورسوله» می باشد؛ چون متضمن معنی امر است. یعنی به الله ایمان بیاورید و در راهش جهاد کنید، وقتی چنان کردید گناهان شما را می بخشاید؛ یعنی گناهانتان را مستور می دارد و به فضل و کرم خود آنها را محو می کند.

«وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» و شما را وارد باغ هایی می کند که از زیر (درختان) آن نهري های بهشتی جاری است، «وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ» و شما را در قصرهای مرتفع و در باغ های جاویدانی، جا می دهد. «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» این پاداش کامیابی بس بزرگی است که بالاتر از آن کامیابی نیست، و سعادتى است بزرگ و هميشگی که والاتر از آن سعادتى نیست.

باید یاد آور شد که: انسان فطرتاً به دنبال خیر و سعادت است و پروردگار با عظمت هم وعده رسیدن و دستیابی آنها به مؤمنان واقعی خویش داده است. «فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ»

«عدن» در لغت به معنی اقامت و بقاء در یک مکان است، و لذا به «معدن» که جایگاه بقای مواد خاصی است این کلمه اطلاق می شود، بنا براین مفهوم «عدن» با خلود شباهت دارد. بناءً چنین استفاده می شود که جنات عدن اقامت همیشگی و ماندگار و نوع از امتیازی است که نه مرگ آنها را از شخص بهشتی می گیرد و نه هم او از آنها بیرون آمدنی است. و طوریکه در آیه کریمه آمده است «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ این است فوز عظیم» یعنی: آنچه از آمرزش و وارد کردن آنان به این بهشت های ماندگار ذکر شد، همانا رستگاری بس بزرگی است که ورأى آن رستگاری بیشتری سراغ نمی شود و کامیابی ای است که هیچ کامیابی دیگری همانند آن نیست.

جاودانگی جنت و جنتیان:

قابل تذکر است که جنت: همیشگی است و از بین نمی رود و جنتیان نیز در آن جاودانند، نه از جنت کوچ می کنند و نه در آن می میرند: لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٥٦﴾ (سورة الدخان: ۵۶). (آنان هرگز در آنجا مرگی جز همان مرگ نخستین که در دنیا چشیده اند) نخواهند چشید و الله آنان را از عذاب دوزخ به دور و محفوظ داشته است. «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا، خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» (سورة الكهف: ۱۰۷-۱۰۸). (بی گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغ های بهشت جایگاه پذیرایی از ایشان است. جاودانه در آن می مانند و خواستار رفتن به جای دیگری نیستند).

احادیثی وارده در نبود مرگ در بهشت و دوزخ:

در مورد اینکه حیات در جنت برای جنتیان و حیات در دوزخ برای دوزخیان همیشگی است احادیثی متعددی روایت گردیده است که برخی از این احادیث در ذیل تذکر می یابد:

«يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ» (ای جنتیان! همیشه زنده هستید و هرگز نمی میرید. ای دوزخیان! برای همیشه زنده هستید و مرگ را نخواهید دید). این احادیث بیان گر این واقعیت است که جنت و جنتیان، فناپذیر هستند.

در حدیثی از ابوهریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَنْعَمُ لَا يَبَاسُ لَا تَبْلَى ثِيَابُهُ وَلَا يَفْنَى شَبَابُهُ» (هرکس وارد بهشت شود خوشحال می گردد، آسیب نمی بیند، لباس هایش کهنه نمی شوند و جوانیش از بین نمی رود) (صحیح مسلم، کتاب الجنة باب دوام نعيم الجنة، (۲۱۸۱/۴)، شماره (۲۸۳۶).

از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم به ندای ربانی و آسمانی توجه فرماید که جنتیان را پس از داخل شدن به جنت ندا می دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «يُنَادِي مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصِحُّوا فَلَا تَسْقُمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيَوْا فَلَا تَمُوتُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشَبُّوا فَلَا تَهْرَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنَعَّمُوا فَلَا تَبْتَسُّوا أَبَدًا، فَذَاكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «وَتُودُّوْا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» ﴿٤٣﴾» (سورة الأعراف: ٤٣). (منادی ندا می دهد: دیگر تندرست می مانید و هرگز مریض نمی شوید، زنده هستید و هرگز نمی میرید، جوان می مانید و هرگز پیر نمی شوید، بهره مند هستید و هرگز بینوا نمی شوند. آری این گونه الله متعال می فرماید: «ندا داده می شوند که: این بهشت شماست که آن را به خاطر کارهای (شایسته) که انجام دادید، به ارث می برید». (برای تفصیل بحث هذا مراجعه فرماید به: رساله بهشت و دوزخ نوشته: دکتر عمر سلیمان اشقر: تاریخ نشر (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری).

وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾
و نعمت دیگری که آن را دوست دارید به شما می بخشد و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است و به مؤمنان مژده ده! (۱۳)
عطاء می گوید: «مراد از آن فتح فارس و روم است». «و مؤمنان را مژده بده» یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم! مؤمنان را به فتح و پیروزی در دنیا و بهشت در آخرت مژده بده.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمْنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿١٤﴾
ای کسانی که ایمان آورده اید، نصرت دهندگان (دین) الله باشید همانگونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: مددگاران من (در دعوت) به سوی الله

کیست؟ حواریون گفتند: ما یاوران الله هستیم، و در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند، ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان توان دادیم، پس تا اینکه پیروز شدند. (۱۴)

عبدالرزاق و عبد بن حمید از قتاده روایت کرده‌اند که در تفسیر آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ» (الصف: ۱۴) گفت: «به حمد الله که این نصرت تحقق یافت زیرا هفتاد مرد از انصار نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و با ایشان در محل عقبه بیعت کردند و سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم را جای داده و یاری کردند تا آنکه الله تعالی دین خویش را پیروز گردانید».

در حدیث شریف به روایت ابن اسحاق و ابن سعد آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به جمعی که با ایشان در عقبه ملاقات نمودند، فرمودند: «دوازده تن از میان خود را به سوی من بیرون آورید (و انتخاب کنید) تا کفیل و نماینده قوم خویش باشند چنان که حواریون کفالت عیسی بن مریم را عهده دار گردیدند». آن‌ها دوازده تن را از میان خود انتخاب کردند، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن نمایندگان برگزیده فرمودند: «شما بر قوم خویش کفیل هستید چون کفالت حواریون برای عیسی بن مریم و من نیز کفیل قوم خود هستم. انصار گفتند: بسیار خوب؛ پذیرفتیم».

حواریون حضرت عیسی علیه السلام:

«حواریون» جمع «حواری» است و «حواری» به معنی آرد سفید سبوس گرفته است.

نانی که چند بار سبوس آردش گرفته شده باشد را حواری گویند و به مناسبت همین معنا یار برگزیده و خالص در محبت خویش را نیز «حواری» گویند.

برخی از مفسرین می نویسند که: «حَوَارِیُّونَ» جمع «حَوَارِیَّ» به معنای تغییر دهنده مسیر است. حواریون، کسانی بودند که مسیر انحرافی مردم را رها و به راه حق پیوستند.

«حواریون» از جمله اشخاص مؤمن و نمونه از حیث اجابت دعوت خدا و پیامبرش تصویر شده اند.

در آیه (سورة آل عمران) آمده است: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (چون عیسی دریافت که قوم ایمان نخواهند آورد. گفت: کیست که مرا در راه خدا یاری کند؟ یاران گزیده اش گفتند: ما تو را در این راه یاری دهیم).

در آیه چهاردهم سورة صف از مسلمانان خواسته شده است همانطور که حواریون در جواب به دعوت حضرت عیسی علیه السلام، در راه خدا یاری کردند. آنان نیز در جهاد با کافران یاران خدا باشند.

حواریون حضرت عیسی علیه السلام بمثابه شاگردان خاص و طرف مستقیم ارشادات و دستورهای آن حضرت بوده اند، این حواریون حضرت عیسی علیه السلام را در سفر و حضر همراهی می کرده اند:

مفسرین می نویسند که: حضرت عیسی در مدت سه سال رسالت شاگردانی را به دور خود جمع نمود که بنابر برخی از روایات تعداد آن به ۷۰ نفر میرسید، که در این میان دوازده نفر آن جای و مقام خاصی داشتند. اسماء دوازده نفر از این حواریون در انجیل متی و لوقا تذکر یافته است. در طول تاریخ بشریت دیده شده که: انبیاء، مواجه و گرفتار کفار لجوج بودند «أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ» بناءً یاران اندک و قلیلی داشتند.

حواریون را حضرت عیسی علیه السلام برای درک رسالت و ابلاغ پیام مهم مسیحیت انتخاب کرده بود. حضرت عیسی شاگردان منتخب خود را رسول

(فرستاده) نامید. این دوازده تن مأموریت داشتند که نه تنها در سر زمین یهودان دست به تبلیغ بزنند، بلکه مأموریت و وظیفه داشتند که به سایر سرزمین ها نیز مسافرت تبلیغی نمایند.

در منابع اسلامی رسولان را با عنوان حواریان می شناسیم. حواری هر شخص کسانی اند که نسبت به او صداقت و خلوص دارند. پس حواریان عیسی شاگردان پاک و خالص او هستند.

با آنکه حواریان از اولین ایمان آورندگان به حضرت عیسی علیه السلام بشمار می روند در آواخر عمر رسالت حضرت عیسی علیه السلام، بعد از اینکه انحرافات بزرگی در بین بنی اسرائیل، به وقوع پیوست، حواریون به تجدید پیمان پرداختند، طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه ۵۲ سورة آل عمران) در این مورد می فرماید:

«فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» پس چون عیسی از آنان (بنی اسرائیل) احساس کفر کرد، گفت: کیست که یاور من بسوی خدا «برای تبلیغ آیین او» گردد؟ حواریون گفتند ما یاوران خدا هستیم، به خدا ایمان آورده ایم و تو نیز گواه باش که ما اسلام آورده ایم.

حواریون خواستار مائده از آسمان شدند:

در مورد غذاهای آسمانی (مائده) در آیاتی از قرآن عظیم الشأن مباحثی مطرح شده است اما در مورد اینکه نوع و جنس این غذای آسمانی چگونه است، و جزئیات این غذا به چه شکل است، بحثی به عمل نیامده است.

برخی از مفسرین می نویسند که: مائده یا غذای آسمانی اعجازی بود برای حقانیت رسالت پیامبران در مقابل انسان های سرسخت و لجوج که آیات روشن الهی را نادیده می گرفتند و در برابر دعوت برحق پیامبران الهی درخواست اعجاز این چنین غذای رامی کردند.

طوریکه مائده آسمانی بر بنی اسرائیل به اعجاز حضرت موسی علیه السلام نازل شد. و حضرت عیسی علیه السلام نیز به تقاضای حواریون، که از آن حضرت تقاضا کردند تا خداوند برای آنان غذای آسمانی نازل نماید.

خواننده محترم!

اگرما به زندگی حضرت ابراهیم خلیل الله دقت بعمل اریم در خواهیم یافت که وی ایمان راسخ، به معاد انسان ها داشت که روزی خداوند همه را زنده خواهد نمود، مگر به آن هم از پروردگار خویش میطلبد که شکل زنده کردن مردگان را به او نشان دهد تا از نزدیک آن را مشاهده نماید. هنگامی که مورد بازخواست خداوند قرار گرفت و خطاب آمد که، مگر ایمان به قدرت من نداری وی در جواب گفت بلی دارم!

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (آیه ۲۶۰، سورة بقره) (و به یاد آور وقتی را که ابراهیم گفت: ای پروردگارم! به من نشان ده که چطور مرده ها را زنده می کنی؟ الله گفت: آیا ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: بلی ایمان دارم، و لیکن می خواهم که دلم مطمئن شود، الله گفت: پس چهار پرنده را بگیر باز آنها را نزد خود قطعه قطعه کن باز هر قطعه از آنها را بر کوهی بگذار، باز آنها را بخوان، پس می بینی که دویده به نزد تو می آیند، و بدان که الله غالب باحکمت است.)

حضرت ابراهیم خلیل الله گفت: بلی ایمان راسخ دارم که تو مردگان را زنده می کنی، ولی برای بالابردن ایمان و تکمیل مراتب یقین می خواهم آن را به طور محسوس بینم.

حالا می بینیم که عین این حادثه در مورد حواریون حضرت عیسی علیه السلام نیز تکرار شده است.

بادر نظر داشت اینکه حواریون حضرت مسیح، به شخص حضرت عیسی علیه السلام عقیده راسخ و قوی داشتند، ولی برای کسب اطمینان بیشتر و بالابردن مراتب یقین و ایمان خود، از او درخواست نمودند که از الله بخواهد برای آنها از خوراکی های آسمانی فرود آورد. این معجزه خواهی نه به آن معناست که گویا آنان در نبوت حضرت عیسی شکی و تردید داشته، بلکه، این درخواست شان برای کسب یقین بیشتر و تحصیل بالاترین مراتب ایمان بود؛ زیرا انسان هر چه هم به مطلبی مؤمن باشد باز مایل می شود که آن را از نزدیک لمس و مشاهده نماید.

طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه ۱۱۲ و آیه ۱۱۳ سوره مائده) میفرماید: «إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾ قَالُوا تُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَعَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿١١٣﴾»

(یاد آور شو وقتیکه حواریون (همراهان مخلص عیسی) گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو می تواند که بر ما خوانی (پُر از طعام) از آسمان فرود آرد؟ عیسی گفت: اگر مؤمن هستید، از الله بترسید. (۱۱۳) گفتند: می خواهیم که از آن بخوریم، و دل های ما (آرام گیرد و) مطمئن شود و بدانیم که به ما راست گفته ای، و بر نزول آن از گواهان باشیم).

حضرت عیسی علیه السلام از این درخواست و تقاضای حواریون خویش که بوی شک و تردید به مشام میرسید، و طوری با خود فکر می کرد که: بعد از آوردن این همه آیات و نشانه به حواریون گفت: «از الله بپرهیزید اگر ایمان دارید». (سورة مائده ۱۱۲).

قابل تذکر است که چون حواریون شیوهی سؤالشان از عیسی علیه السلام کمی بی ادبانه بود، به جای «یا رسول الله»، گفتند: «یا عیسی» و به جای «آیا خدا لطف می کند» گفتند: «آیا میتواند؟» و به جای «پروردگار ما»، گفتند: «پروردگارت»، جواب «اتَّقُوا اللَّهَ» شنیدند.

ولی دیری نگذشت که به اطلاع حضرت عیسی علیه السلام رسانیدند که ما هدف نادرستی و غلطی از این پیشنهاد نداریم، و غرض ما لجاجت ورزی نیست بلکه «می خواهیم از این غذا بخوریم» و علاوه بر نورانیتی که بر اثر تغذیه از غذای آسمانی در قلب ما پیدا می شود، زیرا تغذیه به طور مسلم در روح انسان مؤثر است (قلب ما اطمینان و آرامش پیدا کند و با مشاهده این معجزه بزرگ به سرحد عین الیقین برسیم و بدانیم آنچه به ما گفته ای راست بوده و بتوانیم بر آن گواهی دهیم». (سورة مائده/۱۱۳).

بعد از اینکه حضرت عیسی علیه السلام، از حسن نیت در خواست حواریون در (مائده آسمانی) آگاهی حاصل نمود، خواسته آنها را به پیشگاه پروردگار به این صورت منعکس کرد: «خداوندا مائده ای از آسمان برای ما بفرست تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد، و نشانه ای از ناحیه تو محسوب شود و به ما روزی ده، تو بهترین روزی دهندگان هستی». (آیه ۱۱۴ سورة مائده).

خداوند متعال این دعائی را که از روی حسن نیت و اخلاص صادر شده بود اجابت کرد، و به آنها فرمود: «من چنین مائده ای را بر شما نازل می کنم، ولی توجه داشته باشید، بعد از نزول این مائده مسئولیت شما بسیار سنگینتر می شود و با مشاهده چنین معجزه آشکاری هر کس بعد از آن، راه کفر را پیوید او را چنان مجازاتی خواهم کرد که احدی از جهانیان را چنین مجازاتی نکرده باشم» (سورة مائده آیات ۱۱۵).

ایمان و اطمینان قلبی:

ایمان در لغت عبارت است از: تصدیق در مقابل تکذیب. و در اصطلاح ایمان عبارت است از: اقرار به زبان، تصمیم و پیمان قلبی و عمل با اعضا و جوارح، اما «اطمینان» و طمأنینه در لغت به معنای آرامش خاطر بعد از بی‌تابی و اضطراب است.

فرق ایمان و اطمینان قلبی:

گاهی انسان به وسیله استدلال و برهان علمی و منطقی ممکن است به چیزی یقین داشته باشد و با این استدلال، عقلش راضی شود، ولی آرامش خاطر نداشته باشد. اما اگر نسبت به آن چیز اطمینان قلبی داشت این اطمینان باعث آرامش خاطر و سکون قلب او می‌شود.

نصرانی یا نصاری:

نصرانی یا نصاری برگرفته از دو چیز است:

- بعضی گویند: چون عیسی علیه السلام در شهر ناصره متولد شده و یا زمان کودکی و طفولیت ایشان در آنجا سپری گشته، در نتیجه مدعیان پیروی از ایشان را نصرانی و نصاری گفتند، در «اقرّب الموارد» آمده: نصرانی منسوب به ناصره است بر غیر قیاس. - بعضی گویند: نصاری به معنی انصار یعنی یاری دهندگان است که در اصل از «مَنْ أَنْصَارِی إِلَى اللَّهِ» (آیه ۱۴: این سورة) گرفته شده سپس بعد از منسوخ شریعت ایشان این نام بر آنها قرار گرفت.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ

جزء ۲۸۶

سورة جمعه در مدینه منوره نازل شده و دارای یازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدین سبب که دربرگیرنده فرمانِ اجابتِ نداء برای نماز جمعه است، «جُمُعَة» مسمی شده است.

اسم سوره جمعه از آیه نهم این سوره گرفته شده و اهمیت و عظمت نماز جمعه را بیان می کند.

فضیلت سوره:

ابن عباس و ابو هریره (رض) در بیان فضیلت این سوره روایت کرده اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز جمعه اکثراً ایندو سوره یعنی سوره «جمعه» و سوره «منافقین» را می خواندند.

تعداد آیات کلمات و حروف سوره:

سوره جمعه دارای یازده آیات بوده، و تعداد کلمات این سوره به (۱۷۶) یک صد و هفتاد و شش کلمه، و (۷۸۷) هفت صد و هشتاد و هفت حرف، و (۳۵۷) سه صد و پنجاه و هفت نقطه می رسد. (البته به اقوال مختلفه علماء در این بابت). (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی).

یادداشت:

تفصیل معلومات درمورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سوره طور مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره جُمُعَة با سورة قبلی:

چون خداوند سبحان و تعالی سوره صف را به ترغیب در عبادت و دعوت به سوی عبادت پایان داد، و یاد نمود که مؤمنین را به سبب نصرت و غلبه بر دشمنان تأیید خواهد نمود، سوره جمعه را به بیان قدرتش بر پیروزی مسلمین بر تمام اشیاء افتتاح نمود.

محتوای سورة جُمُعَة:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم؛ این سوره در مدینه منوره نازل شده است و جنبه تشریع را مورد بررسی قرار می دهد. محور اساسی سوره عبارت است از احکام «نماز جمعه» که الله تعالی آنرا بر مؤمنان فرض کرده است.

سورة جمعه در ابتداء بعثت خاتم پیامبران، حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم را مورد بررسی قرار داده، و توضیح داده است که بعثت رسول اکرم رحمتی است که از جانب الله تعالی به وسیله او عرب و بشریت را از تاریکی شرک و گمراهی نجات داد، و به وسیله او به انسانیت و بشریت فضل و کرم عطا کرد؛ چون بشریت مدت ها در تاریکی دست و پا می زد و رسالت حضرت محمد برای امراض بشریت سرگردان مرهم و داروی شفا بخش و نجات بود.

بعد از آن موضوع یهود و انحراف آنها از شریعت الله تعالی را مورد بحث قرار داده است.

آنها مکلف بودند به احکام تورات عمل کنند اما از آن رو برتافتند و آن را پشت گوش نهادند.

درین سوره آنها را به الاغی تشبیه کرده است که باری بزرگ از کتب پرسوده را به دوش دارند، اما جز سنگینی و خستگی چیزی از آن عایدش نمی شود، که این نهایت شقاوت و بدبختی است.

سورة الجمعة بعد از آن به بحث درباره احکام «نماز جمعه» پرداخته است و مؤمنان را فرا می خواند که به شتاب به سوی اقامه ی نماز جمعه رهسپار شوند. و در موقع آذان و ندای نماز جمعه، معامله و خرید و فروش را بر آنان حرام کرده است و مؤمنان را از غافل شدن از نماز به وسیله مشغول گشتن به تجارت و لهو، برحذر داشته است. در خاتمه مؤمنان را برحذر داشته است که مانند منافقان به تجارت مشغول شده و نماز را فراموش کنند و یا با سستی و سنگینی نماز را اقامه کنند. (صفوة التفاسیر: محمد علی صابون)

جُمُعَه:

جمعه (با ضم جیم و ضم میم یا با ضم جیم و سکون میم) نام روز هفتم از ایام هفته در جنتری مسلمانان بشمار میرود.

جمعه در لغت:

به هفته و جمع شدن را گویند.

و در اصطلاح شرعی: به اجتماع مردم (مسلمانان) در روز جمعه برای انجام نماز جمعه و خود نماز نیز جمعه گویند.

قبل از ظهور دین مبین اسلام به روز جمعه روز عروبه یعنی روز رحمت میگفتند.

جمع جُمُعَات و جُمُعَات و جُمُعَات و جُمُعَات: أسبوع «قضینا جمعة كاملة فی القرية؛ سپری کردیم جمعه کامل را در قریه».

الجُمُعَةُ:

آخر أيام الأسبوع، يأتي بعد الخميس، ويليه السبت، وهو يوم يجمع المسلمين في الجوامع «خير يوم طلعت عليه الشمس يوم الجمعة» (حديث)، «إذا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ».

الجمعه که درین جا با پیشوند الف و لام تعریفه (ال) که در انگلیسی مساوی به کلمهء (The) است در واقعیت نام روز مشخص و معین است در هفته، که بعد از روز پنج شنبه یعنی (خمیس) و به تعقیب آن روز شنبه یعنی (سبت) است. و پروردگار با عظمت و توانا ما برای ما مسلمانان امری میکند که وقتی به نماز جمعه خوانده شدید به ذکر الله تعالی سعی کند و امور دنیوی، خرید و فروش را کنار بگذارد.

و روز جمعه بهترین روز و سرور روزها میباشد و این فضیلت لطف و رحمت الهی بر بندگان است تا در این راستا به عبادت خدای خود بیشتر مشغول شده از ثواب و پاداش بیشتر و ویژه بهره‌مند گردند.

پروردگار با عظمت ما روز جمعه را به یهود و نصاری عرضه داشت تا در آن به عبادت و نماز و تکریم حق تعالی مشغول شوند ولی آن‌ها قدر این موهبت را ندانستند و به روزهای شنبه و یکشنبه متمایل شدند و خداوند این روز را به اُمّت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ارائه نمود. که با تکریم خاصی استقبال گردید.

همانطوریکه جمعه قبل از شنبه و یکشنبه می باشد به همین صورت نیز این اُمّت بر آن‌ها برتر گشته و پیشی جسته است.

حضرت أبوه‌ریره (رض) روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْدَ أَنَّهُمْ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمُ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ فَاخْتَلَفُوا فِيهِ فَهَدَانَا اللَّهُ فَالْأَناسُ لَنَا فِيهِ تَبَعُ الْيَهُودُ غَدًا وَالنَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ.»

(صحیح): بخاری (ش ۸۷۶ و ۸۹۶ و ۳۴۸۶) / مسلم (ش ۲۰۱۵-۲۰۱۸) / نسایی (شماره ۱۳۶۷) از طریق (عبدالرحمن بن هرمز و طاوس یمانی و ابوصالح السمان)

روایت کرده‌اند: «عن أبا هريرة رضي الله عنه أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نحن الآخرون السابقون يوم القيامة بيد أنهم أوتوا الكتاب من قبلنا ثم هذا يومهم الذي فرض عليهم فاختلفوا فيه فهدانا الله فالناس لنا فيه تبع اليهود غدا والنصارى بعد غد.» «ما (امتی از لحاظ زمانی) آخر و (و از لحاظ مقام و منزلت در نزد خداوند) پیشگام و سبقت گیر هستیم، غیر این است که آنان (یعنی؛ یهود و نصاری) قبل از ما به آن‌ها کتاب داده شد و ما بعد از آن‌ها کتاب را دریافت کردیم، و در این روز (جمعه) خداوند بر آن‌ها (نماز و عبادت را) فرض نمود و در آن به اختلاف پرداختند ولی خداوند ما را به روز جمعه هدایت کرد؛ پس مردمان (ادیان دیگر) تابع ما هستند (چون بعد از جمعه عید می‌گیرند) و برای یهود فردا و برای نصاری پس فردای آن است.»

همچنان حذیفه (رض) روایت کرده که: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ جَ أَضَلَّ اللَّهُ عَنِ الْجُمُعَةِ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا فَكَانَ لِلْيَهُودِ يَوْمُ السَّبْتِ وَكَانَ لِلنَّصَارَى يَوْمُ الْأَحَدِ فَجَاءَ اللَّهُ بِنَا فَهَدَانَا اللَّهُ لِيَوْمِ الْجُمُعَةِ فَجَعَلَ الْجُمُعَةَ وَالسَّبْتَ وَالْأَحَدَ وَكَذَلِكَ هُمْ تَبِعٌ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَحْنُ الْآخِرُونَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْأَوَّلُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمَقْضِيُّ لَهُمْ قَبْلَ الْخَلَائِقِ.» (صحيح): مسلم (ش ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰) / نسایی (ش ۱۳۶۸) / ابن ماجه (ش ۱۰۸۳) از طریق (سعد بن طارق وابومالك الاشجعي)

روایت کرده‌اند: «عن ربعي بن حراش عن حذيفة قال: قال رسول الله ج:.....» «پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند روز جمعه را از امت های قبل از ما (به سبب سرکشی و عصیان) محروم کرد و روز شنبه را به یهود و روز یکشنبه را به نصاری داد. پس خداوند آن‌را برای ما قرار داد و ما را به سوی روز جمعه هدایت فرمود، پس (ترتیبش را) جمعه، شنبه و یکشنبه قرار داد و به همین صورت نیز آن‌ها در روز قیامت بعد از ما هستند. ما در اهل دنیا آخرین

(أُمَّت) هستیم و در روز قیامت از سابقین و پیشی گیرانی هستیم که قبل از (دیگر) آفریدگان حسابرسی می شوند.»

ابن بطال گفته: بر یهود و نصاری روزی از جمعه فرض گردید و انتخاب آن جمعه به خودشان واگذار شد تا شریعت و قوانین دینشان را در آن اقامه کنند ولی آن‌ها در اینکه کدامین روز باشد اختلاف کردند و هدایت نیافتند تا روز جمعه را انتخاب کنند. (ابن حجر، فتح الباری، ۳۵۵/۲).

امام نووی نیز در این زمینه چنین گفته است: امکان دارد که صراحتاً به انتخاب روز جمعه امر شده باشند و آن‌ها اختلاف کرده که آیا تعیین جمعه لازم است یا حق تبدیل آن به روز دیگر را دارند پس اجتهاد کردند و خطاء کردند. (ابن حجر، فتح الباری، ۳۵۵/۲).

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۝۱»
«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح می گوید» اعم از ناطق یا جامد آن‌ها، به زبان حال یا به زبان قال.

تفسیر تسبیح گفتن آن‌ها در اول سورة «حدید» گذشت «الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»
«ملک»: یعنی فرمانروا.

«قدوس»: یعنی ذاتی که از هرگونه نقصی پاک و منزّه و به صفات کمال موصوف است.

«عزیز»: یعنی غالب و

حکیم: یعنی فرزانه و با حکمت.

روز اول هفته جمعه است نه شنبه:

«عن أبي هريرة رضي الله عنه أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نحن الآخرون السابقون يوم القيامة يئد أنهم أوتوا الكتاب من قبلنا ثم هذا يومهم الذي فرض عليهم فاختلفوا فيه فهدانا الله فالناس لنا فيه تبع اليهود غداً والنصارى بعد غدٍ.» (صحيح بخاری، حدیث: ۸۲۷ و صحيح مسلم، حدیث: ۱۴۱۳) ابو هریره رضی الله عنه می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ما (امت اسلامی، در دنیا از همه) آخرتر آمده ایم ولی در قیامت از همه جلوتر از ما حساب و کتاب گرفته می شود، این واضح است که به آنها (یعنی یهود و نصاری) قبل از ما (امت اسلامی) کتاب داده شده است، سپس این روز (جمعه) همان روزشان بود که (از جانب الله متعال؛ تعظیم آن) بر آنها فرض قرار داده شده بود ولی آنان (یهود و نصاری در تعیین و انتخاب این روز) اختلاف نمودند، الله متعال ما را بسوی این (روز) هدایت نمود و دیگر مردم تابع و دنبال روی ما اند (روز) یهودیها فردا (که شنبه است) می باشد و (روز) نصرانی ها پس فردا (که یک شنبه است) می باشد.

ابن حجر عسقلانی رحمه الله در توضیح و تشریح، این حدیث چند مسأله استنباط و برداشت نموده که یکی از آنها این است که روز (جمعه) از نظر شرعی روز اول هفته است، در این باره به گفتار ابن حجر رحمه الله توجه فرماید که ایشان میفرمایند:

«وَأَنَّ الْجُمُعَةَ أَوَّلُ الْأُسْبُوعِ شَرْعًا، وَيَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ تَسْمِيَةُ الْأُسْبُوعِ كُلِّهِ جُمُعَةً.» یعنی: و (مسأله دیگری که از این حدیث استنباط می شود این است) که روز جمعه از نظر شرعی روز اول هفته است، و دلیل دیگر این مطلب این است که (صحابه رضی الله عنهم) به کل هفته (نیز) جمعه می گفتند.

فضیلت روز جمعه:

روز جمعه روزی بزرگ است و از بزرگترین روزهای دنیا و ارزشمندترین روزهای هفته محسوب می گردد، پس با توجه به این که خداوند آن را بزرگ شمرده، لازم است که به عنوان روزی بزرگ از آن استقبال بعمل آید، و کارهای نیک و صالح را در آن انجام داد و از تمامی گناهان پرهیز نمود و صلوات فراوانی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم در این روز فرستاد.

در مقام و منزلت روز جمعه در حدیثی آمده است: «خیر یوم طلعت علیه الشمس، یوم الجمعة، فیه خُلِق آدم، و فیه أُدخِل الجنة، و فیه أُخرج منها، ولا تقوم الساعة إلا فی یوم الجمعة» (مسلم، احمد و ترمذی آن را روایت کرده اند). (بهترین روزی که آفتاب در آن طلوع کرده روز جمعه است، در روز جمعه آدم علیه السلام خلق شده، و در روز جمعه وارد جنت شد، و در روز جمعه بود از که از جنت بیرون شد، و در روز جمعه قیامت برپا می شود).

و ابولبابه بدری (رض) روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «سید الأيام یوم الجمعة، وأعظمها عند الله تعالى، من یوم الفطر، و یوم الأضحی...» (روز جمعه نزد خداوند از بزرگترین روزها محسوب می گردد و از روز عید فطر و قربان نیز بزرگ تر است). احمد و ابن ماجه آن را روایت کرده اند، و عراقی در خصوص آن گفته که سندش حسن است.

و در حدیثی از ابوهریر (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «من اغتسل یوم الجمعة غُسل الجنابة، ثم راح فی الساعة الأولى، فكأنما قرب بدنة، ومن راح فی الساعة الثانية، فكأنما قرب بقرة، ومن راح فی الساعة الثالثة فكأنما قرب كبشاً أقرن، ومن راح فی الساعة الرابعة فكأنما قرب دجاجة، ومن راح فی الساعة الخامسة فكأنما قرب بیضة، فإذا خرج الإمام حضرت الملائكة يستمعون الذكر».

(کسی که در روز جمعه غسلی مانند غسل جنابت و با همان صفات و شرایط انجام دهد، سپس به سوی مسجد برود مثل این است که یک شتر را در راه خدا قربانی کرده باشد، کسی که در ساعت دوم به مسجد برود، مثل این است که یک گاو را صدقه کرده باشد، کسی که در ساعت سوم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک قوچ شاخدار را قربانی نموده باشد و کسی که در ساعت چهارم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک مرغ را صدقه داده باشد، کسی که در ساعت پنجم برود مانند این است که یک تخم مرغ را صدقه داده باشد، همین که امام در مسجد ظاهر گردید، فرشتگان حاضر می شوند و به ذکر و دعا و مطالب خطبه گوش فرا می دهند). (مالک و بخاری آن را روایت کرده اند).

ترجمه و تفسیر سورة جمعة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾
 آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است الله، همواره تسبیح الله می‌گویند،
 خداوندی که مالک و حاکم است، و از هر عیب و نقصی مبرا و عزیز و
 حکیم است. (۱)

«مَسَبِّحات ست»:

در قرآن عظیم الشأن، شش سوره با «سَبِّح» یا «يُسَبِّح» آغاز میشود، که آنها را «مَسَبِّحات سته» می‌گویند. این سوره‌ها عبارت اند از: (جمعه، تغابن، صف، حدید، حشر و اعلی). در این سوره هاتسیح گویی خداوند از همه ی موجودات آسمانی وزمین به ثبوت رسیده است، و آن یابه زبان حال است و همه در می یابند که تمام ذرات مخلوقات خداوندی جل عظمته، بر حکمت و قدرت صانع حکیم خود، شهادت می دهد. واین تسبیح اوست.

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۴۴، سورة اسراء) میفرماید: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا». (آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر که در آنهاست، تسبیح خداوند را می‌گویند، و هیچ چیز نیست مگر آنکه با ستایش، از او به پاکی یاد می‌کند، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. همانا او بردبار و آمرزنده است.)

باید متذکر شد که بهترین و برترین ذکرها تلاوت و قرائت قرآن عظیم الشأن است، سپس تسبیح (سبحان الله) و تحمید (الحمد لله) و تکبیر (الله أكبر) و تهلیل (لا إله إلا الله) و دو حول (لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم) میباشد. به این ترتیب شایسته است که شخص مسلمان بر ذکر خداوند با کلامی پاک و سودمند مداوم داشته باشد.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾

اوست کسی که در میان مردم بی سواد، پیامبری از خود شان فرستاد که آیاتش را بر آنان می خواند و آنان را پاک می دارد و به آنان کتاب و حکمت می آموزد، هرچند که پیش از این در گمراهی آشکار بودند. (۲)

«بَعَثَ»: مبعوث کرده است.

«الْأُمِّيِّينَ»: یعنی اعراب هم عصر پیامبر صلی الله علیه و سلم که اغلب ناخوانده و بی سواد بودند. حکمت در ذکر «الْأُمِّيِّينَ عَرَبَ» (در حالیکه پیامبر برای هدایت تمام بشریت مبعوث شده است) این است، که شرافت و احترام عرب را بیان می کند؛ زیرا حضرت محمد صلی الله علیه و سلم به آنها منسوب است. و برای شرف و افتخار عرب همین بس است. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی) (همچنان ملاحظه شود سوره های: بقره، آل عمران و سوره اعراف)

«يُزَكِّيهِمْ»: آنان را از چرک شرک پاک و پاکیزه می کند، آنان را تزکیه می کند (ملاحظه شود سوره: بقره). تزکیه و تعلیم در رأس پروگرام ها و از جمله وظایف انبیاء بشمار می رود. (ملاحظه شود آیه ۱۶۴ سوره آل عمران) و در این هیچ جای شکی نیست که: تزکیه و خود سازی باید در سایه مکتب انبیا و آیات الهی باشد.

آیا پیامبر اسلام «اُمّی» بود؟

علمای علم لغت و مفسرین کلمه «اُمّی» را به شخص اطلاق می نمایند، که شخص متذکره خواندان و نوشتن را بصورت مطلق یاد نداشته باشد.

اصطلاح «اُمّی» در قرآن عظیم الشان از جمله یکی از صفت های پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده و بصورت کل دوبار آنهم بصورت مفرد، مورد استعمال قرار گرفته است.

که از آنجمله میتوان به (آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره اعراف) اشاره بعمل آورد. ولی این کلمه در صیغه جمع «اُمّیون» در (آیه ۷۸ سوره بقره) درباره قوم یهود بکار رفته است. و هکذا سه بار به صیغه «اُمّیین» در مورد اعراب و بت پرستان مورد استفاده قرار گرفته است، که تفصیل کامل آن را میتوان در (سورة آل عمران آیات ۲۰ و ۵۷) و آیه ۲ سورة جمعه) ملاحظه نمود.

راغب اصفهانی در مورد کلمه «اُمّی» می نویسد: «اُمّی» به شخصی خطاب میشود که نمی تواند بنویسد، و نمی تواند بخواند. مسلم است که: پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یک شخصی «اُمّی» بوده و لی طوریکه گفتیم: هدف از «اُمّی» این است که درس نخوانده بود، نه این که فاقد سواد و دانش بوده است و تمام اشتباه بر این نقطه می چرخد، زیرا «درس نخوانده» به معنای بی علم و دانش بودن نیست همچنان که پیامبران بزرگ درس نخوانده اند ولی بزرگترین معلّمان در عالم بشریت بوده است.

بطور مثال حضرت آدم علیه السلام یک شخصی بود که درس نخوانده بود، ولی به تصریح قرآن عظیم الشان معلّم فرشتگان بود، طوریکه داستان زیبای او به تفصیل در (آیه های ۲۸ تا ۳۲) سورة بقره به تفصیل بیان گردیده است.

ولی اگر هدف از باسواد بودن پیامبر اطلاع وسیع و علوم سرشار او حتی از طریق وحی باشد، این مطلب مورد تصدیق تمام مسلمانان است و اگر مقصود

از باسواد بودن این است که بسان دیگران در مکتب‌های معمولی درس خوانده و برای معلم نشسته، صفحات پرافتخار زندگی آن حضرت صلی الله علیه وسلم و آیات صریح قرآنی شدیداً آن را تکذیب می‌کند.

- مسلمانان قرار مستندات دین مقدس اسلام بدین باور اند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از بعثت نه کتابی را می‌خواند و نه هم خط می‌نوشت، طوریکه خود قرآن عظیم الشان با کمال صراحت در (سورة عنکبوت، آیه ۴۸) این موضوع را چنین بیان فرموده است: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» «پیش از نزول قرآن کتابی را نمی‌خواندی و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی، برای این که کافران پس از بعثت در آیین و نبوت تو شک نکنند».

قابل ذکر است اینکه پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اُمی بود و یا خیر باید ابتدا گفت که: برخاستن پیامبر از یک جامعه اُمی و آنهم بمثابه علمبردار علم و حکمت، یک معجزه الهی است. مسلم این است که رهبر جامعه اسلامی باید از مردم، «رَسُولًا مِنْهُمْ» و در بین مردم باشد.

و چنانچه در بالا تفصیل دادیم کلمه «اُمی» که در قرآن عظیم الشان و سایر روایات معتبر اسلامی در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد استعمال قرار گرفته، دارای مفهومی خاصی می‌باشد.

خواننده محترم!

در مورد اینکه آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت خواندن و نوشتن را یاد داشت و یا خیر؛ در بین سیرت نویسان یک نظر قطعی وجود ندارد، ولی روایت مشهور همین است که؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت شخصی «اُمی» بود خواندن و نوشتن را یاد نداشت. و تمام نامه‌های پیامبر را دیگران می‌نوشتند ولی نامه‌های خویش را خودشان انشاء می‌کرد.

ولی هستند از محدثین که اعتقاد دارند که: نخواندن و نوشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم گواه بر عدم قدرت او بر نوشتن و خواندن نیست؛ زیرا خواندن و نوشتن یک کمال بزرگی است که نمی توان گفت پیامبر اسلام فاقد این کمال بوده است، اگر چه او از این کمال استفاده ای نمی کرد.

اما برداشت من ازین مسئله چنین است که خواندن و نوشتن برای سایر انسان های عادی کمال بزرگی بوده میتواند اما برای پیامبر اسلام کمال بزرگی نیست.

یادداشت بر تفسیر آیه ۱۵۷ سورة اعراف:

در (آیه ۱۵۷ سورة اعراف) بر اُمی بودن پیامبر صلی الله علیه وسلم حکم میفرماید:

طوریکه می فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (و کسانی که از پیغمبر ناخوان پیروی می کنند، پیغمبری که (اوصاف و سیرت) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند، آنان را به کارهای نیک امر می کند و از کارهای بد باز می دارد، چیزهای پاکیزه را برایشان حلال می کند و چیزهای پلید را بر آنان حرام می نماید. و بار گران را از آنها بر می دارد و بند و زنجیره هایی را که بر آنان بود دور می کند، پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را تعظیم نمودند و او را مدد کردند و از نوری که همراه وی فرو فرستاده شده است پیروی کردند، این گروه رستگار (و کامیاب) اند.

تعداد کثیری از مفسرین در تفسیر خویش نوشته‌اند: «أُمِّي» از ماده «أُمٌّ» به معنی مادر یا امت به معنی جمعیت گرفته شده، لذا برخی آن را به معنی درس نخوانده و استاد ندیده می‌دانند؛ یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده، باقی مانده است. برخی هم به معنی کسی می‌دانند که از میان اُمت و توده مردم برخاسته است؛ نه از میان اشراف، مرفه‌ان و جباران و عده‌ای به مناسبت این که مکه را «أُمِّ الْقُرَى» می‌گویند، این کلمه را مرادف مکی دانسته‌اند؛ البته هیچ مانعی ندارد که این کلمه اشاره به هر سه مفهوم باشد. (تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۹۶ و ۳۹۷).

تفسیر آیه ۲ سورة جمعه: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (سورة جمعه آیه ۲) «او کسی است که در میان درس ناخواندگان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت؛ که آیاتش را بر آنان می‌خواند [و پیروی می‌کند] و رشدشان می‌دهد [و پاکشان می‌گرداند] و کتاب [خدا] و فرزاندگی به آنان می‌آموزد؛ درحالی که قطعاً، از پیش در گمراهی آشکاری بودند».

شیخ امام طبری و شیخ فخررازی در تفاسیر خویش مینویسند: که مراد از اُمّیین در این آیه، قوم عرب است که نمی‌توانستند چیزی بخوانند یا بنویسند (فخر رازی، مفاتیح الغیب، جلد ۳۰، صفحه ۵۳۸).

تفسیر آیه ۴۸ سورة عنکبوت: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» (سورة عنکبوت آیه ۴۸)؛ «و پیش از این (قرآن) هیچ کتابی نمی‌خواندی [و پیروی نمی‌کردی] و با دست راست آن را نمی‌نوشتی؛ در صورتی که (اگر می‌خواندی و می‌نوشتی) حتماً، باطل‌گرایان شک می‌کردند».

فخر رازی می نویسد: این یکی از معجزات پیامبر است که با وجود این که پیش از نزول قرآن، کتابی نخوانده و چیزی ننوشته بود، این کتاب آسمانی پر محتوا را آورد (فخر رازی، مفاتیح الغیب، جلد ۹، صفحه ۶۴).

سایر دلایل در مورد اُمّی بودن پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم:

در غزوة أُحُد، حضرت عباس کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم در مکه بود و چون ابوسفیان با لشکر خود به قصد جنگ با پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه بسوی مدینه در حرکت شد، حضرت عباس شخصی را از قبیله بنی غفار مخفیانه به سوی مدینه فرستاد، و تأکید داشت که منزل ده روزه را باید در سه روز طی نموده و نامه را بطور عاجل خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم برساند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در قبا بود که نامه حضرت عباس به او رسید. نامه را گرفت و آنرا به اُبی بن کعب داد تا آنرا قرائت کند.

اُبی بن کعب نامه حضرت عباس را برای رسول الله صلی الله علیه وسلم قرائت نمود، و رسول الله صلی الله علیه وسلم از او خواست که موضوع نامه را با خود مخفی داشته باشد.

محدثین می افزایند که اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم خواندن را می دانست، حاضر نمی شود که چنین مکتوب رازدار و مهم را به شخص دیگری نشان دهد. (صحیح، بخاری، المغازی، باب ۱۷ و ۲۰).

تمیم بن جراشه می گوید: وفد ثقیف بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شدیم تا اسلام بیاوریم. خواستیم نوشته ای بگیریم و در آن چند شرط بگنجانیم. ما می خواستیم ربا و زنا بر ما حلال باشد.

با این نوشته نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم به خواننده نامه گفت که بخوان. چون به کلمه ربا رسید، فرمود: دست مرا بر آن بگذار. پس دستش را بر آن نهاد و فرمود که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ

وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا» و آن را پاک کرد (طبری، تاریخ، جلد ۳، حوادث سال نهم).

خواننده محترم!

قابل تذکر است که: سواد غیر از خواندن و نوشتن است و نباید فراموش کرد که خواندن و نوشتن تنها مظهری از مظاهر سواد است نه اصل آن. بطور مثال یک شخص خواندن و نوشتن را بلد نیست، ولی توانسته است کتب علمی را در حفظ خود بپیگرد و محتوای آنان را به خوبی درک میکند و میداند.

ولی شخصی دیگری است که: خواندن و نوشتن را بلد است ولی خبر از محتوی کتب علمی و مطالب آنان ندارد؛ حالا به نظر شما کدام یکی از آنها باسواد و کدام یکی از آنان بیسواد به حساب می رود؟ ضرور است که فهم در بخش قضاوت سواد و بیسواد در نظر داشته باشیم.

نکته دوم اینکه: رسول الله صلی الله علیه وسلم این که نمی خوانده و نمی نوشته است فلسفه خاصی بخود دارد، ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم برای نوشتن وحی و سایر امور کتابتی برای خود کاتبان وحی داشت که امور کتابت وحی را پیش می برد.

محدثین می نویسند: در صلح حدیبیه وقتی قرارداد صلح بین مسلمانان و مشرکین قریش نوشته می شود، برخی از متون درین مسوده صلح بود که برای مشرکین غیر مقبول بود و مشرکین به حذف این متون تأکید داشتند. در نهایت امر نتیجه این شد که شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم از متن قرار داد صلح حدیبیه این متون را حذف نموده.

قرارداد صلح حدیبیه و حذف برخی از متون از آن:

قریشیان، با درک تنگنایی که در آن قرار گرفته بودند، بی درنگ سهیل بن عمرو را برای بستن پیمان صلح نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم به حدیبیه

فرستادند و تأکید بعمل آوردند؛ که هرگز اجازه ندهند که مسلمانان به معیتی رسول الله صلی الله علیه وسلم در این سال عمره به جای آورند تا عرب‌ها نگویند که محمد به زور وارد مکه شده است. سهیل بن عمرو نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و چون پیامبر صلی الله علیه وسلم او را دید، گفت: کار برایتان آسان شد؛ وقتی که تصمیم صلح بگیرند، این مرد را می‌فرستند. سهیل آمد و مفصلاً صحبت نمود و سپس بر اصول و بندهای صلح به توافق رسیدند. مواد صلحنامه عبارت بود از:

۱- پیامبر صلی الله علیه وسلم امسال برگردد و وارد مکه نشود، ولی سال آینده مسلمانان می‌توانند به مکه بروند و سه شبانه روز در آنجا اقامت کنند و اجازه دارند سواری و اسلحه معمولی با خودشان بیاورند؛ اما شمشیرها باید در غلاف باشند و قریش حق هیچ گونه تعرضی به آنان را ندارد.

۲- تا ده سال آتش بس بین طرفین برقرار باشد و مردم از هر دو گروه در امانند و هر دو گروه دست از جنگ بکشند.

۳- هر کس بخواهد در عهد و پیمان محمد داخل شود، الحاق او رسمیت دارد و هر کس دوست داشته باشد در عهد و پیمان قریش داخل شود، الحاق او نیز رسمیت دارد؛ همچنین هر قبیله یا طایفه‌ای که به هر یک از این دو طرف بپیوندد، جزو آن طرف بشمار می‌آید و هرگونه تعرض و تجاوزی به چنین طایفه‌ای، تجاوز به طرف قرارداد بشمار می‌رود.

۴- هر کس از قریش بدون اجازه به محمد بپیوندد، باید به قریش بازگردانیده شود و هر کس از یاران محمد به قریش پناه ببرد، قریشیان مجبور نیستند که او را باز گردانند.

آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت علی کرم الله وجهه را خواست تا متن قرار صلح حدیبیه را کتابت کند.

سیرت نویسان می افزایند: زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم املا می قرارداد را شروع نمود و فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل گفت: به خدا نمی دانیم که رحمن کیست؟ بنویس «باسمک اللهم» پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور فرمود که: همین عبارت، نوشته شود و سپس املاء فرمود: این، پیمان صلحی بین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و... سهیل گفت: اگر می دانستیم که تو، رسول خدایی، راه تو را نمی بستیم و با تو نمی جنگیدیم؛ بنویس: محمد پسر عبدالله. پیامبر فرمود: «من، پیامبر خدایم؛ اگر چه شما ما را تکذیب کنید، در این وخت به حضرت علی کرم الله وجهه دستور داد که بنویسد: محمد بن عبدالله و لفظ رسول الله را پاک کند. اما حضرت علی قبول نکرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم با دست خودش، آن را حذف کرد، البته بعد از اینکه آن جمله را به رسول الله صلی الله علیه وسلم نشان دادند خود شبیه دست مبارکش آنرا خط زد و از صلح نامه آنرا حذف کرد. و بدین ترتیب نوشتن صلح نامه حدیبیه به پایان رسید. (تفصیل موضوع را میتوان در کتاب «سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، از ترجمه کتاب الرحیق المختوم، تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری، ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی) مطالعه فرماید.

همچنان در (آیه ۴۸، سورة عنکبوت) آمده است: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ». (و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست (راست) خود (کتابی) نمی نوشتی و گرنه باطل اندیشان قطعاً به شک و تردید می افتادند). از ظاهر آیه شریفه نفی قدرت نوشتن و خواندن از پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی کند بلکه نفی عادت نوشتن و خواندن را می کند (چون ترکیب فعل ماضی کان با فعل مضارع که معنای ماضی استمراری را می دهد. بیانگر عادت است).

وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣﴾

و (این بعثت خاص به زمان پیامبر نیست بلکه) دیگرانی از آنان (است) که هنوز به ایشان نپیوسته‌اند و او الله مقتدر و همه کارش به حکمت و مصلحت است. (۳)

باید به این حقیقت اشاره نمود که: رسالت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم، تنها مربوط نسل معاصر بشری نمی باشد، بلکه شامل تمام بشریت پس از او، شامل تمام نژادها و اقلیم‌ها می گردد.

صاوی گفته است: معنی آیه چنین است: خدا حضرت محمد را برای هدایت مؤمنان معاصر او و مؤمنان آینده مبعوث کرده است، پس رسالتش به افراد و اقوام موجود در آن اختصاص ندارد، بلکه رسالتش عام است و شامل آنها و غیر آنها تا روز قیامت می شود. (تفسیر صاوی ۲۰۴/۴).

مجاهد در تفسیر آیه گفته است: آنها قوم عجم یعنی تمام اقوام غیر عرب هستند که نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم را پذیرفته اند. (مختصر ۴۹۸/۳)

«وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا...» همچنان باید گفت که: نبوت فضل و مقام بزرگی است که الله تعالی به هر کس بخواهد عطا می کند ولی چون حکیم است، این مقام را تنها به اهلش می‌دهد. «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ.»

به روایت بخاری از ابوهریره (رض) است که فرمود: آن گاه که سورة جمعه بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شد، ما نزد ایشان نشسته بودیم پس آن را تلاوت کردند و چون به آیه: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ [الجمعة: ۳] رسیدند، مردی از ایشان پرسید: یا رسول الله! این دیگرانی که هنوز به ما نپیوسته‌اند، کیستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و سلم دست خود را بر شانه سلمان

فارسی (رض) نهادند و فرمودند: «والذي نفسي بيده لو كان الإيمان بالشرى لئاله رجال من هؤلاء» «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، قطعاً مردانی از این گروه آن را در می یابند». پس این حدیث شریف و غیر آن از احادیث و آیات، دلیل بر عام بودن بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سوی تمام مردم است، چنان که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده: حق تعالی «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ» رابه قوم فارس تفسیر نمودند و از این جهت به فارسیان، رومیان و غیر آنان از ملت ها نامه نوشته و آن ها را به سوی دین حق دعوت کردند.

همچنین در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد ساعدی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بی گمان در صلب های مردان و زنانی از امت من کسانی هستند که بی حساب به بهشت وارد می شوند». سپس این آیه را تلاوت نمودند: «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» [الجمعة: ۳]. «و اوست عزیز حکیم» یعنی: حق تعالی دارای عزت و حکمت بالغه است در این امر که مردی امی را به این کار عظیم برانگیخت و او را از میان همه افراد بشر به رسالت خویش برگزید.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٤﴾

این (بعثت) فضل الله است، آن را به هر کس که بخواهد می دهد و الله دارای فضل بزرگ است. (۴)

در این هیچ جای شکی نیست که؛ نبوت فضل و مقام بزرگی است که الله تعالی به هر شخصی که بخواهد عطا می کند ولی چون حکیم است، این مقام را تنها به اهلش می دهد. درضمن قابل یادمانی است که؛ رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم، مخصوص مردم معاصر خود نیست بلکه شامل تمام عالم بشریت پس از او، از هر نژاد و اقلیم که باشند نیز می شود.

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥﴾

داستان کسانی که مکلف به تورات شدند باز (چنانکه باید) رعایتش نکردند، مانند الاغی هستند که کتاب‌هایی حمل می‌کنند. چه بد است مثل گروهی که آیات الله را دروغ شمردند! و الله قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (۵) «أَسْفَارًا» جمع سفر عبارت از کتاب بزرگی است که چون خوانده شود معنای خود را آشکار می‌کند از این جهت آن را «سفر» نامیدند.

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦﴾

بگو: [ای یهودیان!] اگر گمان می‌کنید که شما از میان همه مردم، دوستان خدا هستید، اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید. (۶) «فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر در این ادعا راستگو هستید، از خدا مرگ طلب کنید تا زودتر به منزلگاه کرامت که برای دوستانش آماده شده است، منتقل شوید.

ابو سعود گفته است: یهود می‌گفتند: «ما فرزندان و عزیزان خدا هستیم» و مدعی بودند که منزلگاه آخرت و بهشت در نزد خدا به آنان اختصاص دارد. می‌گفتند: «جز یهود هیچ کس داخل بهشت نمی‌شود». آنگاه خدا به پیامبر دستور داد که برای تکذیب آنها به آنان بگوید: اگر چنان گمان و تصویری دارید، از خدا مرگ طلب کنید، تا از قرارگاه مصیبت و بلا به منزلگاه کرامت بروید؛ زیرا انسانی که یقین دارد که بهشتی است، دوست دارد از تیرگی و اندوه این دنیا وارهد و به آنجا برود. (ابو سعود ۱۶۳/۵) خدای متعال آنان را رسوا نمود و دروغ آنها را بر ملا کرد.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمد است که فرمود: ابوجهل لعین گفت؛ اگر محمد صلی الله علیه وسلم را در کعبه ببینم، او را زیر پایم لگدمال کرده و پایم را بر گردنش می فشارم (و خفه اش می کنم). پس خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و فرمودند: «اگر چنین کند، فرشتگان آشکارا او را می گیرند و اگر یهودیان آرزوی مرگ کنند، همگی می میرند و جایگاه های خود را در دوزخ می بینند و اگر کسانی که با رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، قصد مباحله را دارند (یعنی نصاری) از مباحله «ملاعنه» باز گردند، نه برای خود خانواده ای می یابند و نه مالی». (ملاحظه شود: تفسیر «آل عمران/۶۱»).

این آیه دلالت می کند بر این که میزان و معیار شناخت دوستی انسان نسبت به الله تعالی، آمادگی وی برای ملاقات با اوست.

وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٧﴾

ولی آنان به سبب گناهانی که مرتکب شده اند هرگز آرزوی مرگ نمی کنند، والله به (حال) ظالمان داناست. (۷)

مفسرین در تفسیر «وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» می نویسند که: به سبب کفر و معاصی و تکذیب حضرت محمد صلی الله علیه وسلم هرگز مرگ را طلب نمی کنند. در حدیث آمده است: «قسم به ذاتی که جانم در قبضه ی قدرت او قرار دارد اگر آرزو می کردند، هیچ یهودی زنده نمی ماند و همه می مردند» (قرطبی ۹۶/۱۸).

آلوسی گفته است: احدی از آنان مرگ را تمنا نکرد؛ چون به صداقت حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم یقین داشتند و می دانستند اگر تمنا کنند فوراً می میرند. و این هم یکی از معجزات است. در سوره ی بقره این نفی به لفظ (لن) آمده است که بنا به قول مشهور از باب تفنن به شمار می آید.

(آلوسی ۹۶/۲۸)

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

بگو: همان مرگی که از آن می‌گریزید (بدانید) که آن به شما رسیدنی است،
باز به (نزد) دانای پنهان و آشکار بازگردانده می‌شوید آنگاه شما را به [نتیجه و
حقیقت] آنچه کرده‌اید، آگاه می‌سازد. (۸)

«الْغَيْب»: آنچه از دایره دید، و روح، و بُرد فهم و دانش بشری فراتر است.
«الشَّهَادَةِ»: آنچه در معرض دید، و نیروی روح و در فاصله بُرد دانش بشری
است.

«الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ»: پنهان و آشکارا (ملاحظه شود (سورة: انعام، توبه).
این آیه همانند آیهی «أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ
مُشِيدَةٍ» (آیه ۷۸، سورة نساء) می‌باشد. فرار از مرگ سودی و فایده ای ندارد ؛
زیرا مرگ چون تقدیری است حتمی و حذر از قدر سودی ندارد.

انسان‌ها برای فرار از مرگ، هزاران تدبیر و پلان را مطرح و می‌اندیشند، ولی
این تدابیر و پلان‌ها هیچ فایده ای برای انسان نمی‌رساند. زیرا پروردگار با
عظمت ما می‌فرماید:

«قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ» (آیه ۱۶ سورة احزاب) (بگو: اگر از مرگ یا کشته
شدن فرار کنید، این فرار هرگز برای شما فایده ای ندارد).

واقعیت اینست که در دنیا نمی‌توان از مرگ فرار کرد همان گونه که در
آخرت نمی‌توان از قهر و جزای الهی فرار نمود، طوریکه انسان می‌گوید:
«يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَأَيْنَ الْمَفَرِّ» (آیه ۱۰ سورة قیامت) (در آن روز انسان
خواهد گفت: گریزگاه کجاست؟).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه برای نماز روز جمعه ندا (آذان) داده شد، پس به سوی یاد الله (نماز) شتاب کنید و خرید و فروش را رها کنید، این برای شما بهتر است، اگر بدانید. (۹)

«فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُّوا الْبَيْعَ» برای شنیدن خطبه جمعه و ادای نماز بشتابید و خرید و فروش و معامله را رها کنید. یعنی تجارت زیانمند را رها کرده و به تجارت سودمند رو بیاورید.

در التسهیل آمده است: «سعی» در آیه به معنی رفتن است نه به معنی دویدن. (التسهیل ۱۱۹/۴)؛ چون در حدیث آمده است: «برای ادای نماز جمعه با سرعت حرکت نکنید، بلکه قدم زنان و با آرامش بروید. (این حدیث در صحاح ششگانه وارد شده است).

حسن گفته است: به خدا قسم سعی عبارت نیست از دویدن؛ چرا که به مسلمانان امر شده است که با آرامش و وقار برای ادای نماز گام بردارند، اما شتاب در قلب و نیت و فروتنی و خشوع است» (تفسیر قرطبی ۱۰۳/۱۸).

در تفاسیر بسیاری از مفسرین کلمه «فَاسْعَوْا» از رفتن به سوی نماز جمعه به «سعی» یعنی «شتافتن» تعبیر شده است هدف اینست که شخص مسلمان با همت و نشاط و جدیت و عزم قوی و متین، برای ادای نماز جمعه برخیزد زیرا لفظ سعی مفید جدیت و عزم را می‌رساند.

البته هدف از «سعی» در این آیه مبارکه همانا رفتن شخصی مسلمان به سوی مسجد غرض ادای نماز جمعه با توجه و اهتمام و عنایت خاص و با وقار است که: به نماز جمعه تشریف برد، زیرا در احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم اصلاً از تیزروبا عجله رفتن به سوی نماز نهی به عمل آمده است، طوریکه در

حدیث شریف آمده است: «چون اقامت را شنیدید، به سوی نماز به راه افتید و باید با وقار و آرامش راه بروید و شتاب نکنید پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به اتمام رسانید».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوقتاده (رض) آمده است که فرمود: در اثنایی که ما با رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز می خواندیم، یکباره صدای هلهله مصلین شنیده شد، زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم از نماز فارغ شدند، خطاب به این عده از مصلین فرمودند: «شما را چه شده است؟ گفتند: هیچ! فقط با شتاب به سوی نماز حرکت می کردیم. فرمودند: دیگر چنین نکنید و هنگامی که به نماز می روید، باید طوری راه بروید که وقار و آرامش بر شما حاکم باشد پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به اتمام رسانید».

حکمت و فلسفه فرض شدن نماز جمعه:

نمازهای پنجگانه ای که امروزه ما مسلمین هر روز باید آنرا سر وقت بخوانیم، هفده رکعت فرض می باشند، که در شب اسراء و معراج پیامبر صلی الله علیه وسلم بر مؤمنین فرض شد، این زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش در مکه زندگی میکردند.

زهري میگوید: «اسراء یک سال قبل از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در ماه ربیع الاول روی داد، اما روایت وارده در این باره که اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، سند صحیحی ندارد». (تفسیر انوار القرآن).

در صحیح بخاری و مسلم از حدیث انس بن مالک آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أُمَّتِي خَمْسِينَ صَلَاةً، فَرَجَعْتُ بِذَلِكَ، حَتَّى مَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: مَا فَرَضَ اللَّهُ لَكَ عَلَى أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: فَرَضَ خَمْسِينَ صَلَاةً، قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ

ذَلِكَ، فَرَجَعْتُ، فَوَضَعَ شَطْرَهَا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، قُلْتُ: وَضَعَ شَطْرَهَا، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ شَطْرَهَا فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَجَعْتُهُ، فَقَالَ: هِيَ خَمْسٌ، وَهِيَ خَمْسُونَ، لَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبِّكَ، فَقُلْتُ: اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي، ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى انْتَهَى بِي إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَعَشِيهَا أَلْوَانٌ لَا أَذْرِي مَا هِيَ، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ، فَإِذَا فِيهَا حَبَائِلُ اللُّؤْلُؤِ، وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ». (بخاری: ۳۴۹) یعنی: «خداوند در سفر معراج، روزانه پنجاه نماز بر امتم فرض گردانید. با آن پنجاه نماز، برگشتم تا اینکه به موسی علیه السلام رسیدم. ایشان پرسید: خداوند بر امت چه چیزی فرض کرد؟ گفتم: روزانه پنجاه نماز. موسی علیه السلام فرمود: دو باره نزد پروردگارت برو. زیرا امت توانایی انجام این کار را ندارد. نزد خداوند متعال برگشتم. حق تعالی بخشی از آن پنجاه نماز را کم کرد. وقتی نزد موسی علیه السلام آمدم، گفتم: بخشی از نمازها را معاف نمود. موسی علیه السلام گفت: بازهم بسوی خدا برگرد زیرا امت توانایی این را هم نخواهد داشت. من بار دیگر نزد پروردگار رفتم. خداوند متعال این بار نیز بخشی از نمازها را کم کرد. باز چون نزد موسی رفتم و گفتم که خداوند بخشی دیگر از نمازها را بخشیده است، موسی علیه السلام باز همان سخن قبلی خود را تکرار کرد. برای آخرین بار، نزد حق تعالی رفتم، خداوند فرمود: روزانه پنج بار نماز بخوانید و ثواب پنجاه نماز را دریافت کنید و من هیچگاه خلاف وعده عمل نمی کنم. من بسوی موسی بازگشتم. گفت: بار دیگر به خداوند مراجعه کن. (این بار نپذیرفتم) گفتم: از خداوند شرم می کنم. آنگاه، جبرئیل مرا با خود بُرد تا اینکه به سدره المنتهی رسیدیم. در آنجا، چیزهای گوناگونی دیدم که از آنها سر در نیاوردم. سپس وارد بهشت شدم. و در آنجا با زنجیرهای ساخته شده از مروارید و خاک بهشت که از مشک و عنبر بود، روبرو شدم».

البته بعضی از اهل علم گفته اند که قبل از آنکه این پنج نماز روزانه فرض شود، مسلمانان هر روز صبح و شب دو رکعت نماز می خواندند. قتاده رحمه الله علیه، صحابی جلیل القدر، می گوید: «كَانَ بَدْءُ الصَّيَامِ أَمْرًا بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ، وَرَكْعَتَيْنِ غَدَوَةٍ، وَرَكْعَتَيْنِ عَشِيَّةٍ». «تفسیر الطبری» (۳/ ۵۰۱). یعنی: در اوایل امر شده بود تا در هر ماه سه روز روزه گرفته شود، و نیز دو رکعت صبح و دو رکعت شب نماز خوانده شود.

و امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ» (سوره ق، آیه ۳۹). (و پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب، پروردگارت را همراه با ستایش تسبیح گوی) می گوید: «و این امر قبل از فرض شدن نمازهای پنجگانه در شب اسراء بود، زیرا این آیه مکی است». (تفسیر ابن کثیر (جلد ۳ / ۵۳۸)، و مراجعه فرماید به: (البحر الرائق)، ابن نجیم (۱ / ۲۵۷).

البته بعضی از علماء این اقوال قتاده و ابن کثیر را قبول ندارند. و گروهی از اهل علم گفته اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از فرض شدن نماز در شب اسراء نمازی بجز نماز شب نمی خواندند بدون آنکه وقت آن یا تعداد رکعاتش مشخص باشد. نگاه کنید به: (التمهید لابن عبد البر) (۳۵/۸).

مطابق روایات تاریخی نماز جمعه در مکه مکرمه، و در شب معراج با بقیه نمازها فرض شده است. اگر چه روایتی هم هست که در مدینه منوره فرض شده است. اما صحیح ترین روایت این است که نماز جمعه، در مکه مکرمه فرض شده است.

پیامبر اسلام چرا در مکه نماز جمعه را اداء نکردند؟

دلیلش واضح و دقیقی که پیامبر صلی الله علیه وسلم چرا نماز جمعه را در مکه مکرمه بجاء نیاورد اینست که:

- چون اوایل دعوت به اسلام بود و در آن زمان تعداد مسلمانان در مکه مکرمه کم بود و اصل تدریج در تشریع (تدریج فی التشریع) در شریعت اسلامی یک اصل مهم است.

- دومین دلیل عدم اقامه نماز در مکه مکرمه را میتوان در ترس مسلمانان خلاصه نمود، طوریکه فوقاً بدان اشاره نمودیم، تعداد مسلمانان بسیار کم بود و عملاً ترس از آزار و اذیت مشرکین وجود داشت و در بسیاری حالت مسلمانان یا بطور مخفیانه زندگی می کردند و یا مخفیانه ادای اوامر و مناسک دینی میکردند.

عمدتاً این دو عامل باعث شده بود که پیامبر اسلام نماز جمعه را در مکه مکرمه اقامه نکردند.

ولی ناگفته نباید گذاشت که: پیامبر صلی الله علیه وسلم، برای تنظیم امور مسلمین در شهر مدینه، صحابی جلیل القدر مصعب بن عمیر را به بحیث معلم به مدینه منوره فرستادند. مصعب بن عمیر حامل پیام پیامبر صلی الله علیه وسلم بود که در آن خطاب به مسلمانان در ضمن سایر دساتیر هدایت گردیده بود که مسلمانان باید در شهر مدینه نماز جمعه را اقامه کنند.

اسعد بن زرارہ (رض) بعد از وصول هیات، مسلمانان را جمع کرد و مصعب بن عمیر فرستاده رسول الله صلی الله علیه وسلم را به عنوان اولین خطیب، نماز جمعه را در مدینه منوره اداء کرد. این اولین نماز جمعه بود که توسط مصعب بن عمیر و اسعد بن زرارہ در مدینه برگزار شد.

پیامبر اسلام هم پس از ورودشان به مدینه منوره بعد از چهار روز اقامت در قباء هنگامی که عازم مدینه شدند، چون در آن زمان قبا از مدینه فاصله داشت در قبیله بنی سالم بن عوف وقتیکه ظهر فرا رسید در آن جا توقف کردند و اعلام کردند. مردم جمع شدند و نماز جمعه را در آنجا اقامه کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم هم بخاطر اهمیت نماز جمعه، در لحظات ورودشان نماز جمعه را در قباء اقامه کردند و اجماع امت هم همین طور است که نماز جمعه فرض عین است.

درین جاء برای آسان کردن مشکل خواننده ضرورت است تا به دوعنوان ذیل و لو از بحث مستقیم ما خارج اند، ذیلاً پردازم.

اولین بار نماز جمعه چه وقت فرض شد؟

در مورد اینکه اولین نماز جمعه چه وقت فرض شد طوریکه در فوق نیز اشاره کردیم مطابق روایات اسلامی: مسلمانان «مدینه»، پیش از آن که پیامبر صلی الله علیه وسلم هجرت کند، با یکدیگر به مباحثه پرداختند و گفتند که: قوم «یهود» در طول هفته روزی خاصی برای اجتماع دینی خویش دارند که مصادف می‌گردد به (روز شنبه)، همچنان «نصاری» نیز روزی معینی برای برگزاری مراسم دینی دارند که مصادف میشود به روز (یکشنبه)، بناءً بهتر خواهد بود که مسلمانان هم روزی داشته باشند که به دور هم جمع شوند و در آن روز در جنبی اینکه به بحث مسایل دینی و اجتماعی می پردازند، مصروف عبادت دستجمعی نیز خواهند شد، آنها روز قبل از شنبه را که در آن زمان «یوم العروبه» نامیده می شد، برای این هدف عالی خویش برگزیدند، بناءً نزد «اسعد بن زراره» که یکی از بزرگان اهل مدینه بود، رفتند، و او نماز را به صورت جماعت با آنها به جا آورد و به آنها اندرز داد، و آن روز، «روز جمعه» نامیده شد، زیرا روز اجتماع مسلمین بود.

اسعد بن زرارہ به مردم دستور داد از اینکه مسلمانان به اتفاق نیکی دست یافتند، گوسفندی را ذبح نمایند. مسلمانان گوسفند را حلال و همه مسلمانان در نان چاشت و شب از گوشت این گوسفند غذا خوردند. ناگفته نماند که تعداد مسلمانان در آن زمان در شهر مدینه بسیار کم بود.

و این اولین نماز جمعه ای بود که در تاریخ امت اسلام تشکیل شد. اما، اولین نماز جمعه ای که رسول الله صلی علیه وسلم با اصحابش بجاء آوردند، هنگامی بود که به «مدینه» هجرت کرد، مطابق روایت تاریخی آن حضرت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول هنگام ظهر وارد «مدینه» شد، چهار روز در «قُبا» ماندند و مسجد «قُبا» را بنیان نهادند. سپس روز «جمعه» به سوی «مدینه» حرکت کرد، (فاصله میان «قُبا» و «مدینه» بسیار کم است، و امروز «قُبا» یکی از محله های داخل «مدینه» است)، به هنگام نماز جمعه، به محله «بنی سالم» رسید، و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت، و این اولین نماز جمعه ای بود که رسول الله صلی علیه وسلم در تاریخ اسلام به جا آورد، خطبه ای هم در این نماز جمعه خواند که، اولین خطبه محمد صلی الله علیه وسلم در «مدینه مکرّمه» بود.

یکی از محدثان از «عبد الرحمن بن کعب» نقل کرده: پدرم هر وقت صدای آذان جمعه را می شنید، بر «اسعد بن زرارہ» رحمت می فرستاد، هنگامی که دلیل این مطلب را جویا شدم، گفت: به خاطر آن است که او اولین کسی است که نماز جمعه را با ما به جا آورد.

گفتم: آن روز چند نفر بودید؟ گفت: فقط چهل نفر! ژ

نماز جمعه:

بر هر مرد مسلمان، بالغ، عاقل، آزاد و مقیمی واجب است که درباره آن دلایل فراوانی مبنی بر وجوب آن و هشدار به کسی که بدون داشتن عذر در انجام آن سستی و تنبلی می کند، و از حضور در آن سرباز می زند. از جمله دلایل وجوب آن آیه ذیل می باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (آیه ۹، سورة الجمعة). «ای مؤمنان! هنگامی که برای روز جمعه اذان گفته می شود به سوی ذکر خدا (خطبه و نماز) بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، این برای شما بهتر است اگر می دانستید».

خداوند در این آیات به تلاش و شتابیدن به سوی نماز امر کرده است، که این امر به مفهوم وجوب است. واجب شدن شتافتن فقط برای امر واجب است. در این آیات خداوند، [مردم را] از معامله کردن منع کرده است تا به وسیله آن از انجام نماز باز نمانند. چنانچه نماز جمعه واجب نبود، بی تردید مردم به خاطر آن از معامله و خرید و فروش نهی نمی شدند.

ابن کثیر / درباره این آیه می گوید: بی تردید خداوند، به مؤمنان دستور داده است برای انجام عبادت او در روز جمعه و اهتمام به آن، و تداوم بر آن گردد هم آیند.

جابر بن عبدالله (رض) میفرماید: پیامبر صلی الله علیه وسلم برای ما خطبه خوانده و فرمود: «اعلموا أَنَّ اللهَ قد افترض علیکم الجمعة فی مقامی هذا، فی یومی هذا، فی شهری هذا، من عامی هذا، إلى یوم القیامة، من ترکها فی حیاتی أو بعدی، وله إمام عادل أو جائر استخفافاً بها أو جحوداً لها، فلا جمع الله شمله ولا بارك الله فی أمره» «بدانید که بی تردید خداوند نماز جمعه را در چنین

جایگاه، روز، ماه، و سالی تا روز قیامت واجب کرده است. هر کس در زمان حیاتم یا پس از آن، با هدف خوار شمردن یا انکار آن، آن را ترک کند، در حالیکه امام عادل یا جائری دارد پس خداوند، کار آشفته آنان را سر و سامان ندهد و امر آنها را بر ایشان خجسته نگرداند» (ابن ماجه آن را روایت کرده است ولی اسناد آن ضعیف است).

از ابوهریره و ابن عمر (رض) روایت شده است که آن دو از پیامبر صلی الله علیه وسلم بر روی منبرش می فرمود: «لِیَنْتَهَیْنَ اَقْوَامٌ عَنْ وَدْعِهِمُ الْجُمُعَةَ وَالْجُمَاعَاتِ اَوْ لَیُخْتَمَنَّ اللَّهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ ثُمَّ لَیَكُونَنَّ مِنَ الْغَافِلِیْنَ» «آیا آن گروه ها از ترک کردن نماز جمعه و جماعت دست بر می دارند، یا خداوند بر قلب هایشان مهر می زند، سپس بی تردید از غافلان خواهند بود.» (مسلم آن را روایت کرده است).

امام نووی / می گوید: (معنای ختم، مهر کردن و پوشاندن است... قاضی عیاض می گوید: متکلمان در این باره هم بسیار اختلاف دارند. به او گفته شده است که ختم به معنای از بین رفتن لطف و اسباب خیر است. همچنین به او گفته شده است که به معنای خلق کفر در قلب های آن هاست، که این نظر بیشتر متکلمین اهل سنت است.

در حدیث از پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم روایت شده است که فرمودند: «مَنْ تَرَكَ ثَلَاثَ جُمُعٍ تَهَاوَنًا بِهَا طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ». «هر کسی که سه نماز جمعه را به خاطر سستی و تنبلی ترک کند خداوند قلب او را مهر میزند.» (احمد، ابو داود، نسائی، ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده اند).

ابو قتاده (رض) روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من ترک الجمعة ثلاث مرات من غیر ضرورة طبع الله علی قلبه» «کسی که سه بار نماز جمعه را بدون هیچ ضرورتی ترک کند، خداوند قلب او را مهر میزند». (امام احمد آن را روایت کرده است).

از ابن عباس (رض) روایت می شود که گفت: «کسی که سه بار متوالی از شرکت در نماز جمعه خودداری کند در حقیقت اسلام را به کناری نهاده است». (ابویعلی آن را به صورت موقوف و با اسناد حسن روایت کرده است). از ابن مسعود (رض) که پیامبر صلی الله علیه وسلم به گروهی که از شرکت در نماز جمعه امتناع می کردند، فرمود: «لقد هممت أن آمر رجلاً یصلی بالناس ثم أحرق علی رجال یتخلفون عن الجمعة بیوهم» «بی گمان خواستم دستور دهم تا مردی امامت نماز مردم را برعهده گیرد سپس بر کسانی که از حضور در نماز جمعه خودداری می کنند، خانه هایشان را بر آنان آتش بزنم». (مسلم و حاکم آن را روایت کرده اند).

ترمذی از ابن عباس (رض) روایت کرده است که درباره فردی که به شب زنده داری می پردازد و روزها را روزه می گیرد اما در نماز جمعه شرکت نمی کند، از او سؤال شد. ابن عباس گفت: «او در آتش است». که در صفحات قبل نیز ذکر گردید.

از محمد بن عبدالرحمن بن زراره روایت شده است که گفت از کاکایم [یحیی بن سعد بن زراره] شنیدم که گفت: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم فرمود: «فمن سمع النداء یوم الجمعة فلم یأتم؛ ثم سمعه فلم یأتم، ثم سمعه فلم یأتم، طبع الله علی قلبه وجعل قلبه قلب منافق» «کسی که در روز جمعه سه بار صدای منادی [مؤذن] را بشنود اما آن را اجابت نکند، خداوند بر قلب

او مهر خواهد زد و قلب او را تبدیل به قلب منافق خواهد کرد». (بیهقی آن را روایت کرده است.)

از ام المؤمنین حفصه (رض) روایت شده است که پیامبر ص فرمود: «رواح الجمعة واجب علی کل محتلم» «رفتن به نماز جمعه برای هر فردی که به بلوغ رسیده است واجب است». (نسائی، ابوداود و ابن خزیمه آن را روایت کرده‌اند. این حدیث صحیح است.)

اجماع امت: همه مسلمانان بر واجب بودن نماز جمعه اجماع دارند. ابن المنذر، اجماع علماء بر فرض عین بودن نماز جمعه را ذکر کرده است. ابن عربی مالکی می‌گوید: با اجماع مسلمانان نماز جمعه، فرض عین است. ابن قدامه در المغنی می‌گوید: مسلمانان بر وجوب نماز جمعه اجماع [و اتفاق] دارند.

عینی می‌گوید که از زمان رسول خدا ص تا امروز بر فرض بودن آن بدون هیچ انکاری اجماع دارند. نووی (رح) می‌گوید: مذهب شافعی بر آن است که نماز جمعه فرض عین است.

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾

و هنگامی که نماز ادا شد، در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید و الله را بسیار یاد کنید تا شما رستگار شوید. (۱۰)

«قُضِيَتِ»: اداء گردید و انجام پذیرفت. (زمانیکه نماز جمعه اداء گردید) «انْتَشِرُوا»: پراکنده و متفرق شوید. فحوای جمله: «فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ» آیه مبارکه این واقعیت را می‌رساند که غرض کسب درآمد و دریافت فضل الهی، نیاز به هجرت و حرکت و مسافرت در زمین است.

«ابْتَغُوا»: جستجو کنید. طلب کنید. نباید فراموش کرد که: در فرهنگ قرآن عظیم الشأن، مال دنیا فضل الهی است، بنابر همین اصل می فرماید: «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»، بعد از پایان نماز جمعه، به سراغ فضل الهی یعنی درآمد و تجارت بروید.

همچنان از فحوای جمله «فَاسْعَوْا» آیه مبارکه معلوم می شود که: در انجام عبادت سرعت بگیرید، ولی در کار مادی به سراغ آن روید و ضرورتی به عجله نیست، زیرا رزق نزد الله تعالی مقدّر است.

جمله «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» میرساند که: لطف و فضل خداوند بسیار است ولی انسان باید برای به دست آوردن آن تلاش بخرج دهد.

برکت در تجارت بعد از ختم نماز جمعه:

سیرت نویسان روایت میفرمایند: که حضرت عراق بن مالک وقتی که از ادای نماز جمعه خلاص می شد، بر دروازه مسجد ایستاد می شد و این دعا را می خواند: «اللهم إني أجتب دعوتك وصليت فريضتك وانتشرت لما أمرتني فارزقني من فضلك وأنت خير الرازقين» (رواه ابن أبي حاتم، ابن کثیر) (خدایا دستور تو را بجاء آوردم، و فرض تو را ادا کردم، و هم چنان که تو دستور دادی من نماز خوانده بیرون آمدم، پس تو از فضل خویش به من رزق عطا بفرما، و تو یی بهترین رزق دهندگان).

واز بعضی سلف صالحین منقول است: هر کسی که بعد از نماز جمعه به امور تجارت پردازد، خداوند برای او هفتاد بار برکت نازل می فرماید. (ابن کثیر). «وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آیه ۴۵ سورة انفال) یعنی بعد از ادای نماز جمعه در کسب معاش به تجارت مشغول باش، اما مانند کفار از خدا غافل مباش، در عین وقت خرید و فروش و کارگری یا خدا را جاری بدار.

قابل تذکر است که: هدف از ذکر و یاد خدا در آیه، تنها ذکر زبانی نیست، بلکه توجه درونی و یاد لطف‌ها و امداد‌های و وعده‌های و یاد عزّت، عظمت و فرمان او نیز هدف می باشد.

یاد و ذکر الله، زمانی عامل رستگاری انسان می شود که این یاد مداوم و مستمر باشد.

حکمت و فلسفه نماز جمعه چیست؟

همان طور که در آیات قرآن و احادیث نبوی آمده است، تأکید فراوان شرع اسلام در وضع عبادات به اتحاد مسلمانان و انسجام اسلامی شده است.

در حدیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم جامعه اسلامی را به یک جسم تشبیه کرده اند. که همه اعضای یک جسم به هم پیوسته هستند. لذا برای استحکام اتحاد و انسجام خداوند متعال هفته ای یک روز را قرار داده تا مسلمانان از جاهای دور و نزدیک در مصلی و در میعادگاه نماز جمعه حاضر شوند و در کنار یکدیگر وحدتشان را به نمایش بگذارند.

دومین حکمت نماز جمعه: ایجاد الفت و محبت بین مسلمانان است. وقتی مسلمانان در یک جا جمع می شوند و در کنار یکدیگر نماز جمعه را اقامت می کنند. خود به خود الفت و محبت در دل‌های آنها جا می گیرد و یکدیگر را بهتر می شناسند و در مواقع مشکلات و مصیبتی که برای فردی از افراد جامعه اتفاق می افتد می توانند به او کمک کنند.

همچنین فلسفه دیگر نماز جمعه تعلیم و تعلم است. بر هر مرد و زن مسلمان فرض است که دین و مسایل شرعی اش را یاد بگیرد.

لذا در روز جمعه که از سخنان از کتاب الله و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان می شود. مسلمانان در میعادگاه جمعه حاضر می شوند و مسائل دین شان را یاد می گیرند.

در واقع نماز جمعه مدرسه هفتگی است برای آموختن دین و پند و اندرزهای اسلامی. و لازم است که هر فرد مسلمان در این مکتب اشتراک نمایند. نماز جمعه در واقع یکی از بزرگترین شعایر اسلام است که عظمت دین مبین اسلام را به نمایش می گذارد.

حکمت نماز جمعه و فضیلت رفتن به آن:

حکمت تشریع جمعه برای جای دادن به فکر جمعی و تجمع مسلمانان و شناخت پیدا کردن آنها با همدیگر و محبت و الفت پیدا کردن بین آنها و یادآوری نسبت به دستورات اسلام در رابطه با احکام و اخلاق و آداب و امر به معروف و نهی از منکر و مسائل عمومی اعم از خارجی و داخلی می باشد. فضیلت رفتن به جمعه بدست آوردن ثواب، بطوری که در روایت آمده است هر قدمی که نماز گزار برای رفتن به ادای نماز جمعه، از آن ثواب کمایی میکند، و سبب عفو گناهی می شود و در حدیثی که ابو هریره (رض) نقل میکند آمده که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من اغتسل يوم الجمعة غسل الجنابة ثم راح فكأنما قرب بدنه و من راح في الساعة الثانية، فكأنما قرب بقرة و من راح في الساعة الثالثة فكأنما قرب كبشاً و من راح في الساعة الرابعة فكأنما قرب دجاجة و من راح في الساعة الخامسة فكأنما قرب بيضة فإذا خرج الإمام حضرت الملائكة يستمعون الذكر.» (متفق علیه) (کسی در روز جمعه غسل کند سپس بسوی محل جمعه حرکت کند ثوابش به اندازه قربانی کردن یک شتر می باشد و کسی که در ساعت دوم حرکت کند به اندازه قربانی کردن یک گاو و کسی که در ساعت سوم حرکت کند به اندازه قربانی کردن یک قوچ و کسی در ساعت چهارم حرکت کند به اندازه قربانی کردن یک مرغ و کسی که در ساعت پنجم حرکت کند به اندازه کردن یک تخم مرغ به ثواب می رسد و وقتی امام جمعه بسوی مسجد حرکت کردند ملائکه برای گوش دادن به میان جمعیت حاضر میشوند.

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ
اللَّهِوِّ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١﴾

و چون تجارت و سرگرمی را ببینند به سوی آن روی آور می شوند و تو را در
حالی که ایستاده ای ترک می کنند بگو آنچه نزد خداست از سرگرمی و از
تجارت بهتر است و الله بهترین روزی دهندگان است. (۱۱)

«تِجَارَةً»: هدف از آن همان کاروانی تجارتی دحیه بن خلیفه الکلبی بوده
(البته وی تا هنوز مسلمان نشده بود) است که با کاروان روغن زیتون از شام
برگشت. این کاروان در وخت خطبه نماز جمعه به مدینه رسید.

«لَهْوًا»: سرگرمی. مراد طبلی است که به هنگام آمدن کاروان برای اطلاع
مردم از وصول کاروان تجارتی نواخته می شد.

«انْفَضُّوا»: پخش و پراکنده شدند. «إِلَيْهَا»: مرجع (ها) تجارت است.

شأن نزول آیه ۱۱:

۱۰۸۶- بخاری و مسلم از جابر(رض) روایت کرده اند: پیامبر اکرم صلی الله
علیه وسلم در حال خواندن خطبه نماز جمعه بود، ناگاه کاروانی که [بار آن
مواد غذایی بود] از سفر وارد شد. مسلمانان به سوی کاروان شتافتند. فقط
دوازده نفر نزد پیامبر باقی ماندند. پس خدای بزرگ آیه «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً..»
نازل کرد. (صحیح است، بخاری ۹۳۶ و ۲۰۵۸ و ۴۸۹۹، مسلم ۸۶۳ ح ۳۶ تا
۳۸، ترمذی ۳۳۱۱، نسائی در «تفسیر» ۶۱۳، احمد ۳ / ۳۱۳ و «ابن کثیر» ۶۸۲۲)
همچنان از: از ابومالک روایت است دحیه بن خلیفه با کاروان تجارتی روغن
زیتون از شام برگشت. در آن حال نبی کریم خطبه نماز جمعه را می خواند.

وقتی که مسلمانان قافله را دیدند به سوی بازار بقیع رفتند، زیرا ترسیدند که مبدا
دیگران برای خرید کالا از آنان سبقت جویند. پس خدای بزرگ آیه «وَإِذَا

رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ» را نازل کرد. (تفسیر طبری، همان منبع، ج ۲۸، ص ۱۰۳).

۱۰۸۷- ک: ابن جریر از جابر (رض) روایت کرده است: در آن زمان مرسوم بود چون جوانان ازدواج می کردند آن‌ها را با طبل و نی بدرقه می نمودند. مسلمانان پیامبر را در حال قیام بالای منبر رها می کردند و به سوی عروسی میشتافتند. پس آیه نازل شد. سیوطی صاحب می گوید: مثل این که آیه در هردو مورد نازل گشته است.

(طبری ۳۴۱۴۵. در این اسناد محمد بن سهل بن عسکر استاد طبری متروک و یحیی بن عثمان بن صالح لین حدیث است راوی‌های دیگرش ثقه هستند. پس حدیث جداً ضعیف و ناچیز است. حدیث قبلی درست است.)
۱۹۸۸- ک: ابن منذر از جابر روایت کرده: این آیه در باره هردو قضیه، ورود قافله تجارتي و قصه نکاح دوشیزگان که هر دو یکجا از راه رسیده بودند نازل شد.

حسن بصری، ابو مالک فرمودند: این واقعه زمانی اتفاق افتاد که اشیای ضروری و کمیاب و خیلی گران بودند، از این جهت بسیاری از صحابه، با یافتن اطلاع از ورود قافله، از مسجد بیرون رفتند، اولاً نماز خوانده بودند، ونسبت به خطبه نمی دانستند که آنهم در روز جمعه جزو فرائض است. (مظهري)
ثانیاً اشیای بسیار قیمتی بودند، سومین موجب این بود که هر کسی فکر می کرد که با دیر رفتن، نمی توان به ضروریاتش برسد، به هر حال با توجه به این وجوه، این لغزش از صحابه ی کرام سرزد، وحدیث مذکور متضمن وعید بر آن وارد شد، که «اگر همه ی شما می رفتید، عذاب خدا نازل می شد!» آیه های مذکور جهت تنبه وهوشدار بر این واقعه، نازل گردید، که «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً» و از اینجاست که رسول الله صلی الله علیه وسلم روش خود را در باره

ی خطبه، تغییر داد، و خطبه را قبل از نماز جمعه مقرر فرمود، و اکنون سنت همین است. (ابن کثیر)

در آیه مذکور، به رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داده شد، تا به مردم اعلام کند، که آنچه نزد الله است، از این تجارت و غیره بهتر است، که حتماً مراد از آن، ثواب آخرات است، ولی این دور نیست که مراد از آن نیز این باشد، که برای کسانی که به جهت نماز و خطبه، تجارت را رها سازند، از طرف خداوند برکات خاصی در این جهان نازل گردد، هم چنان که در بالا از سلف صالحین به روایت ابن کثیر نقل گردید.

(تفسیر معارف القرآن سوره الجمعة مؤلف حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

آداب روز جمعه:

روژه جمعه در تعلیمات اسلامی دارایی ادابی میباشد که ما در اینجا مختصراً بیرخی از این آداب اشاره می نمایم:

در حدیثی از سلمان فارسی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «لَا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَيَتَطَهَّرُ مَا اسْتَطَاعَ مِنَ الطَّهْرِ، وَ يَدْهَنُ مِنْ دَهْنِهِ، أَوْ يَمَسُّ مِنْ طِيبِ بَيْتِهِ، ثُمَّ يَخْرُجُ فَلَا يَفْرُقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ، ثُمَّ يَصَلِي مَا كَتَبَ لَهُ، ثُمَّ يَنْصُتُ إِذَا تَكَلَّمَ الْإِمَامُ، إِلَّا غَفَرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجُمُعَةِ الْآخِرَى» (هر کس در روز جمعه غسل و در حد توان نظافت و از روغن و بوی خوش خانه اش استفاده کند؛ سپس به مسجد برود و بین هیچ دو نفری فاصله نیاندازد و آنچه برای او مقدر شده نماز بخواند، سپس وقتی امام شروع به خطبه کرد ساکت شود، گناهان (صغیره) اواز این جمعه تا جمعه بعدی بخشیده میشود)

هكذا در حدیثی از ابوسعید روایت است: «مَنْ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَ لَبَسَ مِنْ أَحْسَنِ ثِيَابِهِ، وَ مَسَّ مِنْ طِيبٍ إِنْ كَانَ عِنْدَهُ ثُمَّ أَتَى الْجُمُعَةَ فَلَمْ يَتَخَطَّ أَعْنَاقَ

الناس، ثم صلى ما كتب الله له، ثم أنصت إذا خرج إمامه حتى يفرغ من صلاته كانت كفارة لما بينها وبين الجمعة التي قبله» (هرکس در روز جمعه غسل کند و از بهترین لباسهایش بپوشد و اگر بوی خوش نزد او بود، استفاده کند، سپس به نماز جمعه برود و از روی گردن مردم قدم بردارد، سپس آنچه خداوند برای او مقدر کرده نماز بخواند؛ سپس از هنگامی که امام برای خطبه خارج می شود تا موقع تمام شدن نماز ساکت شود، (جمعه او) کفاره گناهانی می شود که بین این جمعه و جمعه قبل انجام داده است).

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «إذا كان يوم الجمعة كان على كل باب من أبواب المسجد ملائكة يكتبون الناس على قدر منازلهم الأول فالأول، فإذا جلس الإمام طورا الصحف و جاءوا يستمعون الذكر، و مثل المهجر كمثل الذي يهدي بدنة ثم كالذي يهدي بقرة، ثم كالذي يهدي الكباش، ثم كالذي يهدي الدجاجة ثم كالذي يهدي البيضة»

(وقتی که روز جمعه فرا می رسد؛ در کنار هر یک از درهای مسجد فرشته ای قرار می گیرد و درجات مردم را به ترتیب بر حسب وارد شدنشان، یکی پس از دیگری می نویسند، و وقتی که امام شروع به خواندن خطبه کند دفتر هایشان را درهم می پیچند و به خطبه گوش می دهند. و ثواب کسی که زود به مسجد می آید، مانند کسی است شتری را قربانی کرده، و سپس مانند کسی که گاوی را قربانی کرده، و سپس مانند کسی که قوچی را قربانی کرده، سپس مانند کسی که مرغی را قربانی کرده، سپس مانند کسی که تخم مرغی را قربانی کرده است).

۱- غسل برای همه ی کسانی که در نماز جمعه شرکت می کنند، واجب است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «غُسْلُ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ» (متفق علیه). (غسل روز جمعه بر هر مرد بالغ و عاقلی واجب است).

۲- پوشیدن لباس پاک و استفاده از عطر و هر آنچه دارای بوی خوش می‌باشد، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «على كل مسلم الغسل يوم الجمعة، ويلبس من صالح ثيابه، وإن كان له طيب مس منه». (رواه أحمد وأبو داود وأصله في الصحيحين). (بر هر مسلمانی واجب است که در روز جمعه غسل نماید و بهترین لباس‌هایش را بپوشد و اگر عطر داشته باشد باید خود را خوشبو کند).

۳- قبل از این که وقت جمعه فرا رسد باید خود را به مصلی برساند، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «من اغتسل يوم الجمعة غُسل الجنابة، ثم راح في الساعة الأولى، فكأنما قرب بدنة، ومن راح في الساعة الثانية، فكأنما قرب بقرة، ومن راح في الساعة الثالثة فكأنما قرب كبشاً أقرن، ومن راح في الساعة الرابعة فكأنما قرب دجاجة، ومن راح في الساعة الخامسة فكأنما قرب بيضة، فإذا خرج الإمام حضرت الملائكة يستمعون الذكر» (مالك و بخاری آن را روایت کرده‌اند)

(کسی که در روز جمعه غسلی مانند غسل جنابت و با همان صفات و شرایط انجام دهد، سپس به سوی مسجد برود مثل این است که یک شتر را در راه خدا قربانی کرده باشد، کسی که در ساعت دوم به مسجد برود، مثل این است که یک گاو را صدقه کرده باشد، کسی که در ساعت سوم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک قوچ شاخدار را قربانی نموده باشد و کسی که در ساعت چهارم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک مرغ را صدقه داده باشد، کسی که در ساعت پنجم برود مانند این است که یک تخم مرغ را صدقه داده باشد، همین که امام در مسجد ظاهر گردید، فرشتگان حاضر می‌شوند و به ذکر و دعا و مطالب خطبه گوش فرا میدهند).

۴- بعد از اینکه وارد مسجد می‌شود، هر اندازه که در توان داشته باشد نماز سنت را می‌خواند، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَيَتَطَهَّرُ بِمَا اسْتَطَاعَ مِنْ طَهْرٍ، وَيَدْهَنُ مِنْ دُهْنِهِ أَوْ يَمَسُّ مِنْ طِيبِ بَيْتِهِ، ثُمَّ يَرْوِحُ إِلَى الْمَسْجِدِ لَا يَفْرُقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ، ثُمَّ يَصَلِي مَا كَتَبَ لَهُ، ثُمَّ يَنْصَتُ لِلْإِمَامِ إِذَا تَكَلَّمَ إِلَّا غُفِرَ لَهُ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ الْآخَرِ مَا لَمْ يَغْشِ الْكِبَائِرَ» (بخاری آن را روایت کرده است). (هر کس در روز جمعه غسل نماید و در حد توان نظافت را رعایت کند و موهایش را روغن زند و خود را معطر نماید، سپس به مسجد برود و در هر نقطه که خالی باشد نمازش را بخواند، سپس ساکت نشسته و به سخنان امام گوش فرا بدهد، حتما خداوند از تمامی گناهان او در طول این هفته تا هفته‌ی دیگر درمی‌گذرد، اما به شرط این که مرتکب گناه کبیره نشده باشد).

۵- رعایت سکوت به هنگام آمدن امام و پرهیز از این که خود را به چیزی مشغول نماید، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا قُلْتَ لِصَاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْإِمَامِ يَخْطُبُ: أَنْصِتْ فَقَدْ لَغَوْتَ» (وقتی که امام در روز جمعه خطبه‌ی نماز را می‌خواند شما اگر به رفیقت بگویید ساکت باش، شما هم کار عبث و لغوی انجام داده‌اید و از ثواب جمعه‌ات کم می‌شود). (مسلم آن را روایت کرده است).

و در روایت دیگری آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ مَسَّ الْحَصَى فَقَدْ لَغِيَ، وَمَنْ لَغِيَ فَلَا جُمُعَةَ لَهُ». (هر کس خود را به چیزی مشغول نماید، پس کار عبث و لغوی را انجام داده است و هر کس کار لغوی را انجام دهد، از پاداش جمعه بی‌بهره می‌شود). ابو داود آن را روایت کرده است.

۶- گام برداشتن بر نماز گزاران و از هم جدا کردن آنان کراهت دارد، زیرا

پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی فردی را مشاهده نمود که بر نماز گزاران قدم برمی دارد، خطاب به وی فرمود: «اجلس فقد آذیت» (بنشین، برآستی که مایه‌ی اذیت و آزار دیگران شدیدی). (ابو داود آن را روایت کرده است).

و در روایت دیگری آمده که فرمود: «و لا یفرق بین اثین». (انسان مؤمن هرگز میان دو شخص فاصله ایجاد نمی کند و آنان را از هم جدا نمی سازد).

۷- خرید و فروش بعد از آذان دوم حرام و غیر مشروع می باشد، زیرا خداوند متعال میفرماید: «ای مؤمنان! هنگامی که روز جمعه برای نماز جمعه آذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید. این (چیزی که بدان دستور داده می شوید) برای شما بهتر و سودمندتر است اگر متوجه باشید).

۸- خواندن سورة کهف در شب و روز جمعه مستحب می باشد، با توجه به اینکه از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمود: «من قرأ سورة الکهف فی يوم الجمعة أضاء له من النور ما بین الجمعتین» (هر کس در روز جمعه سوره‌ی کهف را بخواند، خداوند به فاصله‌ی دو جمعه روشنائی را برای او مهیا می گرداند). و سلف صالح نیز در شبانه روز جمعه این سوره را میخواندند. (حاکم آن را گزارش داده و بیان داشته که صحیح می باشد).

۹- صلوات فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم، زیرا می فرماید: «أکثروا علی من الصلاة يوم الجمعة وليلة الجمعة، فمن فعل ذلك کُنْتُ له شهيداً وشفیعاً يوم القيامة» (در شب و روز جمعه صلوات زیادی را بر من بفرستید؛ هر کس این کار را انجام دهد، در روز قیامت مرا به عنوان شاهد و شفیع خود می یابد). (بیهقی آن را با سندی حسن نقل کرده است).

۱۰- دعای فراوان در روز جمعه؛ زیرا روز جمعه حاوی ساعت و زمانی است

که خداوند متعال در آن ساعت دعاها را می پذیرد و خواسته ی بندگانش را استجابت می نماید، پیامبر صلی الله علیه وسلم در این خصوص می فرماید: «إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ سَاعَةً، لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ، يَسْأَلُ اللَّهَ فِيهَا خَيْرًا، إِلَّا أُعْطَاهُ إِيَّاهُ» (یک زمان و ساعتی در روز جمعه وجود دارد، هر بنده ی مسلمانی در آن ساعت هر چیز خیری را از خدا بخواهد، خداوند خواسته اش را استجابت مینماید).

راجع به آن ساعت و زمان گفته اند که فاصله آمدن امام به مسجد تا برگشتن ایشان است و برخی گفته اند بعد از نماز عصر است. (امام احمد آن را روایت کرده و عراقی نیز آن را به عنوان حدیث صحیح قلمداد نموده است).

خواننده محترم!

«عراک بن مالک» وقتی نماز جمعه ادا می شد و بیرون می آمد، بر در مسجد می ایستاد و می گفت: بار خدایا! دعوت تو را اجابت کردم و فریضه ی تو را ادا نمودم و همان طور که مرا امر فرموده ای پراکنده شدیم، پس از فضل و کرامت مرا روزی عطا فرما و تو بهترین روزی دهندگان هستی. (تفسیر قرطبی ۱۰۳/۱۸).

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سورة المنافقون

جزء ۲۸

سورة منافقون در مدینه نازل شده و دارای یازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با بیان رسوایی‌ها و اوصاف منافقان و مواقف دشمنانه آنان علیه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و مؤمنان، «مُنافِقُونَ» نامیده شد. البته: نام «سورة المنافقون»؛ از آیه اول این سوره گرفته شده است.

محل نزول:

سورة منافقون در مدینه منوره نازل شده است.

زمان نزول:

مفسران و مؤرخان در باره تاریخ نزول سورة منافقون می نویسند که؛ این سوره در سال پنجم هجری بعد از جنگ بنی المصطلق نازل شده است؛ که ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوک می شود و بعد از سورة حج نازل شده است.

یادداشت:

نفاق در مکه وجود نداشت بلکه در آن کفر بود. و نفاق وقتی در مدینه پدید آمد که اسلام اقتدار پیدا کرد و هوادار و انصارش زیاد شدند، و منافقان برای حفظ جان و مال خود اسلام را تظاهر می کردند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة منافقون:

تعداد آیات این سوره یازده آیه بوده، و تعداد کلمات آن به (۱۸۳) یک صد و هشتاد و سه کلمه، و (۸۲۱) هشت صد و بیست و یک حرف، و (۳۴۲) سه صد و چهل و دو نقطه میرسد. (البته بادر نظر داشت اقول علماء در مورد تعداد

کلمات و حروف آن). (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی).

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره منافقون با سوره قبلی:

چون الله تعالی سوره جمعه را به آنچه از نشانه ها و علامتهای نفاق از تنها گذاردن پیامبر صلی الله علیه وسلم در خطبه نماز و اشتغال آنها به سرگرمی و سودجویی پایان داد، سوره منافقون را نیز به ذکر منافقین شروع نمود.

شأن نزول کلی سوره منافقون:

قبل از همه باید گفت که: معانی نام سوره: منافق یعنی دو رو. که در این سوره با زیبای خاصی از علائم و نشانه های منافقین برای مسلمانان معرفی گردیده است.

قابل تذکر است که: مبحث منافقان، اختصاص به این سوره ندارد، بلکه در بسیاری از سوره های قرآن عظیم الشان، به خصوص در سوره های مدنی، برخی از خصوصیت روحی و چگونگی رفتار شان، اشارات به عمل آمده است. ولی جامع ترین سوره در باره منافقان، همانا سوره توبه است که در حدود یکصد آیه خاص الخاص آنها موضوعات به منافقان مورد بحث قرار گرفته است، ولی محور اصلی سوره منافقون مسائل حساس در باره منافقان مورد بررسی قرار گرفته است.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از حرکت های مشکوک نظامی سردار طایفه بنی المصطلق «حارث بن ضرار» علیه مسلمانان اطلاع حاصل

نمود، بریده بن حصیب اسلمی را جهت تحصیل معلومات و کشف حقیقت به دیار بنی مصطلق اعزام داشت.

زمانیکه بریده به منطقه رسید و در مورد تفحص نمود، از نیات شوم آنان مطلع شد، و دیده شد که آنان برای جنگ واقعاً در حالت آمادگی هستند. بناءً وی دوباره به مدینه برگشت و رسول الله صلی علیه وسلم را در جریان اوضاع قرار داد.

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم بعد از استماع گزارش بریده بن حصیب اسلمی، جماعت از مسلمانان را غرض مقابله با آنان تشکیل داد و به روز دوشنبه، دوم شعبان سال پنجم هجری، همراه با هفتصد مرد جنگجو که سی نفر آنها اسب سوار بودند، مدینه را به قصد بنی مصطلق ترک نمود. (مغازی، ذهبی، صفحه ۲۵۹، وواقدی، ج ۱، ص ۴۰۵).

قابل تذکر است که: ترکیب قوای اسلامی تعدادی از منافقین بخاطر اینکه بتوانند مال غنیمت را بدست آورند، نیز خود را جابجاء ساخته بودند.

بنی مصطلق از جمله اقوامی بودند که از ظهور اسلام مطلع بودند، و ناگفته نه ماند که این قوم در جنگ احد هم مشرکان را علیه مسلمانان کمک ویاری نموده بودند و اکنون در تدارک جنگی تمام عیار علیه اسلام مشغول بودند.

نیروهای اسلامی زمانیکه به منطقه بنی مصطلق رسیدند، با لشکر حارث بن ضرار، در نزدیکی چشمه مشهور آب بنام «مریسع» برخورد نظامی را آغاز نمودند، طوریکه در برخی از روایات آمده است؛ این غزوه بنام «غزوه مریسع» نیز معروف می باشد. چنانچه امام بخاری و امام مسلم دو کتاب معتبر حدیث از صحاح سته، نقل کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را بر یکی از آب های شان غافلگیر نمود. (السيرة النبوية فی ضوء المصادر الاصلية،

ص ۴۳۳، مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب جواز الاغارة علی الکفار، جلد ۳، صفحه ۱۳۵۶، شماره ۱۷۳۰).

درین جنگ و غزوه در منطقه «مریسیع» تعداد زیاد از نیروهای کفار بقتل رسید، غنایم جنگی شامل اسیران و اموال مشریکین بود. در میان اسیران، جویریہ که دختر فرمانده قبیله (حارث) بود، نیز وجود داشت. (السيرة النبوية فی ضوء المصادر الاصلية، صفحه ۴۳۳).

تلاش فتنه در بین مهاجرین و انصار:

عادت همیشگی منافقان بر این بود که اساساً از شرکت در جنگها خود داری می نمودند، ولی بالعکس در غزوه بنی مصطلق به دلیل پیروزیهای پی در پی مسلمانان و همچنین کسب اموال غنیمت، شرکت نمودند. (حدیث القرآن الکریم، جلد ۱، صفحه ۳۱۸).

یکی از خصوصیات منافقان این بود که هرگاه اسلام به فتح و پیروزی جدیدی می رسید، آنان نگران و متاثر می شدند و منتظر روزی بودند که مسلمانان به شکست مواجه شوند و به اصطلاح ضعف مسلمانان رابه چشم سر خویش بینند، تا بدین وسیله توانسته باشند که؛ عقده های درونی آنها فروکش نماید. بنابراین، وقتی مسلمانان در «مریسیع» پیروز شدند، منافقان تصمیم گرفتند تا میان مهاجران و انصار فتنه ای را دامن زنند و بعد از اینکه این شراره فتنه توسط پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم خاموش گردید، اقدام به جنگ روانی دیگری علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم و خانواده وی نمودند و واقعه معروف «افک» را تراشیدند. زید بن ارقم (رض) که یکی از اصحاب و یاران بزرگوار رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد و شاهد این قضیه بوده است در مورد این حادثه میفرماید:

من در غزوه مشارکت داشتم. شنیدم که عبدالله بن (أبی) می گوید: بر کسانی که با رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند، انفاق ننمایید تا از نزد او متفرق شوند. و افزود که اگر به مدینه بازگشتیم، عزیزترین ما، خوارترین ما را از آنجا بیرون خواهد نمود (هدف از عزیزترین، خودش و اهل مدینه و از خوارترین، پیامبر صلی الله علیه وسلم و مهاجران بود) زید می گوید: من آنچه را شنیده بودم به کاکایم (سعد بن عباد) گفتم و کاکایم آن را خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم نقطه به نقطه بیان داشت. آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی را دنبال من فرستاد و خواست جریان را از من هم بشنود. من داستان را برای شان توضیح دادم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی را نزد عبدالله بن ابی و اطرافیانش فرستاد، اما آنها سوگند خوردند که چنین چیزی بزبان نیاورده اند.

پیامبر اسلام سخن مرا تکذیب و سخنان آنها را تصدیق نمود. زید می گوید: نگرانی من به اندازه ای بود که در عمرم آن قدر نگران نشده بودم. به خاطر این، در خانه نشستم. تا اینکه این آیه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل گردید: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (آیه ۱ سورة: المنافقون). «وقتی منافقان نزد تو می آیند، می گویند: ما شهادت می دهیم که تو رسول خدا هستی. در حالیکه خدا می داند تو فرستاده او هستی و خدا شهادت می دهد که منافقان (در شهادت دادن خود) دروغ می گویند».

به تعقیب آن رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی را نزد من فرستاد و این آیه را بر من خواند و فرمود: ای زید! خدا سخنان تو را تأیید نمود. (السيرة النبوية الصحيحة، جلد ۲، صفحه ۴۰۸).

جابر بن عبدالله انصاری (رض) نیز که شاهد این ماجرا بوده است، می گوید: «در غزوه مریسیع شخصی از مهاجران به پای مردی از انصار ضربه ای وارد نمود. انصاری گفت: ای گروه انصار! مرا یاری نمایید. مهاجر نیز چنین فریادی برآورد. رسول الله صلی الله علیه وسلم که چیغ آنها را شنید، فرمود: این فریادهای جاهلی را چرا سر می دهند؟ ماجرا را برای ایشان توضیح دادند. فرمود: این سخنان قبیح را رها نمایید!

عبدالله بن ابی (منافق) با اطلاع از این جریان، گفت: با ما چنین می کنند. به خدا سوگند! وقتی به مدینه برگردیم، عزیزترین ما، خوارترین را از آنجا بیرون خواهد راند. با اطلاع پیامبر صلی الله علیه وسلم از این موضوع عمر (رض) گفت: ای رسول الله! اجازه دهید من گردن این منافق را بزنم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: خیر، چون در آن صورت مردم خواهند گفت: محمد اطرافیان خود را به قتل می رساند. (السيرة النبوية الصحيحة، جلد ۲، صفحه ۴۰۸).

در روایتی دیگر آمده است که عمر (رض) به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: مأموریت قتل او را به عباد بن بشر بسپار. پیامبر صلی الله علیه وسلم نپذیرفت و گفت: ای عمر! در جواب مردم وقتی بگویند: محمد یاران خود را به قتل میرساند، چه می گویی؟ خیر، این ممکن نیست. ولی اعلام کن تا لشکر حرکت کند.

راوی می گوید: و این ساعتی بود که معمولاً رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن حرکت نمی کرد. (السيرة النبوية، ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۱۹).

عبدالله بن ابی بن سلول وقتی متوجه شد که زید، سخنان او را به رسول الله رسانیده است، فوراً نزد محمد صلی الله علیه وسلم آمد و قسم خورد که چنین نگفته است. یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم که در اطراف ایشان نشسته

بودند، گفتند: ای رسول الله! شاید این جوان، اشتباه شنیده است. بعد از اینکه لشکر به راه افتاد، اسید بن حضیر نزد رسول الله آمد و سلام کرد و گفت: ای رسول الله! اکنون وقت حرکت نیست؛ چرا دستور داده ای که سپاه اسلام حرکت نماید؟ رسول الله فرمود: نمی دانی که فامیل شما چه گفته است؟ اسید گفت: کدام فامیل؟ رسول الله فرمود: عبدالله بن ابی. اسید گفت: چه گفته است؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: گفته است وقتی به مدینه برگردد، هر که از ما عزیز است، ذلیل را از آنجا بیرون خواهد راند.

اسید گفت: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم! اگر می خواهی او را از مدینه بیرون کن؛ زیرا تو عزیزی و او خوار و ذلیل است.

سپس اسید گفت: ای رسول الله! بر او سخت نگیر. بخدا سوگند شما در حالی به مدینه آمدید که قوم او می خواستند او را به فرماندهی انتخاب نمایند و او گمان می کند که شما مانع رسیدن او به این جایگاه شدید.

سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم لشکر را در آن روز تا شب و شب را تا صبح بی وقفه به پیش حرکت می داد و با شدت یافتن گرمای آفتاب، در مکانی خیمه زدند و به اصطلاح کمی به استراحت پرداختند.

مجاهدین چنان خسته بودند، که از فرط خستگی، همه آنان را خواب فرا گرفت. هدف پیامبر اسلام، این بود تا مردم فرصت پیگیری قضیه را نداشته باشند و آن را فراموش نمایند. آنگاه سورة منافقون در مورد عبدالله بن ابی و همراهانش نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از نزول این سوره گوش زید بن ارقم را گرفت و گفت: خدا، آنچه را این شنیده بود، تأیید کرد. (السيرة النبوية، ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۱۹).

خواننده محترم!

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم: سورة منافقون بعد از ختم غزوة بنو مصطلق و در مسیر بازگشت از این غزوه نازل گردیده است.

در سنن ترمذی آمده است: «فلما أصبحنا قرأ رسول الله سورة المنافقين» «هنگامی که صبح کردیم، رسول الله صلی الله علیه وسلم، سورة منافقون را بر ما تلاوت نمود». (السنن الترمذی، کتاب تفسیر القرآن، باب و من سورة المنافقون، جلد ۵، صفحه ۴۱۵).

این سوره به طور مفصل در مورد منافقان و به برخی از سخنان شان به بحث پرداخته و ضمن دروغهای آنان را برملا ساخته است و در پایان، مسلمانان را از سرگرم شدن با زینت زندگی دنیا بر حذر داشته و آنان را به انفاق در راه خدا تشویق نموده است.

به صورت کل گفته می توانیم که این سوره بطور کل دارای نکات و محتوای ذیل میباشد:

اول: در اولین آیات این سوره، خصلتهای اخلاقی منافقان و اوصاف و حالات آنان بیان شده، و پرده از دروغ پردازیهای آنان برداشته شده است، بطور مثال: در آغاز سورة ادعای دروغین آنان مبنی بر ایمان آنان و قسم های دروغین و ضعف و بزدلی و دسیسه های شان علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان و بازداشتن مردم از راه الله، مورد بحث قرار گرفته است. (السنن الترمذی، کتاب تفسیر القرآن، باب و من سورة المنافقون، جلد ۵، صفحه ۴۱۵).

دوم: آیه های بعدی از تَمَرُد و اِصرار آنان بر باطل و سرپیچی از فرمان کسی که آنها را به سوی حق دعوت می دهد، سخن به میان آورده و سخنان قبیح را که بر زبان می آورند، به تفصیل بیان داشته است که به خصوص آنچه در غزوة بنو مصطلق گفتند مبنی بر اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان را

از مدینه طرد خواهند نمود و عزت از آن ایشان است و سایر اقوال نادرستی که ابراز داشتند. (حدیث القرآن الکریم، ج ۱، صفحه ۳۲۷).

سوم: سپس سورة با دعوت مسلمانان به پرهیز از سرگرم شدن به زینتهای دنیا و مشابَهت با منافقان به پایان می رسد و آنان را به صدقه و انفاق که نشانه ایمان به روز واپسین است، تشویق می نماید و آنان را به این امر فرا می خواند که قبل از اینکه مرگ فرا رسد و فرصت از دست شان برود، این عمل را انجام دهند. همچنین آیات این سوره، مسلمانان را به طاعت و بندگی خدا و تلاوت قرآن، ذکر، نماز و انجام دادن سایر فرایض دعوت می نماید، و آنها را از اینکه به سبب مشغولیت زیاد به امور زندگی و فرزندان، از ادای حقوق خدا بازمانند و مانند منافقان که به سبب بخل ورزی، گفتند: بر کسانی که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند، انفاق نکنید... برحذر می دارد و به این موضوع می پردازد که هر کس به خاطر مشغولیت با مال و رسیدگی به امور فرزندان از دستورات خدا غافل شد، از جمله زیانکاران است. (التفسیر المنیر، جلد ۲۸، صفحه ۲۳۰-۲۳۱).

بدین ترتیب این سورة با بر شمردن یکی از خصوصیات منافقان؛ یعنی، مشغول شدن به زینتهای زندگی دنیوی از مؤمنان می خواهد تا از این خصلت دوری گزینند. (حدیث القرآن الکریم، جلد ۱، صفحه ۲۴۳).

بر این اساس جامعه مدنی بر پایه رویدادها و حوادث شکل گرفت و قرآن کریم به آموزش و رهنمود آن پرداخت و پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نیز بر آن اِشراف داشت.

خواننده محترم!

انسان در طول زندگی خود نمی تواند از دوستان و دشمنان واقعی خود انکار کند. و یا هم آنان را به فراموشی به سپارد، قرآن عظیم الشان در یک بخش، به

معرفی دوستان واقعی می پردازد، ولو اینکه رابطه های دوستی بین جانین، رابطه ظاهری و فیزیکی نباشد.

انسان ما هیتاً طوری است که به عنوان خلیفه الهی خود را در برابر دیگران مکلف و موظف می داند. بنابر این، انسان طبیعی و متعادل هرگز از کمک و امداد به دیگری بخصوص به دوستان و محبین خویش پرهیز نمی کند؛ چرا که مقام خلافت الهی مقتضی این معناست که نسبت به دیگر آفریده محبت نماید و آماده کمک و مساعدت باشد.

همچنان قرآن عظیم الشان در برخی دیگری از آیات خویش، به معرفی دشمنان واقعی انسان می پردازد، فرق نمیکند که شما به این دشمنان در رابطه هستید و یا هم اصلاً رابطه ای با آنان نداشته باشید، ولی آنها ذاتاً در دشمنی با انسان قرار دارند. این گونه نیست که اگر بر انسان مسلط نباشند، باید به آنان بی توجه بود. شناخت و معرفت از دشمن یک وجیه شرعی می باشد.

بخصوص شناخت از دشمن درونی برای انسان یک امر حیاتی، ضروری، شرعی و دینی بشمار می رود. زیرا مبارزه به دشمن بیرونی کاری ساده و آسان است، زیرا انسان دشمن بیرونی خویش را رو در رو می بیند، بناءً به دفاع از خود اقدام میکند، و یا هم تمام تدابیر احتیاطی را در پیش میگیرد، تا کمترین ضربه را از ناحیه دشمن متحمل شود، اما دشمن پنهان و یا دشمن درونی بدترین و خطرناک ترین دشمن انسان بشمار می رود، زیرا انسان از آن غافل می باشد، و از نقشه های ریزلانه او کمتر معلومات و آگاهی می یابد. دشمن خانگی ضربات مهلک تری را به انسان وارد می کند، لذا بر ماست ابتدا دشمن درون را شناخته و از نقشه ها و پلان های او، اطلاع کامل پیدا کنیم، تا با عزمی استوار، راسخ و قوی بر دشمن بیرون خویش مقابله نمایم. مهم ترین دشمن درونی انسان، همانا نفس انسان و شیطان هستند.

نفاق از مباحث مهمی است که مورد اهتمام قرآن عظیم الشان قرار گرفته، و در آیات متعددی بدان اشاره به عمل آمده است، تا جایی که یک سورة به نام «منافقون» بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

علماء در مورد منافق تعریفات متعددی ارایه نموده اند، ولی بهترین تعریف زیبا در مورد منافق همین است که: صفت منافق به شخصی اطلاق می شود که: در باطن کافر و در ظاهر مسلمان است.

نقش منافقان در یک جامعه اسلامی بی نهایت خطرناک است، بخصوص منافقان که در بدو تاسیس حکومت اسلامی توسط رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه بعد از هجرت تقریباً یک سوم از اجتماع مدینه را تشکیل میدادند.

منافقان مدعی ایمان به الله بودند و در ظاهر به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم اقرار هم داشتند اما ایمانشان ظاهری بود و تظاهر به اسلام می کردند.

(برای مزید معلومات مراجعه فرماید به سورة آل عمران آیه: ۱۶۷)

مطالعه تاریخ اسلام نشان می دهد که منافقان تاب مشاهده حیات و پیشرفت دین اسلام را نداشتند چرا که شریعت محمد صلی الله علیه وسلم تمام امیدها و آرزوها و امیال «خواهشات» آنها را به باد فنا داده بود. بر این اساس آنها با عناوین و دسایس گوناگون کوشیدند تا در قدم اول حکومت اسلامی جدید تاسیس مسلمانان را و در قدم بعدی دین اسلام را بصورت کل از ریشه نیست و نابود سازند.

منافقان برای تأمین اهداف شوم خویش هر روز طرحهای جدید و نقشه های خطرناک نوینی بر خاموش ساختن مشعل دین مقدس اسلام طرح و آنر به منصبه اجر هم گذاشتند. آنان در هر دسیسه که به منظور برچیدن موجودیت

نهضت اسلام برانگیخته می شد، شرکت می جستند، و هر روز به اقدام خطرناکی علیه رهبر نهضت محمد صلی الله علیه وسلم دست می زدند. منافقان مطابق تعریف قرآن انسا نهای مریضی هستند، «... فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (آیه ۴۹ سورة انفال) بدین اساس کوشیدند، با پاشیدن بذر فتنه و اختلاف در قلوب مسلمانان و ایجاد جوّی مملو از کینه، آتش دشمنی های کهنه و قدیمی را دوباره در مجتمع مدینه منوره مشتعل سازند. آنان همواره تلاش بخرچ می دادند، تا وحدت صفوف فشرده مسلمانان را به هرقیمتی که باشد متزلزل و خدشه دار سازند، و در نهایت وحدت اجتماعی، حاکمیت اسلامی بصورت کل، تضعیف و در نهایت آنرا نیست و نابود سازند. خصوصیات منافق دائماً همین است که: در گفتار و عمل خود دروغ میگویند. و زمانیکه وعده می دهند، بدان عمل نمی کند و در امانت خیانت می ورزند. بارزترین و آشکارترین و رسواترین منافق کسی است که دیگران را به خاطر انجام همان کاری مواخذه می کند که خود بدتر از آن را انجام می دهد. منافقان همیشه نگران هستند که مباد ماهیت و جوهر واقعیشان برای مردم آشکار شود و به همین منول کوشش عظمی بخرچ میدهند تا صدای مخالفین خویش را در نطفه خاموش سازند.

ترجمه و تفسیر سوره منافقون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ
وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١﴾

چون منافقان نزد تو آیند گویند شهادت می دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی و
الله [هم] می داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و الله گواهی می دهد که مردم دو
چهره سخت دروغگویند (۱)

از فحوی آیه مبارکه و بخصوص جمله «قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ» معلوم
می شود که: منافق، از کلمه حق و حقیقت مانند عادت دایمی و همیشگی
خویش استفاده باطل می کند. طوریکه تاکتیک و شیوهای چرب زبانی و
چاپلوسی، از جمله شیوه های دایمی منافقان است.

منافق در آیه فوق الذکر به ادای قسم از جمله «نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ»
کوشش بعمل می آورد که کلام خویش را به قسم توأم بسازد، تا مخاطب
خویش را به کلام و سخن منافقانه خویش باورمند بسازد. بناءً نباید به سخن
منافقانه شخص منافق اعتماد و باور کنیم. تلاش و کوشش اعظمی شود که نه
تنها شیوه نفاق منافقین را بلکه هویت شخص منافق رسوا ساخته شود. زیرا
اشخاص منافق کاذبین و دروغگویان هستند، طوریکه پروردگار با عظمت ما
در آیه فوق فرموده است: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»، منافقین بر
خلاف اعتقاد، سخن به زبان می آورند، قابل دقت است که: ایمان واقعی،
همانا اعتقاد قلبی است نه اقرار زبانی.

نفاق چیست؟

نفاق، ادعای خوب بودن و درستکاری از طرف انسانهای نادرست و نابکار است. نفاق میوه و ثمره کفر است و کفر به معنای پنهان کردن حقایق و وارونه جلوه دادن آنست. منافق در ظاهر مسلمان و در باطن کافر است. در حقیقت نفاق یکی از نشانه‌های کفر در دل است.

نفاق از اعمال کسانی است که به زبان ادعای ایمان و صداقت در اقوال و افعال را می‌کنند، اما در قلب حقایق را پنهان کرده و با خودشان صادق نیستند.

خواننده محترم!

در روز قیامت بدترین مردم انسان‌های دو رو و منافق صفت هستند، انسانهای که در هیچ وقت و در هیچ حالت دارای موضع واحد صادق نمی‌باشند. در بخاری و مسلم حدیثی داریم که از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است؛ که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «تَجِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهَيْنِ الَّذِي يَأْتِي هَؤُلَاءِ بِوَجْهِهِ وَيَأْتِي هَؤُلَاءِ بِوَجْهِهِ». (مشکوه المصابیح: شماره ۴۸۲۰). (بدترین مردم روز قیامت کسانی را می‌یابید که دو رو و منافق صفت هستند. با هر کس به چهره مبدل شده رو به رو می‌گردند) مانند گل آفتاب پرست که در صبح و عصر تغییر جهت میکند.

در برخی از روایات آمده است که این گونه انسانها در روز قیامت زبان آتشین دارند. بخاری، ابو داوود، دارمی و ابولعلی از یاسر بن عمار روایت می‌کنند که، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ كَانَ لَهُ وَجْهَانِ فِي الدُّنْيَا كَانَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ». (سلسلة احادیث الصحيحة: ۸۹۲). (هر کس در دنیا دارای دو چهره باشد، در روز قیامت زبانی از آتش در دهانش گذاشته میشود).

بنابراین منافقان از ایمان و دین به عنوان ابزار و وسیله استفاده به عمل می‌آورند. تعبیر به اینکه آنان شهادت به رسالت و توحید را تنها برای وسیله و سپر اختیار نموده اند، نشان می‌دهد که منافقین در جامعه احساس خطر می‌کردند و برای این که خود را در سنگر با آمن قرار دهند و از اضرار و آسیب‌های احتمالی از سوی دین و دینداران در امان بمانند به شهادتین روی آورده و اقرار به اسلام کند.

در حقیقت طوریکه یاد آور شدیم منافقین دین را بحیث ابزار و وسیله برای مصئون ماندن از مومنان و جامعه ایمانی بکار می‌برند. به همین دلیل گفته شد که نفاق زمانی در جامعه شکل می‌گیرد که اسلام و ایمان در قدرت باشند و کافران برای رهایی از فشارهای قدرت اسلام به دین روی می‌آورند تا در پناه آن خود را از هرگونه گزند حفظ کنند. طوریکه در (آیه ۱۶ سورة مجادله) به همین مسئله اشاره به عمل آمده و تحلیل می‌کند که علت روآوری منافقان در جامعه ایمانی به ایمان و اسلام تنها ترس است و برای حفظ خویش سپر و زره اسلام را برتن کرده اند تا با آن از آسیب‌های اجتماعی در امان بمانند.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲﴾
قسم‌های خود را [چون] سپری بر خود گرفته و [مردم را] از راه الله منع کردند، البته بد است آنچه آنها می‌کنند. (۲)

«جُنَّةً»: جنه سپر، وسیله‌ای است که برای محافظت از جان از آن استفاده می‌شود. در حدیث آمده است: «الصوم جُنَّةٌ»؛ یعنی روزه سپری است که انسان را از آتش مصون می‌دارد.

«اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً» قسم دروغین خود را سپر و پوششی برای صیانت خود قرار داده‌اند تا کشته نشوند.

ضحاک گفته است: منظور قسم خوردنشان می باشد مبنی بر اینکه مسلمان اند. «فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» مردم را از جهاد و ایمان آوردن به پیامبر صلی الله علیه وسلم منع کردند.

امام طبری گفته است: یعنی مردم را از دین الله باز می دارند که آن را توسط پیامبرش فرستاده است، و آنان را از پیروی نمودن از شریعتش مانع می شوند که آن را برای بندگانش مقرر فرموده است. (تفسیر طبری ۶۹/۲۸).

و ابن کثیر گفته است: منافقین به وسیله دروغ های کاذبشان خود را از مسلمانان مصئون می داشتند؛ زیرا افرادی که کاملاً از امر آنان باخبر نبودند، به قسم های دروغین شان فریفته می شدند و گمان می کردند آنها مسلمان هستند در صورتیکه آنها از فرط فساد خود قلباً به اسلام و مسلمانان روی نمیآوردند، و بسی از مردم در این رهگذر زیان دیدند. (مختصر ۵۰۳/۳).

«إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» عمل و کارشان زشت و ناپسند است؛ زیرا به ظاهر خود را مسلمان نشان می دهند، در صورتیکه در باطن منافق و نابکارند.

پس اعمال منافقانه ی آنها و قسم های کاذبشان بسی زشت و ناپسند است.

صاوی گفته است: «ساء» مانند «بئس» برای ذم است و متضمن معنی تعجب و مهم نشان دادن کار آنان نیز می باشد. (تفسیر صاوی ۲۰۸/۴)

خواننده محترم!

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم: منافق در اصطلاحات قرآنی به شخصی اطلاق می شود که به ظاهر مسلمان باشد و در باطن فاقد ایمان یعنی ایمان نداشته بلکه تظاهر به اسلام و دین داری می کند و تنها برای دست یابی به موقعیت های اجتماعی و بهره گیری از منافع دنیوی دین داری و یا فرار از مجازات و یا اینکه از کشتن نجات یابد به اسلام روی می آورد و شهادتین را

ادا می کند. بنا براین نفاق پدیده سیاسی و اجتماعی با حضور قوی مصلحت گرایی و منفعت گرایی دنیوی است.

سوء استفاده از مقدّسات دینی یکی از وسایل و شیوه های تاکتیکی منافقین در شیوه کار شان بحساب می رود طوریکه جمله «اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً» مبین این حقیقت است. آنان همیشه کوشش می کنند، که از دین علیه دین استفاده بعمل آرند. و بدین ترتیب همه کوشش شان در این است که: «فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» تا بدینوسیله دیگران را از هدایت الهی محروم سازند. هدف منافقان، همانا بستن راه الله است، ونباید فراموش کرد که هدف نهایی منافق به کفر می انجامد.

جریان نفاق، از خطرناکترین جریان رایج در جامعه اسلامی است. عمل کرد منافقان از نظر قرآن عظیم الشان از عمل کرد کفار هم بدتر شمرده شده اند و مؤمنان ترغیب شده اند که جریان نفاق را شناخته و در برابر آن هوشیار، آگاه و با تدبیر موضع مبارزه جدی بعمل آرند.

نباید فراموش کرد که نفاق و دورویی پدیده است که در هنگام حکومت و حاکمیت اسلام پدید می آید. این اصطلاحی است که در دوره قدرت اسلام در مدینه منوره بعد از تاسیس اولین پایه های حکومت اسلامی، ظهور کرد.

قابل توجه ودقت است که: هر شخص را نمی توان متهم به نفاق کرد و یا به اتهامی از دایره اسلام آنرا بیرون راند. بنابر همین منطق است که چگونگی تعامل با منافقان دشوار است. این دشواری به جهت عدم امکان شناسایی آنان است؛ زیرا منافقان هرگز به طور آشکار و علنی کفر خویش را آشکار نمی کنند و همواره بر ایمان بلکه شدت ایمان خویش تأکید می ورزند. بنابراین کسانی که به طور آشکار و علنی با دین اسلام مخالفت می ورزند هرچند که در جامعه اسلامی زندگی می کنند منافق نیستند بلکه کافر و مشرک می باشند.

خواننده محترم!

تنها راه شناسایی و درگیری منافقان دقت و تأمل در رفتارها و گرایش های آنان است که با اصول اسلامی و ایمانی در تضاد است.

قرآن عظیم الشان در سورة بقره به تحلیل رفتارها و عملکردها و حتی عقاید ایشان می پردازد تا مؤمنان نسبت به منافقان و جریان نفاق با آگاهی و اطلاع بیشتری برخورد کنند و از اضرار و آسیب های جدی و خطرناک آن ها خود و جامعه ایمانی را حفظ کنند؛ طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم جریان نفاق به جهت دوگانگی و دورویی بدتر از کافران و مشرکان هستند و ضربه هایی که ایشان به جامعه و ایمان مردم وارد می سازند سخت تر و جانکاه تر است. از این رو خداوند نفاق را کفر خطرناکی ارزیابی می کند که از درون جامعه بر آن خنجر وارد می سازد و به همین دلیل شدت تهدید خداوند نسبت به آنان بیشتر از تهدید کافران است. الله تعالی می فرماید که منافقان به جهت کفر نفاق خویش در پایین ترین درجات دوزخ خواهند بود و درک الاسفل مکانی است که خداوند برای منافقان فراهم نموده است.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٣﴾

این (نفاق) به آن خاطر است که آنان ایمان آورده سپس به انکار پرداخته اند و در نتیجه بر دلهایشان مهر زده شده و [دیگر] نمی فهمند. (۳)

اگر مبحث منافقان را در سراسر قرآن عظیم الشان با دقت مطالعه نمایم با وضاحت تام در خواهیم یافت که: منافق در هر جای و هر موضع مبحث نفاق خویش را مطرح می سازد.

قرآن عظیم الشان هم در بخش که موضوع منافق مطرح می شود، آنرا با تعابیر تند و زننده مورد استعمال قرار داده است از جمله: در (آیه ۱۶ سورة محمد) میخوانیم:

«طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» «اللَّهُ تعالی بر قلب های آنان مهر زده است؛ و هدایت و نور بدان نمیرسد.

«فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» و چون خدا بر قلب آنان مهر زده است، خیر و ایمان را نمی شناسند و نیک و بد را از هم تمیز نمی دهند.

«لَا يَعْلَمُونَ» (سورة توبه، ۹۳) (آنان نمی دانند) «لَكَاذِبُونَ» آنان دروغ میگویند (منافقون، ۱) «ما يَشْعُرُونَ» آنان درک ندارند؛ (بقره، ۹).

«الْمُفْسِدُونَ» فسادگرند؛ (بقره، ۱۲) «فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» در سرکشی خود سر درگمند؛ (بقره ۱۵) «ما كَانُوا مُهْتَدِينَ» آنان هدایت یافته نیستند؛ (بقره ۱۶) «لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» خداوند هرگز آنان را نمی بخشد. (سورة انفال، ۳۶)

منافقین کوشش بعمل می آورند که از هر وسیله و از هر ذریعه استفاده کنند تا وحدت مسلمان را به خطر مواجه سازند، از جمله این دسایس و فعالیت های منافقانه میتوان از اعمار مسجد ضرار در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه مثال خوبی برای شناخت هویت به اصطلاح اسلامی منافقان شده میتواند.

منافق و پدیده نفاق چرا اینقدر خطرناک است؟

در جواب باید گفت: دشمن هویت و عملکرد اش معلوم است، و با تمام وضاحت اعلام دشمنی میکند، و منافق از جمله دشمنی است که شناخت آن کاری ساده و آسانی نیست. زیرا منافق با چهره دوست ظاهر می شود و همیشه از پشت خنجر میزند، منافق نسبت به سایرین مصروف تظاهر دینی است، بناءً نقش تخریبی اش برای جامعه به مراتب بدتر و بیشتر است.

توجه خوانندگان را به آیات اول سورة بقره که در آن فورمول قوی مردم شناسی جمعبندی شده است جلب می دارم:

در آیات چهارگانه سورة بقره، آیه (۲ و ۳ و ۴ و ۵) به تعریف و معرفی متقیان پرداخته است.

همچنان در دو آیه (آیه ۶ و آیه ۷) به معرفی کافران پرداخته است، ولی برای شناخت منافقان ۱۳ آیات دیگر در سورة بقره اختصاص یافته است. زیرا تعریف و شناخت شخصیت منافق بی نهایت پیچیده و بغرنج می باشد. قابل دقت است که: هم شخصیت منافق و هم عملکرد منافق ضرورت به توضیحات بیشتر و همه جانبه دارد، زیرا شخصیت منافق، طوریکه یاد آور شدیم شخصیت پیچیده، مغلق و خطرناکی است.

در قرآن عظیم الشان منافق به دو شکل معرفی شده است:

اول: عده که اصلاً ایمان ندارند و به اصطلاح عوام الناس به نرخ روز نان میخورند و هر روز چهره عوض می کنند و این یک نوع نفاق است. دوهم: نفاق عملی: کسیکه اعتقاد به الله جل جلاله و پیامبر صلی الله علیه و سلم دارد ولی در بین عمل و فکرش تفاوت آسمان تا زمین دیده می شود. همیشه حرف می زند، قول میدهد ولی به قول و حرف خویش عمل نمی کند. قرآن عظیم الشان در (آیه ۱۰ سورة بقره) میفرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (درقلب های ایشان مرض (جهل و عناد) است. بناءً باید گفت که: نفاق، یک مرض روحی است و منافق یک مریضی است. همانطور که مریض، نه سالم است و نه مرده، نفاق هم نه مؤمن است و نه کافر.

جمله «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (آیه ۱۰ سورة بقره) چه زیبا فرموده است که: زمینه های عزّت و سقوط را، خود انسان در خود به وجود می آورد.

مفسرین در تفسیر جمله «فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (آیه ۱۰ سورة بقره) می نویسند: داستان منافق، به لاشه مردار و بد بو می ماند که در ذخیره آب افتاده باشد. هر چه آب در آن بیشتر وارد شود، فسادش بیشتر شده و بوی متعفن و کثیف اش افزایش می یابد. نفاق، همچون مرداری است که اگر در روح و قلب انسان باقی بماند، هر آیه و حکمی که از جانب پروردگار نازل شود، به جای تسلیم شدن در برابر آن، دست به تظاهر و ریاکاری می زند و یک گام بر نفاق خود می افزاید. این روح مریض، تمام افکار و اعمال او را، ریاکارانه و منافقانه میکند و این نوعی افزایش مریضی است. که الله تعالی ما و شما را از آن نگاه دارد.

یک تعریف کوتاه از کافر و منافق:

در این هیچ جای شکی نیست که: چنانچه به نحوی در بالا گفته آمدیم کافر و منافق با هم متفاوتند، کافر کسی است که قلباً و ظاهراً اسلام را انکار میکند، ولی منافق کسی است که در ظاهر اسلام را پذیرفته و اعلام اسلام میکند و قلباً اسلام را رد و انکار می کند، لذا شخص منافق از کافر عذاب بیشتری خواهد دید زیرا ضرر او بیشتر است. پس نکته مهم در این مطالب اینست که نمیتوان حکم نفاق بر مسلمانان صادر نمود، زیرا ما از قلب انسانها نا آگاهیم و بجز الله کسی نمی داند که آیا شخصی که اعلام اسلام نموده در گفته و عمل خود صادق است یا خیانت می کند!

انواع نفاق:

«نفاق» از «نفق»، به معنای تونل های زیرزمینی است که برای استتار یا فرار از آن استفاده می شود. برخی از حیوانات از جمله موش سوسمار، از غار های استفاده به عمل می آورند که دارای دو سوراخ اند. خصوصیت منافقان هم

همین است، همیشه برای فرار راه های مخفی و پنهانی را برای فرار خود نگاه میدارند، تا به هنگام خطر از آن طریق فرار کنند.

نفاق دو نوع است: نفاق عملی و نفاق اعتقادی.

نفاق اعتقادی همان نفاقی است که شخص را کافر می کند و کسی است که در قلب مخالف اسلام ولی در ظاهر موافق آن است!

اما نفاق عملی، همیشه کافر نیست، بلکه ممکن است شخص مسلمانی باشد که گهگاهی مرتکب برخی از اعمال منافقانه می شود، مثلاً زیاد دروغ گفتن نشانه نفاق است. و یا کسی که خلاف وعده می کند یا در امانت خیانت می کند، باید از خود بترسد زیرا او نشانه نفاق دارد!

نفاق اعتقادی چیست؟

نفاق اعتقادی که همانا کفر اکبر بوده و شخص را از دایره اسلام خارج میگرداند و آن شش نوع است: تکذیب پیامبر، تکذیب بعضی از آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده، دشمنی، تنفر و کینه با پیامبر صلی الله علیه وسلم، بغض و کینه به بعضی از آنچه که پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده است، خوشحال شدن از شکست دین پیامبر صلی الله علیه وسلم و ناراحت گشتن به خاطر پیروزی و سرفرازی دین پیامبر صلی الله علیه وسلم، و همه این موارد در قلب شخص بروز می کند و شخص اعتقادش را بر مسلمانان مخفی می دارد و لذا به آن نفاق درونی یا اعتقادی گویند.

نفاق عملی:

نفاق عملی که آن را کفر اصغر می گویند: شخص را از دایره اسلام خارج نمی کند، ولی آن جنایتی بزرگ و گناهی عظیم است. طوریکه در حدیثی آمده است:

«أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدْعَاهَا إِذَا أُوتِئَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ» بخاری (۳۴)، وصحیح مسلم (۵۸). یعنی: «هر کس این چهار خصلت در او دیده شود، منافق خالص است. و هر کس، در او یکی از این خصلت ها دیده شود، یک خصلت از نفاق دارد مگر زمانی که آن را ترک کند. آن چهار خصلت عبارتند از: ۱. هرگاه، امانتی به او سپرده شود، خیانت می کند. ۲. هنگام صحبت کردن، دروغ می گوید. ۳. اگر عهد و پیمانی ببندد، پیمانش را می شکند. ۴. هنگام دعوا، دشنام میدهد و ناسزا میگوید». همچنین میفرماید: «آیَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُوتِئَ خَانَ» بخاری (۳۳) یعنی: «نشانه منافق، سه چیز است: اول اینکه در صحبت های خود، دروغ می گوید. دوم اینکه خلاف وعده، عمل می کند. سوم اینکه در امانت، خیانت می کند».

همچنان در حدیثی آمده است: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلْتُ زَوْجَهَا طَلَاقَهَا مِنْ غَيْرِ بَأْسٍ فَحَرَامٌ عَلَيْهَا رَائِحَةُ الْجَنَّةِ الرَّاوي: ثوبان مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم | المحدث: شعيب الأرناؤوط | المصدر: تخريج صحيح ابن حبان الصفحة أو الرقم: ٤١٨٤ | خلاصة حكم المحدث: إسناده صحيح على شرط مسلم» (هر زنی که بدون دلیل از شوهرش تقاضای طلاق کند، بوی جنت بر او حرام است).

همچنین از اسامه بن زید روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «من ترك ثلاث جمعيات من غير عذر كتب من المنافقين» «کسی که سه جمعه را بدون عذر ترک کند، از منافقین به حساب می آید». طبرانی (۴۲۲) این موارد گاهی از مسلمانان سر می زند و لذا نمی توان چنین حکم نمود که

هر کس دارای یکی از آن خصلت‌های منافقانه باشد، پس او منافق است، بلکه باید به او متذکر شد که مواظب خود باشد و از خصلت‌های منافقانه دوری ورزد تا عقیده اش سالم بماند.

بر این اساس کسی که مسلمان است و شهادتین بر زبان آورده و به ارکان اسلام اعتقاد دارد و به آنها عمل می‌کند، پس ما حکم به اسلام او می‌دهیم ولی اگر مرتکب یکی از موارد کفر عملی شد، حکم منافق بر او وارد نمیکنیم، زیرا همانطور که گفته شد:

اولاً، نفاق اعتقادی در قلب است و ما بر قلب انسانها تسلط نداریم و جز الله کسی نمی‌داند که آیا شخص نفاق اعتقادی دارد یا خیر (مگر آنکه خود الله تعالی به بندگانش خبر دهد که فلانی منافق است همانطور که منافقان مدینه را به پیامبر صلی الله علیه وسلم شناساند)

دوماً، این اعمال موجب کفر اکبر و نفاق اعتقادی نیستند بلکه گناه هستند و اهل سنت و جماعت (بر خلاف عقیده فاسد خوارج) مسلمانان را با انجام گناهان کبیره یا صغیره تکفیر نمی‌کنند.

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ يَّحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَتَى يَوْفُكُونَ ﴿٤﴾

و چون آنان را بینی قد و قامت شان تو را به تعجب می‌اندازد! و چون سخن گویند به گفتارشان گوش می‌دهی، آنان گویا تخته‌هایی هستند که تکیه داده شده‌اند. هر فریادی را به زیان خویش می‌پندارند خودشان دشمنند از آنان پرهیز! الله ایشان را بکشد از (حق) به کجا گردانیده می‌شوند؟ (۴)

«خُشْبٌ»: جمع خَشَب، تخته‌ها.

«مُسْنَدَةٌ»: تکیه داده شده.

«صِيْحَةٌ»: فریاد. آواز.

«قَاتِلَهُمُ اللَّهُ»: خدایشان بمیراند! هدف از کشتن در اینجا، نفرین کردن و از رحمت الهی محروم گرداندن است.

«أَنِّي يُؤْفَكُونَ»: (ملاحظه شود سورة: توبه، عنكبوت، زخرف).

خواننده محترم!

هدف کلی این آیه مبارکه، بیان علایم منافقان است که به وسیله این علایم وصفات می توان منافق را از مؤمن تشخیص و تفکیک نمود.

این نشانه ها نوعاً جنبه کلی و عمومی دارند و ناگفته نه ماند که: هم اکنون هم این علایم بالای منافقان عصر امروزی ما صدق می نماید.

در آیه مبارکه آمده است: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ» وقتی آن منافقان را می بینی، شکل و سیمای شان باعث تعجب می شود؛ زیرا دارای سیمایی زیبا و برازنده و شاداب و پرتراوت و قوی اندام و درشت هستند. (این جمله زیبایی قرآنی ما را به یک واقعیت می رهنمایی می کند که: اشخاص منافق در میان ما و در برابر چشمان ما حضور و قرار دارند، یعنی اشخاص و افرادی دور از چشمان ما نیستند).

همچنان فحوی این جمله مبارکه: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ» این واقعیت را به ما می رساند که؛ اشخاص منافق در برخورد با مؤمنین، قیافه حق به جانب را به خود می گیرند، این قیافه و سکوت و آرامش و نگاه های آرام آنان (که همگی برای پوشاندن نفاق درونی است) همه را به تعجب و می دارد و تصور می کنند که آنان اشخاص صالحی هستند.

منافقان برای پوشاندن صفت نفاق خود و اینکه بتوانند در بین مؤمنین امکانات نفوذی بدست آورند، و یا حداقل مومنین به آنان نزدیک شوند از این شیوه

وتکتیک استفاده می نمایند، در حالیکه در باطن آنان قیافه ونیت شیطانی وعداوت گرانه خویش را با مسلمانان پنهان می دارند.

در ضمن قابل یادآوری است که منافقین در حین بحث و مباحثات، در بین مردم، زبان چرپ و شیرنی را بکار می بندند طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ» (و چون سخن گویند به گفتارشان گوش میدهی) ابن عباس گفته است: ابن سلول (رئیس منافقان) درشت اندام و فصیح بود و زبانی گویا داشت، وقتی به سخن می آمد پیامبر صلی الله علیه وسلم به حرفش گوش می داد، و یارانش نیز وقتی به محضر پیامبر صلی الله علیه وسلم می آمدند، مردم از هیکل درشتشان در تعجب می شدند. (صاوی ۲۰۸/۴).

بناءً ما نباید فریب چرپ زبانی و شیرین سخنی منافقان را بخوریم و این طرز گفتار در زیادتر از موارد توسط همچو اشخاص برای فریب می باشد و نه برای دل سوزی که در این مورد باید دقت کرد.

همچنان توجه شما را به یک واقعیت جلب می دارم، و آن اینکه اشخاص ابن الوقت هدف مشخصی در برابر خویش ندارند و ضمناً به هیچ اصلی پایبند نمی باشند، به هر رنگی جامه می پوشند، و به اصطلاح به هر دول می رقصند، و با ماسک های گوناگون در صحنه زندگی ظاهر می شوند و برای منافع شخصی خویش همه اصول قبول شده انسانی را زیر پا می گذارند.

ولی اشخاص انعطاف پذیر، تا آنجا که به اصول و اهدافشان ضرری متوجه نشود با مردم حتی با دشمن خود هم احياناً کنار می آیند و برای حفظ اصول و پایه های واقعی از یک سلسله منافع می گذرند.

اشخاص منافق بر اثر نداشتن فکر و عقل درست و سالم، حتی به آن اصولی که از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم طرح می شود، در حالیکه صد در صد به نفع آنها بوده نیز احترام نمی گذاشتند.

یک نقطه مهمی که در بین منافقان عام است، اینست که منافقان نه طرح میدهند و نه طرح می پذیرند. و به سبب مریضی «نفاق» که دامنگیر شان می باشد، کردار و گفتارش را از محور عقل شان بیرون برده است.

«كَانَهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ»^ط به سبب نفهمی و خالی بودن قلبشان از ایمان انگار تخته‌هایی هستند که به دیوار تکیه داده شده‌اند. مراد از تشبیه، ترسویی و پستی آنان می باشد.

از این رو فرمود: «يَخْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ»^ع از بس که ترسو و هراسناکند هر بانگ و صدایی را بر ضد خود می دانند و گمان می کنند آنها هدف می باشند. پس همیشه در حالت ترس و اضطراب قرار داشته و بیم دارند الله تعالی پرده‌ی آنها را پاره و رازشان را برملا سازد.

ابن کثیر گفته است: هر بیم و خطری اتفاق بیفتد، آنها گمان می کنند در معرض خطر قرار می گیرند. (مختصر ۵۰۴/۲).

مقاتل گفته است: هر وقت بانگ جستجوی گمشده‌ای را می شنیدند یا هر صدایی را میشنیدند، عقل از سرشان می پرید و گمان می کردند مراد آنانند؛ زیرا خائن بیمناک و خایف است. (آلوسی ۱۱۱/۲۸).

«هُمْ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ»^ع آنها هم برای تو و هم برای مؤمنان دشمنانی سرسخت می باشند، هرچند که به ظاهر اسلام را آورده‌اند، پس از آنها برحذر باش و از آنان ایمن مباش، و اسرار خود را در اختیار آنها قرار مده؛ زیرا چشم و گوش دشمنان می باشند.

«قَاتِلْهُمْ اللَّهُ»^ط جمله‌ی دعایی است. یعنی الله آنها را خوار و نفرین و دور از رحمت خود بدارد! «أَنْتَ يُؤَفِّكُونَ» چگونه از راه هدایت منحرف شده و به گمراهی می گرایند؟! و چگونه با وجود این همه دلایل روشن، راه را گم

می کنند؟! دوری آنها از ایمان و جهل و نادانی آنها و انصراف شان از ایمان آن هم بعد از اقامه دلایل، مایه‌ی تعجب و شگفتی است.

امام احمد از ابو هریره (رض) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: منافقان نشانه‌هایی دارند که به وسیله آن شناخته می‌شوند؛ سلام و درودشان نفرین است، و خوراکشان تاراج، و غنیمت شان غل و غش است. و جز با نیتی سوء به مساجد نزدیک نمی‌شوند و جز در آخر وقت نماز اقامه نمی‌کنند. خود را بزرگ می‌دانند و با هیچ کس انس و الفت ندارند و هیچ کس با آنها مأنوس نیست. در شب بسان چوب ساکت بوده و در خلال روز داد و چیغ می‌زنند. (اخراج از احمد، درمختصر ۵۰۴/۳ نیز این گونه آمده است.) منافقین با الله تعالی درگیرند، والله تعالی نیز آنان را لعنت می‌کند: «قَاتِلَهُمُ اللَّهُ». الهی ما را از مرض مهلک نفاق و از فتنه‌های منافقین در آمان داشته باش. آمین یارب العالمین.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾

و چون به آنان گفته شود بیایید تا پیامبر صلی الله علیه و سلم برای شما آمرزش بخواهد سرهای خود را بر می‌گردانند و آنان را می‌بینی که دیگران را از راه الله منع می‌کنند در حالیکه تکبر می‌ورزند. (۵)

«لَوَّاْ»: دور و پیچ دادن است، (یعنی اینکه تکان دادن سر به عنوان تکبر و تمسخر است.)

«يَصُدُّونَ»: روی می‌گردانند. دوری می‌کنند از پذیرش دعوت بر حق پیامبر صلی الله علیه و سلم.

«وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» آنان را می‌بینی که از پذیرفتن این درخواست امتناع می‌ورزند و خود را بزرگتر از آن می‌دانند که پیامبر صلی الله

علیه وسلم برایشان بخشودگی کند. صیغه‌ی مضارع آمده است تا استمرار آنها را در امتناع و لجاجت نشان دهد. (البحر ۲۷۳/۸).

مفسران گفته‌اند: بعد از این که در مورد افشا و رسوا نمودن منافقین آیات نازل شد، خویشاوندان مؤمنشان نزد آنان رفتند و گفتند: وای بر شما! نفاق شما افشا شده و خود را نابود کردید. نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بروید و توبه نمایید و از او التماس کنید که برایتان طلب مغفرت کند، اما آنها امتناع ورزیدند و به عنوان استهزا سر را تکان می دادند. آنگاه آیه نازل شد. بعد از آن نزد ابن سلول رفتند و گفتند: پیش پیامبر برو و به گناهت اعتراف کن، ایشان برایت طلب مغفرت می کند، سرش را تکان داد و از در انکار درآمد و گفت: از من خواستید ایمان بیاورم، ایمان آوردم. از من خواستید زکات مالم را بدهم، چنان کردم. و چیزی نمانده است جز اینکه مرا وادار کنید برای محمد سجده ببرم! آنگاه خدا بیان کرد که طلب بخشودگی برای آنان از سوی پیامبر، هیچ سودی بر ایشان ندارد؛ زیرا آنها نفاق و چند چهره‌گی را پیشه کرده‌اند.

شأن نزول آیه ۵:

۱۰۸۹- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: به عبدالله بن ابی گفته شد: کاش خدمت رسول الله می رفتی، تا برایت طلب مغفرت می کرد. او سر خود را برگرداند. پس در باره او آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ» نازل شد. (طبری ۳۴۱۶۰ و ۳۴۱۶۲).

۱۰۹۰- ک: ابن منذر از عکرمه مانند این روایت را نقل کرده است. (تفسیر ویان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

یک تشبیه زیبا در باره منافقان:

پروردگار با عظمت ما در (آیات ۱۷ تا ۱۹ سورة بقره) در باره منافقین یک تشبیه زیبای را بشرح ذیل چنین بیان وفورمولبندی فرموده است: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿۱۷﴾ صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿۱۸﴾ أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿۱۹﴾» (مثل آنان همچون مثل کسی است که به سختی آتشی بر افروخت و همین که آتش پیرامونش را روشنایی داد، الله نورشان را برد و در میان تاریکی هایی که نمی بینند رهایشان کرد) امام فخر رازی مفسر شناخته شده جهان اسلام میفرماید: «تشبیه در اینجا در نهایت درستی و دقیق صورت گرفته است، زیرا منافقان در آغاز با ایمان خود نوری را کسب کردند، ولی سرانجام این نور را با نفاق خود از بین برده و در سرگردانی و گمراهی بزرگی غوطه ور شدند چرا که هیچ سرگردانی بزرگتر از سرگردانی در دین نیست».

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر آن مینویسد: «مثالی که با حال آنها مطابق است مثال کسی است که آتشی را روشن کند. یعنی در تاریکی شدیدی بوده و نیاز مبرمی به آتش دارد و آن را با کمک کس دیگری میافرزود، چرا که او ساز و برگ لازم را در اختیار ندارد، و هنگامی که آتش اطراف او را روشن گرداند و جایی را که در آن قرار گرفته است مشاهده کرد و اماکن امن و خطرهایی که او را تهدید می کند ملاحظه نمود، و از آن آتش بهره برد و چشمانش روشن گردید و گمان برد که آتش در اختیار اوست، در آن حالت خداوند نور و روشنایی اش را از میان ببرد و خوشحالی اش از بین برود و در تاریکی شدید و آتش سوزان باقی بماند، نورافشانی آتش از بین برود و

حرارت آن باقی بماند. او در انبوهی از تاریکی ها قرار دارد؛ تاریکی شب و تاریکی ابرها و تاریکی باران و تاریکی حاصل از خاموش شدن آتش، پس حال چنین شخص چگونه خواهد بود؟ منافقان نیز چنین حالتی دارند، نور ایمان را از مومنان بر گرفتند و خود دارای صفت ایمان نبودند. بنابراین به طور موقت از نور آنان استفاده کردند و بدین وسیله جان و مالشان در امان ماند و به نوعی امنیت در دنیا دست یازیدند. در چنین حالتی ناگهان مرگ بر آنها آمد و استفاده از این نور را از آنان سلب نموده اند و اندوه و غم و عذاب فراوانی آنها را فرا می گیرد، و تاریکی قبر و تاریکی کفر و تاریکی نفاق و تاریکی گناهان بر آنها چیره می شود، و به دنبال این همه تاریکی، آتش جهنم که بد جایگاهی است آنها را در فرا خواهد گرفت.

بنابراین خداوند متعال در مورد آنها می فرماید: «صُمَّ» کر هستند و خوبی ها را نمی شنود، «بُكْمُ» گونگه هستند و نمی توانند سخن نیک بر زبان آورند «عُمَى» و در مقابل حق کور هستند.

«فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» پس آنها باز نمی گردند، چون پس از اینکه حق را شناختند آن را رها کردند، و به سوی آن بر نمی گردند. به خلاف کسی که حق را از روی نادانی و گمراهی رها کرده است زیرا او از روی ناآگاهی چنین کرده است و بازگشت او به حق نزدیک تر است.

«یا داستان شان چون» داستان کسانی است که در معرض «بارانی سخت از آسمان قرار گرفته اند» خداوند متعال در اینجا باران را برای قرآن مثل آورده است زیرا در قرآن آیاتی نازل شده که منافقان را مرعوب و بیمناک می گرداند «در آن باران تاریکی ها و رعد و برقی است» تاریکی ها، عبارت است از: تاریکی شب، تاریکی ابر و تاریکی خود باران. مراد از رعد: نداها و بانگ های تکان دهنده قرآن است «از بیم مرگ ناشی از صاعقه ها، انگشتان شان را

در گوش های شان داخل می کنند» یعنی: از خطر به وسیله می پرهیزند که هرگز پناهشان در آن نیست. و این گونه اند منافقان که هیچ راه دیگری جز این نیافتند که گوش های شان را از شنیدن آیات قرآن ببندند «ولی خداوند بر کافران احاطه دارد» احاطه: فروگرفتن از تمامی جهات و جوانب است بدان سان که فرد احاطه شده به هیچ وجهی از وجوه، راه گریزی نداشته باشد.

بلی! قرآن لبریز از خیر است و آیاتی که بر نزول آن از جانب پروردگار سبحان دلالت دارد همانند باران، آیات مشتمل بر بیم و وعید و عذاب همانند رعد و صاعقه و آیات دربردارنده حجتها و برهانهای روشنگر، همانند برق است. پس حالت منافقین چنین است، هنگامی که قرآن و اوامر و نواهی و وعد و وعید آن را می شنوند انگشتان خود را در گوش هایشان فرو می برند و از امر و نهی قرآن و وعد و وعید آن روی بر می تابند، زیرا هشدارهای قرآن آنها را می ترساند و وعده هایش آنها را پریشان می نماید. پس آنها تا آنجا که ممکن باشد از آن روی گردانی می کنند و همانگونه شخصی که در زیر باران شدید گرفتار آمده و از صدای رعد و برق ناراحت می شود و آن را دوست ندارد و از بیم مرگ انگشتانش را در گوش هایش فرو می برد، منافقان نیز صدای قرآن و وعده ها و هشدارهای آن را دوست ندارند.

البته ممکن است شخص که گرفتار رگبار باران و صاعقه و رعد و برق شده است نجات یابد، اما منافقان نجات پیدا نمی کنند، چرا که خداوند از هر سو آنها را احاطه نموده است. پس آنها نمی توانند از دست خدا فرار کنند و او را ناتوان و درمانده سازند.

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٦﴾

برای آنان برابر است چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی
الله هرگز بر ایشان نخواهد بخشود خدا فاسقان را هدایت نمی کند (۶)

«أَسْتَغْفِرُكَ»: اصل آن (أَسْتَغْفِرُكَ) است که همزه باب استفعال آن برای تخفیف حذف شده است.

«الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»: (ملاحظه شود سورة: مائده ۱۰۸)

صاوی گفته است: آیه ناوید شدن از ایمان آنها را می‌رساند، پس یعنی طلب و عدم طلب مغفرت از جانب تو یکسان است؛ زیرا آنها ایمان نمی‌آورند؛ چون شقاوت آنها قبلاً مقرر شده است. (تفسیر صاوی ۲۰۹/۴).

شان نزول آیه ۶:

۱۰۹۱- ک: از عروه صحابی جلیل القدر روایت کرده است: چون آیه «أَسْتَغْفِرُكَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» (توبه: ۸۰) نازل شد.

نبی اکرم صلی الله علیه وسلم گفت: پیش از هفتاد بار استغفار می‌کنم. پس خدا آیه «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفِرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ...» را نازل کرد.

۱۰۹۲- ک: و از مجاهد و قتاده مثل این روایت کرده است.

۱۰۹۳- ک: و از طریق عوفی از ابن عباس روایت کرده است: چون آیه هشتم سورة توبه نازل شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: به نظر من چنین می‌رسد که در باره آنان به من اجازه داده شده است، سوگند به خدا! زیاده‌تر از هفتاد بار استغفار می‌کنم و امیدوارم که الله تعالی آنها را مورد مغفرت قرار دهد. پس این آیه نازل شد. (طبری ۳۴۱۶۳ از عطیة عوفی - که ضعیف است - از ابن عباس به همین معنی روایت کرده). (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾

آنها (منافقان) کسانی‌اند که می‌گویند: بر آنانی که نزد رسول الله هستند انفاق نکنید تا منتشر و پراکنده شوند. حال آنکه خزانه‌های آسمان و زمین از الله است، ولی منافقان نمی‌فهمند. (۷)

مبارزه کفار و مشرکین با مسلمانان تنها به مراحل جنگ روانی و یا هم سلاح گرم محدود نمی شود، بلکه سعی می کنند از همه روش های ممکن و از جمله با ایجاد فشارهای اقتصادی جبهه اسلام و در نهایت مسلمانان را زیر فشار و مضیقه قرار دهند، تا توانسته باشند اتحاد مسلمانان را از بین ببرند.

در صدر اسلام یکی از روش های را که خواستند صفوف مسلمانان را متلاشی سازند همین پلان محاصره اقتصادی مسلمانان در مکه بود، مشرکین با این پلان شوم خویش می خواستند مسلمانان را وادار به تسلیم شدن به مشرکین نمایند.

(آیه ۳۰ سورة انفال) با چنین زیبای به توضیح پلان های شوم مشرکین می پردازد: «و اذ یمکربک الذین کفروا لیشتبوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکروا الله و الله خیر الماکرین» (یاد آور زمانی را که کافران (در باره ات) با حيله و نیرنگ می خواستند تو را به بند کشند یا بکشند و یا [از مکه] اخراجت کنند. آنان نیرنگ و چاره اندیشی می کنند، خداوند هم چاره اندیشی و تدبیر می کند و خداوند بهترین تدبیر کنندگان است).

دشمن بعد از اینکه از حيله و محاصره اقتصادی مأیوس می گردد، دست به حمله و مقابله نظامی می زنند طوریکه در (آیه ۲۱۷ سورة بقره) میفرماید: «ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا» (و آنان پیوسته با شما می جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند).

یکی از راه های که منافقین از آن استفاده بعمل می آورند، ایجاد شکاف در صفوف مسلمین است، مسلمانان به دسایس و توطیه های دشمن آگاه باشند و نباید به کمک منافقین چشم امید به بندند بلکه با توکل به الله باشند، زیرا الله مالک ... لِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ است. (آیه: منافقون) و کلید رزق روزی خوران در دست پر برکت خدا است، به هر کس بخواهد عطا می کند و از هر کس بخواهد دریغ می دارد. و هیچ کس قدرت جلوگیری فضل و کرم او را بر بندگان ندارد.

شأن نزول آیات ۷ - ۸:

۱۰۹۴ بخاری و دیگران از زید بن ارقم (رض) روایت کرده اند: عبدالله بن ابی به یاران خود گفت: به اطرافیان محمد از دارایی خود چیزی ندهید تا پراگنده شوند، اگر به مدینه برگشتیم بزرگان قوم، فرومایگان را از آن دیار اخراج می کنند، من این سخن را شنیدم و برای کاکایم عنوان کردم. کاکایم جریان را به پیامبر گفت، او صلی الله علیه وسلم مرا خواست سخنان عبدالله بن ابی را برایش بیان کردم، و کسی را به دنبال عبدالله و یارانش فرست، آن‌ها سوگند خوردند که این سخنان را نگفته اند. پیامبر مرا تکذیب کرد و سخنان آن‌ها را پذیرفت. از غم و غصه و شرمندگی که هرگز نظیرش را ندیده بودم در خانه نشستم. کاکایم گفت: هیچ بهره نبردی به جز این که پیامبر تو را دروغگو بنامد و مورد دشمنی و نفرت مردم قرار بگیری.

پس «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ» نازل شد. رسول الله دنبال من کسی را فرستاد و این کلام عزیز را برایم تلاوت کرد و گفت: خدای بزرگ در مورد درستی صحبت تو وحی فرستاد ۱۰۹۵- این حدیث از چند طریق از زید روایت شده در بعضی از آن‌ها آمده است که این واقعه در غزوه تبوک صورت گرفته و این سوره در شب نازل گشته است. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).
يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

(و نیز) می گویند: اگر به مدینه باز گردیم به یقین عزتمندتر ذلیل تر را از آنجا بیرون می کند، حال آنکه عزت تنها مخصوص الله و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند. (۸)

«الْأَعَزُّ»: عزیزتر و گرامی‌تر. مقتدرتر و چیره‌تر. این سخن ابن سلول بود و منظورش از «اعز» خود و اطرافیانش بود، و منظورش از «الْأَذَلُّ»: پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان مهاجر بود.

مفسران گفته‌اند: بعد از اینکه ابن سلول چنان گفت و به مدینه برگشت، پسرش، «عبد الله» در ورودی مدینه راه را بر او گرفت و شمشیرش را از نیام کشید، مردم از کنارش رد می‌شدند، تا اینکه پدرش سر رسید و به او گفت: برگرد، قسم به خدا هرگز وارد مدینه نمی‌شوی تا نگویی: پیامبر «اعز» است و من «اذل» هستم. پسر سلول چنان گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آمد، گفت: یا رسول الله! شنیده‌ام می‌خواهی پدرم را بکشی، اگر چنان کاری می‌کنی به من دستور بده تا سرش را به نزد شما بیاورم! پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: نه تا نزد ما باشد با او نرمش و حسن صحبت به کار می‌گیریم.

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» و اقتدار و تسلط و غلبه و عزت تنها از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است و بس.

قرطبی گفته است: آنان گمان می‌بردند که عزت یعنی کثرت اموال و پیروان است، اما خدا توضیح داد که عزت و اقتدار فقط از آن الله و پیامبر و مؤمنان می‌باشد. (قرطبی ۱۲۹/۱۸)

«وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» اما منافقان از بس که نادان و مغرورند نمی‌فهمند که عزت و غلبه از آن دوستان خدا می‌باشد نه دشمنانش.

خواننده محترم!

عزت غیر از تکبر است و حلال نیست که مسلمان خود را ذلیل و خوار کند. باید یاد آور شد که: عزت عبارت است از این که انسان نفس خود را بشناسد، و کبر عبارت است از عدم شناخت به نفس خود. به حضرت حسن بن علی

رضی الله عنه گفتند: مردم گمان می کنند تو متکبر و خودپسند هستی، گفت: تکبر نیست بلکه عزت است. آنگاه آیه و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین را تلاوت کرد. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال شما و فرزندان شما را از یاد الله غافل نگرداند و هر کس چنین کند آنان خود زیانکارا نند (۹)

«لَا تُلْهِكُمْ»: شما را سرگرم و غافل نکند (ملاحظه شود سورة: نور، حجر).

«ذِكْرِ اللَّهِ»: یاد الله، عبادت و پرستش او. اطاعت از الله.

ابو حیان گفته است: تلاش در راه به دست آوردن اموال بیشتر و ازدیاد اموال و لذت بردن از جمع آوری و اندوختن آن، و شادی و مسرور شدن از دیدن اولاد و توجه به منافع آنان، شما را از یاد خدا غافل نکند. ذکر الله عام است و شامل نماز، تسبیح، ستایش و سایر طاعات می شود. (البحر ۸/۲۷۴).

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» و هر کس دنیا او را از طاعت و عبادت الله غافل کند، زیان کامل خواهد دید؛ زیرا دنیای ناچیز و ناپایدار را بر سرایی با عظمت و پایدار ترجیح داده و فضل عاجل را بر خیر و برکت آجل برتری داده است.

برخی از مفسران، مراد از ذکر در این آیه، نمازهای پنجگانه و بعضی دیگر حج و زکات و برخی دیگر قرآن مجید را دانسته اند، امام حسن بصری فرموده است که مراد از ذکر در اینجا تمام طاعات و عبادات می باشند، و این قول شامل همه آنهاست. (تفسیر قرطبی)

قبل از همه باید گفت که لازمه ایمان، برتری دادن یاد الله بر مال و اولاد است، زیرا میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ...» مال و اولاد کم باشد یا زیاد می تواند مانع یاد الله تعالى شود، و در جمله: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» توضیح می فرماید که: خسارت واقعی، همانا غفلت از یاد الله است، از دست دادن مال و فرزند، خسارت جزئی است، ولی غفلت از خالق خسارت کلی است.

خلاصه باید بعرض رسانید: اشتغال به وسایل زندگی دنیا تا حدی مجاز است که آنها انسان را از ذکر الله، یعنی طاعت و عبادات غافل نکند، و به جایی نرسد که مبتلا به محبت آنها شده در ادای فرایض و واجبات کوتاهی کند، و یا به حرام و مکروهی آلوده گردد، و در حق کسانی چنین باشند، آمده است که: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» یعنی آنها در ضرر و خسران می افتند، زیرا آنان نعمت های بزرگ و همیشگی آخرت را فرو گذاشته و در قبال آن نعمت های دنیا را اختیار نموده اند، که چه خساراتی بالاتر از این است.

خواننده محترم!

با توجه به اینکه یکی از عوامل نفاق، علاقه زیاد به دنیاست، بنابر همین فهم است که در (آیه ۹ سورة منافقین) به مؤمنان هشدار می دهد که اموال و اولاد، شما را غافل نکند.

با در نظر داشت اینکه عوامل بازدارنده از یاد الله بی نهایت زیاد است ولی آیه مبارکه به مهمترین عامل که: اموال و اولاد است توجه و تأکید بیشتر به عمل آورده است. در این آیه مبارکه توجه مؤمن را به این امر مهم و سترگ جلب می نماید.

در این شک نیست که شراب و قمار نیز مانع یاد الله می شود، زیرا قرآن عظیم الشأن فرموده است: «يَصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» همچنان تجارت و داد و ستد نیز

می تواند یکی از موانع یاد الله باشد. به همین خاطر است که الله تعالی آن عده کسانی که در امور داد و ستد مشغول اند فرموده است که: داد و ستد آنان را از یاد الله غافل نساخته آنان را مورد تمجید و ستایش قرار داده است. «رجال لاتلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله» همچنان تکاثر و فزون طلبی هم یکی از عوامل باز دارنده است. «الهاكم التكاثر»

آرزو های طولانی نیز مانع یاد خداست. «يلهمهم الامل» رفاه زندگی از عوامل دیگر غفلت است. «متعتهم و آبائهم حتى نسوا الذكر» البته علاقه به دنیا زمانی به یک عامل خطرناک تبدیل می شود که ؛ انسان، دنیا را مقدمه آخرت نبیند و هدفش در تمام کارها، همین دنیا باشد. «فاعرض عن من تولي عن ذكرنا و لم يرد الا الحياة الدنيا» از کسی که از یاد ما اعراض کرده و جز زندگی دنیا اراده ندارد، دوری کن.

روشن است که غفلت از یاد الله، سبب هم نشینی با شیطان شده: «و من يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين» و انسان را به عذاب شدید و فزاینده گرفتار می سازد. «و من يعرض عن ذكر ربه يسلكه عذابا صعدا»

خواننده محترم!

در جنب برخی از عوامل که در فوق از آن یاد آور شدیم از جمله عوامل است که مانع یاد الله می شود، ولی ایه کریمه بر مال و اولاد زیاد تأکید نموده، یکی از عوامل آن اینست که: اموال و اولاد، از جمله قوی ترین عامل غفلت بشمار می روند.

«قرآن عظیم الشأن، مال و فرزند را مایه فتنه و آزمایش دانسته: «واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه» و میفرماید: «و ما اموالکم و لا اولادکم بالتي تقرّبکم عندنا زلفی» مال و فرزند، عامل قرب شما به خداوند نیستند.

عوامل غفلت از یاد ذکر الله، شامل همه انواع اذکار می شود، ولی مهمترین و بارز ترین ذکر الله همانا نماز است، که باید مراقب بود رسیدگی به اموال و اولاد انسان را از نماز باز ندارد.

«المال و البنون زينة الحياة الدنيا» شاید دلیل مانع از ذکر الله همین مال و فرزند باشد، که در ظاهر این دو چیزی زیبا برای انسان جلوه می کند، ولی نباید فراموش کرد که همین دو چیزی است که: انسان را از یاد الله غافل می سازد. قرآن، مال و فرزند را مایه فتنه و آزمایش دانسته: «واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنة» و می فرماید: «و ما اموالکم و لا اولادکم بالتي تقرّبکم عندنا زلفی» مال و فرزند، عامل قرب شما به خداوند نیستند. عوامل غفلت از یاد الله است.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان با اولاد و فرزندان خویش محبت زیاد می کند، به تأسف باید گفت که همین محبت گاهی اوقات سبب غفلت از یاد الله تعالی می شود. بعضی از انسان ها به خاطر همین فرزندان دست به هر کاری می زنند و ممکن است از هر راهی حتی راه حرام مخارج و نیازهای فرزندان را تأمین کنند.

یاد الله یعنی پرهیز از گناهان و اطاعت از دستورات الهی. لذا مواظب باشیم که مال دنیا و اهل و عیال ما را از یاد خدا غافل نکنند که دچار خسارت و ضرر بسیار بزرگی می شویم.

وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ أَنَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠﴾

و از آنچه روزی شما گردانیده ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید پروردگارا! چرا مرگ مرا تا مدتی اندک به تأخیر نه انداختی تا صدقه می دادم و از صالحان میشدم (۱۰)

قابل تذکر است که هدف از آمدن مرگ در این آیه آثار مرگ است، و منظور اینکه پیش از نمودار شدن آثار مرگ، در حالت صحت و تندرستی و توانایی خود، مال خود را در راه الله انفاق نموده درجات آخرت را در یابید در غیر این صورت و پس از مرگ، این اموال به درد شما نمی خورد.

در صحیح بخاری و مسلم از حضرت ابو هریره (رض) روایت شده است که شخصی از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: کدام صدقه بیشتر اجر و ثواب دارد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صدقه در وقتی که مردم تندرست و سالم باشد، و نسبت به ضرورت آینده خویش احساس خطر کند، که شاید با صرف مال محتاج گردم، و فرمود: إنفاق فی سبیل الله را تا آن زمان به تأخیر نیندازید که روح به حلقوم برسد، و به سكرات رسیده بگویید، این قدر به فلان کس بدهید و این قدر به فلان جا صرف کنید.

حضرت ابن عباس (رض) در تفسیر آیه: «فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ» میفرماید: کسی که به ذمه او زکات واجب بوده، آن را ادا نکرد، و یا حج واجب بود و آن را بجا نیاورد، او به هنگام فرا رسیدن مرگ از خدا ارزو میکند که به دنیا برگردد، یعنی پیش از مرگ به او مهلتی داده شود تا صدقه بدهد و از فرایض سبکدوش گردد.

نباید فراموش کرد که در خواست و تقاضای مهلت و بازگشت به دنیا پذیرفته نمی شود، نه در آستانه مرگ، طوریکه آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون و این آیه ۱۰ سوره مبارکه المنافقون بدان دلالت می کند.

طوریکه دوزخیان در روز قیامت صدا در می آورند: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ» (پروردگارا! ما را از دوزخ بیرون آور، اگر بار دیگر (به کفر و گناه) باز گشتیم، قطعاً ستمگریم).

از ابن عباس (رض) روایت است که گفته است: هر کس به اندازه‌ای ثروت داشته باشد که بتواند حج را به جای آورد یا در آن زکات واجب باشد و آن را انجام ندهد، در موقع مرگ از خدا درخواست برگشتن به دنیا را می‌کند. یک نفر گفت: از خدا بترس فقط کافر درخواست برگشتن می‌کند! گفت: در این مورد آیه‌ای از قرآن برایتان می‌خوانم و فرمود: «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠﴾» (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾
و الله هرگز (مرگ) کسی را چون اجلش برسد به تأخیر نمی‌اندازد. و الله به آنچه می‌کنید با خبر است. (۱۱)

نباید فراموش کنیم که: مرگ، بی‌خبر به سراغ انسان می‌رسد و قابل تأخیر هم نیست، بناءً علاج واقعه را باید قبل از وقوع آن بعمل آورد «مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ» (با فرا رسیدن مرگ راه عمل بسته می‌شود)

برخی از صفات و خصوصیات منافقان که در قرآن ذکر یافته:

۱- دروغ گویی:

«وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَاذِبُونَ» (سوره المنافقون: ۱) «خداوند شهادت میدهد که منافقان در گفتار خود دروغگو هستند».

اولین صفتی که الله تعالی در سوره منافقون به منافقین نسبت می‌دهد، دروغ گفتن است. یعنی در صحبت کردن چیزهایی را به زبان می‌آورند که خودشان ایمانی و اعتقادی به آن سخنان ندارند و در دل خود میدانند که در حال دروغ و فریبکاری هستند.

منافق با دروغگویی حقایق را به نفع خود پنهان می دارد. منافق اگر عهد و پیمانی با کسی ببندد یا قولی بدهد، در قول و پیمان خود دروغگو بوده و پیمان شکن است. در ضمن منافق در قول خود دغل باز و نیرنگ باز نیز می باشد.

۲- شرم کردن از مردم و شرم نداشتن از الله:

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنْ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا» (سورة النساء: ۱۰۸). (ایشان (اعمال زشت خود را) از مردم می پوشانند و از الله نمی پوشانند، (چگونه از الله می پوشانند) در حالیکه او با آنهاست؛ وقتی که در شب (در میان خود) طرح ریزی می کنند آنچه از سخنها که الله نمی پسندد، و الله به آنچه می کنند (با علم خود) احاطه دارد.)

این نشانه بزرگترین و بهترین نشانه است که میتوان به وسیله آن یک منافق را از ایمانداران واقعی جدا کرد و تشخیص داد. منافقی که در برابر چشم مردم، مرتکب گناه و معاصی نمی شود، اما در تنهایی و خفا به آسانی مرتکب گناه می شود و خداوند بزرگ را کمترین کس هم به حساب نمی آورد تا از وی اندک شرمی داشته باشد. منافق در بدست آوردن خوشنودی مردم زیاد اهتمام دارد، نسبت به رضا و خوشنودی پروردگار با عظمت.

۳- تنبلی کردن در عبادات:

«وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ» (سورة النساء: ۱۴۲) (منافقان هنگامی که برای نماز بر می خیزند، سست و بی حال به نماز می ایستند). منافقین در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم با آن حضرت به نماز می ایستادند اما خداوند متعال پیامبر را از اینکه منافقین با تنبلی و ناراحتی به نماز می آیند، آگاه نمود.

۴- ریا - ریاکاری:

«يُرَاءُونَ النَّاسَ» (سورة النساء: ۱۴۲). (بدون شك منافقان ریاکار هستند و در پیشروی مردم خودنمایی میکنند (و نماز شان به خاطر مردم است، نه به خاطر خدا).

نباید فراموش کرد که: ریا از گناهان کبیره بوده و به شرک نزدیک می باشد، چون هدف از عبادت شخص ریاکار، جلب توجه مردم است و این به معنای پرستش مردم بوده و شرک است.

۵- تقلیل در ذکر الله:

«وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (سورة النساء: ۱۴۲) (و منافقان) الله را جز اندکی یاد نمی کنند). خداوند نفرمود منافقان به یاد الله نیستند بلکه می فرماید آنها کسانی هستند که خدا را یاد می کنند اما به کمی و به تنبلی.

۶- خوردن قسم به دروغ:

«اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً» (سورة المجادلة: ۱۶) (منافقین) سوگندهای (دروغین) خود را سپری (برای رهائی از گرفتار آمدن به دست عدالت، و پوشاندن چهره واقعی خویش) می گردانند).

۷- شایعه پراکنی:

«لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا» (سورة الأحزاب: ۶۰). (اگر منافقان و کسانی که در دل های شان مریضی است، و شایعه پراکنان در مدینه (از کار خود) باز نایستند، یقیناً تو را بر (ضد) آنها می شورانیم (و بر آن ها مسلط می گردانیم) سپس جز اندکی در کنار تو در آن (شهر (مدینه) نباشند. یکی از نشانه های منافقین این است که وقایع و چیزهای کوچک را بزرگ جلوه میدهند و با شایعه پراکنی سعی در تضعیف مسلمانان و جامعه اسلامی میکنند.

۸- عیب جویی از قضا و قدر الهی:

«الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (سوره آل عمران: ۱۶۸). (منافقان کسانی هستند که (خود در خانه) نشستند و (از جنگ کناره گیری کردند و نسبت) به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت می کردند (و حرف ما را می شنیدند) کشته نمی شدند. بگو: پس مرگ را از خود به دور دارید اگر راست می گوئید (که می توان با پرهیز و حذر از دست قضا و قدر گریخت).

منافق به قضا و قدر و مشیت الهی راضی نیست و هر اتفاقی در زندگی بیفتد، می گوید اگر چنین می کردم، چنین می شد.

اما مؤمنین واقعی در پیشامدهای خیر، شکرگذار و در بلا و مصیبت، آرام و صبورند و در هر حال به رضای الهی رضایت دارند.

۹- بدگویی کردن از انسانهای صالح:

«أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللَّسِنَةِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (سوره الأحزاب: ۱۹). (در حالیکه بر شما بخیلانند، پس چون وقت ترس رسد آنان را می بینی که به سوی تو می نگرند مانند کسی که از (سختی) مرگ بیهوش شده باشد (و) چشمانش (راست و چپ) می چرخد. و چون وقت ترس برود، بر شما با زبانهای تند و تیز زبان درازی می کنند (و) بر خیر (غنیمت) بخیلانند. این گروه هرگز ایمان نیاورده اند، و الله اعمال ایشان را نابود گردانید. و این کار برای الله آسان است).

۱۰- بدگمانی و تهمت زدن به انسانهای درستکار:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (سوره ال عمران: ۱۶۱). (منافقان پیامبر صلی الله علیه وسلم را متهم کردند که به آنها خیانت خواهد کرد! در حالیکه) «و برای هیچ پیغمبری شایسته نیست که در مال غنیمت خیانت کند (زیرا) هر که در مال غنیمت خیانت کند، در روز قیامت با خیانت خود حاضر میشود، باز به هر کس جزای آنچه کرده است، بطور کامل داده می شود، و بر آنها ظلم نمیشود.»

۱۱- تلاش در جهت شیوع فساد و تباهی به نام اصلاح و نیکویی:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ، أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» (سورة البقرة: ۱۱ ۱۲). (هنگامی که بدیشان گفته شود: در زمین فساد و تباهی نکنید. گویند: همانا ما اصلاحگر هستیم. هان! ایشان بدون شک فساد کنندگان و تباهی پیشه گان اند و لیکن (به سبب غرور و فریب خوردگی خود به فسادشان) پی نمی برند).

۱۲- ظاهر و باطن منافق یکی نیست:

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنفِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنفِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (سورة المنافقون: ۱). (هنگامی که منافقان نزد تو می آیند، سوگند می خورند و می گویند: ما گواهی می دهیم که تو حتماً فرستاده خدا هستی! خداوند می داند که تو فرستاده خدا می باشی ولی خدا گواهی می دهد که منافقان در گفته خود دروغگو هستند (چرا که به سخنان خود ایمان ندارند).

۱۳- امر به منکر و نهی از معروف:

«الْمُنفِقُونَ وَالْمُنْفِقَتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ..» (سورة التوبة: ۶۷) (مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه (و یک قماش)

هستند. آنان همدیگر را به کار زشت فرا می خوانند و از کار خوب باز میدارند).

۱۴- منافق در امور خیر خسیس و بخیل است:

«وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ» (سورة التوبة: ۶۷) (و دستهایشان را (از بذل و بخشش در راه خیر) می بندند). منافق را می بینی که برای خودنمایی و تظاهر و طلب شهرت، مهمانی ها می گیرد و خرج های سنگین می کند، اما اگر برای کار خیری از او کمک بخواهی، با اکراه و به سختی مبلغ ناچیزی کمک خواهد کرد.

۱۵- فراموش کردن یاد الله:

«نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (سورة التوبة: ۶۷). (خدا را فراموش کرده اند (و از پرستش او روی گردان شده اند)، خدا هم ایشان را فراموش کرده است (و رحمت خود را از ایشان بریده و هدایت خویش را از آنان دریغ داشته است). بدرستی منافقان، همان اهل فسق (و گردن کشان در قبال حق) هستند».

۱۶- وعده های الله و رسول را دروغ می داند:

«وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (سورة الأحزاب: ۱۲). (و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که منافقان و آنان که در دلهایشان مریضی (نفاق) وجود دارد، می گویند: خدا و پیغمبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند).

۱۷- عدم درک حقیقت دین:

«وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ» (سورة المنافقون: ۷). (ولی منافقان (حقایق و واقعیت ها) در نمی یابند و نمی فهمند).

۱۸- خوشحالی بر مصیبت مسلمانان:

«إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ» (سوره التوبه: ۵۰). (اگر به تو نیکی برسد، آن‌ها را ناراحت می‌کند، و اگر مصیبتی به تو رسد، می‌گویند: ما پیش از این چاره کار خود را اندیشیده‌ایم و شادمانه باز می‌گردند).

۱۹- چاپلوسی و زبان بازی:

«وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدٌ يَحْسِبُونَ كُلَّ صِيحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمْ الْعَدُوُّ فَاحْذَرهُمْ فَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْيَ يُؤَفِّكُون» (سوره المنافقون: ۴). («و اگر (سخن) گویند به سخنان شان گوش فرا می‌دهی، گویی آن‌ها چوب‌های تکیه داده به دیوارند، هر بانگی را علیه خود می‌پندارند، آن‌ها دشمن (واقعی) هستند، پس از آنان بر حذر باش! الله آن‌ها را بکشد، چگونه (از حق) منحرف می‌شوند؟!»).

۲۰- مسخره کردن دین خدا و سنت رسول الله:

«يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُّوا إِنَّا لِلَّهِ مُخْرَجٌ مِمَّا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾» (سوره التوبه: آیات ۶۴ و ۶۵). (منافقان (با اظهار ترس تمسخر آمیز) از آن می‌ترسند که سوره در باره آنان نازل شود که از آنچه در دل‌هایشان است آگاه سازد، بگو: مسخره کنید، یقیناً الله آنچه را که از آن می‌ترسید، آشکار می‌سازد. (۶۵) و اگر از آنها پیرسی (چرا مسلمانان را مورد تمسخر قرار می‌دهید؟) البته می‌گویند: ما شوخی و بازی می‌کردیم، بگو: آیا به الله و آیات او و رسولش تمسخر می‌کردید؟)

جهاد با شمشیر و جهاد با قلم:

پروردگار با عظمت ما در (آیه ۷۳ سوره توبه) میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (ای پیغمبر! با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنها شدت کن (این عذاب دنیا است و در آخرت) جایگاهشان دوزخ است، و چه بد جایگاهی است (دوزخ)).

حقیقت واضح همین است که جهاد با منافقان مانند: جهاد با کفار نیست، زیرا جهاد با منافقان با علم و بیان است و جهاد با کفار با شمشیر، تیر و تفنگ و آن به صورت مشخص تعریف شده و دقیق در مورد هدایت و رهنمود های دینی پیروی کردن است.

وجیه انسان است که در دهها امر و نص شرعی به صورت واضح بیان شده که انسان رسالتمند و مسلمان باید:

۱- به حق ایمان آورد،

۲- به حق و راه درست عمل کند،

۳- در راه درست و حق یکدیگر را نصیحت و سفارش درست و مطابق شریعت اسلامی بدارد. چنانچه الله تعالی فرموده است که: «وَالْعَصْرُ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ»

(العصر: ۱-۳). (قسم به زمانه، که البته انسان در خساره است، به جز آنانی که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند و یکدیگر را به حق توصیه کردند، و یکدیگر را به صبر (در راه حق) توصیه کردند.

اما در دین مبین اسلام برای دعوت و خدمت حق عمدتاً روش: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (آیه ۱۲۵ سوره نحل)

(مردم را) با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت بده و با آنها به شیوه که نیکوتر است مجادله کن. همانا پروردگارت به حال کسی که از راه او گمراه و منحرف میشود آگاهتر است، و به هدایت یافته گان داناتر است.)
درین جا بعد از رساندن سخن و موضع حق اسلامی و شرعی برانسان با مسئولیت است که در انتخاب موضع درست شرعی به رضا و رغبت اعتقادی انتخاب راه درست کند و ان شا الله پاداش الهی خواهد داشت.

اما اگر انتخاب درست را انسان منع کرد بر مسلمان است که به کار تنویری ادای رسالت کند و حق را بیان بدارد که مورد قبول قرار گیرد.

صحابی جلیل القدر اسلام ابوسعید الخدری رضی الله عنه فرموده است: از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم شنیدم که می فرمود: «من رأى منكم منكراً، فليغيره بيده، فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلبه، وذلك أضعف الإيمان» یعنی: (هرگاه شخصی شما با مورد ناشایسته برخورد نماید باید با دست خویش مانع از ادامه یافتن آن گردد و در صورتیکه (امکان ممانعت توسط دست) برایش مقدور نباشد باید با زبانش (گفتارش) مانع از ادامه یافتن آن شود و در صورتیکه (امکان ممانعت با زبان) برایش ممکن نباشد باید با قلب خویش (که از طریق بد دانستن آن اقدام تحقق می یابد) نسبت به برخورد با آن اقدام بورزد) صحیح مسلم

حدیث یادشده به عنوان یکی از قوانین دین مبین اسلام و یکی از فورمول های ذی حکمت تلقی می گردد و بیانگر آن است که فراخوانی بسوی اقدامات شایسته و بازداری از اقدامات ناشایسته (امر به معروف و نهی از منکر)، تکلیفی است که شخص مسلمان بر اساس توان خود باید نسبت به آن اهتمام و اقدام بورزد. (الجواهر الوثیئة (۳۱۵) الإلمام (۴۳۲))

امام نووی رحمه الله محقق و عالم بزرگ و مجتهد معتبر اسلامی در بخشی از شرح حدیث یادشده فرموده است: (روایت یادشده یکی از زرین ترین قوانین اسلام بشمار می آید (شرح صحیح مسلم اثر نووی رحمه الله (۲/۲۴ ح ۴۹) قصری رحمه الله فرموده است: «قوی ترین و سست ترین شاخه ایمان در تکلیف فراخوانی بسوی اقدامات شایسته و بازداری از اقدامات ناشایسته (قیح) نمود پیدا می کند بطوریکه ممانعت موارد ناشایسته از طریق دست و زبان (گفتار)، بیانگر قوی بودن ایمان و بسنده نمودن به ممانعت موارد ناشایسته از طریق قلب (بد دانستن آنها) بیانگر سست بودن ایمان است» (فیض القدير (۶/۱۶۹ ح ۸۶۷۸)

شیخ الاسلام قاضی یکی از معروفترین دانشمندان مغرب و اندلس در قرن پنجم و ششم قمری میفرماید که: «روایت یادشده بعنوان یک قانون اساسی در شیوه برخورد با موارد ناشایسته تلقی می گردد» (شرح صحیح مسلم اثر نووی رحمه الله (۲/۲۳ ح ۷۸)

توضیح مختصر در مورد حدیث:

«من رأي» یعنی: (هرگاه شخصی را مشاهده نمود) چندین حالت دارد:

حالت اول: مشاهده دیداری است،

و حالت دوم: مشاهده از طریق آگاهی و اطلاع یابی از سایرین است که حالت دوم کمی وسیعتر می باشد.

«منکم» به معنای (شخصی، از شما) است و خطاب به کلیه مسلمانانی که به سن رشد (بلوغ) رسیده و توان تشخیص دارند است.

«منکراً» خلاف معروف، به مفهوم (موردی ناشایسته) است و شامل هر کردار و گفتار خرد و کلانی که شریعت اسلام از روی آوری به آن بازداشته است می‌گردد.

«فلیغیره» یعنی: (باید با آن برخورد نماید (و اجازه ادامه یافتن را به آن ندهد) «بیده» به مفهوم (با دستش، نسبت به برخورد و ممانعت از اقدام خلاف معروف اقدام بورزد)

«فإن لم یستطع» به معنای: (در صورتیکه، اقدام با دست برایش مقدور نگشت) که از وقوع این کار یا عمل بنابر عوامل و یا هم بنابر خطری از آن جلوگیری کند، بناءً به شیوه دوم یعنی: «فبلسانه» که عبارت از جلوگیری و ممانعت گفتاری اقدام نماید.

«فإن لم یستطع» خاتمه و پایانی کار است این: بدین مفهوم است که اگر شخص بازدارنده بنابر بدلیل امکان ممانعت از عمل خلاف معروف نداشته باشد، در این صورت باید به مرحله: «فبقلبه» یعنی: (با ناپسند دانستن آن مورد، از طریق قلبش) با آن برخورد نماید.

روایت یادشده بیانگر واجب بودن هر یک از سه شیوه یاد شده می باشند، این بدین معنی است که: اگر امکان ممانعت و جلوگیری از عمل خلاف معروف بطور فیزیکی برای شخص مهیا و مساعد باشد در این صورت بسنده نمودن به بازدارگی گفتاری تکلیف الهی را از وی بر نمی دارد و اگر امکان جلوگیری گفتاری برای شخص فراهم باشد در این صورت بسنده نمودن به ناپسند دانستن آن اقدام ناروا، موجب برداشته شدن تکلیف از وی نمی گردد.

«وذلك أضعف الإيمان» یعنی: (وفردی که به ناپسند دانستن اقدام ناروا بسنده میکند، دارای ضعیفترین ایمان است)

در رعایت شیوه های فوق مبارزه در امر بالمعروف ونهی عن المنکر، حکمت بزرگ الهی نهفته است که باید دقت همه جانبه بعمل آید. ولی باید گفت که همه علمای اسلامی در این مورد متفق قول اند که: طریق بازدارنده فزیکتی از منکر و استعمال قوه کار حاکمیت اسلامی است.

شکست بزرگ:

انسان منافق با اعمال مزدورانه خود، درهای رحمت خداوند را بر روی خود بسته و درهای عذاب را به روی خود باز میکند: «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» (سورة: الحديد: ۱۳) (روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: درنگی کنید (و به ما بنگرید) تا از نورتان سهمی حاصل کنیم. گفته می شود: به عقب برگردید و (در آنجا) نور بجوئید. پس میان آنان دیواری زده می شود با دری که داخل آن رحمت و جانب بیرون آن رو به عذاب است.) از پروردگار با عظمت میخواهم که ما را از نفاق و از اعمال منافقین که واقعاً مریضی و حالت مهلک، خطرناک و گشنده می باشد، نجات دهد. آمین یا رب العالمین

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة التغابن

جزء ۲۸

سورة تغابن در مدینه منوره نازل شده و دارای هجده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

قبل از همه باید گفت که «تَغَابُن» از تفاعل است به معنی مغبون کردن یکدیگر، و به زیان انداختن همدیگر آمده است.

این سوره به سبب اینکه در آیه نهم آن روز قیامت، به روز «تغابن» نامیده شد. این نام را بخود گرفته است. روز قیامت را از آن جهت «تغابن» نامیدند که زیان و خسارت کافران در آن نمایان می شود.

همچنان **تَغَابُن** به معنای دیگری مغبون کردن و سود را به نفع خود جذب کردن است. در قیامت، هر کس به فکر آن است که خود را نجات دهد و دیگری را مقصر بداند.

این سوره آخرین سوره از «مسیحات» یعنی سوره هایی است که با تسبیح آغاز میشوند.

تعداد آیات، کلمات و حروف آن:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم؛ تعداد آیات سوره تغابن به هجده آیه، و تعداد کلمات آن به اُصح روایات دوصد و چهل و یک کلمه (البته با در نظر داشت آرای مختلفی علماء در این بابت) و تعداد حروف آن نیز به اُصح روایات یک هزار و هفتاد حرف میرسد.

یادداشت:

تفصیل معلومات درمورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سورة طور مطالعه فرمایید.

محتوای کلی و موضوعات آن:

سورة «تَغَابُن» ازجمله سوره های مدنی است که به تشریع و قانونگذاری می پردازد اما فضای حاکم در این سوره، مانند فضای سوره های مکی است که اصول عقاید اسلامی را مورد بررسی قرار می دهند.

از نظر محتوی، سورة تَغَابُن را می توان به چند بخش تقسیم کرد: سوره در مورد شکوه و عظمت الله تعالی و آثار قدرت او، و نیز در مورد انسان مقرر و معترف به خداوند متعال و انسان کافر و منکر نعمت های والای او صحبت می کند.

در این سوره قرون گذشته و ملت های پیشین که پیامبران الله تعالی را تکذیب کردند و در نتیجه کفر، دشمنی و گمراهی، عذاب و هلاکت آنان را فرا گرفت. در این سوره قسم یاد شده است که زنده شدن بعد از مرگ حق است و باید باشد، خواه مشرکین به آن اقرار کنند یا منکر آن باشند.

در این سوره فرمان اطاعت از امر پروردگار و پیامبر صلی الله علیه و سلم را داده و انسان را از امتناع ورزیدن از دعوت الله تعالی برحذر داشته است.

همچنین مسلمانان را از عداوت و دشمنی بعضی از همسران و فرزندان برحذر داشته است که در بسی اوقات انسان را از رفتن به جهاد و هجرت، باز میدارند. و در خاتمه سوره، دستور می دهد که در راه الله جل جلاله و برای اعتلای دین او باید انفاق کرد، و انسان را از بخل و حسد برحذر می دارد؛ زیرا یکی از صفات مؤمن عبارت است از انفاق در راه خدا؛ چرا که انفاق بخشی از جهاد در راه خدا می باشد.

همچنان بر حذر داشتن مسلمانان به فریفته شدن پیش از حد به مال و اولاد، و در نهایت سورة با نام و صفات خداوند متعال پایان می یابد، همان طوریکه سورة بدان آغاز یافته بود.

ارتباط این سوره با سورة قبله:

چون خداوند متعال سورة منافقون را به ذکر امر به طاعت و نهی و منع از معصیت پایان داد، سورة تَغَابُن را به بیان حال مطیعین و گنهکاران آغاز نموده است.

اساسی ترین هدف های سورة تَغَابُن:

یادآوری توحید؛

یادآوری معاد؛

هشدار و بیدارباش به انسانها که از فرصت ها استفاده کنند و در دنیا اعمال نیک انجام دهند.

محل نزول سورة تَغَابُن:

حضرت ابن عباس (رض) در مورد نزول این سوره میگوید: غیر از سه آیه آخرش که در مدینه منوره نازل شده، از «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ» تا آخر سوره، بقیه از اول تا آیه مذکوره در مکه مکرمه نازل شده است.

ترجمه و تفسیر سورة تَغَابِن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

هرآنچه در آسمانها و زمین است الله را به پاکی یاد می کنند، مالکیت و حکومت از آن او است، و ستایش از آن او، و بر همه چیز توانا است. (۱)

یاد الله جلّ جلاله:

هنگامی که نام الله جلّ جلاله برده می شود یک دنیا عظمت، قدرت، علم و حکمت در قلب انسان متجلی می شود، زیرا الله تعالی دارای اسماء حسنی و صفات علیا و صاحب تمام کمالات و منزّه از هرگونه عیب و نقص است. توجه مداوم به چنین حقیقتی که دارای چنان اوصافی است، روح انسان را به نیکی ها و پاکی ها سوق می دهد و از بدی ها و زشتی ها دور می دارد. توجه به چنین معبود بزرگی موجب احساس حضور دائم در پیشگاه اوست و با این احساس، انسان از گناه و آلودگی به گناه فاصله می گیرد.

حضرت موسی علیه السلام همیشه به یاد الله بود:

یکی از مباحث که در زندگی حضرت موسی علیه السلام قابل توجه و دقت است، اینست که حضرت موسی علیه السلام همیشه به یاد الله تعالی و متوجه درگاه او بود و حل هر مشکلی را از او می خواست.

زمانیکه در مصر شخصی قبطی را بقتل رسانید، فوراً از الله تعالی تقاضای عفو و مغفرت کرد «گفت: پروردگارا، من به خویشتن ظلم کردم، مرا بیامرز» «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي». (سورة قصص، آیه ۱۶)

همچنان زمانیکه حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون می رفت، گفت: «پروردگارا، مرا از این قوم ستمکاررهایی بخش» «قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (سورة قصص، آیه ۲۱)

همچنان زمانیکه متوجه سرزمین مدین شد، «گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» «قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» (سورة قصص، آیه ۲۲). «(مَدْيَنَ) منطقه است که در جنوب شام و شمال حجاز، و نزدیک تبوک موقعیت دارد، که در زمان فرعون از سیطره حکومت فرعون خارج بود)

هنگامی که گوسفندان شعیب را سیرآب کرد و در سایه استراحت نموده و آرام گرفت «گفت: پروردگارا، به هر خیر و نیکی که بر من فرو فرستی نیازمندم» «فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (سورة قصص، آیه ۲۴) این دعای اخیر حضرت موسی در بحرانی ترین لحظات زندگی او به قدری مؤدبانه و توأم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت خدایا ضرورت ها و نیاز های مرا برطرف کن، بلکه تنها عرض کرد: من محتاج خیر و احسان تو ام.

خواننده محترم!

در این هیچ جای شکی نیست که همه مخلوقات که دارای نوعی از شعور دارند، طبق همان شعور، به تسبیح الهی مشغول می باشند. ولی تأسف به حال آنعده از انسانهای که حد اقل شکر الهی را هم بجا نمی آورند.

قرآن عظیم الشأن در آیه ۴۴ سورة الإسراء میفرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (آسمان های هفت گانه و زمین و هر که در آنها هستند، او را به پاکی یاد می کنند. و هیچ چیزی نیست مگر اینکه او را در حال ستایش تسبیح می گویند، ولی شما تسبیح آنها

را نمی فهمید، بی گمان او بردبار (و) آمرزنده است.). در این هیچ جای شکی نیست که؛ همه مخلوقات الله تعالی را تسبیح می گویند، و ما انسانها نباید از این کاروان مبارک عقب بمانیم. از خداوند با عظمت می خواهیم که ما را از تسبیح کنندگان واقعی بگرداند.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾

او (الله) ذاتی است که شما را آفریده است، و بعضی از شما کافرند، و بعضی از شما مؤمن اند، و الله تعالی به آنچه می کنید، بیناست. (۲)
امام طبری میفرماید: یعنی هستند اشخاصیکه که به خالق خود کافرند و خدا همان است که آنها را هستی داده است. و اشخاصی نیز هستند که به طور یقین وجود خالق خود را تصدیق می کنند. (تفسیر طبری ۷۸/۲۸).

عمل انسان، بیانگر عقیده اوست. (به جای آن که بگوید: خداوند به کفر و ایمان شما آگاه است، می فرماید: خداوند به عملکرد شما آگاه است.) «وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ».

هیچ چیزی در آسمان و زمین، از الله پنهان نیست «إِنَّ اللّٰهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» (سورة آل عمران: ۵)

ما باید بپذیریم که در محضر الهی هستیم، و پروردگار عالمیان، بر تمام اعمال و کردار ما ناظر و شاهد است. همین مضمون در آیات به قسم و فهم دیگر بیان شده است: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللّٰهَ يَرَىٰ» (آیه ۱۴، سوره علق) (آیا انسان نمی داند که الله تعالی نگاهش می کند؟) این بدین معنی است که باید انسان بداند اگر شما از او غافلید او از شما غافل نیست، اگر شما مراقب نباشید او مراقب شماست.

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال همواره و در همه حال ناظر و شاهد بر اعمال، رفتار و نیت انسان است، الله تعالی به اعمال ما آگاه است،

«بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» و هم به افکار و نیات ما آگاهی کاملی دارد: «عَلَيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» بناءً اگر انسان این حقیقت را همیشه در برابر چشم خویش قرار دهد و خدای سبحان رانظر بر اعمال، کردار و نیت های خود بداند، مشروط براینکه ایمان به این حقیقت، بطور واقعی در قلب انسان جای گیرد و به صورت یک باور قطعی مبدل گردد، یقین داشته باشید که: از هرگونه لغزش، خطا و خیانت در امان خواهد ماند.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿٣﴾
آسمان ها و زمین را به حق آفرید، و شما را صورت بخشید و صورت های شما را خوب و زیبا کرده است، و بازگشت به سوی اوست. (۳)
«صورکم» به شما شکل و تصویر بخشید تا از دیگران متمایز باشید.

«زیبا» از نظر لغوی از مصدرزیبیدن است و به معانی، نیکو، جمیل و خوش نما و شایسته آمده است. به طور کلی چهار نوع زیبایی اساسی وجود دارد:
زیبایی محسوس، نامحسوس، معقول، زیبایی و جمال مطلق خداوند. از فهم قرآن عظیم الشأن زیبایی انسان، زیبایی های طبیعت و زیبایی معنوی و اخلاقی از پدیده های زیبایی محسوب می شوند.

در فهم و جهان بینی قرآنی همه چیز «احسن» آفریده شده است. «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؛ آن خدایی که هر چه آفرید، به نیکوترین شیوه ساخت» (سورة سجده، آیه: ۷).

این آیه و دیدگاه قرآن نشان دهنده این واقعیت است که همه هستی از هر جهت زیباست. البته از کل عالم هستی بیشتر عالم طبیعت است که در دسترس مستقیم بشر قرار دارد و به وسیله حواس ظاهری درک می شود.
منظور از حُسن صورت «فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ» آن است که خداوند، انسان را مجهز نمود به چیزهایی که در راه رسیدن به هدف، او را کمک می کند.

اعضای بدن انسان هر کدام در جای مناسب قرار گرفته و ترکیب و تناسب آنها موجب زیبایی اندام انسان و بخصوص صورت او گردیده است. مژه، پلک و ابرو که وظیفه حفاظت از چشم را به عهده دارند، زیبایی خاصی به چهره و صورت انسان بخشیده‌اند. لب‌ها که دربان دهان و محافظ و نگهبان زبان و دندان هستند، تنها به هنگام خوردن یا گپ زدن، آن هم به مقدار و اندازه مورد نیاز باز و بسته می‌شوند و در کودکی که حیات نوزاد به شیر مادر وابسته است، کار مکیدن را به عهده دارند و در بزرگسالی، احساسات عاطفی را با بوسیدن اظهار می‌دارند.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤﴾

آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است می‌داند، و [نیز] آنچه را پنهان می‌کنید و آنچه را آشکار می‌نمایید، می‌داند و الله به نیت و اسرار سینه‌ها داناست. (۴) در تفسیر «البحر المحیط» (ابو حیان اندلسی) آمده است: الله از آگاهی خود به موجوداتی که در آسمان‌ها و زمین به سر می‌برند، و از آگاهی خود به آنچه بندگان پنهان و آشکار می‌کنند و سپس به آگاهی از آنچه در سینه‌ها پنهان است خبر داده و یاد آور شده است که هیچ چیز از علم او پنهان نیست و به هر چیزی آگاه است. بر اساس همین فهم است که آیه مبارکه را با بیان علم فراگیر خود شروع کرده است، سپس اعلام نموده که پنهان و آشکار بندگان و مکنونات سینه‌ها را می‌داند. و این متضمن معنی وعید است؛ زیرا خدا در مقابل تمام اعمال و نیت آشکار و پنهان پاداش یا کیفر مقرر می‌دارد. (البحر ۲۷۷/۸).

در این آیه مبارکه سه بار از علم الله تعالی ذکر می‌گردد بعمل آمده است:

علم به تمام موجودات هستی «ما فی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»،
 علم به آشکار و نهان انسان‌ها «ما تُسِرُّونَ وَ ما تُعْلِنُونَ»،
 علم به افکار و نیت‌ها «بِذَاتِ الصُّدُورِ». آن هم علم دائمی که از قالب فعل
 مضارع «يَعْلَمُ» استفاده می‌شود.

و علم عمیق که از قالب «عَلِيمٌ» استفاده می‌شود.
 ایمان داشتن به اینکه الله تعالی ناظر بر اعمال ما می‌باشد و همه چیز را می‌داند،
 بهترین وسیله برای دوری انسان از گناه و حفظ تقوا است. علم الله تعالی،
 محدود به زمان و مکان و اشیا یا امور خاص نیست. هم به آسمان‌ها و زمین
 علم دارد و هم به آنچه پنهانی یا علنی انجام شود، آگاه است، پنهان و آشکار
 برای الله تعالی یکسان است. الله تعالی، هم به کارهای مخفیانه انسان آگاه
 است و هم به افکار و انگیزه‌ها و اسرار نهفته در سینه است «تُسِرُّونَ... بِذَاتِ
 الصُّدُورِ».

خواننده محترم!

صریح ترین و گویاترین آیه برای نشان دادن عمق و گستره دانش الهی درباره
 انسان در قالب تعبیر «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» است، این عبارت در بسیاری از
 آیات قرآنی مورد تاکید قرار گرفته است. طوریکه در سورة مبارکه مُلُکِ
 فرمود سخن را پنهانی یا آشکارا بر زبان جاری کنید، برای خداوند متعال
 تفاوت نمی‌کند؛ زیرا به اسرار دلها آگاه است: «وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ
 إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (آیات ۱۳ و ۱۴
 سورة مُلُکِ) (و سخنان را نهان دارید یا آن را آشکار سازید. (در هر صورت)
 او به راز دلها آگاه است. (۱۴) آیا کسی که (همه چیز را) آفریده است
 نمی‌داند؟ در حالیکه او باریک بین از هر چیز آگاه است.)

تأکید بر گستردگی و وسعت علم و دانش الهی گاه پس از دعوت مردم به پرهیزکاری مورد تأکید قرار گرفته است تا نشان دهد که ضمانت بر تحقق و پاسبانی از تقوا، علم و آگاهی الله تعالی است؛ به این معنا که مردم باید بدانند که الله براساس علم بی پایان خود پرهیزکار و غیرپرهیزکار را می شناسد.

باید یاد آور شد که: پنهان بودن، در علم عمیق خداوند، اثری ندارد. اوبه تمام نیت‌ها و راز قلب آگاهی دارد، چي زیبا است که می فرماید: «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» («عَلِيمٌ» نشانه علم عمیق و گسترده است).

قابل دقت و توجه است که: علم الله تعالی به مخلوقات، «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ» به خاطر خالقیت اوست. (ذات که چیزی را ساخته و خلق نموده، ازحالات آفریده خود معلومات و آگاهی کامل و همه جانبه دارد).

در ضمن می‌خواهم یاد آور شوم که: ایمان به علم خداوند متعال، بهترین عامل باز دارنده انسانها از نفاق و مخفی کاری است.

عَلِيمٌ وَ خَبِيرٌ:

«علیم» از مشتقات «علم» و از أسما و صفات الله تعالی است. کلمه «علیم» بصورت کل ۱۶۲ بار در قرآن عظیم الشأن به کار برده شده و اکثر استعمال آن در مورد تثبیت صفت علم است و در کنار اسمی دیگر به کار رفته است که با معنای آن مناسبت دارد، از جمله: سمیع، حکیم، خبیر و... آمده است. «خبیر» دانا، آگاهی به باطن (خُبر) دانستن، مطلع شدن، آگاهی یافتن.

تفاوت علیم و خبیر:

«علیم» و «خبیر»، دونا می از نام های الله متعال اند که، معنای نزدیکی با یکدیگر دارند. این هردو اسم زمانیکه در کنار یکدیگر به کار میروند هر یک معنی دارد که دیگری ندارد ولی وقتی به تنهایی مورد استعمال قرار می گیرد، هر یک میتواند مفاد معنای دیگری را نیز برساند.

بر این اساس، زمانی که خبیر و علیم در یک مورد و در کنار هم به کار می‌رود، با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کند:

خبیر که از ماده «خبیر» گرفته شده، به معنای اطلاع داشتن از جزئیات امور است.

«علیم» نیز که از ماده علم مشتق شده است، به معنی درک حقیقت چیزی است. حال این چیز جزئی باشد یا کلی.

پس می‌توان گفت: «خبیر» خصوصی‌تر از «علیم» است، چون «علیم» در جزئیات و کلیات هر دو به کار می‌رود، ولی «خبیر» تنها در جزئیات به کار می‌رود.

باید تذکر داد که «علیم» بر وزن فعلیل و صیغه مبالغه است و به معنی «بسیار دانا» می‌باشد. البته فعلیل و علیم، صفت مشبیه نیز است، که ثبات و بقاء و دوام را می‌رساند.

«علیم» از علم مشتق شده است و به معنی؛ حقیقت چیزی را درک کردن یا «شناخت حقیقی شیئی» و علم خداوند شامل جمیع علوم است و بر تمامی معلومات احاطه دارد. قبل از اینکه بوجود آیند. و آنچه که در ارحام است میداند و بدان آگاه است.

و «خبیر» نیز بر وزن فعلیل است، به معنی «بسیار آگاه» است و خداوند خبیر است یعنی: او کسی است که بوسیله ی علمش از شیئی خبر می‌دهد و هیچ چیز در آسمانها و زمین بر خداوند مخفی نمی‌ماند و هیچ چیز حرکت نمی‌کند مگر اینکه او به حرکت او علم دارد.

البته این دو کلمه بسیاری از اوقات به معنی همدیگر هستند؛ یعنی هم به علیم، «بسیار آگاه» گفته می‌شود و هم به خبیر، «بسیار دانا» گفته می‌شود. و فرق بین

علیم و خبیر در اینست که: «الخبیر یفید العلم» یعنی خبیر باعث علم است. اما علیم اگر بر امور خفی بکار برده شود، در اینصورت خبیر نامیده میشود. پس خبیر از علیم عامتر است.

علم انسانها به اشیاء نسبی است یعنی به همان میزان که الله تعالی به بشر علم داده و یا بشر آنها را کشف نموده دسترسی دارند و حتی ممکن است بر آنها نیز احاطه کامل نداشته باشند و نقاط برایش مخفی و ناشناخته باشند که در احاطه انسان نیست ولی الله تعالی علیم است یعنی بر کل مخلوقاتش از ازل علم داشت و حتی قبل از خلقتشان و نیز خبیر است. قرآن عظیم الشأن در (آیه ۵۹، سورة الأنعام) میفرماید: «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی افتد مگر اینکه از آن خبردار است و هیچ دانه‌ای در تاریکی های (درون) زمین و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر اینکه (خداوند متعال) از آن آگاه و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.)

این همه موجودات زنده روی زمین و اعماق دریاها و فضای وسیع گروه سماوی که از حد حساب بیرون هستند، خداوند به همه آنها آگاه است و چیزی از آنها بر او پوشیده و مخفی نیست:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (سورة هود: ۶) (هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی آن، بر عهده الله است (و خدا روزی مناسب هر یک را در بحر و بر می‌رساند) و محلّ زیست (دوران حیات) و محلّ دفن (پس از ممات) او را

می‌داند. همه اینها در کتاب روشنی (به نام لوح محفوظ، موجود و مضبوط) است. هیچ چیزی در زمین فرو نمی‌رود یا بسوی آسمانها صعود نمیکند مگر اینکه علم خداوند تعالی آنها را احاطه کرده است.)

«يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ» (سورة سبأ: ۲) (می‌داند آنچه را که به زمین وارد میشود و آنچه را که از آن خارج میشود و آنچه را که از آسمان پائین می‌آید و آنچه را که به سوی آن بالا می‌رود، او مهربان و بخشاینده است.)

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم: هیچ چیز انسان نیز از خداوند پنهان نیست، بلکه علم خداوند آن را احاطه کرده است: «قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران: ۲۹).

(بگو: اگر آنچه را که در سینه هایتان دارید پنهان سازید یا آشکار کنید، خداوند آن را می‌داند و خداوند آگاه از هر چیزی است که در آسمانها و زمین است و خداوند بر هر چیزی توانا است.)

«وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ» (سورة الأنعام: ۳) (و او (الله) ذاتی است که معبود (حقیقی) در آسمانها و در زمین است. (چون) او رازهای پوشیده شما را و (چیزهای) آشکارای شما را می‌داند و هرچه را بدست می‌آورید می‌داند.)

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٥﴾
آیا خبر کسانی که پیش از این کفرورزیدند به شما نرسیده است؟ که سزای کارشان را چشیدند و برای آنان عذابی دردناک [در پیش] است. (۵)
«نَبَأٌ» خبر مهم.

«وبال» کيفر، عقاب و آزار.

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ» می رساند که مردمان که در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم زندگی می کردند از زندگی و اخبار اقوام هلاک شده به خوبی آگاهی داشتند.

«وبال»: سنگینی و سختی است و مراد از آن، عذابی است که آن امت‌ها در دنیا به آن دچار شدند «و ایشان را عذابی است دردناک» در آخرت، که عبارت از عذاب دوزخ می باشد.

قرآن عظیم الشان «عقل و تفکر» انسان را به عنوان یکی از منابع اصیل معرفت شناخته و اهمیت فوق العاده ای برای آن قایل شده است و در موارد متعددی انسان را به تعقل و تفکر در همه مسایل دعوت می کند، پرورش عقل و کاربرد صحیح آن در تربیت اسلامی نیز از مقام و منزلت والایی برخوردار است، زیرا اسلام، دین عقل است و درک حقایق و شناخت معارف و ارتباط منطقی با مبدأ و معاد، طریق رشد و هدایت و تکامل انسان در زمینه های مادی و معنوی به عقل وابسته است.

قرآن عظیم الشان دورانهای گذشته را با زمان حاضر و زمان حاضر را با تاریخ گذشته پیوند میدهد، و پیوند فکری و فرهنگی نسل حاضر را با گذشتگان برای درک حقایق لازم و ضروری میداند، زیرا از ارتباط و گره خوردن این دو زمان (گذشته و حاضر) وظیفه و مسئولیت آیندگان روشن می شود.

همچنان در قرآن عظیم الشان ملاحظه می نمایم که بخش عظیمی از آیات قرآن مشتمل است بر داستان زندگی گذشتگان که خداوند برای هدایت و تربیت آیندگان آنها را در این کتاب آسمانی در معرض دید و تفکر مردم نهاده و آنان را به دقت و مطالعه آن دعوت نموده است، تا درپرتو روشنی آن

حوادث قبیح آن پند و عبرت گیریم و از حوادث و داستان های زیبا آن را برای سعادت مندی خویش مورد استفاده قرار دهیم.

الله تعالی با ذکر داستان و سرگذشت پیشینیان به گونه ای پند دهنده، جذاب و دل نشین، می خواهد حوادث اتفاق افتاده را به روشی زیبا و بدون خلل و ملال برای عبرت ما بیان نماید، و از شخصیت های داستان تصویری روشن و گویا ترسیم می نماید. همچنین «پیام و هدف» این داستانها و سرگذشت ها برجستگی خاصی دارد و خوانندگان داستانهای قرآن کریم، در کنار اطلاع یافتن از شکست و پیروزی اقوام گذشته به راز و رمز شکست و پیروزی آنان پی می برند و به کشف سنت های الهی نائل می گردند، و با آگاهی نسبت به نیک بختی و بدبختی به پیروزی و شکست شخصیت های داستان به عبرت آموزی از آنان همت گماریم.

ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٦﴾

این (عذاب) به این جهت بود که پیغمبرانشان با معجزات (آشکار) نزد آنان آمدند و گفتند: آیا بشری (عادی) ما را هدایت می کنند؟ پس کفر ورزیدند و روی گرداندند و الله اظهار بی نیازی نمود و الله بی نیاز ستوده است. (۶)
امام رازی می فرماید: آنها بعید می دانستند که پیامبرشان انسان باشد، اما بعید نمی دانستند که معبودشان سنگ باشد. (فخر رازی ۲۳/۳۰).

«فَكْفَرُوا وَ تَوَلَّوْا» پس به پیامبر کافر شده و از ایمان و پیروی از هدایت رو گردان شدند. «وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ» در صورتیکه خدا از عبادت و طاعت آنها بی نیاز است.

امام طبری گفته است: یعنی الله متعال از ایمان آنها به خود و به پیامبرانش بی نیاز و مستغنی است. (تفسیر طبری ۷۸/۲۸)

در طول تاریخ پروردگار با عظمت ما برای هدایت بشر، پیامبران متعددی را پیاپی فرستاده است. و همه ای پیامبران، دارای دلائل روشن و معجزه بودند ولی باتأسف کفار، بدون تأمل و تفکر در دلایل پیامبران، در حقانیت آنها ایجاد شک و تردید می کردند.

و پروردگار با عظمت ما با زیبایی خاصی می فرماید: «وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» و خداوند از خلش بی نیاز است و در ذات و صفاتش ستوده می باشد، نه طاعت برایش سودی دارد و نه معصیت به او زیانی می رساند؛ زیرا از تمام عالمیان بی نیاز است.

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُعْثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُعْثُنَّ ثُمَّ لَتَنْبُوْنَ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧﴾

کافران گمان کردند که هرگز دوباره زنده نخواهند شد، بگو بلی قسم به پروردگارم به یقین که دوباره زنده خواهید شد، باز از آن چه می کردید به شما خبر خواهد داد و این کار برای الله آسان است. (۷)

«زَعَمَ» به ظن و گمانی گفته می شود که بی پایه و بدون دلیل باشد. امام رازی می فرماید: انکار کردند که بعد از آنکه تبدیل به خاک شدند دوباره زنده شوند. اما خدا به آنها خبر داده است که اعاده ی آنها، عقلاً از ایجادشان آسان تر است. (فخر رازی ۲۳/۳۰).

فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٨﴾

پس به الله و پیامبرش و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید و خدا (الله متعال) به آنچه انجام می دهید، آگاه است. (۸)

الله ایجادکننده نور آسمان ها و زمین است طوری که در (آیه ۳۵، سوره نور) «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي

زُجَاجَةُ الزَّجَاجَةِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (آیه ۳۵، سورة نور).

(الله ایجادکننده نور آسمانها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدانای است که در آن چراغی باشد و آن چراغ نیز در قندیلی قرار گیرد. آن قندیل گویی ستاره درخشان است که افروخته می شود (با روغنی) از درخت بابرکت زیتونی، که نه شرقی است و نه غربی، نزدیک است که روغنش روشنی بخشد، هرچند آتشی به آن نرسیده باشد. نوری است بر روی نور. الله هر کس را بخواهد با نور خود هدایت می کند. و الله جلّ جلاله برای مردم مثلها می زند، و الله جلّ جلاله به همه چیز داناست.).

«النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (آیه ۸، سورة تغابن). منظور از نور (کتاب آسمانی قرآن کریم) که نازل کردیم.

«نُورٌ» یعنی چیزی که هم خودش روشن است و هم سبب روشنی اشیای دیگر می شود. «وَالنُّورِ» هدف از نور در این آیه مبارکه طوریکه در آغاز سورة ابراهیم آمده و هم در بالا گفتیم کتاب الله تعالی است: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (کتابی به سوی تو فرستادیم که مردم را از ظلمات (شرک، جهل و تفرقه) بیرون و به نور (توحید، علم و وحدت) هدایت کنی).

در آیات قبل، بحث از کفر و ایمان نیاوردن به الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و سلم و قیامت بود که امت های قبلی را گرفتار عذاب کرد. در این آیه مبارکه می فرماید: پس شما راه آنان را تعقیب نکنید و ایمان بیاورید. وبه تعریف قرآن عظیم الشأن: ایمان زمانی ارزش دارد که جامع باشد؛ همانا ایمان

به الله جل جلاله، پیامبر صلی الله علیه و سلم و کتاب آسمانی است. «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النَّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا».

خدمت خوانندگان محترم! باید به عرض برسانم: که از فحوای آیه مبارکه: «فَأْمِنُوا... تَعْمَلُونَ»، معلوم می گردد که: ایمان باید همراه عمل باشد.

خداوند متعال در سوره ی عصر می فرماید که انسان جز با داشتن چهار خصلت، زیانکار و بدبخت است:

اول ایمان، دوم عمل صالح، سوم وادار کردن افراد، یکدیگر را به حق و چهارم توصیه ی افراد، یکدیگر را به صبر و خویشتن داری. این چهار رکن، چهار ستون کاخ سعادت بشر را تشکیل می دهد.

اما رکن اول یعنی ایمان، اساسی ترین رکن حیات انسانی است و رکن اصلی و پایه اساسی سعادت بشر است و انسان در پرتو آن می تواند مدارج تعالی را پیماید و به کمال نهایی دست یابد. بر اثر ایمان، بشر به رفیع ترین مدارج سعادت نائل می شود و از سرور و شادمانی کامل برخوردار شود.

اساساً آخرت وجهه ملکوتی دنیاست. شرط اینکه یک عمل، وجهه ملکوتی خوب پیدا کند، این است که با توجه به الله و برای صعود به ملکوت خدا انجام گیرد. لذا اگر کسی ایمان به الله تعالی و قیامت نداشته باشد، عمل او وجهه ملکوتی نخواهد داشت و به علیین صعود نخواهد کرد. لذا تا عملی از راه نیت و از راه عقیده و ایمان، نورانیت و صفا پیدا نکند، به ملکوت بالا نمیرسد.

در واقع ایمان، منشاء و زمینه ساز اعمال صالح است، از این رو، ایمان به درخت و عمل صالح به میوه های آن مشابیهت دارد. زمانیکه روح ایمان در قلب انسان جا پیدا کند، اعمال نیز متناسب با آن انجام خواهد شد. از سوی دیگر، عمل نیز موجب تثبیت و تقویت ایمان می گردد. از این رو، گاهی

ایمان به نور چراغ و عمل به روغن چراغ تشبیه می‌شود، همان طوریکه نور چراغ به کمک تیل چراغ شعله ور می‌شود. نور ایمان نیز به کمک تیل و روغن عمل روشن می‌شود و با استمرار عمل، قلب انسان نورانی و ملکه ایمان با تداوم عم صیقل یافته، بُراق و بُراقت می‌گردد. در واقع عمل صالح زمینه سازی می‌کند تا انسان به صفای باطن و قلب پاک دست پیدا کند. بلی این یک پروسه است و این پروسه را باید به طور دوامدار پیگیری کرد تا جلایش و بُراق بودن جوهر ایمان روشنتر و روشنتر شده و به راه نجات دنیا و آخرت رهگشا شود. این پروسه را با قوت ایمان و تداوم عمل عده ازما در مدت کوتاه و عده در مقطع زمانی دراز میپیماید. اما اگر انسان مرتکب گناه شود، قلبش ظلمانی می‌شود و این ظلمت، مانع از آن می‌شود که ایمان به حال او نفعی داشته باشد. جوهر ایمان به مرور زمان تاریک و تاریکتر شده و در غلاف و پوش های گناه ملوث و پوشیده میشود.

در واقع عمل صالح پشوانه‌ی ایمان است و چنانچه گفته آمدیم، چه بسا اگر ایمان تقویت نشود، دچار زوال گردد. زوال به معنای ازبین رفتن و نا امید شدن کامل نیست. در هر انسان چنین جوهر وجود دارد ولی باید برای بُراق بودنش کار کرد.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٩﴾

وقتیکه (الله) شما را در روز اجتماع جمع کند، آن روز، روز زیان و نقصان است و کسی که به الله ایمان بیاورد و کار نیک کند بدی‌هایش را از او دور می‌سازد و به باغ‌هایی داخل می‌گرداند که از زیر (قصرها و درختان) آن نهر ها جاری است که در آنجا همیشه و جاودانه اند. این است کامیابی بزرگ. (۹)

ابن کثیر گفته است: آن روز به «روز جمع» موسوم است؛ چون الله اولین و آخرین را در یک جا جمع می‌کند. مانند فرموده‌ی ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود (مختصر ۵۰۹/۳)

«يَوْمِ الْجَمْعِ» (روز گردمایی، جمع شدن).

«يَوْمِ التَّغَابُنِ» (مغبونی، زیانمندی، زیان).

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٠﴾

و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده اند آنان اهل دوزخند، و جاودانه در آن می‌مانند، و سرانجام آنها سرانجام بدی است. (۱۰)

اهل دوزخ یا اصحاب جحیم:

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۱۰، سورة مائده) در مورد اصحاب جحیم یا اهل دوزخ و جهنمیان میفرماید که آنان، کسانی اند: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» (و آنان که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب نمودند، همانان اهل دوزخند). ولی بصورت کل خصوصیات دوزخیان عبارت است از:

کفر و نفاق:

«خداوند منافقان و کافران، همگی را در دوزخ جمع می‌کند.» (سورة نساء، آیه ۱۴۰)

نافرمانی از الله و پیامبر:

«کسانی که الله و رسولش را نافرمانی کنند برایشان آتش دوزخ است و جاودانه در آن خواهند ماند.» (سورة جن، آیه ۲۳).

به تمسخر گرفتن آیات الهی:

«اینچنین، جزای آنان دوزخ است؛ بخاطر اینکه کافر شدند و آیات من و پیامبر و ائمه را به استهزاء و سخره گرفتند.» (کهف، آیه ۱۰۶).

غفلت:

«مسلمانان گروه زیادی از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم. آنها قلب های دارند که با آن نمی فهمند و چشمان دارند که با آن نمی بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی شنوند. آنها همانند چهار پایاند بلکه گمراه ترند. آنها غافلاند.» (سورة اعراف، آیه ۱۷۹)

پیروی از شیطان:

«به شیطان فرمود: از آن جایگاه با ننگ و خواری بیرون رو؛ هرکس از انسانها از تو پیروی کند، جهنم را از همگی شما پر خواهم کرد.» (سورة اعراف، آیه ۱۸)

طغیان و استکبار:

«آیا در جهنم جایگاهی برای متکبرین وجود ندارد» (سورة زمر، آیه ۶۰)

ظلم و تکیه کردن بر ظالم:

«اما ظالمان، پس هیزم آتش دوزخند.» (سورة جن، آیه ۱۵)

دنیا پرستی و فراموش کردن آخرت:

«هرکس که فقط زندگی زودگذر دنیا را بخواهد آن را به مقداری که بخواهیم به هرکس اراده کنیم می دهیم. سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد که در آتش می سوزد، در حالیکه سرزنش شده و از درگاه خدا رانده میشود.» (سورة اسراء، آیه ۱۸)

کشتن مؤمن بی گناه:

«هرکه مؤمنی را عمداً بکشد، جزایش دوزخ است. جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و او را از رحمتش دور می سازد و عذاب بزرگی برای او آماده کرده است.» (سورة نساء، آیه ۹۳).

ترک نماز:

«بهشتیان از مجرمین می پرسند: چه چیز شما را به جهنم فرستاد؟ می گویند: ما از نماز گزاران نبودیم و (سورة مدثر، آیات ۴۰ الی ۴۳)

منع زکات:

«وای بر مشرکین، کسانی که زکات را ادا نمی کنند و نسبت به آخرت کافرنند. (سورة فصلت، آیات ۶ و ۷)

ربا خواری:

«و آن دسته از رباخواران که به این گناه بازگردند اهل آتش خواهند بود و همیشه در آن می مانند.» (سورة بقره، آیه ۲۷۵)

کفران نعمت:

«آیا کسانی که نعمت خدا را تبدیل به کفران کردند و قوم خود را به دارالبوار (دوزخ) کشاندند را ندیدی؟ جهنمی که آنها به آتشش می سوزند و بد قرارگاهی است.» (سورة ابراهیم، آیات ۲۸ و ۲۹)

کم فروشی:

«وای بر کم فروشان» (سورة مطففین، آیه ۱)

عیب جویی از دیگران:

«وای بر هر عیب جوی غیبت کننده» (سورة همزه، آیه ۱)

اسراف و تبذیر:

«و اینکه مسرفان اهل آتش اند.» (سورة مؤمن، آیه ۴۳)

جرم و گناه:

«مجرمین مسلماً در عذاب جهنم، جاودانه خواهند ماند.» (سورة زخرف، آیه ۷۴)

تعدی از حدود الهی:

«و کسی که از خداوند و رسولش نافرمانی و از حدود الهی تجاوز کند او را در آتش وارد می کند که در آن جاودانه خواهد ماند و برای او عذاب خوار کننده ای است.» (سورة نساء)

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١﴾

هیچ مصیبتی رخ نمی دهد مگر به اذن الله، و هر کس به خدا ایمان آورد خداوند قلبش را هدایت می کند، و خدا (جلّ جلاله) به همه چیز دانا است. (۱۱)

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ» درین جمله از آیه متبرکه که الله تعالی برای ما می آموزاند که: مصیبت ها با اذن و علم الهی است، نه تصادفی و نه اتفاقی، بلکه در آنها اسراری نهفته است که الله تعالی خودش می فهمد و بر آن دانا است.

توجه انسان به احاطه علمی الله، سبب تحمل مصیبت ها و پایداری در برابر مشکلات است. و کسی که به علم و اراده الله تعالی ایمان دارد، در برابر حوادث، صبر و توکل و امید را از دست نمی دهد.

و دریافت الطاف الهی بر اساس عمل و به اصطلاح گام های عملی است که؛ خود انسان آنرا بر می دارد.

«وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ» هر کس خدا را تصدیق کند و بداند که تمام حوادث به حکم و قضا و قدر او اتفاق می افتد، قلبش به شکیبایی و رضا راهیاب می گردد و بر ایمان ثابت قدم و استوار مینماید. ابن عباس گفته است: یعنی قلبش به یقین می رسد، تا جایی که می داند آنچه بر او وارد شده است حتماً می بایست بر او وارد شود و فرار از آن ممکن نیست و مصیبتی که بر او وارد نشده است در اصل قرار نبوده است که بر او وارد شود؛ یعنی اگر قرار

باشد که بر او وارد شود، رد شدنی نیست و اگر قرار نباشد به آن آن دچار شود، هرگز بر او وارد نمی‌شود. (تفسیر طبری ۸۰/۲۸).

علقمه گفته است: این همان انسانی است که اگر مصیبتی بر او وارد شود می‌داند از جانب خدا آمده است، لذا به آن راضی می‌شود و در مقابل قضا و قدر خدا تسلیم می‌گردد. (مختصر ۵۱۰/۳).

«وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» خدا به همه چیز عالم است و در آسمان و زمین چیزی از او مخفی نمی‌ماند. قرطبی گفته است: تسلیم شدن انسان مطیع و عدم رضایت و خشنودی انسان عاصی در مقابل قضا و قدر الهی بر او پوشیده نیست.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٢﴾

و از خدا اطاعت کنید و از پیامبر فرمان برید، و اگر روی برگردانید [بدانید که] رسول ما جز رساندن آشکار وظیفه ندارد. (۱۲)

یعنی الله تعالی را (در اوامر و نواهی شریعت) اطاعت کنید و پیامبر صلی الله علیه وسلم را (در سنت هایش) پیروی نمایید، پس اگر روی گردانید، (بدانید که) همانا بر رسول ما جز پیام رسانی آشکار (وظیفه دیگری) نیست.

جمله «أَطِيعُوا اللَّهَ... فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ» این فهم را می‌رساند که: انسان، آزادخلق شده است، هم قدرت دارد سرپیچی و بغاوت کند و هم می‌تواند اطاعت کند.

«فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» پیامبران الهی، حق اجبار مردم را ندارند، فقط مسئول ابلاغ و رساندن دساتیر الهی هستند.

«الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»: یعنی تبلیغ آشکار، رساندن پیام روشن‌گر.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾

الله (تعالی) است که هیچ معبودی جز او نیست، پس مؤمنان فقط باید بر او توکل کنند. (۱۳)

«فَلْيَتَوَكَّلْ»: باید توکل کنند.

در همه امور باید توکل بر الله جل جلاله داشت، زیرا در آیه مبارکه به صورت مطلق می فرماید: «فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» و از جانب دیگر اطاعت، تنها لایق معبود حقیقی است. نشانه ایمان واقعی، هم همین را تقاضا می کند که باید توکل بر الله تعالی داشته باشیم.

امام صاوی میفرماید: بدین ترتیب پیامبر را تحریک نموده و او را به توکل به خدا و پناه بردن به او تشویق می کند. در ضمن مؤمنان را نیز آموزش می دهد که به خدا پناه ببرند و به کمک و یاری او مطمئن باشند. (تفسیر صاوی ۲۱۲/۴).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفُّوا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید بعضی از همسران و فرزندان دشمنان شما هستند، از آنها برحذر باشید، و اگر عفو کنید و چشم پوشی نمائید و ببخشید (بدانید) که خداوند بخشنده و مهربان است. (۱۴).

شان نزول آیه ۱۴:

۱۰۹۶- ترمذی و حاکم هردو به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: گروهی از اهالی مکه اسلام را پذیرفتند، اما زنان و فرزندان شان مانع هجرت آنها به مدینه منوره گردیدند. پس آیه: «إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ» در مورد ایشان نازل شد. هنگامی که خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم رسیدند متوجه شدند که مسلمان ها همه دانا و عالم به احکام شرع شده اند. بنابراین، عزم کردند که زنان و فرزندان خود را آزار و شکنجه نمایند. پس آیه «وَأِنْ تَعَفُّوا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» نازل شد.

(ترمذی ۳۳۱۷، حاکم ۲/ ۴۹۰، طبری ۳۴۱۹۸، طبرانی ۱۱ / ۲۷۵، از سماک از عکرمه از ابن عباس روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح می دانند. اسناد این قوی نیست، زیرا سماک در روایاتش از عکرمه مضطرب است. طبری ۳۴۱۹۹ به قسم مرسل روایت کرده است. طبری ۳۴۲۰۰ از وجه دیگر به صورت موصول از عطیة عوفی روایت کرده اسناد این به خاطر عطیة عوفی واهی است. اصل این دارای شاهد است که طبری ۳۴۲۰۱ از عطاء بن یسار و طبری ۳۴۲۰۴ از قتاده به قسم مرسل روایت کرده است.)

۱۰۹۷- ابن جریر از عطاء بن یسار روایت کرده است: تمام سورة تغابن در مکه مکرمه نازل شده است بجز آیات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ» تا آخر سوره که مدنی هستند، عوف بن مالک اشجعی زن و فرزند زیاد داشت. چون اراده جهاد و پیکار می کرد، زن و فرزندانش گریه می کردند و از رفتن منصرفش می ساختند و می گفتند: ما را به که میسپاری؟ دلش بر آنها می سوخت و به سرپرستی آنها می پرداخت. پس این آیات نازل گردید.

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

به حقیقت، اموال و فرزندان شما اسباب فتنه و امتحان شما هستند، و اجر و پاداش عظیم نزد الله است. (۱۵)

«فِتْنَةٌ»: امتحان. آزمایش (ملاحظه شود سورة انفال، آیه ۲۸). هدف این است که اموال و اولاد زینت و نعمت جهان و مایه دستیابی به سعادت هستند، در صورتی که در مسیر خداشناسی انسان را کمک کنند. اما اگر محبت آنان بر فرمان و رضای پروردگار ترجیح داده شود، مایه بدبختی می گردند (ملاحظه شود سوره های: آل عمران، آیات ۱۴ و ۱۵، سورة توبه، آیات ۲۲، ۲۳ و ۷۵). در این آیه مبارکه خطاب به کسانی است که: طاعت و ترک معصیت را بخاطر دست آوردن مال و یا هم در برای حب فرزندان خویش ترجیح میدهند.

یکی از ابعاد وجود انسان حُب ذات است. حُب ذات یعنی انسان خودش، فرزندش، طرز فکرش و هر چه متعلق به اوست، را دوست داشته باشد، اما یکزمان انسان از این حُب ذات در جهت منافع شخصی استفاده نموده و کاری به حق و ناحقش ندارد، اینجاست که متعلقات انسان بقول قرآن عظیم الشأن برای انسان فتنه خواهد بود و در آن جهان از آنها بازخواست شده و گرفتار خواهد شد.

همانگونه که فرزندان نباید در معصیت الله، اطاعت پدر و مادر نمایند؛ والدین هم نباید در مسیر معصیت و گناه؛ عمل فرزندان را تایید و آنها را تشویق و حمایت نمایند.

در این هیچ گونه جای شکی نیست که علاقه به اولاد در نهاد هر انسانی هست (حُب ذات)، ولی باید مواظب حد و حدودی باشیم.

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۲۴ سورة توبه) میفرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ».

(بگو: اگر پدران تان و پسرانتان و برادران تان و زنهایتان و خویشاوندانتان، و مال های که کسب کرده اید و تجارتی که از بی رواجی (و بی بازاری) آن می ترسید و عمارت های که آنرا می پسندید، نزد شما از الله و رسول او و از جهاد در راه الله محبوب تر است، پس انتظار کنید تا آن که الله حکمش (عقوبتش) را بیاورد. و الله مردم فاسق را هدایت نمی کند).

پیام این آیه مبارکه با تمام وضاحت می رساند که: متعلقات شما (فرزندان، عشیره و فامیل و امواتان) شما را از یاد الله باز ندارند، در غیر این صورت وارد فتنه ی بزرگی و جبراً ناپذیری می شود.

راه حل و نسخه عملی را پروردگار با عظمت در (آیه ۷۷، سورة قصص) چنین بیان میدارد: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا». (و در آنچه الله به تو داده است سرای آخرت را بجوی، و نصیب خود را از دنیا فراموش مکن، و چنانکه الله به تو نیکی کرده است (با دیگران) نیکی کن، و در زمین در تلاش فساد مباش که الله فسادکاران را دوست نمی‌دارد.) رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره این فتنه می‌فرماید: «يَأْتِي زَمَانٌ عَلَيَّ أُمِّي، يَكُونُ فِيهِ هَلَاكُ الرَّجُلِ عَلَيَّ يَدُ زَوْجِهِ وَوَلَدِهِ، يَعْيرَانِهِ بِالْفَقْرِ، فَيَرْكَبُ مَرَكَبَ السُّوءِ، فَيَهْلِكُ». (بر امت من زمانی می‌آید که در آن نابودی مرد بر دست زن و فرزند وی است زیرا آنان او را به فقر طعنه می‌زنند، در نتیجه او (برای کسب مال) به راه‌های بد سوار می‌شود و سرانجام نابود می‌گردد).

همچنین در حدیث دیگری آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةً، وَإِنْ فِتْنَةُ أُمِّي الْمَالُ». «همانا برای هر امتی فتنه است و همانا فتنه امت من مال است». و در حدیثی دیگری می‌خوانیم: «الْوَلَدُ ثَمَرَةُ الْقُلُوبِ وَإِنَّهُمْ مَجْبَنَةٌ مَبْخَلَةٌ مُحْزَنَةٌ». «فرزند ثمره دلهاست ولی بی‌گمان آنان ابزار ترسو سازنده، بخیل کننده و اندوه آفرین اند».

همچنین در حدیث دیگری می‌فرماید: «لَيْسَ عَدُوُّكَ الَّذِي إِنَّ قَتْلَتَهُ كَانَ فَوْزًا لَكَ، وَإِنْ قَتَلْتَكَ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَلَكِنَّ الَّذِي لَعَلَهُ عَدُوٌّ لَكَ: وَلَدُكَ الَّذِي خَرَجَ مِنْ صُلْبِكَ، ثُمَّ أَعَدِيَ عَدُوًّا لَكَ مَالُكَ الَّذِي مَلَكَتْ يَمِينُكَ». (دشمن تو آن کسی نیست که اگر او را بکشی رستگاری‌ای است برای تو و اگر او تو را بکشد به بهشت داخل می‌شوی ولی کسی که شاید او دشمن توست: فرزند توست که از صلب تو بیرون آمده است، سپس دشمن‌ترین دشمن برای تو مال توست که تحت تملک تو در آمده است).

و در حدیثی دیگری می خوانیم: «يُؤْتِي بِرَجُلٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فيقال: أَكَلَ عِيَالَهُ حَسَنَاتِهِ» (در روز قیامت مردی آورده می شود پس گفته می شود: عیال وی حسنات وی را خورده اند).

بصورت کل باید گفت: حب اموال و اولاد، از منظر قرآن عظیم الشأن واحادیثی نبوی، فتنه و آزمایش است. همین حب مال بود که قارون در آن غرق شد عاقبت بد و دردناکی را برای خود رقم زد.

باید با تمام صراحت بعرض برسانم که: حب اموال و اولاد چیز بدی نیست ولی نباید فراموش کنیم که: این دو حب را باید در مسیر رضای الهی قرار دهیم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقْ شَحْ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾

بنابراین تا آنجا که در توان دارید تقوای الهی پیشه کنید، و گوش دهید و اطاعت نمائید، و انفاق کنید که برای شما بهتر است، و کسی که از بخل نفس خویش در امان بماند پس همان رستگارانند. (۱۶)

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» در فرمانبرداری از او امر خدا تلاش و توانایی خود را به کار گیرید. و بیش از قدرت خود به خود تکلیفی را تحمل نکنید.

مفسران گفته اند: این حکم به وظایف و فضایل اعمال مربوط است که انسان به اندازه ی توانایی آن را انجام می دهد، اما در مورد محظورات باید به طور کلی از آن اجتناب شود. و دلیل این امر خبری است که از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل شده است: «وقتی دستور کاری را به شما دادم، به اندازه ی توانایی آن را انجام دهید، ولی اگر از چیزی نهی کردم، از آن اجتناب ورزید». (اخراج از شیخان)

«مَا اسْتَطَعْتُمْ»: مادامیکه می توانید. تا آنجا که در توان دارید (ملاحظه بفرماید سورة بقره، آیه ۲۸۶، سورة حج، آیه ۷۸).

«خَيْرًا»: مال و دارایی (ملاحظه شود سورة بقره، آیه ۱۸۰). در این صورت مفعول (أَنْفِقُوا) است، و معنی چنین است: از اموال و دارایی خود ببخشید.

خوب و نیک. در این صورت خبر فعل ناقصه مقدری است که تقدیر چنین است: «يَكُنْ ذَلِكَ خَيْرًا...» «مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ»: (ملاحظه شود سورة حشر، آیه ۹).

خواننده محترم!

در حدیثی که از حضرت ابو هریره (رض) روایت گردیده می فرماید: «إذا أمرتكم بأمر فأتوا منه ما استطعتم، وما هيئتكم عنه فاجتنبوه». «چون شما را به امری فرمان دادم پس تا آنجا که می توانید آن را انجام دهید و از آنچه که شما را از آن نهی می کنم، پرهیزید».

«وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا»: و بشنوید و اطاعت کنید» یعنی: آنچه را که بدان فرمان داده میشوید بشنوید، از اوامر اطاعت کنید و در همه حال تسلیم امر الهی و رسول الله صلی الله علیه وسلم باشید.

از سعید بن جبیر (رض) در شأن این آیه چنین روایتی شده است: زمانی که آیه «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» (سورة آل عمران، آیه ۱۰۲). «از خدا به حق تقوای آن پروا کنید» نازل شد، کار بر مسلمانان دشوار گشت پس چنان به عبادت و دعا، زاری و نماز قیام کردند که بند های پای شان ورم کرد و پیشانی هایشان زخم برداشت، همان بود که الله تعالی برای سبک کردن کار بر مسلمانان آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ...» (آیه ۱۶ تغابن) را نازل فرمود: (تا آنجا که در توان دارید تقوای الهی پیشه کنید، و

گوش دهید و اطاعت نمائید، و انفاق کنید که برای شما بهتر است). بنابراین، گروهی از مفسران مانند قتاده برآنند که این آیه ناسخ آیه «آل عمران» میباشد اما دیگران برآنند که میان دو آیه تعارضی نیست زیرا مراد آیه آل عمران نیز تقوای ما فوق توان نیست بلکه انسان در محدوده توانایی خود به تقوای الهی مأمور است. بنابراین، این آیه تفسیرکننده آیه «آل عمران» است نه ناسخ آن.

إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٧﴾

اگر به خدا قرض الحسنه دهید آنرا برای شما چندین برابر می‌سازد، و شما را می‌بخشد و خداوند شکر کننده و بردبار است. (۱۷)

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

دانای همه پوشیده و آشکار و توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱۸)

علم الله تعالى نسبت به آشکار و پنهان یکسان است. و این همه دساتیر، تشویقات و بخشش های الهی، حکیمانه است.

در این هیچ جای شکی نیست که: تنها کسی که از غیب خبر دارد و از آینده برای ما خبر می دهد خداوند متعال است حتی خداوند عزوجل به رسول الله صلی الله علیه وسلم در (آیه ۶۵: سورة النمل) میفرماید: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (ای رسول الله بگو که در همه آسمانها و زمین جز خداوند کسی از علم غیب آگاه نیست)

نه تنها آگاهی ندارد بلکه: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» (سورة انعام، آیه ۵۹) (کلیدهای غیب تنها نزد او است جز او کسی آن را نمی داند).

شیخ عبدالرحمن بن سعدی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «این آیه یکی از بزرگترین آیاتی است که علم فراگیر الهی را به طور مشروح بیان داشته، و

تصریح می کند که علم او همه خفایا و نهانها و امور غیبی را در بر می گیرد، و هرکس از مخلوقاتش را که بخواهد از آن امور غیبی آگاه می سازد. و بسیاری از امور غیب را از فرشتگان مقرب و پیامبران پنهان داشته، و آنان را بدان آگاه نکرده است، تا چه رسد به اینکه کس دیگری از جهانیان را از آن با خبر نماید. و او به حیوانات و درختان و ریگها و سنگریزه ها و خاکهایی که در بیابانها و صحراها می باشد آگاه است. از آنچه که در دریاها وجود دارد از قبیل حیوانات، معادن، و سایر موجودات زنده ای که آب آنها فرا گرفته، آگاه است.» «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (سورة نحل، آیه ۷۷) یعنی: (و نهان و غیب آسمانها و زمین از آن الله است).

قابل تذکر است که در برخی از موارد یکه: پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد مسئله خبر داده است به سبب وحی بوده است و او خود نمی دانسته است و آنها از نزد الله تعالی به واسطه برقراری وحی بدست آورده و آن هم مواردی که الله تعالی اراده نموده و به ایشان خبر داده اند و با قطع وحی دیگر هیچکس نمی تواند چنین ارتباطی را داشته باشد. و مطابق رهنمود قرآنی گفته می توانیم که حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم علم غیب نداشت، و غیب را نمیدانست: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَا سَتَكُنَّ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (سورة اعراف: آیه ۱۸۸)

یعنی: (بگو جز آنچه الله بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمیرسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می آورند نیستم).

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، بلکه فقیر و نیازمند و تحت تدبیر خدا هستم، هیچ خوبی و خیری به من نمی رسد مگر از جانب الله، و شر را جز او از من دور نمی کند و من هیچ علم و آگاهی ندارم جز آنچه الله (تعالی) به من آموخته است. «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سَتَكُنْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» و اگر غیب می دانستم اسبابی را فراهم می آوردم که برای من منافع و مصالحی فراوان به بار آورد، و از هر آنچه که به بدی و ناگواری منجر می شود پرهیز می کردم، چون در آن حالت به عواقب و سرانجام امور آگاه می گشتم، ولی چون اطلاعی از غیب ندارم، بدی و بلا به من می رسد، و بسیاری از منافع دنیا را از دست می دهم. پس این بیانگر آن است که من غیب نمی دانم.

«إِنِّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ» من فقط بیم دهنده ای هستم که مردم را از عقوبت های دینی و دنیوی و اخروی می ترسانم، و کارهایی را که منجر به عقوبت های دنیوی و اخروی می شود بیان می کنم و مردم را از آن برحذر می دارم. «وَبَشِيرٌ» و فقط مژده دهنده به پاداش دنیا و قیامت هستم، و آن با بیان کارهایی است که انسان را به پاداش دنیا و آخرت می رساند.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الطلاق

جزء ۲۸

سورة ی طلاق در مدینه منوره نازل شده و دارای دوازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سورة به سبب بیان احکام طلاق و عدت (اگر مردی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق دهد، بر زن واجب است که خانه شوهرش را ترک نکند، بلکه تا پایان مدت عده خویش در منزل شوهرش باقی بماند.) و نیز افتتاح این سورة با فرموده حق تعالی که می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» (سورة الطلاق: ۱) «طلاق» نامیده شد.

طلاق:

طلاق: جدائی: «طَلَقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ زَوْجِهَا: بانت» (قاموس قرآن، جلد ۴، صفحه ۲۳۱)

علت نام گذاری:

«سورة الطلاق»؛ این نام گذاری به سبب آیات اول تا هفتم سورة طلاق است. چنانچه یاد آور شدیم در این سورة مباحث و احکام طلاق و دفاع از حقوق زنان مورد بحث قرار گرفته است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة:

طوری که در فوق هم متذکر شدیم که: تعداد آیات این سورة دوازده و تعداد کلمات آن به دوصد و چهل و هفت کلمه، و تعداد حروف آن به هزار و شصت

حرف می‌رسند. (البته به ذکر اقوال مختلفه مفسرین در بابت، کلمات و حروف این سورة).

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سورة طور مطالعه فرمایید.

اهداف اساسی و کلی سورة طلاق:

اساسی ترین هدف سورة طلاق را بیان قوانین طلاق و دفاع از حقوق زنان تشکیل می‌دهد.

فضای نزول سورة:

در دوران تشکیل حکومت اسلامی توسط پیامبر اسلام در مدینه گاهی اوقات اختلافاتی بین زوجین مسلمان پیش می‌آمد که در برخی موارد منجر به جدایی زن و شوهر از هم می‌شد. بنابراین لازم بود احکام و آداب طلاق برای مسلمانان تبیین بشود تا هر کدام از زوجین به حقوق و احکام خودشان آشنا باشند و حقی از کسی ضایع نشود. خداوند متعال سورة طلاق را در چنین فضایی و البته برای آگاهی همه مسلمانان آن زمان و آینده نازل نموده است.

ارتباط سورة الطلاق با سورة قبلی:

الله تعالی سورة تغابن را با ذکر زنان و احتیاط از آنها پایان داد، سورة طلاق را به ذکر زن‌ها و احکام و وظائف جدایی و طلاق آنها شروع کرد.

محتوای سورة:

مبحث اساسی این سورة را دفاع از حقوق زنان؛ از جمله موضوعات طلاق و عدت، را در بر می‌گیرد.

قابل تذکر است که هفت آیات اولی این سورة، پیرامون موضوع طلاق و احکام و مسائل مربوط آنرا مورد بحث قرار داده است، و به همین علت است که این نام سورة «طلاق» را بخود گرفته است.

بخش دوم سوره، در حقیقت انگیزه اجرای بخش اول است که عظمت خداوند متعال، و عظمت مقام رسول الله صلی الله علیه وسلم، و پاداش صالحان، و مجازات بدکاران، را مورد بحث و تمرکز قرار داده است. قابل یادآوری است که این سوره در زمان که اولین پایه و اساس دولت اسلامی در مدینه منوره در حال تأسیس بود، نازل گردیده است.

مفسرین می نویسند: بنابر بروز برخی از اختلافات که بین زوجین مسلمان پیش می آمد که در برخی موارد منجر به جدایی زن و شوهر از هم می شد. بنابراین لازم بود احکام و آداب طلاق، حدود و ثغور و مرز این امر خطیر و مهم معاشرت انسانی به طوری عادلانه برای مسلمانان تبیین و تدوین می شود، تا هر کدام از زوجین به حقوق و احکام خودشان آشنا باشند و حق هیچ کدام از طرفین در آن ضایع نشوند. الله تعالی سورة طلاق را در چنین فضایی و البته برای آگاهی همه مسلمانان آن زمان و آینده، نازل نموده است.

مبغوضترین حلال:

قبل از همه باید بعرض رسانید که: طلاق در دین مقدس اسلام حکمت است نه حکم، در روایتی از ابن عمر (رض) آمده است که: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مورد طلاق فرموده است: «أبغض الحلال إلى الله الطلاق». وما أحل الله شیاً أبغض الیه من الطلاق» (مبغوض ترین - زشت ترین - حلال ها پیش پروردگار طلاق است. هیچ چیز حلالی نزد الله مبغوض تر از طلاق نیست) (راوی حدیث: احمد، ابو داوود، ابن ماجه و حاکم به سند صحیح).

دین مبین اسلام همان طوریکه ازدواج و وصلت را بین مرد و زن را مطابق احکام شرع یک امر مقدس، ذی حکمت، ذی ثمر و حیاتی دارای ابعاد مختلف معرفی داشته است، بنوبه خویش طلاق را نامقدس، ناخوش آیند، و به یک کلمه امر مبغوض، ناشایسته و مکروه، معرفی میکند و به پیروان خویش

هدایت فرموده است که برای جلوگیری آن ازهر وسیله ممکن باید استفاده بعمل آرند، ودر زمینه با تعقل و تفکر خردمندانه برخورد بدارند. دین مقدس اسلام برای مرد اجازه نداده است که هر وقتی که دل اش بخواهد به زنش طلاق دهد.

در این هیچ جای شک نیست، که اگر ضروری باشد ودر چوکات قواعد و قوانین شرعی وقوع آن صورت گرفتنی باشد، طلاق باید در زمانی واقع شود که حلال باشد و در زمانی صورت گیرد که شرع اسلام آنرا مشخص نموده است و آن عبارت از زمانی است که زن در حالت حیض و نفاس نباشد.

طلاق در ادیان:

اگر تاریخ بشریت و مسایل مربوط به طلاق و جدا شدن زن و مرد و یا بی سرنوشت ماندن زنان و عدم رسیدگی مرد وزن (زوجین) به وجایب خویش درین عرصه را در سایر ادیان، ملل و تمدن های قبل از اسلام مورد مطالعه قرار دهیم در خواهیم یافت که دین اسلام یگانه دینی است که اساسات و ضوابط محکم منطقی، انسانی و واقعینانه را برای جدا شدن و طلاق زوجین وضع نموده است.

میگویند درین یونانی ها، معمول بود زمانیکه مرد از زنش قهر میشد، او را از خانه خود خواه باحق میبود و یا ناحق بیرون میکرد، زن حق دفاع از خود را نداشت.

همچنان در تمدن رومیها طلاق جزء ارکان ازدواج محسوب میشد، طوریکه قضات روم قدیم ازدواجی را که طرفین به شرط عدم طلاق انجام می دادند، باطل می دانستند و حکم به بطلان آن صادر می کردند.

البته رومی های قدیم در ازدواج دینی خود، طلاق را حرام میدانستند. اما در عین حال قدرت و تسلط بی حد و حصری به مرد داده بودند که در حق زن اعمال نماید؛ حتی گاهی به او این اجازه را می دادند که زنش را هم بکشد.

طلاق در یهودیت:

اگر دین یهودیت را بصورت دقیق مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم، در خواهیم یافت که این دین هدایت نسبتاً سالم و خوبی را در باره حقوق زن در نظر گرفته است ولی طلاق را به صورت شایعی مباح نموده است، تا جائیکه اگر جریمه و گناهی بر زن ثابت شود، مرد مجبور است او را طلاق دهد و حتی اگر شوهر از گناه زنش هم صرف نظر نماید، باز قانون او را مجبور به دادن طلاق میسازد. بطور مثال یا اگر زنی ده سال هم با شوهرش زندگی کرده باشد و بنابر عللی از او اولاد نداشته باشد، طبق قانون مرد مجبور است زن خویش را طلاق دهد.

در مذاهب مختلف یهودیت هستند گروه‌های که که طلاق و جدایی زن از شوهرش به اساس توافق رهبر مذهبی (بزرگ سینا گوگ - عبادتگاه یهودان) ممکن و مجاز است.

مطمناً در یهودیت، مسیحیت و سایر ادیان ابراهیمی موجود در جهان باید گفت که اولاً ما مسلمانان باور داریم که این ادیان تحریف شده، اما باوجود آن هم باور و آگاهی داریم که درین ادیان نیز مذاهب مختلف وجود دارند که مواضع شان در برخی موارد درین خود شان نیز متفاوت است که رفتن به همه این جزئیات ما را از بحث اصلی ما خارج میسازد.

طلاق در مسیحیت:

دین مسیح در امور طلاق با یهودیت مخالف است. انجیل از قول حضرت عیسی علیه السلام روایت میکند که طلاق حرام است و ازدواج با زن و مردی که با طلاق از هم جدا شده اند، حرام است.

در انجیل متی ۵: ۳۱-۳۲ آمده است: «به شما گفته شده بود کسی که زنش را طلاق دهد باید طلاق نامه اش را به او بدهد. اما من به شما می گویم کسی که

زنش را بدون انجام عمل زنا، طلاق دهد، زنش را به صورت زناکار در می آورد، و کسی که با زن مطلقه ای ازدواج نماید، دچار زنا شده است» در انجیل مرقس ۱۰: ۱۱-۱۲ آمده است: «کسی که زنش را طلاق دهد وزن دیگری بگیرد با زن دومی زنا کرده است، و هرگاه زن، شوهرش را قبول نکند و طلاق بگیرد و با مرد دیگری ازدواج نماید به گناه زنا دچار شده است.» انجیل علت شدت عمل در تحریم طلاق را به این منطق مرتبط می سازد: چیزهای که خدا آنها را با هم جمع کرده باشد انسان حق جدایی آنها ندارد.» ما مسلمان ها هم بر همین عقیده هستیم که معنی این جمله درست است؛ ولی سوال در اینجا است که این مسئله چه منطقی و یا چه ربطی برای تحریم طلاق دارد.

خداوند متعال که زن و شوهر را با هم جمع کرده است این بدین معنی است که اجازه این ازدواج را خداوند پاک صادر نموده است. این درست است که خداوند پاک زن و شوهر را با هم جمع نموده ولی انسان به اختیار خود به انعقاد عقد نکاح موافقه نموده است. بلی الله تعالی با علم ازل خویش ازین وصلت آگاهی دارد اما تصمیم عقد نکاح از انسان و مرد وزن است. اگر گفته شود که این به اجازه الله تعالی است مثل اینست که خداوند متعال آنان را با هم جمع کرده باشد، در صورتیکه اگر زن و مرد بنابر دلایل و عواملی میخواهند از هم جدا شوند، پس اجازه جدایی، طلاق آنها نیز باید خداوند پاک صادر نماید. و یا این جدایی نیز از جانب خداوند متعال صورت گرفته است. به همین تفکر است که در بعضی از عقاید دینی تصمیم درین مورد را به رهبر دینی و مذهبی خویش موکول کرده اند. یعنی اجازه صدور طلاق هم از جانب خدا میشود و این منطق درست و مطابق فهم درست از دین و دین اسلام نیست. مطمئناً بر مسلمان است که در همه حالات عادل و با

انصاف باشد و در دایره هدايات الهی و سنت رسول الله صلى الله عليه وسلم
تصميم بگیرد.

دين اسلام خواستار زندگي سعادت‌مند برای خانواده بوده، نقش و رسالت مرد
و زن را در خانواده و جامعه مشخص ساخته و میخواهد که زن و شوهر از
لحاظ اخلاقی و نحوه معاشرت با یکدیگر، در حد مطلوب و ایدال زندگي
نمایند. مسلماً که در مسئله طلاق هم ذات باری تعالی میخواهد این امر
بشکل معروف و احسن تنظیم و صورت گیرد.

ترجمه و تفسیر سورة الطلاق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِتُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴿١﴾

ای پیامبر! زمانی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت عده (عدت) شان طلاق دهید و عده را بشمارید و از پروردگارتان بترسید.

و آنان را [در مدتی که عده خود را می گذرانند] از خانه هایشان بیرون نکنید و آنان هم [در مدت عده] بیرون نروند مگر آنکه عمل زشت آشکاری را مرتکب شوند و این حدود الله است و هر کس از حدود الله تجاوز کند در حقیقت بر خود ظلم کرده است. تو نمیدانی، چه بسا الله بعد از آن امری (دیگر) در میان آورد. (۱)

«أَحْصُوا» از «احصاء» به معنای شمارش و اصل آن، «حِصَى» به معنای سنگ ریزه است، زیرا در قدیم با ریگ و سنگریزه، حساب را نگه می داشتند.

«بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ»، زنا کردند یا آزار اهل خانه است که مجوز اخراج همسر مطلقه از خانه می شود.

«لِعَدَّتِهِنَّ»: زمانیکه وقت شان فرا رسیدن یعنی اینکه صیغه طلاق در زمانی اجرا شود که زن از عادت ماهانه پاک شده، و شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد.

«أَحْصُوا الْعِدَّةَ»: زمان عِدّه را نگهدارید و دقیقاً محاسبه کنید. یعنی باید سه بار ایام پاکی خود از حیض را به پایان رساند.

«لَا يَخْرُجْنَ»: برای زنان جائز نیست از منزل بیرون بروند مگر با رضایت طرفین.

«يُحْدِثُ» «دفع تازه ای فراهم آورد، پدید آورد».

با این هدایات صریح و سایر هدایات مربوط دین مبین اسلام یک تحول بزرگ را در جامعه رونماساخت و آورد که جامعه و کردار انسانها و مسلمانان را جهت و استقامت انسانی و بهتر داد در صورتیکه مشکل درین زوجین، زن و شوهر ایجاد شود به کشتن، زجر، آزار، بی سرنوشت بودن و سایر اعمال ناشایسته در حق زن روا دست نه زده بلکه در مورد مطابق به رهنمود شرعی اسلام و قواعد انسانی باوی عمل نموده و از افراط و تفریط درین عرصه که در آن وقت و نزد بخش از انسانها امروز نیز یک مسئله عادی است، دست بردارند و در چوکات این اصول و قواعد روشن انسانی و اسلامی عملی کنند.

شأن نزول آیه ۱:

۱۰۹۹- حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبد یزید ابورکانه أم رکانه را طلاق داد و با زنی از مزینه ازدواج کرد. أم رکانه خدمت پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! از من نبود، از من نبود، مگر این رنگ سرخ [منظورش این بود که مرا در ایام حیض طلاق داده است] پس در باره او «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» نازل شد. (حاکم ۲ / ۴۹۱ این را صحیح می شمارد).

ذهبی میگوید: این روایت واهی و خطاست چون عبد یزید به اسلام مشرف نشده.

۱۱۰۰- ابن ابوحاتم از طریق قتاده از انس رضی الله تعالی عنه روایت کرده است: پیامبر اکرم حفصه (رض) را طلاق داد. و آن بزرگوار به خانواده خویش پیوست. پس الله تعالی آیه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» را نازل کرد و به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم گفته شد که به او رجوع کند، چون او یک زن نمازگزار و روزه گیر است.

۱۱۰۱- ابن جریر این حدیث را از قتاده به شکل مرسل روایت کرده است. (تفسیر طبری، همان منبع، جلد ۲۸، صفحه ۱۳۲).

۱۱۰۲- ابن منذر از ابن سرین به نوع مرسل روایت کرده است.

۱۱۰۳- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: آیه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» در مورد عبدالله بن عمرو بن عاص و طفیل بن حرث و عمرو بن سعید بن عاص نازل شده است. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

طلاق:

طلاق کلمه عربی است که در لغت به معنی بیزاری و جدایی کامل ورها کردن، بوده و در اصطلاح حقوقی عبارت است از: جدا شدن زن از مرد، و انحلال عقد شرعی نکاح.

در عصر امروز درین مورد دو اصطلاح در قوانین جهان و اسلام بکار گرفته میشود که در مبداء همان طلاق بائن که زن و شوهر کاملاً جدا پنداشته میشوند و طلاق رجعی که طی آن، مرد بعد از طلاق و قبل از آمدن مدت (عدتش) میتواند بدون تجدید عقد، به زن خود رجوع کند.

طلاق که در قوانین امروز در مرحله اول سپریش (Separation) و در مرحله بعدی نهایی میگردد در زبان انگلیسی دیورس (Divorce) که

در آلمانی آنرا (geschieden) گویند، ترجمه شده. در نتیجه (دیورس، گیشیدن) و یا طلاق جدایی صورت می گیرد که برای آن اصطلاح سپاریشن یعنی (Separation) مرحله اول آن است استعمال میدارند که در نتیجه و در صورت ناکامی تمام تلاش های انسانی و متخصصین فن و در اسلام عدم توانایی بزرگان خانواده به حل مشکل مطابق رهنمود و روش مشخص طلاق واقع میشود. چنانچه گفته آمدیم قبل از وقوع طلاق به مفهوم ختم عقد نکاح به صورت کامل همان حالت سپاریشن و جدایی در نتیجه خراب شدن روابط زن و شوهر در کشور ها وجوامع مختلف امروزی نیز به وقوع میپیوندد که هنوز روابط رسمی نکاح و زنا شویی وجود میداشته باشد.

حق طلاق در دین اسلام حق در چوکات عدالت و دساتیر اسلامی حق مرد است و مانند بخش دیگر ادیان آسمانی نه ممنوع است نه کار ملاو امام دینی. اما در همین رابطه اصطلاح تفریق یعنی خواستن جدایی و طلاق توسط زن و از جانب زن در قوانین اسلام و قانون مدنی کشور های اسلامی و افغانستان از محکمه نیز مطرح است که در صورت موجه بودن دلایل ارایه شده زن به محکمه قاضی به ختم عقد حکم میکند. اگر موضوع به محاکم ثلاثه رفت و به تفریق حکم نه شد، مطابق به قانون حق دارد که باردیگر درخواست تفریق کند که درین صورت مطابق به قانون قاضی باید به تفریق حکم کند. جزئیات این مسایل و اینکه اول مسئله اطفال و بعد مال تصفیه شده و تصمیم گرفته شده و بعد به فسخ عقد نکاح میپرازند در قانون صراحت های مشخص وجود دارد که این حالت را در کشور های مختلف اسلامی و در قانون مدنی افغانستان نیز از همان آغاز تدوین و از سالهای پنجاه، قرن گذشته به صورت مفصل درج و مدون ساخته اند.

اقسام طلاق:

طلاق به اعتبار صیغه و لفظ به طلاق صریح و غیر صریح و از نظر شرعی به طلاق سنی و طلاق بدعی و از روی نظر به وقت وقوع آن به طلاق منجز و طلاق معلق و به اعتبار اثر آن در پایان دادن زندگی مشترک زن و شوهر به طلاق رجعی و طلاق بائن تقسیم میشود.

صیغه طلاق:

صیغه طلاق عبارت از لفظی میباشد که شوهر برای دلالت انحلال رابطه ازدواجی بر زبان می راند که گاهی بطور آشکار و گاهی هم بطور کنایه یعنی غیر آشکار میباشد و به زبان اداء میگردد.

طلاق صریح و یا طلاق آشکار:

طلاق صریح و یا طلاق آشکار عبارت از طلاقی میباشد که از معنی کلام در وقت تلفظ آن معلوم میشود. مانند آنکه شخصی به زن خود بگوید: طلاق هستی، یا مطلقه هستی و یا هر لفظ دیگری که از طلاق مشتق شده باشد. امام شافعی (رح) میگوید: الفاظ طلاق صریح سه است: طلاق، فراق و سراح که هر سه این الفاظ در قرآن مجید تذکر یافته اند.

بر بنیاد همین منطق است که تعداد از فقها بر این عقیده اند که طلاق واقع نمیشود مگر به یکی از این سه لفظ، زیرا طلاق در شرع به همین سه لفظ آمده است. و لفظ طلاق شرعی نیز باید به همین سه لفظ اداء گردد.

طلاق کنایی:

طلاق کنایی طور است که شخص لفظی را بر زبان میآورد که این لفظ به اراده طلاق دلالت نکند، بلکه از روی کنایه بر آن دلالت بنماید. مثلاً اینکه شخصی به زن خود بگوید: تو بائن هستی، که در کلمه بائن بعد و فراق نهفته است، و یا مانند آنکه به زن خود بگوید: تو بر من حرام هستی، که احتمال حرمت تمتع و حرمت اذیت هر دو را در بر میگیرد.

در طلاق صریح بدون احتیاجی به نیت که منظور را آشکار سازد، طلاق واقع میشود، زیرا هدف و مقصود آن به اساس ظاهر بودن دلالت و وضوح معنی آشکار میباشد.

در طلاق صریح شرط آنست که لفظ به سوی زن مضاف باشد مثلاً اینکه شوهر بگوید: زن من طلاق است، یا اینکه به زن خود بگوید: طلاق هستی. اما در مورد طلاق کنایی باید گفت که بدون بینة دلیل واقع نمیشود، پس اگر شوهر به لفظ صریح به آدرس زن خویش بگوید و اراده طلاق را نداشته باشد، قضا او را تصدیق نموده و طلاقش واقع میشود، اما اگر شخصی که لفظ کنایی را بکار برده بگوید که نیت طلاق را نکرده و نیت دیگری داشته قضا او را تصدیق نموده و طلاقش واقع نمی گردد، زیرا معنی طلاق و معنی دیگری هردو را داشته و چیزی که هدف را تعیین می کند نیت و مقصد میباشد. طوریکه در مذهب امام مالک و مذهب امام شافعی فقط نیت را معتبر دانسته و اساس بیان مقصود در این الفاظ میدانند.

پس اگر گوینده از آن نیت طلاق را داشته باشد طلاق واقع میشود و اگر از آن نیت طلاق را نداشته اعتباری نخواهد داشت، زیرا گوینده از آن قصدی نداشته است.

پیروان مذهب امام حنبل رحمه الله علیه میگویند که توسط دلالت حال و نیت به این الفاظ طلاق واقع میشود یعنی ایشان آنرا در حساب طلاق میدانند، در صورتیکه دلالت تا ئیدش کند و یا شوهر از آن نیت طلاق را داشته باشد. پیروان مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله علیه می گویند که گفتن الفاظ کنایه در صورت موجودیت نیت طلاق واقع میشود و همچنان به کنایات در صورت دلالت حال نیز طلاق واقع میگردد.

طلاق به اعتبار وقوع:

طلاق به اعتبار وقوع به سه نوع تقسیم میگردد: منجز، مضاف، و معلق.

طلاق منجز:

طلاق منجز که میتوان آنرا طلاق انجام شده خواند، عبارت از طلاق میباشد که لفظ آن بدون شرط وتأخیری صادر شود مانند آنکه شوهر به زن خود بگوید: ترا طلاق کردم یا تو طلاق هستی، که این الفاظ در حال بدون اضافت به وقت و یا تعلیق به شرطی به وقوع طلاق دلالت دارند. در مورد این نوع طلاق حکم چنین است که به مجرد صدور عبارت طلاق در صورت موجودیت شروط، طلاق واقع میشود.

طلاق مضاف:

طلاق مضاف عبارت از طلاق است که صیغه آن به زمانی مربوط باشد و هدف از آن وقوع طلاق باشد هر وقتی که زمان مذکور برسد، مثلاً زمانی که شوهر به زن خود بگوید: «تو فردا طلاق هستی، یا در اول ماه طلاق هستی» و غیره.

امام ابو حنیفه (رح) و امام مالک (رح) گفته اند: طلاق در حال واقع میشود. اما امام شافعی (رح) و امام احمد (رح) گفته اند: طلاق تا زمان واقع نمی شود، مگر آنکه وقت معینه آن فرا رسد.

ابن حزم (رح) میگوید: اگر کسی بگوید که چون اول ماه فرا رسد طلاق هستی یا وقت وزمان دیگر را ذکر کند، زنش بدین ترتیب طلاق نمی شود، نه در حال و نه در اول ماه.

حکم طلاق مضاف بیک وقت معین آنست که طلاق واقع نمی شود مگر آنکه وقتی را که در صیغه طلاق تعیین نموده فرا رسد.

طلاق معلق:

طلاق معلق عبارت از آن طلاق است که شوهر وقوع آنرا به یکی از رویدادها یا آینده مربوط سازد، یا صیغه طلاق را به یکی از ادوات شرط و یا چیزی که به معنی یکی از آنها باشد قرین نماید مانند: «اگر چون، وقتی و غیره..» مثلاً اگر شوهر به زن خود بگوید: «اگر به فلان جای رفتی طلاق هستی.» در این صورت طلاق واقع نمی شود مگر آنکه بجایی که در عبارت معین شده استعمال گردد، زیرا شوهر وقوع طلاق را به رفتن زن به آن جای معلق نموده است.

فقها در مورد وقوع طلاق معلق آرای مختلف دارند، ولی احناف و شوافع آنرا طلاق میدانند.

تقسیم طلاق به اعتبار تأثیر:

طلاق به اعتبار تأثیر به دو نوع هر یک: (۱- طلاق رجعی و ۲- طلاق بائن) تقسیم میگردد.

۱- طلاق رجعی:

عبارت از طلاق است که طی آن، مرد بعد از طلاق و قبل از آمدن مدت (عدتش) می تواند بدون تجدید عقد، به زن خود رجوع کند.

«الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان» «طلاق که قابل بازگشت و رجوع است، دوبار است یا باید زن را به شکل معروف و متعارف حفظ کرد و یا او را به احسان و نیکو کاری رها نمود» (سوره بقره آیه متبرکه: ۲۲۹) یعنی طلاق را که خداوند مشروع نموده یکی بعد دیگر میباشد و شوهر حق دارد که بعد از طلاق اول به وجه پسندیده زن را برای خود نگهدارد و همچنان جایز است که بعد از این او را برای باردوم طلاق دهد، البته این حق او در صورت طلاق رجعی میباشد.

پروردگار با عظمت فرموده است: «والمطلقات يتربصن با نفسهن ثلاثة قروء، ولا يحل لهن أن يكتمن ما خلق الله في ارحامهن إن كن يؤمن بالله واليوم الآخر وبعو لهن حق بردهن في ذلك إن أردوا اصلاحاً» (سوره بقره آیت ۲۲).

«وزنانی که طلاق داد شده اند ایشان را انتظار سه حیض (یا سه طهر) کنند خویشتن را و جایز نیست برای ایشان که پنهان کنند آنچه که خدا آفریده است در رحم های شان، اگر ایمان می آرند به خداوند و روز قیامت و شوهران ایشان سزاوار تر اند به باز آوردن ایشان، اگر خواهند نکو کاری» و خداوند متعال به سبب حکمت بسیار بزرگی آنرا وضع نموده که حکمت آنرا خود خداوند متعال چنین بیان نموده است. «لا تدری لعل الله يحدث بعد ذلك امرأ» (سوره طلاق آیت ۱۸) «هیچ کس نمی داند شاید که الله پید ا کند بعد از «طلاق» کاری را زیرا چون شوهر زن خود را یک طلاق رجعی بدهد و حکم شریعت هم آنست که در مدت عدت زن در خانه شوهر بماند، بدین ترتیب ممکن است که شوهر تفکر نموده و در تصمیم خود تجدید نظر کرده و به زن خود دوباره رجوع کند.

این احتمال بخاطر زیاد است که سنت شوهر را مکلف نموده که زن را در طهری که با او جماع ننموده طلاق دهد، لذا اگر کوچکترین علاقه یی بدان زن داشته باشد، حتماً به او رجوع می نماید.

در یکی از احادیث متبرکه روایت است که: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم (عبد الله پسر عمر (رض) زنش را در حالت حیض طلاق داد، حضرت عمر در این مورد از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد، پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

«مرة فليراجعها ثم إن شاء طلقها وهي طاهر قبل أن يمسه فذلك الطلاق للعدة»

(به او دستور ده زنش را به نکاحش برگرداند، سپس اگر خواست او را در حالت طهر و قبل از مجامعت طلاق دهد، و این طلاق برای عده است).

دین مقدس اسلام همه جدوجهد مشروعش را بخرج میدهد تا به هر ترتیب و وسیله مشروع و ممکن که باشد از وقوع طلاق و جدایی به شکل از اشکال جلوگیری بعمل آرد و به پیروان خویش تأکیدات همیشگی مینماید تا به تفکر و مشوره باز گردند و زندگی مشترک خویش را به آسانی برهم نه زنند.

بدین اساس اگر زن در خانه شوهر باقی بماند مراجعه به تفکر در مرد بوجود آمده و اگر طلاق به علت غضب و یا سایر انفعالات دنیوی صورت گرفته باشد، امکان مراجعه دوباره بی نهایت زیاد است.

ولی زمانیکه زن حدود سه ماه در خانه شوهر بماند و هیچ تأثیری بر او ننمود و به زن خویش مراجعه هم نکرد، در این صورت مطلب واضح گشت که تصمیم شان نهایی است بناءً ضرورت زندگی مشترک از بین میرود، که به گذشت عدت وصف طلاق رجعی هم پایان می یابد، و وصف طلاق بائن را بخود میگیرد.

تبصره:

خداوند متعال در (سورة بقره، آیت ۲۳) میفرماید: «فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ بَعْدَ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ.» یعنی وقتیکه شوهر زن خویش را بعد از دو مرتبه برای بار سوم طلاق نمود در این صورت این زن برایش حلال نمیشود مگر آنکه بصورت صحیح با مرد دیگری با رضایت ازدواج کند. و اگر زن با این شوهر خویش بازهم خوش نباشد و از آن طلاق بگیرد، شوهر اولی اگر خواسته باشد میتواند با وی ازدواج نماید.

حکم طلاق رجعی:

در مدت طلاق رجعی مرد میتواند از زن خویش استمتع نماید، زیرا عقد ازدواج تا هنوز باقی میباشد، اگر چه طلاق رجعی سبب تفرقه میباشد اما آثار آن تا زن در عدت است مترتب نشده بلکه پس از سپری شدن عدت و رجوع

نکردن آشکار می‌گردد. اگر در مدت طلاق رجعی یکی از طرفین زن و یا شوهر بمیرد، دیگری میتواند از او ارث ببرد. زیرا تا زمانیکه مدت عدت سپری نشده نفقه زن بر شوهر واجب است.

۲- حکم طلاق بائن:

طلاق بائن عبارت از طلاق است که طی آن، مرد بعد از جدائی حق رجوع به زن خود را بدون عقد مجدد ندارد. و این طلاق هم بدو نوع است: (طلاق بائن صغری و طلاق بائن کبری تقسیم می‌گردد).

طلاق بائن صغری:

عبارت از طلاق است که کمتر از سه است. اگر شوهر زن خود را برای بار اول یک طلاق بدهد و عدتش بگذرد طوریکه قبل از سپری شدن عدت به او رجوع نکند این طلاق بعد از انتهای عدت بنام طلاق بائن یاد میشود اما چون اولین باریست که او را طلاق داده لذا طلاق بائن صغری گفته میشود، طوریکه شوهرش که او را طلاق داده میتواند با نکاح جدید و مهر جدید با او ازدواج نماید.

طلاق بائن کبری:

عبارت از سه طلاق مکمل می باشد. اگر شوهر برای بار سوم زن خویش را طلاق دهد، بصورت نهایی از آن جدا میگردد زیرا طلاق اول و دوم امتحانی بود که امکان اصلاح میان شان ممکن بود ولی در صورت دادن طلاق سومی که بنام طلاق بائن کبری یاد میگردد، ارتباطات ازدواجی بصورت نهایی از میان بر داشته میشود.

طلاق ثلاثه:

طلاق ثلاثه عبارت از طلاق است که هر سه طلاق در یک دفعه و با یک لفظ اجرا گردد. فقها گفته اند سه طلاق به یک لفظ حکم سه طلاق را دارد.

اما بعضی از فقها بدین نظر مخالفت نموده میگویند که سه طلاق به یک لفظ حکم یک طلاق را دارد.

دین مقدس اسلام پیروان خویش را از دادن سه طلاق (طلاق ثلاثه) در یک بار و یا با یک لفظ منع نموده و آنرا به خلاف دستور و شرع الهی و منحرف شدن از صراط المستقیم اسلام دانسته است.

در حدیث صحیح آمده است: به پیامبر صلی الله علیه وسلم، خبر دادند که شخصی زنش را یک دفعه سه طلاق داده است.

پیامبر اسلام با عصبانیت بلند شد و فرمود: «أَلَيْعَبَ بَكْتَابِ اللَّهِ وَأَنَا بَيْنَ أَظْهَرِ كَمْ؟ حَتَّى قَامَ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا أَقْتُلُهُ» (آیا در حالیکه من تا هنوز در بین شما هستم کتاب خدا به بازیچه گرفته میشود؟! حتی یک نفر بلند شد و گفت ای رسول خدا او را بکشم) (روای حدیث شریف نسائی).

مبحث عدت:

عدت (عده) زن:

اگر مردی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق دهد، بر زن واجب است که خانه شوهرش را ترک نکند، بلکه تا پایان مدت عده خویش در منزل شوهرش باقی بماند. به این نوع طلاق، طلاق رجعی می گویند یعنی زن باید بعد از طلاق تا پایان عده در منزل شوهر بماند تا اگر احیانا شوهرش پشیمان شد نزد او باقی بماند و همچنان به زندگی خود ادامه دهند بدون اینکه لازم باشد عقد جدیدی بینشان صورت گیرد. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تَخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ» (طلاق: ۱) «ای پیامبر وقتیکه خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده طلاق دهید، و حساب

عده را نگه دارید، و از خدا که پروردگار شما است، بترسید و پرهیزگاری کنید، و زنان را از خانه هایشان بیرون نکنید و زنان هم بیرون نروند. مگر اینکه زنان کار زشت آشکاری انجام دهند».

و بر این اساس اشتباه فاحش بسیاری از زن و مردها را متوجه خواهیم شد که زن پس از طلاق از خانه شوهر خارج گشته و به خانه والدین خود باز میگردد در حالیکه این امر برای هر دو حرام است و لازمست زن در خانه شوهر بماند تا زمانی که عده وی پایان میرسد. چه بسا در این مدت طرفین پشیمان شدند و زندگی بین آنها تداوم یافت. پس چنانچه زنی طلاق داده شود او باید تا زمانی که مدت عدت (عده) وی به پایان می رسد در منزل شوهرش بماند و شوهر نیز حق ندارد او را از منزل خارج سازد.

مدت عدت (عده) زن مطلقه دو حالت دارد:

اگر زن حامله باشد، باید تا زمان وضع حمل در عده باشد و اگر در این مدت شوهر پشیمان شد می تواند همچنان نزد شوهرش بماند و به زندگی خود با او ادامه دهد ولی اگر در مدت عده مرد همچنان بر طلاق خود مُصِرّ بود، دیگر زن با پایان عده بر آن مرد نامحرم می شود و به اصطلاح مطلقه خواهد شد و در آینده اگر مرد بخواهد زن را نزد خود بازگرداند لازمست دوباره عقد شود. ولی اگر زن حامله نباشد، زن باید تا سه بار قاعدگی عادت ماهوار و پاک شدن از آن در منزل شوهر بعنوان مدت عده باقی بماند و اگر در این مدت مرد پشیمان شد لازم نیست دوباره عقد شوند و به همان ترتیب فوق...

اگر زن مطلقه به علت کم سن و سالگی یا پیری و یائسگی (بی اولادی به علت کبر سن)، قاعده نشود، عده او سه ماه است، حال باید بدانیم که پشیمان شدن مرد و یا بعبارتی برگرداندن زن مطلقه از سوی شوهر به چه صورتی است:

مراجعت بزن میتواند از راه گفتار صورت گیرد مثل اینکه بگوید: «راجعتک» (ای زن ترا مجدداً بزیر عصمت نکاح خویش برگرداندم)، یا بوسیله رفتار و عمل باشد مثل اینکه با معاشرت نیکو و اشاراتی به زنش او را متوجه بازگرداندن نزد خود نماید. در اینصورت و با بازگشت زن در مدت عده، مثل قبل زن و شوهری خواهند بود با تمامی احکام وارده بر زن و شوهری شرعی!

به این ترتیب زن مطلقه در مدت عده که در منزل شوهر است، می تواند به شوهر خود خدمت نماید و شوهر مکلف است نفقه او را بپردازد و نشستن آنها بر سر یک دسترخوان جایز است، زیرا چنانکه کسی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق داده باشد، مشمول طلاق رجعی خواهد بود و این بدین معنی است که اگر در مدت عده شوهر خواست می تواند زنش را بدون اینکه بین آنها عقد جدیدی صورت گیرد نزد خود بازگرداند و در این مدت هیچکس بغیر از شوهر زن نمی تواند از زن مطلقه خواستگاری نماید، چنانکه مدت عده پایان رسید و شوهر زنش را نزد خود بازنگرداند، اگر مرد خواست که دوباره وی را بازگرداند نیاز به عقد جدید دارد و اگر بازهم شوهر زن را بازنگرداند، در این صورت زن بایستی از منزل مرد خارج شود زیرا دیگر آندو نامحرم خواهند بود و ماندن در منزل مرد برای زن جایز نیست.

اما در مدتی که زن در عده رجعی (طلاق اول و دوم) و در منزل شوهر بسر می برد، آیا می توانند با هم جماع کنند؟

در این مورد علما آرای متفاوتی دارند؛ برخی علما گفته اند چون هنوز زن در عصمت شوهر خودش است لذا آنها جایز دانسته و بلکه جماع را نشانه ای از بازگرداندن زن از طرف شوهر دانسته اند و آنها پایان عده زن می دانند، ولی برخی از علما می گویند که لازم است ابتدا شوهر زن را با الفاظ یا کنایه نزد

خود بازگرداند (مثلاً بگوید: تو را بازگرداندم) و دو مسلمان بر آن شاهد باشند، و بدین ترتیب عده پایان می یابد و مرد می تواند با زن جماع نماید و این راه سالم تری است و رای راجح می باشد، ولی اگر در عده طلاق ثلاثه باشد چنین امری برای آنها در هیچ حالتی جایز نیست. (شیخ صالح المنجد)

طلاق در وقت حیض:

قبل از همه باید گفت که: «حیض جریان خون است که از شر مگه زن بدون ولادت و پارگی در حالیکه دارائی صحت است، خارج میگردد» و چون این مصدر مختص زنان است لذا اسم فاعل آن را مذ کرهم می آورند، و میگویند زن حائض.»

اما طلاق زن در وقت حیض:

همه علماء اسلام در این مورد متفق القول اند که: طلاق در دوران حیض بصورت مطلق حرام است، و از جمله یکی از انواع طلاق بدعی بشمار می رود، الله متعال خطاب به پیامبرش صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ» (طلاق ۱). یعنی: «ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عده، آنها را طلاق گوئید، و حساب عده را نگه دارید؛ و از خدایی که پروردگار شماست پرهیزید».

هدف طلاق دادن در عده:

در مورد اینکه زنان خویش در عده طلاق دهید؛ این بدین معنی است که: یعنی در آن هنگام که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند، و در این هنگام است که طلاق دادن زن مشروع و مطابق سنت است.

حکم شرعی در این مورد حدیثی داریم در صحیحین که از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که وی زنش را در حالیکه در حیض بود طلاق داد، پدرش عمر رضی الله عنه این موضوع را به رسول الله صلی الله علیه وسلم اطلاع داد و ایشان فرمودند: «مُرْهُ فَلْيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهُرَ، ثُمَّ تَحِيضَ، ثُمَّ تَطْهُرَ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ، قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ فِتْلَكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطْلَقَ لَهَا النِّسَاءُ». (بخاری: ۵۲۵۲) و مسلم (۱۴۷۱).

یعنی: «به او دستور بده تا به همسرش رجوع کند و او را نگهدارد تا پاک گردد و دوباره، دچار قاعدگی شود و سپس پاک گردد. بعد از آن، اگر خواست، می تواند او را نگهدارد. وگرنه، قبل از اینکه با او همبستر شود، طلاق اش دهد. این، همان عدتی است که خداوند، دستور داده است تا زنان در آن، طلاق داده شوند».

و در روایت مسلم آمده که فرمود: «مُرْهُ فَلْيُرَاجِعْهَا ثُمَّ لِيُطَلِّقَهَا طَاهِرًا أَوْ حَامِلًا». یعنی: «به او دستور بده به زنش رجوع کند، سپس او را طلاق دهد، در حالیکه پاک یا حامله باشد».

و در روایت دیگر بخاری آمده که ابن عمر رضی الله عنه چنین گفت: «حُسِبَتْ عَلَى بَطْلِيْقَةٍ». (بخاری: ۵۲۵۳) یعنی: «طلاقى که در دوران قاعدگی ماهوار به همسر داده بودم، یک طلاق برایم محسوب گردید».

از این احادیث معنای این فرموده الله تعالی: «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» در زمان عدّه، آنها را طلاق گوید» با تفسیر پیامبر صلی الله علیه وسلم روشن می گردد که: طلاق زنان باید در هنگام پاک بودن آنها قبل از همبستر شدن (و یا حامله بودنشان)، روی دهد، و طلاق در زمان حیض یا آن هنگام که با آنها نزدیکی صورت گرفته (در حالیکه حامله نیستند) حرام است، بخصوص اینکه در بعضی روایات آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم از این کار خشمگین شدند و مشخص است که ایشان جز برای حرام خشمگین نمی شوند.

شیخ ابن عثیمین رحمہ اللہ در این بارہ می گوید: «هرگاه شخصی خواست همسرش را طلاق دهد، واجب است از او پرسیم: آیا همسرت حامله است؟ اگر گفت: بلی، می گوئیم: وی را طلاق ده و ممانعت در این مورد نیست، اگر گفت: همسرم حامله نیست، از وی می پرسیم: آیا او اکنون در حیض است یا خیر؟ اگر گفت: حائضه است، میگوئیم: فعلاً منتظر باش تا پاک شود، و هرگاه پاک شد با وی همبستر نشو بعد او را طلاق ده، و اگر گفت: در حیض نیست، از او می پرسیم: آیا (بعد از پاک شدن از آخرین حیضش) با او همبستر شدی یا خیر؟ اگر گفت: با او همبستر شدم، می گوئیم: وی را طلاق نده تا مشخص شود حامله می شود یا در حیض می افتد، و بعد از حیض وی را طلاق بده، و اگر گفت: با او همبستر نه شدم، می گوئیم: پس ایرادی ندارد که او را طلاق دهی». (الشرح الممتع؛ جلد ۱۳، صفحه ۴۵).

حکمت طلاق در مدت حیض:

حکمت حرمت طلاق در هنگام حیض بخاطر آنست چون ممکن است باعث بهم خوردن عده طلاق زن یا طولانی شدن آن گردد، و فرد را در حیرت و سرگردانی قرار دهد، و حکمت از منع طلاق بعد از همبستری با او در آنست چونکه ممکن است بخاطر آن حاملگی ایجاد شود و سپس بر اثر آن طرفین نادم و پشیمان گردند، چه بسا اگر می دانستند زن حامله است مشتاق به ادامه زندگی می شدند، برای همین است که الله متعال امر کرده که زنان را در مدتی که تعیین شده طلاق دهند، آنجا که میفرماید: «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» در زمان عده، آنها را طلاق گوئید».

حکم طلاق در هنگام حیض:

علمای اسلام در مورد حکم طلاق در دوران حیض اختلاف نظر دارند، اما جمهور و اکثریت آنها از جمله ائمه اربعه می گویند: طلاق واقع می شود، دلیل آنها بصورت زیر است:

۱- به حدیث ابن عمر رضی الله عنه استناد کردند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مُرُهُ فَلْيُرَاجِعْهَا ثُمَّ لِيُطْلِقْهَا طَاهِرًا أَوْ حَامِلًا». مسلم (۱۴۷۱). یعنی: «به او دستور بده به زنش رجوع کند، سپس او را طلاق دهد، در حالیکه پاک یا حامله باشد».

گفتند: امر به رجعت تنها زمانی مفید معنا واقع می شود که طلاق روی داده باشد، چونکه رجعت بعد از طلاق است، و اگر طلاق واقع نمی شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرمود: «إِنَّهُ لَمْ يَقَعْ: طَلَاقٌ وَقَعَ نَشَدَهُ» و این سخن بهتر است از اینکه بگوید: «مُرُهُ فَلْيُرَاجِعْهَا»، چونکه اگر طلاق واقع نشده بود چه رجوع می کرد یا خیر فرقی نمی کرد، و لذا نیازی نبود امر به رجعت کند.

(مخالفین در جواب گفتند: در اینجا مراد از رجعت معنای لغوی آنست نه اصطلاحی، همانطور که الله متعال میفرماید: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا» (بقره ۲۳۰).

«اگر (بعد از دو طلاق) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند، اگر (همسر دوم) او را (با رغبت) طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند»، در اینجا فرموده میتوانید به هم رجعت (بازگشت) کنند ولی نه بعد از طلاق، بلکه برای ازدواج مجدد، پس رجعت در این آیه برای بعد طلاق بکار برده نشده و مراد معنای لغوی آنست).

۲- در روایت دیگر که از بخاری بطور صحیح و صریح آمده که طلاق زن ابن عمر رضی الله عنه در هنگام حیض واقع شده، چنانکه ابن عمر گفت: «حُسِبَتْ عَلَى بَطْلَانَةٍ». (بخاری: ۵۲۵۳) یعنی: «طلاق که در دوران قاعدگی (مریضی ماهوار) به همسر داده بودم، یک طلاق برایم محسوب گردید».

گفتند: این حدیث بصراحت بیان می کند که طلاق زنش واقع شده، و جای هیچ تاویلی ندارد، اگر طلاق واقع نمی شد چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا بعنوان یک طلاق بحساب آورده است؟

(مخالفین، از جمله ابن قیم گفتند: این سخن ابن عمر «حُسِبَتْ عَلَيَّ بِطُلُقَةٍ» دلالت بر نظر پیامبر صلی الله علیه وسلم ندارد، و بلکه نظر خود اوست که طلاق واقع شده!)

اما ابن حجر عسقلانی در پاسخ به این اعتراض گفته: «پیامبر صلی الله علیه وسلم بود که دستور رجوع کردن را به ابن عمر داد و او را راهنمایی کرد که اگر بخواهد بعد از رجعتش او را طلاق دهد، چکار بکند، و اینکه به ابن عمر گفته شد: کاری که او انجام داده برایش یک طلاق حساب شده، احتمال اینکه کسی غیر از پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق حساب کرده باشد، بسیار بعید است؛ چون قرائن زیادی در این جریان بر آن دلالت می کند، چگونه تصور می شود که ابن عمر در این ماجرا، به رأی خود، کاری انجام دهد در حالیکه او نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم از کار او ناراحت شد؟ چگونه در قصه مذکور در آنچه می خواست انجام دهد با او مشورت نکرد؟» فتح الباری (۳۵۳/۹).

از جمله چیزی که سخن حافظ ابن حجر را تأیید می کند، حدیث زیر است که: از نافع از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که: «أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، فَأَتَى عُمَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ فَجَعَلَهَا وَاحِدَةً». طيالسی (۶۸)، دارقطنی (۹/۴) و بیهقی (۳۲۶/۷) و حدیث صحیح است. یعنی: «ابن عمر زنش را در دوران حیض طلاق داد، عمر نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و موضوع را بازگو کرد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق قرار داد».

حافظ ابن حجر گفته: «و این نصی است محل اختلاف (که در واقع اختلاف را از بین می برد) پس باید به آن حکم شود».

(باز مخالفین گفتند: اکثر روایات وارده از حدیث ابن عمر رضی الله عنه، عبارت «فجعلها واحدة: آنرا یک طلاق قرار داد» وارد نشده و بلکه غالب روایات بصورت مطلق بیان شدند، پس اگر احادیث مطلقند و قیدی ندارند؛ ظاهرا طلاقى واقع نشده، چراکه اگر طلاقى واقع می شد نیاز بود تا این موضوع بتفصیل بیان شود تا فهمانده شود).

۳- خدای متعال بصورت عام فرمودند: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ» (بقره ۲۲۹).

یعنی: «طلاق، (طلاقى که رجوع و بازگشت دارد)، دو مرتبه است».

در اینجا تفصیل نکرده که آیا طلاق در حیض واقع می شود یا خیر؟ یا تنها در پاکی و قبل از همبستر شدن واقع میشود؟ بلکه الله متعال وقوع طلاق را ثابت کرده، و اینکه تعداد دفعاتی که امکان رجعت وجود دارد تنها دو بار است، و اگر برای بار سوم طلاق داده شود دیگر آن زن برای او حلال نیست تا آنکه به رغبت خویش با مرد دیگری ازدواج کند و آن مرد با رغبت او را طلاق دهد.

۴- طلاق جزو اعمالی نیست که بنده با آن به خدا تقرب جوید، پس وقوع طلاقش موافق سنت است. علاوه بر آن طلاق یعنی زوال عصمت و این حق انسان است، هرگونه که آنرا بوقوع پیوندد واقع میشود؛ اگر موافق سنت او را طلاق دهد طلاق واقع شده و گناهی متوجه او نیست، و اگر خلاف سنت طلاقش دهد گناهکار است اما طلاق واقع می شود، و محال است که طلاق انسان مطیع شرع حساب شود اما طلاق انسان عاصی محسوب نگردد. (مراجعه شود به «المبسوط» (۵۷/۶)، الشرح الصغیر (۳۰۸/۲)، «المجموع» (۳۹۸/۱۵)، «المغنی» (۳۶۶/۷)، «الشرح الممتع» (۴۷/۱۳)).

و اما بعضی از تابعین و علماء از جمله: طاووس و عکرمه و خلاس بن عمرو (از تابعین) و محمد بن اسحاق، و داود ظاهری، و ابن حزم، و شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم رحمهم الله، گفتند: طلاق در مدت دوران حیض واقع نمی شود و بعنوان طلاق محسوب نمی گردد.

استدلال آنها بصورت زیر است:

۱- در روایتی دیگر از ابن عمر رضی الله عنه در سنن ابو داود آمده: عبدالرحمن بن ایمن مولای عروه از ابن عمر سوال کرد: نظرت چیست اگر مردی همسرش را در دوران حیض طلاق دهد؟ گفت: «طَلَّقَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَ عُمَرُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَرَدَّهَا عَلَى وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا وَقَالَ إِذَا طَهَّرْتَ فَلْيُطْلَقْ أَوْ لِيُْمَسِكَ» ابوداود (۲۱۸۵).

یعنی: «ابن عمر همسرش را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم طلاق داد، عمر در این باره از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوال کرد، و گفت: عبدالله همسرش را در هنگام حیض طلاق داده، ابن عمر گفت: «فَرَدَّهَا عَلَى وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا، وَقَالَ: «إِذَا طَهَّرْتَ فَلْيُطْلَقْ أَوْ لِيُْمَسِكَ». یعنی: «پیامبر صلی الله علیه وسلم همسر را به من برگردان و آنرا چیزی به حساب نیاورد. و فرمود: «وقتی پاک شد، (او را) نگهدارد، یا طلاق دهد».

(مخالفین گفتند: این حدیث با تمامی احادیث وارده پیرامون این موضوع مخالفت می کند، و قسمت «وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا: آنرا چیزی به حساب نیاورد» شاذ است، و حتی بعضی از علماء این امر را مستمسک ضعف آن کرده اند، از جمله ابو داود و خطابی و شافعی و ابن عبدالبر. «جامع أحكام النساء» (۴/۴۵)).

اما شيخ البانی رحمه الله در مورد حدیث ابو داود گفته: «اسناد آن صحیح است، و رجال آن رجال صحیح هستند، و حافظ ابن حجر نیز آنرا صحیح دانسته، ولی از برخی علماء ذکر شده که گفتند: معنای «وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا: آنرا چیزی به حساب نیاورد» یعنی: این عمل درست نبوده، بخاطر آنکه موافق سنت طلاق نداده، و بدین معنا نیست که طلاق روی نداده، بدلیل روایت صریحی که ابن عمر آنرا طلاق محسوب کرده، و روایت مرفوع آن به صحت رسیده که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق حساب نموده است». صحیح ابی داود (۱۸۹۸).

۲- ابن حزم در کتاب «المحلی» از نافع از ابن عمر روایت کرده که او درباره مردی که زنش را در حالت حیض طلاق داده، گفت: «لا يعتد بذلك». یعنی: «آنرا بحساب نیاورد». «المحلی» (۱۶۳/۱۰) و اسناد آن نیک است.

(مخالفین گفتند: این روایت را ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۵/۵) با همان طریق از نافع از ابن عمر روایت کرده که در آن ابن عمر رضی الله عنه چنین گفته: «لا تعتد بتلك الحيضة». یعنی: «آن حیض را بحساب نیاورد»، و معنای آن اینست که این حیض را بعنوان قروء ثلاثه در این آیه حساب نکند که میفرماید: «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ: زنان مطلقه، باید به مدت سه قروء عادت ماهانه انتظار بکشند! [عده نگهدارند]»).

چرا طلاق در ایام حیض و نفاس داده نشود؟

حکمت و فلسفه اسلام که چرا به مرد اجازه داده نشد تا در مدت حیض و نفاس طلاق صورت گیرد و آنرا حرام نموده است، بخاطر اینکه مرد در اینوقت از زن خود به علتی مریضی که عاید حالی زنان گردیده است، دوری میکند و همین دوری مرد از زنش در زیاتر از اوقات موجب نا آرامی اعصاب شده، و علماء می گویند که این حالت هم یکی از عواملی اند که موجب سوء تفاهمات و طلاق شده میتواند.

بنابر این دین اسلام دستور داده تا از دادن طلاق در این وقت خود داری صورت گیرد. هر زمانیکه زن از حیض پاک شد، اگر مرد بازهم تصمیم طلاق را داشته باشد و به آن اصرار دارد پس دین اسلام امر میکند که این عمل باید قبل از مجامعه و نزدیکی با زنش صورت گیرد. ولی در صورتیکه از مریضی بهبود یافت و زن پاک شد و با او مجامعه صورت گیرد، دادن طلاق برای مرد حرام است. علت آنست که احتمال دارد که زن حمل گیرد، و اگر بداند که زنش حامله است شرع اسلام بازهم دادن طلاق را در صورت موجودیت حمل، حرام دانسته است.

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾

و چون به پایان زمان [عده] نزدیک شدند، آنان را به نیکی نگهدارید یا به نیکی از آنان جدا شوید و دو مرد عادل از میانتان گواه بگیرید و گواهی را (برای) رضای الله ادا کنید. این طور، کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد به آن پند داده می شود و کسی که از الله بترسد برایش راه رهایی از مشکلات قرار خواهد داد. (۲)

«إِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»: زمانیکه به مدت پایان عده، نزدیک شدند. چرا که اگر زمان عده به پایان برسد، راه مراجعت بر روی شوهر بسته می شود.

«فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» مفسران گفته اند: امساک به معروف یعنی نیکی معاشرت و تأمین و ادای نفقه، بدون اینکه در رجعت دادن قصد طول دادن و زیاد کردن مدت عده و متضرر کردن او را داشته باشید. و فراق و جدایی به معروف عبارت است از اینکه در موقع طلاق مهر را بدهد و متعهی مقرر را ادا نماید و شروط را انجام دهد و تمام حقوق را ایفاء کند.

«فَارْقُو» «جدا شوید».

«ذَوِي عَدْلٍ» «دو فرد عادل».

شأن نزول آیه ۲:

۱۱۰۴- حاکم از جابر (رض) روایت کرده است: مردی از طایفه اشجع فقیر و تنگدست بود و خانواده پرجمعیتی داشت. نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و در باره معیشت و زندگی خود از آن بزرگوار پرسید. پیامبر گفت: تقوا پیشه و شکبا باش، دیری نگذشت پسرش که در اسارت دشمن بود یک رمه گوسفند آورد. و او به حضور پیامبر شتافت و جریان را به اطلاع رساند. آن بزرگوار دستور داد که رمه را صرف مخارج خود نماید. در باره او این آیه نازل گردید.

ذهبی می گوید: حدیث منکر و دارای شاهد است.

۱۱۰۵- ک: ابن جریر مانند این روایت را از سالم بن ابوجعه نقل کرده است. (تفسیر طبری، همان منبع، جلد ۲۸، صفحه ۱۳۸).

۱۱۰۶- ک: سدی در روایت خود نام نفر را عوف اشجعی گفته است. (تفسیر طبری، همان منبع، جلد ۲۸، صفحه ۱۳۸).

۱۱۰۷- ک: حاکم از ابن مسعود روایت کرده و نام نفر را عوف اشجعی گفته است.

۱۱۰۸- ابن مردویه از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عوف پسر مالک اشجعی آمد و گفت: ای رسول الله! پسر مرا دشمن به اسارت گرفته است، مادرش بیقراری می کند، خودت چه دستوری به من می دهی؟ گفت: دستور من این است خودت و همسرت لا حول ولا قوة إلا بالله را بسیار بخوانید، همسرش گفت: چه نیکو دستورت داده است، پس

هر دو این ذکر را زیاد تکرار می کردند. دشمن از نگهبانی پسر او غافل شد و او رمه گوسفندان آنان را ربود و نزد پدرش آورد. پس خدای متعال «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» را نازل کرد.

۱۱۰۹- خطیب این حدیث را در «تاریخ» خود از طریق جویبر از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است.

۱۱۱۰- ک: ثعلبی از وجه دیگر ضعیف روایت کرده است.

۱۱۱۱- ک: ابن ابوحاتم از وجه دیگر به نوع مرسل، این حدیث را روایت کرده است. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خواننده محترم!

خلاصه و حکم ظاهری آیه مبارکه را میتوان بشرح ذیل جمعبندی نمود: بعد از اینکه مدت عده به پایان برسد، در برابر مرد دو راه وجود دارد: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، وقتی که زنهای آخر مدتشان می رسد که «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» یعنی نزدیک می شود که مدت عده شان به پایان برسد شما در برابر خود دو امکانات دارید.

اول اینکه ایشان را به وجه پسندیده (احسان) نگاه می دارید «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، که مدت معینه عده به اتمام برسد، که اگر مدت تمام شد به آخرش رسید؛ زمان فراق و جدایی در برابر شما قرار دارد، حالا شما: اینکه آنان را به وجه نیکورهایشان می کنید «أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، ولی این رها ساختن باز هم باید با خوبی و احسن انجام یابد ولی توجه باید داشت که: نگاه داشتن آنها به منظور زیان رساندن به آنان، و یا رها ساختن آنان بمنظور رساندن آزار به آنها و باز داشتن از حقوق شان؛ برای شما روا نمی باشد.

در قرآن عظیم الشأن، سی و هشت مرتبه کلمه «معروف» ذکر گریده است که پانزده مرتبه آن مربوط به خانواده و همسر داری است، یعنی شیوه برخورد زن و مرد در زندگی باید شایسته و پسندیده باشد.

مبحث شهادت دوفتر عادل که در آیه مبارکه بدان اشاره فرموده است اینست که «ودو تن عادل را از میان خود بحیث شاهد انتخاب فرماید» در این هیچ جای شک نیست که شهود هم برای رجعت زمانیکه علاقه برای رجعت و رجوع وجود داشته باشد، و هم اگر اراده و تصمیم برای تفریق وجدایی وجود داشته باشد، که هدف آن همانا شکل بهتر ختم کلی دشمنی در بین جانبین (زن و شوهر) است.

مبحث شاهد انتخاب کردن در این قضیه که در آیه مبارکه اشاره بدان رفته است، به نظر علمای مذاهب چهارگانه مستحب است، البته شهادت، شاهدان هم باید برای الله تعالی بر پا گردد، و در حکم آیه مبارکه هم همین است که شهود ملکف اند، که ادای شهادت خویش را به قصد قرابت و بر وجه صادقانه و راستین پیش ببرند.

شاهدان برای امر طلاق:

امام شوکانی در «نیل الأوطار» (۳۰۰/۶) اجماع را نقل کرده است. که طلاق هم کلامی و هم زبانی است، مادامیکه شوهر زنش را خطاب کند و بر وی اسم طلاق بیاورد، طلاق واقع می شود، حال چه شاهد حاضر باشد یا نباشد. مثلاً اگر مرد به زنش بگوید: تو طلاق هستی، یا در غیاب همسرش بگوید: او طلاق است، یا: او را طلاق دادم، و یا امثال این الفاظ را بر زبان جاری کند، طلاق واقع شده و لزومی به شاهد گرفتن نیست.

ولی جمهور علماء و از جمله ائمه اربعه گفته اند: مستحب است که مرد برای طلاق زنش (و یا رجعت وی) شاهد بگیرد، تا باب مجادله بسته شود و راه

انکار و اتهام را ببندد. به دلیل آن (آیه دوم سورة طلاق است) «فَإِذَا بَلَغَ أَجْلُهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنْكُمْ» یعنی: و چون عده (عدت) آنها سرآمد، آنها را بطرز شایسته‌ای نگهدارید یا بطرز شایسته‌ای از آنان جدا شوید؛ و دو مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید؛ و شهادت را برای خدا برپا دارید. و گفته اند: امر در این آیه بر استحباب دلالت می کند.

اما ممکن است دو حالت پیش آید:

- ۱- اگر مردی نزد قاضی ادعا کند که زنش را طلاق داده، طلاق حساب شده و هیچ شاهی نیاز نیست، یعنی اقرار و اعتراف مرد کفایت می کند.
- ۲- اما اگر زن نزد قاضی ادعا کند که شوهرش وی را طلاق داده، ولی مرد آنرا انکار کند؛ در اینحالت:

- اگر زن شاهی نداشته باشد، ادعای او پذیرفته نمی شود.

- اگر دو شاهد عادل بر طلاق و ادعای زن شهادت دهند، ادعای او پذیرفته می شود.

- اگر تنها یک شاهد داشته باشد، کفایت نمی کند، و در اینحالت قسم د خوردن زن نیز همراه آن شاهد کفایت نمی کند، و طلاق با شاهد و سوگند ثابت نمی شود. اما آیا شوهر سوگند داده می شود؟ امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی (و روایتی از) امام احمد گفته اند: شوهر قسم داده می شود، اما اگر مرد حاضر به قسم خوردن نشد؛ در اینحالت بر طبق روایتی از امام مالک به طلاق حکم می شود.

یادداشت کوتاه:

برخی از فقهاء (امام مالک و امام شافعی رحمت الله علیهما و بسیاری از فقهاء) گفتند: در امر نکاح و طلاق و رجعت، تنها شهادت دو مرد بالغ عاقل پذیرفته

است و زن نمی تواند در آن مشارکت کند، دلیل آنها چنین است که: خداوند متعال می فرماید: «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ» (سورة طلاق: ۲).

یعنی: «و هنگامی که مدت عده آنان نزدیک به پایان آمد، یا ایشان را به طرز شایسته‌ای نگاه دارید و یا بطرز شایسته‌ای از ایشان جدا شوید و بر آنان دو مرد عادل از میان خودتان را به شهادت گیرید».

و پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَا نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيِّ وَشَاهِدَي عَدْلٍ». صحیح ابن ماجه (۷۵۵۷). یعنی: «نکاح صحیح نیست مگر با حضور ولی و دو شاهد عادل».

همانطور که ملاحظه می‌شود در آیه و حدیث شاهد به لفظ مذکر آمده است. و گفتند: چون طلاق در دست مرد است، لذا جز شاهد مرد هم پذیرفته نیست. اما علمای حنفی فرموده اند که: شهادت زنان با مردان (یعنی دو زن با یک مرد) در اموال و نکاح و طلاق و رجعت و در همه چیز، جز در حدود و قصاص قبول است و ابن القیم آن را ترجیح داده و گفته است: هرگاه شارع استشهاد زنان را در مدارک و اسناد مربوط به دیون را که مردان می‌نویسند و غالباً هم در مجمع مردان نوشته می‌شود، جایز و روا دانسته باشد، اگر شهادت شان برای کارهایی که بیشتر زنان در آن حضور دارند مانند وصیت و رجعت بعد از طلاق رجعی، پذیرفته شود بهتر و اولی تر است.

خواننده محترم!

یک وجیه جدی و دقیقی که در برابر شاهد وجو دارد اینست که: حبّ و بغض ها نباید در قضاوت ما شاهدان تأثیر گذار باشد. «أَقِمْوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (مشابه این جمله، در آیه ۱۳۵ نساء نیز آمده است که میفرماید: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ»)

بناءً شهادت دونفر شاهد عادل باید همراه با حفظ حقوق مردم و اخلاصمندی باشد. طوریکه شهادت برای الله (ج) باشد «أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (که در کلمه «أَقِيمُوا» بر پاداشتن حقوق مردم و در کلمه «لِلَّهِ» اخلاص در عمل نهفته است).

مصالح زنا شوی در آیه مبارکه:

با تأسف باید گفت: به علت ضعف جسمی و نارسایی، آداب و رسوم اجتماعی و تاریخی، بخصوص در جوامع ما حقوق زنان بیشتر پایمال شده و می شود. بناءً هدايات قرآن عظیم الشان بسوی مرد است که با دقت، و توجه ایشان را به رعایت حقوق زن جلب نموده، ومی فرماید که: پروسه جدایی همراه با کرامت، و به دور از هر گونه تحقیر و توهین ازار واذیت صورت پذیرد. در ضمن به مرد می فهماند که به یکباره برای زن سه طلاق ندهید. و با یک زیبای میفرماید: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ، فَارْقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ».

توجه باید داشت که پروسه طلاق باید صرف مصالح مرد نباید در نظر گرفته شود، بلکه در این پروسه زمان بندی محکم دینی بطورمراعات شود. (و این زمان بندی همان آغاز زمان عدّه: «فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» وهم پایان آن: «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» که پروردگار بدان حکم فرموده است جداً مراعت شود.

حکمت شرع همین است که: جدایی و طلاق، یعنی ادامه زندگی که باید به وجه پسندیده و احسن باشد و هم جدایی و طلاق. «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارْقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» یعنی رفتار شایسته مرد بازن و رعایت حقوق زن چه در حال صلح و آشتی و چه در حال قهر و جدایی، از حقوق همسر است. توجه باید داشت که حکمت الهی و شرع اسلامی همین است که: نگهداری همسر، مقدّم بر جدایی است. زیرا در آیه مبارکه آمده است: «فَأَمْسِكُوهُنَّ» و سپس

فرموده است «فَارْقُوهُنَّ». پروسه طوری صورت گیرد، طوری که شارع بدان حکم فرموده است یعنی این پروسه مقبول شرع و پسند عقل باشد. حل مشکلات فامیلی بصورت عموم و بخصوص در امر طلاق که از طریق غیر شرعی صورت گیرد گناه و در نهایت امر، رفتن به بیراهه سقوط و تباهی است. به یاد داشته باشید که تقوا و ترس از الله موجب خروج انسان از بسیاری از مشکلات و رهایی از تمام بن بست ها (از جمله اختلافات زن و شوهر است).

چرا زن اجازه خروج از خانه در زمان عده را ندارد:

در مورد اینکه چرا زن نمیتواند در زمان عده طلاق از خانه شوهرش بیرون شود در بدو باید گفت که: حکم خداوند همین است؛ طوری که می فرماید: «ای پیامبر وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده طلاق دهید، و حساب عده را نگهدارید، و از خدا که پروردگار شما است، بترسید و پرهیزگاری کنید، و زنان را از خانه هایشان بیرون نکنید و زنان هم بیرون نروند. مگر اینکه زنان کار پلشت و زشت آشکاری انجام دهند». (آیه اول سورة طلاق)

ولی با آنهم برخی از حکمت های آن عبارتند از:

اولاً: با طلاق (اول و دوم) رابطه زناشویی بین مرد و زن بطور کامل قطع نمی شود و بین آن دو هنوز محرمیت برقرار است تا آنکه مدت عده زن به پایان برسد، یعنی زن و مرد پس از طلاق تا پایان عده زن می توانند با هم و کنار هم و بر سر یک دسترخوان بنشینند، فقط نباید با هم همبستر شوند.

دوماً: اسلام قصد دارد تا مانع فروپاشی خانواده شود، زیرا فروپاشی خانواده آثار زیانباری بر خود اعضای خانواده و به تبع آن بر کل جامعه می گذارد، از اینرو شارع حکیم چنین حکم کرده تا زن پس از طلاق تا پایان عده اش در منزل شوهرش بماند، احتمال آن وجود دارد که: شوهرش از تصمیم طلاق پشیمان و نادم شود و به او رغبت پیدا کند و او را نزد خود باز گرداند، که اگر

چنین شود، زن می تواند بدون عقد نکاح جدید با شوهر خویش به زندگی نورمال زن و شوی خود ادامه بدهند. ولی اگر زن از منزل خارج گردد ممکن است این ندامت و پشیمانی و رغبت حاصل نشود و طلاق بائن شود.

سوما: همان طور که ذکر شد اسلام کوشش میکند تا آخرین فرصت پیوند زن و مردی که در آستانه قطع شدن است دوباره ترمیم و ملاحم گزاری کند تا مانع فروپاشی خانواده و رابطه زوجین شود، و لذا چنین حکم کرده که تا زن در مدت عده در منزل شوهرش باقی بماند تا مبدا کسی از او خواستگاری کند، و زن را بفریبد و این موجب شود تا عداوت و دشمنی و تنفر در جامعه حاکم شود.

چهارم: شریعت نفرموده که هیچکس نباید زنی را که عده طلاقش را سپری می کند ببیند! و این سخن شریعت نیست، بلکه باید بمانند سابق روابط محرم و نامحرم رعایت شود و زن می تواند برای کارهای مورد نیازش به بیرون از منزل برود ولی نباید شب در جایی بماند.

صاحب طلاق در اسلام:

خداوند پاک در سورة (طلاق آیه: ۱) میفرماید: «یا ایها النبی إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن.» (ای پیامبر چون اراده طلاق زنان کنید پس طلاق دهید ایشان را) صدق الله العظیم.

همچنان در سورة (النساء آیت ۲) الله تعالی میفرماید: «وإن أردتم استبدال زوج مكان زوج، وآتیتم إحداهن قنطاراً فلا تأخذوا منه شیئاً» (و اگر خواهد بدل کرد زن بجای زنی و داده باشید یکی از ایشان را قنطار (مال فروان) پس باز مگیرید از آن مال چیزی را.) اگر به مفاهیم آیات متبرکه فوق به دقت نظر به اندازیم در خواهیم یافت که نصوص قرآنی به دادن طلاق برای مرد صراحت دارد زیرا مرد به اساس تحمل مشقت در ازدواج بیشتر از زن بر بقای

زندگی مشترک حریص میباشد و به حکم شرع بعد از طلاق مجبور است که مهر مؤخر (مؤجل) طلاق را پرداخته و در دوران عدت مخارج زن را نیز تأمین نماید.

چنانچه آوردیم در ادیان و شرایع قبلی افراط و تفریط وجود داشت و دارد که در بعضی مذاهب یهودیت حق طلاق به رهبردینی شان و در بعضی دیگر اصلاً طلاق اجازه نیست و در موارد دیگر آزادی های بدون حد و حصر است اما در دین مبین اسلام این اعتدال مراعات شده، خطر کمتر طبعی زیبای زن و رقیق القلب بودن اش را در نظر گرفته و به مقام زن در خانواده و اجتماع توجه کرده، مسؤولیت های متعدد بر شوهر گذاشته که درین صورت دادن حق طلاق بر علاوه تقدیر الهی این جوانب و ملاحظات را در نظر گرفته به عدالت و مراعات انصاف زن و مرد را مأمور دانسته و در صورتیکه استثنائات واقع شود و مرد وجایب خویش را کماکان عملی و مراعات نه کند به زن فرصت داده تا جدایی و طلاق خویش را به درخواست تفریق از محکمه درخواست کند. اما اگر طلاق بدست زن باشد حیات خانواده گوی بنابر عوامل که در بالا یاد شده مضطرب گردیده میتواند که یکی از بخش های دلایل ظاهری آن همان کرکتر طبعی زن در سرعت در متأثر شدن، انفعال و عکس العمل بوده که خانواده ها و روابط فامیلی و زنا شوهری استقرار نخواهد داشت و عامل باز دارنده یی نیز در مقابلش وجود نه خواهد داشت که در بسا موارد سبب پشیمانی خود زنها میشد. چنانچه گفته آمدیم هرگاه زن از زندگی زناشویی خویش راضی نبود و قصد جدایی از شوهرش را داشت، شرع همیشه دست و پای زن را در این مورد نمی بندد بلکه طبق حکم شرع می تواند از طریق «خلع» از شوهر خویش و یا تفریق و طلب جدایی از محکمه زن و شوهر جدا گردد اما این خلع بمانند دادن حق طلاق به زن نیست که براحتی بنیان خانواده را از هم بپاشد.

آیا زن میتواند شوهر خویش را طلاق دهد:

در بدو باید گفت که در دین مقدس اسلام برای مرد حق طلاق و برای زن حق خلع داده شده است.

ولی ناگفته نباید گذاشت که به دلیل رعایت مصالح خانواده و اجتماع، حق طلاق فقط و فقط در دست مرد قرار گرفته، و زن حق دادن طلاق شوهر خویش را ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم با تمام صراحت در این بابت فرموده است: «إِنَّمَا الطَّلَاقُ لِمَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ» (روایت رواه ابن ماجه و غیره وحسنه الألبانی)، به این معنی که طلاق حق شوهر است، و هیچ کس بغیر از شوهر حق طلاق دادن را ندارد.

نباید فراموش کرد که در شرع اسلامی قوامیت در زندگی زناشویی با مرد است، طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...» (سوره النساء: ۳۴) (مردان بر زنان قیّم‌اند به سبب آن است که الله برخی آدمیان را بر برخی دیگر برتری داده است و نیز به سبب آن که مردان از اموال خویش (بر زنان) خرج کردند)

حکمت دین مقدس اسلام در تصرف حق طلاق در تصرف مرد در اینست که:

چون او برای برقراری پیوند زناشویی و ازدواج مصارف گزاف مالی و زحماتی فروانی را متحمل شده است.

بناءً مرد بیشتر از زن ببقای این پیوند و ادامه آن دلبستگی دارد، و می‌داند اگر به طلاق اقدام کند و بخواهد بار دیگر ازدواج کند باید مصارف کمر

شکنی را متحمل شود. بناءً کوشش میکند تا از عصبانیت کار نگرفته و در صورت ممکن بر بقای ازدواج خویش باقی بماند.

هكذا نباید فراموش کرد که در صورت طلق این مرد که مجبور است مهر قبول شده «متعۀ طلاق» و مصارف دوران عده را باید نیز بپردازد.

ولی زن تحمل خشم و قهر خود را کنترل کرده نمیتواند و عواقب طلاق با ندازه مرد، گریبانگر او نیست و برایش ضرر اقتصادی هم عاید نمیکردد، بناءً شاید به کمترین بهانه این پیوند را از بین ببرد.

اما نداشتن حق طلاق برای زنان به این معنا نیست که اگر احیاناً بنا به داشتن عذری شرعی قصد رهایی از شوهر خویش را داشتند، تمامی راهها بر او بسته است! هرگاه زن از زندگی زناشویی خویش راضی نبود و قصد جدایی از شوهر خویش را داشت، شرع همیشه دست و پای زن را در این مورد نمی بندد بلکه طبق حکم شرع می تواند از طریق « خلع » از شوهر خویش جدا گردد اما این خلع بمانند دادن حق طلاق به زن نیست که براحتی بنیان خانواده را از هم بپاشد بلکه شرایطی دارد.

طلاق همسایه:

در مورد طلاق همسایه شیخ جمال قطب رئیس قبلی کمیته دار لافتای جامع الازهر طی فتوای مینویسد: همانطور یک مرد (شوهر) حق طلاق زن خویش را دارد، زن میتواند و حق دارد که شوهر خویش را خلع نماید.

هكذا اگر همسایه ها و اهل محل، شاهد جر و بحث و جنگ و جدال های متداوم بین زوجین باشند و تشخیص دهند که زن و شوهر دیگر نمی توانند باهم زندگی مشترکی را پیش ببرند و امکان تفاهم بین آنها بصورت مطلق از بین رفته است، همسایه ها و یا هم اعضای فامیل و اقارب زن و شوهر و یا هم مسئولین و معززین منطقه و محل، میتوانند با مراجعه به قاضی و محکمه مربوطه در خواست طلاق برای زوج همسایه را بعمل آرند.

شیخ جمال قطب در جواب سوالی مینویسد: اگر همسایه ها درخواست طلاق دو نفر را داده باشند اما یکی یا هر دو نفر آنها مایل نباشند از هم جدا شوند در این صورت قاضی چه تصمیمی باید بگیرد؟

فرمودند: اگر قاضی تشخیص دهد که ادامه زندگی آنها باعث ادامه مشکل میشود حکم به طلاق میدهد و زن و شوهر هم باید آنرا بپذیرند! وی در بیان دلیل این استدلال خود آورده است: در غیر این صورت ممکن است عدم درخواست طلاق از سوی مرد با خلع از طرف زن به خاطر فرار از مسولیت و یا ترس از محروم شدن از حقوق باشد. بنابراین وقتی همسایه ها درخواست طلاق دهند قاضی آنها را ملزم به طلاق میکند.

خلع چیست:

خلع در لغت به معنای کندن و در آوردن لباس را گویند، و کلمه خُلع که از این ماده مشتق شده به صورت اصطلاحی برای یکی از انواع جدای بین زن و شوهر میباشد.

اگر در زندگی زن و شوهر حالتی پیش آید که زن شوهر خویش را دوست نداشته باشد و از او متنفر باشد و نخواهد که با او زندگی مشترکی کند، و اختلاف شان به حدی برسد که امکان ادامه زندگی بین شان دیگر وجود نداشته باشد، و برسد که نتواند قوانین الهی را رعایت کند، و در این صورت الله تعالی برای حل مشکل خلع را جایز و مشروع نموده است، در این صورت زن مهریه ای را که شوهرش به او داده به شوهر واپس گردانیده، و در صورت تادیه مهر زن میتواند از شوهر خویش جدا شود.

پروردگار با عظمت ما در این مورد میفرماید: «وَلَا يَحِلُّ لَكُمُ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَنْ لَا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ» (بقره: ۲۲۹). و برای شما حلال نیست

که چیزی از آنچه (مهر ایشان کرده‌اید یا) بدیشان داده‌اید باز پس گیرید مگر اینکه، (شوهر و همسر) بترسند که نتوانند حدود خدا را پا برجا دارند. پس اگر بیم داشتید که حدود الهی را رعایت نکنند گناهی بر ایشان نیست که زن فدیة و عوضی بپردازد (و در برابر آن از او درخواست جدائی کند).

حافظ، ابن کثیر در تفسیرش (۴۸۳/۱) در این مورد میفرماید: هر گاه زن و شوهر با هم ناسازگار شدند و همسر به وظایف خود در برابر شوهرش عمل نمی‌کرد و او را دوست نمی‌داشت و نمی‌توانست با او زندگی کند، زن میتواند آنچه را که از شوهرش گرفته است باز پس دهد و بدین وسیله خود را نجات دهد و بر زن گناهی نیست که اموالش را به شوهرش ببخشد، و بر مرد نیز گناهی نیست که آنرا از همسرش بپذیرد و این، همان خلع است که در فقه به آن اشاره شده است.

همچنان در حدیث ثابت بن قیس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که زنش نزد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: ای رسول الله ثابت بن قیس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از نظر دیانت و اخلاق عیبی ندارد، اما مشکل فقط این است که من از ناسپاسی شوهر و کفران می‌ترسم آنگاه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَتُرَدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيثَهُ؟» «آیا باغی که او به تو داده باز می‌گردانی» گفت: بله، و باغ را به ثابت باز پس داد، و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ثابت بن قیس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمان داد که از او جدا شود. بخاری.

و اگر زن و شوهر در این مورد به اختلاف مواجه شدند باید نزد محکمه رفته و خواستار فیصله شرعی گردند.

در خلع زن خواهان جدایی از شوهر می‌گردد، بناءً نه تنها مهریه به زن تعلق نمی‌گیرد بلکه، چنانکه شوهرش خواست - بایستی مقداری مال نیز علاوه بر بازگرداندن مهریه بپردازد تا این جدایی صورت گیرد.

ناگفته نباید گذاشت که خلع زمانی صورت می گیرد که به تراضی و توافق زوجین باشد، چنانچه طرفین توافق و تراضی نکنند، قاضی می تواند شوهر را به خلع مجبور و ملزم سازد.

علماء در مورد این اختلاف نظر دارند که آیا خلع طلاق نوع از طلاق است یا هم نوعی از فسخ نکاح است؛ ولی رأی اقرب اینست که خلع نوعی فسخ نکاح محسوب می شود نه طلاق، حتی اگر خلع همراه با لفظ طلاق هم باشد باز بعنوان طلاق محسوب نخواهد شد.

یادداشت توضیحی:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم: بر شوهر حرام است که زن را بیازارد تا خسته شود و طلاق خلعی را بپذیرد. اگر شوهر چنین کرد، خلع باطل است و بعضی از علماء گویند: اگر چه این فشار و تضییق حرام است، ولی خلع قابل اجرا است.

و این کار بدین جهت حرام است، که زن از دو جهت متضرر می شود، که هم شوهرش را از دست بدهد و هم زیان مالی را تحمل کند. خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ» (سوره النساء: ۱۹). «ای کسانی که ایمان آورده اید، برای شما روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به ارث برید و نیز ایشان را منع کنید تا بخشی از آنچه را به آنان داده اید، به دست آرید مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند».

همچنین زن نباید بدون دلیل شرعی موجه تقاضای جدایی از طریق خلع کند. از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلَتْ زَوْجَهَا الطَّلَاقَ مِنْ غَيْرِ مَا بَأَسَ فَحَرَامٌ عَلَيْهَا رَائِحَةُ الْجَنَّةِ» «هر زنی که بدون دلیل از شوهرش تقاضای طلاق کند، بوی بهشت بر او حرام است». ترمذی (۱۱۹۸).

و همچنین از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «المختلعات هن المنافقات» «زنانی که خواهان خلع هستند، منافق‌اند». ترمذی (۱۱۹۸).

وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿٣﴾

و او را از جایی که گمان نمی برد روزی می دهد، و کسی که بر الله توکل کند، خدا برایش کافی است، [و] خدا فرمان و خواسته اش را [به هر کس که بخواهد] میرساند؛ یقیناً برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است. (۳) «بَلِّغْ» «انجام می رساند، رسانده».

وَاللَّائِي يَئْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نَسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنَّ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ﴿٤﴾

و از زنان شما آنانی که از عادت ماهیانه نا امیدند، اگر شک دارید [که به سبب رسیدن به سن یائسگی یا عاملی دیگر است] عدّه آنان [پس از طلاق] سه ماه است. و [هم چنین عدّه] زنانی که [با وجود سن معمولی] عادت نشده اند [سه ماه است] و [پایان] عدّه زنان باردار، روزی است که وضع حمل می کنند. و هر که از الله بترسد برای او در کارش آسانی قرار می دهد. (۴) «يَئْسَنَ»: ناامید شده‌اند. یائسه گشته‌اند.

«إِنْ ارْتَبْتُمْ»: اگر متردد شدید درباره حکم عدّه ایشان.

«أُولَاتُ الْأَحْمَالِ»: «زنان باردار».

یادداشت فقهی در مورد عدت:

«فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنَّ» «پس عدّه آنان سه ماه است و دخترانی که به سن حیض نرسیده‌اند» به سبب خردسالی و عدم رسیدن‌شان به حد بلوغ پس عدّه آنان نیز سه ماه است.

اما زنانی که میعاد حیض آنها به سبب مریضی «استحاضه» مجهول است، یا زنانی که پیوسته خون می بینند پس عده آنان در نزد مالکی ها یکسال کامل است چرا که باید نه ماه را برای از بین رفتن شک حاملگی انتظار بکشند زیرا غالباً مدت حمل نه ماه است و سه ماه هم مدت عده آنان است. اما قول مفتی به نزد احناف این است که عده آنان با هفت ماه به پایان می رسد زیرا مدت طهر آنان دو ماه در نظر گرفته می شود پس سه طهر آنان مجموعاً شش ماه است و احتیاطاً یک ماه هم به عنوان مدت سه حیض آنها برآورد میشود. ولی شافعی ها و حنبلی ها برآنند که عده این گروه از زنان نیز سه ماه است و زنان آبستن مدت عده شان این است که وضع حمل کنند یعنی: عده آنان با وضع حمل به پایان می رسد، هرچند از نظر جمهور فقها وضع حملشان یک ساعت بعد از طلاق یا مرگ شوهر نیز اتفاق بیفتد «و هر کس از خدا پروا دارد، خدا برای او در کارش آسانی ای فراهم می سازد» یعنی: کار او را در دنیا و آخرت آسان می گردانند. ضحاک در تفسیر آن می گوید: «هر کس از خدا پروا دارد و مطابق سنت طلاق گوید، خداوند برای او در امر رجعت آسانی ای پدید می آورد»

از ابی بن کعب (رض) در بیان شأن نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون آیه سوره «بقره» درباره عده تعدادی از زنان نازل شد، اصحاب گفتند: بیان عده تعداد دیگری از زنان یعنی بیان عده دختران خردسال، زنان بزرگسالی که حیض شان قطع شده است و زنان باردار باقی مانده است. پس این آیه نازل شد.

شأن نزول آیه ۴:

۱۱۱۲- ابن جریر، اسحاق بن راهویه، حاکم و سایرین از ابی بن کعب روایت کرده اند: هنگامی که آیه ۲۲۸ سورة بقره در باره حکم عده زنان [زن مطلقه‌ای که عادت ماهیانه] می‌بینند نازل شد. گفتند: حاکم عده (عدت) زنانی که به حد بلوغ نرسیده اند، زنانی که آیه و زنان باردار بیان نشد. پس آیه: «وَاللَّائِي يَئْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ» نازل شد. اسناد آن صحیح است.

۱۱۱۳- مقاتل در «تفسیر» خود روایت کرده است: خلاد بن عمرو بن جموح در باره عده (عدت) زنانی که حائض نمی‌شود از نبی کریم سؤال کرد. پس این آیه نازل شد. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ﴿٥﴾
این فرمان الله است که آن را به‌سوی شما نازل کرده است و هر کس از الله بترسد گناهانش را محو می‌کند و پاداش او را بزرگ می‌گرداند. (۵)

در تفسیر البحر تذکر شده است: چون بحث و کلام درباره‌ی زنان مطلقه در جریان است و به سبب کین و بغض شوهران از آنها، طلاق داده میشوند، و گاهی شوهران تهمت‌های زشت به آنان می‌زنند که باعث تنفر خواستگاران می‌شود، از این رو امر به تقوی را تکرار کرده و به صورت شرط و جزا بیان شده است: و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ. (البحر ۲۸۴/۸).

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأَتَمُّوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فاستَرْضِعْ لَهُ أُخْرَى ﴿٦﴾

آنها «زنان مطلقه» در هر جایکه خود تان سکونت دارید و در توانائی شما هست سکونت دهید، و به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنان تنگ کنید (که

مجبور به ترک منزل شوند) و اگر باردار باشند نفقه آنان را بپردازید تا وضع حمل کنند، و اگر برای شما (فرزند را) شیر می دهند مزد شان را بدهید و (در باره نوزاد) میان خود به نیکی مشورت و توافق کنید و اگر به توافق نرسیدید باید زن دیگر (به درخواست شوهر) شیر دهد.

«مِنْ حَيْثُ»: آنجا که. هرگونه که.

«وُجِدَ»: توانائی. وسع و طاقت.

«لَا تُضَارُّوهُنَّ»: به آنان ضرر نرسانید، بخصوص در بخش نفقه و مسکن.

«أُولَاتٍ»: صاحبان. دارندگان.

«يَضَعْنَ»: بگذارند.

«بِمَعْرُوفٍ»: زیبا و پسندیده. یعنی پدر مزد شیر دادن را محترمانه و متناسب با عرف و عادت بپردازد. مادر هم مواظبت لازم را از اولاد باشد.

«تَعَاَسَرْتُمْ»: همدیگر را در تنگنا گذاشتید و بر یکدیگر سختگیری کردید و توافق حاصل نشد.

«أُخْرَى»: زن دیگری. دایه‌ای.

حق حضانت اولاد:

اگر در صورت طلاق یا وفات میان زن و شوهر جدائی حاصل گردد، حق تقدم در پرورش و نگهداری طفل با مادر تعلق می گیرد، البته تا زمانی که مادر ازدواج نکرده باشد، رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به زنی که درباره حضانت فرزندش شکایت داشت، فرمود: «أَنْتَ أَحَقُّ بِهِ مَالِمَ تَنْكِحِي» (احمد، ابوداود و حاکم). «مادام که ازدواج نکرده‌ای حق تقدم با شما است».

اگر مادر نباشد، این حق به مادر کلان مادری بر می‌گردد، اگر مادر کلان مادری نباشد، این حق به خاله بر می‌گردد. زیرا مادر کلان مادری و خاله به

منزله مادر است. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «الْخَالَةُ بِمَنْزَلَةِ الْأُمِّ» (متفق علیه). «یعنی خاله قائم مقام مادر است».

در صورتیکه خاله نباشد، مادر کلان پدری است، اگر مادر کلان پدری نباشد، حق حضانت به خواهر بر می گردد، اگر خواهر نباشد، به عمه بر میگردد، اگر عمه نباشد، به بنت الأخ (دختر برادر) بر میگردد. اگر از زنان یاد شده کسی نباشد، آنگاه حق حضانت به پدر، بعد به جد، بعد به برادر و بعد به برادرزاده و بعد به کاکا و بعد به ترتیب قرابت به عصبه ها بر می گردد. برادر پدری و مادری حق تقدم دارد از برادر پدری، همانطور که خواهر پدری و مادری از خواهر پدری حق تقدم دارد. یا هر خویشاوند نزدیک که از ناحیه پدر و مادر قوم می شود، مقدم است از آن خویشاوندی که تنها از ناحیه مادر قرابت دارد. ولی وقتی که کودک به سن هفت سالگی رسید، آنگاه کودک چه دختر و چه پسر، بین پدر و مادر هر کدام را انتخاب کرد به او داده میشود. یعنی بعد از هفت سالگی کودک مختار است تا بین پدر یا مادر خود نزد یکی بماند.

از ابوهریره روایت است که: «أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ زَوْجِي يَرِيدُ أَنْ يَذْهَبَ بِابْنِي وَ قَدْ سَقَانِي مِنْ بَيْتِ أَبِي عْتَبَةَ، وَ قَدْ نَفَعْنِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هَذَا أَبُوكَ، وَ هَذِهِ أُمُّكَ، فَخُذْ بَيْدَ أُيْهِمَا شِئْتَ. فَأَخَذَ بَيْدَ أُمِّهِ، فَانْطَلَقَتْ بِهِ» «زنی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! شوهرم میخواهد پسر مرا از من بگیرد در حالیکه پسر مرا از چاه ابی عتبه برایم آب آورده و به من کمک کرده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم به پسر فرمود: این پدرت است و این هم مادرت، دست هر کدام از آنها را که میخواهی بگیر، پس دست مادرش را گرفت، پس مادرش او را با خود برد».

نسایی بنابر این حضانت و سرپرستی قبل از همه حق مادر و پس از او مادر بزرگ است. حتی اگر زن و شوهر از هم جدا شده باشند، باز مادر کودک برای سرپرستی او در اولویت قرار دارد. مگر آن زنیکه از همسرش جدا شده یا همسر او فوت کرده مرتد یا فاسق و ناپرهیزکار باشد و این نگرانی وجود داشته باشد که اگر کودک نزد او نگهداری شود به دزدی، شراب خواری و فساد اخلاقی آلوده گردد.

کسی که سرپرستی و حضانت را بر دوش دارد، باید از معاش (درآمد) و مسکن مناسب برخوردار باشد و محلی که سرپرستی کودک در آن انجام میگیرد اگر زن و شوهر با هم زندگی می کنند باید در خانه آنها باشد. از آن جهت که هدف اصلی از حضانت محافظت زندگی و تربیت جسمانی، روحی و عقلی کودک است، هر کس که در تحقق این اهداف کوتاهی کند، حق حضانت از وی ساقط می شود، هر گاه مادر با شوهری که از نزدیکان کودک نباشد ازدواج کند، حق حضانتش ساقط می گردد.

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که زنی گفت: ای رسول الله! شکمم ظرف حمل این پسر بود، و پستانهایم برایش شیردان و آغوشم مأوای او بود، پدرش مرا طلاق داده و می خواهد او را از من بگیرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (أنت أحق به مالم تنکحی) «تا زمانی که ازدواج نکنی تو سزاوارتر به پسر هستی». [الإرواء ۲۱۸۷]، و مسلم است هرگاه مادر با شوهر بیگانه ازدواج کند، رعایت حال کودک و حفاظت منافع او دچار مشکل خواهد شد. حضانت در شرایط زیر ساقط می گردد:

- ۱- وقتی که سرپرست، دیوانه یا خفیف العقل باشد.
- ۲- وقتی مبتلا به مرض مسری مانند جذام و غیره باشد.

۳- وقتی (سرپرست) به سن بلوغ و رشد نرسیده باشد.

۴- وقتی از صیانت طفل و حفاظت، جسم، جان و عقل کودک عاجز شود.

۵- وقتی کافر باشد و احتمال فساد دین و عقیده کودک وجود داشته باشد.

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾

بر توانگر است که از توانگری اش [همسر طفل دارش را در ایام عدّه] نفقه دهد، و هر که رزق و روزی اش تنگ باشد از همان که خدا به او عطا کرده هزینه دهد. خدا هیچ کس را جز به اندازه رزقی که به او عطا کرده است، تکلیف نمی کند. خدا به زودی پس از سختی و تنگنا، فراخی و گشایش قرار میدهد. (۷)

«ذُو سَعَةٍ» «دارای ثروتمند».

«قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ»: روزی او کم گردید و فقیر شد (سوره های: رعد، اسراء، قصص).

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا ﴿٨﴾

و چه بسا (اهالی) قریه ها از فرمان پروردگارشان و (فرمان) رسول او سرکشی کردند، پس به سختی از آنان حساب گرفتیم و به عذابی سخت ناشناخته عذابشان کردیم. (۸)

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ﴿٩﴾

بدین سان سزای کارخودرا چشیدند و سرانجام کارشان خساره و نقصان شد. (۹)
«خُسْرًا»: زیان. زیانکاری.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١٠﴾

خداوند برای آنان عذابی سخت آماده کرده است، پس ای خردمندان مؤمن از الله تعالى بترسید، به راستی که خداوند به سوی شما (وسیله تذکر) را نازل کرده است. (۱۰)

رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا ﴿١١﴾

(آن وسیله تذکر) پیامبری است که آیات روشن الله، را بر شما می خواند تا آنان را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند از تاریکی ها به سوی نور بیرون آورد، و کسی که به الله ایمان دارد و کار شایسته انجام دهد (الله) او را به باغهایی که از زیر (درختان و قصرهای) آن نهرها روان است وارد خواهد کرد که همیشه در آن جاودانه اند. یقیناً الله روزی او را نیک ساخته است. (۱۱) «قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا» الله تعالى در بهشت روزی نیکو و فراوان به آنها خواهد داد؛ چون نعمت های آن دایمی است و قطع نمی شود.

امام طبری میفرماید: یعنی در آن باغ ها روزی آنان را وافر میدهد، رزقی که عبارت است از خوردنی و آشامیدنی و سایر نعمت هایی که خدا برای دوست دارانش تدارک دیده است. که برای صحت وجود شان مفید حال باشد. آیه متضمن شگفت انگیزی و تعظیم نعمت و برکاتی است که خدا آن را روزی و پاداش مؤمن قرار داده است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٢﴾

الله ذاتی که هفت آسمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و اینکه یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد. (۱۲)

«خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»: هفت آسمان و به اندازه آن، زمین را آفریده است. عدد هفت برای کثرت است، و در این صورت منظور از هفت آسمان و هفت زمین، تعداد بیشمار و خارج از اندازه کواکب آسمانی و کراتی مشابه زمین است. (ملاحظه شود سورة: بقره، اسراء، مؤمنون، فصلّت). اما اگر عدد هفت برای شماره محدود باشد، آنچه ما می بینیم و دانش بشر به آن احاطه دارد، همه مربوط به آسمان و زمین اول است، و ماورای این ثوابت و سیارات، شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس علم ما بیرون است (ملاحظه شود سورة: صافات، فصلّت و ملک).

«مِثْلَهُنَّ»: اشاره به زمینهای متعددی است که در عالم هستی وجود دارد.
 اللَّهُمَّ اهْدِنَا صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ
 وَلَا الضَّالِّينَ آمين

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سُورَةُ التَّحْرِيمِ
 جز ۲۸

سورة تحريم در مدينه منوره نازل شده و دارای دوازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با عتاب و سرزنش لطف آمیز پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد تحريم برخی از چیزها بر خود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» (التحریم: ۱) نامگذاری شده است.

معلومات موجز:

سورة تحريم گناهکاران را به توبه نصوح (توبه نصوح: عبارت است از پشیمانی قلبی از گناهان گذشته، آمرزش خواهی به زبان، ترک ارتکاب گناه با اعضای بدن عزم و تصمیم بر این امر که دیگر هرگز در آینده به گناه باز نگردد.) تشویق و ترغیب نموده و همچنان از آثار ایمان در روز قیامت بحث به عمل آورده است. این سوره مسلمانان را به جهاد با کفار و منافقان وسخت گیری بر آنان فرامی خواند. در این سوره از همسر نوح و از همسر لوط به عنوان زنان ناصالح و از آسیه زن فرعون و حضرت مریم به عنوان زنان صالح نام برده است.

همچنان آیه ششم سورة تحريم مبنی بر فراخواندن مؤمنان به حفظ خود و خانواده خود از آتش جهنم، از مشهورترین آیه این سوره است.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره:

سورة تحريم طوریکه فوق هم تذکر دادیم مجموعاً دارای دوازده (۱۲) آیات و (۲۵۳) دو صد و پنجاه و سه کلمه، و (۱۱۲۳) یک هزار و یک صد و بیست و سه حرف، و (۵۱۹) پنج صد و نوزده نقطه است. (البته بادر نظر داشت اقوال مختلف علماء در این بابت).

(فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی).

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سورة طور مطالعه فرماید.

ارتباط سورة تحريم به سورة قبلی:

الله تعالی در سورة طلاق احکام زنها را در طلاق و غیره مقدم داشت سوره تحريم را نیز با احکام آنها افتتاح نمود.

محتوای کلی سوره:

سورة تحريم از جمله سوره های مدنی است که امور تشریعی را مورد بحث و بررسی قرار می دهد. در اینجا مسایل و احکامی مربوط به «خانه ی پیامبر صلی الله علیه و سلم» و مادران مؤمنان یعنی زنان پاک پیامبر در قالب فراهم نمودن شرایط لازم جهت پایه ریزی خانواده ی مسلمان و الگوی کامل خانواده ی نیکبخت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

سورة تحريم در آغازین و بدایت اولین آیه خویش، مسأله ی حرام کردن پیامبر صلی الله علیه و سلم کنیزش، «ماریه قبطی» را بر خویشان مورد بحث قرار داده است که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به خاطر رضایت بعضی از همسرانش از معاشرت با او امتناع ورزید، و به شیوه ی لطیف و نرم مورد عتاب

وسرزنش قرار گرفت، که عنایت و توجه الله تعالى را نسبت به بنده و پیامبرش نشان مسدهد، و آن اینکه خدا به او گشایش عطا کرده است، بنابر این او نباید خود را در مضیقه و تنگنا قرار بدهد: «يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لك تبتغي مرضات أزواجك...» تا آخر آیه.

همچنان در آیه اول الی آیه پنجم این سورة بیان گردیده است که الله تعالى پیامبر خویش را در برابر خیانت همسران شان محافظت نموده است. از جمله در آیه اول و دوم همانا حمایت عاطفی الله تعالى از پیامبر صلی الله علیه وسلم، در آیه سوم مبحث افشای اتهام و شکوک وارده در مورد خیانت همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم، و در آیه چهارم مبحث حمایت الله و لشکریانش از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، و در آیه پنجم تهدید همسران خائن به طلاق است.

از مباحث دیگر این سوره محتوای آیه ششم الی آیه نهم است، که وظیفه پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و مؤمنان در برابر خیانتکاران را توضیح می دهد. از جمله در آیه شش الی آیه هشتم وظایف مؤمنان که همانا: اجتناب از هرگونه همکاری با مخالفان پیامبر صلی الله علیه وسلم، توبه کردن از همکاری با مخالفان پیامبر صلی الله علیه وسلم، و در آیه نهم وظیفه پیامبر همانا مبارزه قاطع با توطئه گران است.

مبحث اخیری این سوره که شامل آیه دهم الی دوازدهم میشود: یکبار دیگر در باره سرانجام زنان خائن و مؤمن بحث بعمل آمده است. این سوره در خاتمه با آوردن دو مثال به پایان میرسد: مثال همسری کافر که در نکاح مردی صالح و مؤمن قرار دارد، و زنی با ایمان که در نکاح مردی تبهکار و کافر به سر می برد. و بدین وسیله بندگان را متوجه می کند که در آخرت هیچ کس

دیگری را بی‌نیاز نمی‌کند. اگر عمل صالح نباشد، حسب و نسب سودی ندارد: ضرب الله مثلا للذين كفروا امرأت نوح و امرأت لوط، کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما یعنی به خدا کافر شدند و ایمان نیاوردند. فلم یغیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین، و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون إذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة... پایانی است جالب و زیبنده که با فضا و هدف سوره در مستحکم کردن بنیان و اساس فضیلت و ایمان سازگار و مناسب است.

در آیه دهم این سوره، در مورد نهایت خیانت همسران نوح و لوط بحث بعمل آمده و در محتوای آیات ده الی دوازده در مورد نهایت بنده گی آسیه و مریم موضوعات را یاد آوری نموده است.

مفهوم کلی سورة التحريم:

مفهوم کلی و اساسی این سوره را تربیت خانواده ها از طریق یاد آوری زنانه نمونه در تاریخ ادیان بطور مثال: مریم و آسیه از نمونه های خوبی زنان، هکذا ذکر زنان بد از جمله: همسر نوح و لوط. یاد آوری از روز جزا روز قیامت.

ترجمه و تفسیر سورة التحريم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَحِيمٌ ﴿١﴾

ای پیامبر، چرا چیزی را که الله برای تو حلال کرده است، در به دست آوردن
خشنودی همسرانت، بر خود حرام می داری؟ و خداوند آمرزگار مهربان
است. (۱)

امام بخاری رحمه الله در صحیح بخاری در باب (۷۳) درباره این فرموده
خداوند متعال میفرماید: «ای پیامبر! چرا آنچه را که خداوند برای تو حلال
ساخته، بر خود حرام می گردانی» می نویسد:

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَشْرَبُ
عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَيَمْكُثُ عِنْدَهَا، فَوَاطَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ عَلَى آيَتِنَا
دَخَلَ عَلَيْهَا فَلْتَقُلَ لَهُ: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ، قَالَ: «لَا،
وَلَكِنِّي كُنْتُ أَشْرَبُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، فَلَنْ أَعُودَ لَهُ، وَقَدْ حَلَفْتُ،
لَا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَدًا». (بخاری: ۴۹۱۲)

«عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم برای خوردن
عسل نزد زینب دختر جحش می رفت و آنجا می ماند. من و حفصه با یکدیگر
یگر، توافق کردیم که هرگاه، رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد هر یک از ما
آمد، به او بگوییم: آیا مغفیر خورده ای؟ زیرا از تو بوی مغفیر به مشام می
رسد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «خیر، بلکه نزد زینب دختر

جش، غسل می خوردم ولی سوگند می خورم که دیگر این کار را نخواهم کرد. و شما هم احدی را از این کار، باخبر نسازید».

اصل داستان چگونه واقع شد؟

مؤرخین می نویسند که: در این هیچ جای شک نیست که بی بی عایشه (رض) توانسته بود با شخصیت قوی خود در قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم جای بگیرد، اما این سبب نمی شد که تا پیامبر صلی الله علیه وسلم در حق سایر ازواج مطهرات خویش عدالت را رعایت نکند.

حقوق زنان از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم به صورت مساوی می رسید. عایشه رضی الله عنها به این حقیقت اعتراف دارد که پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ زنی را بر دیگری ترجیح نمی داد و عدالت واقعی را مراعات میداشت.

با این وجود، هر روز به همه سر می زد و با آنان انس می گرفت و در نهایت نزد کسی می ماند که نوبتش بود. هیچ گاه در نوبت یک زن، شب را نزد دیگری سپری نمی کرد. تنها در این اواخر، سوده (رض) که پیر و ناتوان شده بود، نوبت خود را به عایشه (رض) بخشیده بود. روی این حساب، پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد عایشه (رض)، دو شب را سپری می نمود.

در صحیح بخاری روایت شده که: از عایشه (رض) پرسیده شد هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از تو اجازه می گرفت تا نزد زن دیگری برود چه میگفتی؟ جواب فرمودند: به او میگفتم؛ یا رسول الله! اگر این حق من است، من نمی خواهم کسی را بر تو ترجیح دهم. (تفصیل موضوع در بخاری، تفسیر سوره احزاب میتوانید مطالعه فرمایید).

بنابراین همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ گاه حاضر نبودند، بپذیرند که وی نزد یکی از آنان بیشتر رفت و آمد کند. به همین خاطر هرگاه متوجه می

شدند که پیامبر صلی الله علیه وسلم به یکی از آنان بیشتر توجه دارد؛ یا نزد یکی از زنان مدت زمان بیشتری می ماند، بی درنگ در جستجوی آن میشدند تا وی را به هر وسیله که شده از آن کار منصرف کنند.

طوریکه در فوق متذکر شدیم که: پیامبر صلی الله علیه وسلم عموماً عادت داشت عصرها به همه همسران خود یکبار سر بزند. در برخی از حالات عواملی پیش می آمد که نزد یکی بیشتر مکث می کرد، اما برای بقیه این قضیه قابل تحمل نبود. برای همین بلافاصله به فکر چاره می افتادند.

زینب بنت جحش (رض) دختر کاکای رسول الله صلی الله علیه وسلم و مطلقه زید بن حارثه بود، به اصطلاح عوام الناس رقیب اصلی حضرت بی بی عایشه به شمار می رفت.

طوریکه یاد آور شدیم رسول الله صلی الله علیه وسلم عصرها که نزد او می رفت تقریباً مدت بیشتری نزد او می ماند. این واقعه سبب شد تا سایر همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم به کنجکاوی بیفتند. سرانجام کشف نمودند که زینب به پیامبر صلی الله علیه وسلم غسل می دهد. برای همین نزد او بیشتر مکث میکرد.

عایشه (رض) ماجرا را کشف نموده بود، با دوست صمیمی و همراز همیشگی خود حفصه (رض) موضوع را در میان گذاشت. (حضرت حفصه دختر عمر بن خطاب و بیوه زن یکی از شهدای جنگ بدر یعنی بیوه حضرت خنیس بن خدافه بود.).

آنان برای این که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم دست از این کار بکشد، نقشه کشیدند. موضوع از این قرار بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم از بوی بد به شدت متنفر بود. برای همین آن حضرت صلی الله علیه وسلم، سیر و پیاز نمی خورد. حتی اگر احیاناً در غذایی پیاز و یا هم سیر وجود می داشت،

از خوردن آن خود داری می کرد. تصمیم گرفتند از همین کانال وارد شوند، تا به مقصود خود دست یابند. بنابراین زمانیکه پیامبر اسلام بعد از بی بی زینب بنت جحش نزد هر کدام که آمد به آنحضرت بگوید: «مغایر خورده‌ای. در تو (شما) بوی مغایر می بینم (حس میکنم)».

مغایر: صمغی است گیاهی و بسیار بد بوی. یعنی گیاهی است که خورده می شود ولی بوی بد دارد. آن روز نوبت حفصه (رض) بود. حفصه طبق نقشه به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «مغایر خورده‌ای، در تو (در شما) بوی مغایر می بینم (حس میکنم)». وقتیکه پیامبر این سخن را شنید فرمود: «نه، من نزد زینب غسل خورده ام و پس از این هرگز نخواهم خورد».

این جا بود که این آیات نازل گردید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾ وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَاكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٣﴾ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾»

«ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند بر تو حلال کرده است، به خاطر راضی کردن همسرانت، بر خود حرام می کنی؟ خداوند آمرزگار مهربان است، خداوند حلال نمودن سوگندهایتان را برای شما مقرر نموده است. خداوند دوست شماست و او دانا و فرزانه است، به یاد آور زمانی را که پیامبر با یکی از همسرانش رازی را در میان گذاشت و او آن راز را افشا نمود و خداوند پیامبر خود را از این عمل آگاه ساخت.»

پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برخی از آن را بازگو کرد و از برخی دیگر خودداری نمود و چون همسرش را از آن مطلع کرد او گفت: این را چه کسی به تو خبر داده است؟ پیامبر فرمود: خداوند دانا و آگاه مرا باخبر نموده است، اگر به سوی خدا برگردید و توبه کنید (خداوند میپذیرد)؛ چرا که دل‌هایتان منحرف شده است و اگر بر ضد او همدست شوید الله تعالی یاور اوست و جبرئیل، مؤمنان خوب و فرشتگان پشتیبان او هستند».

پیامبر صلی الله علیه وسلم موقعی که خوردن عسل را بر خود تحریم نمود، از حفصه خواست تا موضوع را پنهان نگهدارد. اما او به این درخواست رسول الله صلی الله علیه وسلم پای بند نماند و موضوع را به حضرت عایشه اطلاع داد. هنگامی که وحی نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه وسلم از تصمیم خود درمورد تحریم عسل، منصرف شد.

این ماجرا و رویداد نشان می‌دهد که همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم به هیچ وجه حاضر نبودند وی نزدیکی از آنان بیشتر بماند. یا اینکه توجه خاصی به او بنماید.

البته، این امر یک پدیده کاملاً طبیعی است. طبیعت مخصوص زنان، مقتضی چنین عکس‌العمل‌هایی است. بخصوص که یک مرد چند زن داشته باشند، هر یک دوست دارد بیشتر از او برخوردار شود. اما به طور طبیعی سایرین چنین اجازه به وی نمی‌دهند. چون با خود فکر می‌کنند، اگر نمی‌توانند برخورداري بیشتری از او به دست آورند، حداقل به دیگری یا به دیگران اجازه ندهند چنین حقی برای خود قایل شوند، یا چنین زمینه برای برخورداري بیشتر فراهم نمایند.

خواننده محترم!

این صحیح ترین روایات در بیان شأن نزول آیه کریمه است که خدمت شما بیان گردید. اما در روایتی دیگر آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم در حجره حفصه (رض) با ماریه کنیز و مادر فرزند (ام ولد) خود ابراهیم، خلوت کردند پس حفصه خشمگین شد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر اثر آن ماریه را بر خود حرام کردند و فرمودند: این کنیز بر من حرام است.

حفصه گفت: یا رسول الله! چگونه حلال بر شما حرام می شود؟ ایشان برای او قسم خوردند که دیگر با ماریه نزدیکی نمی کنند و به او گفتند: کسی را از این ماجرا آگاه نکن. ولی حفصه این راز را با حضرت بی بی عائشه (رض) در میان گذاشت.

در آیه کریمه آمده است: «خشنودی زنان خود را می طلبی» در حرام کردن آنچه که خداوند متعال برای تو حلال کرده است» و خداوند آمرزگار مهربان است» برای آنچه که از تو در مورد حرام کردن آنچه که بر تو حلال کرده است، سر زد.

به قولی: این کار رسول الله صلی الله علیه وسلم گناهی از گناهان صغیره بود، از این جهت خداوند متعال ایشان را بر آن سرزنش کرد. مفسیر شهیر جهان اسلام امام قرطبی میفرماید: «صحیح آن است که این خطاب الهی سرزنش پیامبر صلی الله علیه وسلم بر ترک اولی و افضل است لذا این کارایشان نه گناه صغیره بود و نه گناه کبیره بلکه ترک اولی و افضل بود.»

مختصری در مورد ماریه قبطی:

ماریه قبطی رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم به مانند سایر ازواج ایشان نبودند، بلکه او کنیز بود که مُقَوِّس پادشاه مصر او را به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدیه بخشیده بود، و این اتفاق بعد از صلح حدیبیه بوقوع پیوست.

ماریه رضی الله عنها ابتدا بردین نصرانیت بود اما بعدها به دین اسلام مشرف شد «الطبقات الکبری» (۱ / ۱۳۴ - ۱۳۵).

محمد بن سعد در طبقات میگوید: «پیامبر صلی الله علیه وسلم نامه به مقوقس، بزرگ قبطیها، یعنی جریح بن مینا فرزند پادشاه اسکندریه، توسط حاطب بن ابی بلتعہ فرستاد. مقوقس با سفیر پیامبر صلی الله علیه وسلم برخورد مؤدبانه کرد و نزدیک بود که مسلمان شود، اما این کار را نکرد و هدایایی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاد که در میان آنها کنیزی به نام ماریه قبطیه بود. وقتی جواب او به پیامبر رسید، فرمودند: به خاطر حکومتش از مسلمان شدن خود داری نموده است، اما حکومتش دوام نخواهد یافت.» (البدایة و النهایة، جلد ۵، صفحه ۳۴۰). پس از رسیدن ماریه به مدینه منوره، رسول الله صلی الله علیه وسلم اسلام را براو عرضه مینماید و او اسلام را پذیرفت، و ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه وسلم از ماریه متولد شد.

و چون ماریه کنیز پیامبر صلی الله علیه وسلم بود لذا بنا به آیه «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» و همسران پیامبر مادران شما مؤمنان هستند» (سورة احزاب ۶) او جزو امهات المؤمنین محسوب نمی شوند، زیرا تنها ازواج نبی جزو امهات المؤمنین هستند.

قابل تذکر است که ماریه رضی الله عنها در عهد خلافت عمر رضی الله عنه وفات نمود و شخص امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) بر او نماز جنازه را خواندند و وی را در قبرستان بقیع دفن کردند. «الاستیعاب» لابن عبدالبر (۱۹۱۲/۴).

خواننده محترم!

از فهم آیات متبرکه با وضاحت معلوم می شود که: تعیین کردن حلال و حرام حق الله تعالی است حتی پیامبران هم حق ندارند که بی دلیل حلال الهی را بر

خود حرام کند. ونباید فراموش کرد که خشنودی الله تعالى برخشنودی دیگران مقدم است. و اگر در برخی از موارد خواسته های زن فراتر از احکام الهی و حقوق زن و شوهری باشد، نباید آن خواست عملی شود. و در جمله «لَمْ تُحَرِّمْ... تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ» آیه مبارکه با زیبایی خاصی برای ما می آموزاند که: در راضی نگاهداشتن زن نباید هر قیمت را پرداخت کنیم، و یکی از اموری که انسان را گرفتار می کند، علاقه به کسب رضایت دیگران به هر قیمتی است.

سایر روایات در شأن نزول آیات ۱-۴:

۱۱۱۴- حاکم و نسائی به سند صحیح از انس (رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیزی داشت که با او نزدیکی می کرد. و به خواست حفصه (رض) کنیزک را بر خود حرام کرد. برای همین الله تعالی آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» را نازل کرد.

۱۱۱۵- ضیاء در «مختاره» از حدیث ابن عمر از عمر فاروق روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم به حفصه (رض) گفت: من مادر ابراهیم [ماریه قبطیه] را بر خود حرام کردم، اما تو این جریان را به کس خبر مده، پیامبر با ماریه آمیزش انجام نمی داد، تا حفصه به عایشه جریان را خبر داد. پس «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» نازل شد. (هیشمی بن کلب و ضیاء مقدسی چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» ۶۸۹۰ به شماره گذاری محقق آمده از جریر بن حازم از نافع از ابن عمر از حضرت عمر (رض) روایت کرده اند. راوی های این ثقة اند و ابن کثیر این را صحیح می داند).

۱۱۱۷- بزار به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این کلام عزیز «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ» در باره سریه رسول الله نازل شده است. (بزار ۲۲۷۴ و ۲۲۷۵ و طبرانی ۱۱۱۳۰ به سندی که راوی هایش ثقة است از ابن عباس روایت کرده اند).

۱۱۱۸- طبرانی به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله به نزد سَوْدَه عسل می نوشید. به خانه عایشه که آمد. گفت: ای رسول خدا! بویی از شما به مشامم می رسد. به اطاق حفصه (رض) که رفت او نیز همان سخن را گفت. پیامبر گفت: فکر می کنم این بوی از اثر عسلی است که در خانه سَوْدَه نوشیدم. قسم به خدا دیگر عسل نمی نوشم. پس خدای بزرگ در این خصوص «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» را نازل کرد. (طبرانی ۱۱۲۲۶. هیشمی در «مجمع الزوائد» ۱۱۴۲۶ می گوید: راوی های این راوی صحیح هستند. سیوطی در «در المنثور» ۶ / ۳۳۶ این را صحیح گفته است. «تفسیر شوکانی» ۲۷۱۵).

۱۱۱۹- این روایت دارای شاهد است که در بخاری و مسلم آمده. (صحیح است، در بخاری، مسلم و کتب دیگر آمده که در خانه زینب نوشیده است، بخاری ۴۹۱۲ و ۵۲۶۷، مسلم ۱۴۷۴، ابو داؤد ۳۷۱۴، نسائی در «تفسیر» ۶۲۸ و ابن حبان ۴۱۸۳ از عبید بن عمیر از عایشه روایت کرده اند. [بخاری ۶۶۹۱ و مسلم ۲۶۹۴] «احکام القرآن» ۲۱۵۷).

حافظ ابن حجر گفته است: احتمال دارد که آیه در هردو مورد نازل شده باشد.

۱۱۲۰- ابن سعد از عبدالله بن رافع روایت کرده است: از ام سلمه (رض) در مورد این آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» سؤال کردم. گفت: در نزد من یک مشک عسل سفید بود و رسول الله صلی الله علیه وسلم عسل را دوست داشت و از آن می خورد. عایشه (رض) گفت: زنبور این عسل از عرطف [نوعی از درختان خاردار که شکوفه آن سفید است] تغذیه کرده است. پیامبر عسل را بر خود تحریم کرد. پس آیه نازل شد. (این درست نیست به

روایت صحیح آمده که پیامبر در خانه زینب عسل می نوشید. «طبقات» ابن سعد ۸ / ۶۸ و ۸۵ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱.

۱۱۲۱- ک: حارث بن اسامه در «مسند» خود از عایشه (رض) روایت کرده است: چون ابوبکر صدیق سوگند یاد کرد که بر مسطح انفاق نمی کند. آنگاه الله تعالی آیه:

«قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» را نازل کرد. پس از نزول آیه ابوبکر صدیق انفاق او را مجدداً شروع کرد. در سبب نزول آیه بودن این حدیث غرابت جدی وجود دارد. (حارث از عایشه روایت کرده، چنانچه در «مطالب عالی» ۳۷۸۴ آمده است، حافظ و بوصیری در باره سکوت کرده اند. این خبر باطل است چون مخالف احادیث مشهور و صحیح است، تمام مفسرین از این اعراض کرده اند.)

۱۱۲۲- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زنی خود را به پیامبر اکرم بخشید. در باره او آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» نازل شد. این روایت نیز غریب است و سند آن ضعیف. (ابن ابوحاتم چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» ۴ / ۴۵۷ آمده روایت کرده است، اسناد این به خاطر حفص بن عمر عوفی ضعیف است. ابن کثیر این را غریب و حدیث عایشه در خصوص نوشیدن عسل را درست می داند. «احکام القرآن» ۲۷۲۰ تخریج محقق. (تفسیر بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۲﴾
خداوند راه گشودن (شکستن) سوگندهایتان را برای شما مقرر کرده است و الله مددگار شماست و اوست دانای باحکمت. (۲)

«فَرَضَ»: اجازه داده است. مقرر داشته است.

«تَحِلَّةٌ»: تحله آزاد شدن از مسئولیت قسم با ادای کفاره. حلال کردن. ما بنده الله تعالی، مطیع و فرمانبرادر هستیم، حلال را حلال شمريم، گرچه به قیمت شکستن قسم هم تمام شود «هُوَ مَوْلَاكُمْ».

در جمله «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» با دقت برای ما می آموزاند که: در دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد، هیچ حکمی حتی قسم هم نمی تواند تمام راهها را بر انسان ببندد.

علماء کرام دریان احکام این آیه می نویسند: هیچ کس نمی تواند آنچه را که خداوند متعالی حلال نموده، حرام گرداند و اگر کسی چنین کرد آن چیز حرام نمی شود و بر کسی که آن را بر خود حرام کرده پایبندی به حرمت لازم نیست، طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که حلال و حرام حق پروردگار با عظمت جلّ عظمتّه است.

ولی اگر با آنها کسی چنین کرد، برخی از فقها، از جمله امام صاحب ابوحنیفه بر آنند که این به منزله سوگند خوردن (یمین) است؛ بطور مثال: اگر کسی لباس، یا غذا، یا نوشیدنی مخصوص یا چیزی از آنچه را که خداوند متعال مباح کرده است، بر خود حرام کرد. بنابر این، اگر به آنچه که بر خود حرام کرده بود برگشت، بر وی کفاره یمین لازم می شود و چون کفاره داد، سوگندش از بین می رود و گشوده می شود.

این حکم در همه چیز جاری است، حتی اگر خدا ناخواسته زنش را بر خود حرام گردانید. بعضی از فقها گفته اند: اگر زنش را بر خود حرام کرد و از تحریم وی نیت طلاق را داشت، طلاق واقع می شود. والله اعلم.

ولی نزد امام ابو حنیفه اگر زنش را بر خود حرام کرد و نیتی نداشت این در حکم سوگند «ایلاء» است، اگر نیت «ظهار» را داشت،ظهار واقع می شود، اگر نیت طلاق را داشت، طلاق بائن واقع می شود و اگر عدد معینی را در طلاق نیت کرد، نیتش معتبر است.

اما امام شافعی (رح) این تحریم را سوگند (یمین) نمی شناسد بلکه تحریم را فقط در مورد زنان سببی در وجوب کفاره می داند و اگر کسی از آن نیت طلاق را کرد، با آن طلاق رجعی واقع می شود.

(برای تفصیل موضوع مراجعه فرماید به تفسیر انوار القرآن عبدالرؤوف مخلص هروی جلد سوم سوره تحریم)

ظهار چیست؟

ظهار از ظهر گرفته شده است و در جاهلیت پیش از اسلام مرد برای زن خود می گفت: «انت علی کظهر اُمی» (یعنی تو بر من مانند پشت مادرم هستی) و بدین ترتیب زن طلاق میشود، اما به آمدن دین مقدس اسلام ظهار که در زمان جاهلیت در بین مردم مروج بود آثر باطل اعلان داشت، و تا مرد کفاره نه پردازد، زن اش برایش حرام است.

کفاره ظهار:

کفاره ظهار طوریکه در آیه متبرکه آمده است عبارت از.

- ۱- آزاد کردن غلام یا کنیز مسلمان. اگر برده نیافت.
- ۲- روزه گرفتن دو ماه متوالی بدون وقفه. و اگر نتوانست.
- ۳- إطعام (طعام دادن) برای ۶۰ مسکین. طوریکه پروردگار با عظمت ما فرموده است: «وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَمُ تُوَعِّظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» ﴿۳﴾

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤﴾» (و آنانی که با زنان خود ظاهر می کنند باز از آن چه گفته اند باز می گردند پیش از آن که با یکدیگر نزدیکی کنند باید برده ای را آزاد کنند. این درس و پندی است که به شما داده می شود و الله به آن چه می کنید آگاه است. (۴) پس اگر کسی (برده) نیابد باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد پیش از آنکه زن و شوهر با همدیگر نزدیکی کنند. و کسی که نمی تواند پس باید شصت نفر مسکین را طعام بدهد. این برای آن است که به الله و پیغمبرش ایمان بیاورید. و این (احکام) حدود مقرر شده الله است و کافران عذاب دردناک دارند).

خواننده محترم!

توجه نماید که: دین مبین اسلام چطور در آن عصر که همه جاء برده و غلام و تحقیر و زنده به گور کردن دختران و دهها جنایات و روابط ضد انسانی مسلط بود با چنان تدبیر و درایت با استفاده از هر فرصت درین اعمال و روش های غیر طبعی و نادرست بشری به مهار کردن آن می رود و به هر مناسب به آزاد کردن غلام و اسیر امر و هدایت دارد. مقام زن را بلند و به جایگاه انسانی می رساند و از جامعه با روش ها و عقاید ناپسند ملت می سازد که بر اصول و روشها و اخلاق عالی انسانی و اسلامی مجهز می سازد.

یادداشت ضروری:

مبحث ظاهر را با تمام تفصیلات آن را میتوان در سورة مجادله همین تفسیر شریف مطالعه فرماید.

وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٣﴾

و هنگامی که پیامبر با یکی از زنانش رازی نهانی گفت، پس چون وی آن (رازی) را برای (زن دیگر) بازگو کرد و الله (پیامبر) را بر آن مطلع گردانید (پیامبر) بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی (دیگر) اعراض نمود. و چون (موضوع) را به آن (زن) خبر داد، وی گفت: چه کسی این را به تو (شما) خبر داده است؟ گفت: (الله) دانای آگاه به من خبر داده است. (۳)

«أَسْرَ»: پنهانی بیان کرد. به گونه راز بیان داشت.

«بَعْضُ»: یکی. فردی.

«حَدِيثًا»: سخن. کلام.

«نَبَّأَتْ بِهِ»: خبر داد به آن.

«أَظْهَرَهُ»: آن را اطلاع داد. «عَرَفَ»: شناساند. بازگو نمود.

یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم بخشی از آن سخنی را که حضرت بی بی حفصه افشا کرده بود، در عتاب خویش به وی اظهار کرد «و از بخشی دیگر صرف نظر کرد».

سفیان ثوری میگوید: «تغافل (یعنی اینکه خود را به بی خبری زدن) از اخلاق کریمان است». «پس چون» پیامبر صلی الله علیه وسلم «او را از افشای راز خبر داد، آن زن گفت: چه کسی تو را از این خبر داده؟» یعنی: چه کسی تو را از افشای راز توسط من آگاه کرده است؟ «گفت» پیامبر صلی الله علیه وسلم «مرا خداوند دانای آگاه» که هیچ امر نهانی ای بر او مخفی نمی ماند «با خبر کرد».

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾

اگر شما دو زن (پیامبر) به درگاه الله توبه کنید (برایتان بهتر است)، بی گمان دلهایتان منحرف گشته است و اگر بر ضد او همدست شوید (بدانید) که الله مدد گار اوست و (نیز) جبرئیل و مؤمنان نیک و فرشتگان مدد گار او هستند. (۳) «صَغَتْ» از حق مایل و منحرف شد. «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا» این خطاب به دو همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه وسلم بی بی حفصه و بی بی عایشه رضی الله عنهما می باشد که سبب شدند تا پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آن چه را که دوست می داشت بر خود ش حرام نماید سپس خداوند توبه را به آن ها عرضه نمود و آن ها را بر کارشان سرزنش کرد و به آن ها خبر داد که دل هایتان از پرهیزگاری و ادبی که شایسته است با پیامبر رعایت کنید و او را احترام بدارید، منحرف گشته است. در جمله «وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ» و اگر با همدیگر همکاری کنید در امری که بر او دشوار می آید و او را ناراحت می کند، و این کار شما ادامه داشته باشد پس بدانید که «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» خداوند متعال خودش کارساز و یاور پیامبر است و نیز جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند. یعنی همه یاوران و پشتیبان پیامبر هستند و هرکس که یاورانش این ها باشند قطعاً پیروز خواهد بود. و این بزرگترین برتری و شرافت است برای سرور پیامبران محمد صلی الله علیه وسلم که ذات بزرگوار خداوند و بندگان و آفریده های برگزیده اش یاوران این پیامبر بزرگوار می باشند.

عَسَىٰ رَبُّهُ إِنِ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُدْلِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا ﴿٥﴾

اگر پیامبر شما را طلاق دهد. چه بسا پروردگارش همسرانی بهتر از شما برایش جایگزین کند. [زنانی که] مسلمان، مؤمن، فرمانبردار، توبه کار، پرستشگر [خداوند]، روزه دار، اعم از بیوه و دوشیزه باشند. (۵)

در این آیه مبارکه یکبار دیگر دو همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه وسلم هریک (بی بی عایشه و بی بی حفصه) بر حذر داشته شده اند، و آنان را با چیزی ترسانده که بر زنان بسیار دشوار می آید و آن طلاق است که گران ترین چیز برای آن هاست. پس فرمود: «عَسَىٰ رَبُّهُ إِنِ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُدْلِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ» پس خود را برتر ندانید چون اگر او شما را طلاق بدهد کار بر او دشوار نخواهد شد و برای نگهداشتن شما مجبور نخواهد بود چون خداوند به او همسرانی خواهد داد که از نظر زیبایی و دیانت از شما بهتر خواهند بود، اما این از باب تعلیق است و هنوز تحقق نیافته و لازم نیست که محقق شده باشد چون همسرانش را طلاق نداد و اگر طلاق می داد چنین زنان فاضله که خدا ذکر نموده پدید می آمدند.

قرطبی گفته است: الله تعالی بدین وسیله به پیامبر صلی الله علیه و سلم وعده داده است اگر در دنیا آنها را طلاق بدهد زنانی بهتر از آنها به او عطا می کند. الله آگاه است که آنها را طلاق نمی دهد. اما قدرت خود را بیان کرده است که اگر پیامبر آنها را طلاق بدهد زنانی بهتر به او می دهد. و بدین ترتیب آنها را ترسانده است (تفسیر قرطبی ۱۹۳/۱۸)

سپس خدا زنانی را توصیف کرده است که به عوض آنها به پیامبر می دهد، و فرمود: «مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ» جمع مُسْلِمَة، یعنی زنان مسلمانی مؤمنی که هم مقررات ظاهری را به جای می آورند و هم ایمان دارند، و هم فرمانبردار اند، یعنی شرائع باطنی از قبیل عقاید و اعمال قلب را نیز به جای می آورند.

«قَانِتَاتٍ» جمع قَانِتَةٍ، خاشع و خاضع. فروتن و همواره و همیشه فرمانبردارند. در مقابل فرمان خدا و پیامبر تسلیم اند و آن را گردن می نهند. (ملاحظه شود سورة های: نساء / ۳۴، احزاب / ۳۵).

«تَائِبَاتٍ» از گناه توبه می کنند و بر معصیت اصرار نمی ورزند. و از آن چه که خدا نمی پسندد توبه می کنند و اعراض می نمایند. پس آن چه را که خدا دوست می دارد انجام می دهند و از آن چه که دوست نمی دارد روی گردان میشوند.

«عَابِدَاتٍ» به عبادت خدا می پردازند و بسی به طاعت اشتغال دارند که انگار عبادت با سرشت آنها امتزاج یافته و به منش آنها تبدیل شده است.

«سَائِحَاتٍ» جمع سَائِحَةٍ، روزه دار، گردنده (ملاحظه شود سورة: توبه / ۱۱۲). و یا به معنی به سوی خدا و پیامبر مسافر و مهاجرند. (ابن عباس گفته است: (سائحات) یعنی روزه داران، و به حدیثی استدلال کرده است که میفرماید: «گردش این امت روزه داری است» و زید بن اسلم گفته است (سائحات) یعنی مهاجران به سوی خدا و «التائبون العابدون السائحون» را خواند؛ یعنی مهاجر. شاید این نظر ارجح باشد که با معنی لغوی سیاحت وفق پیدا می کند؛ یعنی گردش در روی زمین به منظور پند و اندرز و عبرت گرفتن. ابن کثیر قول اول را ترجیح داده است. و الله اعلم).

«ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا» یعنی در بین آنها برخی بیوه و برخی دوشیزه خواهند بود، (ملاحظه شود سورة: واقعه / ۳۶).

ابن کثیر: آنها را به دو نوع تقسیم کرده است تا برای نفس اشتها انگیزتر باشند؛ زیرا تنوع شادی نفس را در پی دارد. (تفسیر ابن کثیر)

برای نشان دادن تنوع و تقسیم، و او عطف آمده است: ثیبات و أبکارا و اگر واو حذف می شد، معنی غلط از آب در می آمد؛ زیرا «ثیوبت» و «بکارت» با

هم جمع نمی‌شوند. پس در اسرار قرآن ملاحظه می‌شود که با چه عمق موضوع را مورد بحث قرار داده است.

یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم به دلخواه خود زنان متنوعی داشته باشد. وقتی همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم این هشدار و تأدیب را شنیدند بلافاصله برای کسب رضایت پیامبر صلی الله علیه وسلم شتافتند. پس این صفت بر آن‌ها منطبق بود و آن‌ها برترین زنان جهان گشتند». (تفسیر علامه عبدالرحمن سعدی).

خواننده محترم!

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان نیاز به همسر دارد و در صورت که اختلافات بین زوجین به حدی برسد که تداوم زندگی مشترک رادر بین یک زن و شوهر غیر ممکن بسازد، ناچار باید طلاق، راجایگزین آن سازد. به یاد داشته باشید که: مقابله با همسر و عذرخواهی نکردن و پشیمان نشدن، ممکن است زن را تا سرحد طلاق و جدایی پیش ببرد. ویکی از قوی ترین اهرم‌ها در برابر توطئه زنان، تهدید به طلاق است.

همچنان قابل تذکر می‌دانم در آیات که ترجمه و تفسیر آن در فوق تذکر رفت، به وضاحت دو پیام مهم و اساسی را برای ما می‌رساند:

اول: آنچه را که الله تعالی بر مسلمین حلال کرده بدون اجازه شرع حرام نخواهد شد. علماء در بیان احکام این آیه گفته‌اند: هیچ کس نمی‌تواند آنچه را که خداوند متعال حلال نموده حرام گرداند و اگر چنین کرد آن چیز حرام نمی‌شود و بر کسی که آن را بر خود حرام کرده پابندی به حرمت لازم نیست، زیرا حرام و حلال کردن حق الله سبحانه و تعالی است.

دوم: تنها کسانی لیاقت همسری پیامبر صلی الله علیه وسلم را دارند که بر طبق آیه پنجم دارای این خصوصیات عالی باشند که:

«مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا» یعنی: دارای صفات «همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده» باشند.

یادداشت ضروری:

مبحث طلاق و حکمت های آن به تفصیل در سورة طلاق همین تفسیر بیان یافته است که میتوانید به این سورة مراجعه و حل مطلب فرمایید.

ارشادات آیات متذکره:

از ارشادات آیات متذکره معلوم می شود که: رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ کدام از زنان خویش را هریک بی بی عایشه و بی بی حفصه رضی الله عنهما را طلاق نداد، و این پیام بزرگی است که آن دو زن بزرگوار (با وجود آنکه از گناه و خطأ معصوم نبودند) ولی چون صفات (مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده) را داشتند همچنان همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم باقی ماندند، و این خود پیام بزرگی برای دشمنان امهات المؤمنین و ناموس پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

بنابر این همین حقیقت (یعنی نگهداشتن بی بی عایشه و بی بی حفصه رضی الله عنهما در قید نکاح نزد خود) توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم، بزرگترین شاهد و گواهی است بر اینکه آن زنان مؤمنه دارای صفت (مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده) بودند، و گرنه بر طبق آیات فوق توسط رسول الله صلی الله علیه وسلم طلاق داده می شدند و همسرانی با این خصوصیات جای آنها را می گرفتند (چه بیوه و چه باکره).

همچنان از ارشادات آیات متذکره معلوم میشود که: نه تنها چیزی را از شخصیت والای عایشه و حفصه رضی الله عنهما نمی کاهد بلکه دلیلی بر

(مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده) آنهاست. البته ما نمی توانیم دشمنان ناموس رسول الله صلی الله علیه وسلم را قانع سازیم، زیرا اساساً آنها قصد قناعت را ندارند و به هر ترتیبی که باشد می خواهند عقده و کینه گندیده خود را تخلیه کنند. آنها همان کسانی هستند که آن عزیزان را کافر و زنا پیشه می دانند، حال چه توقعی است که انتظار داشته باشیم آنها به انصاف روی آورند و آیاتی را که سرانجام به نفع آنها (یعنی بی بی عایشه و بی بی حفصه رضی الله عنهما) است را مانند یک مسلمان و معتقد به قرآن

کریم، دلیل روشن و واضح بر شرافت امهات المؤمنین بدانند؟!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگها است نگهدارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند، و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی کنند و دستورات او را دقیقاً اجرا می نمایند! (۶)

توضیحات:

«قُوا»: مصون و محفوظ دارید.

«أَهْلِيكُمْ»: خانواده هایتان را، منظور از اهل، زنان و فرزندان و خانواده میباشد. خازن گفته است: یعنی به آنها دستور خیر و نیکی بدهید و آنها را از شر بازدارید و به آنها بیاموزید و آنان را باادب بار بیاورید، تا بدین طریق آنان را از آتش دوزخ مصون بدارید. (خازن ۱۲۱/۴).

«وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» سوخت آتش دوزخ عبارت است از خلاق و سنگ.

«وَقُودٌ»: هیزم آتش انگیز. (سورة: بقره ۲۴ و سورة آل عمران ۱۰).

مفسران گفته اند: منظور از سنگ، سنگ گوگرد است؛ زیرا حرارتش از همه شدیدتر است و از همه چیز زودتر آتش می گیرد و مشتعل می شود، و منظور حرارت فوق العاده ای است که از احتراق مواد مذکور حاصل می شود. آتش دوزخ مانند آتش دنیا نیست که از سوختن چوب به دست می آید. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

ابو سعود گفته است: سوختی که در آن انداخته می شود عبارت است از انسان و گوگرد که بوی آن از بوی مردار بدتر است. (مختصر ۵۲۳/۳).
«عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غُلَاطٌ شِدَادٌ» «غِلَاطٌ»: جمع غَلِيط، خشن، تندخو. بر این آتش مأمورانی سختگیر قرار دارند، به احدی رحم نمی کنند، و مأمور تعذیب کفارند.

«شِدَادٌ»: جمع شدید، زورمند. سخت گیر. توانا در انجام کارهای دشوار.
قرطبی گفته است: منظور از ملائکه، «زبانیه» می باشد که دلی همچون سنگ دارند و به درخواست هیچ احدی اهمیت نمی دهند؛ زیرا ساختار خلقت آنها از کین و غضب است، و آن طور که انسان خوردن و آشامیدن را دوست دارد، آنها نیز شکنجه ی خلق را دوست دارند. (تفسیر قرطبی ۱۹۶/۱۸).
«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ» هرگز از فرمان خدا سرپیچی نمی کنند. «وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» و بدون مهلت و تاخیر اوامر را انجام می دهند.

خانواده، اولین اجتماع:

در فرهنگ اسلامی، خانواده کانونی مقدس بشمار می رود، و خانواده اولین اجتماعی است که انسان از همان آغاز تولد با آن مواجه است و در آنجا تحت تعلیم و تربیت قرار گرفته و توانایی های اولیه خود را جهت پیشبرد و اداره

زندگی آینده به دست می آورد. به عبارتی خانواده، خشت اول در بنای زندگی هر شخص بشمار می رود.

بناءً دین مقدس اسلام توجه خاص خویش را به این اجتماع کوچک (ولی بسیار مهم) جلب نموده، و ارشادات و رهنمود های متعددی را برای رشد سالم و اسلامی در زمینه برای پیروان خویش توصیه های فرموده است.

یکی از توصیه زیبا مفید و معجزه آسا، همین حکم آیه ششم، سورة تحریم می باشد: در آیه مذکور، خداوند تبارک و تعالی انسان را دستور می دهد: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» که هم خودش را و هم اهل و عیال و زن و فرزندان خویش را از آتش جهنم حفظ کند.

همانطور که خداوند انسان را آفریده و به او قوه عقل داده و از جانب دیگر پیامبران و رسول و کتب آسمانی را جهت راهنمایی و هدایت او فرستاده، مسئولیت نگهداری خود در مقابل گناهان و تربیت و محافظت خانواده و فرزندان را نیز به عهده او قرار داده است.

در ظاهر آیه مبارکه مخاطب تنها حفظ اهل آمده است، که با صراحت باید گفت که هدف از آن مخاطب فقط یک فرد نیست بلکه هدف از آن سرپرست خانواده است. و در ضمن اهل، فقط اعضای خانواده حسبی و نسبی نیست بلکه هر شخصی که سرپرستی تربیت و تعلیم گروهی را به عهده داشته باشد، می باشد.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «أَلَا كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»

تمام افراد شما مسلمانان به منزله حافظ و نگهبان و شبان دیگران هستید و تمام شما نسبت به تمام خودتان مسؤولید.

تعبیری از این بالاتر نمی توان کرد، یعنی ایجاد نوعی تعهد و مسؤولیت مشترک میان افراد مسلمان برای حفظ و نگهداری جامعه اسلامی بر مبنای تعلیمات اسلامی.

چنین وظیفه سنگینی اولاً آگاهی و اطلاع زیاد می خواهد، یعنی هر فرد یا اجتماع نا آگاهی نمی تواند این وظیفه را به خوبی انجام دهد، و ثانیاً قدرت و امکان می طلبد. انجام دادن چنین مسؤولیت بزرگ و چنین تکلیف بسیار بزرگی احتیاج به قدرت و نیرو دارد. یک درس بزرگ که برای ما می آموزند اینست که: اولین گام در اصلاحات، از اصلاح خود انسان آغاز و بعداً به و بستگان و سپس اصلاح جامعه میرسد. طوریکه در آیه فوقه به زیبایی خاصی میفرماید: «فُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ» و در این هیچ جای شک نیست که: نفس انسان، سرکش است و نیاز به حفاظت دارد.

اولی ترین کس به حفظ انسان، خود انسان است. طوریکه میگویند: تا زنجیر از پای خود باز نکنیم، نمی توانیم دیگران را آزاد کنیم. خود سازی شرط موفقیت در ساختن خانواده و جامعه است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧﴾
ای آنانی که کافر شده اید! امروز عذرخواهی نکنید. جز این نیست که در برابر آنچه (در دنیا) می کردید، جزا داده می شوید. (٧)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه الله توبه کنید و توبه خالصانه بکنید امید است پروردگارتان گناهانتان را محو کند و شما را به باغهایی در آورد

که از زیر (درختان و قصرهای آن) نهرها روان است. روزی که الله جلّ جلاله پیامبرش و آنانی را که با او ایمان آورده‌اند خوار و رسوا نمی سازد. نورشان پیش روی آنان و به سمت راستشان با شتاب روان است. می‌گویند: ای پروردگار ما! نور ما را برای ما کامل گردان و ما را پیامرز چون تو بر هر کاری توانایی. (۸)

توضیحات:

«نُصُوحاً»: از روی اخلاص. خالصانه. صیغه مبالغه است. توبه نُصُوح، باید این خصوصیات را داشته باشد، ترک گناه، پشیمان شدن از گناه، تصمیم بر برنگشتن به گناه، ردّ مظالم و باز پرداخت حق به صاحبان آن. عالم شهیر جهان اسلام عبدالعزیز بن محمد نسفی در تعریف توبه نصوح میفرماید: «توبه نصوح توبه است که پارگی های دینت را رفو و خللت را مرمت کند».

از حضرت علی کرم وجهه سؤال شد که توبه نصوح چیست؟

فرمود؛ شش چیز جامع آن است:

۱- پشیمانی از گناهان گذشته.

۲- اعاده فرایض.

۳- رد مظالم و حقوق.

۴- حلالیت خواستن از خصم‌ها.

۵- عزم نمودن بر عدم بازگشت به گناه در آینده.

۶- اینکه نفست را در طاعت خداوند متعال تمرین و پرورش دهی چنانکه آن را در معصیت وی پرورش داده‌ای.

از حضرت عمر رضی الله عنه راجع به توبه‌ی نصوح سؤال شد که گفت: این است که توبه کند و همانطور که شیر به پستان باز نمی‌گردد، او نیز به گناه باز نگردد. (خازن ۱۲۲/۴).

برخی از علماء بدین عقیده اند که: توبه نصوح دارای سه شرط است: اول، گناه را کاملاً ترک نماید، دوم، از گناه گذشته پشیمان شود، سوم، تصمیم قطعی بگیرد که دیگر مرتکب گناه نشود. و اگر حق انسانی ضایع شده باشد، شرط چهارم افزوده می شود که عبارت است از رد مظالم به صاحبان حق. در حدیث به روایت عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پشیمانی توبه است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «اسلام آنچه را که ما قبل آن است، محو می کند و توبه آنچه را که ما قبل آن است، محو می کند».

«چه بسا پروردگارتان گناهانتان را از شما بزداید» چنانکه در چند آیه قبل گفتیم؛ وقتی کلمه «عسی» از جانب الله تعالی به کار رود، بر حتمی بودن وقوع آن امر دلالت می کند پس طرح موضوع به صیغه که طمع و توقع ایجاد می کند نه قطعیت، اشعاری است بر اینکه زدودن گناهان بخشایشی از سوی حق تعالی است و اینکه لازم است تا بنده همیشه در میان خوف و رجاء قرار داشته باشد و چه بسا «شما را به بوستان هایی در آورد که جویباران از فرودست آن جاری است. روزی که خداوند پیامبر و ایمان آوردگان همراه او را خوار نسازد، نورشان در پیشاپیش و سمت راستشان می شتابد».

«أَتَمِّمُ لَنَا نُورَنَا»: درخواست تکمیل نور یا از سوی همه مؤمنان است، و این تقاضا وقتی است که نور منافقان خاموش می گردد. مؤمنان از خدای متعال می خواهند که تا رسیدن به بهشت نورشان بماند. یا این که نور برخی از مؤمنان، ضعیف بوده و در خواست می نمایند که نورشان پرتو و تابندگی بیشتری داشته باشد.

«يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» روزی که خدا پیامبر و پیروان با ایمانش را در مقابل کفار خوار و سبک نمی کند، بلکه آنان را عزیز و گرامی میدارد.

ابو سعود می گوید: تعریض است به افرادی از اهل کفر و نافرمانی که خدا آنان را خوار و رسوا می کند. (ابو سعود ۵/۱۷۵).

«نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» نور آن گروه از مؤمنان بر صراط برایشان پرتوافشانی می کند و پیش رو و پشت سر و چپ و راست آنان را مانند ماه در شب تار، روشن می کند. (در حدیث آمده است: از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم سؤال شد در روز قیامت امت خود را در میان ملت ها چگونه می شناسی؟ گفت: آنها با پیشانی و دست و پای سفید از آثار وضو به محشر می آیند؛ یعنی نور از چهره و دست هایشان می درخشد و پیامبر آنان را به وسیله ی آن می شناسد).

«يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا» از پیشگاه خدا التماس می کنند و می گویند: خدایا! این نور را برای ما کامل و مستدام فرما، و ما را رها مکن که در تاریکی دست و پا بزنیم.

ابن عباس (رض) گفته است: وقتی خدا نور منافقان را خاموش کرد، (تفسیر قرطبی ۲۰۱/۱۸). مؤمنان چنین دعا کرده و التماس کنان از خدا می طلبند تا به بهشت نایل آیند.

«وَاعْفِرْ لَنَا» و گناهان ما را ببخشای. «إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» همانا تو بر همه چیز، بخشودن و کیفر دادن و مهر و عذاب قادری.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٩﴾

ای پیامبر! با کافران و منافقان جنگ کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و بد بازگشت گاهی است. (۹)

در آیه مبارکه گفته شده است که: ای پیامبر! با کفار با استفاده از شمشیر و تیر جهاد کنید و با منافقان با ارائه ی دلیل و برهان؛ چون منافقان ایمان را ابراز

می دارند پس به ظاهر مسلمان می باشند، از این رو به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم دستور جنگ با آنان داده نشده است.

«وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» و در صحبت کردن با آنها سخت بگیر و با نرمش و مهربانی با آنها برخورد مکن، تا بترسند و خوار شوند و صلابتشان شکسته شود. و سرسختی آنان نرم گردد.

«وَمَا أَوَاهُمْ جَهَنَّمَ» و قرارگاه آخرتشان جهنم است. «وَبئسَ الْمَصِيرُ» و جهنم بد قرارگاه و سرانجامی است برای تبهکاران!

منافق:

بدون تردید، «منافق» از زمره کافران است و بهره‌ای از ایمان در قلب خود ندارد؛ ولی نقاب مسلمانی را بر چهره میکشد و خود را مسلمان معرفی مینماید. «منافق» کسی است که کفرش را پنهان میکند و اظهار اسلام مینماید. او از روی نیرنگ، دروغ و فریب دادن مسلمانها، ادعای ایمان میکند، در حالیکه نسبت به همه یا برخی از ارکان ایمان در قلب خود کافر است. قرآن عظیم الشأن در موارد متعددی به کفر منافقان تصریح کرده است. بطور مثال در سورة بقره، آنان را چنین توصیف میکند: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» (سورة بقره: ۸۹) (و از مردم کسی هست که می گوید به الله و به روز آخرت ایمان آورده‌ایم، و آنها در واقع هرگز مؤمن نیستند. (بلکه به گمان خود الله و مؤمنان را فریب میدهند و در حقیقت فریب نمیدهند مگر خودشان را و (لیکن) درک نمی کنند.

راغب اصفهانی در تعریف «نفاق» مینویسد: «نفاق» وارد شدن در اسلام از یک طرف و بیرون رفتن از آن از طرف دیگر است. (راغب اصفهانی، مفردات، ماده «نفاق»)

قابل تذکر است که: منافق به معنای مذکور، اصطلاح است که در ادبیات اسلامی بکار رفته است و در ادبیات عرب دوران جاهلیت قبل از اسلام بدین معنا به کار نمی‌رفت.

«منافق» از ماده «نافقاء» و «الْئفقه» گرفته شده که عمل شان به موش صحرائی بنام «یربوع» و یا کور موش می ماند.

میگویند یربوع یعنی موش صحرائی یا کور موش زمانی که برای خود در داخل زمین سوراخ و یا خانه چقر می کند، برای آن دو راه یا بیشتر میگذارد. سوراخ یکی از این راهها را در سطح زمین با مقدار کمی از خاک میپوشاند و مخفی میکند و زمانی که اضطرار پیش بیاید و چیزی او را از یک طرف تعقیب کند، راه دیگر را در پیش میگیرد و با سر خود کمی به آن لایه نازک از خاک میزند، خاکها میریزد و از آنجا بیرون میآید و فرار می کند. (مراجعه شود به عبدالرحمان حسن حنکبة الميدانی، ظاهرة النفاق و خبائث المنافقين فی التاريخ، ۱۴۱۴، صفحه ۵۲۵۳).

قابل تذکر است که: منافقان از لحاظ انگیزه و اهداف خویش به چند گتگوری تقسیم می شوند:

اول: کسانی که برای رسیدن به منافع و مصالح دنیایی، به ظاهر مسلمان گردیدند. در زمانی که اسلام گسترش یافت و فتوحات زیاد شدند، اینان به خاطر آنکه از غنائم جنگی بهره ببرند، اظهار اسلام کردند.

دوم: برخی برای ترس جان، مال و دیگر منافع دنیایشان مسلمان شدند.

سوم: برخی دیگر از منافقان برای آنکه به اسلام و مسلمانان آسیب برسانند، چهره مسلمانی به خود گرفتند.

چهارم: منافقانی که انتساب به اسلام را به ارث برده اند و از زمره مسلمانان به شمار میآیند، ولی در حقیقت، ایمان ندارند.

مراحل نفاق:

نفاق دارای مراحل است. بالا ترین مرحله آن، که «نفاق اکبر» نامیده میشود، نفاق در اصل دین است و با کفر ماهیتی یکسان دارد. دارنده این نفاق در حقیقت کافر است؛ ولی در ظاهر، در زمره مسلمانان قرار دارد. معنای اصلی «نفاق» و «منافق» همین است و در قرآن کریم نیز به همین معنا به کار رفته است. مرحله پایین نفاق، که میتوان آن را «نفاق اصغر» نامید، معنایی نزدیک به فسق دارد. «فاسق» به کسی اطلاق میگردد که احکام شریعت را قبول دارد و بدان اعتراف میکند، ولی در برابر آن التزام عملی ندارد و در عمل بدان پایبند نیست و برخی یا همه احکام شرعی را در رفتار خود نقض میکند. «فسق»، عامتر از «کفر» است و در خصوص ارتکاب گناه چه کم باشد یا زیاد به کار میرود؛ ولی بیشتر درباره کسی به کار میرود که گناه زیاد مرتکب میگردد. دارنده گان نفاق اصغر کافر و خارج از اسلام نیستند. اینان کسانی هستند که فروع دین و حدود شریعت را رعایت نمیکند؛ ولی در میان مردم به صورت ریاکارانه به تقوا و عمل نیک تظاهر میکنند تا مورد اعتماد، تعظیم و تکریم دیگران قرار گیرند. عبدالرحمان حسن حنکیه، ظاهره النفاق، صفحه ۷۳).

موقف رسول الله صلی الله علیه وسلم با منافقان:

اگر سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را مطالعه نمایم با تمام وضاحت در خواهیم یافت که موضع رسول الله صلی الله علیه وسلم در قبال پدیده نفاق، موضع طبیعی بود که محیط پرورش و رشد مکروب را از هر جهت محدود و سپس منافذ ادامه حیات آن را مسدود میکند تا میکروبها امکان هرگونه نشاط و فعالیت خود را از دست بدهند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم با پدیده نفاق از آغاز پیدایش آن، به عنوان یک پدیده اجتماعی و روانی برخورد کردند و از برخورد سیاسی رسمی با آن

پرهیز نمودند. از اینرو، برای رفع این مشکل، از ابزارها و امکانات روانی و اجتماعی بهره گرفتند. به همین دلیل، رفتار آن حضرت در برابر منافقان عمدتاً عناوینی اخلاقی به خود میگرفت، تا سیاسی. مدارا، که یک رفتار اخلاقی است، اصلی ترین نمونه رفتاری پیامبر صلی الله علیه وسلم در برابر منافقان به شمار می آید.

در ضمن، پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم در برخورد با منافقان، تدابیری می اندیشیدند و به گونهای رفتار میکردند که نتیجه آن، انزوای اجتماعی منافقان و مصئونیت بخشی به جامعه اسلامی از تأثیرگذاری منفی آنان بود و گاهی نیز برای جلوگیری از فتنه انگیزی آنان، به اعمال خشونت دست میزدند. البته هیچگاه به قتل آنان اقدام نکردند.

از مجموع مباحث تحقیقاتی سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم این حقیقت را با تمام وضاحت یافته می توانیم که شیوه برخورد رسول الله صلی الله علیه وسلم با منافقان طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ با مدارا و گذشت برخورد میکردند. این در حالی بود که پیامبر از کفر پنهان منافقان آگاه بود. آیات قرآن کریم در بسیاری از موارد، نقاب از چهره آنان برمیداشت و آنان را معرفی میکرد. خودشان نیز در شرایط گوناگون، با کار شکنی ها و خیانت هایی که انجام میدادند، هویت خویش را آشکار می نمودند. پیامبر بارها در جواب کسانی که پیشنهاد قتل منافقان را مطرح میکردند، میگفتند: کسی که به وحدانیت الله تعالی و رسالت پیامبرش اعتراف کند از کشتنش نهی شده ام، و دیگر اینکه مبادا عرب بگوید: محمد همین که به وسیله یاران خود به پیروزی رسید، آنان را به قتل میرساند، البته عفو و مدارای پیامبر موجب بی توجهی به جامعه اسلامی نمیشد.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم هیچگاه از این دشمنان داخلی غافل نبود و همیشه حرکتها، کار شکنی ها و شایعه های آنان را با دقت زیر نظر داشت نقشه های آنان را خنثا میکردند و در مورد شایعه سازیهای آنان، حقیقت مطلب را به آگاهی مسلمانان میرساند و گاهی نیز از خشونت بهره میگرفت؛ ولی به اندازهای که هسته نفاق آنان از هم بپاشد و نقشه هایشان عملی نگردد. همچنین از این تحقیق، به دست می آید که مهمترین روش پیامبر برای جلوگیری از فتنه انگیزی منافقان و مصئونیت بخشی به جامعه اسلامی، منزوی کردن و مطرود نمودن آنها در درون جامعه اسلامی بود. در نتیجه برخوردهای مدبرانه پیامبر و نزول آیاتی از قرآن کریم در معرفی هویت منافقان حساسیتها نسبت به منافقان برانگیخته شد و در نتیجه، موقعیت و تأثیرگذاری آنان در جامعه اسلامی به تدریج سقوط کرد.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ ﴿١٠﴾

خداوند درباره کافران، زن نوح و زن لوط را مثال می آورد، که (آن دو) در نکاح دو بنده از بندگان صالح ما بودند ولی به آنان خیانت کردند پس آن (دو پیامبر) نتوانستند از (عذاب) الله چیزی را از آن (دو زن) دفع کنند و گفته شد: با واردشدگان به آتش (دزوخ) در آئید. (۱۰)

امام قرطبی (رح) میفرماید: الله تعالی این مثل را آورده است تا نشان دهد همانطوری که نوح و لوط با این که در پیشگاه خدا مقرب و مکرم بودند، از زنان نافرمان و تبهکار خود یک ذره از عذاب را دفع نکردند، همان طور هم هیچ کس در آخرت به سبب خویشاوندی و نسب عذاب احدی را دفع نخواهد کرد (تفسیر قرطبی ۲۰۱/۱۸).

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١١﴾

و خداوند مثلی برای مؤمنان زده، به همسر فرعون، در آن هنگام که گفت پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و عمل او نجات ده، و مرا از قوم ظالم رهائی بخش. (۱۱)

ابو سعود میفرماید: یعنی حال او را مثال حال مؤمنین قرار داده است که قرابت کفر به آنها زیانی نمی رساند، همچنان که همسر فرعون در حباله‌ی سر سخت ترین دشمنان خدا یعنی فرعون بود، اما در والاترین و بالاترین مقام بهشت قرار دارد. (ابو سعود ۱۷۶/۵).

مفسران گفته‌اند: نام همسر فرعون، «آسیه، دختر مزاحم» بود، به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورد، خبر آن به فرعون رسید و دستور قتلش را داد، اما خدا او را از شر فرعون نجات داد. قرابت او با فرعون یعنی کافرترین کافران برای او ضرری در بر نداشت، و وصلت زنان نوح و لوط، که پیامبر خدا بودند، برای آنان فایده‌ای به همراه نداشت.

آسیه زن فرعون:

قرآن عظیم الشأن زنانی را به عنوان نمونه وزنانی با فضیلتی ذکر نموده، که یکی از آنان آسیه زن فرعون است: که ذکر آن در آیه فوق بعمل آمده است. تعبیر قرآن درین آیه این نیست که: همسر فرعون نمونه زنان خوب است، بلکه می‌فرماید: زن خوب نمونه جامعه اسلامی است و جامعه باید از این زن عبرت گیرد، نه این که فقط زنان باید از او درس بگیرند.

آسیه در خانه زندگی می کرد که صاحب خانه ادعای خدای و ربوبیت مینمود، طوریکه الله متعال می فرماید: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات، ۲۴) (پروردگار بزرگتر شما منم). را داشت، و شعار «ما علمتُ لكم مِن إلهٍ غيري»

(قصص، ۳۸) (برای شما خدایی غیر از خودم نمی شناسم.) در سر می پروراند و ادعای خدایی می کرد.

او نه تنها دعوای خدایی میکرد بلکه ادعای خدای بودن را هم در انحصار خود قرار داده بود، طوریکه در (آیه ۱ سورة اعلی) آمده است ک «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی» (تسبیح کن نام پروردگار والای خود را.) کلمه اعلی مفهومی است که حصر را همراه دارد، بنابراین، دو نفر به عنوان اعلی نمی توانند یافت شوند، فرعون نیز با گفتن این کلمه داعیه انحصار داشت و این اعلی بودن را ادعا می کرد. او همانطوری که ادعای ربوبیت را داشت، مدعی توحید ربوبی هم بود.

او می گفت: نه تنها من خدایم، بلکه من، تنها خدا هستم. به جای «لا اله الا الله» شعار «لا اله الا انا» را سر می داد و در چنین فضای زن با ایمانی و مؤمنه نشأت گرفت که نمونه از دیانت برای همه عالم بشریت است.

مفسرین می نویسند زمانیکه فرعون اطلاع حاصل کرد که همسرش خدا پرست است به دستور او شکنجه اش کردند تا زیر شکنجه جان داد.

آسیه زن فرعون که لقب ملکه موحّد را کمایی نموده است در زیر شکنجه این چنین دست به دعا بلند مینماید «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

زن بمثابه شمشیر دو سره:

خواننده محترم!

دشمنان اسلام در هر زمان تلاش کرده اند که به هر وسیله ممکن مسلمین را با احکام دین اسلام بیگانه کنند، یکی از مهمترین وسیله هایی که دشمن برای بیگانه ساختن مسلمین از دین شان بکار گرفته استفاده ابزاری از زن بوده است. زیرا نیمی از جمعیت مسلمین را زنان تشکیل می دهند و از طرفی زنان،

مادر فرزندان و مردان مسلمان هستند که آنها را تربیت می نمایند، بنابراین اگر زن صالح و نیکو باشد جامعه درست خواهد بود و اگر زن نادرست و فاسد گردد جامعه را نیز فساد در بر خواهد گرفت در نهایت جامعه فرو خواهد پاشید اینجاست می بینیم که دشمنان اسلام امروز و در عصر حاضر، تمام تلاش های خود را بوسیله رسانه های جمعی به فساد کشاندن زن صرف مینمایند.

زن موجودی است که دارای استعداد خوبی است و اگر وظیفه اش را که تربیت فرزندان جامعه است به خوبی انجام دهد، این شایستگی را دارد که امتی را بسازد.

و برعکس اگر اخلاقش فاسد گردد و وظیفه هایی را که بر عهده دارد رها کند می تواند امتی را از بین ببرد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم به چه زیبایی فرموده است: «إن الدنيا حلوة خضرة، وإن الله مستخلفكم فيها، فينظر كيف تعملون، فاتقوا الدنيا واتقوا النساء فإن أول فتنة بني إسرائيل كانت في النساء» (مسلم) همانا دنیا سرسبز و شیرین است و خداوند شما را بر آن خلیفه گردانیده تا ببینید که چگونه رفتار میکنید، پس پرهیزید از دنیا و پرهیزید از زنان، زیرا اولین فتنهای که بنی اسرائیل بدان مبتلا شدند زنان بودند.

و نیز فرموده: «ما تركت من فتنة بعدي في الناس اضر على الرجال من النساء» (بخاری) بعد از درگذشت من خطرناک ترین فتنه که برای مردان از همه چیز مضرت تر است زنان می باشند.

می توان گفت که زن خوب، یک امت است زیرا نیمی از نفوس مردم را زن تشکیل می دهد و نیمی دیگر را نیز او به دنیا می آورد و تربیت می نماید.

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَانِنِينَ ﴿١٢﴾

و همچنین مریم دختر عمران مثل آورد که دامن خود را از حرام پاک نگهداشت، و ما از روح خود در او دمیدیم، او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد، و از مطیعان فرمان الله بود. (۱۲)

توضیحات:

«أَحْصَنَتْ»: استوار داشت. مصون و محفوظ داشت.

«فَرْجٌ»: عورت. شرمگاه (ملاحظه شود سورة های: مؤمنون: آیه ۵، نور آیات ۳۰ و ۳۱ و احزاب آیه: ۳۵).

«أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»: (سورة: انبیاء: آیه ۹۱). «مِنْ رُوحِنَا»: از روح متعلق به خود. از روح ساخت خود (مراجعه شود: انبیاء: ۹۱، سجده: ۹، حجر: ۲۹).

«كَلِمَاتٍ»: مراد اوامر و نواهی و وعده ها و وعیدهای الهی است.

«كُتِبَ»: کتاب های تورات موسی، و زبور داود، و صحف ابراهیم، و سایر کتاب های آسمانی.

«الْقَانِنِينَ»: مطیعان و فرمانبرداران الهی، مواظبان طاعت و عبادت. مذكر آمدن آن، جنبه تغلیب دارد.

مریم زن یکتا پرست:

بی بی مریم اصلاً از شهر ناصره فلسطین است، و در همان شهر چشم به جهان گشوده است، در انجیل عهد جدید و قرآن عظیم الشأن مادر حضرت عیسی علیه السلام معرفی شده است. و در زمان تولد اش پدرش عمران فوت نموده بود.

به روایت اسلامی حضرت مریم دختر عمران، از نسل هارون و از طایفه لاوی بود ولی به روایت مسیحیان وی از لاوی نبود بلکه نسبش به حضرت داوود علیه السلام می رسید و از طایفه یهودا بود.

همچنان به روایت قرآن، همسر عمران، در هنگام حمل، آنچه در رحم داشت، برای خدمت در بیت المقدس نذر کرد. با این که فرزند عمران، دختر بود، او را در خدمت گزاری معبد آزاد گذاشتند. و او را مریم به معنی عبادت کننده نام نهاد. شوهر خاله اش زکریا توانست کاهنان را متقاعد کند تا مریم برای خدمت گزاری معبد سلیمان در اورشلیم ساکن شود.

یگانه زنی که در قرآن عظیم الشأن از او نام برده شده، حضرت بی بی مریم میباشد که تقریباً سی و چهار بار ذکری از آن به عمل آمده است که البته اکثراً به هنگام نام بردن حضرت عیسی علیه السلام با نام عیسی بن مریم میباشد.

ولی هست آیات قرآنی که به تنهایی نام مریم در آیات مبارکه آمده است که از آنجمله:

«يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آل عمران ۴۳) (ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده بجا آور! و با رکوع کنندگان رکوع کن)

و یا هم (آیه ۱۶ سورة مریم) که میفرماید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا»؛ و در این کتاب (آسمانی) مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده اش جدا شد و در ناحیه شرقی بیت المقدس قرار گرفت.

و یا هم: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان برتری داده است.

(سوره آل عمران، آیه ۴۲)

و یا هم «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» هنگامی که

فرشتگان مریم را گفتند که خدا تو را به کلمه خود بشارت می دهد که نامش مسیح (عیسی) پسر مریم است، که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان (درگاه خدا) است. (سوره آل عمران، آیه ۴۵)

فضایل اخلاقی حضرت مریم:

در مورد فضایل اخلاقی حضرت مریم توجه شما را به آیه ۱۲ سورة تحریم جلب می نمایم که میفرماید: «الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» مریم را به خاطر عفتش می ستاید، و ستایش مریم علیها السلام در قرآن عظیم الشأن مکرر آمده و شاید این به خاطر رفتار ناپسندی باشد که یهودیان نسبت به آن زن پاکیزه روا داشته و تهمتی باشد که ایشان به وی زدند، همچنین در «وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ» (آیه ۱۲ سوره تحریم) یعنی مریم از زمره کسانی بود که مطیع خدا و خاضع در برابر اویند و دائما بر این حال هستند و اگر مریم علیها السلام را با این که زن بود، فردی از قانتین خواند با این که کلمه مذکور جمع مذکر است، بدین جهت بود که بیشتر قانتین مردان هستند. که منظور از قانتین عموم اهل طاعت و خضوع برای الله تعالی باشد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين:

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» ۸ «[آل عمران: ۸].» [می گویند:] پروردگارا، پس از آنکه ما را هدایت کردی، دل هایمان را دستخوش انحراف مگردان، و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری».

و من الله التوفيق

مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

۱- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (۷۵۱هـ - ۸۱۲ ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

۲- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد. سال نشر: ۱۳۸۹ هجری قمری

محل نشر: احمد جام - افغانستان

۳- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال ۵۱۶ هجری قمری) (ناشر دار احیا التراث العربی ۱۴۲۰ ق ۲۰۰ م بیروت - لبنان) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

۴- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۵۱۰ هجری / ۱۱۱۶ میلادی - ۱۲ رمضان ۵۹۲ هجری) (ناشر: المکتب الإسلامی - دار ابن حزم، سال نشر: ۱۴۲۳ - ۲۰۰۲ م) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

۵- البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (۶۵۴ - ۷۴۵ق)
مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.

سال نشر: ۱۴۳۱ هجری - ۲۰۱۰م

۶- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی
(متوفی ۷۷۴ق) مشهور به ابن کثیر. (ناشر: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد
علی بیضون، مکان نشر بیروت - لبنان) (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن
شناس بزرگ اسلامی میفرماید:

ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

۷- تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم
هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی
(متوفی سال ۷۹۱هـ)

سال نشر: ۱۴۱۸ ق یا ۱۹۹۸م محل نشر دار إحياء التراث العربی - بیروت -
لبنان

۸- تفسیر الجلالین «التفسیر الجلالین»:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی
سال ۸۶۴ و وفات جلال الدین سیوطی سال ۹۱۱ هـ) (سال نشر: ۱۴۱۶ ق یا
۱۹۹۶ م.

ناشر: مؤسسه النور للمطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن
دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته
شده باشد.

۹- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

محمد بن جریر طبری متولد (۲۲۴ وفات ۳۱۰ هجری قمری) در بغداد ویا (۸۳۹ - ۹۲۳ میلادی) (قرن ۴ قمری، ناشر: دار المعرفة، محل نشر: بیروت لبنان) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

۱۰- تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جُزى (متوفی ۷۴۱ق)

(ناشر: شرکه دار الأرقم بن أبیالأرقم ، مکان نشر: بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

۱۱- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود ۱۹۳۰ م) این تفسیر در سال ۱۳۹۹ ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی ، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

۱۲- تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی ۹۸۲) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبه الرياض الحديثه بالرياض).

۱۳- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال ۱۳۸۷ هـ).

سال نشر ۱۴۰۸ ق یا ۱۹۸۸ م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر، بیروت - لبنان

۱۴- تفسير الجامع لاحكام القرآن - تفسير القرطبي:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصارى القرطبى (متوفى سال ۶۷۱ هجرى)

سال نشر: ۱۴۲۷ - ۲۰۰۶ م، الناشر: مؤسسه الرساله

۱۵- تفسير نور دكتور مصطفى خرم دل:

نام كامل تفسير نور: «ترجمه معانى قرآن» تأليف: دكتور مصطفى خرمدل از كردستان: (متولد سال ۱۳۱۵ هجرى، وفات ۱۳۹۹ هجرى).
سال نشر: ۱۳۸۴ ش، مكان نشر: تهران - ايران ناشر: احسان.

۱۶- تفسير الميسر:

تأليف: دكتور عايض بن عبدالله القرنى (اول جنورى ۱۹۵۹ م مطابق ۱۳۷۹ هجرى)

انتشارات: شيخ الاسلام احمد جام سال چاپ: ۱۳۹۵ هـ.

۱۷- تفسير معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتى محمد شفيع عثمانى ديوبندى مترجم مولانا شيخ الحديث حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور، سال نشر: ۱۳۷۹ هـ محل چاپ كتابخانه ملى ايران.

۱۸- تفسير خازان:

نام تفسير: «لباب التأويل فى معانى التنزيل (تفسير الخازان)» تأليف: علاء الدين على بن محمد بغدادى مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفى ۷۴۱ هجرى ميباشد).

سال نشر: ۱۴۲۵ - ۱۴۲۵ محل نشر: دار الكتب العلميه.

١٩- روح المعاني (آلوسی):

تفسير «روح المعاني في تفسير القرآن العظيم» اثر محمود أفندي آلوسی است. (١٢١٧ - ١٢٧٠ق) سال نشر: ٠١ يناير ٢٠٠٧ محل نشر، ادارة الطباعة المنيرية تصوير دار إحيار التراث العربى.

٢٠- جلال الدين سيوطى:

«الاتقان في علوم القرآن» تفسير الدار المنثور في التفسير بالمأثور مؤلف: حافظ جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى شافعى. (١٤٤٥-١٥٠٥م)

مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف ١٤٢٦ هـ-المدينة المنوره

٢١- زجاج: «تفسير معانى القرآن فى التفسير»:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (٢٤١ هجرى - ٣١١ هجرى ٨٥٥-٩٢٣ - ميلادى)

٢٢- تفسير ابن عطية:

نام كامل تفسير: «المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز ابن عطية» بوده مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسى المحاربى (المتوفى: ٥٤٢ هـ) سال نشر: سنه النشر: ١٤٢٢ - ٢٠٠١، دار ابن حزم.

٢٣- تفسير قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابه الدوسى بَصْرِي (٦١ هـ- ١١٨ هـ ٦٨٠-٧٣٦م)

تاريخ نشر: ١٩٨٠/٠١/٠١

محل نشر: عالم الکتب وی از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می گوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

۲۴- تفسیر بیضاوی:

تفسیر الیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

سال نشر ۱۴۱۸ ق یا ۱۹۹۸ م: ناشر: دار احیاء التراث العربی، مکان نشر: بیروت.

۲۵- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الاقاول فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (۲۷ رجب ۴۶۷ - ۹ ذیحجه ۵۳۸ هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار احیاء التراث العربی.

۲۶- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد ۲۲۴ وفات ۳۱۰ هجری قمری در بغداد (۲۱۸ - ۳۰۱ هجری شمسی). تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

سال طبع هفتم: ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۱ م

محل طبع: دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان

الطبعة: السابعة، ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۱ م

۲۷- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد

بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) است.

سال و محل طبع: بالمطبعة العامرة الشرفیة سنة ۱۳۱۸ هجرية.

۲۸- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: ۲۰۱۶ Jan ۲۶

۲۹- صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال ۲۶۱

هجری قمری وفات نمود.

و گرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم

بن مغیره بن بردزبه بخاری (۱۹۴ - ۲۵۶ هجری)

۳۰- سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره

۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می آید.

سال نشر: ۱۴۲۴ق یا ۲۰۰۳ م، محل نشر قاهره - مصر موسسه دار السلام

۳۱- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل

اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال ۵۰۲

هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس»

در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمة اهل سنت است و مقارن با غزالی

بود. (بغیة الوعاة ۲ / ۲۹۷، وأساس التقدیس صفحه ۷).

بیوگرافی مختصر امین الدین «سعیدی - سعید افغانی» مدیر مطالعات ستراتیژیک افغان

و مسؤل مرکز کلتوری د حق لاره - جرمنی

امین الدین «سعیدی- سعید افغانی» فرزند مرحوم مولوی دکتور محمد سعید «سعید افغانی» نواسه خطیب مولوی عبد المجید در سال (۱۹۵۸) در قریه خیر آباد عمر زائی ولایت لغمان، در یک فامیل روحانی چشم به جهان گشوده است، تعلیمات ابتدایی خویش را در مکتب ابتدایه مسجد جامع حیدر خانی و مکتب ده زیارت ولایت لغمان به اتمام رسانیده و در سال (۱۳۴۹) شامل مدرسه عالی امام ابو حنیفه (رح) در شهر کابل گردید.

بعد از ختم تحصیلات عالی، ابتدا بحیث معلم تفسیر و علوم دینی در مکاتب شهر کابل مقرر شد. در سال (۱۳۵۸) بحیث مدیر بورد تبلیغات اسلامی وزارت اطلاعات و کلتور و بعداً بحیث رئیس دفتر مطبوعاتی آن وزارت و در سال (۱۳۶۳) بحیث عضو مدیریت دوم سیاسی (شرق میانه و افریقا) وزارت امور خارجه موظف گردید.

در سال (۱۳۶۴) بحیث سکرتر اول واتشه مطبوعاتی سفارت افغانستان در شهر دمشق کشور جمهوری عربی سوریه مقرر گردید، در سال (۱۳۶۷) هجری شمسی مطابق (۱۹۸۷) م دوباره به کشور مراجعت نموده و بحیث مدیر امور شرقمیانه و افریقا در وزارت امور خارجه اجرای وظیفه نموده است.

موصوف در سال (۱۹۸۹) م بحیث مستشار وزیر مختار سفارت افغانی در شهر «تریپولی» کشور جمهوری عربی لیبیا اجرای وظیفه نموده و در سال (۱۹۹۲) م به کشور جمهوری فدرالی المان مهاجر و در این کشور تحصیلات خویش را در رشته امراض روانی، منجمت و اداره به پایان رسانیده و مصروف کار است.

«سعیدی - سعید افغانی» متاهل بوده و چهار اولاد دارد، به زبان های پشتو، دری، عربی و آلمانی تسلط دارد. و همچنان با برادر خویش محترم دکتور صلاح الدین «سعیدی - سعید افغانی» مسئولیت «مرکز مطالعات ستراتیژیک افغان و مسئولیت مرکز کلتوری دحق لاره» را به عهده دارد.

آثار چاپ شده:

- تعلیمات اسلامی، سال (۱۹۹۸ م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او د افغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- پشتو متلونه، سال (۱۹۹۸ م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او د افغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- عقیده و ایمان، سال (۱۹۹۹ م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او د افغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- شیطان، سال (۲۰۰۴ م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او د افغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- زن در اسلام، سال (۲۰۰۵ م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او د افغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- رمضان المبارک، سال (۲۰۰۶ م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او د افغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- نماز راه ارتباط با خدا، سال (۲۰۰۷ م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او د افغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- زن و نبوت، سال (۲۰۰۷ م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او د افغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- مقام و منزلت شب قدر، سال (۲۰۰۷ م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او د افغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- نکاح در اسلام، سال (۲۰۰۷ م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او د افغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی

تفسير احمد

-
- غازى مولوى عبد المجيد، سال (۲۰۰۸م) د حق د لارى کلتورى ټولنه او دافغانستان د استراتيژيکو مرکز - جرمني
 - خود کشى يا عمل انتحارى در اسلام، سال (۲۰۰۹م) د حق د لارى کلتورى ټولنه او دافغانستان د استراتيژيکو مرکز - جرمني
 - حيله دور اسقاط در قبرستان افغانستان سال (۲۰۱۵م) د حق د لارى کلتورى ټولنه او دافغانستان د استراتيژيکو مرکز - جرمني
 - تفسير احمد تفسير شريف جزء سى ام
 - تفسير احمد جزء بيست ونهم
 - تفسير احمد جزء بيست وهفتم ويست وهشتم.

Mailing Address In Germany:

آدرس:

**Mr. A. Saidi – Wiettsbacher Str.34 , 50321 – Bruhl, Germany,
E- mail: saidafgani@hotmail.com**

بسم الله الرحمن الرحيم

In the name of Allah, Most Gracious, Most Merciful
Praise be to Allah, the Cherisher and Sustainer of the worlds;
Most Gracious, Most Merciful;
Master of the Day of Judgment.
We worship you alone and seek only your help!
Lead us on to the path of righteousness.
Sura e Al-Fateha I., 1-6

And,

Blessing and Peace be upon our beloved Prophet Mohammad,
his family, his companions and his ummah.

Dear reader,

This is Volume 27-28 of «Tafseer Ahmad», the commentary on and interpretation of the Holy Qur'an in Dari (Afghan Persian). This updated version of the commentary is compiled by Brother Aminuddin Saidi- Said Afghani a new, modern style and peer reviewed by knowledgeable and well know scholars. It is now available for use by seekers of truth and especially by the youth.

This compilation of the «Tafseer Ahmad» has some unique features that distinguish it from other compilations:

The language has been updated and simplified. Specific terms and words have been clearly and concisely defined therein.

Going into the differences in interpretation due to the emergence of various schools of thought (mazahib) has been avoided.

In interpreting various topics, related verses in the same chapter of the topic and other chapters have been used to protect the authenticity of the topic.

The topics are discussed using authentic narrations of the Prophet (PBUH) and references are provided therewith.

Such narrations have been cited from authoritative sources, scholars and historians and references are provided.

Unreliable, unnecessary, and marginal issues have been excluded from the text.

We know that Allah (SWT) is exalted and absolutely perfect. His book, The Holy Qur'an is also perfect. In the technical part and the refinement of this noble interpretation, however, it is possible that there are inaccuracies for obvious reason that nothing a human being makes is perfect. I pray to Allah (SWT) that such issues, if identified, can be further refined with the constructive comments and feedback from readers and technical experts which be considered in future editions.

Dr. Salahuddin Sayedi "Said Afghani"

Editor of Tafseer Ahmad, Email: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library